

ترجمه قدیم

Old Persion Version Bible



Contents

1	کتاب پدایش
105	کتاب خروج
192	کتاب لاویان
253	کتاب اعداد
342	کتاب ثنیه
421	یوشع
473	کتاب داوران
525	کتاب روت
533	کتاب اول سموئیل
603	کتاب دوم سموئیل
662	کتاب اول پادشاهان
731	کتاب دوم پادشاهان
796	کتاب اول تواریخ
852	کتاب دوم تواریخ
925	کتاب عزرا
945	کتاب نحمیا
974	کتاب استر
991	کتاب مزامیر
1137	کتاب امثال سلیمان
1194	کتاب جامعه
1212	غزل غزلهای سلیمان

1223	کتاب اشعیای نبی
1331	کتاب ارمیای نبی
1449	سوگامهٔ ارمیا
1461	کتاب دانیال
1494	کتاب هوشع نبی
1511	کتاب یوئیل نبی
1518	کتاب عاموس
1531	کتاب عوبدیای نبی
1533	کتاب یونس نبی
1537	کتاب میکای نبی
1547	کتاب ناحوم نبی
1551	کتاب حبقوق نبی
1556	کتاب صفنیای نبی
1562	کتاب حجّای نبی
1566	کتاب زکریای نبی
1586	کتاب ملاکی نبی
1592	انجیل متی
1673	انجیل مرقس
1727	انجیل لوقا
1814	انجیل یوحنا
1874	کارهای رسولان
1945	رساله پولس رسول به رومیان
1974	نامهٔ اول پولس رسول به کلیسای شهر قرنتس

- 2002 نامهٔ دوم پولس رسول به کلیسای شهر قرنتس
- 2021 رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان
- 2031 رسالهٔ پولس رسول به افسسیان
- 2041 رسالهٔ پولس رسول به فیلیپیان
- 2048 رسالهٔ پولس رسول به کولسیان
- 2055 رسالهٔ اول پولس رسول به تسالونیکیان
- 2062 رسالهٔ دوم پولس رسول به تسالونیکیان
- 2066 رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتاوس
- 2074 رسالهٔ دوم پولس رسول به تیموتاوس
- 2080 رسالهٔ پولس رسول به تیتس
- 2084 رسالهٔ پولس رسول به
- 2086 رسالهٔ به عبرانیان
- 2108 رسالهٔ یعقوب
- 2116 نامهٔ اول پطرس رسول
- 2125 نامهٔ دوم پطرس رسول
- 2131 نامهٔ اول یوحنا رسول
- 2139 نامهٔ دوم یوحنا رسول
- 2141 نامهٔ سوم یوحنا رسول
- 2142 نامهٔ یهوذا
- 2145 مکاشفهٔ یوحنا رسول

قدیم ترجمہ

The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian language of Iran

Language: فارسی (Persian, Iranian)

Provided by: Wycliffe Bible Translators

This print-on-demand edition of Scripture is produced and provided at cost by the Digital Bible Society in partnership with the Bible League of Canada, Open Doors International, and other missions and translation agencies. To order additional copies of this or other Bibles, please visit www.dbs.org (USA), www.bibleleague.ca (Canada), and www.opendoors.org (Europe).

Copyright and Permission to Copy

Copyright © 1895

This translation is in the Public Domain.

PDF, ePub, and MOBI Bible covers and design are copyrighted 2017 by the Digital Bible Society (www.dbs.org).

PDF generated on 2017-08-24 from source files dated 2017-08-24.

718c81d1-d637-5fe4-b989-852ef605c4c0

ISBN: 978-1-5313-0523-9

کتاب پیدایش

آفرینش

- ۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.
- ۳ و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. ۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول.
- ۶ و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبهارا از آبها جدا کند.» ۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.
- ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.
- ۹ و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست. ۱۱ و خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدادید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.
- ۱۴ و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای

سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، وستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، ۱۸ و تاسلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.

۲۰ و خدا گفت: «آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.» ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» ۲۳ و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.

۲۴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها ساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.

۲۶ و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.»

۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. ۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید.» ۲۹ و خدا گفت: «همانا همه علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و

به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم.» و چنین شد. ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

۱ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد.

۲

۲ و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

آدم و حوا

۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می کرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد. ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می کند. ۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند. ۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.

۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را درباغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. ۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، ۱۷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهانخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد.» ۱۸ و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» ۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.

۲۱ و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. ۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شده.» ۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و نجسند نداشتند.

گناه آدم و حوا

۳ ۱ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» ۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم، ۳ لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.» ۴ مار به زن گفت: «هرآینه نخواهید مرد، ۵ بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید،

چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»^۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.^۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند.

^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.^۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟»^{۱۰} گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.»^{۱۱} گفت: «که تورا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟»^{۱۲} آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»^{۱۳} پس خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.»

^{۱۴} پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.»^{۱۶} و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زاید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»^{۱۷} و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد،

۱۹ و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»

۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است. ۲۱ و خداوند خدارختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. ۲۲ و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» ۲۳ پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. ۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

قائن و هابیل

۴ ۱ و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زاید. و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم.» ۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زاید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود. ۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند. ۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیر افکندی؟ ۷ اگر نیکویی می کردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، نگاه بر در، درکمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.»

۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت. ۹ پس خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل

کجاست؟» گفت: «نمی دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟» ۱۰ گفت: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریادبری آورد! ۱۱ و اکنون تو ملعون هستی از زمین که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فروبرد. ۱۲ هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.» ۱۳ قائن به خداوند گفت: «عقوبتم از تحمل زیاده است. ۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.» ۱۵ خداوند به وی گفت: «پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد.

۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا می کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد. ۱۸ و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، محویائیل را آورد، و محویائیل، متوشائیل را آورد، و متوشائیل، ملک را آورد. ۱۹ و ملک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله. ۲۰ و عاده، یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود. ۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود. ۲۲ و ظله نیز توبل قائن را زایید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن، نعمه بود. ۲۳ و ملک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان ملک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش. ۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای ملک، هفتاد و هفت چندان.» ۲۵ پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرارداد، به عوض هابیل که قائن

او را کشت.» ۲۶ و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

از آدم تا نوح

این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا **۵** او را ساخت. ۲ و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان.

۳ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید. ۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد. ۷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد. ۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد. ۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مهلائیل را آورد. ۱۳ و قینان بعد از آوردن مهلائیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد. ۱۵ و مهلائیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد. ۱۶ و مهلائیل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۷ پس همه ایام مهلائیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد. ۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد. ۱۹ و یارد بعد از آوردن خنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و تمامی ایام یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد. ۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالخ را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از

آوردن متوشالغ، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خونخ، سیصد و شصت و پنج سال بود. ۲۴ و خونخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت. ۲۵ و متوشالغ صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و ملک را آورد. ۲۶ و متوشالغ بعد از آوردن ملک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۷ پس جمله ایام متوشالغ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد. ۲۸ و ملک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد. ۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن راملعون کرد.» ۳۰ و ملک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام ملک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.

۳۲ و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

شرارت انسان

۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می‌گرفتند. ۳ و خداوند گفت: «روح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» ۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند. ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی

زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.»^۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

^۹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت. ^{۱۰} و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث. ^{۱۱} و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ^{۱۲} و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

^{۱۳} و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. ^{۱۴} پس برای خود کشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا. ^{۱۵} و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. ^{۱۶} و روشنی‌ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ^{۱۷} زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. ^{۱۸} لکن عهد خود را با تو استوار می‌سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ^{۱۹} و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشند. ^{۲۰} از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دودو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری. ^{۲۱} و از هر آذوقه‌ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره

نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.»^{۲۲} پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

طوفان نوح

۱ و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آید، زیرا **V** تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.^۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نر و ماده،^۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.^۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می بارانم، و هر موجودی را که ساخته ام، از روی زمین محومی سازم.»

۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.^۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.^۷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند.^۸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین،^۹ دودو، نر و ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.^{۱۰} و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.


۱۱ و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزهای آسمان گشوده.^{۱۲} و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید.^{۱۳} در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.^{۱۴} ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشرات که بر زمین می خزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران.^{۱۵} دودواز هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی

درآمدند. ۱۶ و آنهایی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست.

۱۷ و طوفان چهل روز بر زمین می آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد. ۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب می رفت.

۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد. ۲۰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید. ۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند. ۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد. ۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ۲۴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

و خدا نوح و همه حیوانات و همه

۱ بهایمی را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید  و آب ساکن گردید. ۲ و چشمه های لجه و روزنهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد. ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد، ۴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرارات قرار گرفت. ۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می شد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید. ۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در پیچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد. ۷ و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته، در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد. ۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است. ۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت،

زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی درآورد. ۱۰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد. ۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برنگشت.

۱۳ و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگریست، و اینک روی زمین خشک بود. ۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد. ۱۵ آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت: ۱۶ «از کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسران و ازواج پسران با تو. ۱۷ و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند.» ۱۸ پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند. ۱۹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت می کند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند. ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی های سوختنی بر مذبح گذرانید. ۲۱ و خداوند بوی خوش بوید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم. ۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

عهد خدا

۹ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.^۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرنندگان آسمان، و بر هرچه بر زمین می‌خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده‌اند.^۳ و هر جنبنده‌ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم،^۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید.^۵ و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت.^۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.^۷ و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.»^۸ و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم،^۹ و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرنندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هرچه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین.^{۱۱} عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»

۱۲ و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد: ^{۱۳} قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود.^{۱۴} و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود،^{۱۵} آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند.^{۱۶} و قوس در ابر خواهد

بود، و آن را خواهیم نگریم تا بپاید آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.»^{۱۷} و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»

پسران نوح

^{۱۸} و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است. ^{۱۹} اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد. ^{۲۰} و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود. ^{۲۱} و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید. ^{۲۲} و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. ^{۲۳} و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان بازپس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ^{۲۴} و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسرکهرش با وی چه کرده بود. ^{۲۵} پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.» ^{۲۶} و گفت: «متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد. ^{۲۷} خدا یافث را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.»

^{۲۸} و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. ^{۲۹} پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

نسل نوح

^۱ این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.



۲ پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر: اشکاز و ریفات و توجرمه. ۴ و پسران یاوان: الیشه و ترشیش و کتیم و رودانیم. ۵ از اینان جزایر امت‌ها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله‌اش در امت‌های خویش.

۶ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان. ۷ و پسران کوش: سبا و حویله و سبتیه و رعمه و سبتکا. و پسران رعمه: شبا و ددان. ۸ و کوش نمروود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد. ۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می‌گویند: «مثل نمروود، صیاد جبار در حضور خداوند.» ۱۰ و ابتدای مملکت وی، بابل بود و ارک و اکد و کلنه در زمین شنعار. ۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحوبوت عیر، و کالخ را بنا نهاد، ۱۲ و ریسن را در میان نینوا و کالخ. و آن شهری بزرگ بود. ۱۳ و مصرایم لودیم و عنامیم و لهاپیم و نفتوحیم را آورد. ۱۴ و قتروسیم و کسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کفتوریم را. ۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را آورد. ۱۶ و بیوسیان و اموریان و جرجاشیان را ۱۷ و حویان و عرقیان و سینیان را ۱۸ و اروادیان و صماریان و حماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند. ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جرار تا غزه بود، و به سمت سدوم و عموره و ادمه و صبوئیم تا به لاشع. ۲۰ اینانند پسران حام بر حسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و امت‌های خود. ۲۱ و از سام که پدر جمیع بنی‌عابر و برادریافث بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد. ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشاد و لود و ارام. ۲۳ و پسران ارام: عوص و حول و جاتر و ماش. ۲۴ و ارفکشاد، شالح را آورد، و شالح، عابرا را آورد. ۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد. یکی رافالج نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان. ۲۶ و یقطان، الموداد و شالف و حضرموت و یارح را آورد، ۲۷ و هدورام و اووزال و دقله را، ۲۸ و عوبال و ابیمائیل و شبا را، ۲۹ و اوویر و حویله

و یوباب را. این همه پسران یقطان بودند. ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی از کوههای شرقی است. ۳۱ اینانند پسران سام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود برحسب امت های خویش. ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، برحسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

برج بابل

۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. ۳ و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. ۴ و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، والان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.» ۸ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.

نسل سام تا ابرام

۱۰ این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ وسام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالخ را آورد. ۱۳ و ارفکشاد بعد از آوردن شالخ، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شالخ سی سال بزیست، و عابر را آورد. ۱۵ و شالخ بعد از آوردن عابر، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و رعورا آورد. ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو، دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و رعو سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد. ۲۱ و رعو بعد از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد. ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد. ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.

۲۷ و این است پیدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زادبوم خویش در اور کلدانیان بمرد. ۲۹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن ناحور را ملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه. ۳۰ اما سارای نازاد مانده، ولدی نیاورد. ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون

شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند. ۳۲ و مدت زندگانی تارح، دوست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

دعوت خدا از ابرام

۱ و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو،^۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»^۴ پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. ۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند. ۶ و ابرام در زمین می گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موریه. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند. ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «به ذریت تو این زمین را می بخشم.» و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود. ۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند. ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.

فرود آمدن ابرام به مصر

۱۰ و قحطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می کرد. ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به

زن خود سارای گفت: «اینک می‌دانم که تو زن نیکومنظر هستی. ۱۲ همانا چون اهل مصر تو را بینند، گویند: «این زوجه اوست.» پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.» ۱۴ و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میثها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبرندادی که او زوجه توست؟ ۱۹ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!» ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه‌اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

ابرام و لوط

۱ و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند. ۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود. ۳ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت ئیل آمد، بدانجایی که خیمه‌اش در ابتدا بود، در میان بیت ئیل و عای، ۴ به مقام آن مذبحی که اول بنانهاده بود، و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. ۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رومه و خیمه هابود. ۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته‌های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند. ۷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین

۱۳

بودند.^۸ پس ابرام به لوط گفت: «زنها در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.^۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

۱۰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد.^{۱۱} پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند.^{۱۲} ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.^{۱۳} لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطا کار بودند.^{۱۴} و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر^{۱۵} زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید.^{۱۶} و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود.^{۱۷} برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.»^{۱۸} و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممی که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

۱ و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار،
۱۴ و کدرلا عمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امت‌ها،^۲ که ایشان
 بابارع، ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، و شتاب، ملک ادمه، و شمئیر، ملک
 صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند.^۳ این همه در وادی سدیم
 که بحرالملاح باشد، با هم پیوستند.^۴ دوازده سال، کدرلا عمر را بندگی کردند، و
 در سال سیزدهم، بر وی شوریدند.^۵ و در سال چهاردهم، کدرلا عمر با ملوکی که

با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین، وزوزیان را در هام، و اییمان را در شاوله قریتین، شکست دادند. ۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست. ۷ پس برگشته، به عین مشفط که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و بوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تمار ساکن بودند، شکست دادند. ۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالغ که صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند. ۹ با کدرلا عمر ملک عیلام و تدعال، ملک امت‌ها و امرافل، ملک شنعار و اریوک ملک الاسار، چهار ملک با پنج. ۱۰ و وادی سدیم پر از چاههای قیر بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند. ۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنها گرفته، برفتند. ۱۲ و لوط، برادرزاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.

۱۳ و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوستان ممی آموری که برادر اشکول و عازر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد بودند. ۱۴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کارآموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بتاخت. ۱۵ شبانگاه، او و ملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند. ۱۶ و همه اموال را بازگرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

۱۷ و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تا به وادی شاوله، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۸ و ملک یصدق، ملک سلیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، ۱۹ و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. ۲۰ و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دست تسلیم

کرد.» و او را از هر چیز، ده یک داد. ۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.» ۲۲ ابرام به ملک سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم، ۲۳ که از اموال تو رسته‌ای یا دوال نعلینی بر نگیرم، مبادا گویی “من ابرام را دولت‌مند ساختم.” ۲۴ مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عازر و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

عهد خدا با ابرام

۱ بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.»

۲ ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌اولاد می‌روم، و مختارخانه‌ام، این العاذار دمشقی است؟» ۳ و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.» ۴ در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود.»

۵ و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «ذریه تو چنین خواهد بود.» ۶ و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد. ۷ پس وی را گفت: «من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.» ۸ گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»

۹ به وی گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.»

۱۰ پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان، دوپاره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد. ۱۱ و چون لاشخورها بر لاشه‌ها فرود

آمدند، ابرام آنها را راند. ۱۲ و چون آفتاب غروب می کرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت. ۱۳ پس به ابرام گفت: «یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. ۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد. ۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در پیری نیکو مدفون خواهی شد. ۱۶ و در پشت چهارم بدینجا خواهند برگشت، زیرا گاه اموریان هنوز تمام نشده است.»

۱۷ و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تئوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره ها گذر نمود. ۱۸ در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیده ام، ۱۹ یعنی قینیان و قزریان و قدمونیان و حتیان و فرزریان و رفائیان، ۲۰ و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیایان را.»

هاجر و اسماعیل

۱ و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود. ۲ پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. ۴ پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظر وی حقیر شد. ۵ و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید، در نظر او حقیر شدم. خداوند

۱۶

در میان من و تو داوری کند.»^۶ ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت.

^۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت.^۸ و گفت: «ای هاجر کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریخته‌ام.»^۹ فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.»^{۱۰} و فرشته خداوند به وی گفت: «ذريت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.»^{۱۱} و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زاید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تنظلم تو را شنیده است.^{۱۲} و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.»^{۱۳} و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «انت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «آیا اینجانیز به عقب او که مرا می‌بیند، نگرستم.»^{۱۴} از این سبب آن چاه را «بئر لخی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارد است.^{۱۵} و هاجر از ابرام پسری زاید، و ابرام پسر خود را که هاجر زاید، اسماعیل نام نهاد.^{۱۶} و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

عهد ختنه

۱۷ ^۱ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو،^۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»^۳ آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت:^۴ «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود.^۵ و نام تو بعد

از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم. ۶ و تو را بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. ۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریتت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشم. ۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود. ۹ پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو در نسلهای ایشان. ۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، ۱۱ و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. ۱۲ هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه زرخرد، از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد، ۱۳ هر خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. ۱۴ و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»

۱۵ و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. ۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امته از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امته از وی پدید خواهند شد.» ۱۷ آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟» ۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.» ۱۹ خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زاید، و او را اسحاق نام بده، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد. ۲۰ و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و

او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم. ۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.» ۲۲ و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. ۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه خانه زادان و زرخیدان خود را، یعنی هرذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود. ۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد. ۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد. ۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند. ۲۷ و همه مردان خانه اش، خواه خانه زاد، خواه زرخید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

دیدار سه فرشته

۱ و خداوند در بلوطستان ممری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز به درخیمه نشسته بود. ۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از درخیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد ۳ و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزدبنده خود مگذر، ۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید، ۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.» ۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.» ۷ و ابراهیم به سوی رومه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید. ۸ پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود

در مقابل ایشان زیردرخت ایستاد تا خوردند. ۹ به وی گفتند: «زوجه ات ساره کجاست؟» گفت: «اینک درخیمه است.» ۱۰ گفت: «البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید. ۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. ۱۲ پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود، و آقام نیز پیر شده است؟» ۱۳ و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندیدی؟» و گفت: «آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟» ۱۴ «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.» ۱۵ آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

۱۶ پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.

۱۷ و خداوند گفت: «آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟ ۱۸ و حال آنکه از ابراهیم هرآینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت. ۱۹ زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.» ۲۰ پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران، ۲۱ اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، بالتام کرده اند و الا خواهم دانست.» ۲۲ آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، رفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. ۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا

عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ ۲۴ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟ ۲۵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟» ۲۶ خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.» ۲۷ ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم. ۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.» ۲۹ بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.» ۳۰ گفت: «زنهار غضب خداوند فروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.» ۳۱ گفت: «اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.» ۳۲ گفت: «خشم خداوند، فروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.» ۳۳ پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

نابودی سدوم و عموره

۱ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را دید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد ۲ و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من، به خانه بنده خود بیاید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشوید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش

گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.»^۳ اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه‌اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیرپخت، پس تناول کردند.^۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند.^۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»^۶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بیست^۷ و گفت: «ای برادران من، زنده‌ای بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته‌اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده‌اند.»^۹ گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می‌کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

^{۱۰} آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند.^{۱۱} اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خویشان را خسته ساختند.^{۱۲} و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری، از این مکان بیرون آور،^{۱۳} زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریادشدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.»^{۱۴} پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می‌کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.

^{۱۵} و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «برخیز و زن خود را با این دودختر که حاضرند بردار، مبادا در نگاه شهر هلاک شوی.»^{۱۶} و

چون تاخیر می نمود، آن مردان، دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند. ۱۷ و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.» ۱۸ لوط بدیشان گفت: «ای آقاچنین مبادا! ۱۹ همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فروگیرد و بمیرم. ۲۰ اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، و نیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.» ۲۱ بدو گفت: «اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، واژگون نسازم. ۲۲ بدان جابزودی فرار کن، زیرا که تا تو بدانجا نرسی، هیچ نمی توانم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد. ۲۳ و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغر داخل شد. ۲۴ آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید. ۲۵ و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت. ۲۶ اما زن او، از عقب خودنگریسته، ستونی از نمک گردید. ۲۷ بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت. ۲۸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می رود. ۲۹ و هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، واژگون ساخت.

سرنوشت لوط و دخترانش

۳۰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت. ۳۱ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به ما درآید. ۳۲ بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» ۳۳ پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیا و با وی همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» ۳۵ آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. ۳۷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است. ۳۸ و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

ابراهیم در جرار

۲۰^۱ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شوره، ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «او خواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت. ۳ و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: «اینک تو مرده‌ای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری می‌باشد.» ۴ و ابی ملک، هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیامتی عادل را

هلاک خواهی کرد؟^۵ مگر او به من نگفت که «او خواهر من است»، و او نیز خود گفت که «او برادر من است؟» به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.»^۶ خدا وی را در رویا گفت: «من نیز می دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نورزی، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.^۷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او را رد نکنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، هر آینه خواهید مرد.»

^۸ بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند.^۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه نگاه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گگاهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟»^{۱۰} و ابی ملک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟»^{۱۱} ابراهیم گفت: «زیرا گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه ام خواهند کشت.^{۱۲} وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجه من شد.^{۱۳} و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جابرویم، درباره من بگویی که او برادر من است.»^{۱۴} پس ابی ملک، گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.^{۱۵} و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.»^{۱۶} و به ساره گفت: «اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.»^{۱۷} و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا

اولاد بهم رسانیدند،^{۱۸} زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

۱ و خداوند برحسب وعده خود، از ساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه به ساره گفته بود، بجا آورد.^۲ و ساره حامله شده، از ابراهیم در پیری اش، پسری زاید، در وقتی که خدا به وی گفته بود.^۳ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زاید، اسحاق نام نهاد.^۴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود.^۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.^۶ و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.»^۷ و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، در پیری اش زایدم.»^۸ و آن پسر نمود، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.

بیرون کردن کنیز و پسرش

۹ آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می کند.^{۱۰} پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.»^{۱۱} اما این امر، بنظر ابراهیم، درباره پسرش بسیار سخت آمد.^{۱۲} خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.»^{۱۳} و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.»^{۱۴} بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر

داد، و آنها را بردوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بئر شبع می گشت. ۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت. ۱۶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «موت پسر را نبینم.» و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست. ۱۷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است. ۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم بوجود خواهم آورد.» ۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دیده. پس رفته، مشک را از آب پر کرد، و پسر را نوشانید. ۲۰ و خدا با آن پسر می بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. ۲۱ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.

عهد ابراهیم با ابی ملک

۲۲ و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، و فیکول، که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «خدا در آنچه می کنی با توست. ۲۳ اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که با من و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه بر حسب احسانی که با تو کرده ام، با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.» ۲۴ ابراهیم گفت: «من سوگند می خورم.» ۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک، از او به زور گرفته بودند. ۲۶ ابی ملک گفت: «منی دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امروز نشنیده بودم.» ۲۷ و ابراهیم، گوسفندان و گاوان گرفته، به ابی ملک داد، و با یکدیگر عهد بستند. ۲۸ و ابراهیم، هفت بره از گله جدا ساخت.

۲۹ گفت: «که این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم.»^{۳۰} از این سبب، آن مکان را، بئر شبع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند.^{۳۱} و چون آن عهد را در بئر شبع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند.^{۳۲} و ابراهیم در بئر شبع، شوره کزی غرس نمود، و در آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.^{۳۳} پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

قربانی اسحاق

۱ و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیک.»^۲ گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریابرو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»^۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را پیاراست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.^۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.^۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآیم.»

۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می‌رفتند.^۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «ای پسر من لبیک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟»^۸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.^۹ چون بدان مکانی

که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیبیک.» ۱۲ گفت: «دست خود را برپسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.» ۱۳ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بیشه‌ای، به شاخه‌های گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید. ۱۴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می‌شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.» ۱۵ بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا درداد ۱۶ و گفت: «خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کنار دریاست. و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد. ۱۸ و از ذریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.» ۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به بئرشبع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد.

پسران ناحور

۲۰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است. ۲۱ یعنی نخست زاده او عوص، و برادرش بوز و قموئیل، پدر ارام، ۲۲ و کاسد و جزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.» ۲۳ و بتوئیل،

رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید. ۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایح و جاحم و تاحش و معکه را زایید.

مرگ ساره

۲۳ ۱ و ایام زندگی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره. ۲ و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند. ۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حت را خطاب کرده، گفت: ۴ «من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.» ۵ پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند: ۶ «ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبرخویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.» ۷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حت، تعظیم نمود. ۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: ۹ «اگر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید، ۹ تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

۱۰ و عفرون در میان بنی حت نشسته بود. پس عفرون حتی، در مسامع بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل می شدند، در جواب ابراهیم گفت: ۱۱ «ای مولای من، نی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو می بخشم، و مغاره ای را که در آن است به تو می دهم، بحضور ابنای قوم خود، آن رابه تو می بخشم. میت خود را دفن کن.»

۱۲ پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود، ۱۳ و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می‌دهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.»

۱۴ عفرون در جواب ابراهیم گفت: ۱۵ «ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

۱۶ پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حت گفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقره رایج معامله، به نزد عفرون وزن کرد.

۱۷ پس زمین عفرون، که در مکفیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین و مغاره‌ای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد ۱۸ به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل می‌شدند. ۱۹ از آن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرای مکفیله، در مقابل ممری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا، بامغاره‌ای که در آن است، از جانب بنی حت، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

ازدواج اسحاق و رفقه

۱ و ابراهیم پیر و سالخورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار. ۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، ۴ بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسر من اسحاق بگیری.» ۵ خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم؟»

۲۴

۶ ابراهیم وی را گفت: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری. ۷ یهوه، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از زمین مولد من، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: «که این زمین را به ذریت تو خواهم داد.» او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.

۸ اما اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرا بدانجا باز نبری.» ۹ پس خادم دست خود را زیران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.

۱۰ و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در ارام نهرین آمد. ۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می آمدند، شتران خود را در خارج شهر، برب چاه آب خوابانید. ۱۲ و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقایم ابراهیم احسان بنما. ۱۳ اینک من بر این چشمه آب ایستاده ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می آیند. ۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: «سبوی خود را فرود آر تا بنوشم»، و او گوید: «بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم»، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقایم احسان فرموده ای.»

۱۵ و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبوی بر کتف داشت. ۱۶ و آن دختر بسیار نیکو منظر و با کره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرورفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد. ۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه ای آب از سبوی خود به من بنوشان.» ۱۸ گفت: «ای آقای من بنوش»، و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید. ۱۹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز بکشم تا از نوشیدن باز ایستند.» ۲۰ پس سبوی خود را

بزودی در آنجور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید. ۲۱ و آن مرد بروی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

۲۲ و واقع شد، چون شتران از نوشیدن باز ایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو ابرنجین برای دستپایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد. ۲۳ و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ماباشد تا شب را بسر بریم؟» ۲۴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زاید، می باشم.» ۲۵ و بدو گفت: «نزد ما گاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.» ۲۶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود ۲۷ و گفت: «مبارک باد یهوه، خدای آقام ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقام دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقام راهنمایی فرمود.»

۲۸ پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد. ۲۹ و رفقه را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به سر چشمه، دوان دوان بیرون آمد. ۳۰ و واقع شد که چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دستهای خواهر خود دید، و سخنها را خواهر خود، رفقه را شنید که می گفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود. ۳۱ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران، مهیا ساخته ام.» ۳۲ پس آن مرد به خانه درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و گاه و علف به شتران داد، و آب به جهت شستن پایهای و پایهای رفقایش آورد. ۳۳ و غذا پیش او نهادند. وی گفت: «تا مقصود خود را بازنگویم، چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»

۳۴ گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ۳۵ و خداوند، آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است، و گله‌ها و رمه‌ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است. ۳۶ و زوجه آقایم ساره، بعد از پیر شدن، پسری برای آقایم زاید، و آنچه دارد، بدو داده است. ۳۷ و آقایم مرا قسم داد و گفت که «زنی برای پسر از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری. ۳۸ بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای پسرم بگیری.» ۳۹ و به آقای خود گفتم: «شاید آن زن همراه من نیاید؟» ۴۰ او به من گفت: «یهوه که به حضور او سالک بوده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسر از قبیله‌ام و از خانه پدرم بگیری. ۴۱ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت، چون به نزد قبیله‌ام رفتی، هرگاه زنی به تو ندادند، از سوگند من بری خواهی بود.» ۴۲ پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، اگر حال سفر مرا که به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد. ۴۳ اینک من به سر این چشمه آب ایستاده‌ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید، و به وی گویم: «مرا از سبوی خود جره‌ای آب بنوشان»، ۴۴ و به من گوید: «یاشام، و برای شترانت نیز آب می‌کشم»، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقازاده من کرده است. ۴۵ و من هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم، که ناگاه، رفقه با سبوی بر کتف خود بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت، تا آب بکشد. و به وی گفتم: «جره‌ای آب به من بنوشان.» ۴۶ پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فرو آورده، گفت: «یاشام، و شترانت را نیز آب می‌دهم.» پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد. ۴۷ و از او پرسیده، گفتم: «تو دختر کیستی؟» گفت: «دختر بتوئیل بن ناحور که ملکه، او را برای او زاید.» پس حلقه را در بینی او، و ابرنجین‌ها را بر دستهایش گذاشتم. ۴۸ آنگاه سجده کرده، خداوند را پرستش نمودم. و یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را، مبارک خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا

دختر برادر آقای خود را، برای پسرش بگیرم. ۴۹ اکنون اگر بخواهید با آقای احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپ ره سپر شوم.»

۵۰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یا بد نمی توانیم گفت. ۵۱ اینک رفقه حاضر است، او را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است.»

۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد. ۵۳ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد. ۵۴ و او و رفقاییش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته، گفت: «مرا به سوی آقای روانه نماید.» ۵۵ برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.» ۵۶ بدیشان گفت: «مرا معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نماید تا بنزد آقای خود بروم.» ۵۷ گفتند: «دختر را بخوانیم و از زبانش پرسیم.» ۵۸ پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می روم.» ۵۹ آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه اش را، با خادم ابراهیم و رفقاییش روانه کردند. ۶۰ و رفقه را برکت داده به وی گفتند: «تو خواهر ماهستی، مادر هزار کورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.»

۶۱ پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفقه را برداشته، برفت. ۶۲ و اسحاق از راه بئر الحی رئی می آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود. ۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می آیند. ۶۴ و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد، ۶۵ زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.»

پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید. ۶۶ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت. ۶۷ و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

رحلت ابراهیم

۱ و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت. ۲ و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را برای او زایید. ۳ و یقشان، شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لطوشیم و لامیم بودند. ۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ایداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند. ۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. ۶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایاداد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد. ۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند. ۱۰ آن صحرائی که ابراهیم، از بنی حت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند. ۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرلی رئی ساکن بود.

پسران اسماعیل

۱۲ این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زایید. ۱۳ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبایوت، و قیدار و ادبیل و مبسام. ۱۴ و مشماع

و دومه و مسا ۱۵ و حدار وتیا و یطور و نافیش و قدمه. ۱۶ ایناند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان وحله های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان. ۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمرده. و به قوم خود ملحق گشت. ۱۸ و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همه برادران او افتاد.

پسران اسحاق

۱۹ و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد. ۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت. ۲۱ و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجه اش رفقه حامله شد. ۲۲ و دو طفل در رحم او منازعت می کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد. ۲۳ خداوند به وی گفت: «دو امت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.» ۲۴ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحم او بودند. ۲۵ و نخستین، سرخ فام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند. ۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و درحین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود. ۲۷ و آن دو پسر، نمو کردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صحرایی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادر نشین. ۲۸ و اسحاق، عیسو را دوست داشتی، زیرا که صید او را می خورد. اما رفقه، یعقوب را محبت نمودی. ۲۹ روزی یعقوب، آش می پخت و عیسو و مانده، از صحرا آمد. ۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیرا که وامانده ام.» از این سبب او را ادوم

نامیدند. ۳۱ یعقوب گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.» ۳۲ عیسو گفت: «اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟» ۳۳ یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ۳۴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

اسحاق در جرار

۱ و قحطی در آن زمین حادث شد، غیر آن قحط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت. ۲ و خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو. ۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو، تمام این زمین را می‌دهم، و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت. ۴ و ذریتت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمینها را به ذریت تو بخشم، و از ذریت تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت. ۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فرایض و احکام مرا نگاه داشت.»

۶ پس اسحاق در جرار اقامت نمود. ۷ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جويا شدند. گفت: «او خواهر من است،» زیرا ترسید که بگوید: «زوجه من است،» مبادا اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که نیکو منظر بود، بکشند. ۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از دریچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق با زوجه خود رفقه، مزاح می‌کند. ۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «همانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفت: «زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم.» ۱۰ ابی ملک گفت: «این

چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوجه ات همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.»^{۱۱} و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «کسی که متعرض این مرد و زوجه اش بشود، هر آینه خواهد مرد.»

^{۱۲} و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد.^{۱۳} و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی می نمود، تا بسیار بزرگ گردید.^{۱۴} و او را گله گوسفندان و مواشی گاو و غلامان کثیر بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند.^{۱۵} و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پرکردند.^{۱۶} و ابی ملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده ای.»

^{۱۷} پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جرار فرود آمده، در آنجا ساکن شد.^{۱۸} و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نمود به نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.^{۱۹} و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و چاه آب زنده ای در آنجا یافتند.^{۲۰} و شبانان جرار، باشبانان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «این آب از آن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که باوی منازعه کردند.^{۲۱} و چاهی دیگر کردند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید.^{۲۲} و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.»

^{۲۳} پس از آنجا به بئر شبع آمد.^{۲۴} در همان شب، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «من خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت می دهم، و ذریت تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.»^{۲۵} و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و

نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کردند. ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سپهسالار او بود، از جرار به نزد او آمدند. ۲۷ و اسحاق بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟» ۲۸ گفتند: «به تحقیق فهمیده‌ایم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو ببندیم. ۲۹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»

۳۰ آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، و خوردند و آشامیدند. ۳۱ بامدادان برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند. ۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می‌کنند خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!» ۳۳ پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئر شبع نام دارد. ۳۴ و چون عیسو چهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، و بسمه، دختر ایلون حتی را به زنی گرفت. ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

برکت اسحاق

۱ و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ای پسر من!» گفت: «لیلیک،» ۲ گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم. ۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نخجیری برای من بگیر، ۴ و خورشی برای من چنانکه دوست می‌دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.» ۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد. ۶ آنگاه

رفقه پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می گفت: ۷ «برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.»^۸ پس ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می کنم. ۹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می دارد، بسازم. ۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»^{۱۱} یعقوب به مادر خود، رفقه، گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی موی هستم؛ ۱۲ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.»^{۱۳} مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.»^{۱۴} پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می داشت. ۱۵ و رفقه، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهتر خود، یعقوب پوشانید، ۱۶ و پوست بزغاله ها را، بر دستها و نرمه گردن او بست. ۱۷ و خورش ونانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد. ۱۸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «لبیک، تو کیستی ای پسر من؟»^{۱۹} یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.»^{۲۰} اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «یهوه خدای تو به من رسانید.»^{۲۱} اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.»^{۲۲} پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «آواز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.»^{۲۳} و او را نشناخت، زیرا که دستهای مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد. ۲۴ و گفت: «آیاتو همان پسر من، عیسو هستی؟»

گفت: «من هستم.» ۲۵ پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهم.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید. ۲۶ پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بویدید، او را برکت داد و گفت: «همانا رایحه پسر من، مانند رایحه صحرائی است که خداوند آن را برکت داده باشد. ۲۸ پس خدا تو را از شبم آسمان و از فریبی زمین، و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید. ۲۹ قوما تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد.»

۳۰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد. ۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهم.» ۳۲ پدرش اسحاق به وی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسو هستم.» ۳۳ آنگاه لرزه‌ای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که نخجیری صید کرده، برایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟» ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورده، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!» ۳۵ گفت: «برادرت به حيله آمد، و برکت تو را گرفت.» ۳۶ گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیره را رزق او دادم. پس الان ای پسر من، برای تو چه کنم؟» ۳۸ عیسو به پدر

خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیزای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبم آسمان از بالا خواهد بود. ۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»

فرار یعقوب از عیسو

۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو درد دل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» ۴۲ و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تورا بکشد. ۴۳ پس الان ای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن. ۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد. ۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تورا از آنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟» ۴۶ و رفقه به اسحاق گفت: «بسبب دختران حت از جان خود بیزار شده‌ام. اگر یعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

۱ و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، **۲۸** گفت: «زنی از دختران کنعان بگیر. ۲ برخاسته، به فدان ارام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجانی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر. ۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تورا بارور و کثیر سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجود آیند. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریت تو با تو،

تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.»^۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوئیل ارامی، برادر رفته، مادر یعقوب و عیسو، رفت.^۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان مگیر،»^۷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت.^۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بدند،^۹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نیاوت بود، علاوه بر زنانی که داشت، به زنی گرفت.

^{۱۰} و اما یعقوب، از بئرشع روانه شده، بسوی حران رفت.^{۱۱} و به موضعی نزول کرده، در آنجاشب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخشید.^{۱۲} و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول می‌کنند.^{۱۳} در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریت تو می‌بخشم.^{۱۴} و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.^{۱۵} و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم، زیرا که تا آنچه به تو گفته‌ام، بجانیاورم، تو را رها نخواهم کرد.»^{۱۶} پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.»^{۱۷} پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.»^{۱۸} بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت، و چون ستونی

برپا داشت، و روغن بر سرش ریخت. ۱۹ و آن موضع را بیت ٹیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود. ۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و رخت تا بپوشم، ۲۱ تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود. ۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، ده یک آن را به تو خواهم داد.»

لابان، یعقوب و زنانش

۱ پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد. ۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کنارش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود. ۳ و چون همه گله‌ها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتندی. ۴ یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از کجاستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.» ۵ بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.» ۶ بدیشان گفت: «بسلامت است؟» گفتند: «بسلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او می‌آید.» ۷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.» ۸ گفتند: «نمی‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلطانند، آنگاه گله را آب می‌دهیم.» ۹ و هنوز با ایشان در گفتگومی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد. ۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان، و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد. ۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست. ۱۲ و یعقوب، راحیل را خبر داد که او برادر پدرش،

و پسر رفته است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد. ۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لابان را از همه این امور آگاهانید. ۱۴ لابان وی را گفت: «فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» ۱۶ و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود. ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکتر راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» ۱۹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» ۲۰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. ۲۱ و یعقوب به لابان گفت: «زوجه‌ام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» ۲۲ پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. ۲۳ و واقع شد که هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد. ۲۴ و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد. ۲۵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» ۲۶ لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی.» ۲۸ پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد. ۲۹ و لابان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد. ۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.

پسران یعقوب

۳۱ و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند. ۳۲ و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را روین نام نهاد، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» ۳۳ و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید. ۳۴ و باز آستن شده، پسری زاید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زایدم.» از این سبب او را لوی نام نهاد. ۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زاید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می گویم.» پس او را یهودانامید. آنگاه از زایدن باز ایستاد.

و اما راحیل، چون دید که برای

۱ یعقوب، اولادی نزیاید، راحیل برخواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والا می میرم.» ۲ آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟» ۳ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم بزاید، و من نیز از او اولاد بیابم.» ۴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد. ۵ و بلهه آستن شده، پسری برای یعقوب زاید. ۶ و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد. ۷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زاید. ۸ و راحیل گفت: «به کشتیهای خدا با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد. ۹ و اما لیه چون دید که از زایدن بازمانده بود، کنیز خود زلفه

را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد. ۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زاید. ۱۱ و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جاد نامید. ۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زاید. ۱۳ و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد. ۱۴ و در ایام درو گندم، روبین رفت و مهریگها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهریگهای پسر خود به من بده.» ۱۵ وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهریگ پسر مرا نیز می خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهریگ پسر، با تو بخوابد.» ۱۶ و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «به من درآ، زیرا که تو را به مهریگ پسر خود اجیر کردم.» پس آتش با وی هم خواب شد. ۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زاید. ۱۸ و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد. ۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زاید. ۲۰ و لیه گفت: «خدا عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زایدم.» پس او را زبولون نامید. ۲۱ و بعد از آن دختری زاید، و او را دینه نام نهاد. ۲۲ پس خداراحیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود. ۲۳ و آبستن شده، پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.» ۲۴ و او را یوسف نامیده، گفت: «خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»

ازدیاد گله های یعقوب

۲۵ و واقع شد که چون راحیل، یوسف رازاید، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم. ۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو

می دانی.» ۲۷ لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا تفالا یافته ام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.» ۲۸ و گفت: «اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.» ۲۹ وی را گفت: «خدمتی که به تو کرده ام، خود می دانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود. ۳۰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی ببینم؟» ۳۱ گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود. ۳۲ امروز در تمامی گله تو گردش می کنم، و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق ها و پیسه ها را از بزها، جدای سازم، و آن، اجرت من خواهد بود. ۳۳ و در آینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.» ۳۴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.» ۳۵ و در همان روز، بزهای نرینه مخطط و ابلق، و همه ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هرچه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد. ۳۶ و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد.

۳۷ و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود، ظاهر کرد. ۳۸ و وقتی که گله ها، برای آب خوردن می آمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گله ها می نهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند. ۳۹ پس گله ها پیش چوبها بار آور می شدند، و بزهای مخطط و پیسه و ابلق می زایدند. ۴۰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گله ها را بسوی هر مخطط و سیاه در گله لابان واداشت، و گله های خود را جدا کرد و با گله لابان نگذاشت. ۴۱ و هرگاه حیوان

های تنومند حمل می گرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آنجورها می نهاد، تا در میان چوبها حمل گیرند. ۴۲ و هر گاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی گذاشت، پس ضعیفها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند. ۴۳ و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

فرار یعقوب از لابان

۱ و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: «یعقوب همه ما را میلدک پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.» ۳۱
 ۲ و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود. ۳ و خداوند به یعقوب گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»
 ۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود. ۵ و بدیشان گفت: «روی پدر شما را می بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است. ۶ و شما می دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده ام. ۷ و پدر شما مرا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند. ۸ هر گاه می گفت اجرت تو پیمسه ها باشد، تمام گله ها پیمسه می آوردند، و هر گاه گفתי اجرت تو مخطط باشد، همه گله ها مخطط می زایدند. ۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.» ۱۰ و واقع شد هنگامی که گله ها حمل می گرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با همیشه جمع می شدند، مخطط و پیمسه و ابلق بودند. ۱۱ و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ای یعقوب!» گفتم: «لیک.» ۱۲ گفت: «اکنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با همیشه جمع می شوند، مخطوطو پیمسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیده ام. ۱۳ من هستم خدای بیت ئیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده،

به زمین مولد خویش مراجعت نما.» ۱۴ راحیل و لیه در جواب وی گفتند: «آیا در خانه پدر ما، برای ما بهره یامیراثی باقیست؟ ۱۵ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و نقداً ما را تمام خورده. ۱۶ زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»

۱۷ آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد، ۱۸ و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان آرام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود. ۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل، بتهای پدر خود را دزدیده. ۲۰ و یعقوب لابان ارامی را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت. ۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.

۲۲ در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۲۳ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در جبل جلعاد بدو پیوست. ۲۴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۲۵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند. ۲۶ و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران، شمشیر برداشته، رفتی؟ ۲۷ چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نغمات و دف و بربطم شایعت نمایم؟ ۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود ببوسم؛ الحال ابلهانه حرکتی نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که به شما اذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۳۰ و الان چونکه به

خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟»
 ۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران
 خود را از من به زور بگیری، ۳۲ و اما زده‌رکه خدایانت را بیایی، او زنده نماند. در
 حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.»
 زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است.

۳۳ پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از
 خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل درآمد. ۳۴ اما راحیل بتها را گرفته، زیر جهاز
 شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت.
 ۳۵ او به پدر خود گفت: «بنظر آقا می‌بینید که در حضورت نمی‌توانم برخاست،
 زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتها را نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب
 خشمگین شده، با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر
 و خطای من چیست که بدین گری مرعاب نمودی؟ ۳۷ الان که تمامی اموال
 مرا رفتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته‌ای، اینجا نزد برادران من و
 برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من
 با تو بودم، میشا و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخوردم.

۳۹ دریده شده‌ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می‌دادم و آن را از
 دست من می‌خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب.
 ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می‌کرد، و خواب از
 چشمانم می‌گریخت. ۴۱ بدین‌طور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای
 دو دخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر
 دادی. ۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبود، اکنون
 نیز مرا تهی دست روانه می‌نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و
 دوش، تو را توبیخ نمود.» ۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران

منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه می بینی از آن من است. پس
الیوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده اند چه توأم کرد؟ ۴۴ اکنون بیا تا من
و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپا نمود. ۴۶ و یعقوب برادران خود
را گفت: «سنگها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده ای ساختند و در آنجا
بر توده غذا خوردند. ۴۷ و لابان آن را «بجرسهدوتا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید
خواند. ۴۸ و لابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این
سبب آن را «جلعید» نامید. ۴۹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و
تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم. ۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و
سوی دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش،
خدا در میان من و تو شاهد است.» ۵۱ و لابان به یعقوب گفت: «اینک این توده
و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم. ۵۲ این توده شاهد است و این
ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون
به قصد بدی بسوی من نگذری. ۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان
در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق. ۵۴ آنگاه
یعقوب در آن کوه، قربانی گذراند، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود،
و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند. ۵۵ بامدادان لابان برخاسته، پسران و
دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش
مراجعت نمود.

تدارک ملاقات با عیسو

۳۲
 ۱ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.
 ۲ و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «این لشکر خداست!» و آن موضع را «محنایم» نامید.

۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد ادوم فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم، عیسو چنین گوید که بنده تو یعقوب عرض می کند با لابان ساکن شده، تا کنون توقف نمودم، ۵ و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.» ۶ پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزد برادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می آید.» ۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دو دسته تقسیم نمود ۸ و گفت: «هر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر رهایی یابد.»

۹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم، اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد. ۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفایی که با بنده خود کرده ای زیرا که با چوبدست خود از این اردن عبور کردم و الان (مالک) دو گروه شده ام. ۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را، ۱۲ و تو گفتی هرآینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.»

۱۳ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادر خود، عیسو گرفت: ۱۴ دو یست ماده بز با بیست بز نر و دو یست میش با بیست قوچ،

۱۵ و سی شتر شیرده با بچه های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره.

۱۶ و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته ها فاصله بگذارید.» ۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجا می روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟» ۱۸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقام، عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.» ۱۹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته ها می رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گویند، ۲۰ و نیز گویند: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می رود، فرو خواهم نشانید، و بعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.» ۲۱ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.

۲۲ و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر بیوق عبور داد. ۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد. ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» ۲۷ به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» ۲۸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» ۲۹ و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آن مکان را

«فئیئیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شده.» ۳۱ و چون از «فئوئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خود می‌لنگید. ۳۲ از این سبب بنی‌اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

ملاقات عیسو و یعقوب

۳۳^۱ پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می‌آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دوکنیز تقسیم کرد. ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندان در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر. ۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید. ۴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند. ۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟» ۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند. ۷ و لیه با فرزندان نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند. ۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.» ۹ عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.» ۱۰ یعقوب گفت: «نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی. ۱۱ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت. ۱۲ گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.»

۱۳ گفت: «آقایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می‌میرند؛^{۱۴} پس آقایم پیشتر از بنده خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.

۱۵ عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می‌گذارم.» گفت: «چه لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات بیام.»^{۱۶} در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.^{۱۷} و اما یعقوب به سکوت سفر کرد و خانه‌ای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «سکوت» نامیده شد.

۱۸ پس چون یعقوب از فدان آرام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد.^{۱۹} و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از بنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیط خرید.^{۲۰} و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

ماجرای دینه

۱ پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت.^۲ و چون شکیم بن حمورحوی که رئیس آن زمین بود، او را بدید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی عصمت ساخت.^۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویز به آن دختر گفت.^۴ و شکیم به پدر خود، حمور خطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.»^۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند.^۶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.^۷ و

۳۴

چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود.

۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسر شکیم شیفته دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید. ۹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیریید. ۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»

۱۱ و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد. ۱۲ مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.» ۱۳ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه رابی عصمت کرده بود. ۱۴ پس بدیشان گفتند: «این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی ناختون بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است. ۱۵ لکن بدین شرط با شما همدستان می شویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما مختون گردد. ۱۶ آنگاه دختران خود را به شما بدهیم و دختران شما را برای خود بگیریم و با شما ساکن شده، یک قوم شویم. ۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»

۱۸ و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد. ۱۹ و آن جوان در کردن این کار تاخیر نمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود. ۲۰ پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند: ۲۱ «این مردمان با ما صلاح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.

۲۲ فقط بدین شرط ایشان باما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند. ۲۳ آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان همداستان شویم تا با ما ساکن شوند.»

۲۴ پس همه کسانی که به دروازه شهر اودرآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازه شهر اودرآمدند، مختون شدند. ۲۵ و در روز سوم چون دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند. ۲۶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند. ۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند. ۲۸ و گله‌ها و رمه‌ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند. ۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه‌ها بود تاراج کردند. ۳۰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان مکروه ساختید، و من در شماره قلیل، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه‌ام هلاک شوم.» ۳۱ گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

بازگشت یعقوب به بیت ئیل

۱ و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت ئیل برای، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی، مذبحی بساز.» ۲ پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، دور کنید، و خویشتن را طاهر سازید، و رختهای خود را عوض کنید. ۳ تا برخاسته، به بیت ئیل

۳۵

برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می‌بود، مذبحی بسازم.»^۴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره‌هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکیم بود دفن کرد.^۵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند.^۶ و یعقوب به لوزکه در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ئیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.^۷ و در آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می‌گریخت.

^۸ و دבורه دایه رفقه مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند، و آن را «الون باکوت» نامید.

^۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان آرام آمد، و او را برکت داد.^{۱۰} و خدا به وی گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد.^{۱۱} و خدا وی را گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیرشوم. امتی و جماعتی از امتهای از تو بوجود آیند، و از صلب تو پادشاهان پدید شوند.^{۱۲} و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم؛ و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.»^{۱۳} پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود.

^{۱۴} و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که باوی تکلم نمود. ستونی از سنگ و هدیه‌ای ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد.^{۱۵} پس یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت ئیل» نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

۱۶ پس، از «بیت ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد. ۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: «مترس زیرا که این نیز برایت پسر است.» ۱۸ و درحین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «بن اونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید.

۱۹ پس راحیل وفات یافت، و در راه افراته که بیت لحم باشد، دفن شد. ۲۰ و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد، که آن تا امروز ستون قبر راحیل است. ۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدرز. ۲۲ و درحین سکونت اسرائیل در آن زمین، روبین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند: ۲۳ پسران لیه: روبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون. ۲۴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین. ۲۵ و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. ۲۶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان آرام برای او متولد شدند.

۲۷ و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در ممری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند. ۲۸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود. ۲۹ و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

۱ و پیدایش عیسو که ادم باشد، این است: ۲ عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهولیبامه دختر

۳۶

عنی، دختر صبعون حوی،^۳ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نبیوت.^۴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زاید، و بسمه، رعوئیل رابزاد،^۵ و اهولیبامه یعوش، و یعلام و قورح رازاید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.^۶ پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت.^۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت.^۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ادوم است.

^۹ و این است پیدایش عیسو پدر ادوم در جبل سعیر: ^{۱۰} اینست نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر بسمه، زن عیسو. ^{۱۱} و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند. ^{۱۲} و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیق را برای الیفاز زاید. اینانند پسران عاده زن عیسو. ^{۱۳} و اینانند پسران رعوئیل: نحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ^{۱۴} و اینانند پسران اهولیبامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زاید. ^{۱۵} اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز، ^{۱۶} و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق. اینانند امرای الیفاز در زمین ادوم. اینانند پسران عاده.

^{۱۷} و اینان پسران رعوئیل بن عیسو می‌باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوئیل در زمین ادوم بودند. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ^{۱۸} و اینانند بنی اهولیبامه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهولیبامه دختر عنی، زن عیسو می‌باشند. ^{۱۹} اینانند پسران عیسو که ادوم باشد و اینها امرای ایشان می‌باشند.

۲۰ و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی، ۲۱ و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم.

۲۲ و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع، بود. ۲۳ و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اونام. ۲۴ و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدانمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون رامی چرانید. ۲۵ و اینانند اولاد عنی: دیشون و اهولیبامه دختر عنی. ۲۶ و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران. ۲۷ و اینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان. ۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص و اران.

۲۹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی، ۳۰ امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.

پادشاهان ادوم

۳۱ و اینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند: ۳۲ و بالع بن بعور در ادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینابه بود. ۳۳ و بالع مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد. ۳۴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد. ۳۵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که در صحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود. ۳۶ و هداد مرد، و در جایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود. ۳۷ و سمله مرد، و شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد. ۳۸ و شاول مرد، و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد. ۳۹ و بعل حانان بن عکبور

مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعوبود، و زنش مسمی به مهیطبئیل دختر مطرد، دختر می‌ذاهب بود.

۴۰ و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت، ۴۱ و امیر اهولیبامه و امیرایله و امیر فینون، ۴۲ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار، ۴۳ و امیر مجدئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

رویای یوسف

۱ و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شده. ۳۷
 ۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، می‌بود. و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. ۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه داشتند، و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. ۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند. ۶ و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: ۷ اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه‌های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند.»

۸ برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ماسلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. ۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» ۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد،

و پدرش او را توبیخ کرده، بوی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟» ۱۱ و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت.

فروش یوسف

۱۲ و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. ۱۳ و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند، بیا تا تو رانزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لیک.» ۱۴ او را گفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. ۱۵ و شخصی به او برخورد، و اینک، او در صحرا آواره می بود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می طلبی؟» ۱۶ گفت: «من برادران خود را می جویم، مرا خبرده که کجا چوپانی می کنند.» ۱۷ آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می گفتند: به دوتان می رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. ۱۸ و او را ازدور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند.

۱۹ و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می آید. ۲۰ اکنون بیاید او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیندازیم، و گویم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می شود.»

۲۱ لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رها نیده، گفت: «او را نکشیم.» ۲۲ پس روبین بدیشان گفت: «خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رها نیده، به پدر خود رد نماید. ۲۳ و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش

را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت، از او کردند. ۲۴ و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بی آب بود.

۲۵ پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می رسد، و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن، بار دارند، و می روند تا آنها را به مصر ببرند. ۲۶ آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟» ۲۷ بیاید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند.

۲۸ و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، بر آوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند. ۲۹ و روبین چون به سرچاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد، ۳۰ و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟» ۳۱ پس ردای یوسف را گرفتند، و بز نری را کشته، ردا را در خونس فرو بردند. ۳۲ و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته ایم، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه.» ۳۳ پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است، و یقین یوسف دریده شده است.» ۳۴ و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. ۳۵ و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. ۳۶ اما مدیانیان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجه فرعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

ماجرای یهودا و تامار

۳۸

۱ و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. ۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. ۳ پس آبستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد. ۴ و بار دیگر آبستن شده، پسری زایید و او را اونان نامید. ۵ و باز هم پسری زاییده، او را شیله نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزیب بود.

۶ و یهودا، زنی مسمی به تامار، برای نخست زاده خود عیر گرفت. ۷ و نخست زاده یهودا، عیر، در نظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند. ۸ پس یهودا به اونان گفت: «به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.» ۹ لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد. ۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند. ۱۱ و یهودا به عروس خود، تامار گفت: «در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر م شیله بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته، در خانه پدر خود ماند. ۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشم چینان گله خود، به تمه آمد.

۱۳ و به تامار خبر داده، گفتند: «اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمه می آید.» ۱۴ پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تمه است، بنشست. زیرا که دید شیله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند. ۱۵ چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.

۱۶ پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «بیا تابه تو درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه می دهی تا به من درآیی.» ۱۷ گفت: «بزغاله ای از گله می فرستم.» گفت: «آیا گرومی دهی تا بفرستی.» ۱۸ گفت: «تورا چه گرودم.» گفت: «مهر و زنار خود را و عصایی که در دست داری.» پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آبتن شد. ۱۹ و برخاسته، برفت. و برقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.

۲۰ و یهودا بزغاله را به دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت. ۲۱ و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «آن فاحشه ای که سر راه عینایم نشسته بود، کجاست؟» گفتند: «فاحشه ای در اینجا نبود.» ۲۲ پس نزد یهودا برگشته، گفت: «او را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه ای در اینجا نبود.» ۲۳ یهودا گفت: «بگذار برای خودنگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.» ۲۴ و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: «عروس تو تاملار، زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبتن شده.» پس یهودا گفت: «وی را بیرون آرید تا سوخته شود!» ۲۵ چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «از مالک این چیزها آبتن شده ام، و گفت: «تشخیص کن که این مهر و زنار و عصا از آن کیست.» ۲۶ و یهودا آنها را شناخت، و گفت: «او از من بی گناه تراست، زیرا که او را به پسر خود شیشه ندادم. و بعد او را دیگر شناخت.

۲۷ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحمش بودند. ۲۸ و چون می زاید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.» ۲۹ و دست خود را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چگونه شکافتی، این شکاف بر تو باد.» پس او

را فارص نام نهاد. ۳۰ بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بردست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

یوسف در خانه فوطیفار

۱ اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ۲ و خداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد، و هرآنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. ۴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، و او را به خانه خود برگاشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود. ۶ و آنچه داشت به دست یوسف وا گذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «با من هم‌خواب شو.» ۸ اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است. ۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می‌باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» ۱۰ و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می‌گفت، به وی گوش نمی‌گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

۱۱ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا درخانه نبود. ۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.

۱۳ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، ۱۴ مردان خانه راصدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، ۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را نزد من وا گذارده، فرار کرد و بیرون رفت.»

۱۶ پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد. ۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، ۱۸ و چون به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

۱۹ پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است،» خشم او افروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ۲۱ اما خداوند با یوسف می‌بود و بر وی احسان می‌فرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. ۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ۲۳ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

تعبیر خواب ساقی و خباز فرعون

۴۰
 ۱ و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند. ۲ و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود. ۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت. ۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گماشت، و ایشان را خدمت می کرد، ومدتی در زندان ماندند. ۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند. ۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند. ۷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟» ۸ به وی گفتند: «خوابی دیده ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدایست؟ آن را به من بازگوید.»

۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب من، اینک تاکی پیش روی من بود. ۱۰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد. ۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»
 ۱۲ یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست، سه شاخه سه روز است. ۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به منصبت بازگارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق، که ساقی او بودی. ۱۴ و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه

بیرون آور، ۱۵ زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده‌ام، و اینجا نیز کاری نکرده‌ام که مرا درسیاه چال افکنند.»

۱۶ اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده‌ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است، ۱۷ و در سبد زبرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می‌باشد و مرغان، آن را از سبیدی که بر سر من است، می‌خورند.» ۱۸ یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه روز می‌باشد. ۱۹ و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد، و مرغان، گوشتت را از تو بخورند.»

۲۰ پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سررئیس ساقیان و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت. ۲۱ اما رئیس ساقیان را به ساقی‌گریش باز آورد، و جام را به دست فرعون داد. ۲۲ و اما رئیس خبازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. ۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون

۴۱ ۱ و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است. ۲ که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزار می‌چریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوئی آن گاو اول به کنار نهر ایستادند. ۴ و این گاو زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد.

۵ و باز بنخسید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید. ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می‌روید. ۷ و

سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فرو بردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است.^۸ صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

^۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من بخاطرم آمد. ^{۱۰} فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود. ^{۱۱} و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم. ^{۱۲} و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد. ^{۱۳} و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصب بازآورد، و او را به دار کشید.»

^{۱۴} آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد. ^{۱۵} فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» ^{۱۶} یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»

^{۱۷} و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک به کنار نهر ایستاده‌ام، ^{۱۸} و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغزار می‌چرند. ^{۱۹} و اینک هفت گاو دیگر زبون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی آیند. ^{۲۰} و گاو لاغر زشت، هفت گاو فربه اول را می‌خورند. ^{۲۱} و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم. ^{۲۲} و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید. ^{۲۳} و اینک

هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می‌روید. ۲۴ و سنابل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فرو می‌برد. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»

۲۵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پژمرده، هفت سال قحط می‌باشد. ۲۸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدای کند به فرعون ظاهر ساخته است. ۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصری آید. ۳۰ و بعد از آن، هفت سال قحط پدید آید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط، زمین را تباه خواهد ساخت. ۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. ۳۲ و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. ۳۳ پس اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و حکیم را پیدانموده، و او را بر زمین مصر بگارد. ۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین برگارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد. ۳۵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که می‌آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند. ۳۶ تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.»

۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. ۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» ۳۹ و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است،

کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ۴۰ تو بر خانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

منصب والای یوسف

۴۱ و فرعون به یوسف گفت: «بدانکه تو را بر تمامی زمین مصر گاشتم.» ۴۲ و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، و او را به گنجان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت. ۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می کردند که «زانو زیندا!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگاشت. ۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون توهیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.» ۴۵ و فرعون یوسف را صفیات فعنیح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون را بدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت. ۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد. ۴۸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت. ۴۹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده بود. ۵۰ و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد. ۵۱ و یوسف نخست زاده خود رامنسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.» ۵۲ و دومین را افرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلمت بارآور گردانید.»

۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد. ۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. ۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.» ۵۶ پس قحط، تمامی روی زمین را فروگرفت، و یوسف همه انبارها را بازکرده، به مصریان می فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد. ۵۷ و همه زمینها به جهت خریدگله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

دیدار یوسف با برادران

۱ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می نگرید؟»^۲ و گفت: «اینک شنیده ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.»^۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند. ۴ و اما بنیامین، برادر یوسف رابعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا یانی بدو رسد. ۵ پس بنی اسرائیل در میان آنانی که می آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

۶ و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را سجده کردند. ۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.»^۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند. ۹ و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید، و

به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۰ بدو گفتند: «نه، یا سیدی! بلکه غلامانت به جهت خریدن خوراک آمده‌اند. ۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم؛ غلامانت، جاسوس نیستند.» ۱۲ بدیشان گفت: «نه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۳ گفتند: «غلامانت دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست، و یکی نایاب شده است.» ۱۴ یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید! ۱۵ بدینطور آرموده می‌شوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهتر شما در اینجا بیاید. ۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آرموده شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!» ۱۷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

۱۸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می‌ترسم: ۱۹ هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه‌های خود بپزید. ۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.

۲۱ و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می‌کرد، و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.» ۲۲ و روبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا مورزید؟»

۲۳ و ایشان ندانستند که یوسف می‌فهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود. ۲۴ پس از ایشان نگاره بسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان در بند نهاد.

۲۵ و یوسف فرمود تا جواهرهای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، وزاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند. ۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند.

۲۷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود. ۲۸ و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.»

۲۹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند: ۳۰ «آن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت. ۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می‌باشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه‌های خود گرفته، بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، و در زمین داد و ستد نمایید.»

۳۵ و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی می‌کردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه‌های پول را دیدند، بترسیدند. ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «مرا بی‌اولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می‌خواهید ببرید. این همه بر من است؟» ۳۷ رو بین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»

۳۸ گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می‌روید زیانی بدو رسد، همانا مویهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

بازگشت مجدد برادران

۴۳
 ۱ و قبط در زمین سخت بود. ۲ و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراک برای ما بخرید.» ۳ یهودا بدو متکلم شده، گفت: «آن مرد به ما تاکید کرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید. ۴ اگر تو برادر ما را با مافستی، می‌رویم و خوراک برایت می‌خریم. ۵ اما اگر تو او را نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هرگاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.» ۶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟» ۷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: «آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟» و او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: «برادر خود را نزد من آرید.»» ۸ پس یهودا به پدر خود، اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست تا برخاسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز. ۹ من ضامن او می‌باشم، او را از دست من بازخواست کن هرگاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم. ۱۰ زیرا اگر تاخیر نمی‌نمودیم، هرآینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»

۱۱ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، و ارمغانی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و نقد مضاعف بدست خود گیرید، و آن نقدی که در دهنه عدلهای شما رد شده بود، به دست خود بازبرید، شاید سهوی شده باشد. ۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن

مرد برگردید. ۱۴ و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر بی‌اولاد شدم، بی‌اولاد شدم.»

۱۵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و نقد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند. ۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک بین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.»

۱۷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد. ۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعه اول در عدل‌های ما رد شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.»

۱۹ و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده، ۲۰ گفتند: «یا سیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم. ۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدل‌های خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده‌ایم. ۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده‌ایم. نمی‌دانیم کدام کس نقد ما را در عدل‌های ما گذاشته بود.»

۲۳ گفت: «سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانه‌ای در عدل‌های شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد. ۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف در آورده، آب بدیشان داد، تا پای‌های خود را شستند، و علوفه به حماران ایشان داد. ۲۵ و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند. ۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین نهادند.

۲۷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدر پیر شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟» ۲۸ گفتند: «غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند. ۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ای پسر، خدا بر تو رحم نکاد.»

۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنید، بشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست. ۳۱ و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خودداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.»

۳۲ و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است. ۳۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خرد سال بحسب خردسالی اش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند. ۳۴ و حصه‌ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و باوی نوشیدند و کیف کردند.

جام نقره

۱ پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدلهای این مردمان را به قدری که می‌توانند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه عدلش بگذار. ۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتر، با قیمت غله اش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. ۳ و چون صبح روشن شد، آن مردان را باحماران ایشان، روانه کردند. ۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود

۴۴

گفت: «بر پا شده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرارسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ ۵ آیا این نیست آنکه آقایم در آن می‌نوشد، و از آن تفال می‌زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.»

۶ پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت. ۷ به وی گفتند: «چرا آقایم چنین می‌گوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کارشوند! ۸ همانا نقدی را که در دهنه عدلهای خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایت طلا یا نقره بدزدیم. ۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز غلام آقای خود باشیم.»

۱۰ گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.» ۱۱ پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هریکی عدل خود را باز کرد. ۱۲ و او تجسس کرد، و از مهتر شروع نموده، به کهتر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد. ۱۳ آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

۱۴ و یهودا با برادرانش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند. ۱۵ یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تفال می‌زنم؟» ۱۶ یهودا گفت: «به آقایم چه گوئیم، و چه عرض کنیم، و چگونه بی‌گاهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا گناه غلامانت را دریافت نموده است؛ اینک ما نیز و آنکه جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.» ۱۷ گفت: «حاشا از من که چنین کم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.» ۱۸ آنگاه یهودا نزدیک وی آمده، گفت: «ای آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید. و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که تو چون فرعون هستی. ۱۹ آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: «آیا شما را پدر یا برادری است؟» ۲۰ و به آقای خود عرض کردیم: «که ما را

پدرپیری است، و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست می‌دارد. ” ۲۱ و به غلامان خود گفتی: ” وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بروی منم. ” ۲۲ و به آقای خود گفتیم: ” آن جوان نمی‌تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد. ” ۲۳ و به غلامان خود گفتی: ” اگر برادر کهنتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید. ” ۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو بازگفتیم. ۲۵ و پدر ما گفت: ” برگشته اندک خوراکی برای ما بخرید. ” ۲۶ گفتیم: ” نمی‌توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهنتر با ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد را نمی‌توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد. ” ۲۷ و غلامت، پدر من، به ما گفت: ” شما آگاهید که زوجه‌ام برای من دو پسر زایید. ۲۸ و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم. ۲۹ اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زیانی بدو رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد. ” ۳۰ و الان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با ما نباشد، و حال آنکه جان او به جان وی بسته است، ۳۱ واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامانت موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد. ۳۲ زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتیم: ” هرگاه او را نزد تو باز نیاورم، تا ابد الابد نزد پدر خود مقصر خواهم شد. ” ۳۳ پس الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود برود. ۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم. »

یوسف خود را به برادرانش

۴۵

۱ معرفی می کند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشان را به برادران خود شناسانید. ۲ و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند. ۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.

۴ و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! ۵ و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد. ۶ زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. ۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. ۸ و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت. ۹ بشتابید و نزد پدرم رفته، بدو گوید: پسر تو، یوسف چنین می گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تاخیر ننما. ۱۰ و در زمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله ات و رمه ات با هرچه داری. ۱۱ تا تو را در آنجا پرورانم، زیرا که پنج سال قحط باقی است، مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقانت بینوا گردید. ۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می بیند، زبان من است که با شما سخن می گوید. ۱۳ پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده اید، خبر دهید، و تعجیل نموده، پدر مرا بدینجا آورید.»

۱۴ پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست. ۱۵ و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند. ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده‌اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد. ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهارپایان خود را بارکنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید. ۱۸ و پدر و اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوتر زمین مصر را به شما می‌دهم تا از فرهی زمین بخورید. ۱۹ و تو مامور هستی این را بکنید: ارابه‌ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید، و پدر خود برداشته، بیاید. ۲۰ و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماست.» ۲۱ پس بنی اسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارابه‌ها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود. ۲۲ و بهر هریک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد. ۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود. ۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زنها در راه منازعه مکنید!» ۲۵ و از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند. ۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد. ۲۷ و همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارابه‌هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید. ۲۸ و اسرائیل گفت: «کافی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است؛ می‌روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

سفر یعقوب به مصر

۴۶

۱ و اسرائیل با هرچه داشت، کوچ کرده، به بئرشبع آمد، و قربانی‌ها برای خدای پدر خود، اسحاق، گذرانید. ۲ و خدا در رویاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «لبیک.» ۳ گفت: «من هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد. ۴ من با تو به مصر خواهم آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.» ۵ و یعقوب از بئرشبع روانه شد، و بنی اسرائیل پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر اربه‌هایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند. ۶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند. ۷ و پسران و پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.

۸ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش روبین نخست زاده یعقوب. ۹ و پسران روبین: حنوک و فلو و حصرون و کرمی. ۱۰ و پسران شمعون: میوئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسرزن کنعانی بود. ۱۱ و پسران لاوی: جرشون و قهات و مراری. ۱۲ و پسران یهودا: عیر و اونان و شילה و فارص و زارح. اما عیر و اونان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حاملول بودند. ۱۳ و پسران یساکار: تولاع و فوه و یوب و شمرون. ۱۴ و پسران زبولون: سارد و ایلون و یاحئیل. ۱۵ اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان ارام برای یعقوب زایید. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.

۱۶ و پسران جاد: صفیون و حجی و شونی و اصبون و عیری و ارودی و ارتئلی. ۱۷ و پسران اشیر: یمنه و یشوه و یشوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، و پسران بریعه حابر و

ملکیئیل. ۱۸ اینانند پسران زلفه که لابان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زایید. ۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین. ۲۰ و برای یوسف درزمین مصر، منسی و افرایم زاییده شدند، که اسنات دختر فوطی فارغ، کاهن اون برایش بزاد. ۲۱ و پسران بنیامین: بالع و باکر و اشبیل و جیرا و نعمان و ایحی و رش و مفیم و حفیم و آرد. ۲۲ اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر. ۲۳ و پسران دان: حوشیم. ۲۴ و پسران نفتالی: یحصئیل و جونى و یصر و شلیم. ۲۵ اینانند پسران بلهه، که لابان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.

۲۶ همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع شصت و شش نفر بودند. ۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دونفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.

۲۸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند. ۲۹ و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردش بیاویخت، ومدتی بر گردش گریست. ۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تاجال زنده هستی.» ۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: «برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند. ۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشینند، و گله‌ها و رمه‌ها و کل مایملک خود را آورده‌اند.» ۳۳ و چون فرعون شما را بطلبد و گوید: «کسب شما چیست؟» ۳۴ گوید: «غلامت از طفولیت تاجال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تادر زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

۴۷

۱ پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رمه خویش و هرچه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.»^۲ و از جمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون بر پا داشت.^۳ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامت شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»^۴ و به فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامت مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.»^۵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند،^۶ زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می‌دانی که در میان ایشان کسان قابل می‌باشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.»

۷ و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون بر پا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد.^۸ و فرعون به یعقوب گفت: «ایام سالهای عمر تو چند است؟»^۹ یعقوب به فرعون گفت: «ایام سالهای غربت من صد و سی سال است. ایام سالهای عمر من اندک و بد بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.»^{۱۰} و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.^{۱۱} و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رع‌مسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت.^{۱۲} و یوسف پدر و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید.

خشکسالی

۱۳ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید. ۱۴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد. ۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا درحضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.» ۱۶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.» ۱۷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمه‌های گاو و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پروراند. ۱۸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «از آقای خود مخفی نمی‌داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده، و جز بدن‌ها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست. ۱۹ چرا ما و زمین ما نیز در نظرتو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر، و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بذر بده تازیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند.»

۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحط برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد. ۲۱ و خالق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت. ۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا کهنه را حصه‌ای از جانب فرعون معین شده بود، و از حصه‌ای که فرعون بدیشان داده بود، می‌خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند. ۲۳ و یوسف به قوم گفت: «اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم، همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید. ۲۴ و چون حاصل برسد، یک خمس به فرعون

دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام به جهت اطفال شما.»

۲۵ گفتند: «تو ما را احیا ساختی، در نظر آقای خود التفات بیایم، تا غلام فرعون باشیم.»^{۲۶} پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد.^{۲۷} و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند، و بسیار بارور و کثیر گردیدند.^{۲۸} و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.^{۲۹} و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، بدو گفت: «الان اگر در نظر تو التفات یافته‌ام، دست خود را زیر ان من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زنهار مرادر مصر دفن منما،^{۳۰} بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.»^{۳۱} گفت: «برایم قسم بخور،» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

پسران یوسف

۴۸^۱ و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را با خود برداشت.^۲ و یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسرت یوسف، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل، خویشتن را تقویت داده، بر بستر بنشست.^۳ و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد.^۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیر گردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریت تو، به میراث ابدی خواهم داد.^۵ و الان دو پسر است که در زمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم، ایشان از آن من هستند،

افرایم و منسی مثل روبین و شمعون از آن من خواهند بود. ۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیاوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند. ۷ و هنگامی که من از فدان آمدم، راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم. ۸ و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟» ۹ یوسف، پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در اینجاده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.» ۱۰ و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.

۱۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیز به من نشان داده است.» ۱۲ و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به زمین نهاد. ۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد. ۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سرفرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که منسی نخست زاده بود. ۱۵ و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودند، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است، ۱۶ آن فرشته‌ای که مرا از هر بدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، برایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»

۱۷ و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سرفرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سرفرایم به سر منسی نقل کند.

۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.» ۱۹ اما پدرش ابا نموده، گفت: «می دانم ای پسر من! می دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریت او امتهای بسیار خواهند گردید.»

۲۰ و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرایم و منسی کرداناد.» پس افرایم را به منسی ترجیح داد. ۲۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من می میرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد. ۲۲ و من به تو حصه‌ای زیاده از برادرانت می دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

برکت یعقوب به پسرانش

۱ و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید.

۳ «ای روبین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت. ۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بی حرمت ساختی، به بستر من برآمدی.

۵ «شمعون و لاوی برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است. ۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خودرایی خویش گاو را پنی کردند. ۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.»

۸ «ای یهودا تو را برادرانت خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد. ۹ یهوداشیربچه‌ای است، ای پسرم از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد و چون شیرماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ ۱۰ عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امتها خواهد بود. ۱۱ کره خود رابه تاک و کره الاغ خویش را به مو بسته. جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوید. ۱۲ چشمانش به شراب سرخ و دندانش به شیر سفید است. ۱۳ «زبولون، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون خواهد رسید. ۱۴ یساکار حمار قوی است در میان آغله‌ها خوابیده. ۱۵ چون محل آرمیدن را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشا یافت، پس گردن خویش را برای بار خم کرد، و بنده خراج گردید.

۱۶ «دان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل. ۱۷ دان، ماری خواهد بود به سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب را بگذرد تا سوارش از عقب افتد. ۱۸ ای یهوه منتظر نجات تو می‌باشم.

۱۹ «جاد، گروهی بر وی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد. ۲۰ اشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد. ۲۱ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.

۲۲ «یوسف، شاخه باروری است. شاخه بارور بر سر چشمه‌ای که شاخه هایش از دیوار برآید. ۲۳ تیراندازان او را رنجانیدند، و تیر انداختند و اذیت رسانیدند. ۲۴ لیکن کمان وی در قوت قایم ماند. و بازوهای دستش به دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخره اسرائیل. ۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت می‌کند، و از قادر مطلق که تو را برکت می‌دهد، به برکات آسمانی از اعلی و برکات لجه‌ای که در اسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم. ۲۶ برکات پدرت بر برکات جبال

ازلی فایق آمد، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.

۲۷ «بنیامین، گرگی است که می‌درد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد، و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.» ۲۸ همه اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدرایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هریک را موافق برکت وی برکت داد.

مرگ یعقوب

۲۹ پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می‌شوم، مرا با پدرانم در مغاره‌ای که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید. ۳۰ در مغاره‌ای که در صحرای مکفیله است، که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید. ۳۱ آنجا ابراهیم و زوجه‌اش، ساره را دفن کردند؛ آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن کردند؛ و آنجالیه را دفن نمودم. ۳۲ خرید آن صحرا و مغاره‌ای که در آن است از بنی حت بود.» ۳۳ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

۱ و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید. ۲ و یوسف طیبیانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طیبیان، اسرائیل را حنوط کردند. ۳ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف می‌شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند. ۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظر شما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویند: ۵ "پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای

خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن.» اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.»^۶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.»^۷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند.^۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها و رومه‌های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند.^۹ و ارابه‌ها نیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند.^{۱۰} پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود.^{۱۱} و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است.^{۱۲} همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند.^{۱۳} و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند.^{۱۴} و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند.

یوسف برادران خود را

^{۱۵} و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.»^{۱۶} پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو قبل از مردنش امر فرموده، گفت: ^{۱۷} به یوسف چنین بگوید: التماس دارم که نگاه و خطای برادران خود را عفو فرمایی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند، پس اکنون نگاه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست.^{۱۸} و برادرانش نیز آمده، به

حضور وی افتادند، وگفتند: «اینک غلامان تو هستیم.» ۱۹ یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ ۲۰ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. ۲۱ و الان ترسان مباشید. من، شما را و اطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل آویز بدیشان گفت.

مرگ یوسف

۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ۲۳ و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماگیر، پسر منسی نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند. ۲۴ و یوسف، برادران خود را گفت: «من می‌میرم، و یقین خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.» ۲۵ و یوسف به بنی اسرائیل سوگند داده، گفت: «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.» ۲۶ و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

بندگی اسرائیل

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ۲ روبین و شمعون و لاوی و یهودا، ۳ یساکار و زبولون و بنیامین، ۴ و دان و نفتالی، و جاد و اشیر. ۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

۶ و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. ۷ و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند. و زمین از ایشان پر گشت. ۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت. ۹ و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. ۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

۱۱ پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌مسیس را بنا کردند. ۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. ۱۳ و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. ۱۴ و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود. ۱۵ و پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، ۱۶ گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر

دختر بود زنده بماند.»^{۱۷} لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند.

۱۸ پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟»^{۱۹} قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.»^{۲۰} و خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند.^{۲۱} و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت.^{۲۲} و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

تولد موسی

۱ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت.^۲ و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه پنهان داشت.^۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت.^۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود.^۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد.^۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.»^۷ و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیردهم؟»^۸ دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند.^۹ و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن

طفل را برداشته، بدو شیر می‌داد. ۱۰ و چون طفل نموکرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شده. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»

فرار موسی

۱۱ و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. ۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. ۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دومرد عبرانی منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» ۱۴ گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تومی خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقین این امر شیوع یافته است.» ۱۵ و چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست. ۱۶ و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند. ۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گله ایشان را سیراب نمود. ۱۸ و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟» ۱۹ گفتند: «شخصی مصری ما را ازدست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» ۲۰ پس به دختران خود گفت: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.»

۲۱ و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد. ۲۲ و آن زن پسری زاید، و (موسی) او را جرشون نام نهاد، چه گفت: «در زمین بیگانه نزیل شدم.» ۲۳ و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد،

و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. ۲۴ و خدا ناله ایشان را شنید، و خداعهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیادآورد. ۲۵ و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدادانست.

بوته مشتعل

۳^۱ و اما موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مدیان را شبانی می کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. ۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. ۳ و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی شود.» ۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سوی شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لیک.» ۵ گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» ۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد. ۷ و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان رامی دانم. ۸ و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حویان و یبوسیان. ۹ و الان اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند، دیده‌ام. ۱۰ پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

۱۱ موسی به خدا گفت: «من کیستم که زدفرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» ۱۲ گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرده.» ۱۳ موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» ۱۴ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: اهی (هستم) مرا نزد شما فرستاده.» ۱۵ و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالابد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل. ۱۶ برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده‌اند، تفقد کرده‌ام، ۱۷ و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۸ و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گوید: یهوه خدای عبرانیان ما راملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. ۱۹ و من می‌دانم که پادشاه مصر شما را نمی‌گذارد بروید، و نه هم به دست زور آور. ۲۰ پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور می‌آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهد کرد. ۲۱ و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت. ۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.»

و موسی در جواب گفت: «همانا مرا

۴^۱ تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.»^۲ پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.»^۳ گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.^۴ پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را برگرفت، که در دستش عصا شد.^۵ «تاآنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»^۶ و خداوند دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد.^۷ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.^۸ «وواقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد.^۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.»^{۱۰} پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کندزبان.»^{۱۱} خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کرو و پینا و نایبنا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟^{۱۲} پس الان برو و من با زبانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.»^{۱۳} گفت: «استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی.»

۱۴ آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت، هارون لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید. ۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت. ۱۶ و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مرتو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود. ۱۷ و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

بازگشت موسی به مصر

۱۸ پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترون، برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و بینم که تا کنون زنده اند.» یترون به موسی گفت: «به سلامتی برو.» ۱۹ و خداوند در میان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.» ۲۰ پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رهان کند. ۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، ۲۳ و به تو می گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می کشم.» ۲۴ و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، قصد قتل وی نمود. ۲۵ آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلافه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «تو مرا شوهر خون هستی.» ۲۶ پس او وی را رها کرد، آنگاه

(صفوره) گفت: «شوهر خون هستی،» به سبب ختنه. ۲۷ و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. ۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. ۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند. ۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی درافتاده، سجده کردند.

بیگاری بنی اسرائیل

۱ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عیدنگاه دارند.» ۲ فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه رانمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا مارا به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.» ۴ پس پادشاه مصر بدیشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلای خود بروید!» ۵ و فرعون گفت: «اینک الان اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلای ایشان بیکاری سازید.»

۶ و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت: ۷ «بعد از این، گاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و گاه برای خویشتن جمع کنند. ۸ و همان حساب خشتهایی را که پیشتر می ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می کنند و می گویند:

برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم. ۹ و خدمت ایشان سخت تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.» ۱۰ پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می فرماید که من گاه به شما نمی دهم. ۱۱ خود بروید و گاه برای خود ازهرجا که بپایید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»

۱۲ پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض گاه جمع کنند. ۱۳ و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را درروزش، مثل وقتی که گاه بود.» ۱۴ و ناظران، بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گماشته بودند، می زدند و می گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟» ۱۵ آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می کنی؟ ۱۶ گاه به بندگانت نمی دهند و می گویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگانت را می زنند و اما خطا از قوم تو می باشد.» ۱۷ گفت: «کاهل هستید. شما کاهلید! از این سبب شما می گویند: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم. ۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید، و گاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.» ۱۹ و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند، زیرا گفت: «از حساب یومیه خشتهای خود هیچ کم مکنید.» ۲۰ و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند. ۲۱ و بدیشان گفتند: «خداوند بر شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته اید، و شمشیری به دست ایشان داده اید تا ما را بکشند.»

وعده رهایی

۲۲ آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «خداوندا چرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟» ۲۳ زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

۱ خداوند به موسی گفت: «الان خواهی دید آنچه به فرعون می کنم، زیرا که **ع** به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زورآورایشان را از زمین خود خواهد راند.» ۲ و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم. ۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم. ۴ و عهد خود رانیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند. ۵ و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. ۶ بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقتها مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم. ۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خداخواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقتها مصریان بیرون آوردم. ۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شماخواهم داد. من یهوه هستم.»

۹ و موسی بنی اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند. ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.» ۱۲ و موسی به

حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک بنی اسرائیل مرا نمی شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من ناخنتون لب هستم؟»

۱۳ و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند. ۱۴ و اینانند روسای خاندانهای آبای ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، حنوک و فلو و حصرون و کرهی؛ اینانند قبایل روبین. ۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون. ۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. ۱۷ پسران جرشون: لبنی و شمعی، به حسب قبایل ایشان. ۱۸ و پسران قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزئیئیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود. ۱۹ و پسران مراری: محلی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان. ۲۰ و عمرام عمه خود، یوکابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زاید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود. ۲۱ و پسران یصهار: قورح و ناخج و زکری. ۲۲ و پسران عزئیئیل: میشائیل و ایلصافن و ستری. ۲۳ و هارون، الیشابغ، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتامر را زاید. ۲۴ و پسران قورح: اسیر و القانه و اییاساف؛ اینانند قبایل قورحیان. ۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران فوتئیئیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زاید؛ اینانند روسای آبای لاویان، بحسب قبایل ایشان. ۲۶ اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.» ۲۷ اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

۲۸ و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد. ۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من یهوه هستم هرآنچه من به تو گویم آن را به

فرعون پادشاه مصر بگو،» ۳۰ و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من ناخنتون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

هارون نبی

۱ و خداوند به موسی گفت: «بین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام، و برادرت، **V** هارون، نبی تو خواهد بود. ۲ هر آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون باز گوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. ۳ و من دل فرعون را سخت می‌کنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می‌سازم. ۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریه‌های عظیم بیرون آورم. ۵ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» ۶ و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. ۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.

۸ پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌ای برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا ازدها شود.» ۱۰ آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و ازدها شد. ۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند، ۱۲ هر یک عصای خود را انداختند و ازدها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید. ۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای خون

۱۴ و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است. ۱۵ بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می‌آید، و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. ۱۶ و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده‌ای، ۱۷ پس خداوند چنین می‌گوید، از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. ۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»

۱۹ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.» ۲۰ و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد. ۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود. ۲۲ و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. ۲۳ و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و براین نیز دل خود را متوجه نساخت. ۲۴ و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید. ۲۵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

بلای وزغها

۱ و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،^۲ و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می کنی، همانا من تمامی حدود تورا به وزغها مبتلا سازم.^۳ و نهر، وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه ات و خوابگاهت و بسترت و خانه های بندگانت و برقومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت، درخواهند آمد،^۴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها برخواهند آمد.»^۵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.»

۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند.^۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند.^۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»^۹ موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.»^{۱۰} گفت: «(فردا)، موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای ما دیگری نیست،^{۱۱} و وزغها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.»^{۱۲} و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استعاثه نمود.^{۱۳} و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه ها و از دهات و از صحراها مردند،^{۱۴} و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.^{۱۵} اما فرعون

چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای پشه ها

۱۶ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.»^{۱۷} پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید،^{۱۸} و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد.^{۱۹} و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای مگسها

۲۰ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،^{۲۱} زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگسها فرستم و خانه‌های مصریان و زمینی نیز که برآنداز انواع مگسها پر خواهد شد.^{۲۲} و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.^{۲۳} و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.»^{۲۴} و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه‌های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد.

۲۵ و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.»^{۲۶} موسی گفت: «چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم، آیاما را سنگسار نمی کنند؟^{۲۷} سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»

۲۸ فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.»^{۲۹} موسی گفت: «همانا من از حضورت بیرون می روم و نزد خداوند دعا می کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد اما زنهار فرعون بار دیگر حيله نکند که قوم رارهایی نهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»^{۳۰} پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،^{۳۱} و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.^{۳۲} اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم رارهایی نداد.

بلا بر مواشی

۱ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.^۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را بازنگاه داری،^۳ همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرا ایند خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان، یعنی وبایی بسیار سخت.^۴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.»^۵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا خداوند این کار را در این زمین خواهد کرد.»^۶ پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی اسرائیل

یکی هم نمرد. ۷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل فرعون سخت شده، قوم رارهایی نداد.

بلای دملها

۸ و خداوند به موسی و هارون گفت: «از خاکستر کوره، مشت‌های خود را پر کرده، بردارید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان برفشانند، ۹ و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.» ۱۰ پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکند، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم. ۱۱ و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود. ۱۲ و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلای تگرگ

۱۳ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رهاکن تا مرا عبادت نمایند. ۱۴ زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست. ۱۵ زیرا اگر تاکنون دست خود را دراز کرده، و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم، هرآینه از زمین هلاک می شدی. ۱۶ و لکن برای همین تو را برپا داشته‌ام تا قدرت خود را به تونشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود. ۱۷ و آیا تا بحال خویشتن را بر قوم من برتری سازی و ایشان را رهایی نمی دهی؟ ۱۸ همانا فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تاکنون نشده است. ۱۹ پس الان بفرست

و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هرانسان و بهایمی که در صحرا یافته شوند، و به خانه‌ها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»

۲۰ پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانه‌ها گریزانید. ۲۱ اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا وا گذاشت. ۲۲ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا، در کل ارض مصر.» ۲۳ پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید. ۲۴ و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که امت شده بودند، نبود. ۲۵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا راشکست. ۲۶ فقط در زمین جوشن، جایی که بنی اسرائیل بودند، تگرگ نبود.

۲۷ آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: «در این مرتبه نگاه کرده‌ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم. ۲۸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رها خواهم کرد، و دیگر درنگ نخواهید نمود.» ۲۹ موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است. ۳۰ و اما تو و بندگانت، می‌دانم که تا بحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.» ۳۱ و گمان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و گمان تخم داشته. ۳۲ و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود. ۳۳ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید. ۳۴ و چون فرعون دید که باران

و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز نگاه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگانش. ۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنی اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

بلای ملخها

۱ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده‌ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم. ۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پست و پسر پست بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم.» ۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من اباخواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هرآینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم. ۵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تتمه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا رویده است، خواهند خورد. ۶ و خانه تو و خانه های بندگانت و خانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه‌ای که پدران و پدران پدران از روزی که بر زمین بوده‌اند تا الیوم ندیده‌اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.

۷ آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دومی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟» ۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که می‌روند؟» ۹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران،

و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»
 ۱۰ بدیشان گفت: «خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم با
 حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست! ۱۱ نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید
 رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان
 را از حضور فرعون بیرون راندند.

۱۲ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن،
 تا بر زمین مصر برآیند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.»
 ۱۳ پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز،
 و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی
 ملخها را آورد. ۱۴ و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، و در همه حدود مصر نشستند،
 بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود. ۱۵ و روی تمامی
 زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را
 که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و نبات
 صحرا در تمامی زمین مصر نماند. ۱۶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده،
 گفت: «به یهوه خدای شما و به شما نگاه کرده ام. ۱۷ و اکنون این مرتبه فقط نگاه
 مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمائید تا این موت را فقط از من
 برطرف نماید.» ۱۸ پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود. ۱۹ و
 خداوند باد غربی ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای
 قلزم ریخت، و در تمامی حدود مصر ملخی نماند. ۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت
 گردانید، که بنی اسرائیل را رهایی نداد.

بلای تاریکی

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد.» ۲۲ پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد. ۲۳ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود. ۲۴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رومه های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.» ۲۵ موسی گفت: «ذبايح و قربانی های سوختنی نیز می باید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم. ۲۶ مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می باید گرفت، و تا بدانجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.» ۲۷ و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نمود. ۲۸ پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»

۲۹ موسی گفت: «نیکو گفتمی، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلای آخر

۱ و خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می آورم، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجا خواهد راند. ۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.» ۳ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان

فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود. ۴ و موسی گفت: «خداوند چنین می گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد. ۵ و هر نخست زاده‌ای که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد. ۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد. ۷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است. ۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت.»

۹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.» ۱۰ و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

عید فطیر

۱ و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت:

۲ «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست. ۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گوید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره‌ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره. ۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. ۵ بره شما بی عیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرد. ۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل

۱۲

آن را در عصر ذبح کنند.^۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، و سردر خانه که در آن، آن را می‌خورند، پاشند.^۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.^۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله‌اش و پاچه هایش و اندرونش را.^{۱۰} و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید.^{۱۱} و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصیح خداوند است.

۱۲ «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یهوه هستم.^{۱۳} و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که در آنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.^{۱۴} و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید.^{۱۵} هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.^{۱۶} و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.^{۱۷} پس عید فطیر رانگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید.^{۱۸} در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.^{۱۹} هفت روز خمیرمایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل

منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین. ۲۰ هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.»

۲۱ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: «بروید و بره‌ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصیح را ذبح نمایید. ۲۲ و دسته‌ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فروبرید، و بر سر در و دو قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. ۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر در و دو قایمه‌اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه‌های شما درآید تا شما را بزند. ۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید. ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، ۲۷ گویند این قربانی فصیح خداوند است، که از خانه‌های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافتاده، سجده کردند. ۲۸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند. ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده‌های بهایم را زد.

خروج عظیم

۳۰ و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میتی نباشد. ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع

بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ۳۲ گله‌ها و رمه‌های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ۳۳ و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ماهمه مرده‌ایم. ۳۴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. ۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هرآنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند. ۳۷ و بنی اسرائیل از رع‌مسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مردپاده، سوای اطفال. ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها و مواشی بسیار سنگین. ۳۹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند. ۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند. ۴۲ این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسل بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.

قوانین فصیح

۴۳ و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصیح که هیچ بیگانه از آن نخورد. ۴۴ و اما هر غلام زر خرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. ۴۵ نزیل و مزدور آن را نخورند. ۴۶ دریک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید. ۴۷ تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند.

۴۸ و اگر غریبی نزد تو نزیل شود، و بخواهد فصیح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکورانش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هرنامختون از آن نخورد. ۴۹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شما نزیل شود. ۵۰ پس تمامی بنی اسرائیل این را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند. ۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنی اسرائیل را با لشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

نخست زادگان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر نخست زاده‌ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است.» ۳ و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود. ۴ این روز، در ماه ایب بیرون آمدید. ۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است. ۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود. ۸ و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم. ۹ و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره‌ای در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را

۱۳

به دست قوی از مصر بیرون آورد. ۱۰ و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار.

۱۱ «و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشد. ۱۲ آنگاه هرچه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده‌ای از بچه‌های بهایم که از آن توست، زینه‌ها از آن خداوند باشد. ۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌ای فدیة بده، و اگر فدیة ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از پسرانت فدیة بده. ۱۴ و در زمان آینده چون پسرت از تو سوال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد. ۱۵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه زینه‌ها را که رحم را گشایند، برای خداوند ذبح می‌کنم، لیکن هر نخست زاده‌ای از پسران خود رافیه می‌دهم. ۱۶ و این علامتی بر دستت و عصابه‌ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابر و آتش

۱۷ و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» ۱۸ اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. ۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هرآینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.» ۲۰ و از سکوت کوچ کرده، در ایتم به کنار صحرا اردو زدند.

۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند. ۲۲ و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

گذشتن از دریا

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو که برگردیده، برابر فم الحیروت در میان مجدل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید. ۳ و فرعون درباره بنی اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است. ۴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند. ۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟» ۶ پس اربه خود را بیاراست، و قوم خود را با خود برداشت، ۷ و ششصد اربه برگزیده برداشت، و همه اربه های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها. ۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد، و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

۹ و مصریان با تمامی اسبان و اربه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند. ۱۰ و چون فرعون نزدیک شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می‌آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند. ۱۱ و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست که ما کردی که ما را از مصر

بیرون آوردی؟ ۱۲ آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!» ۱۳ موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. ۱۴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

۱۵ و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

۱۶ و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند. ۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت می سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و ارابه ها و سوارانش جلال خواهم یافت. ۱۸ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و ارابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

۱۹ و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد. ۲۰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می بود، و اینها را در شب روشنایی می داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند. ۲۱ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرق شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید. ۲۲ و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود. ۲۳ و مصریان با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. ۲۴ و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد. ۲۵ و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون

کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می کند.»

۲۶ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بردریا دراز کن، تا آنها بر مصریان برگردد، و برارابه‌ها و سواران ایشان.» ۲۷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. ۲۸ و آنها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریادرآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. ۲۹ اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آنها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ. ۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. ۳۱ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرود رهایی

۱ آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که «یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.

۱۵

اسب و سوارش را به دریا انداخت.

۲ خداوند قوت و تسبیح من است.

و او نجات من گردیده است.

این خدای من است، پس او را تجید می کنم.

خدای پدر من است، پس او را متعال می خوانم.

۳ خداوند مرد جنگی است.

نام او یهوه است.

- ۴ ارابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.
- مبارزان برگزیده او در دریای قلزم غرق شدند.
- ۵ لجه‌ها ایشان را پوشانید.
- مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند.
- ۶ دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.
- دست راست توای خداوند، دشمن را خردشکسته است.
- ۷ و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته‌ای.
- غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌ای.
- ۸ و به نفخه بینی تو آنها فراهم گردید.
- و موجها مثل توده بایستاد و لجه‌ها در میان دریامنجمد گردید.
- ۹ دشمن گفت تعاقب می‌کنم و ایشان را فرومی‌گیرم.
- و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیر خواهد شد.
- شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت.
- ۱۰ و چون به نفخه خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید.
- ۱۱ کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟
- کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟
- ۱۲ چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرو برد.
- ۱۳ این قوم خویش را که فدیه دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی.
- ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.
- ۱۴ امته‌ها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.
- لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید.
- ۱۵ آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند.
- و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند.

۱۶ ترس و هراس، ایشان را فروگرفت.
از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند.
تا قوم توای خداوند عبور کنند.
تا این قومی که تو خریده‌ای، عبور کنند.

۱۷ ایشان را داخل ساخته، در جبل میراث خودغرس خواهی کرد، به مکانی
که توای خداوند مسکن خود ساخته‌ای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای توای
خداوند مستحکم کرده است.

۱۸ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالابد.»

۱۹ زیرا که اسبهای فرعون با ارابه‌ها و سوارانش به دریا درآمدند، و خداوند آب
دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.
۲۰ و مریم نبیه، خواهر هارون، دَف را به دست خود گرفته، و همه زنان از عقب
وی دفها گرفته، رقص کمان بیرون آمدند. ۲۱ پس مریم در جواب ایشان گفت:
«خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به
دریا انداخت.»

آب تلخ

۲۲ پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز
در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند. ۲۳ پس به ماره رسیدند، و از آب ماره نتوانستند نوشید
زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند. ۲۴ و قوم بر موسی شکایت کرده،
گفتند: «چه بنوشیم؟» ۲۵ چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان
داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه‌ای و شریعتی
برای ایشان قرار داد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد. ۲۶ و گفت: «هرآینه اگر قول
یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام

او را بشنوی، و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ‌یک از همه مرض‌هایی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم.»^{۲۷} پس به ایلیم آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاددرخت خرما بود، و در آنجا نزد آب خیمه زدند.

«من»

۱۶ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند.^۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند.^۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه.^۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دوچندان آن خواهد بود که هر روز برمی‌چیدند.»^۶ و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است.^۷ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ماشکایت می‌کنید؟»^۸ و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و بامداد نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایت‌های شما را که بر وی کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم؟ بر ما نی، بلکه بر خداوند شکایت نموده‌اید.»^۹ و

موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیاید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است.»

۱۰ و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرائگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. ۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.» ۱۳ و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبنم گرداگرد اردونشست. ۱۴ و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. ۱۵ و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید. ۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.» ۱۷ پس بنی اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. ۱۸ اما چون به عومر پیودند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. ۱۹ و موسی بدیشان گفت: «زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.» ۲۰ لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرهها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.

۲۱ و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم می شد، می گذاخت. ۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند. ۲۳ او

بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.»^{۲۴} پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد.^{۲۵} و موسی گفت: «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت.^{۲۶} شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.»^{۲۷} و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند.^{۲۸} و خداوند به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می‌نمایید؟^{۲۹} ببینید چونکه خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می‌دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود.»^{۳۰} پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.

^{۳۱} و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عسلی.^{۳۲} و موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پرکنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خوراندیم.»^{۳۳} پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.»^{۳۴} چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (تابوت) شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود.^{۳۵} و بنی اسرائیل مدت چهل سال من را می‌خوردند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود.^{۳۶} و اما عومر، ده یک ایفه است.

آبی از صخره

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود. ۲ و قوم باموسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می کنید، و چرا خداوند را امتحان می نمایم؟» ۳ و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» ۴ آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» ۵ خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر رازدی به دست خود گرفته، برو. ۶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که در حوریب است، می ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد. ۷ و آن موضع را مسه و مریبه نامید، به سبب منازعه بنی اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

۸ پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. ۹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.» ۱۰ پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند. ۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی افراشت، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو می گذاشت، عمالیق چیره می شدند.

۱۲ و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را بر می داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند. ۱۳ و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت. ۱۴ پس خداوند به موسی گفت: «این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.» ۱۵ و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید. ۱۶ و گفت: «زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیق نسلا بعد نسل خواهد بود.»

یترون پدر زن موسی

۱ و چون یترون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، ۲ آنگاه یترون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود. ۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: «در زمین بیگانه غریب هستم.» ۴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهانید.»

۵ پس یترون، پدر زن موسی، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود. ۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم. ۷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند. ۸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود. ۹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل

کرده، و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود. ۱۰ و یثرون گفت: «مبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را از دست مصریان رهانیده. ۱۱ الان دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند.» ۱۲ و یثرون، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند.

۱۳ بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند. ۱۴ و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می کرد دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم می نمایی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟» ۱۵ موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسالت نمایند. ۱۶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.» ۱۷ پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تومی کنی، خوب نیست. ۱۸ هرآینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد. ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می دهم. و خدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار. ۲۰ و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می باید رفتار نمود، و عملی را که می باید کرد، بدیشان اعلام نما. ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تا روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند. ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای

استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»

۲۴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد. ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده. ۲۶ و در داوری قوم پیوسته مشغول می‌بودند. هر امر مشکل را نزد موسی می‌آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می‌دادند. ۲۷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

کوه سینا

۱ و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روزه صحرای سینا آمدند،^۲ و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۳ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه او را ندا درداد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر بده: ۴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید، و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام. ۵ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرانگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قوما خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت.» ۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد. ۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

۹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابرمظلم نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت. ۱۰ خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. ۱۱ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا نازل شود. ۱۲ و حدود برای قوم از هرطرف قرار ده، و بگو: باحذر باشید از اینکه به فرازکوه برآید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هرکه کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود. ۱۳ دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیرکشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.»

۱۴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند. ۱۵ و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی ننمایید.» ۱۶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ برکوه پدید آمد، و آواز کرنای بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند. ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.

۱۹ و چون آواز کرنا زیاده و زیاده سخت نواخته می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد. ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویشتن را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.» ۲۳ موسی به خداوند گفت:

«قوم نمی توانند به فرازکوه سینا آیند، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.»^{۲۴} خداوند وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآید، اما کهنه و قوم از حد تجاوزنمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبدا بر ایشان هجوم آورد.»^{۲۵} پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

ده فرمان

۱ و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: ^۲ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. ^۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ^۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. ^۵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرامن که یهوه، خدای تو می باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم. ^۶ و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم. ^۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد. ^۸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. ^۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. ^{۱۰} اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسترت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد. ^{۱۱} زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. ^{۱۲} پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، دراز شود. ^{۱۳} قتل مکن. ^{۱۴} زنا مکن. ^{۱۵} دزدی مکن. ^{۱۶} بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ^{۱۷} به خانه همسایه خود طمع

مورز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

۱۸ و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پراز دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور ایستادند. ۱۹ و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.» ۲۰ موسی به قوم گفت: «مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و نگاه نکنید.» ۲۱ پس قوم ازدور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد. ۲۲ و خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم: ۲۳ با من خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید. ۲۴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله ورمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد. ۲۵ و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت. ۲۶ و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

حکم در مورد غلامان عبری

۱ «و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری: ۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود. ۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.»

۴ اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود. ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه

آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم که آزاد بیرون روم،
 ۶ آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک دریا قایمه در برساند، و
 آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگی نماید. ۷ اما اگر
 شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. ۸ هر گاه به نظر
 آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیة دهند،
 اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است.
 ۹ و هر گاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید. ۱۰ اگر
 زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. ۱۱ و
 اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی‌قیمت و رایگان بیرون رود.

حکم در مورد برخوردهای شخصی

۱۲ «هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد او نداشت،
 بلکه خداوی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند.
 ۱۴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح
 من کشیده، به قتل برسان. ۱۵ و هر که پدر یا مادر خود را زند، هر آینه کشته شود.
 ۱۶ و هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هر آینه کشته
 شود. ۱۷ و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، هر آینه کشته شود. ۱۸ و اگر دو مرد
 نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود،
 ۱۹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زننده او بی‌گناه شمرده شود، اما عوض
 بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد. ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود
 را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود. ۲۱ لیکن اگر
 یک دوروز زننده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زر خرید اوست. ۲۲ و اگر
 مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر

نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهرزن بدو گذارد، و به حضور داوران ادا نماید. ۲۳ و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده. ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد او را به عوض دندانش آزاد کند. ۲۸ و هرگاه گاو بی شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی نگاه باشد. ۲۹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

۳۰ و اگر دیه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را پوشاند، و گاو یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میتة از آن او باشد. ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میتة را نیز تقسیم نمایند، ۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میتة از آن او باشد.

حکم در مورد محافظت مالکیت

۲۲

۱ «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند. ۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچرانند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچرانند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد. ۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فراگیرد و بافه های غله یا خوشه های نادروده یا مزرعه ای سوخته گردد، هر که آتش را فروخته است، البته عوض بدهد. ۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید. ۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه. ۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید. ۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهدی نباشد، ۱۱ قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد. ۱۲ لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد. ۱۳ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت

بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد. ۱۴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرد، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد. ۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.

حکم در مورد وظایف اجتماعی

۱۶ «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می باید او را زن منکوحه خویش سازد. ۱۷ و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر دوشیزگان نقدی بدو باید داد. ۱۸ زن جادوگر را زنده مگذار. ۱۹ هرکه با حیوانی مقاربت کند، هرآینه کشته شود. ۲۰ هرکه برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد. ۲۱ غریبی را اذیت مرسانید. و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ۲۲ بر بیوه زنی یا یتیمی ظلم مکنید. ۲۳ و هرگاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود. ۲۴ و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم. ۲۵ اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار. ۲۶ اگر رخت همسایه خود را به گروگرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن. ۲۷ زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد، و اگر نزد من فریاد برآورد، هرآینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم. ۲۸ به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن. ۲۹ درآوردن نوبرغله و عصیر رز خود تاخیر ننما. و نخست زاده پسران خود را به من بده. ۳۰ با گاو و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده. ۳۱ و برای

من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود نخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

حکم عدالت و رحمت

۲۳ ۱ «خبر باطل را انتشار مده، و با شیران همداستان مشو، که شهادت دروغ دهی. ۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و در مرافعه، محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو. ۳ و در مرافعه فقیر نیز طرفداری او منما. ۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود رایافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او بازیاور. ۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. ۶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز. ۷ از امر دروغ اجتناب نما و بی گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد. ۸ ورشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج می سازد. ۹ و بر شخص غریب ظلم منما زیرا که از دل غریبان خبر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

۱۰ «و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن، ۱۱ لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. ۱۲ شش روز به شغل خود پرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغ آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. ۱۳ و آنچه را به شما گفته ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر مکنید، از زبانت شنیده نشود.

اعیاد

۱۴ «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. ۱۵ عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده‌ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ کس به حضور من تهی دست حاضر نشود. ۱۶ و عید حصاد نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته‌ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده‌ای. ۱۷ در هر سال سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه حاضر شوند. ۱۸ خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذران و پیه عید من تا صبح باقی نماند. ۱۹ نوبر نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش مپز.

فرشته خدا

۲۰ «اینک من فرشته‌ای پیش روی تومی فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که می‌پسندم برساند. ۲۱ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او ترس منما زیرا گاهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست. ۲۲ و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته‌ام عمل نمودی، هرآینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود، ۲۳ زیرا فرشته من پیش روی تومی رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزبان و کنعانیان و حویان و ییوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت. ۲۴ خدایان ایشان را بجزده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن. ۲۵ و یهوه، خدای خود را عبادت نماید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهد کرد، ۲۶ و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد. ۲۷ و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را

که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت. ۲۸ و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند. ۲۹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی. ۳۱ و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قراردهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. ۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبنده. ۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

موسی احکام را بازگو می کند

۱ و به موسی گفت: «نزد خداوند بالاپا، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید. ۲ و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.» ۳ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم بازگفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.» ۴ و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد. ۵ و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذراندند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند. ۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنهای ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید، ۷ و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: «هرآنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»

۸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.»

۹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. ۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. ۱۱ و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایم، به تو دهم.» ۱۳ پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد. ۱۴ و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم، همانا هارون و حور با شما می‌باشند. پس هر که امری دارد، نزد ایشان برود.» ۱۵ و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت. ۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا درداد. ۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل برقله کوه بود. ۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

هدایا

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرد. ۳ و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج، ۴ و لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک و پشم بز، ۵ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، ۶ و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر، ۷ و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند. ۸ و مقامی و مقدسی برای

۲۵

من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. ۹ موافق هرآنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید.

تابوت عهد

۱۰ «و تابوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم و بلندی یک ذراع و نیم باشد. ۱۱ و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان، و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز. ۱۲ و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قایمه اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. ۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان. ۱۴ و آن عصاها را در حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذاران، تا تابوت را به آنها بردارند. ۱۵ و عصاها در حلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته نشود. ۱۶ و آن شهادتی را که به تو می دهم، در تابوت بگذار. ۱۷ و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۱۸ و دو کروی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز. ۱۹ و یک کروی در این سر و کروی دیگر در آن سر بساز، کروی را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز. ۲۰ و کروی بالهای خود را بر زیر آن پهن کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کروی را به طرف تخت رحمت باشد. ۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بنه. ۲۲ و در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروی که بر تابوت شهادت می باشند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که بجهت بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود.

خوان

۲۳ «و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. ۲۴ و آن را به طلای خالص بپوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. ۲۵ و حاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز. ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه چهار قایم‌اش بگذار. ۲۷ و حلقه هادر برابر حاشیه باشد، تا خانه‌ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان تا خوان را بدانها بردارند. ۲۹ و صحنها و کاسه‌ها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی می‌ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز. ۳۰ و نان تقدمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.

چراغدان

۳۱ «و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعده‌اش و پایه‌اش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد. ۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد. ۳۵ و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۶ و سیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص. ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند. ۳۸ و گل گیرها و سینهایش از

طلای خالص باشد. ۳۹ خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

خیمه

۲۶^۱ «و مسکن را از ده پرده گان نازک تاپیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را یک اندازه باشد. ۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته. ۴ و مادگیهای لاجورد بر کار هر پرده‌ای بر لب پیوستگی اش بساز، و بر کار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز. ۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد. ۶ و پنجاه تکه زرین بساز و پرده‌ها را به تکه‌ها با یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد. ۷ و خیمه بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن. ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده یک باشد. ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. ۱۰ و پنجاه مادگی بر کار پرده‌ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است. ۱۱ و پنجاه تکه برنجین بساز، و تکه‌ها را در مادگیها بگذران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. ۱۲ و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. ۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا

آن را بپوشد. ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خزبر زبرآن.

۱۵ «و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز. ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته های مسکن را چنین بساز. ۱۸ و تخته ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. ۱۹ و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش، و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش. ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد. ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز. ۲۳ و برای گوشه های مسکن در موخرش دو تخته بساز. ۲۴ و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه باهم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد. ۲۵ و هشت تخته باشد و پایه های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.

۲۶ «و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته های یک طرف مسکن، ۲۷ و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب. ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته هاست، از این سر تا آن سر بگذرد. ۲۹ و تخته ها را به طلا پیوشان و حلقه های آنها را از طلا بساز تا خانه های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا پیوشان.

۳۰ «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد. ۳۱ و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و نگان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود. ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود. ۳۳ و حجاب را زیر تکه ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و

حجاب، قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد. ۳۴ و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار. ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. ۳۶ و پرده‌ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساز. ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پیوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

مذبح

۱ «و مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. ۲ و مذبح مربع باشد. و بلندی اش سه ذراع. ۳ و شاخه هایش را بر چهار گوشه اش بساز و شاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج پیوشان. ۴ و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازه‌هایش و جامهایش و چنگالهایش و مجمرهایش و همه اسبابش را از برنج بساز. ۵ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه اش بساز. ۶ و آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد. ۷ و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج پیوشان. ۸ و عصاها را در حلقه‌ها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند. ۹ و آن را محوف از تخته‌ها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.

صحن مسکن

۹ «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده‌های صحن از گنجان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. ۱۰ و ستونهایش بیست و پایه‌های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.

۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده‌ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده‌های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده. ۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. ۱۴ و پرده‌های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ۱۵ و پرده‌های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ۱۶ و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهای چهار پایه‌هایش چهار. ۱۷ همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه‌های آنها از برنج باشد. ۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندی‌اش پنج ذراع از گنجان نازک تابیده شده، و پایه‌هایش از برنج باشد. ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

روغن مصفی

۲۰ «و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد تو بیاورند تا چراغها دائم روشن شود. ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده‌ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

رخت کهنات

۱ «و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار

و ایتامار، پسران هارون. ۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و زینت بساز. ۳ و تو به جمیع دانادلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته‌ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند. ۴ و رختهایی که می‌سازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهنات کند. ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند، ۶ «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند. ۷ و دو کتفش را بر دو نگاره اش بپنوندند تا پیوسته شود. ۸ و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده. ۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن. ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان. ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد. ۱۳ و دو طوق از طلا بساز. ۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار.

۱۵ «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده بساز. ۱۶ و مربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب. ۱۷ و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصفرد و زمرد باشد، ۱۸ و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید، ۱۹ و رسته سوم عین اهر و یشم و جمشت، ۲۰ و رسته چهارم زبرجد و جزع و یشب. و آنها در رسته های

خود با طلا نشانده شود. ۲۱ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد. ۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز. ۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار. ۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه‌ای که بر سر سینه بند است بگذار. ۲۵ و دو سر دیگر آن دوزنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بطرف پیش بگذار. ۲۶ و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار. ۲۷ و دو حلقه دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زبر زنار ایفود بگذار. ۲۸ و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود. ۲۹ و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائم بردارد. ۳۰ و اوریم و تیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود.

۳۱ «و ردای ایفود را تمام از لاجورد بساز. ۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود. ۳۳ و در دامنش، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، و زنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف. ۳۴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گرداگرد دامن ردا. ۳۵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد. ۳۶ و تنکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یهوه نقش کن. ۳۷ و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد،

بر پیشانی عمامه خواهد بود. ۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون نگاه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف می‌نمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند. ۳۹ و پیراهن گان نازک را بیاف و عمامه‌ای از گان نازک بساز و کمربندی از صنعت طراز بساز. ۴۰ و برای پسران هارون پیراهن بساز و بجهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه‌ها بساز بجهت عزت و زینت. ۴۱ و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهنات کنند. ۴۲ و زیرجامه‌های گان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد، ۴۳ و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل نگاه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است.

تقدیس کاهنان

۱ «و این است کاری که بدیشان می‌کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهنات کنند: یک گوساله و دو قوچ بی‌عیب بگیر، ۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز. ۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذاران. ۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده، ۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند. ۶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار، ۷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن. ۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهن پوشان. ۹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمربندها ببند و عمامه‌ها را بر ایشان بگذار و کهنات برای

۲۹

ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما. ۱۰ و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند. ۱۱ و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع ذبح کن. ۱۲ و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز. ۱۳ و همه پیه را که احشا را می پوشاند، و سفیدی که بر جگر است، و دو گرده را با پیهی که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان. ۱۴ اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی نگاه است.

۱۵ «و یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ۱۶ و قوچ را ذبح کرده، خونس را بگیر و گرداگرد مذبح پاش. ۱۷ و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا و پاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه ها و سرش بنه. ۱۸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است. ۱۹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ۲۰ و قوچ را ذبح کرده، از خونس بگیر و به نرمه گوش راست هارون، و به نرمه گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گرداگرد مذبح پاش. ۲۱ و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی پاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند. ۲۲ پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند، و سفیدی جگر، و دو گرده و پیهی که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی تخصیص است. ۲۳ و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبب نان فطیر را که به حضور خداوند است، ۲۴ و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. ۲۵ و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا

برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است. ۲۶ و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنان. و آن حصه تو می باشد. ۲۷ و سینه جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای. ۲۸ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رفیعه است و هدیه رفیعه از جانب بنی اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود. ۲۹ و رخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند. ۳۰ هفت روز، آن کاهن که جانشین او می باشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را بپوشد. ۳۱ و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب پزکن. ۳۲ و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبب است، به در خیمه اجتماع بخورند. ۳۳ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است. ۳۴ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.

۳۵ «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما. ۳۶ و گوساله قربانی نگاه را هر روز بجهت کفاره ذبح کن. ۳۷ و مذبح را طاهر سازه کفاره ای که بر آن می کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود. ۳۸ هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. هر که مذبح را لمس کند، مقدس باشد. ۳۹ و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دوبره یکساله. هر روز پیوسته ۴۰ یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما. ۴۱ و ده یک از آرد نرم سرشته شده بایک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد

بود. ۴۲ و بره دیگر رادر عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد. ۴۳ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات می کنم تا آنجا به تو سخن گویم. ۴۴ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می کنم، تا از جلال من مقدس شود. ۴۵ و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می کنم تا برای من کهانت کنند. ۴۶ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می باشم. ۴۷ و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

مذبح بخور

۱ «و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطمیم بساز. ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی اش دو ذراع، و شاخه‌هایش از خودش باشد. ۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخه‌هایش را و تاجی از طلا گرداگردش بساز. ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشد برای عصاها، تا آن را بدانها بردارند. ۵ و عصاها را از چوب شطمیم بساز و آنها را به طلا بپوشان. ۶ و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می کنم، بگذار. ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می آراید، آن را بسوزاند. ۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد. ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن مگذارانید، و هدیه ریختنی بر آن مرزید.

۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخه‌هایش کفاره کند، به خون قربانی نگاه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.»

فدیه

۱۱ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۲ «وقتی که شماره بنی اسرائیل را برحسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هرکس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبادا در حین شمردن ایشان، و بایی در ایشان حادث شود. ۱۳ هر که به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است. ۱۴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد. ۱۵ دولت‌مند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می‌دهند. ۱۶ و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.»

حوض

۱۷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۸ «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۱۹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند. ۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی‌های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند، ۲۱ آنگاه دست و

پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلا بعدنسل فریضه ابدی باشد.»

روغن مسح

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «و تو عطریات خاص بگیر، از مرچکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دوپست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دوپست و پنجاه مثقال. ۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین. ۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد. ۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن. ۲۷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخوررا، ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه اش. ۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هرکه آنها را لمس نماید مقدس باشد. ۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند. ۳۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما. ۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود. ۳۳ هرکه مثل آن ترکیب نماید، و هرکه چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.»

عطریات

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قته و از این عطریات با کندرصاف حصه‌ها مساوی باشد. ۳۵ و از اینها بخوربساز، عطری از صنعت عطار ثمکین و مصفی و مقدس. ۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن

راپیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد. ۳۷ و موافق ترکیب این بخور که می‌سازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تو برای خداوند مقدس باشد. ۳۸ هر که مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

حکمت و هنر

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «آگاه باش بصئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام. ۳ و او را به روح خدا پر ساخته‌ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، ۴ برای اختراع مخترعات، تادر طلا و نقره و برنج کار کند. ۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید. ۶ و اینک من، اهو لیاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته‌ام، و دردل همه دانادلان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند. ۷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه، ۸ و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور، ۹ و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایه‌اش، ۱۰ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهنات، ۱۱ و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، بسازند.»

سبت

۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم. ۱۴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بی حرمت

کند، هرآینه کشته شود، و هرکه در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود. ۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هرکه در روز سبت کار کند، هرآینه کشته شود. ۱۶ پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلا بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند. ۱۷ این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.» ۱۸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سیناپایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

گوساله طلایی

۱ و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده، وی را گفتند: «برخیز و برای ماخدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است.»

۲ هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.» ۳ پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. ۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.» ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می باشد.» ۶ و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند. ۷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که

از زمین مصر بیرون آورده‌ای، فاسد شده‌اند.^۸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده‌ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشان ساخته‌اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می‌گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده‌اند.»^۹ و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند.^{۱۰} و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»^{۱۱} پس موسی نزد یهوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآر از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟^{۱۲} چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگردد، و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما.^{۱۳} بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیاد آور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتم که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که درباره آن سخن گفته‌ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابدالاباد.»^{۱۴} پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

^{۱۵} آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود.^{۱۶} و لوحها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشته خدا بود، منقوش بر لوحها.^{۱۷} و چون یوشع آواز قوم را که می‌خروشیدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.»^{۱۸} گفت: «صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می‌شنوم.»

^{۱۹} و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید، و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه

شکست. ۲۰ و گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. ۲۱ و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که نگاه عظیمی بر ایشان آوردی؟» ۲۲ هارون گفت: «خشم آقايم افروخته نشود، تو این قوم رامی شناسی که مایل به بدی می‌باشند. ۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی‌دانیم او را چه شده. ۲۴ بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.» ۲۵ و چون موسی قوم را دید که بی‌لگام شده‌اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی‌لگام ساخته بود، ۲۶ آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند. ۲۷ او بدیشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.» ۲۸ و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند. ۲۹ و موسی گفت: «امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروز شما را برکت دهد.»

۳۰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گاهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید نگاه شما را کفاره کنم.» ۳۱ پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گاهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. ۳۲ الان هرگاه نگاه ایشان رامی آمرزی و اگر نه مرا از دقتی که نوشته‌ای، محو ساز.» ۳۳ خداوند به موسی گفت: «هر که نگاه کرده است، او را از دقتی خود محو سازم. ۳۴ و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته‌ام،

راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، نگاه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.»^{۳۵} و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

۱ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته‌ام آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد.^۲ و فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم، و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزندان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد.^۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی‌آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.»^۴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود نهد.^۵ و خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه‌ای در میان توآیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.»^۶ پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

^۷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که طالب یهوه می‌بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت.^۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هریکی به در خیمه خود می‌ایستاد، و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد.^۹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت.^{۱۰} و چون تمامی قوم، ستون ابر را در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در

خیمه خود بچده می کرد. ۱۱ و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی آمد.

موسی و جلال خدا

۱۲ و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که را می فرستی. و تو گفته ای، تو را به نام می شناسم، و ایض در حضور من فیض یافته ای. ۱۳ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می باشند.» ۱۴ گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.» ۱۵ به وی عرض کرد: «هر گاه روی تو نیاید، ما را از اینجا ببر. ۱۶ زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم، آینه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.» ۱۷ خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته ای و تو را بنام می شناسم.» ۱۸ عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.» ۱۹ گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم، و رافت می کنم بر هر که رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. ۲۰ و گفت روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.» ۲۱ و خداوند گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست. ۲۲ و واقع می شود که چون جلال من می گذرد، تو را در شکاف صخره می گذارم، و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. ۲۳ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی شود.»

دو لوح جدید

۳۴ ۱ و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی بر این لوح ها خواهم نوشت. ۲ و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست. ۳ و هیچکس با تو بالا نیاید، و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله و رومه نیز به طرف این کوه چرا نکند.» ۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت. ۵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا در داد. ۶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا در داد که «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رؤوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا، ۷ نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و گناه، لکن نگاه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.» ۸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد. ۹ و گفت: «ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش می باشند، پس خطا و گناه ما را پیامرز و ما را میراث خود بساز.»

۱۰ گفت: «اینک عهدی می بندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتهای کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است. ۱۱ آنچه را من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزریان و حویان و یبوسیان را خواهم راند. ۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا می روی، عهد نبندی، مبادا

در میان شما دایمی باشد. ۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بتهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید. ۱۴ زنه‌ارخدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است. ۱۵ زنه‌ار با ساکنان آن زمین عهد مبند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می‌کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می‌گذرانند، و تو را دعوت می‌نمایند و از قربانی‌های ایشان می‌خوری. ۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود می‌گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود. ۱۷ خدایان ریخته شده برای خویشتن مساز. ۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه ایب بخور، زیرا که در ماه ایب از مصر بیرون آمدی. ۱۹ هرکه رحم را گشاید، از آن من است و هرکه نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاوچه از گوسفند، ۲۰ و برای نخست زاده الاغ، بره‌ای فدیة بده، و اگر فدیة ندهی، گردنش را بشکن و هر نخست زاده‌ای از پسرانت را فدیة بده. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود. ۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار. ۲۲ و عید هفته‌ها را نگاه دار، یعنی عید نوبر حصادگندم و عید جمع در تحویل سال. ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند. ۲۴ زیرا که امتها را از پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد. ۲۵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران، و قربانی عید فصیح تا صبح نماند. ۲۶ نخستین نوبر زمین خود را به خانه یهوه، خدای خود، بیاور. و بزغاله را در شیر مادرش مپز.» ۲۷ و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.» ۲۸ و چهل

روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.

۲۹ و چون موسی از کوه سینا بزیر می آمد، ودو لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بزیر می آمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهره وی می درخشید. ۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می درخشید. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند. ۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت. ۳۲ و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود. ۳۳ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید. ۳۴ و چون موسی به حضور خداوند داخل می شد که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل می گفت. ۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را می دیدند که پوست چهره او می درخشید. پس موسی نقاب را به روی خود باز می کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می رفت.

قوانین سبت

۱ و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این ۳۵ است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: ۲ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هر که در آن کاری کند، کشته شود. ۳ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود می فروزید.»

هدیه جهت مسکن و خیمه

۴ و موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است امری که خداوند فرموده، و گفته است: ۵ از خودتان هدیه‌ای برای خداوند بگیرید. هر که از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، ۶ و از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز، ۷ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، ۸ و روغن برای روشنایی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر، ۹ و سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند.» ۱۰ و همه دانا دلان از شما بیایند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند. ۱۱ مسکن و خیمه‌اش و پوشش آن و تکه‌هایش و تخته‌هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش، ۱۲ و تابوت و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر، ۱۳ و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان تقدمه، ۱۴ و چراغدان برای روشنایی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای روشنایی، ۱۵ و مذبح بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، و پرده دروازه برای درگاه مسکن، ۱۶ و مذبح قربانی سوختنی و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه‌اش، ۱۷ و پرده‌های صحن و ستونهایش و پایه‌های آنها و پرده دروازه صحن، ۱۸ و میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آنها، ۱۹ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش راتا کهانت نمایند.»

۲۰ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی بیرون شدند. ۲۱ و هر که دلش او را ترغیب کرد، و هر که روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آوردند. ۲۲ مردان و زنان آمدند، هر که از دل راغب بود، و حلقه‌های بینی و گوشواره‌ها و انگشترها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هر که هدیه طلا برای خداوند گذرانیده

بود. ۲۳ و هرکسی که لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز نژاد و یافت شد، آنها را آورد. ۲۴ هر که خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، و هر که چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد او یافت شد، آن را آورد. ۲۵ و همه زنان دانادل به دستهای خود می‌رشتند، و رشته شده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک، آوردند. ۲۶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را می‌رشتند. ۲۷ و سروران، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند آوردند. ۲۸ و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر. ۲۹ و همه مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.

۳۰ و موسی بنی اسرائیل را گفت: «آگاه باشید که خداوند بصلیئیل بن اوری بن حور را از سبط یودا به نام دعوت کرده است. ۳۱ و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پرساخته، ۳۲ و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج، ۳۳ و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکند. ۳۴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اهوویاب بن اخیسامک را از سبط دان، ۳۵ و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

۱ «و بصلیئیل و اهوویاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.» ۲ پس موسی، بصلیئیل و اهوویاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنان را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیابند،

۳۶

دعوت کرد. ۳ و همه هدایایی را که بنی اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی می آوردند. ۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس را می ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می بود، آمدند. ۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آورند.» ۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند. ۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.

ساختن مسکن

۸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از گان نازک تاپیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند. ۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده ها را یک اندازه بود. ۱۰ و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، ۱۱ و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت. ۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده ای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود. ۱۳ و پنجاه تکه زرین ساخت، و پرده ها را به تکه ها با یکدیگر پیوست، تا مسکن یک باشد. ۱۴ و پرده ها از پشم بز ساخت بجهت خیمه ای که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت. ۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود. ۱۶ و پنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا. ۱۷ و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم. ۱۸ و

پنجاه تکه برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد. ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زبر آن از پوست خز. ۲۰ و تخته های قائم از چوب شطیم برای مسکن ساخت. ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۲۲ هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته های مسکن را ساخت. ۲۳ و تخته های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی، ۲۴ و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته ای برای دوزبانه اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوزبانه اش. ۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت. ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته ای و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت. ۲۸ و دو تخته برای گوشه های مسکن در هر دو جانبش ساخت. ۲۹ و از زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد. ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته.

۳۱ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن، ۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های موخر جانب غربی مسکن. ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته ها از سر تا سر بگذرد. ۳۴ تخته ها را به طلا پوشانید، و حلقه های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید. ۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تاییده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد. ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلابهای آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت. ۳۷ و پرده ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک

تاییده شده از صنعت طراز بساخت. ۳۸ و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

ساختن تابوت

۳۷^۱ و بصلئیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع و نیم.^۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت. ۳ و چهار حلقه زرین برای چهار قایمه اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.^۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۵ و عصاها را در حلقه ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت. ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.^۷ و دو کروبی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت. ۸ یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت. ۹ و کروبیان بالهای خود را بر زیر آن پهن می کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می بود، یعنی رویهای کروبیان به جانب کرسی رحمت می بود.

ساختن خوان

۱۰ و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم. ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت. ۱۲ و حاشیه ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت. ۱۳ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه ها را بر چهار گوشه ای که بر چهار قایمه اش بود گذاشت. ۱۴ و حلقه ها مقابل

حاشیه بود، تا خانه های عصاها باشد، برای برداشتن خوان. ۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان. ۱۶ و ظروفی را که بر خوان می بود از صحنها و کاسه ها و پیاله ها و جامه های که بدانها هدایای ریختنی می ریختند، از طلای خالص ساخت.

ساختن چراغدان

۱۷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه اش و شاخه هایش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود. ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۱۹ و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آمد. ۲۰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن. ۲۱ و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، برای شش شاخه ای که از آن بیرون می آمد. ۲۲ سیبهای آنها و شاخه های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص. ۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سینه هایش را از طلای خالص ساخت. ۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.

ساختن مذبح بخور

۲۵ و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه هایش از همان بود. ۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گرداگردش، و شاخه هایش، و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت. ۲۷ و دو حلقه زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه اش بر

دو طرفش ساخت، تا خانه های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

ساختن مذبح قربانی و حوض

۱ و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، ۳۸ و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندی سه ذراع. ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش ساخت. شاخه‌هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید. ۳ و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها و چنگالها و بجرها و همه ظروفش را از برنج ساخت. ۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیه‌اش بطرف پایین تا نصفش برسد. ۵ و چهار حلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تا خانه های عصاها باشد. ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج پوشانید. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت. ۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه‌اش را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع می‌شدند.

ساختن صحن مسکن

۹ و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده های صحن از گنن نازک تابیده شده صد ذراعی بود. ۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره. ۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود. ۱۲ و برای طرف غربی، پرده های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و

پایه های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود. ۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود. ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۵ و برای طرف دیگر دروازه سخن از این طرف و از آن طرف پرده ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۶ همه پرده های سخن به هر طرف از گنجان نازک تابیده شده بود. ۱۷ و پایه های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای سخن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود. ۱۸ و پرده دروازه سخن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق پرده های سخن. ۱۹ و ستونهای آنها چهار، و پایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود. ۲۰ و همه میخهای مسکن و سخن، به هر طرف از برنج بود.

حساب مسکن

۲۱ این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتامار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد. ۲۲ و بصلییل بن اوری بن حور از سبطیهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود بساخت. ۲۳ و با وی اهوئیاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک. ۲۴ و تمام طلائی که در کار صرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود. ۲۵ و نقره شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس. ۲۶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و

بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۲۷ و اما آن صد وزنه نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه. ۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت، و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت. ۲۹ و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود. ۳۰ و از آن پایه های دروازه خیمه اجتماع، و مذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه اسباب مذبح را ساخت. ۳۱ و پایه های صحن را به هرطرف، و پایه های دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گرداگرد صحن را.

لباس کهان

۱ و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ۳۹

۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تابیده شده، ساخت. ۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک به صنعت نساج ماهر ببافند. ۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد. ۵ و زنار بسته شده ای که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گنجان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی اسرائیل درست کردند. ۷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۸ و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک تاییده شده. ۹ و آن مربع بود و سینه بند را دو لا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دو لا. ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رسته‌ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول. ۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید. ۱۲ و رسته سوم از عین الھر و یشم و جمست. ۱۳ و رسته چهارم از زبرجد و جزع و یشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود. ۱۴ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط. ۱۵ و بر سینه بند زنجیرهای تاییده شده، مثل کار طنباها از طلای خالص ساختند. ۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند. ۱۷ و آن دو زنجیر تاییده شده زرین رادر دو حلقه‌ای که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند. ۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود درپیش نصب کردند. ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کتاری که بر طرف اندرونی ایفود بود. ۲۰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند. ۲۱ و سینه بند را به حلقه هایش با حلقه‌های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۲ و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی ساخت. ۲۳ و دهنه‌ای در وسط ردابود، مثل دهنه زره با حاشیه‌ای گرداگرد دهنه تادریده نشود. ۲۴ و بردامن ردای، انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان تاییده شده ساختند. ۲۵ و زنگوله‌ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله‌ها رادر میان انارها بر دامن ردای گذاشتند، گرداگردش در میان انارها. ۲۶ و زنگوله‌ای و اناری، و زنگوله‌ای و اناری گرداگرد

دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۷ و پیراهنهای را برای هارون و پسرانش از گنجان نازک از صنعت نساج ساختند. ۲۸ و عمامه را از گنجان نازک و دستارهای زیبا را از گنجان نازک، و زیرجامهای گنجان را از گنجان نازک تاییده شده. ۲۹ و کمربند را از گنجان نازک تاییده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۰ و تنگه افسر مقدس را از طلائی خالص ساختند، و بر آن کتابتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه. ۳۱ و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

پایان کار و برکت موسی

۳۲ پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند. ۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکه‌ها و تخته‌ها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش. ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر. ۳۵ و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت. ۳۶ و خوان و همه اسبابش و نان مقدمه. ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی. ۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازه خیمه. ۳۹ و مذبح برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و پایه اش. ۴۰ و پرده های صحن و ستونها و پایه هایش و پرده دروازه صحن، و طنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع. ۴۱ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهانت نمایند. ۴۲ موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، بنی اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند. ۴۳ و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه

خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

برپایی مسکن

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «در غره ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما. ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن. ۴ و خوان رادرآورده، چیزهایی را که می‌باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن. ۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز. ۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار. ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز. ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود. ۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. ۱۱ و حوض را با پایه‌اش مسح نموده، تقدیس کن. ۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده. ۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهنات کند. ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهن‌پوشان. ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدرایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهنات ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.» ۱۶ پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد.

۱۷ و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد، ۱۸ و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه‌هایش را بنهاد و تخته‌هایش را قائم کرد، و پشت بندهایش

را گذاشت، و ستونهایش را برپانمود، ۱۹ و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زبر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ۲۰ و شهادت را گرفته، آن رادر تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت. ۲۱ و تابوت را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۲ و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد. ۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۴ و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد. ۲۵ و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۶ و مذبح زرین را در خیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد. ۲۷ و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۸ و پرده دروازه مسکن را آویخت. ۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۰ و حوض رادر میان خیمه اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت. ۳۱ و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند. ۳۲ وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۳ و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

جلال خدا

۳۴ آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. ۳۵ و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود. ۳۶ و چون ابر از بالای مسکن برمی خاست،

بنی اسرائیل در همه مراحل خودکوچ می کردند. ۳۷ و هرگاه ابر بر نمی خاست، تاروز برخاستن آن، نمی کوچیدند. ۳۸ زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می بود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

کتاب لاویان

قربانی سوختنی

۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید. ۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نر بی عیب بگذارند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند. ۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است پاشند. ۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند. ۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند. ۸ و پسران هارون کهنه قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند. ۹ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند. ۱۰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را نر بی عیب بگذارند. ۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خونس را به اطراف مذبح پاشند. ۱۲ و آن را با سرش و پیه اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند. ۱۳ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه

را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۱۴ «و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته‌ها یا از جوجه‌های کبوتر بگذراند. ۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خونس را بر پهلوئی مذبح افشرده شود. ۱۶ و چینه‌دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد. ۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح برهیزی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

قربانی هدیه آردی

۱ «و هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد. ۲ و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد. ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقدس است. ۴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده‌ای در تنور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده‌های فطیر مالیده شده به روغن باشد. ۵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد. ۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریزد. این هدیه آردی است. ۷ و اگر قربانی تو هدیه آردی تابه باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود. ۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاورد، و آن را پیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد. ۹ و کاهن از هدیه

آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقدس است.

۱۱ «و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید. ۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذارید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیارند. ۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود بازمدار، با هر قربانی خود نمک بگذاران. ۱۴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خود بگذاران. ۱۵ و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیه آردی است. ۱۶ و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

ذبیحه سلامتی

۳ ۱ «و اگر قربانی او ذبیحه سلامتی باشد، اگر از روزه بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضور خداوند بگذارند. ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح پاشند. ۳ و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذارند، یعنی پیمی که احشای او را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده ها جدا کند. ۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۶ و اگر قربانی

او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نیز یا ماده بی عیب بگذرانند. ۱۷ اگر بره‌ای برای قربانی خود بگذرانند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد در خیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خورش را به اطراف مذبح پیاشند. ۹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذرانند، یعنی پیه‌اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصص جدا کند، و پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۱۰ و دوگرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کند. ۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.

۱۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۱۳ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خورش را به اطراف مذبح پیاشند. ۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذرانند، پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست. ۱۵ و دوگرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کند. ۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است. ۱۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

قربانی گاه

۴^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو گناه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هر یک از آنها عمل کند، ۳ اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی عیب از رمه

برای قربانی نگاه نزد خداوند بگذرانند.^۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید.^۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد.^۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه پاشد.^۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه های مذبح بخور معطر که درخیمه اجتماع است، به حضور خداوند پاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به درخیمه اجتماع است بریزد.^۸ و تمامی پیه گوساله قربانی نگاه، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست از آن بردارد.^۹ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بردو تپیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند.^{۱۰} چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته می شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند.^{۱۱} و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش،^{۱۲} یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر را می ریزند ببرد، و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می ریزند سوخته شود.

^{۱۳} «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو نگاه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند.^{۱۴} چون گاهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله ای از رمه برای قربانی نگاه بگذرانند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند.^{۱۵} و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود.^{۱۶} و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع درآورد.^{۱۷} و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه پاشد.^{۱۸} و قدری از خون را بر شاخه های مذبح که به حضور خداوند درخیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد درخیمه

اجتماع است بریزد. ۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند. ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد. ۲۱ و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را سوزانید. این قربانی گناه جماعت است.

۲۲ «و هرگاه رئیس گناه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یهوه خدای خود سهو بکند و مجرم شود، ۲۳ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بی عیب برای قربانی خود بیاورد. ۲۴ و دست خود را بر سر بز بنهد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گناه است. ۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خونس را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد. ۲۶ و همه پیه آن را مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گاهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۲۷ «و هرگاه کسی از اهل زمین سهو گناه ورزد و کاری را که نباید کرد از همه نواهی خداوند بکند و مجرم شود، ۲۸ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بی عیب بجهت گناهی که کرده است بیاورد. ۲۹ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید. ۳۰ و کاهن قدری از خونس را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خونس را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۱ و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدا می شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۳۲ و اگر برای قربانی خود بره ای بجهت قربانی گناه بیاورد آن را ماده بی عیب بیاورد. ۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و آن را برای قربانی گناه

در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود ذبح نماید. ۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی نگاه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خوش را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۵ و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بره ذبیحه سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر مذبح بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

«و اگر کسی نگاه ورزد، و آواز قسم را

۱ بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد نگاه او را متحمل خواهد بود. ۲ یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد. ۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. ۴ و اگر کسی غفلت به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. ۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن نگاه کرده است اعتراف بنماید.

۶ و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌ای از گله بره‌ای یا بز بجهت قربانی نگاه، و کاهن برای وی نگاهش را کفاره خواهد کرد. ۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی نگاه و دیگری برای قربانی سوختنی. ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی نگاه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند، ۹ و قدری از خون قربانی نگاه را بر پهلو می‌پاشد، و باقی خون بر

بنیان مذبح افشرده شود. این قربانی نگاه است. ۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذرانند، و کاهن برای وی نگاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۱۱ و اگر دستش به دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گگاهی که کرده است ده یک ایفه آرد نرم بجهت قربانی نگاه بیاورد، و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی نگاه است. ۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی نگاه است. ۱۳ و کاهن برای وی نگاهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»

قربانی جرم

۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۵ «اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو نگاه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی‌عیب از گله نزد خداوند موافق برآورد، و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است. ۱۶ و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۷ و اگر کسی نگاه کند و کاری از جمیع نواهی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل نگاه خود خواهد بود. ۱۸ و قوچی بی‌عیب از گله موافق برآورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم می‌باشد.»

۶

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «اگر کسی نگاه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، ۳ یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها نگاه کند. ۴ پس چون نگاه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید. ۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد. ۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن. ۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»

قانون قربانی سوختنی

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند. ۱۰ و کاهن لباس کتان خود را بپوشد، و زیرجامه کتان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد. ۱۱ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد. ۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند، ۱۳ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

۱۴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذارند. ۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند. ۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام، این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم. ۱۸ جمیع ذکور از پسران هارون آن را بخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۰ «این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذارند، ده یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام، ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را پیاور و آن را به پاره‌های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذاران. ۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذارند. این است فریضه ابدی که تمامی نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گناه

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است. ۲۶ و کاهنی که

آن را برای نگاه می گذرانند آن را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خوش بر جامه‌ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی. ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده، و به آب شسته شود. ۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است. ۳۰ و هیچ قربانی نگاه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفاره نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

قانون قربانی جرم

۱ «و این است قانون قربانی جرم؛ این اقداس اقداس است. ۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خوش را به اطراف مذبح پاشند. ۳ و از آن همه پیه‌اش را بگذرانند، دنبه و پیه که احشا را می پوشانند. ۴ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده‌ها جدا کند. ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است. ۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است.

۷ «قربانی جرم مانند قربانی نگاه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن او خواهد بود. ۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذرانند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد. ۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود. ۱۰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بی تفاوت یکدیگر خواهد بود.

قانون ذبیحه سلامتی

۱۱ «و این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند. ۱۲ اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذراند. ۱۳ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذراند. ۱۴ و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را می‌پاشد خواهد بود. ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد. ۱۶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را می‌گذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود. ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود. ۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۹ و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد. ۲۰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد. ۲۱ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را نخورید. ۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می‌شود، لیکن هرگز خورده نشود. ۲۵ زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می‌گذرانند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود منقطع شود. ۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همه مسکنهای خود نخورید. ۲۷ هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

حصه کاهنان

۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۹ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که ذیچه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذیچه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد. ۳۰ به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود. ۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود. ۳۲ و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. ۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذیچه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. ۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.» ۳۵ این است حصه مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهنات کنند. ۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان

بنی اسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است. ۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی، ۳۸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنی اسرائیل را مامور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذارند در صحرای سینا.

مسح هارون و پسرانش

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسح و گوساله قربانی گناه و دو قوچ و سبدنان فطیر را بگیر. ۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.» ۴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به درخیمه اجتماع جمع شدند. ۵ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.» ۶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد. ۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به ردا ملبس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت ۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تمیم را در سینه بند گذارد. ۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه درپیش آن تنکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۱۰ و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود. ۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید. ۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید. ۱۳ و موسی

پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهن‌ها را پوشانید و کمربندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۱۴ پس گوساله قربانی نگاه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی نگاه نهادند. ۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید. ۱۶ و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید ۱۷ و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه‌ها و چربی را سوزانید. ۲۱ و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید.

۲۲ پس قوچ دیگری یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۲۳ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید. ۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت. ۲۶ و از سبد نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد. ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنانید. ۲۸ و

موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود. ۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود. ۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد درخیمه اجتماع پزید و آن را با نانی که در سبد تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند. ۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید. ۳۳ و از درخیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تاروی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد. ۳۴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد. ۳۵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روزو شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمرید، زیرا همچنین مامور شده‌ام.» ۳۶ و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

شروع کار کاهنان

۱ و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند. ۲ و هارون را گفت: «گوساله‌ای نرینه برای قربانی نگاه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو رابی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران. ۳ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله نرینه برای قربانی نگاه، و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بی عیب برای قربانی سوختنی بگیرید. ۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا

به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»^۵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.^۶ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»^۷ و موسی هارون را گفت: «نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.»^۸ و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد.^۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت.^{۱۰} و پیه و گرده‌ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.^{۱۱} و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید.^{۱۲} و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید.^{۱۳} و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید.^{۱۴} و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید.^{۱۵} و قربانی قوم را نزدیک آورد، و بز قربانی گناه را که برای قوم بود گرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید.^{۱۶} و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید.^{۱۷} و هدیه آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید.^{۱۸} و گاو و قوچ ذبیحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید.^{۱۹} و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشاند و گرده‌ها و سفیدی جگر را.^{۲۰} و پیه را بر سینه‌ها نهادند، و پیه را بر مذبح سوزانید.^{۲۱} و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید،

چنانکه موسی امر فرموده بود. ۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذراندن قربانی نگاه قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزر آمد. ۲۳ و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد. ۲۴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی درافتادند.

اهمیت تقدیس

۱ و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند. ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند. ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آتانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد. ۴ و موسی میشائیل و الصافان، پسران عزرائیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.» ۵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود. ۶ و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتامار را گفت: «مویهای سر خود را باز نکنید و گریبان خود را چاک مزید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد. ۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مرید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند.

۸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «تو و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما. ۱۰ و تا در میان مقدس و غیرمقدس و نجس و طاهر تمیز دهید، ۱۱ و تا به بنی اسرائیل همه فریضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.» ۱۲ و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتمار که باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیرد، و آن را بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است. ۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران توست چنانکه مامور شده‌ام. ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است. ۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.» ۱۶ و موسی بز قربانی نگاه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتمار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت: ۱۷ «چرا قربانی نگاه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا نگاه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید. ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.» ۱۹ هارون به موسی گفت: «اینک امروز قربانی نگاه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز قربانی نگاه را می‌خوردم آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟» ۲۰ چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

غذای نجس و طاهر

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت:
 ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویند: اینها حیواناتی هستند که می‌باید
 بخورید، از همه بهایی که بر روی زمین‌اند. ۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد
 و نشخوار کننده‌ای از بهایم، آن را بخورید. ۴ اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم
 اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما
 نجس است. ۵ و وونک، زیرا نشخوار می‌کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس
 است. ۶ و خرگوش، زیرا نشخوار می‌کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس
 است. ۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی‌کند،
 این برای شما نجس است. ۸ از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس نکنید، اینها
 برای شما نجس‌اند. ۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید، هرچه پر و فلس دارد
 در آب خواه در دریا خواه در نهرها، آنها را بخورید. ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد در
 دریا یا در نهرها، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب می‌باشند، اینها نزد
 شما مکروه باشند. ۱۱ البته نزد شما مکروه‌اند، از گوشت آنها نخورید و لاشهای آنها را
 مکروه دارید. ۱۲ هرچه در آبها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود. ۱۳ و از
 مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروه‌اند، عقاب و استخوان خوار
 و نسر بجر. ۱۴ و کرکس و لاشخوار به اجناس آن. ۱۵ و غراب به اجناس آن. ۱۶ و
 شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن. ۱۷ و بوم و غواص و بوتیمار. ۱۸ و
 قاز و مرغ سقا و رخم. ۱۹ و لقلق و کلنگ به اجناس آن و هدهد و شبیره. ۲۰ و
 همه حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند برای شما مکروه‌اند. ۲۱ لیکن اینها را بخورید
 از همه حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند، هر کدام که بر پایهای خود ساقها
 برای جستن بر زمین دارند. ۲۲ از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دبا

به اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حدب به اجناس آن. ۲۳ و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه اند. ۲۴ از آنها نجس می شوید، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۵ و هرکه چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. ۲۶ و هر بهیمه ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هرکه آنها را لمس کند نجس است. ۲۷ و هرچه برکف پا رود از همه جانورانی که بر چهار پایی روند، اینها برای شما نجس اند، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۸ و هرکه لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس اند.

۲۹ «و از حشراتی که بر زمین می خزند اینها برای شما نجس اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، ۳۰ و دله و وری و چلباسه و کرباسه و بوقلمون. ۳۱ از جمیع حشرات اینها برای شما نجس اند: هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد، ۳۲ و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس طاهر خواهد بود. ۳۳ و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید. ۳۴ هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد. ۳۵ و بر هر چیزی که پاره ای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس اند و نزد شما نجس خواهند بود. ۳۶ و چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هرکه لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود. ۳۷ و اگر پاره ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است. ۳۸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود پاره ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد. ۳۹ و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد، هرکه لاش آن را لمس کند تا شام نجس

باشد. ۴۰ و هرکه لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هرکه لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.

۴۱ «و هر حشراتی که بر زمین می‌خزد مکروه است؛ خورده نشود. ۴۲ و هرچه بر شکم راه رود و هرچه بر چهارپا راه رود و هرچه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، آنها را مخورید زیرا که مکروه‌اند. ۴۳ خویشتن را به هر حشراتی که می‌خزد مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مبدا از آنها ناپاک شوید. ۴۴ زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایم و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید. ۴۵ زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم. ۴۶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت می‌کند و هر حیوانی که بر زمین می‌خزد. ۴۷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

تطهیر مادر

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر نرینه‌ای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد. ۳ و در روز هشتم گوشت غلفه او مختون شود. ۴ و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس نماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود. ۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند. ۶ و چون ایام طهرش برای پسریا دختر تمام شود، بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته‌ای برای قربانی گناه به در خیمه

۱۲

اجتماع نزد کاهن بیاورد. ۷ و او آن را به حضور خداوند خواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر. ۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

قانون امراض پوستی

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «چون شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه‌ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند. ۳ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. ۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر نماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد. ۵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد. ۶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر نمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید. ۸ و کاهن ملاحظه نماید، و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است. ۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند. ۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی

را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد، ۱۱ این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است. ۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هرجایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد، ۱۳ پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فروگرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است. ۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود. ۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است. ۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید. ۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

۱۸ «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد، ۱۹ و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید. ۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بالای برص است که از دمل درآمده است. ۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد. ۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می باشد. ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. ۲۴ یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید، ۲۵ پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو در لکه براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بالای برص است. ۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست

نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز ننگه دارد. ۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلاى برص است. ۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.

۲۹ «و چون مرد یا زن، بلاى در سر یا در زنج داشته باشد، ۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعه یعنی برص سر یا زنج است. ۳۱ و چون کاهن بلاى سعه را ببیند، اگر گودتر از پوست بنماید و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلاى سعه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعه گودتر از پوست بنماید، ۳۳ آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعه را نتراند و کاهن آن مبتلاى سعه را باز هفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعه را ملاحظه نماید. اگر سعه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر بنماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعه در پوست پهن شود، ۳۶ پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.

۳۸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، ۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است. ۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می باشد. ۴۱ و کسی که موی سر او از

طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلع است، و طاهر می باشد. ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل اوسفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است. ۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، ۴۴ او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است. ۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس. ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.

قانون برص

۴۷ «ورختی که بلای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه‌ای، ۴۸ خواه در تار و خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود، ۴۹ اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یا در چرم، خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی، این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود. ۵۰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد. ۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد. ۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود. ۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد، ۵۴ پس کاهن امر فرماید تا

آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن راهفت روز دیگر نگاه دارد. ۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون. ۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند. ۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان. ۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شسته‌ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود. ۵۹ این است قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه‌ای خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

قانون تطهیر مبروص

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود. ۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد، ۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند. ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند. ۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد. ۷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند. ۸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراند، و به آب غسل کند، و طاهر

۱۴

خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند. ۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.

۱۰ «و در روز هشتم دو بره نرینه بی‌عیب، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لج روغن بگیرد. ۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر می‌کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند. ۱۲ و کاهن یکی از بره‌های نرینه را گرفته، آن را با آن لج روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنانند. ۱۳ و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می‌کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است. ۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نرمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد. ۱۵ و کاهن قدری از لج روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فرورد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند پاشد. ۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد. ۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود. ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند. ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود. ۲۱ و اگر

او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لچ روغن، ۲۲ و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی نگاه و دیگری قربانی سوختنی بشود.

۲۳ «و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد. ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لچ روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند. ۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیر می شود بمالد. ۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد. ۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند پاشد. ۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد. ۲۹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند. ۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند. ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی نگاه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.» ۳۲ این است قانون کسی که بالای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.

تطهیر بالای برص

۳۳ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می دهم داخل شوید، و بالای برص رادر خانه ای از

زمین ملک شما عارض گردانم، ۳۵ آنگاه صاحب‌خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظرمی آید که مثل بلا در خانه است. ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مباد آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود، ۳۷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گودتر بنماید، ۳۸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد. ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد، ۴۰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بپندازند. ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف تراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند. ۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود کنند. ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند، ۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است. ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بپندازند. ۴۶ و هرکه داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود. ۴۷ و هرکه در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هرکه در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید. ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است. ۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد. ۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید، ۵۱ و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه پاشد. ۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان

و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید. ۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.» ۵۴ این است قانون، برای هر بلای برص و برای سعه، ۵۵ و برای برص رخت و خانه، ۵۶ و برای آماس و قوبا و لکه براق. ۵۷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می‌باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

جریان نجس

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگویید: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است. ۳ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد. این نجاست اوست. ۴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است. ۵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۹ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد. ۱۰ و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید،

شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد. ۱۴ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد. ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد. ۱۶ و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد. ۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند.

۱۹ «و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد. ۲۱ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۲۳ و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود. ۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است. ۲۶ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود.

۲۷ و هرکه این چیزها را لمس نماید نجس می‌باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۸ و اگر از جریان خودطاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود. ۲۹ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۳۰ و کاهن یکی را برای قربانی نگاه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند. ۳۱ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبدا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.» ۳۲ این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی درآید و از آن نجس شده باشد. ۳۳ و حیض درحیضش و هرکه جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

روز کفاره

۱ و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت: ۲ «پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبدا بمیرد، زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهیم شد. ۳ و باین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌ای برای قربانی نگاه، و قوچی برای قربانی سوختنی. ۴ و پیراهن کتان مقدس را بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدنش باشد، و به کمر بند کتان بسته شود، و به عمامه کتان معمم باشد. اینها رخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد. ۵ و از جماعت بنی اسرائیل دو بز زینه برای قربانی نگاه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد. ۶ و هارون گوساله قربانی نگاه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید. ۷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به

۱۶

در خیمه اجتماع حاضر سازد.^۸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل.^۹ و هارون بزی را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گاه بگذراند.^{۱۰} و بزی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور خداوندزنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.

^{۱۱} «و هارون گاو قربانی گاه را که برای خوداوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاو قربانی گاه را که برای خود اوست ذبح کند.^{۱۲} و مجمری پر از زغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت پر از بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد.^{۱۳} و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است پیوشاند، مبدا بگیرد.^{۱۴} و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق پاشد، و قدری ازخون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه پاشد.^{۱۵} پس بز قربانی گاه را که برای قوم است ذبح نماید، و خونس را به اندرون حجاب بیاورد، و با خونس چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت پاشد.^{۱۶} و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی اسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گاهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکند.^{۱۷} و هیچکس درخیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد.^{۱۸} پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و ازخون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح بهر طرف پاشد.^{۱۹} و قدری از خون را به انگشت خود

هفت مرتبه بر آن پاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنی اسرائیل تقدیس نماید.

۲۰ «و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بزنده را نزدیک بیاورد. ۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر بزنده بندد، و همه خطایای بنی اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد. ۲۲ و بز همه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند. ۲۳ و هارون به خیمه اجتماع داخل شود، و رخت گان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد. ۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید. ۲۵ و پیه قربانی گناه را بر مذبح بسوزاند. ۲۶ و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۷ و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند. ۲۸ و آنکه آنها را سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.

۲۹ «و این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار مکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ماوا گزیده باشد. ۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد. ۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی. ۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بنماید. و

رختهای گنجان یعنی رختهای مقدس را بپوشد. ۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید. ۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنی اسرائیل از تمامی نگاهبان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

اهمیت خون

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می فرماید و می گوید: ۳ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بزدر لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید، ۴ و آن را به در خیمه اجتماع بیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند. ۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع پاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود. ۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود.

۸ «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند، ۹ و آن را به در خیمه اجتماع بیاورد، تا آن را برای خداوند بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که هر قسم خون

را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهیم ساخت. ۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. ۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفته‌ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گزیند خون نخورد. ۱۳ و هر شخص از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند، که هر جانور یا مرغی را که خورده می‌شود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک پوشاند. ۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی اسرائیل را گفته‌ام خون هیچ ذی جسد را نخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد. ۱۵ و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که میتة یا دریده شده‌ای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس ظاهر خواهد شد. ۱۶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.»

روابط نامشروع

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می‌بودید عمل ننمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل ننمایید، و برحسب فرایض ایشان رفتار نکنید. ۴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار ننمایید، من یهوه خدای شما هستم. ۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم. ۶ هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم. ۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن. ۸ عورت زن پدر خود

را کشف مکن. آن عورت پدر تو است. ۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف منما. ۱۰ عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است. ۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن. ۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است. ۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است. ۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او (به منزله) عمه تو است. ۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن. ۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است. ۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است. ۱۸ و زنی را با خواهرش مگیر، تاهیبوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی. ۱۹ و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی منما، تا عورت او را کشف کنی. ۲۰ و با زن همسایه خود همبستر مشو، تا خود را با وی نجس سازی. ۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذاران و نام خدای خود را بی حرمت مساز. من یهوه هستم. ۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است. ۲۳ و با هیچ بهیمه ای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمه ای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است.

۲۴ «به هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس مسازید، زیرا به همه اینها امتهایی که من پیش روی شما بیرون می کنم، نجس شده اند. ۲۵ و زمین نجس شده است، و انتقام گاهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود. ۲۶ پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غریبی که در میان شما ماوا گزیند. ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل

از شما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است. ۲۸ مبادا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتیابی را که قبل از شما بودند، قی کرده است. ۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل ننمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

قوانین مختلف

۱۹ ۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم. ۳ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم. ۴ به سوی بتها میل نکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم. ۵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید، ۶ در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود. ۷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می باشد، مقبول نخواهد شد. ۸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی حرمت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد. ۹ «و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی نکنید. ۱۰ و تا کستان خود را دانه چینی ننما، و خوشه های ریخته شده تا کستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم. ۱۱ دزدی نکنید، و مکر ننمایید، و با یکدیگر دروغ مگویید. ۱۲ و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی حرمت نموده باشی، من یهوه

هستم. ۱۳ مال همسایه خود را غضب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح ثماند. ۱۴ کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم. ۱۵ در داوری بی انصافی مکن، و فقیر را طرفداری منما، و بزرگ را محترم مدار، و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ ۱۶ در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم. ۱۷ برادر خود را در دل خود بغض منما، البته همسایه خود را تنبیه کن، و به سبب او متحمل نگاه مباش. ۱۸ از انبای قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما. من یهوه هستم. ۱۹ فرایض مرا نگاه دارید. بهیمة خود را با غیر جنس به جماع و امذار، و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار، و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن. ۲۰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد، اما فدیة نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود. ۲۱ و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد. ۲۲ و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم را نزد خداوند نگاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد، و او از گاهی که کرده است آمرزیده خواهد شد.

۲۳ «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشانید، پس میوه آن را مثل نامختونی آن بشمارید، سه سال برای شما نامختون باشد؛ خورده نشود. ۲۴ و در سال چهارم همه میوه آن برای تجید خداوند مقدس خواهد بود. ۲۵ و در سال پنجم میوه آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم. ۲۶ هیچ چیز را با خون نخورید و تفال مزینید و شگون مکنید. ۲۷ گوشه های سر خود را تراشید، و گوشه های ریش خود را چینید. ۲۸ بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من یهوه هستم. ۲۹ دختر خود را بی عصمت مساز، و او را به فاحشگی و امذار، مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین

پراز جفور گردد. ۳۰ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم. ۳۱ به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش ننمایید، تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم. ۳۲ در پیش ریش سفید برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم. ۳۳ و چون غریبی با تو در زمین شما ماوا گزیند، او را میازارید. ۳۴ غریبی که در میان شما ماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم. ۳۵ در عدل هیچ بی انصافی مکنید، یعنی در پیمایش یا در وزن یا در پیمان. ۳۶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم. ۳۷ پس جمیع فرایض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات گناه

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گزینند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند. ۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی حرمت کند. ۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشند، ۵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی را که در عقب او زنا کار شده، در پیروی مولک زنا کرده اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت. ۶ و کسی که به سوی صاحبان

اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۷ پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم. ۸ و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم. ۹ و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونس بر خود او خواهد بود. ۱۰ و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هرکه با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. ۱۱ و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده‌اند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۳ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو مجور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد. ۱۵ و مردی که با بهیمه‌ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. ۱۶ و زنی که به بهیمه‌ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست. ۱۷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل نگاه خود خواهد بود. ۱۸ و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هر دوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۱۹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل نگاه خود خواهند بود. ۲۰ و کسی که

با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل نگاه خود خواهند بود. بی کس خواهند بود. ۲۱ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی کس خواهند بود.

۲۲ «پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به آنجا می آورم تا در آن ساکن شوید، شما راقی نکند. ۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم. ۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده ام. ۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیزی که بر زمین می خزد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده ام تا نجس باشند. ۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شما را از امتها امتیاز کرده ام تا از آن من باشید. ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

قوانین برای کاهنان

۱ و خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، ۲ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد. ۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشان را بی عصمت نماید. ۵ سر خود را بی مو نسازند، و گوشه های ریش خود

را نتراشند، و بدن خود را مجروح نمایند.^۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی حرمت نمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می گذرانند. پس مقدس باشند.^۷ زن زانیه یا بی عصمت را نکاح نمایند، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است.^۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را می گذراند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می کنم، قدوس هستم.^۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.

۱۰ «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند،^{۱۱} و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد.^{۱۲} و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می باشد. من یهوه هستم.^{۱۳} و او زن باکره ای نکاح کند.^{۱۴} و بیوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط باکره ای از قوم خود را به زنی بگیرد.^{۱۵} و ذریت خود را در میان قوم خود بی عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می سازم.»

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^{۱۷} «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذراند.^{۱۸} پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضا،^{۱۹} و نه کسی که شکسته پایا شکسته دست باشد،^{۲۰} و نه گوژپشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه.^{۲۱} هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند

را بگذرانند، چونکه معیوب است، برای گذراندن طعام خدای خود نزدیک نیاید. ۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد. ۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بی حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.» ۲۴ پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

۲۲^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز نمایند، و نام قدوس مرا بی حرمت نسازند. من یهوه هستم. ۳ به ایشان بگو: هر کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بروی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یهوه هستم. ۴ هر کس از ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید، ۵ و کسی که هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس می شوند از هر نجاستی که دارد. ۶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد. ۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است. ۸ میته یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یهوه هستم. ۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی حرمت نمایند بمیرند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم. ۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و همان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد. ۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخرد، زرخرد او می باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند. ۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخورد. ۱۳ و دختر کاهن

که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد. ۱۴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد. ۱۵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می گذرانند، بی حرمت نسازند. ۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم نگاه نسازند، زیرا من بیوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.»

قربانی نامقبول

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذرانند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می گذرانند، ۱۹ تا شما مقبول شوید. آن را ز بی عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید. ۲۰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد. ۲۱ و اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذرانند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافله، چه از رمه چه از گله، آن بی عیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد. ۲۲ کور یا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذارید. ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد. ۲۴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید. ۲۵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچیک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهند شد.»

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «چون گاویا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد. ۲۸ اما گاویا گوسفند آن را با بچه اش در یک روز ذبح ننمایید. ۲۹ و چون ذبیحه تشکر برای خداوند ذبح نمایید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید. ۳۰ در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من یهوه هستم. ۳۱ پس اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم. ۳۲ و نام قدوس مرا بی حرمت مسازید و در میان بنی اسرائیل تقدیس خواهم شد. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم. ۳۳ و شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه هستم.»

محل های مقدس

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسمهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسمهای من می‌باشند.

سبت

۳ «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محل مقدس باشد. هیچ کار نکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است.

فصح

۴ «اینها موسمهای خداوند و محفلهای مقدس می‌باشد، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر

بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید نوبرها

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می‌دهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود را نزد کاهن بیاورید. ۱۱ و بافه را به حضور خداوند بجناباند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سبت کاهن آن را بجناباند. ۱۲ و در روزی که شما بافه را می‌جنابانید، بره یک ساله بی‌عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود. ۱۴ و نان و خوشه‌های برشته شده و خوشه‌های تازه بخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود.»

عید هفته‌ها

۱۵ و از فردای آن سبت، از روزی که بافه جناباندنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود. ۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید. ۱۷ از مسکنهای خود دونان جناباندنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیر مایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد. ۱۸ و همراه نان، هفت بره یک ساله بی‌عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین

و عطر خوشبو برای خداوند. ۱۹ و یک بز برای قربانی نگاه، و دو بره نریک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذرانید. ۲۰ و کاهن آنها را با نان نوبر بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند با آن دو بره بجنابند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد. ۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد؛ و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما پرپشتهای شما فریضه ابدی باشد. ۲۲ و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من یهوه خدای شما هستم.»

عید کرناها

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس. ۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید.»

عید کفاره

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «در دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. ۲۸ و در همان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور یهوه خدای شما کفاره بشود. ۲۹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۰ و هر کسی که در همان روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهم ساخت. ۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه ای ابدی است.»

۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه ها

۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه‌ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود. ۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل نکنید. ۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. این تکمیل عید است؛ هیچ کار از شغل نکنید. ۳۷ این موسمه‌های خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش، ۳۸ سوای سبت‌های خداوند و سوای عطایای خود و سوای جمیع نذرهای خود و سوای همه نوافل خود که برای خداوند می‌دهید. ۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت. ۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پربرگ، و بیدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایید. ۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شام‌فریضه‌ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید. ۴۲ هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند. ۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.» ۴۴ پس موسی بنی اسرائیل را از موسمه‌های خداوند خبر داد.

هدایای آتشین

۲۴
 ۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت ۲ که «بنی اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دائم روشن کنند. ۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شما فریضه ابدی است. ۴ چراغها را بر چراغدان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیاراید. ۵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده پز؛ برای هر گرده دوعشر باشد. ۶ و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار. ۷ و بر هر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند. ۸ در هر روز سبت آن را همیشه به حضور خداوند بیاراید. از جانب بنی اسرائیل عهد ابدی خواهد بود. ۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.»

مجازات لعنت کننده

۱۰ و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی اسرائیل بیرون آمد، و پسر زن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند. ۱۱ و پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادراو شلومیت دختر دبری از سبط دان بود. ۱۲ و او را در زندان انداختند تا از دهن خداوند اطلاع یابند.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۴ «آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بنهند، و تمامی جماعت او را سنگسار کنند. ۱۵ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر

کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل نگاه خود خواهد بود. ۱۶ و هر که اسم یهوه را کفر گوید هر آینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود. ۱۷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود. ۱۸ و کسی که بهیمه‌ای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان. ۱۹ و کسی که همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد. ۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود. ۲۱ و کسی که بهیمه‌ای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، کشته شود. ۲۲ شما را یک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.» ۲۳ و موسی بنی اسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی اسرائیل چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

سال سبت

۱ و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد. ۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تا کستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن. ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تا کستان خود را پازش منما. ۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای موپازش نا کرده خود را چمین، سال آرامی برای زمین باشد. ۶ و سبت زمین، خوراک بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و

غریبی که نزد شما وا گزیند. ۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود.

سال پنجاهم

۸ «و برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. ۹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنای بلندآواز را بگردان؛ در تمامی زمین خود کرنا را بگردان. ۱۰ سال پنجاهم را تقدیس نماید، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد. ۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خود روی آن را مچینید، و انگورهای مویزش ناکرده آن را مچینید. ۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید. ۱۳ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد. ۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید. ۱۵ برحسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخور و برحسب سالهای محصولش به تو بفروشد. ۱۶ برحسب زیادتى سالها قیمت آن را زیاده کن، و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها رابه تو خواهد فروخت. ۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم. ۱۸ پس فرایض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید. ۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود. ۲۰ و اگر گوید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، ۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد. ۲۲ و در سال هشتم

بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید. ۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید. ۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید. ۲۵ اگر برادر تو فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت می‌فروشد، انفکاک نماید. ۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید. ۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد. ۲۸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوییل بماند، و در یوییل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.

۲۹ «و اگر کسی خانه سکونتی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود. ۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه‌ای که در شهر حصاردار است، برای خریداران نسلا بعد نسل برقرار باشد، در یوییل رها نشود. ۳۱ لیکن خانه‌های دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه‌های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوییل رها خواهد شد. ۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه‌های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است. ۳۳ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوییل رها خواهد شد، زیرا خانه‌های شهرهای لاویان در میان بنی اسرائیل، ملک ایشان است. ۳۴ و مزرعه‌های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.

۳۵ «و اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا با تو زندگی نماید. ۳۶ از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس،

تا برادرت با تو زندگی نماید. ۳۷ نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده. ۳۸ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم. ۳۹ و اگر برادرت نزد تو فقیر شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار. ۴۰ مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید. ۴۱ آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید. ۴۲ زیرا که ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم؛ مثل غلامان فروخته نشوند. ۴۳ بر او به سختی حکم رانی منما و از خدای خود بترس. ۴۴ و اما غلامانت و کنیزانت که برای تو خواهند بود، از امتیابی که به اطراف تو می‌باشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید. ۴۵ و هم از پسران مهمانانی که نزد شما ماوا گزینند، و از قبیله‌های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شما خواهند بود. ۴۶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید، تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و اما برادران شما از بنی اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکمرانی نکند.

۴۷ «و اگر غریب یا مهمانی نزد شما برخوردار گردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد، ۴۸ بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک می‌باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید. ۴۹ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر برخوردار گردد، خویشتن را انفکاک نماید. ۵۰ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او برحسب شماره سالها باشد، موافق روزهای مزدور نزد او باشد. ۵۱ اگر سالهای بسیار باقی باشد، برحسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد. ۵۲ و اگر تا سال یوبیل، سالهای کم باقی باشد باوی حساب بکند، و برحسب

سالمایش نقدانفکاک خود را رد نماید. ۵۳ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد نزد او بماند، و در نظر تو به سختی بر وی حکمرانی نکند. ۵۴ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوییل رهاشود، هم خود او و پسرانش همراه وی. ۵۵ زیرا برای من بنی اسرائیل غلام اند، ایشان غلام من می باشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یهوه خدای شما هستم.

برکت مطیعان

۲۶^۱ «برای خود بتها مسازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا نمائید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۲ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمائید. من یهوه هستم. ۳ اگر در فرایض من سلوک نمائید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، ۴ آنگاه بارانهای شما را در موسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد. ۵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد. ۶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترساننده ای نخواهد بود، و حیوانات مودی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد. ۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۹ و بر شما التفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود. ۱۰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، و کهنه را برای نو بیرون خواهید آورد. ۱۱ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شما را مکره نخواهد داشت.

۱۲ و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.
 ۱۳ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام
 نباشید، و بندهای یوغ شما را شکستم، و شما را راست روان ساختم.

تنبيه نامطیعان

۱۴ «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجانیاورید، ۱۵ و اگر فرایض مرا رد نمائید
 و دل شما احکام مرا مکروه دارد، تا تمامی اوامر مرا بجانیاورده، عهد مرا بشکنید،
 ۱۶ من این را به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد،
 و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بی فایده خواهید
 کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد. ۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم
 داشت، و پیش روی دشمنان خود منبزم خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند،
 بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده ای فرار خواهید نمود. ۱۸ و اگر با
 وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گاهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست
 خواهم کرد. ۱۹ و فقر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین
 شما را مثل مس خواهم ساخت. ۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، زیرا
 زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد.
 ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابا نمائید، آنگاه بر حسب گاهانتان
 هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم. ۲۲ و وحوش صحرا را بر شما فرستم
 تا شما را بی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و
 شاهراههای شما ویران خواهد شد. ۲۳ و اگر با این همه از من متنبه نشده، به خلاف
 من رفتار کنید، ۲۴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و شما را برای
 گاهانتان هفت چندان سزا خواهم داد. ۲۵ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام
 عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و با در میان شما خواهم فرستاد،

و به دست دشمن تسلیم خواهید شد. ۲۶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد. ۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمایید، ۲۸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای نگاهتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد. ۲۹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد. ۳۰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه های شما را بر لاشه های بتهای شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت. ۳۱ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرهاى خوشبوی شما را نخواهم بویید. ۳۲ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد. ۳۳ و شما را در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد. ۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی اش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، از سبت های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت های خود تمتع خواهد برد. ۳۵ تمامی روزهای ویرانی اش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سبت های شما حینی که در آن ساکن می بودید، نیافته بود.

۳۶ «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد. ۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، با آنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود. ۳۸ و در میان امتهای لاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد. ۳۹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گاهان خود فانی خواهند

شد، و درگاهان پدران خود نیز فانی خواهند شد. ۴۰ پس به گاهان خود و به گاهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند، اعتراف خواهند کرد. ۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گاهان خود را بپذیرند، ۴۲ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیادخواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد. ۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبب های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گاه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فرایض مرا مکروه داشت. ۴۴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان راهلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من یهوه خدای ایشان هستم. ۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امتها از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من یهوه هستم.» ۴۶ این است فرایض و احکام و شرایعی که خداوند در میان خود و بنی اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

موقوفات برای خداوند

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند. ۳ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود. ۴ و اگر اناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود. ۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهد بود. ۶ و

۲۷

اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود. ۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود. ۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید. ۹ و اگر بهیمه‌ای باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی می‌گذرانند، هرآنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود. ۱۰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمه‌ای را به بهیمه‌ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود. ۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی‌گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند. ۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد توای کاهن، چنین باشد. ۱۳ و اگر آن را فدیه دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد. ۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند. ۱۵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیه دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود. ۱۶ و اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوییل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوییل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوییل باقی می‌باشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود. ۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیه دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود. ۲۰ و اگر نخواد زمین را فدیه دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیه داده نخواهد

شد. ۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید، ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد. ۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود. ۲۵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.

۲۶ «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است. ۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیة دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیة داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود. ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا هرچه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است. ۲۹ هر وقفی که از انسان وقف شده باشد، فدیة داده نشود. البته کشته شود. ۳۰ و تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. ۳۱ و اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیة دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید. ۳۲ و تمامی دهیک گاو و گوسفند یعنی هرچه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود. ۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیة داده نشود.» ۳۴ این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

سرشماری اول

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید. ۳ از بیست ساله و زیاده، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو و هارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. ۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. ۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصور بن شدیثور.

۶ و از شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای.

۷ و از یهودا، نحشون بن عمیناداب.

۸ و از یساکار، نتنائیل بن صوغر.

۹ و از زبولون، الیاب بن حیلون.

۱۰ و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیهود. و از منسی، جملیئیل بن فدهصور.

۱۱ از بنیامین، اپیدان بن جدعونی.

۱۲ و از دان، اخیعزر بن عمیشدای.

۱۳ و از اشیر، فجعیئیل بن عکران.

۱۴ و از جاد، الیاساف بن دعوئیل.

۱۵ و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

۱۶ اینانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل.

۱۷ و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. ۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند. ۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد. ۲۰ و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند. ۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

۲۲ و انساب بنی شمعون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسمها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

۲۴ و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

۲۶ و انساب بنی یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.

۲۸ و انساب بنی یساکار برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۰ و انساب بنی زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۲ و انساب بنی یوسف از بنی افرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

۳۴ و انساب بنی منسی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دو صد نفر بودند.

۳۶ و انساب بنی بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۸ و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ می‌رفت. ۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

۴۰ و انساب بنی اشیر برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

۴۲ و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

۴۴ اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمرده شدند. ۴۵ و تمامی شمرده شدگان

بنی اسرائیل بر حسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۴۷ اما لاویان بر حسب سبط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. ۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی اسرائیل مگیر. ۵۰ لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هر چه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند. ۵۱ و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افراشته شود لاویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود. ۵۲ و بنی اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم خویش بر حسب افواج خود، خیمه زنند. ۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبادا غضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.» ۵۴ پس بنی اسرائیل چنین کردند، و بر حسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

ترتیب قرارگیری اسباط

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر کس از بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. ۳ و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهود بر حسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون بن عمیناداب باشد. ۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۵ و سبط یساکار در پهلوئی او خیمه زنند، و رئیس بنی یساکار نتائیل بن صوغر باشد. ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۷ و سبط زبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد. ۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند،

پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۹. جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.

۱۰. و بر جانب جنوب، علم محله روبین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیئور باشد. ۱۱. و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۱۲. و در پهلوئی او سبط شمعون خیمه زنند و رئیس بنی شمعون شلومیئیل بن صوریشدای باشد. ۱۳. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. ۱۴. و سبط جاد و رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوثیل باشد. ۱۵. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۱۶. جمیع شمرده شدگان محله روبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

۱۷. و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لاویان در میان محله‌ها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند.

۱۸. و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیئود باشد. ۱۹. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۲۰. و در پهلوئی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد. ۲۱. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دوست نفر بودند. ۲۲. و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی باشد. ۲۳. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۲۴. جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.

۲۵. و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیشدای باشد. ۲۶. و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت

صد نفر بودند. ۲۷ و در پهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زنند، و رئیس بنی اشیر فجعیئیل بن عکران باشد. ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند. ۲۹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد. ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.

۳۲ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، جمیع شمرده شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند.

۳۴ و بنی اسرائیل موافق هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هرکس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ می‌کردند.

لاویان

۳ این است انساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد. ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده‌اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار. ۳ این است نامهای پسران هارون که مسح شده بودند که ایشان را برای کهنات تخصیص نمود. ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون، کهنات می‌نمودند. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «سبط لاوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند. ۷ و ایشان شعائر او و

شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.^۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنی اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.^۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند.^{۱۰} و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهنات خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

^{۱۱} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۲} «که اینک من لاویان را از میان بنی اسرائیل، به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لاویان از آن من می‌باشند.^{۱۳} زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می‌باشند. من یهوه هستم.»

^{۱۴} و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ^{۱۵} «بنی لاوی را برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» ^{۱۶} پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد.^{۱۷} و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری.^{۱۸} و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی.^{۱۹} و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزیزئیل.^{۲۰} و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان برحسب خاندان آباو ایشان.

^{۲۱} و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شمعی. اینانند قبایل جرشونیان.^{۲۲} و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.^{۲۳} و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زتند.^{۲۴} و سرور خاندان آباو جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد.^{۲۵} و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع

باشد. ۲۶ و تجیرهای سخن و پرده دروازه سخن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.

۲۷ و از قهات، قبیله عمرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزئیلیان، اینانند قبایل قهاتیان. ۲۸ به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند. ۲۹ و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند. ۳۰ و سرور خاندان آبای قبایل قهاتیان، الیاصافان بن عزئییل باشد. ۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبح‌ها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد. ۳۲ و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.

۳۳ و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان؛ اینانند قبایل مراری. ۳۴ و شمردن شدگان ایشان و شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دو بیست نفر بودند. ۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صوریئیل بن ایجاییل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند. ۳۶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد. ۳۷ و ستونهای اطراف سخن و پایه های آنها و میخها و طنابهای آنها.

۳۸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود. ۳۹ و جمع شمردن شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمردند، همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

۴۰ و خداوند به موسی گفت: «جمع نخست زادگان نرینه بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر. ۴۱ و لاویان را به عوض همه

نخست زادگان بنی اسرائیل برای من که یهوه هستم بگیر، و بهایم لاویان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنی اسرائیل.»

۴۲ پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنی اسرائیل را شمرد. ۴۳ و جمیع نخست زادگان نرینه، برحسب شماره اسم های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «لاویان را به عوض جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم. ۴۶ و اما درباره فدیه دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر لاویان زیاده اند، ۴۷ پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. ۴۸ و نقد فدیه آنانی که از ایشان زیاده اند به هارون و پسرانش بده.»

۴۹ پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت. ۵۰ و از نخست زادگان بنی اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت. ۵۱ و موسی نقد فدیه را برحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

بنی قهات

۴ ۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب بنی قهات را از میان بنی لاوی برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان بگیر. ۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴ «و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس الاقداس باشد.

۵ و هنگامی که اردو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن پیوشانند. ۶ و بر آن پوشش پوست خزآبی

بگذارند و جامه‌ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستپایش را بگذارند.

۷ «و بر میز نان تقدمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه‌ها و پیاله‌های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد. ۸ و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز پوشانند و چوب دستپایش را بگذارند.

۹ «و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمت می‌کنند پوشانند، ۱۰ و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.

۱۱ «و بر مذبح زرین، جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز پوشانند، و چوب دستپایش را بگذارند.

۱۲ «و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت می‌کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز پوشانیده، بر چوب دست بنهند.

۱۳ «و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. ۱۴ و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می‌کنند یعنی بجرها و چنگالها و خاک اندازها و کاسه‌ها، همه اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستپایش را بگذارند.

۱۵ «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس ننمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می‌باشد.

۱۶ «و ودیعت العازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می‌باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قدس و خواه از اسبابش.»

۱۷ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «سبط قبایل قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید. ۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتار ننمایید تا چون به قدس الاقداس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند. ۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه‌ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

بنی جرشون

۲۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۲ «حساب بنی جرشون را نیز برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بگیر. ۲۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هرکه داخل شود تادر خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید. ۲۴» این است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل، ۲۵ که تجیرهای مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. ۲۷ و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید. ۲۸ این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتمار بن هارون کاهن باشد.

بنی مراری

۲۹ «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آباو ایشان بشمار. ۳۰ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل شود، تا کارخیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. ۳۱ این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع،

تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش ۳۲ و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب و دیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید. ۳۳ این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیر دست ایتامار بن هارون کاهن.»

۳۴ و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند. ۳۵ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. ۳۶ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. ۳۷ اینانند شمرده شدگان قبایل قهاتیان، هرکه در خیمه اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

۳۸ و شمرده شدگان بنی جرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۳۹ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۰ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، دو هزار و ششصد و سی نفر بودند. ۴۱ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی جرشون، هرکه در خیمه اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان خداوند شمردند.

۴۲ و شمرده شدگان قبایل بنی مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۴۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۴ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دو بیست نفر بودند. ۴۵ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

۴۶ جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند، ۴۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله

هرکه داخل می‌شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند. ۴۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند، ۴۹ برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

تطهیر اردوگاه

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هرکه جریان دارد و هرکه از میته نجس شود، از اردو اخراج کنند. ۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایید؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.» ۴ و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

جرمان جرم

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود، ۷ آنگاه گاهی را که کرده است اعتراف بنماید، و اصل جرم خود را رد نماید، و خمس آن را بر آن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد. ۸ و اگر آن کس را ولی ای نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن درباره وی کفاره می‌شود. ۹ و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن می‌آورند، از آن او باشد. ۱۰ و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هرچه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهردار

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، ۱۳ و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس می‌باشد، و اگر بر او شاهی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود، ۱۴ و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد، ۱۵ پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کندر بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که نگاه را بیاد می‌آورد.

۱۶ «و کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد. ۱۷ و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب پاشد. ۱۸ و کاهن زن را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بردست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. ۱۹ و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت مبرا شوی. ۲۰ و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است، ۲۱ آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو را ساقط و شکم تو را منتفخ گرداند. ۲۲ و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

۲۳ «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. ۲۴ و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. ۲۵ و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بجنباند، و آن را نزد مذبح بیاورد. ۲۶ و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. ۲۷ و چون آب را به او نوشانید، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. ۲۸ و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زایید.

۲۹ «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد. ۳۰ یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپا بدارد، و کاهن تمامی این قانون را درباره او اجرا دارد. ۳۱ پس آن مرد از گناه مبرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

نذر نذیره

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، ۳ آنگاه از شراب و مسکرات پرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیرانگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد. ۴ و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.

۵ «و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید.^۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشان را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می باشد.^۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.

۹ «و اگر کسی دفعت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد.^{۱۰} و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.^{۱۱} و کاهن یکی را برای قربانی نگاه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، نگاه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید.^{۱۲} و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (از نو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.

۱۳ «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند.^{۱۴} و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی عیب، بجهت قربانی نگاه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحه سلامتی.^{۱۵} و یک سبد نان فطیر یعنی گرده های آرد نرم سرشته شده باروغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

۱۶ «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی نگاه و قربانی سوختنی او را بگذرانند. ۱۷ و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذرانند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذرانند.

۱۸ «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذرانند.

۱۹ «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. ۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

۲۱ «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذرانند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

برکت کاهنان

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: ۲۴ «یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. ۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. ۲۶ یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد، ۲۷ و نام مرا بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایای تقدیس مسکن و مذبح

۱ و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و



تقدیس نموده بود،^۲ سروران اسرائیل و روسای خاندان آباي ایشان هديه گذرانيدند. و اينها روسای اسباط بودند که برشمرده شدگان گماشته شدند.^۳ پس ایشان بجهت هديه خود، به حضور خداوند شش ارابه سرپوشيده و دوازده گاو آوردند، يعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها را پيش روی مسکن آوردند.^۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «اینها را از ایشان بگير تا برای بجا آوردن خدمت خيمه اجتماع به کار آيد، و به لاویان به هرکس به اندازه خدمتش تسليم نما.»

^۶ پس موسی ارابه‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لاویان تسليم نمود.^۷ دو ارابه و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسليم نمود.^۸ و چهار ارابه و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایتامار بن هارون کاهن تسليم نمود.^۹ اما به بنی قهات هيچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند.^{۱۰} و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هديه گذرانيدند. و سروران هديه خود را پيش مذبح آوردند.^{۱۱} و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هديه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند.^{۱۲} و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط يهودا هديه خود را گذرانيد.^{۱۳} و هديه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هديه آردی.^{۱۴} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.^{۱۵} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زرينه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.^{۱۶} و یک بز نر بجهت قربانی گناه.^{۱۷} و بجهت ذبيحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره زرينه یک ساله، اين بود هديه نحشون بن عمیناداب.

^{۱۸} و در روز دوم، تنائیل بن صوغر، سرور یساکار هديه گذرانيد.^{۱۹} و هديه‌ای که او گذرانيد یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره

هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نثائیل بن صوغر.

۲۴ و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی زبولون، ۲۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور، ۲۷ و یک گاو جوان و یک قوچ بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون. ۳۰ و در روز چهارم، ایصور بن شدیثور سرور بنی روبین. ۳۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۳۵ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ایصور بن شدیثور.

۳۶ و در روز پنجم، شلومیئیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون. ۳۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۴۱ و بجهت

ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومیئیل بن صوریشدای.

۴۲ و در روز ششم، الیاساف بن دعوییل سرور بنی جاد. ۴۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۶ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه. ۴۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوییل.

۴۸ و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سرور بنی افرایم. ۴۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۲ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه. ۵۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیهود.

۵۴ و در روز هشتم، جملیئیل بن فدهصور سرور بنی منسی. ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۸ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه. ۵۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه جملیئیل بن فدهصور.

۶۰ و در روز نهم، ابیدان بن جدعون بن سرور بن بنیامین. ۶۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجهت هدیه آردی. ۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۶۴ و یک بز نر به جهت قربانی گناه ۶۵ به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعون.

۶۶ و در روز دهم، اخیعزر بن عمیشدای سرور بنی دان. ۶۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۶۸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور. ۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۷۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۷۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای.

۷۲ و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر. ۷۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس؛ هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۷۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۷۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۷۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۷۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه فجعیئیل بن عکران.


۷۸ و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی نفتالی. ۷۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۸۰ و یک قاشق

طلا، ده مثقال پر از بخور. ^{۸۱} و یک گلو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ^{۸۲} و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ^{۸۳} و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیر ع بن عینان.

^{۸۴} این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا. ^{۸۵} هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دوهزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود. ^{۸۶} و دوازده قاشق طلا پر از بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود. ^{۸۷} تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. با هدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه. ^{۸۸} و تمامی گاوان بجهت ذبیحه سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.

^{۸۹} و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می شنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروی به وی سخن می گفت، پس با او تکلم می نمود.

برافروختن چراغها

^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «هارون را خطاب کرده،  به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.» ^۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ^۴ و صنعت شمعدان این بود:

از چرخکاری طلا از ساق تا گلهایش چرخکاری بود، موافق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.

تطهیر لاویان

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما. ۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفاره گناه را بر ایشان پاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند. ۸ و گوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی نگاه بگیر. ۹ و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن. ۱۰ و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذرانند. ۱۱ و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذرانند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند. ۱۲ و لاویان دستهای خود را بر سرگاوان بنهند، و تویکی را بجهت قربانی نگاه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت لاویان کفاره شود. ۱۳ و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذران. ۱۴ و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.

۱۵ «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران. ۱۶ زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده‌اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته‌ام. ۱۷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من‌اند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. ۱۸ پس لاویان را

به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم. ۱۹ و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، و با به بنی اسرائیل عارض نشود.»

۲۰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند، برحسب هرآنچه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند. ۲۱ و لاویان برای گناه خود کفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. ۲۲ و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود پردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. ۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. ۲۶ لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور با لاویان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

عید فصح

۱ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند ۹ موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فریضش و همه احکامش آن را معمول دارید.»

۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصیح را بجا آورند. ۵ و فصیح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آوردند، برحسب هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصیح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند. ۷ و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شویم؟»

۸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصیح را برای خداوند بجا آورد. ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند. ۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فرایض فصیح آن را معمول دارند. ۱۳ اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصیح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گزیند و بخواد که فصیح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصیح عمل نماید، برای شما یک فریضه می باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

ابر و آتش

۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می بود. ۱۶ همیشه چنین بود که ابر آن را می پوشانید

و منظر آتش در شب. ۱۷ و هرگاه ابر از خیمه برمی خاست بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می کردند و در هر جایی که ابر ساکن می شد آنجا بنی اسرائیل اردو می زدند. ۱۸ به فرمان خداوند بنی اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان خداوند اردو می زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود، در اردو می ماندند. ۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می نمود، بنی اسرائیل و دیعت خداوند را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند. ۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلبی بر مسکن می ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردو می ماندند و به فرمان خداوند کوچ می کردند. ۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح می ماند و در وقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ می کردند، یا اگر روز و شب می ماند چون ابر برمی خاست، می کوچیدند. ۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می بود، بنی اسرائیل در اردو می ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خاست، می کوچیدند. ۲۳ به فرمان خداوند اردو می زدند، و به فرمان خداوند کوچ می کردند، و و دیعت خداوند را بر حسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می داشتند.

دو کرنای نقره

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. ۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمه اجتماع جمع شوند. ۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و روسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند. ۵ و چون تیز آهنگ بنوازید محله هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. ۶ و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. ۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ منوازید.

۸ «و بنی هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. ۹ و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می نمایند می روید، کرناها را تیزآهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود پیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. ۱۰ و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کرناها را بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

۱۱ و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد، ۱۲ و بنی اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد، ۱۳ و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

۱۴ و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. ۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، نتنائیل بن صوغر. ۱۶ و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون.

۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.

۱۸ و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیصور بن شدیثور بود. ۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای. ۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوئیل.

۲۱ پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپاداشتند.

۲۲ پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهد بود. ۲۳ و بر فوج سبط بنی منسی، جملیئیل بن فدهصور. ۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

۲۵ پس علم محله بنی دان که موخر همه محله‌ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود. ۲۶ و بر فوج سبط بنی اشیر، فجعیئیل بن عکران. ۲۷ و بر فوج سبط بنی نفتالی، اخیرع بن عینان. ۲۸ این بود مراحل بنی اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.

۲۹ و موسی به حوباب بن رعوییل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خداوند درباره آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ می‌کنیم، همراه ما بیا و بتواحسان خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است.»

۳۰ او وی را گفت: «نمی‌آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.»

۳۱ گفت: «ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می‌دانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود. ۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»

۳۳ و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد. ۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه می‌شدند.

۳۵ و چون تابوت روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغضات از حضور تو منهزم گردند.»

۳۶ و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع

نما.»

طغیان قوم

۱ و قوم شکایت کنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. ۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد. ۳ پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد.

۴ و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت پرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! ۵ ماهی ای را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می آوریم. ۶ والآن جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی آید!»

۷ و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل. ۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع می نمودند، و آن را در آسیا خرد می کردند یا در هاون می کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده‌ها از آن می ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. ۹ و چون شبنم در وقت شب بر اردو می بارید، من نیز بر آن می ریخت.

۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد.

۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرا به بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ ۱۲ آیامن به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان رازبیده‌ام که به من می گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی دارد؟ ۱۳ گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. ۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را

بنمایم زیرا برمن زیاد سنگین است. ۱۵ و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان رامی دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاورتا در آنجا با تو بایستند. ۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که برتوست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.»

۱۸ «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما را خوش می گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. ۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، ۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.»

۲۱ موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. ۲۲ آیا گله ها و رمه ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»

۲۳ خداوند موسی را گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع می شود یا نه.»

۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. ۲۵ و خداوند در ابر نازل

شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.
 ۲۶ اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزدخیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند. ۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می کنند.»

۲۸ و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را منع نما!»

۲۹ موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می بری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می بودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه می نمود!» ۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.

۳۱ و بادی از جانب خداوند وزیده، سلوی را از دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند. ۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند. ۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت. ۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند.

۳۵ و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

شکایت مریم و هارون

۱۲

۱ و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود. ۲ و گفتند: «آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم نموده؟» و خداوند این را شنید. ۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند.

۴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند. ۵ و خداوند در ستون ابرنازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند. ۶ و او گفت: «الان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبی ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویا بر او ظاهر می کنم و در خواب به او سخن می گویم. ۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است. ۸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می گویم، و شبیه خداوند رامعاینه می بیند، پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟» ۹ و غضب خداوند برایشان افروخته شده، برفت. ۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود. ۱۱ و هارون به موسی گفت: «وای ای آقایم بار این نگاه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، نگاه ورزیده ایم. ۱۲ و او مثل میتی ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

۱۳ پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا او را شفا بده!» ۱۴ خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می انداخت، آیا هفت روز نجل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.» ۱۵ پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.

۱۶ و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

تجسس کنعان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبای ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

۳ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنی اسرائیل بودند. ۴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط روبین، شموع بن زکور. ۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری. ۶ از سبط یهودا، کالیب بن یفنه. ۷ از سبط یساکار، یجال بن یوسف. ۸ از سبط فرایم، هوشع بن نون. ۹ از سبط بنیامین، فلطی بن رافو. ۱۰ از سبط زبولون، جدیئیل بن سودی. ۱۱ از سبط یوسف از سبط بنی منسی، جدی بن سوسی. ۱۲ از سبط دان، عمیئیل بن جملی. ۱۳ از سبط اشیر، ستور بن میکائیل. ۱۴ از سبط نفتالی، نجی بن وفسی. ۱۵ از سبط جاد، جاوئیل بن ماکی. ۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را یهوشوع نام نهاد.

۱۷ و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید. ۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی اند یا ضعیف، قلیل اند یا کثیر. ۱۹ و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ ۲۰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

۲۱ پس رفته زمین را از بیابان سین تا رحوب، نزد مدخل حمات جاسوسی کردند. ۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلهای بنی عناق در

آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود. ۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دونفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند. ۲۴ و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.

۲۵ و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند. ۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. ۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه‌اش این است. ۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق رانیز در آنجا دیدیم. ۲۹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و برکاه اردن ساکنند.»

۳۰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.» ۳۱ اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.» ۳۲ و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند. ۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچین در نظر ایشان می‌نمودیم.»

شورش قوم اسرائیل

۱۴

۱ و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند. ۲ و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه‌همه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم! ۳ و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟» ۴ و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»

۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند. ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. ۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبیست. ۸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۹ زنهار از خداوند متمرّد نشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.»

۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد. ۱۱ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.»

۱۳ موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد

و ایشان شنیده‌اند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که توای خداوند، معاینه دیده می‌شوی، و ابر تو بر ایشان قائم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابرو شب در ستون آتش می‌خرامی. ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ۱۶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ۱۷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی ۱۸ که یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده نگاه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت نگاه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم می‌رساند. ۱۹ پس نگاه این قوم را بر حسب عظمت رحمت خود پیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.»

۲۰ و خداوند گفت: «بر حسب کلام تو آمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد. ۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان دروادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قلزم به صحرا کوچ کنید.»

۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «تا به کی این جماعت شریر را که بر من هممه می‌کنند متحمل بشوم؟ هممه بنی اسرائیل را که بر من هممه می‌کنند، شنیدم. ۲۸ به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما بر حسب تمامی عدد شما، از بیست

ساله و بالاتر که بر من همه کرده‌اید. ۳۰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. ۳۱ اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. ۳۲ لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد. ۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تالاشه‌های شما در صحرا تلف شود. ۳۴ برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می‌کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست. ۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله‌مند ساختند. ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از و با مردند. ۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.

۳۹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است می‌رویم، زیرا نگاه کرده‌ایم.»

۴۱ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می‌نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! ۴۲ مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منزه شوید. ۴۳ زیرا عمالقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر

خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده‌اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.»

۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. ۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرودآمده، ایشان رازدند و تا حرما منہزم ساختند.

هدایا و قربانی‌ها

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می‌دهم داخل شوید، ۳ و می‌خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحه وفای نذر، یا برای نافله یادر عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیه خوشبو بجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ۴ آنگاه کسی که هدیه خود را می‌گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. ۵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضرکن.

۶ «یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضرکن. ۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضرکن.

۸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا ذبیحه‌ای برای ادای نذر یا برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می‌کنی، ۹ آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند. ۱۰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود.

۱۱ «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره زینه و هر بزغاله کرده شود. ۱۲ برحسب شماره‌ای که حاضر کنید بدین قسم برای هریک، موافق شماره آنها عمل نمایید.

۱۳ «هر متوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند می‌گذراند، این اوامر را به اینطور بجای آورد. ۱۴ و اگر غریبی که در میان شما ماوا گزیند، هر که در قرنهای شما در میان شما باشد، می‌خواهد هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل می‌نمایید، او نیز عمل نماید. ۱۵ برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما ماوا گزیند یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است. ۱۶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا گزیند، خواهد بود.»

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن درمی‌آورم داخل شوید، ۱۹ و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید. ۲۰ از خمیر اول خود گرده‌ای بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید. ۲۱ از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.

۲۲ «و هرگاه سهو خطا کرده، جمیع این اوامر را که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید، ۲۳ یعنی هر چه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما. ۲۴ پس اگر این کار سهو و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبوئی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نر بجهت قربانی نگاه. ۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهو شده است، و ایشان

قربانی خود را بجهت هدیه آتشین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانیده‌اند. ۲۶ و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سهو شده بود.

۲۷ «و اگر یک نفر سهو خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده یک ساله برای قربانی گناه بگذرانند. ۲۸ و کاهن بجهت آن کسی که سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد. ۲۹ بجهت کسی که سهو خطا کند، خواه متوطنی از بنی اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.

۳۰ «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گاهش بر وی خواهد بود.»

۳۲ و چون بنی اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد. ۳۳ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او را نزد موسی و هارون تمامی جماعت آوردند. ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد. ۳۵ و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.» ۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.

۳۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۸ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه‌های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هر گوشه صیصیت بگذارند. ۳۹ و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام اوامر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و در پی دها

وچشمان خود که شما در پی آنها زنا می کنید، منحرف نشوید. ۴۰ تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید. ۴۱ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

مجازات یاغیان

۱۶^۱ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی وداتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روئین (کسان) گرفته،^۲ با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دوئیست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.^۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشان را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟»^۴ و چون موسی این راشنید به روی خود در افتاد.^۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.^۶ این را بکنید که مجمرها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو.^۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می نمایید!»^۸ و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی بشنوید! آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟^{۱۰} و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی رابا تو نزدیک آورد، و آیا کهنات را نیز می طلبید؟

۱۱ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌اید، و اما هارون چیست که براو همه می‌کنید؟»

۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ایبرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی‌آییم! ۱۳ آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟ ۱۴ و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می‌کنی؟ نخواهیم آمد!»

۱۵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.» ۱۶ و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوی، تو و ایشان و هارون. ۱۷ و هر کس مجمر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس مجمر خود، یعنی دوایست و پنجاه مجمر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک مجمر خود را بیاورید.» ۱۸ پس هر کس مجمر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند. ۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

۲۰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۱ «خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.» ۲۲ پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شوید.» ۲۵ پس موسی برخاسته، نزد داتان و ایبرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند. ۲۶ و جماعت را خطاب

کرده، گفت: «از نزد خیمه های این مردمان شیر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبادا در همه گاهان ایشان هلاک شوید.»^{۲۷} پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شدند، و داتان و ایبرام بیرون آمده، بازنان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خود ایستادند.^{۲۸} و موسی گفت: «از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است.^{۲۹} اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا فرستاده است.^{۳۰} و اما اگر خداوند چیز تازه ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان بلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را هانت نموده اند.»^{۳۱} و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.^{۳۲} و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعد.^{۳۳} و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.^{۳۴} و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما رانیز بلعد.^{۳۵} و آتش از حضور خداوند بدرآمده، دوست و پنجاه نفر را که بخور می گذرانیدند، سوزانید.

^{۳۶} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «به العازار بن هارون کاهن بگو که مجرهای را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف پش پاش زیرا که آنها مقدس است.^{۳۸} یعنی مجرهای این نگاهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تحت‌های پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده اند مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.»^{۳۹} پس العازار کاهن مجرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند.^{۴۰} تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور

به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبدا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

۴۱ و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید. ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود درافتادند.

۴۶ و موسی به هارون گفت: «مجر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و وبا شروع شده است.» ۴۷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود. ۴۸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد. ۴۹ و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند. ۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

عصای هارون

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان. و نام هرکس را بر عصای او بنویس. ۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آباي ایشان یک عصا خواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با

۱۷

شما ملاقات می‌کنم بگذار. ۵ و شخصی را که من اختیار می‌کنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس هممه بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود.»

۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. ۹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هریک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. ۱۰ و خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و هممه ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. ۱۲ و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک فانی و هلاک می‌شویم. جمیع ما هلاک شده‌ایم! ۱۳ هر که نزدیک می‌آید که به مسکن خداوند نزدیک می‌آید می‌میرد. آیا تمام فانی شویم؟»

وظایف کاهنان و لاویان

۱ و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو، گاه مقدس را متحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گاه کهنات خود را متحمل شوید. ۲ و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبای تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و اماتو با پسرانت پیش

خیمه شهادت باشید. ۳ و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز. ۴ و ایشان با تو متفق شده، ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید. ۵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود. ۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می‌باشند که به خداوند داده شده‌اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند. ۷ و اما تو با پسرانت، کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.» ۸ و خداوند به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراستنی خود را با همه چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم. ۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی نگاه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد. ۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکور از آن بخورد، برای تو مقدس باشد. ۱۱ و این هم از آن تو باشد، هدیه افراستنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبنیدنی بنی اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می‌دهند، به تو بخشیدم. ۱۳ و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند می‌آورند از آن تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ۱۴ و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد. ۱۵ و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می‌گذرانند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیهِ دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیهِ ای بده.

۱۶ «و اما درباره فدیه آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده. ۱۷ ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیه ندهی؛ آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح پاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان. ۱۸ و گوشت آنها مثل سینه جنباندنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد. ۱۹ جمیع هدایای افراتنی را از چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»

۲۰ و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان بنی اسرائیل من هستم.»

۲۱ «و به بنی لای اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می کنند یعنی خدمت خیمه اجتماع. ۲۲ و بعد از این بنی اسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گناه را متحمل شده، بمیرند. ۲۳ اما لایان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت. ۲۴ زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراتنی بگذرانند به لایان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.»

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «که لایان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید، آنگاه هدیه افراتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید. ۲۷ و هدیه افراتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری چرخشت حساب می شود. ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که از بنی اسرائیل می گیرید، هدیه افراتنی برای

خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید. ۲۹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید. ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لایوان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد. ۳۱ و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شماست، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می کنید. ۳۲ و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است فریضه شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تو بیاورند. ۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود. ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه پاشد. ۵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود. ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو بیندازد. ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد. ۸ و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.

۹ «و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است. ۱۰ و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام

نجس باشد. این برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه‌ای ابدی خواهد بود.

۱۱ «هرکه میت‌ه هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد. ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود. ۱۳ و هرکه میت‌ه هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است.

۱۴ «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود. ۱۵ و هرظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود. ۱۶ و هرکه در بیابان کشته شمشیر یا میت‌ه یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد. ۱۷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی نگاه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند. ۱۸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میت‌ه یا قبر را لمس کرده باشد، پاشد. ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم پاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود. ۲۰ و اما کسی که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است.

۲۱ «و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را پاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر چیزی

را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

آب از صخره

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم درقادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد. **۲۰**

۲ و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. ۳ و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! ۴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ ۵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیرو مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» ۶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد درخیمه اجتماع آمدند، و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. ۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۸ «عصا را بگیر و توو برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظرایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»

۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. ۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه باعصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایم، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به

ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.» ۱۳ این است آب مریبه‌جایی که بنی‌اسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.

درخواست عبور از ادوم

۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد ملک ادوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی. ۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند. ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست. ۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

۱۸ ادوم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهیم آمد.» ۱۹ بنی‌اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذرم و بس.» ۲۰ گفت: «نخواهی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد. ۲۱ بدینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

رحلت هارون

۲۲ پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند. ۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت: ۲۴ «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من

عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد. ۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور. ۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

۲۷ پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند. ۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار بپوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند. ۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

شکست عراد

۱ و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد. ۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.» ۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد.

مار برنجی

۴ و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تازمین ادوم را دور زنند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»

۶ پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند. ۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود. ۸ و خداوند به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نیزه‌ای بردار، و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.» ۹ پس موسی مار برنجینی ساخته، و بر سر نیزه‌ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می‌شد.

سفر به موآب

۱۰ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوپوت اردوزدند. ۱۱ و از اوپوت کوچ کرده، در عی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند. ۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند. ۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می‌باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حد موآب در میان موآب و اموریان است. ۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می‌شود: «واهیب در سوفه و وادیهای ارنون، ۱۵ و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود موآب تکیه می‌زند.» ۱۶ و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند درباره‌اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.» ۱۷ آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: «ای چاه بجوش آی، شما برایش سرود بخوانید، ۱۸ «چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کنندند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنندند.»

۱۹ و از متانه به نخلیئیل و از نخلیئیل به باموت. ۲۰ و از باموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

فتح سرزمین اموریان

۲۱ و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت: ۲۲ «مرا اجازت بده تا از زمین تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تا کستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.» ۲۳ اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد. ۲۴ و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا یبوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود. ۲۵ و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد. ۲۶ زیرا که حشبون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.

۲۷ بنابراین مثل آورندگان می گویند: «به حشبون بیاید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود. ۲۸ زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله‌ای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را. ۲۹ وای بر توای موآب! ای قوم کوش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد. ۳۰ به ایشان تیر انداختیم. حشبون تا به دیون هلاک شد. و آن را تا نوح که نزد میدباست ویران ساختیم.»

۳۱ و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند. ۳۲ و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند.

فتح باشان

۳۳ پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادرعی بیرون آمد. ۳۴ و خداوند به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.» ۳۵ پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

ماجرای بلعام

۱ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحاردو زدند. ۲ و چون بالاق بن صفور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید، ۳ موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند. ۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاوسبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود.

۵ پس رسولان به فتور که برکار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور می‌سازند، و در مقابل من مقیم می‌باشند. ۶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آییم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می‌دانم هرکه راتو برکت دهی مبارک است و هرکه را لعنت نمایی، ملعون است.»

۷ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند. ۸ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند. ۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» ۱۰ بلعام به خدا گفت: «بالاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است، ۱۱ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند روی زمین را پوشانیده‌اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.» ۱۲ خدا به بلعام گفت: «بایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.» ۱۳ پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما پیام.» ۱۴ و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن با ما انکار نمود.»

۱۵ و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد. ۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «بالاق بن صفور چنین می گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی. ۱۷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هرآنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.» ۱۸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم. ۱۹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.» ۲۰ و خدادر شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.» ۲۱ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را پیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

۲۲ و غضب خدا به سبب رفتن او فروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند. ۲۳ و الاغ،

فرشته خداوند را باشمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند. ۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تاکستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود. ۲۵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد. ۲۶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود. ۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد. ۲۸ آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به توجه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی. ۲۹ بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الان تو را می‌کشم.» ۳۰ الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای، آیا هرگز عادت می‌داشتم که به این‌طور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی» ۳۱ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد. ۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمرد است. ۳۳ و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کتاره جست، و اگر از من کتاره نمی‌جست یقین الان تو را می‌کشم و او را زنده نگاه می‌داشتم.» ۳۴ بلعام به فرشته خداوند گفت: «گاه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی‌گردم.» ۳۵ فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

۳۶ و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که برحد ارنون و براقصای حدود وی بود، بیرون آمد. ۳۷ و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟» ۳۸ بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می‌گذارد همان را خواهم گفت.» ۳۹ پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند. ۴۰ و بالاق گاوآورد و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد. ۴۱ و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیه‌های بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

۱ و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.» ۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذرانیدند. ۳ و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هرچه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتی و گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.» ۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.» ۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود. ۷ و مثل خود را آورده، گفت: «بالاق ملک موآب مرا از آرام از کوههای مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما. ۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟ ۹ زیرا از سر صخره‌ها او را می‌بینم. و از کوهها او را مشاهده می‌نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن

می‌شود، و در میان امتهای حساب نخواهد شد. ۱۰ کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

۱۱ پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!» ۱۲ او در جواب گفت: «آیا نمی باید باحذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟»

۱۳ بالاق وی را گفت: «بیا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را خواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.» ۱۴ پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد. ۱۵ و او به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا (خداوند را) ملاقات نمایم.»

۱۶ و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته، چنین بگو.» ۱۷ پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود باسروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسید که «خداوند چه گفت؟» ۱۸ آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو. وای پس رصفور مرا گوش بگیر. ۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟ ۲۰ اینک مامور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود. ۲۱ او گاهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است. ۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. ۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است. ۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر

نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.»

۲۵ بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.» ۲۶ بلعام در جواب بالاق گفت: «آیاتو را نگفتم که هرآنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟»

۲۷ بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.» ۲۸ پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد. ۲۹ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.» ۳۰ و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۱ و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه‌های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود. ۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می‌بودند. و روح خدا بر او نازل شد. ۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۴ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید. ۵ چه زیباست خیمه‌های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل! ۶ مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب. ۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد. ۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیره‌های خود خواهد دوخت. ۹ مثل شیر

نرخود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هرکه تو را برکت دهد. و ملعون باد هرکه تو را لعنت نماید!»

۱۰ پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هردو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. ۱۱ پس الان به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام بازداشته است.» ۱۲ بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم: ۱۳ که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟ ۱۴ و الان اینک نزد قوم خود می روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

۱۵ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۱۶ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید. ۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت. ۱۸ و ادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل) سعیر، مملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

۱۹ و کسی که از یعقوب ظاهر می شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

۲۰ و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «عمالیق اول امتهای بود، اما آخر او منتهی به هلاکت است.»

۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است). ۲۲ لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»

۲۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می کند، کیست که زنده بماند؟ ۲۴ و کشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»

۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خودرفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

دختران موآب

۱ و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند. ۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند، پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند. ۳ و اسرائیل به بعل فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد. ۴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» ۵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.»

۶ و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانی ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می کردند. ۷ و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه ای به دست خود گرفت، ۸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از بنی اسرائیل رفع شد. ۹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه باغیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ۱۲ لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می‌بخشم. ۱۳ و برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.»

۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری ابن سالو رئیس خاندان آبای سبط شمعون بود. ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و اورئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید. ۱۸ زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امرخواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روزوبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

سرشماری دوم

۱ و بعد از وبا، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: ۲ «شماره تمامی بنی اسرائیل را برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بگیرید.» ۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: ۴ «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»

۵ روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: از خنوک، قبیله خنویکان. و از فلو، قبیله فلوئیان. ۶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کرمی، قبیله کرمیان. ۷ اینانند قبایل روبینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند. ۸ و بنی فلو: الیاب. ۹ و بنی الیاب: نموئیل و داتان و ایبرام. اینانند داتان و ایبرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند، ۱۰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دو یست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند. ۱۱ لکن پسران قورح نمرند.

۱۲ و بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان: از نموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان. ۱۳ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان. ۱۴ اینانند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دو یست نفر.

۱۵ و بنی جاد بر حسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حجی قبیله حجیان و از شونی قبیله شونیان. ۱۶ و از ازنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عیریان. ۱۷ و از ارود قبیله ارودیان و از اریلی قبیله اریلیان. ۱۸ اینانند قبایل بنی جاد بر حسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.

۱۹ و بنی یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند. ۲۰ و بنی یهودا بر حسب قبایل ایشان اینانند: از شیهه قبیله شیئیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان. ۲۱ و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حاملو قبیله حاملویان. ۲۲ اینانند قبایل یهودا بر حسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

۲۳ و بنی یساکار بر حسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان. ۲۴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان. ۲۵ اینانند قبایل یساکار بر حسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.

۲۶ و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از سارد قبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان. ۲۷ اینانند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.

۲۸ و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم. ۲۹ و بنی منسی: از ماگیر قبیله ماگیریان و ماگیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان. ۳۰ اینانند بنی جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، از حالق قبیله حالقیان. ۳۱ از اسرئیل قبیله اسرئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان. ۳۲ از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان. ۳۳ و صلحفاد بن حافر را پسری نبود لیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حمله و ملکه و ترصه. ۳۴ اینانند قبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

۳۵ و اینانند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان. ۳۶ و بنی شوتالح اینانند: از عیران قبیله عیرانیان. ۳۷ اینانند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند.

۳۸ و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان. ۳۹ از شفوفام قبیله شفوفامیان از حوفام قبیله حوفامیان. ۴۰ و بنی بالع: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان. ۴۱ اینانند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.

۴۲ اینانند بنی دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان برحسب قبایل ایشان. ۴۳ جمیع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

۴۴ اینانند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: ازیمنه قبیله یمئیان، ازیشوی قبیله یشویان، ازبرعه قبیله بریعیان، ۴۵ از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکئیل قبیله ملکئیلیان. ۴۶ و نام دختر اشیر، ساره بود. ۴۷ اینانند قبایل بنی اشیر برحسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر.

۴۸ اینانند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: ازیاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان. ۴۹ از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان. ۵۰ اینانند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۵۱ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.

۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۵۳ «برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود. ۵۴ برای کثیر، نصیب او رازایده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هرکس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود. ۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبای خود در آن تصرف نمایند. ۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»

۵۷ و اینانند شمرده شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان. ۵۸ اینانند قبایل لاویان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمرام را آورد. ۵۹ و نام زن عمرام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید. ۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند. ۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند. ۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکور آن از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد.

۶۳ اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمردند، وقتی که بنی اسرائیل را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمردند. ۶۴ و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمردند. ۶۵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

دختران صلفحاد

۱ و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ما کیر بن منسی، که از قبایل **۲۷** منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حمله و ملکه و ترصه. ۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: ۳ «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همدستان شدند، بلکه در نگاه خود مرد و پسری نداشت. ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود، لذا ما رادر میان برادران پدر ما نصیبی بده.»

۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد. ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۷ «دختران صلفحاد راست می گویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما. ۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نماید. ۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. ۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ۱۱ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

۱۲ و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برای وزمینی را که به بنی اسرائیل داده‌ام، بین. ۱۳ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. ۱۴ زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مخامصه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس نمودید.» این است آب مریبه قادش، در بیابان صین. ۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: ۱۶ «ملتمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگارد ۱۷ که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی‌شبان نباشند.» ۱۸ و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذارد. ۱۹ و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپاداشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما. ۲۰ و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند. ۲۱ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سوال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.» ۲۲ پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت. ۲۳ و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

هدایا

۲۸

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسم من بگذرانید. ۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن. ۵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین خداوند معین شد. ۷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. ۸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذاران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.

۹ «و در روز سبت دو بره یک ساله بی عیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن.

۱۱ «و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی عیب. ۱۲ و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. ۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر

ماه از ماههای سال. ۱۵ و یک بز نربجهت قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

عید فصیح

۱۶ «و در روز چهاردهم ماه اول، فصیح خداوند است. ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود. ۱۸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی عیب باشد. ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید. ۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران. ۲۲ و یک بز نربجهت قربانی نگاه تا برای شما کفاره شود. ۲۳ اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید. ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن. ۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته ها

۲۶ «و در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن مکنید. ۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید. ۲۸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن

هفت بره. ۳۰ و یک بز نر تا برای شما کفاره شود. ۳۱ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی‌عیب باشد.

عید کرناها

۲۹^۱ «و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد. ۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳ و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۴ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه تابرای شما کفاره شود. ۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردی اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش، با هدایای ریختنی آنها برحسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خداوند باشد.

روز کفاره

۷ «و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار مکنید. ۸ و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. ۹ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۱۰ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۱۱ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش و هدایای ریختنی آنها.

عید خیمه ها

۱۲ «و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت نمکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید. ۱۳ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذارانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله که برای شما بی عیب باشند. ۱۴ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ. ۱۵ و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره. ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن.

۱۷ «و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۱۸ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۱۹ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش، و هدایای ریختنی آنها.

۲۰ «و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۲۱ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۳ «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۲۴ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۵ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۶ «و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها

برحسب قانون. ۲۸ ویک بز نر بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۹ «و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۳۰ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۱ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی اش و هدایای ریختنی آن.

۳۲ «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی عیب. ۳۳ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی نگاه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۳۵ «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت نکنید. ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی عیب. ۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و برهها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۸ و یک بز نر برای قربانی نگاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۳۹ اینها را شما در موسمه‌های خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.»

۴۰ پس برحسب هر آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی اسرائیل را اعلام نمود.

نذر و قسم

۳۰^۱ و موسی سروران اسباط بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: ۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هرآنچه از دهانش برآمد، عمل نماید.

۳ «و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی اش به تکلیفی الزام نماید، ۴ و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.

۶ «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، ۷ و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشان را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند. ۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشان را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید. ۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هرچه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند. ۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشان را با قسم به تکلیفی الزام نماید، ۱۱ و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشان را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۱۲ و اما

اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هرچه ازلبایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد. ۱۴ اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همه نذرهایش و همه تکالیفش را که بر وی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است. ۱۵ و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهد بود.»

۱۶ این است فریضی که خداوند به موسی امر فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

جنگ با مدیان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «انتقام بنی اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» ۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند. ۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»

۵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. ۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد. ۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکور را کشتند. ۸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را

به شمشیر کشتند. ۹ و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. ۱۰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. ۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. ۱۲ و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند.

۱۳ و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. ۱۴ و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. ۱۵ و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ ۱۶ اینک اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و باعارض شد. ۱۷ پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. ۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. ۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر شخصی را کشته و هر که کشته ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. ۲۰ و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نماید.»

۲۱ و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خداوند به موسی امر فرموده است: ۲۲ طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ۲۳ یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را

از آب بگذرانید. ۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیریید. ۲۷ و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما. ۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی برای خداوند باشد. ۳۰ و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌دارند، بده.»

۳۱ پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار راس. ۳۵ و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دوهزار نفر بودند.

۳۶ و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ۳۸ و گاو سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ۳۹ و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک راس بود. ۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند. ۴۱ و موسی زکات را هدیه افراشتی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۴۲ و از قسمت بنی اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، ۴۳ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود. ۴۴ و از گاوان سی و شش هزار راس. ۴۵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس. ۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر. ۴۷ و موسی از قسمت بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۴۸ و روسای که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند. ۴۹ و به موسی گفتند: «بندگان حساب مردان جنگی را که زیر دست ما می باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است. ۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه ای برای خداوند آورده ایم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.» ۵۱ و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند. ۵۲ و تمامی طلای هدیه ای که از سرداران هزاره ها و سرداران صدها برای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود. ۵۳ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند. ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی اسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

۱ و بنی روبین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود، پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است. ۲ بنی جاد و بنی روبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند: ۳ «عطاروت و دیبون و یعزیر و ثمره و حشبون و العاله و شبام و نبو و

۳۲

بعون،^۴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگانت صاحب مواشی می‌باشیم.^۵ پس گفتند: اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به بندگانت به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»

^۶ موسی به بنی جاد و بنی رویین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟^۷ چرا دل بنی اسرائیل را افسرده می‌کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟^۸ به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش برنیع برای دیدن زمین فرستادم.^۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنی اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند.^{۱۰} پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت: ^{۱۱} البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل نمودند.^{۱۲} سوای کالیب بن یفنه قززی و یوشع بن نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند.^{۱۳} پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.^{۱۴} و اینک شما به جای پدران خودانبوهی از مردان خطا کار برپا شده‌اید تا شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟^{۱۵} زیرا اگر از پیروی او رو بگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

^{۱۶} پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.^{۱۷} و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی بنی اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.^{۱۸} و تا هر یکی از بنی اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه‌های خود مراجعت نخواهیم کرد.^{۱۹} زیرا که ما با ایشان در

آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»

۲۰ و موسی به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشان را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید، ۲۱ و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید، ۲۲ و زمین به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بی گناه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود. ۲۳ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند گناه ورزیده‌اید، و بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت. ۲۴ پس شهرها برای اطفال و آنها برای گله‌های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»

۲۵ پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگان به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد. ۲۶ اطفال و زنان و مواسی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند. ۲۷ و جمیع بندگان میهای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»

۲۸ پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آبای اسباط بنی اسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود. ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی جاد و بنی روبین میهای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید. ۳۰ و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور نمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.» ۳۱ بنی جاد و بنی روبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگان گفته است، همچنین خواهیم کرد. ۳۲ ما میهای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»

۳۳ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی روبین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف. ۳۴ و بنی جاد، دیون و عطاروت و عروعر. ۳۵ و عطروت، شوفان و یعزیز و یجبهه. ۳۶ و بیت ثمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گله‌ها. ۳۷ و بنی روبین حبشون والیعاله و قریتایم. ۳۸ و نبو و بعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سببه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند. ۳۹ و بنی ماکیر بن منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند. ۴۰ و موسی جلعاد را به ماکیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد. ۴۱ و یائیر بن منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید. ۴۲ و نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبح نامید.

کوچ قوم اسرائیل

۱ این است منازل بنی اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیر دست موسی و هارون کوچ کردند. ۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را بر حسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان: ۳ پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند. ۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.

۵ و بنی اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند. ۶ و از سکوت کوچ کرده، در ایتم که به ککار بیابان است، فرود آمدند. ۷ و از ایتم کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل

فرود آمدند.^۸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتم سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند.^۹ و از ماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.^{۱۰} و از ایلم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند.^{۱۱} و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند.^{۱۲} و از بیابان سین کوچ کرده، در دفته فرود آمدند.^{۱۳} و از دفته کوچ کرده، در الوش فرود آمدند.^{۱۴} و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.^{۱۵} و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند.^{۱۶} و از بیابان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه فرود آمدند.^{۱۷} و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند.^{۱۸} و از حصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند.^{۱۹} و از رتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند.^{۲۰} و از رمون فارص کوچ کرده، در لینه فرود آمدند.^{۲۱} و از لینه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند.^{۲۲} و از رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند.^{۲۳} و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند.^{۲۴} و از جبل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند.^{۲۵} و از حراده کوچ کرده، در مقهیلولت فرود آمدند.^{۲۶} و از مقهیلولت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند.^{۲۷} و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.^{۲۸} و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند.^{۲۹} و از متقه کوچ کرده، در حشموئه فرود آمدند.^{۳۰} و از حشموئه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند.^{۳۱} و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند.^{۳۲} و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورالجدجاد فرود آمدند.^{۳۳} و از حورالجدجاد کوچ کرده، در یطبات فرود آمدند.^{۳۴} و از یطبات کوچ کرده، در عربرونه فرود آمدند.^{۳۵} و از عربرونه کوچ کرده، در عصیون جابر فرود آمدند.^{۳۶} و از عصیون جابر کوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند.^{۳۷} و از قادش کوچ کرده، در جبل هور در سرحد زمین ادوم فرود آمدند.

۳۸ هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهارم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت. ۳۹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.

۴۰ و ملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت.

۴۱ پس از جبل هور کوچ کرده، در صلحونه فرود آمدند. ۴۲ و از صلحونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند ۴۳ و از فونون کوچ کرده، در ابوت فرود آمدند. ۴۴ و از ابوت کوچ کرده، در عیباریم در حدود موآب فرود آمدند. ۴۵ و از عیباریم کوچ کرده، در دیون جاد فرود آمدند. ۴۶ و از دیون جاد کوچ کرده، در علمون دبلاتایم فرود آمدند. ۴۷ و از علمون دبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عیباریم در مقابل نبو فرود آمدند. ۴۸ و از کوههای عیباریم کوچ کرده، در عربات موآب نژاد اردن در مقابل اریحا فرود آمدند. ۴۹ پس نژاد اردن از بیت یشیموت تا آبل شطیم در عربات موآب اردو زدند.

۵۰ و خداوند موسی را در عربات موآب نژاد اردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ۵۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۵۲ جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورت‌های ایشان را خراب کنید، و تمامی بهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکان‌های بلند ایشان را منهدم سازید. ۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید. ۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد برحسب اسباط آبی شما آن را تقسیم نمایید. ۵۵ و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید در چشمان شما خار خواهند بود،

و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید. ۵۶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

مرزهای کنعان

۳۴^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش. ^۳ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود. ^۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عقربیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت. ^۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

^۶ و اما حد غربی، دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما. ^۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید. ^۸ و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صدد باشد. ^۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

^{۱۰} و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید. ^{۱۱} و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد. ^{۱۲} و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین بر حسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

۱۳ و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود. ۱۴ زیرا که سبط بنی روبین بر حسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد بر حسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته‌اند. ۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.»

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون. ۱۸ و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید. ۱۹ و این است نامهای ایشان. از سبط یهودا کالیب بن یفنه. ۲۰ و از سبطینی شمعون شموییل بن عمیهود. ۲۱ و از سبطینیامین الیداد بن کسلون. ۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی. ۲۳ و از بنی یوسف از سبطینی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود. ۲۴ و از سبطینی افرایم رئیس قموئیل بن شفطان. ۲۵ و از سبطینی زبولون رئیس ایصافان بن فرناک. ۲۶ و از سبطینی یساکار رئیس فلطیئیل بن عزان. ۲۷ و از سبطینی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی. ۲۸ و از سبطینی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمیهود.» ۲۹ اینانند که خداوند مامور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی اسرائیل تقسیم نمایند.

شهرهای لاویان

۱ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید. ۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد. ۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر

۳۵

طرف هزار ذراع باشد. ۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع پیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود. ۶ «و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید. ۷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. ۸ و اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می‌دهید از کثیر، کثیر و از قلیل، قلیل بگیریید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای ملجا

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۱۱ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سهو کشته باشد، به آنجا فرار کند. ۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد. ۱۳ «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجا برای شما باشد. ۱۴ سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد. ۱۵ بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند، این شش شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی را سهو کشته باشد به آنجا فرار کند. ۱۶ «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۷ و اگر او را بادست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۸ و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۹ ولی خون، خود،

قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورد، او را بکشد. ۲۰ و اگر از روی بغض او را با تیغ زد یا قصد چیزی بر او انداخت که مرد، ۲۱ یا از روی عداوت او را با دست خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

۲۲ «لیکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ زندیا چیزی بدون قصد بر او اندازد، ۲۳ و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد، ۲۴ پس جماعت در میان قاتل و ولی خون برحسب این احکام داوری نمایند. ۲۵ و جماعت، قاتل را از دست ولی خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد. ۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید، ۲۷ و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیابد، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود. ۲۸ زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.

۲۹ «و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد بود.

۳۰ «هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد. ۳۱ و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود. ۳۲ و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیه مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود. ۳۳ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره

نمی توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد. ۳۴ پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن می باشم.»

ملک دختران صلفحاد

۱ و روسای خاندان آبای قبیله بنی جلعاد بن ماکیر بن منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آبای بنی اسرائیل عرض کرده، ۲ گفتند: «خداوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به دخترانش بدهد. ۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع خواهد شد. ۴ و چون یوییل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»

۵ پس موسی بنی اسرائیل را برحسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند. ۶ این است آنچه خداوند درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند. ۷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند. ۸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنی اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند. ۹ و

ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هرکس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»

۱۰ پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند. ۱۱ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حمله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند. ۱۲ در قبایل بنی منسی ابن یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.

۱۳ این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی اسرائیل امر فرمود.

کتاب ثنيه

این است سخنانی که موسی به آنطرف

۱ اردن، در بیابان عربیه مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب با تمامی اسرائیل گفت. ۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش برنیع، سفر یازده روزه است. ۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم، موسی بنی اسرائیل را برحسب هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود، ۴ بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت در ادروی ساکن بود، کشته بود. ۵ به آن طرف اردن در زمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب ۶ یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف شما در این کوه بس شده است. ۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربیه و کوهستان وهامون و جنوب و کنار دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید. ۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.»

۹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم. ۱۰ یهوه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید. ۱۱ یهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد. ۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل

محنت و بار و منازعت شما بشوم. ۱۳ پس مردان حکيم و عاقل و معروف از اسباط خود بياوريد، تا ايشان را بر شما روسا سازم.» ۱۴ و شما در جواب من گفتيد: «سخني که گفتي نیکو است که بکنيم.» ۱۵ پس روسای اسباط شما را که مردان حکيم و معروف بودند گرفته، ايشان را بر شما روسا ساختم، تا سروران هزاره‌ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند. ۱۶ و در آنوقت داوران شما را امر کرده، گفتم: دعوی برادران خود را بشنويد، و درميان هرکس و برادرش و غريبي که نزد وی باشد به انصاف داوری نماييد. ۱۷ و در داوری طرف داری مکنيد، کوچک را مثل بزرگ بشنويد و از روی انسان مترسيد، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوی که برای شما مشکل است، نزد من بياوريد تا آن را بشوم. ۱۸ و آن وقت همه چیزهایی را که بايد بکنيد، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

۱۹ پس از حوريب کوچ کرده، از تمامی اين بيابان بزرگ و ترسناک که شماديد به راه کوهستان اموريان رفتيم، چنانکه يهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش برنيع رسيديم. ۲۰ و به شما گفتم: «به کوهستان اموريانی که يهوه خدای ما به ما می دهد، رسیده ايد. ۲۱ اينک يهوه خدای تو، اين زمين را پيش روی تو گذاشته است، پس برآی و چنانکه يهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.»

۲۲ آنگاه جميع شما نزد من آمده، گفتيد: «مردان چند، پيش روی خود بفرستيم تا زمين را برای ما جاسوسی نمايند، و ما را از راهی که بايد برويم و از شهرهایی که به آنها می رويم، خبر بياورند.» ۲۳ و اين سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، يعنی یکی را از هر سبط گرفتم، ۲۴ و ايشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند. ۲۵ و از میوه زمين به دست خود گرفته، آن

را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته، گفتند: «زمینی که یهوه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.»

عصیان قوم

۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. ۲۷ و درخیمه های خود هممه کرده، گفتید: «چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد. ۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیده ایم.» ۲۹ پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان م باشید. ۳۰ یهوه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، بر حسب هر آنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.» ۳۱ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتی برمی داشت تا به اینجا رسیدید. ۳۲ لیکن با وجود این، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ۳۳ که پیش روی شما در راه می رفت تا جایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر.

۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: ۳۵ «هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شیر، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید. ۳۶ سوای کالیب بن یفنه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.» ۳۷ و خداوند بخاطر شما بر من نیز خشم نموده، گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد. ۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد

نمود. ۳۹ و اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهیم داد تا مالک آن بشوند. ۴۰ و اما شما روگردانیده از راه بحر قلزم به بیابان کوچ کنید.»

۴۱ و شما در جواب من گفتید که «به خداوندگاه ورزیده ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هر آنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآید. ۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که نروند و جنگ نمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مبادا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.» ۴۳ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید. ۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تاحرما شکست دادند. ۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد. ۴۶ و در قادش برحسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

سرگردانی در بیابان

۲ ۱ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم. ۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۳ «دور زدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید. ۴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسیار احتیاط کنید. ۵ و با ایشان منازعه نکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پایی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت داده ام. ۶ خوراک را از ایشان به نقره خریده،

بخوريد و آب را نيز از ايشان به نقره خريده، بنوشيد.»^۷ زيرا که يهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دستت برکت داده است، او راه رفتنت را در اين بيابان بزرگ می‌داند، الان چهل سال است که يهوه خدایت با تو بوده است و به هيچ چيز محتاج نشده‌ای.^۸ پس از برادران خود بنی عيسوکه در سعير ساکنند، از راه عربه از ايلت و عصيون جابر عبور نموديم.

^۹ پس برگشته، از راه بيابان موآب گذشتيم، و خداوند مرا گفت: «موآب را اذيت مرسان و باايشان منازعت و جنگ منما، زيرا که از زمين ايشان هيچ نصيبي به شما نخواهم داد، چونکه عاررا به بنی لوط برای ملکيت داده‌ام.»^{۱۰} ايميان که قوم عظيم و کثير و بلند قد مثل عناقيان بودند، پيش در آنجا سکونت داشتند.^{۱۱} ايشان نيز مثل عناقيان از رفائيان محسوب بودند، ليکن موآبيان ايشان را ايميان می‌خوانند.^{۱۲} و حوريان در سعير پيشتر ساکن بودند، و بنی عيسو ايشان را اخراج نموده، ايشان را از پيش روی خود هلاک ساختند، و در جای ايشان ساکن شدند، چنانکه اسراييل به زمين ميراث خود که خداوند به ايشان داده بود، کردند.^{۱۳} الان برخيزيد و از وادی زارد عبور نماييد. پس از وادی زارد عبور نموديم.^{۱۴} و ایامی که از قادش برنيع راه می‌رفتيم تا از وادی زارد عبور نموديم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ايشان قسم خورده بود.^{۱۵} و دست خداوند نيز بر ايشان می‌بود تا ايشان را از میان اردو بالکل هلاک کند.^{۱۶} پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،^{۱۷} آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:^{۱۸} «تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، بايد بگذری.»^{۱۹} و چون به مقابل بنی عمون برسی ايشان را مرنجان و با ايشان منازعه مکن، زيرا که از زمين بنی عمون نصيبي به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکيت داده‌ام.^{۲۰} (آن نيز زمين رفائيان شمرده می‌شود و رفائيان پيشتر ساکن آنجا بودند، ليکن عمونيان ايشان را زمزميان می‌خوانند.^{۲۱} ايشان قومی عظيم و کثير و بلند قدمثل

عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند. ۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند. ۲۳ و عویان را که در دهات تا به غزا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند. (۲۴ پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حشبون و زمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما. ۲۵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی می گردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

پیروزی بر حشبون

۲۶ پس قاصدان با سخنان صلح آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حشبون فرستاده، گفت: ۲۷ «اجازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد. ۲۸ خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم. ۲۹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآیان که در عارساکنند به من رفتار نمودند، تا از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما می دهد، عبور نمایم.» ۳۰ اما سیحون ملک حشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی وا گذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

۳۱ و خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم، پس بنابه تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.» ۳۲ آنگاه سیحون با تمامی

قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در ياهص بيرون آمدند. ۳۳ ويهوه خدای ما او را به دست ما تسليم نموده، او را با پسرانش و جميع قومش زدیم. ۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. ۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم. ۳۶ از عروعر که برکاره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریه‌ای نبود که به مامتنع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسليم نمود. ۳۷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی نگاره وادی ییوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما نهی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

پیروزی بر باشان

۳^۱ پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ما بیرون آمده، در ادرعی جنگ کرد. ۲ و خداوند مرا گفت: «از او مترس زیرا که او و تمامی قومش وزمینش را به دست تو تسليم نموده‌ام، تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با وی نیز عمل نمایی.» ۳ پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسليم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. ۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ۵ جميع اینها شهرهای حصاردار باديوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت بندها بود، سوای قرای بی حصار بسیار کثیر. ۶ و آنها را بالکل هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم. ۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.

۸ و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم. ۹ (و این حرمون راصیدونیان سریون می خوانند و اموریان آن راسنیر می خوانند.) ۱۰ تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادرعی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود. ۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفاثیان تنها باقی مانده بود. اینک تحت خواب او تخت آهنین است آیآن در ربت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می باشد.

تقسیم اراضی

۱۲ و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعر که برکار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد؛ و شهرهایش را به روینیان و جادیان دادم. ۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبطنسی دادم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را با تمامی باشان که زمین رفاثیان نامیده می شود. ۱۴ یائیر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدجشوریان و معیکان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حوت یائیر نامید. ۱۵ و جلعاد را به ماگیر دادم. ۱۶ و به روینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم کنارش تا وادی یبوق را که حد بنی عمون باشد، دادم. ۱۷ و عرب را نیز و اردن و کنارش را از کترت تا دریای عرب که بجرالملح باشد، زیردامنه های فسجه به طرف مشرق دادم.

۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: «یهوه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، بنی اسرائیل، عبور کنید. ۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه می دانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند. ۲۰ تا خداوند به

برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اردن به ایشان می‌دهد، به تصرف آورند، آنگاه هریکی از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردید.»^{۲۱} و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «هرآنچه یهوه، خدای شما، به این دوپادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می‌کنی، چنین خواهد کرد. ^{۲۲} از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ می‌کند.»

منع ورود موسی به کنعان

^{۲۳} و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم: ^{۲۴} «ای خداوند یهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده‌ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می‌تواند عمل نماید. ^{۲۵} تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.»^{۲۶} لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت نمود و خداوند مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ^{۲۷} به قله فسجه برای و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود بین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. ^{۲۸} اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.»^{۲۹} پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

فرمان اطاعت

^۱ پس الان ای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای

۴

پدران شما، به شما می دهد به تصرف آورید. ۲ بر کلامی که من به شما می فرمایم چیزی میفزاید و چیزی از آن کم ننماید، تا او امر یهوه خدای خود را که به شما می فرمایم، نگاه دارید. ۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا هر که پیروی بعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت. ۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امروز زنده ماندید.

۵ اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می آورید، چنان عمل نمایید. ۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: «هرآینه این طایفه ای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه اند.» ۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یهوه، خدای ما است، در هروقت که نزادو دعا می کنیم؟ ۸ و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادلای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می گذارم، دارند؟

۹ لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش، مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسران و پسران پسران تعلیم ده. ۱۰ در روزی که در حضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا پیامورزنده که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.» ۱۱ و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می سوخت. ۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید. ۱۳ و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر

دو لوح سنگ نوشت. ۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می کنید، بجا آورید.

منع بت پرستی

۱۵ پس خویشتن را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم می نمود، هیچ صورتی ندیدید. ۱۶ مبدا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث بسازید. ۱۷ یا شبیه هر بهیمه ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می پرد. ۱۸ یا شبیه هر خزنده ای بر زمین یا شبیه هر ماهی ای که در آبهای زیر زمین است. ۱۹ و مبدا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی. ۲۰ لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید. ۲۱ و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت می دهد، داخل نشوم. ۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهید آورد. ۲۳ پس احتیاط نمایید، مبدا عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خود بسازی. ۲۴ زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

۲۵ چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما

بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید، ۲۶ آسمان وزمین را امروز بر شما شاهد می آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد. ۲۷ و خداوند شما را در میان قوما پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می برد، قلیل العدد خواهید ماند. ۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوپ و سنگ راعبادت خواهید کرد، که نمی بینند و نمی شنوند و نمی خورند و نمی بویند. ۲۹ لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. ۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. ۳۱ زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدران را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

۳۲ زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک کتاره آسمان تا به کتاره دیگر پیرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ ۳۳ آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟ ۳۴ و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟ ۳۵ این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. ۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنوید تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تونشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی. ۳۷ و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد. ۳۸ تا

امتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را درآورده، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امروز شده است. ۳۹ لهذا امروز بدان و دردل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست. ۴۰ و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو می دهد تا به ابدطویل نمایی.

شهرهای ملجا

۴۱ آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد. ۴۲ تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر باوی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۴۳ یعنی باصر در بیابان، در زمین همواری به جهت روینیان، و راموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در باشان به جهت منسیان.

شریعت

۴۴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد. ۴۵ این است شهادت و فرایض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند. ۴۶ به آنطرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند. ۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند. ۴۸ از عروعی که بر کنار وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد. ۴۹ و تمامی عرب به آنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عرب به زیر دامنه های فسجه.

ده فرمان

۱ و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فریاض و احکامی را که من امروز به گوش شما می گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید. ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست. ۳ خداوند این عهد را با پدران ما بست، بلکه با ما که جمیع امروز در اینجا زنده هستیم. ۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما رو برو متکلم شد. ۵ (من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می ترسیدید و به فراز کوه بر نیامدید) و گفت: ۶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم. ۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

۸ «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز. ۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و نگاه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرادشمن دارند، می رسانم. ۱۰ و رحمت می کنم تاهزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

۱۱ «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد.

۱۲ «روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است. ۱۳ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن. ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچکاری مکن، تو و پسترت و دخترت و غلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ۱۵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام

بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.

۱۶ «پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخشد، نیکویی باشد.

۱۷ «قتل مکن. ۱۸ و زنا مکن. ۱۹ و دزدی مکن. ۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۲۱ و برزن همسایه ات طمع مورز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هرچه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

۲۲ این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را برد و لوح سنگ نوشته، به من داد. ۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، ۲۴ گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است. ۲۵ و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد. ۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟ ۲۷ تو نزدیک برو و هرآنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هرآنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

۲۸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هرچه گفتند نیکو گفتند. ۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا

می‌آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد. ۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید. ۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرایض و احکامی را که می‌باید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می‌دهم تا در آن تصرف نمایید، بجا آورند.»

۳۲ «پس توجه نمایید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید. ۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمایید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمایید.»

محبت و اطاعت خداوند

۱ و این است اوامر و فرایض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرف عبور می‌کنید، بجا آورید. ۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم نگاه داری، تو و پسرت و پسر پسرت، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود. ۳ پس ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تو را وعده داده است.

۴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. ۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ۶ و این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. ۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. ۸ و آنها را بردست خود برای علامت ببند، و در میان چشمانت عصبه باشد. ۹ و آنها را بر باهوهای درخانه ات و بر دروازه هایت بنویس.

۱۰ و چون يهوه، خدايت، تورا به زميني که براي پدرانتي ابراهيم و اسحاق و يعقوب قسم خورد که به تو بدهد، درآورد، به شهرهاي بزرگ و خوشنمايي که تو بنا نکرده‌اي،
 ۱۱ و به خانه هاي پر از هر چيز نيکو که پر نکرده‌اي، و حوضهاي کنده شده‌اي که نکرده‌اي، و تاکستانها و باغهاي زيتوني که غرس نموده‌اي، و از آنها خورده، سیرشدي. ۱۲ آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تورا از زمين مصر، از خانه بندگي بيرون آورد، فراموش کنی. ۱۳ از يهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور. ۱۴ خدايان ديگر را از خدايان طوايفي که به اطراف تومي باشند، پيروي منماييد. ۱۵ زيرا يهوه خدای تودر ميان تو خدای غيور است، مبادا غضب يهوه، خدايت، بر تو افروخته شود، و تورا از روی زمين هلاک سازد.

۱۶ يهوه خدای خود را ميازماييد، چنانکه او رادر مسا آزموديد. ۱۷ توجه نماييد تا او امر يهوه خدای خود را و شهادت و فرايض او را که به شما امر فرموده است، نگاه داريد. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند راست و نيکوست، به عمل آور تا براي تو نيکو شود، و داخل شده آن زمين نيکوراکه خداوند براي پدرانتي قسم خورد به تصرف آوری. ۱۹ و تا جميع دشمنانت را از حضورت اخراج نمايد، چنانکه خداوند گفته است.

۲۰ چون پسر تو در ايام آينده از تو سوال نموده، گويد که مراد از اين شهادت و فرايض واحکامي که يهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چيست؟ ۲۱ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بوديم، و خداوند ما را از مصر باديست قوی بيرون آورد. ۲۲ و خداوند آيات و معجزات عظيم و ردي‌اي بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت. ۲۳ و ما را از آنجا بيرون آورد تا ما را به زميني که براي پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، درآورد. ۲۴ و خداوند ما را مامور داشت که تمام اين فرايض را بجا آورده، از يهوه خدای خود بترسيم، تا براي ما هميشه نيکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است. ۲۵ و براي ما

عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

تصرف امتهما

۱ چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی در آورد، و امتهای بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و ییوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید. ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما. ۳ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر. ۴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من برخوانند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت. ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایید؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید، و بهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید. ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی.

۷ خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قوما کثیر تر بودید، زیرا که شما از همه قوما قلیتر بودید. ۸ لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد. ۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می‌دارند و اوامر

او را بجا می‌آورند تا هزار پشت نگاه می‌دارد. ۱۰ و آتانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می‌سازد. و به هر که او را دشمن دارد، تاخیر نغوده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید. ۱۱ پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم نگاه دار.

۱۲ پس اگر این احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورید، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت. ۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو و میوه زمین تو را و غله و شیره و روغن تو را و نتاج رمه تو را و بچه های گله تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد. ۱۴ از همه قوما مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بهایم شما، نریا ماده، نازاد نخواهد بود. ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بد مصر را که می‌دانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنان آنها را خواهد آورد. ۱۶ و تمامی قوما را که یهوه بدست تو تسلیم می‌کنده هلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم نماید، و خدایان ایشان را عبادت منما، مبادا برای تو دام باشد.

۱۷ و اگر در دلت گویی که این قوما از من زیاده‌اند، چگونه تو انم ایشان را اخراج نمایم؟ ۱۸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور. ۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی که از آنها می‌ترسی، چنین خواهد کرد. ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند. ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و مهیب است. ۲۲ و یهوه، خدایت، این قوما را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی نمی‌توانی تلف نمایی مبادا وحوش صحرا

برتوزیاد شوند. ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند. ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی. ۲۵ و تمثلهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع موزر، و برای خودمگیر، مبدا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است. ۲۶ و چیزمکروه را به خانه خود میاور، مبدا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

حفظ اوامر خداوند

۱ تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید. ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه. ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن رامی دانستی و نه پدرانت می دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کله‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می شود. ۴ در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد. ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب می نماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است. ۶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقه‌های او سلوک نما و از او بترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوهها جاری می شود. ۸ زمینی که

پراز گندم و جو و مو و انجیرو اثار باشد، زمینی که پراز زیتون زیت و عسل است. ۹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهای آهن است، و از کوههای مس خواهی کند. ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.

۱۱ پس باحذر باش، مبدا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فریض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه نداری. ۱۲ مبدا خورده، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی. ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و مایملک تو افزوده گردد. ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بی آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد. ۱۶ که تو را در بیابان من را خورانی که پدرانت آن را ندانسته بودند، تا تو را دلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید. ۱۷ مبدا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برام پیدا کرده است. ۱۸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است. ۱۹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنهارا عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد. ۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک می سازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.

۱ ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اردن عبور می کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار

است، به تصرف آوری،^۲ یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی عناق را که می‌شناسی و شنیده‌ای که گفته‌اند کیست که یارای مقاومت با بنی عناق داشته باشد.^۳ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می‌کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.

^۴ پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین درآورد تا آن را به تصرف آورم، بلکه به سبب شرارت این امتهای، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید.^۵ نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرف می‌شوی، بلکه به سبب شرارت این امتهای، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.

^۶ پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی‌دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی.^۷ پس بیادآور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی می‌شدید.

^۸ و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را هلاک نماید.^۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تالوهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.^{۱۰} و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد.^{۱۱} و واقع شد بعد از انقضای چهل

روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد،
 ۱۲ و خداوند مرا گفت: «برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر
 بیرون آوردی فاسد شده‌اند، و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف
 ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.»^{۱۳} و خداوند مرا خطاب کرده، گفت:
 «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.»^{۱۴} مرا واگذار تا ایشان را هلاک
 سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از توقومی قوی تر و کثیرتر از ایشان
 بوجود آورم.»

۱۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می‌سوخت و دو لوح عهد
 در دو دست من بود. ۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خودگاه ورزیده،
 گوساله‌ای ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده
 بود، به زودی برگشته بودید.^{۱۷} پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود
 انداخته، در نظر شما شکستم. ۱۸ و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور
 خداوند به روی درافتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به سبب همه گاهان
 شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان
 آوردید.^{۱۹} زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شما را
 هلاک سازد، می‌ترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود. ۲۰ و خداوند بر
 هارون بسیا غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت
 دعا کردم. ۲۱ و اما نگاه شما یعنی گوساله‌ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به
 آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را
 به نهری که از کوه جاری بود، پاشیدم.

۲۲ و در تبعیره و مسا و کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید. ۲۳ و
 وقتی که خداوند شما را از قادش برنیع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما

داده‌ام تصرف نماييد، از قول يهوه خدای خود عاصی شديد و به اويمان نياورده، آواز او را نشنيديد. ۲۴ از روزی که شما را شناخته‌ام به خداوند عصيان ورزيده‌ايد. ۲۵ پس به حضور خداوند به روی درافتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از اين جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد. ۲۶ و نزد خداوند استدعا نموده، گفتم: «ای خداوند يهوه، قوم خود و ميراث خود را که به عظمت خود فديه دادی و به دست قوی از مصر بيرون آوردی، هلاک مساز. ۲۷ بندگان خود ابراهيم و اسحاق و يعقوب را بيد آور، و بر سخت دلی اين قوم و شرارت و نگاه ايشان نظر منما. ۲۸ مبادا اهل زمينی که ما را از آن بيرون آوردی، بگويند چونکه خداوند نتوانست ايشان را به زمينی که به ايشان وعده داده بود در آورد، و چونکه ايشان را دشمن می‌داشت، از اين جهت ايشان را بيرون آورد تا در بيابان هلاک سازد. ۲۹ ليکن ايشان قوم تو و ميراث تو هستند که به قوت عظيم خود و به بازوی افراشته خویش بيرون آوردی.»

دو لوح جديد

۱ و در آن وقت خداوند به من گفت: «دو لوح سنگ موافق اوليه برای خود بتراش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز. ۲ و بر اين لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولين که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.» ۳ پس تابوتی از چوب سنط ساختم، و دو لوح سنگ موافق اولين تراشيدم، و آن دو لوح را در دست داشته، به کوه برآمدم. ۴ و بر آن دو لوح موافق نگابت اولين، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد. ۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.

۶ (و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت. ۷ و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است. ۸ در آنوقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است. ۹ بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود).

۱۰ و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تورا هلاک سازد. ۱۱ و خداوند مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.»

ترس خداوند

۱۲ پس الان ای اسرائیل، یهوه خدایت از توجه می خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقهایش سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی. ۱۳ و او امر خداوند و فرایض او را که من امروز تو را برای خیریت امر می فرمایم، نگاه داری. ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توست، و زمین و هر آنچه در آن است. ۱۵ لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می نمود، و بعد از ایشان ذریت ایشان، یعنی شما را از همه قومها برگزید، چنانکه امروز شده است. ۱۶ پس غلفه دلهای خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشی ننمایید. ۱۷ زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و میب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد. ۱۸ یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند، و غریبان را دوست داشته،

خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد. ۱۹ پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ۲۰ از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور. ۲۱ او نخرتوست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است. ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

خدا را دوست بدار

۱ پس یهوه خدای خود را دوست بدار، وودیعیت و فرایض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار. ۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی‌گویم که ندانسته‌اند، و تادیب یهوه خدای شما را ندیده‌اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را. ۳ و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد. ۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه های ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می‌نمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت. ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید. ۶ و آنچه را که به داتان و ایبرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید. ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند.

۸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، به تصرف آورید. ۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۰ زیرا

زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می‌شوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می‌کاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب می‌کردی. ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می‌کنید، زمین کوهها و دره هاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد، ۱۲ زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

۱۳ و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم، بشنوید، و یهوه خدای خود را دوست بدانید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید، ۱۴ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسمش خواهم بخشید، تا غله و شیره و روغن خود را جمع نمایی. ۱۵ و در صحرای تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی. ۱۶ باحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید. ۱۷ و خشم خداوند بر شما افروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما می‌دهد، بزودی هلاک شوید.

۱۸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جادهید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد. ۱۹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید. ۲۰ و آنها را بر باهوهای در خانه خود و بر دروازه های خود بنویسید. ۲۱ تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.

۲۲ زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می‌فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید، ۲۳ آنگاه خداوند جمیع این امتهای را از حضور شما اخراج خواهد نمود، و شما امتهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود. ۲۴ هر جایی

که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود. ۲۵ و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می‌زنید مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.

۲۶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم. ۲۷ اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمایید. ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، پیروی نمایید. ۲۹ و واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن می‌روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه ایبال خواهی گذاشت. ۳۰ آیا آنها به آنطرف اردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عربیه ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره.

۳۱ زیرا که شما از اردن عبور می‌کنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد. ۳۲ پس متوجه باشید تا جمیع این فرایض و احکامی را که من امروز پیش شما می‌گذارم، به عمل آورید.

تنها محل عبادت

۱ اینهاست فرایض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.

۲ جمیع اماکن امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را اخراج می‌نمایید خراب نمایید، خواه بر کوههای بلند خواه بر تلها و خواه زیر هر

۱۲

درخت سبز. ۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره های ایشان را به آتش بسوزانید، و بتهای تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمایید، و نامهای ایشان را از آنجا محوسازید. ۴ با یهوه خدای خود چنین عمل نمایید. ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. ۶ و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و نذرها و نوافل خود و نخست زاده های رمه و گله خویش را ببرید. ۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید.

۸ موافق هرآنچه ما امروز در اینجا می کنیم، یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید، نکنید. ۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می دهد داخل نشده اید. ۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم می کند، ساکن شوید، و او شما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید. ۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هرچه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمایید. ۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمایید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه های شما باشند، چونکه ایشان را با شما حصه ای و نصیبی نیست.

۱۳ با حذر باش که در هر جایی که می بینی قربانی های سوختنی خود را نگذرانی، بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزیند در آنجا قربانی های سوختنی خود را بگذرانی، و در آنجا هرچه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

۱۵ لیکن گوشت را برحسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، درهمه دروازه های ذبح کرده، بخور؛ اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهومی خورند. ۱۶ ولی خون را نخور؛ آن را مثل آب بر زمین بریز. ۱۷ عشر غله و شیر و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه های خودمخور، و نه هیچیک از نذرهای خود را که نذرمی کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را. ۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت درمکانی که یهوه خدایت برگزیند، بخور، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاویانی که درون دروازه های تو باشند، و به هرچه دست خود را برآن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۱۹ با حذر باش که لاویان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک نمایی.

۲۰ چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور. ۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده ام و از هرچه دلت بخواهد در دروازه های بخور. ۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور؛ شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند. ۲۳ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری. ۲۴ آن را نخور، بلکه مثل آب برزمینش بریز. ۲۵ آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری. ۲۶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو. ۲۷ و گوشت و خون قربانی های سوختنی خود را بر مذبح یهوه خدایت بگذران و خون ذبایح تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

۲۸ متوجه باش که همه این سخنانی را که من به تو امر می‌فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد.

۲۹ وقتی که یهوه، خدایت، امتهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می‌روی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی. ۳۰ آنگاه باحذر باش، مبادا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتهای خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم. ۳۱ با یهوه، خدای خود، چنین عمل منما، زیراهرچه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می‌کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می‌سوزانیدند. ۳۲ هرآنچه من به شما امر می‌فرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی بر آن میفزایید و چیزی از آن کم نکنید.

خدایان دیگر

۱۳ اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، ۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نمائیم، و آنها را عبادت کنیم، ۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمائید؟ ۴ یهوه خدای خود را پیروی نمائید و از او بترسید، و او امر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید. ۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیة داد، گفته است تا تو

را از طریقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.

۶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یادختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نمائیم،^۷ از خدایان امتهایی که به اطراف شامی باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن،^۸ او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بروی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن.^۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.^{۱۰} و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه میخواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، منحرف سازد.^{۱۱} و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد.

۱۲ اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می‌دهد خبر یابی،^{۱۳} که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، عبادت نمائیم،^{۱۴} آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است،^{۱۵} البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما. ^{۱۶} و همه غنیمت آن را در میان کوچه‌اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.^{۱۷} و از چیزهای حرام شده چیزی به دستت نچسبد تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رافت بنماید، و تو را بپزاید بطوری که برای پدران تو قسم خورده بود.^{۱۸} هنگامی که قول یهوه خدای خود را شنیده، و همه اوامرش را که

من امروز به تو امری فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

حلال و حرام

۱ شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشان را
 ۱۴ مجروح ننمایید، و مابین چشمان خود را متراشید. ۲ زیرا تو برای یهوه،
 خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتیابی
 که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی.

۳ هیچ چیز مکروه نخور. ۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز، ۵ و
 آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مهات. ۶ و هر حیوان شکافته سم
 که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید. ۷ لیکن
 از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید: یعنی شتر و خرگوش و ونک، زیرا
 که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس اند. ۸ و خوک زیرا
 شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها
 نخورید و لاش آنها را لمس نکنید.

۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید: هرچه پر و فلس دارد، آنها را بخورید.
 ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد نخورید، برای شما نجس است.

۱۱ از همه مرغان طاهر بخورید. ۱۲ و این است آنهایی که نخورید: عقاب و استخوان
 خوار و نسر بجر، ۱۳ و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛ ۱۴ و هر غراب به
 اجناس آن؛ ۱۵ و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛ ۱۶ و بوم و
 بوتیمار و قاز؛ ۱۷ و قانت و رخم و غواص؛ ۱۸ و لقلق و کلنک، به اجناس آن؛ و
 هدهد و شبیره. ۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس اند؛ خورده نشوند. ۲۰ اما
 از همه مرغان طاهر بخورید.

۲۱ هیچ میته مخورید؛ به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش می‌پزد.

ده یک

۲۲ عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده. ۲۳ و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیر و روغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا پیاموزی که از یهوه خدایت همه اوقات بترسی. ۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که یهوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد. ۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو. ۲۶ و نقره را برای هرچه دلت می‌خواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضور یهوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما. ۲۷ و لاوی‌ای را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست.

۲۸ و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما. ۲۹ و لاوی چونکه با تو حصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و سیرشوند، تا یهوه، خدایت، تو را در همه اعمال دستت که می‌کنی، برکت دهد.

سال انفکاک

۱ و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی. ۲ و قانون انفکاک این باشد، هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد منفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است. ۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد. ۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می‌دهد، البته برکت خواهد داد، ۵ اگر قول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری. ۶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

۷ اگر نزد تو دریکی از دروازه هایت، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود میند. ۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ۹ و با حذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورده، برایت گناه باشد. ۱۰ البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه، خدایت، تو را در تمامی کارهایت و هر چه دست خود را بر آن دراز می‌کنی، برکت خواهد داد. ۱۱ چونکه فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده، می‌گویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

آزادی غلامان

۱۲ اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به توفروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، او را تهی دست روانه مساز. ۱۴ او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته زاد بده، به اندازه‌ای که یهوه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده. ۱۵ و بیادآور که تو در زمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را فدیة داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می‌فرمایم، ۱۶ و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی‌روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ۱۷ آنگاه درفش‌ی گرفته، گوشش را با آن به در بدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

۱۸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، بنظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هر چه می‌کنی تو را برکت خواهد داد.

تقدیس حیوانات

۱۹ همه نخست زادگان نرینه را که از رمه و گله تو زاییده شوند برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن و نخست زاده گوسفند خود را پشم مبر. ۲۰ آنها را به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید. ۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن. ۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهوبخورند. ۲۳ اما خونس را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

فصح

۱ ماه ایب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه ایب یهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد. ۱۶

۲ پس فصح را از رمه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد. ۳ با آن، خمیرمایه بخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیاد آوری. ۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می کنی چیزی تا صبح باقی نماند. ۵ فصح را در هر یکی از دروازه های که یهوه خدایت به تومی دهد، ذبح توانی کرد. ۶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن. ۷ و آن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند پز و بخور و بامدادان برخاسته، به خیمه های برو. ۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کار مکن.

عید هفته ها

۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن. ۱۰ و عید هفته ها را با هدیه نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده. ۱۱ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نما تو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و لای که درون دروازه های باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزیند

تا نام خود را در آن ساکن گردانند. ۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور.

عید خیمه ها

۱۳ عید خیمه ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار. ۱۴ و در عید خود شادی نما، تو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و لای و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند. ۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصلت و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود.

۱۶ سه مرتبه در سال جمیع ذکورانت به حضور یهوه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها و به حضور خداوند تهی دست حاضر نشوند. ۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.

تعیین داوران

۱۸ داوران و سروران در جمیع دروازه هایی که یهوه، خدایت، به تو می دهد بر حسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند. ۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکارا کور می سازد و سخنان عادلان را کج می نماید. ۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی و زمینی را که یهوه خدایت به تو می دهد، مالک شوی.

خدایان غیر

۲۱ اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما. ۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه می‌دارد.

۱ گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خودذبح منما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت مکروه است. **۱۷**

۲ اگر در میان تو، در یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند، ۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده‌ام، ۴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است، ۵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند. ۶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود. ۷ اولاً دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

داوری اختلافات

۱۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه هایی که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند، برو. ۹ و نزد لایوان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما

و ایشان تو را از فتوای قضا مخبر خواهند ساخت. ۱۰ و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می کنند، عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی. ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان می کنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن. ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجایی ایستد یا داور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده ای. ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

پادشاه اسرائیل

۱۴ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵ البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این او امر به

طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

هدایا برای کاهنان و لاویان

۱ لاویان کهنه و تمامی سبط لاوی راحصه و نصیبی با اسرائیل نباشد. ۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.

۱۸

۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آتانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندی گذرانند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنبه را به کاهن بدهند. ۴ و نوبر غله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بدهد، ۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسبابت برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.

۶ و اگر احدی از لاویان از یکی از دروازه هایت از هر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، ۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید. ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه از ارثیت خود بفروشد.

اعمال مکروه

۹ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امته عمل نمایی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، ۱۱ و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می کند.

۱۲ زیرا هرکه این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج می کند. ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش. ۱۴ زیرا این امتیابی که تو آنها را بیرون می کنی به غیب گویان و فالگیران گوش می گیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

مبعوث کردن نبی

۱۵ یهوه، خدایت، نبی ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید. ۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسالت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم.» ۱۷ و خداوند به من گفت: «آنچه گفتند نیکو گفتند. ۱۸ نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.» ۲۱ و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.» ۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است.

پس از او نترس.

شهر ملجا

۱۹

۱ وقتی که خدایت این امته را که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو می‌دهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه‌های ایشان ساکن شوی، ۲ پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو می‌دهد، جدا کن. ۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می‌کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند.

۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هر که همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت. ۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه‌اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت. ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.

۸ و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدرانیت قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدرانیت وعده داده است، ۹ و اگر تمامی این اوامر را که من امروز به تو می‌فرمایم نگاه داشته، بجای آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهردیگر بر این سه برای خود مزید کن. ۱۰ تا خون بی‌گناه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می‌دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد.

۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، ۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود. ۱۳ چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون بی گاهی را از اسرائیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد.

۱۴ حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تومی دهد، منتقل مساز. ۱۵ یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود. ۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، ۱۷ آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند. ۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد شاهد کاذب است و بر برادر خود شهادت دروغ داده باشد، ۱۹ پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایی. ۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد. ۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

دستورالعمل برای جنگ

۱ چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و ارابه‌ها و قومی را زیاده از خود بینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. ۲ و چون به جنگ نزدیک شوید آنگاه کاهن

پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. ۳ و ایشان را گوید: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله بادشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما رانجات دهد.» ۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید. ۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیآورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.» ۸ و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان و ضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.» ۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.

۱۰ چون به شهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن. ۱۱ و اگر تو راجواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. ۱۲ و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. ۱۴ لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. ۱۵ به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتهای نباشند، چنین رفتار نما. ۱۶ اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی نفس را زنده نگذار. ۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و ویوسیای را، چنانکه

یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز. ۱۸ تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان باخدایان خود عمل می نمودند، عمل نمایید. و به یهوه، خدای خود، گناه کنید.

۱۹ چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختهایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها می خوری پس آنها را قطع منما، زیرا آیادرخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟ ۲۰ و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می کند، بنا کن تا منهدم شود.

قتل نامعین

۱ اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو می دهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، ۲ آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، پیمایند. ۳ و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زده، و یوغ به آن نبسته اند، بگیرند. ۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. ۵ و بنی لاوی که نه نزدیک بیایند، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هرمنازعه و هر آزاری فیصل پذیرد. ۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. ۷ و جواب داده، بگویند: «دستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است. ۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیة داده ای پیامرز، و مگذار که خون بی گناه در میان قوم تو

اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. ۹ پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌ای.

ازدواج با اسرا

۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دستت تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، ۱۱ و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بجواهی او را به زنی خود بگیری، ۱۲ پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمد، شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود. ۱۴ و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز بفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده‌ای.

حق نخست زاده

۱۵ و اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه حصه‌ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اومی باشد.

پسر سرکش

۱۸ اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هرچند او را تادیب نمایند ایشان رانشنود، ۱۹ پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله اش بیاورند. ۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف و میگسار است.» ۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

۲۲ و اگر کسی گاهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی، ۲۳ بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، نجس نسازی.

۲۲ ۱ اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شده بینی، از او رومگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان. ۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما. ۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او رومگردانی.

۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رومگردان، البته آن را با او برخیزان.

۵ متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن رانپوشد، زیرا هرکه این کار را کند مکروه یهوه خدای توست.

۱۶ اگر اتفاق آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه‌ها بگیر. ۷ مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی. ۸ چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبادا کسی از آن بیفتد و خون بر خانه خود بیاوری.

۹ در تاجکستان خود دو قسم تخم مکار، مبادا تمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاجکستان، وقف شود.

۱۰ گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.

۱۱ پارچه مختلط از پشم و گان با هم میپوش.

۱۲ بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن می‌پوشانی، رشته‌ها بساز.

مکروه داشتن زن

۱۳ اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودرآید، او را مکروه دارد. ۱۴ و اسباب حرف بدو نسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را باکره نیافتم. ۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند. ۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام، و از او کراهت دارد، ۱۷ و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده، می‌گویند دختر تو را باکره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند. ۱۸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند. ۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر

دختر بدهند چونکه بر با کره اسرائیل بدنای آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۲۰ لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، ۲۱ آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۲۲ اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.

۲۳ اگر دختر با کره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، ۲۴ پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۲۵ اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود. ۲۶ و اما با دختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد. ۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده‌ای نبود.

۲۸ و اگر مردی دختر با کره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند، ۲۹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۳۰ هیچ کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

ممانعت از حضور در

۱ جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود. **۲۳**

۲ حرام زاده‌ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود. ۳ عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود. ۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور را از فتور ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند. ۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت. ۶ ابد در تمامی عمرت جوایای خیریت و سعادت ایشان مباش.

۷ ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی. ۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند.

تقدیس اردو

۹ چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خویشان را از هر چیز بد نگاه دار. ۱۰ اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود. ۱۱ چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.

۱۲ و تو را مکاتی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی. ۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می‌نشینی با آن بکن و برگشته، فضله خود را از آن

پوشان. ۱۴ زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو می خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنانت را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیز پلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند.

احکام مختلف

۱۵ غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آقایش مسپار. ۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفامنما.

۱۷ از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد. ۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه یهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت مکروه است.

۱۹ برادر خود را به سود قرض مده نه به سودنقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می شود. ۲۰ غریب را می توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می شوی تو را به هرچه دستت را بر آن دراز می کنی، برکت دهد.

۲۱ چون نذری برای یهوه خدایت می کنی دروفای آن تاخیر ننما، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود. ۲۲ اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو را نگاه نخواهد بود. ۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کرده ای و به زبان خود گفته ای.

۲۴ چون به تاجکستان همسایه خود درآیی، از انگور، هرچه می خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.

۲۵ چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را به دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

۲۴ ۱ چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه‌اش رها کند. ۲ و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود. ۳ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه‌ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، ۴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نگاه میاور.

۵ چون کسی زن تازه‌ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد. ۶ هیچکس آسیا یا سنگ بالای آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.

۱۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۸ درباره بلای برص هوشیار باش که به هر آنچه لاویان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمایید. ۹ بیادآور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.

۱۰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه‌اش داخل مشو. ۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. ۱۲ و اگر مرد فقیر باشد در گرو او مخواب. ۱۳ البته به وقت غروب آفتاب،

گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور بپوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.

۱۴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه های تو باشند ظلم منما. ۱۵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.

۱۶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.

۱۷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بپوه را به گرو مگیر. ۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و بپوه، خدایت، تو را از آنجا فدیة داد. بنابراین من تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

۱۹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، با فهای فراموش کنی، برای برداشتن آن بر مگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا بپوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد. ۲۰ چون زیتون خود را بتکانی باردیگر شاخه ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد.

۲۱ چون انگور تاکستان خود را بچینی باردیگر آن را بچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

۱۱ اگر در میان مردم مرافعه ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر را ملزم سازند. ۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند. ۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، مبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظرتو خوار شود.

۲۵

۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، میند.

۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد. ۶ ونخست زاده ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود. ۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از برپا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می کند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می نماید.» ۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند نمی خواهم او را بگیرم، ۹ آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «با کسی که خانه برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود.» ۱۰ و نام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود.

۱۱ و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده اش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، ۱۲ پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکند.

۱۳ در کیسه تو وزنه های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد. ۱۴ در خانه تو یکلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد. ۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد، تا عمرت در زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود. ۱۶ زیرا هرکه این کار کنديعنی هرکه بی انصافی نماید، نزد یهوه خدایت مکروه است. ۱۷ بیاد آور آنچه عمالیک وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند. ۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه واماندگان را در عقب تو از موخرت قطع نمودند، در حالی که تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند. ۱۹ پس چون یهوه خدایت تو را در زمینی که یهوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می دهد،

از جميع دشمنان آرامی بخشید، آنگاه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

نوبر و دهیک

۲۶^۱ و چون به زمینی که یهوه خدایت تو را نصیب می دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی،^۲ آنگاه نویر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یهوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سبد گذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو.^۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یهوه خدایت اقرار می کنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده ام.»^۴ و کاهن سبد را از دستت گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد.^۵ پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «پدر من آرامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.^۶ و مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.^۷ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.^۸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.^۹ و ما رابه این مکان درآورده، این زمین را زمینی که به شیرو شهد جاری است به ما بخشید.^{۱۰} و الان اینک نویر حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما.^{۱۱} و تو با لاوی و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.

۱۲ و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند. ۱۳ و به حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم. ۱۴ در ماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها صرف نمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یهوه، خدایم، گوش داده، موافق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم. ۱۵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده.»

نگهداری اوامر خدا

۱۶ امروز یهوه، خدایت، تو را امر می فرماید که این فریض و احکام را بجا آوری، پس آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجا آور. ۱۷ امروز به یهوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقه های او سلوک خواهی نمود، و فریض و اوامر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید. ۱۸ و خداوند امروز به تو اقرار کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی اوامر او را نگاه داری. ۱۹ و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، و تا برای یهوه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

مذبح در کوه عیبال

۲۷^۱ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. ۲ و در روزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال. ۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است. ۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر می‌فرمایم در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بمال. ۵ و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار مبر. ۶ مذبح یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی های سوختنی برای یهوه خدایت بر آن بگذران. ۷ و ذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنت ها

۹ پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: ۱۰ «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی. ۱۱ پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر و فریض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، بجا آر.» ۱۲ «چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. ۱۳ و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند. ۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل رابه آواز بلند خطاب کرده، گویند: ۱۵ «ملعون باد کسی که

صورت تراشیده یاریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین!»

۱۶ «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۷ «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۸ «ملعون باد کسی که ناپینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۹ «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۰ «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۱ «ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۲ «ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۳ «ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۴ «ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۵ «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی گاهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۶ «ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات نماید تا آنها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

برکت

۲۸
 ۱ «و اگر آواز يهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه يهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. ۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز يهوه خدای خود را بشنوی. ۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود. ۴ میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود. ۵ سبب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود. ۶ وقت درآمدت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود.»

۷ «و خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منهزم خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت. ۸ خداوند در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می‌کنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که يهوه خدایت به تو می‌دهد، مبارک خواهد ساخت. ۹ و اگر اوامر يهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است. ۱۰ و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید. ۱۱ و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود. ۱۲ و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسم ش باراند، و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. ۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر

او امر يهوه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجا آوری. ۱۴ و از همه سخنانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.

لعنت

۱۵ «و اما اگر آواز يهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه او امر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. ۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. ۱۷ سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو و بچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود. ۱۹ وقت درآمدت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. ۲۰ و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای، ۲۱ خداوند وبا را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، هلاک سازد. ۲۲ و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی. ۲۳ و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن. ۲۴ و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.

۲۵ «و خداوند تو را پیش روی دشمنانت منهزم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد. ۲۶ و بدن شما برای همه پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچ کس آنها را دور نخواهد کرد. ۲۷ خداوند تو را به

دنبل مصر و خراج و جرب و خارشى که تواز آن شفا نتوانى يافت، مبتلا خواهد ساخت. ۲۸ خداوند تو را به ديوانگى و نابيناى و پريشانى دل مبتلا خواهد ساخت. ۲۹ و در وقت ظهر مثل كورى که در تاريخى لمس نمائى كورانه راه خواهى رفت، و در راههاى خود كامياب نخواهى شد، بلکه در تمامى روزهايت مظلوم و غارت شده خواهى بود، و نجات دهنده اى نخواهد بود. ۳۰ زنى را نامزد خواهى کرد و ديگرى با او خواهد خوابيد. خانه اى بنا خواهى کرد و در آن ساکن نخواهى شد. تاکستانى غرس خواهى نمود و ميوه اش را نخواهى خورد. ۳۱ گاو در نظرت کشته شود و از آن نخواهى خورد. الاغت پيش روى تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند تو به دشمنت داده مى شود و براى تو رهاکننده اى نخواهد بود. ۳۲ پسران و دختران به امت ديگر داده مى شوند، و چشمانت نگرسته از آرزوى ايشان تمامى روز کاهيده خواهد شد، و در دست تو هيچ قوه اى نخواهد بود. ۳۳ ميوه زمينت و مشقت تو را امتى که نشناخته اى، خواهند خورد، و هميشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهى بود. ۳۴ به حدى که از چيزهاى که چشمت مى بيند، ديوانه خواهى شد. ۳۵ خداوند زانوها و ساقها واز کف پا تا فرق سر تو را به دنبلى بد که از آن شفا نتوانى يافت، مبتلا خواهد ساخت. ۳۶ خداوند تورا و پادشاهى را که بر خود نصب مى نمائى، بسوى امتى که تو و پدراننت نشناخته ايد، خواهد برد، و در آنجا خدايان غير را از چوب و سنگ عبادت خواهى کرد. ۳۷ و در ميان تمامى امتهاى که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهى شد.

۳۸ «تخم بسيار به مزرعه خواهى برد، و اندکى جمع خواهى کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد. ۳۹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهى کرد، اما شراب را نخواهى نوشيد و انگور را نخواهى چيد، زيرا گرم آن را خواهد خورد. ۴۰ تو را در تمامى حدودت درختان زيتون خواهد بود، لکن خويشتن را به زيت تدهين نخواهى کرد، زيرا زيتون تو نارس ريخته خواهد شد. ۴۱ پسران و دختران خواهى آورد، ليکن

از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت. ۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت را ملخ به تصرف خواهد آورد. ۴۳ غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و متنزل خواهی گردید. ۴۴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.

۴۵ «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا او امر و فریضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری. ۴۶ و تو را و ذریت تو را تا به ابدایت و شگفت خواهد بود.

۴۷ «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت نمودی. ۴۸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد. ۴۹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر تو خواهد آورد، امتی که زبانش را نخواهی فهمید. ۵۰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید. ۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه‌های گاو و بیره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد. ۵۲ و تو را در تمامی دروازه‌های محاصره کند تا دیواره‌های بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه‌هایت، در تمامی زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود. ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دخترانت را که یهوه خدایت به تو می‌دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زبون خواهند ساخت، خواهی خورد. ۵۴ مردی که در میان شما نرم و بسیار متنعم است، چشمش بر برادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیه

فرزندانش که باقی می ماند بد خواهد بود. ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که می خورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنان تو را در تمامی دروازه هایت به آن زبون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند. ۵۶ و زنی که در میان شما نازک و متنعم است که به سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود. ۵۷ و بر مشیمه ای که از میان پایهای او درآید و بر اولادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنان در دروازه هایت به آن تو را زبون سازند به پنهانی خواهد خورد.»

۵۸ اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیارنشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه، خدایت، نترسی، ۵۹ آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن. ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید. ۶۱ و نیز همه مرضها و همه بلایایی که در طومار این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی. ۶۲ و گروهی قلیل خواهید ماند، برعکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آواز یهوه خدای خود را نشنیدید. ۶۳ و واقع می شود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید همچنین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند، و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل می شوید کنده خواهد شد. ۶۴ و خداوند تو را در میان جمیع امتهای از کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ که تو و پدرانت نشناخته اید، عبادت خواهی کرد. ۶۵ و در میان این امتهای استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پزمردگی جان خواهد داد. ۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد

بود، و شب و روز ترسناک شده، به جان خود اطمینان نخواهی داشت. ۶۷ بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می بود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می بود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسیدی، و به سبب رویت چشمت که خواهی دید. ۶۸ و خداوند تو را در کشتیا از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهید فروخت و مشتری نخواهد بود.»

نگه داشتن احکام خداوند

۱ این است کلمات عهدی که خداوند در زمین موآب به موسی امر فرمود که بابی اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب

۲۹

بسته بود.

۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هرآنچه خداوند در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده اید. ۳ تجربه های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم. ۴ اما خداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوشهائی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است. ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشها در پای شما پاره نشد. ۶ نان نخورده و شراب و مسکرت ننوشیده اید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حشبون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختم. ۸ و زمین ایشان را گرفته، به روینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم. ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید. ۱۰ «امروز جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل. ۱۱ و اطفال و زنان شما

و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکنان تا آب کشان شما. ۱۲ تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می سازد، داخل شوی. ۱۳ تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است. ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی نمایم. ۱۵ بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما در اینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز با ما در اینجا حاضر نیستند. ۱۶ زیرا شما می دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم. ۱۷ و رجاسات و بتهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید. ۱۸ تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد.

۱۹ «و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود دردش خویشتن را برکت داده، گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک می نمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود. ۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت. ۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است. ۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می آیند، خواهند گفت: هنگامی که بلا یای این زمین و بیماریایی که خداوند به آن می رساند ببینند. ۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می شود و نه حاصل می روید و هیچ علف در آن نمونی کند و مثل انقلاب

سدوم و عموره و ادمه صبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت، گشته است. ۲۴ پس جمیع امتهای خواهندگفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟ ۲۵ آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند. ۲۶ و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود. ۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد. ۲۸ و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است. ۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

برای بازگشت بسوی خدا

۱ و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیاد آوری. ۲ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هر آنچه که من امروز به تو امر می فرمایم، اطاعت نمایی. ۳ آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو رحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود. ۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد. ۵ و یهوه، خدایت، تو را به زمینی که پدران مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو احسان نموده، تو را بیشتر از پدران خواهد افزود.

۶ «و يهوه خدایت دل تو و دل ذریت تو را مختون خواهد ساخت تا يهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی. ۷ و يهوه خدایت جمیع این لعنتها را بردشمنان و بر خصمانت که تو را آزرده، نازل خواهد گردانید. ۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا خواهی آورد. ۹ و يهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دست و در میوه بطن و نتایج بهایمت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود. ۱۰ اگر آواز يهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و فرایض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی يهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

حیات و موت

۱۱ «زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. ۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم. ۱۳ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم. ۱۴ بلکه این کلام، بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.

۱۵ «بین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم. ۱۶ چونکه من امروز تو را امر می فرمایم که يهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقهای او رفتار نمایی، و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا يهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، برکت دهد. ۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت نمایی و فریفته شده، خدایان غیر را

سجده و عبادت نمایی، ۱۸ پس امروز به شما اطلاع می‌دهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور می‌کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایید، عمر طویل نخواهید داشت. ۱۹ امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی. ۲۰ و تایهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

یوشع، جانشین موسی

۱ و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد، ۲ و به ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد. ۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امتها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است. ۴ و خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد. ۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما بایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید. ۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می‌رود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.»

۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان

بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود. ^۸ و خداوند خود پیش روی تومی رود او با تو خواهد بود و تو را وانخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.»

قرائت تورات

^۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لای کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد. ^{۱۰} و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک درعید خیمه‌ها، ^{۱۱} چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان. ^{۱۲} قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند. ^{۱۳} و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می‌کنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.»

پیشگویی سرکشی اسرائیل

^{۱۴} و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. ^{۱۵} و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد.

^{۱۶} و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خوایی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد

و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست. ۱۷ و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟» ۱۸ و به سبب تمامی بدی که کرده اند که به سوی خدایان غیر برگشته اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد. ۱۹ پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد. ۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، درآورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست. ۲۱ و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند می دانم، قبل از آن که ایشان را به زمینی که درباره آن قسم خوردم، درآورم.» ۲۲ پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

۲۳ و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.»

۲۴ و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید، ۲۵ موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت: ۲۶ «این کتاب تورات را بگیری و آن را در پهلو تابوت عهدیه، خدای خود، بگذاری تا در آنجا برای شما شاهد باشد. ۲۷ زیرا که من تمرد و گردن کشی

شمارا می‌دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزیده‌اید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من. ۲۸. جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم. ۲۹. زیرا می‌دانم که بعد از وفات من خویشان را بالکل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت، و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.»

۳۰. پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم. ۱ و زمین سخنان دهانم را بشنود.

۳۲

۲. تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره‌های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشها بر نباتات. ۳. زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایید. ۴. او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقه‌های او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او. ۵. ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمرندند.

۶. آیا خداوند را چنین مکافات می‌دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود.

۷. ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تامل نما. از پدر خود پرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.

۸. چون حضرت اعلی به امته نصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امته را قرار داد، بر حسب شماره بنی اسرائیل.

- ۹ زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث اوست.
- ۱۰ او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب وهولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.
- ۱۱ مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه های خود را فروگیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پرهای خود ببرد.
- ۱۲ همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.
- ۱۳ او را بر بلندیهای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به اوداد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا.
- ۱۴ کره گاوان و شیر گوسفندان را با پیه برهها و قوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه گرده های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی.
- ۱۵ لیکن یشورون فربه شده، لگد زد. تو فربه و تنومند و چاق شده ای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و صخره نجات خود را حقیر شمرد.
- ۱۶ او را به خدایان غریب به غیرت آوردند. و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.
- ۱۷ برای دیوهای که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها نترسیده بودند.
- ۱۸ و به صخره ای که تو را تولید نمود، اعتنانمودی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.
- ۱۹ چون یهوه این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.
- ۲۰ پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود.

زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندانى که امانتى در ایشان نيست. ۲۱ ایشان مرا به آنچه خدا نيست به غيرت آوردند. و به اباطيل خود مرا خشمناک گردانيدند. و من ایشان را به آنچه قوم نيست به غيرت خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت.

۲۲ زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تهاويه پايين ترين شعله ور شده است. و زمين را با حاصلش می سوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد. ۲۳ بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد. و تيرهای خود را تمام بر ایشان صرف خواهم نمود.

۲۴ از گرسنگی کاهيده، و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف می شوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمين.

۲۵ شمشير از بيرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشيزه را. شیرخواره را با ريش سفيد هلاک خواهد کرد.

۲۶ می گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم. ۲۷ اگر از کينه دشمن نمی ترسيدم که مباد مخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگويند دست ما بلند شده، و يهوه همه اين را نکرده است.

۲۸ زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبير هستند. و در ایشان بصيرتی نيست.

۲۹ کاش که حکيم بوده، اين را می فهميديد. و در عاقبت خود تامل می نمودند.

۳۰ چگونه یک نفر هزار را تعاقب می کرد. و دو نفرده هزار را منزه می ساختند.

اگر صخره ایشان، ایشان را نفروخته. و خداوند، ایشان را تسليم ننوده بود.

۳۱ زیرا که صخره ایشان مثل صخره ما نيست. اگرچه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.

۳۲ زیرا که مو ایشان از موهای سدوم است، و از تاکستانهای عموره. انگورهای

ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است.

۳۳ شراب ایشان زهر اژدرهاست. و سم قاتل افعی. ۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و درخزانه های من مختوم نی.

۳۵ انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می شتابد.

۳۶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود. و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می بیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

۳۷ و خواهد گفت: خدایان ایشان بجایند، و صخره ای که بر آن اعتماد می داشتند. ۳۸ که پیه قربانی های ایشان را می خوردند. و شراب هدایای ریختنی ایشان را می نوشیدند. آنهارخاسته، شما را امداد کنند. و برای شما ملجأ باشند.

۳۹ الان ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می میرانم و زنده می کنم. مجروح می کنم و شفا می دهم. و از دست من رهانده ای نیست. ۴۰ زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، و می گویم که من تا ابدالاباد زنده هستم.

۴۱ اگر شمشیر براق خود را تیز کنم. و قصاص رابه دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.

۴۲ تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران، با روسای سروران دشمن.

۴۳ ای امته با قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است. و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.

۴۴ و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود رابه سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون. ۴۵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد، ۴۶ به ایشان

گفت: «دل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند. ۴۷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر، عمر خود را در زمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می‌کنید، طویل خواهید ساخت.»

اخبار رحلت موسی

۴۸ و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «به این کوه عباریم یعنی جبل نبوکه در زمین موآب در مقابل اریحااست برآی، و زمین کنعان را که من آن را به بنی‌اسرائیل به ملکیت می‌دهم ملاحظه کن. ۵۰ و تو در کوهی که به آن برمی‌آیی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد. ۵۱ زیرا که شما در میان بنی‌اسرائیل نزد آب مریبا قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی‌اسرائیل تقدیس نکردید. ۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی‌اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

دعای برکت موسی

۱ و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی‌اسرائیل برکت داده، ۲ گفت: «یهوه از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید. و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد. ۳ به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد. و جمیع مقدسانش در دست تو هستند. و نزدپایه‌های تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره‌مند می‌شوند. ۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب

۳۳

است. ۵ و او در یشورون پادشاه بود هنگامی که روسای قوم اسباطاسرائیل با هم جمع شدند. ۶ روبین زنده بماند و نمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.»
 ۷ و این است درباره یهودا که گفت: «ای خداوند آواز یهودا را بشنو. و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خویشتن جنگ می کند. و تو از دشمنانش معاون می باشی.»

۸ و درباره لاوی گفت: «تیم و اوریم تو نزد مرد مقدس توست. که او را در مسا امتحان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی. ۹ که درباره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می داشتند. و عهد تو را محافظت می نمودند. ۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو. ۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.»

۱۲ و درباره بنیامین گفت: «حبیب خداوند زدوی ایمن ساکن می شود. تمامی روز او را مستوری سازد. و در میان کتفهای ساکن می شود.»

۱۳ و درباره یوسف گفت: «زمینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است. ۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه. ۱۵ از نخرهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی. ۱۶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که در بوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید. ۱۷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتها را جمع تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینانند ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.»

۱۸ و درباره زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، و توای یساکار در خیمه های خویش. ۱۹ قوما را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید.

زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.»

۲۰ و درباره جاد گفت: «مبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیرماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیز می درد، ۲۱ و حصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و با روسای قوم می آید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجای آورد.»

۲۲ و درباره دان گفت: «دان بچه شیر است که از ایشان می جهد.»

۲۳ و درباره نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.»

۲۴ و درباره اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد. ۲۵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود. ۲۶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود بر افلاک.

۲۷ خدای ازلی مسکن توست. و در زیر توبازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، می گوید هلاک کن. ۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پر از غله و شیره باشد. و آسمان آن شبنم می ریزد. ۲۹ خوشابه حال توای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافته اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست. و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

رحلت موسی، مرد خدا

۳۴^۱ و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، برقله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد.^۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی.^۳ و جنوب را و میدان دره اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر.^۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.»^۵ پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مرد.^۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فعور، در دره دفن کرد، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.^۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود.^۸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.

^۹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.

^{۱۰} و نبی ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد.^{۱۱} در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید.^{۱۲} و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

کتاب یوشع

فرمان عبور به یوشع

۱ و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «موسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. ۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حتیان و تادریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. ۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. ۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. ۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنه‌ار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. ۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد. ۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، با توست.»

۱۰ پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت: ۱۱ «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویند: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز،

شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.»

۱۲ و یوشع رویبندان و جادیان و نصف سبط منسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «بیاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یهوه، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما می‌بخشد. ۱۴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید. ۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یهوه، خدای شما به ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»

۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: «هرآنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود. ۱۸ هر کسی که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»

راحاب و جاسوسان

۲ ۱ و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، زمین واریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیه‌ای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. ۲ و ملک اریحا را خبر دادند که «اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.» ۳ و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو

داخل شده‌اند، بیرون پیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده‌اند.»^۴ و زن آن دومرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا بودند. ^۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایم که به ایشان خواهید رسید.»^۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه های کتان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود. ^۷ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

^۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد. ^۹ و به آن مردان گفت: «می دانم که یهوه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر مامستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده‌اند. ^{۱۰} زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیهون و عوج که ایشان را هلاک ساختید. ^{۱۱} و چون شنیدیم دلهای ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست. ^{۱۲} پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید ^{۱۳} که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.»^{۱۴} آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما بمیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.»

^{۱۵} پس ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود. ^{۱۶} و ایشان را گفت: «به کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به

شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.»^{۱۷} آن مردان به وی گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی مبرا خواهیم شد. ۱۸ اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریچه‌ای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خونس بر سرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خونس بر سر ما خواهد بود. ۲۰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای مبرا خواهیم بود.»^{۲۱} او گفت: «موافق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریچه بست.

^{۲۲} پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند. ^{۲۳} پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند. ^{۲۴} و به یوشع گفتند: «هرآینه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده‌اند.»

عبور از اردن

۳ ^۱ بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از شطیم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند. ^۲ و بعد از سه روز روسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند. ^۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لایوان کهنه آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ^۴ و در میان شما و آن، به مقدار دوهزار

ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میایید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده اید.»^۵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.»^۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

^۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود.»^۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.»^۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.»^{۱۰} و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حتیان و حویان و فرزریان و جرجاشیان و اموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.^{۱۱} اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می کند.^{۱۲} پس الان دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید.^{۱۳} و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهایی که از بالا می آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

^{۱۴} و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می بردند.^{۱۵} و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرورفت (و اردن، تمام موسم حصاد، بر همه کنار هایش سیلاب می شود).^{۱۶} واقع شد که آبهایی که از بالامی آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عرب، یعنی بحرالملح می رفت تمام قطع شد، و قوم

در مقابل اریحا عبور کردند. ۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن

۴^۱ بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبطیک نفر را بگیرید. ۳ و ایشان را امر فرموده، بگویند: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می‌آید بنهید.» ۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید. ۵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنی اسرائیل بر دوش خود بردارد. ۶ تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟ ۷ آنگاه به ایشان بگویند: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

۸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند. ۹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست.

۱۰ و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هرا آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند. ۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند. ۱۲ و بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود. ۱۳ قریب به چهل هزار نفر میباشد کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحای جنگ عبور کردند.

۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند. ۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۱۶ «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن برآیند.» ۱۷ پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اردن برآیند.» ۱۸ و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند از میان اردن برآمدند و کف پایهای کاهنان برخشکی گذارده شد، آنگاه آب اردن بجای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی نگاره هایش جاری شد.

۱۹ و در روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحای اردوزدند. ۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد. ۲۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها چیست؟ ۲۲ آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند. ۲۳ زیرا یهوه، خدای شما، آب اردن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به بحر قلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ماعبور کردیم. ۲۴ تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زور آور است، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

فرمان اختتان

۱ و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کنار دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کاردها از سنگ پخماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.»^۳ و یوشع کاردها از سنگ پخماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد.^۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به سر راه در صحرا مردند.^۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند.^۶ زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.»^۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند.^۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز عار مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده می‌شود.»

۱۰ و بنی اسرائیل در جلجال اردو زدند و عید فصیح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند.^{۱۱} و در فردای بعد از فصیح در همان روز، از حاصل

کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند. ۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می خوردند.

ویرانی اریحا

۱۳ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟» ۱۴ گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می گوید؟» ۱۵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

۱ (و اریحا به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد.) ۲ و یهوه به یوشع گفت: «بین اریحا و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم. ۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن. ۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنای یوییل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها را بنوازند. ۵ و چون بوق یوییل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید.» ۶ پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «تابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کرنای یوییل را پیش تابوت خداوند بردارند.» ۷ و به قوم گفتند: «پیش بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.»

۸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کرناها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد. ۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناها را می نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند و چون می رفتند، کاهنان کرناها را می نواختند. ۱۰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «صدا زنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.» ۱۱ پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

۱۲ بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند. ۱۳ و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می رفتند، و کرناها را می نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می رفتند (کاهنان) کرناها را می نواختند. ۱۴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

۱۵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند. ۱۶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «صدا زنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است. ۱۷ و خود شهر و هرچه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هرچه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد. ۱۸ و اما شما زنهار خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مباد بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیریید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید. ۱۹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.» ۲۰ آنگاه قوم صدا زدند و کرناها را نواختند. و چون قوم آواز کرنا

را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند. ۲۱ و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند. ۲۲ و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.» ۲۳ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هر چه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشان را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند. ۲۴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند. ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحافرستاده بود پنهان کرد.

۲۶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را برپا خواهد نمود.» ۲۷ و خداوند با یوشع می بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

خیانت در مال حرام

۱ و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدی ابن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.

۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.»

پس آن مردان رفته، عای راجاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنیایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.

۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آهای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. ۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای. ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند. ۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباہ نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آیند، و قبیله‌ای را

که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بپایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند. ۱۵ و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»

۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبطیهودا گرفته شد. ۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبیدی گرفته شد. ۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عخان بن کرمی ابن زبیدی بن زارح از سبط یهودا گرفته شد. ۱۹ و یوشع به عخان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.» ۲۰ عخان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل نگاه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام. ۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دو پوست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد.»

۲۲ آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن. ۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند. ۲۴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی عخان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند. ۲۵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.

۲۶ و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی غخور نامیده شده است.

ویرانی عای

۱ و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم. ۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بهایمش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.»

۳ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهردر کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید. ۵ و من و تمام قومی که با منند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند از پیش ایشان فرار خواهیم کرد. ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فراری کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت. ۷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد. ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.» ۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد.

۱۰ و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم راصف آرای نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند. ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی ای بود. ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد. ۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت. ۱۴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنی اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عرب‌ها بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند. ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منزه ساخته، به راه بیابان فرار کردند. ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند ندادرداند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع راتعاقب نموده، از شهر دور شدند. ۱۷ و هیچکس در عای و بیت ئیل باقی نماند که از عقب بنی اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را بازگذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.

۱۸ و خداوند به یوشع گفت: «مزراتی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم و یوشع، مزراتی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد. ۱۹ و آنانی که در کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۰ و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر بسوی آسمان بالا می‌رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا می‌گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند. ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می‌رود ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند. ۲۲ و دیگران

به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می‌کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت. ۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.

۲۴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند. ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای. ۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد. ۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است. ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

تجدید عهد

۳۰ آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت. ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لاویان کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ایستادند،

هم غریبان وهم متوطنان؛ نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند. ۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت‌ها و هم لعنت‌ها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند. ۳۵ از هرچه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می‌رفتند، نخواند.

حیله جبعونیان

۱ و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و یبوسیان، که به آن طرف اردن در کوه و هامون و در تمامی کنار دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند، ۲ با هم جمع شدند، تا با یوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.

۳ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند، ۴ ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشان را مثل ایلیچیان ظاهر کرده، جواهرهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند. ۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود. ۶ و نزد یوشع به اردو در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور آمده‌ایم پس الان با ما عهد ببندید.» ۷ و مردان اسرائیل به حویان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟»

۸ ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما یکانید و از کجای آید؟» ۹ به وی گفتند: «بندگان به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده‌ایم زیرا که آوازه او و هرچه را که در مصر کرد، شنیدیم. ۱۰ و نیز

آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد. ۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه‌ای به جهت راه به دست خود بگیرید و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویید که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید. ۱۲ این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه‌های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، والان اینک خشک و کفه زده شده است. ۱۳ و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.» ۱۴ آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند. ۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و روسای جماعت با ایشان قسم خوردند.

۱۶ اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند. ۱۷ پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بیروت و قریه یعاریم، بود. ۱۸ و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بر روسا همه‌همه کردند. ۱۹ و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی‌توانیم به ایشان ضرر برسانیم. ۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود. ۲۱ و روسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند.

۲۲ و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید. ۲۳ پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکنان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای

ما خواهند بود.»^{۲۴} ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خبر دادند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کنند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم. ۲۵ و الان، اینک ما در دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.»^{۲۶} پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند. ۲۷ و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکنان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

توقف آفتاب

۱ و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباہ کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می باشند،^۲ ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند. ۳ پس ادونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حبرون، و فرآم، ملک یرموت، و یافیع، ملک لاخلش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت: ۴ «نزد من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده اند.»

۵ پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخلش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

۶ پس مردان جبعون نزد یوشع به اردو در جلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده‌اند.»^۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد.^۸ و خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.»^۹ پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد.^{۱۰} و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزاید، و تا عزریقه و مقیده ایشان را کشت.^{۱۱} و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می‌بودند، آنگاه خداوند تا عزریقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.

۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و توای ماه بر وادی ایلون،»^{۱۳} پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد.^{۱۴} و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد.

۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.

کشتن پنج ملک

۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند.^{۱۷} و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده‌اند و در مغاره مقیده پنهانند.»

۱۸ یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه مغاره بغلطنید و بر آن مردمان بگنارید تا ایشان را نگاهبانی کنند. ۱۹ و اما شما توقف ننمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.» ۲۰ و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند. ۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیز نساخت.

۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه مغاره را بگشاید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند. ۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیاید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دارکشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان را به مغاره‌ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.

۲۸ و در آن روز یوشع مقیده را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

۲۹ و یوشع با تمامی اسرائیل از مقیده به لبنه گذشت و با لبنه جنگ کرد. ۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد.

۳۱ و یوشع با تمامی اسرائیل از لبنه به لاخلیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.

۳۲ و خداوند لاخلیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه به لبنه کرده بود.

۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخلیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخلیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاخلیش کرده بود.

۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هرآنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر برگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون

رفتار نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لینه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها رازده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس راهلاک کرده، چنانکه یهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود. ۴۱ و یوشع ایشان را از قادش برنیع تاغزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد. ۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلجال مراجعت کردند.

پیروزی بر پادشاهان شمال

۱ و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد. ۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربه، جنوب کنروت، و در هامون و در نافوت دور، به طرف مغرب بودند. ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و حتیان و فرزیان و ویوسیان در کوهستان، و حویان زیر حرمون در زمین مصفه. ۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ درکاره دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار بیرون آمدند. ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.

۶ و خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.» ۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند. ۸ و خداوند ایشان

را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرق تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.^۹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید.

^{۱۰} و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود.^{۱۱} و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید.^{۱۲} و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود.^{۱۳} لکن همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سواى حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.^{۱۴} و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم رابه دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را باقی نگذاشتند.^{۱۵} چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.

^{۱۶} پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت.^{۱۷} از کوه حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت.^{۱۸} و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.

^{۱۹} و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حویانی که در جبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند.^{۲۰} زیرا از جانب خداوند بود که دل

ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد. ۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت و اشدود بعضی باقی ماندند. ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل برحسب فرقه‌ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهان مغلوب

۱ و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عربه شرقی را متصرف شدند. ۲ سیهون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و از عروعر که به کنار وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی یبوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی می کرد. ۳ و از عربه تا دریای کنروت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالملح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه. ۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و ادرعی سکونت داشت. ۵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سرحد جشوریان و معیکان و بر نصف جلعاد تا سرحد سیهون، ملک حشبون حکمرانی می کرد. ۶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به رویبنیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت داد.

۷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حالق که به سعیر بالا می‌رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیت داد. ۸ در کوهستان و هامون و عربه و دشتها و صحرا و در جنوب از حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و یبوسیان. ۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ئیل است. ۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون. ۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لاختیش. ۱۲ و یکی ملک عجلون و یکی ملک جازره. ۱۳ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر. ۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد. ۱۵ و یکی ملک لبنه و یکی ملک عدلام. ۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت ئیل. ۱۷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر. ۱۸ و یکی ملک عفیق و یکی ملک لشارون. ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور. ۲۰ و یکی ملک شمرون مرون و یکی ملک اکشاف. ۲۱ و یکی ملک تعناک و یکی ملک مجدو ۲۲ و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کرمل. ۲۳ و یکی ملک دور در نافت دور و یکی ملک امتهبا در جلجال. ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

زمینهای تصرف نشده

۱ و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می‌ماند. ۲ و این است زمینی که باقی می‌ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان. ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزریان و اشدودیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان. ۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغاره‌ای که از صیدونیان است تا افیق و تا سرحد اموریان. ۵ و زمین جبلیان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بعل جاد که

۱۳

زیر کوه حرمون است تا مدخل حات. ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد، لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده‌ام. ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما.»

تقسیم زمینهای شرق اردن

۸ با او روبینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود. ۹ از عروعر که بر کنار وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیون. ۱۰ و جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حشبون تا سرحد بنی عمون حکمرانی می‌کرد. ۱۱ و جلعاد و سرحد جشوریان و معکیان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه. ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشتاروت و ادرعی حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد. ۱۳ اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند.

۱۴ لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود.

۱۵ و موسی به سبط بنی روبین بر حسب قبیله های ایشان داد. ۱۶ و حدود ایشان از عروعر بود که به کنار وادی ارنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدبا است. ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیون و باموت بعل و بیت بعل معون. ۱۸ و یهصه و قدیموت و میفاعت. ۱۹ و قریتایم و سبه و سارت شحر که در کوه دره بود. ۲۰ و بیت فغورو دامن فسجه و بیت یشیموت. ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیهون، ملک اموریان،

که در حشبون حکمرانی می کرد، و موسی او را با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، امرای سیهون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند. ۲۳ و سرحد بنی روپین اردن و نگاره اش بود. این ملکیت بنی روپین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله های ایشان داد. ۲۵ و سرحد ایشان یعزیز بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعر که در مقابل ربه است. ۲۶ و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از مخنایم تا سرحد دیر. ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت نمره و سکوت و صافون و بقیه مملکت سیهون، ملک حشبون، و اردن و نگاره آن تا انتهای دریای کنرت در آن طرف اردن به سمت مشرق. ۲۸ این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۹ و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد. ۳۰ و حدود ایشان از مخنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ۳۱ و نصف جلعاد و عشتاروت و ادرعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماکیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ماکیر برحسب قبیله های ایشان بود.

۳۲ اینهاست آنچه موسی در عربات موآب در آن طرف اردن در مقابل اریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ۳۳ لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

تقسیم زمینهای غرب اردن

۱۴
 ۱ و اینهاست ملکهای که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن ویوشع بن نون و روسای آبای اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. ۲ برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لایوان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی منسی و افرایم، و به لایوان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان. ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

قسمت کالیب

۶ آنگاه بنی یهودا در جلجال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قنزی وی را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و تو وقادش برنیع گفت می دانی. ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برنیع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر باز آوردم چنانکه در دل من بود. ۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم. ۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی. ۱۰ و الان اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می رفتند، و الان، اینک من امروز

هشتاد و پنج ساله هستم. ۱۱ و حال امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. ۱۲ پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»

۱۳ پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید. ۱۴ بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

قسمت بنی یهودا

۱ و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد ادوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. ۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود. ۳ و به طرف جنوب، فراز عکریم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادش برنیع برآمده، به حصرون گذشت، و به ادار برآمده، به سوی قرقع برگشت. ۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. ۵ و حد شرقی، بحرالملح تا آخر اردن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریا تا آخر اردن بود. ۶ و این حد تا بیت حمله برآمده، به طرف شمالی بیت عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد. ۷ و این حد از وادی عخور نزد دبیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجال که مقابل فرازادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می شود، و این حد نزد آبهای عین شمس گذشت، و

۱۵

انتهايش نزد عين روجل بود.^۸ و این حد ازوادی پسر هنوم به جانب یبوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت.^۹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعاریم باشد، کشیده شد.^{۱۰} و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس بزر آمده، از تنه گذشت.^{۱۱} و این حد به سوی شمال از جانب عقرون بیرون آمد، و تا شکرون کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد بینئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود.^{۱۲} و حد غربی دریای بزرگ و نگاره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

^{۱۳} و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد.^{۱۴} و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد.^{۱۵} و از آنجا به ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن قریه سفر بود.^{۱۶} و کالیب گفت: «هر که قریه سفر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهیم داد.^{۱۷} و عتئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد.^{۱۸} و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از الاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟»^{۱۹} گفت: «مرا برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من داده ای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

^{۲۰} این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان.^{۲۱} و شهرهای انتهای سبط بنی یهودا به سمت جنوب بر سر حد ادوم قبصئیل و عیدر و یاجور بود،^{۲۲} و قینه و دیمونه و عدعه،^{۲۳} و قادش و حاصور و یتنان،^{۲۴} و زیف و طالم و بعلوت،^{۲۵} و

حاصور حدته و قریوت حصرون که حاصور باشد. ۲۶ امام و شماع و مولاده، ۲۷ و
 حصر جده و حشمون و بیت فالط، ۲۸ و حصر شوعال و بیرشبع و بزیوتیه، ۲۹ و بعاله
 و عیم و عاصم، ۳۰ و التولد و کسیل و حرمه، ۳۱ و صقلج و مدمنه و سنسنه، ۳۲ و
 لباوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها با دهات آنها بیست و نه می باشد.
 ۳۳ و در هامون اشتاول و صرعه و اشنه، ۳۴ و زانوح و عین جنیم و تفوح و عینام، ۳۵ و
 یرموت و عدلام و سوکوه و عزیزه، ۳۶ و شعرایم و عدیتایم و الجدییره و جدیرتایم،
 چهارده شهر با دهات آنها.

۳۷ صنان و حدشاه و مجدل جاد. ۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل. ۳۹ و لاخلیش و
 بصفه و عجلون. ۴۰ و کبون و لمان و کلیلش. ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نعمه و
 مقیده. شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لبنه و عاتر و عاشان.

۴۳ و یفتاح و اشنه و نصیب. ۴۴ و قعیله و اکریب و مریشه. نه شهر با دهات آنها.
 ۴۵ و عقرون و قصبه‌ها و دهات آن. ۴۶ از عقرون تادریا، همه که به اطراف اشدود
 بود با دهات آنها.

۴۷ و اشدود و قصبه‌ها و دهات آن. و غزا و قصبه‌ها و دهات آن تا وادی مصر،
 و تا دریای بزرگ و کنار آن.

۴۸ و در کوهستان شامیر و یتیر و سوکوه. ۴۹ و دنه و قریه سنه که دبیر باشد. ۵۰ و
 عناب و اشتموه و عانیم. ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها.
 ۵۲ و اراب و دومه و اشعان. ۵۳ و یانوم و بیت تفوح و افیقه. ۵۴ و حمطه و قریه
 اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر با دهات آنها.

۵۵ و معون و کرمل و زیف و یوطه. ۵۶ و یزرعیل و یقدعام و زانوح. ۵۷ و القاین
 و جبعه و تمنه، ده شهر با دهات آنها.

۵۸ و حلحول و بیت صور و جدور. ۵۹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش
 شهر با دهات آنها.

۶۰ و قریه بعل که قریه یعاریم باشد و الربه، دوشهر با دهات آنها.

۶۱ و در بیابان بیت عربه و مدین و سکا که. ۶۲ والنبنشان و مدینه المالح و عین جدی، شش شهر بادهاات آنها.

۶۳ و اما یوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

قسمت بنی یوسف

۱ و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحا به طرف
۱۶ آبهای اریحا تا صحرائی که از اریحا به سوی کوه بیت ئیل بر می آید،
 بیرون آمد. ۲ و از بیت ئیل تالوز برآمده، به سرحد اریکان تا عطاروت گذشت. ۳ و
 به سمت مغرب به سرحد یفلیطیان تا ککاریت حورون پایین و تا جازر پایین آمد، و
 انتهایش تا دریا بود.

۴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان
 عطاروت ادارتا بیت حورون بالا بود. ۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکیت
 برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یانوحه از
 آن گذشت. ۷ و از یانوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اردن
 منتهی شد. ۸ و سرحد غربی آن از تفوح تا وادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود،
 این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان. ۹ علاوه بر شهرهایی که از
 میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها بادهاات آنها بود.
 ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز
 در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

قسمت بنی منسی

۱۷

۱ و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ماکیرنخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و باشان به او رسید. ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف بر حسب قبایل ایشان می‌باشند.

۳ و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حمله و ملکه و ترصه. ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به مابدهد.» پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد. ۵ و به منسی سواى زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید. ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند.

۷ و حد منسی از اشیر تا مکته که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساگان عین تفوح رسید. ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سرحد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود. ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود. ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا یسا کار رسیدند. ۱۱ و منسی در یسا کار و در اشیر بیت‌شان و قصبه هایش، و یبلعام و قصبه هایش، و ساگان دور و قصبه هایش، و ساگان عین دور و قصبه

هایش، و ساکنان تعناک و قصبه هایش، و ساکنان مجدو و قصبه هایش، یعنی سه محل کوهستانی داشت. ۱۲ لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند. ۱۳ و واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند.

۱۴ و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الان مرا برکت داده است.» ۱۵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برآی و در آنجا در زمین فرزندان ورفائیل برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.» ۱۶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، ارابه های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت شان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یزرعیل هستند.» ۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارابه های آهنین داشته، و زورآور باشند.»

تقسیم بقیه زمین

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود. ۱۸

۲ و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می ورزید و داخل نمی

شويد تا در آن زميني که يهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نماييد؟
 ۴ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمايم، و برخاسته،
 از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من
 خواهند برگشت. ۵ و آن را به هفت حصه تقسیم کنند، و يهودا به سمت جنوب به
 حدود خود خواهد ماند، و خاندان يوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند.
 ۶ و شما زمین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بياوريد، و من برای
 شما در اینجا در حضور يهوه، خدای ما، قرعه خواهم انداخت.

۷ زیرا که لاویان در میان شما هيچ نصیب ندارند، چونکه کهانت خداوند نصیب
 ایشان است، و جادو روپين و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده
 خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته اند.»

۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و يوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین می رفتند
 امر فرموده، گفت: «برويد و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نماييد و نزد من
 برگريد، تا در اینجا در حضور خداوند در شيلوه برای شما قرعه اندازم.» ۹ پس آن
 مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش
 در طوماری ثبت نموده، نزد يوشع به اردو در شيلوه برگشتند. ۱۰ و يوشع به حضور
 خداوند در شيلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا يوشع زمین را برای بنی اسرائيل
 برحسب فرقه های ایشان تقسیم نمود.

قسمت بنی بنيامين

۱۱ و قرعه سبط بنی بنيامين برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در
 میان بنی يهودا و بنی يوسف افتاد. ۱۲ و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و
 حد ایشان به طرف اريحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب
 بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود. ۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوزگذشت،

یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت ئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار بر جانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت. ۱۴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت یعاریم می گویند و یکی از شهرهای بنی یهوداست. این جانب غربی است. ۱۵ و جانب جنوبی از انتهای قریت یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب می رفت و به سوی چشمه آبهای نفتوح برآمد. ۱۶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن هنوم است که در جنوب وادی رفائم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی بیوسیان رفته، تا عین روجل رسید. ۱۷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهن بن روین به زیر آمد. ۱۸ و به جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربه به زیر آمد. ۱۹ و این حد به جانب بیت حمله به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرالبحر نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است. ۲۰ و به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و بر حسب قبایل ایشان این بود. ۲۱ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان اریحا و بیت حمله و عیمق قصب. ۲۲ و بیت عربه و صماریم و بیت ئیل. ۲۳ و عویم و فاره و عفرت. ۲۴ و کفر عمونی و عفنی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها. ۲۵ و جبعون و رامه و بیروت. ۲۶ و مصفه و کفیره و موصه. ۲۷ و راقم و یرفئیل و تراله. ۲۸ و صیله و آلف و یبوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

قسمت بنی شمعون

۱۹

۱ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود. ۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بئیر شبع و شبع و مولادا. ۳ و حصر شوعال و بالخ و عاصم. ۴ و التولد و بتول و حرمه. ۵ صقلغ و بیت مرکبوت و حصر سوسه. ۶ و بیت لباعوت و شاروحن. سیزده شهر با دهات آنها. ۷ و عین ورمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر با دهات آنها. ۸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بعلت بئیر رامه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان این بود. ۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

قسمت بنی زبولون

۱۰ و قرعه سوم برای بنی زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا ساریدرسید. ۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرعله رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید. ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تا بور پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به یافیع رسید. ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و تا عت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تانیعه کشیده شد. ۱۴ و این حد به طرف شمال تا حناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحئیل بود. ۱۵ و قطه و نهلال و شمرون و یداله و بیت لحم، دوازده شهر با دهات آنها. ۱۶ این ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یساکار

۱۷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل ایشان. ۱۸ و حدایشان تا یزرعیل و کسلوت و شوئم بود. ۱۹ و حفارایم و شیئون و انارحه. ۲۰ و ریبت و قشیون و آبص. ۲۱ و رمه و عین جنیم و عین حده و بیت فصیص. ۲۲ و این حد به تابور و شخیصه و بیت شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ۲۳ این ملک سبطینی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی اشیر

۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۲۵ و حد ایشان حلقه وحلی و باطن و اکشاف. ۲۶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیحور لبنه رسید. ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یفتحئیل و بیت عامق و نعیئیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد. ۲۸ و به حبرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ. ۲۹ و این حد به سوی رانه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حوصه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکزیب بود. ۳۰ و عمه و عفیق و رحوب، و بیست و دو شهر با دهات آنها. ۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی نفتالی

۳۲ و قرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان. ۳۳ و حد ایشان از حالف از بلوطی که در صعنیم است و ادامی و ناقب و

بینیل تا لقوم بود و آخرش نزاردن بود ۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن. ۳۵ و شهرهای حصاردار صدیم و صیر و حه و رقه و کماره. ۳۶ و ادامه و رامه و حاصور. ۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور. ۳۸ و بیرون و مجدلیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر با دهات آنها. ۳۹ ملک سبطینی نفتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی دان

۴۰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۴۱ و حد ملک ایشان صرعه و اشتئول و غیر شمس بود. ۴۲ و شعلین و ایلون و یتله. ۴۳ و ایلون و تمنه و عقرون. ۴۴ و التقیه و جبتون و بعله. ۴۵ و یهود و بنی برق و جت رمون. ۴۶ و میاه یرقون و رقون با سر حدی که درمقابل یافا است. ۴۷ و حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم رادان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود. ۴۸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یوشع

۴۹ و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را درمیان خود به یوشع بن نون دادند. ۵۰ برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمنه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهررا بنا کرده، در آن ساکن شد.

۵۱ این است ملکهایی که العازار کاهن با یوشع بن نون و روسای آبای اسباط بنی اسرائیل درشیلوه به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

شهرهای ملجاء

۲۰^۱ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ^۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید ^۳ تا قاتلی که کسی را سهو و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد. ^۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر درآورده، مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود. ^۵ و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود. ^۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.

^۷ پس قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که در حبرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند. ^۸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق اریحا باصررا در صحرا در بیابان از سبط روبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبط منسی تعیین نمودند. ^۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان ماوا گیرند معین شده بود، تا هر که کسی را سهو کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

شهرهای لاویان

۲۱ ^۱آنگاه روسای آبی لاویان نزد العازرکاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آبی اسباط بنی اسرائیل آمدند. ^۲ و ایشان را درشیلوه در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.» ^۳ پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

^۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

^۵ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید.

^۶ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید.

^۷ و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط زبولون رسید.

^۸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.

^۹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می شود، دادند. ^{۱۰} و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود. ^{۱۱} پس قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد در کوهستان

یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند. ۱۲ لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند.

۱۳ و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهرملجای قاتلان است با حوالی آن، و لبنه را با حوالی آن دادند. ۱۴ و یتیر را با نواحی آن و واشتموع را با نواحی آن. ۱۵ و حولون را با نواحی آن و دبیر را با نواحی آن. ۱۶ و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را. ۱۷ و از سبطبنیامین جبعون را با نواحی آن و جبع را با نواحی آن. ۱۸ عناتوت را با نواحی آن و علمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند. ۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود.

۲۰ و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود. ۲۱ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر را با نواحی آن به ایشان دادند. ۲۲ و قبصایم را با نواحی آن و بیت حورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۳ و از سبط دان التقی را با نواحی آن و جبتون را با نواحی آن. ۲۴ و ایلون را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۵ و از نصف سبط منسی تعنک را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۶ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود.

۲۷ و به بنی جرشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط منسی جولان را در باشان که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و بعشتره را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۸ و از سبطیسا کار قشیون را با نواحی آن و دابره را با نواحی آن. ۲۹ و یرموت را با نواحی آن و عین جنیم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۰ و از سبط اشیرمشال را با نواحی آن و عبدون را با نواحی آن. ۳۱ و حلقات را با نواحی آن و رحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۲ و از سبط نفتالی قادش رادر جلیل که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و حموت دور را با نواحی آن و قرتان را، یعنی

سه شهر دادند. ۳۳ و تمامی شهرهای جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها.

۳۴ و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون یقنعام را با نواحی آن و قرته را با نواحی آن. ۳۵ و دمنه را با نواحی آن و نحلل را با نواحی، یعنی چهار شهر. ۳۶ و از سبط روبین، باصر را با نواحی آن و یهصه را با نواحی آن. ۳۷ و قدیموت را با نواحی آن و میفعه را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۸ و از سبط جادراموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و مخنایم را با نواحی آن. ۳۹ و حشبون را با نواحی آن و یعزیر را با نواحی آن؛ همه این شهرها چهارمی باشد. ۴۰ همه اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

۴۱ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنی اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود. ۴۲ این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.

۴۳ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند. ۴۴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود. ۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

بازگشت سبطهای شرقی

۱ آنگاه یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده، ۲ به ایشان گفت: «شما هرچه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود،

۲۲

نگاه داشتید، و کلام مرا از هرچه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید. ۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که یهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید. ۴ و الان یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید. ۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای او سلوک نمایید، و او امر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.» ۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند.

۷ و به نصف سبط منسی، موسی ملک در باشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه می کرد، ایشان را برکت داد. ۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.» ۹ پس بنی روپین و بنی جاد و نصف سبط منسی از نزد بنی اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی بر حسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

۱۰ و چون به حوالی اردن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی روپین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کنار اردن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری. ۱۱ و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روپین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اردن، بر کتاری که از آن بنی اسرائیل است،

مذبحی بنا کرده‌اند. ۱۲ پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوله جمع شدند تا برای مقاتله ایشان برآیند.

۱۳ و بنی اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن رازد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند. ۱۴ و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبای از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبای ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند. ۱۵ پس ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند: ۱۶ «تمامی جماعت خداوند چنین می‌گویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیخته‌اید که امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و برای خود مذبحی ساخته، امروز از خداوند متمرد شده‌اید؟ ۱۷ آیا گناه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن طاهر نساخته‌ایم، اگرچه و با در جماعت خداوند عارض شد. ۱۸ شما امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرد شده‌اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود. ۱۹ و لیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیریدید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که مذبحی برای خود سوی مذبح یهوه خدای ما بنا کنید. ۲۰ آیا سخنان بن زارح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص درگاه خود تنها هلاک نشد.»

۲۱ آنکه بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند: ۲۲ «یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! اومی داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه تورد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مده، ۲۳ که برای خود مذبحی ساخته‌ایم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی بر آن بنماییم؛ خود

خداوند بازخواست بنماید. ۲۴ بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده‌ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما ربا یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟ ۲۵ چونکه خداوند اردن را در میان ما و شمای بنی روبین و بنی جاد حد گذارده است. پس شما رادر خداوند بهره‌ای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت. ۲۶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، ۲۷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود به جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. ۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. ۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سوای مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. ۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند

خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. ۳۴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

وصیت یوشع به رهبران قوم

۲۳ ۱ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سالخورده شده بود. ۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام. ۳ و شما هرآنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این طوایف را که باقی مانده‌اند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تادریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. ۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هرچه در سفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. ۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی مانده‌اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. ۸ بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده‌اید. ۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یارای مقاومت نبوده است. ۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمایید. ۱۲ و اما اگر برگشته، با بقیه این طوایفی که در میان شما مانده‌اند

بچسبید و با ایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان درآید و ایشان به شما درآیند، ۱۳ یقین بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوهای شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

۱۴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می‌روم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می‌دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را بچده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

تجدید پیمان

۱ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را درشکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل ۲۴ و روسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا

ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم.

۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ارابه‌ها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند. ۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را برایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ۸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ۹ و بالاق بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ۱۰ و نخواستم که بلعام را بشنوم لهذا شما را برکت همی داد و شما را از دست او رهانیدم. ۱۱ و از اردن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و بیوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم. ۱۲ و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دوپادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید.

۱۴ پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمائید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمائید. ۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمائید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما

که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.»

۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ۱۷ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ۱۸ و یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»

۱۹ پس یوشع به قوم گفت: «نمی توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید. ۲۰ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.» ۲۱ قوم به یوشع گفتند: «نی بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.» ۲۲ یوشع به قوم گفت: «شما بر خود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شاهد هستیم.» ۲۳ (گفت): «پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دلهای خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.» ۲۴ قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ۲۶ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای

شما شاهدخواهد بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.»^{۲۸} پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

رحلت یوشع

^{۲۹} و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.

^{۳۰} و او را در حدود ملک خودش در تنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند.

^{۳۱} و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند. ^{۳۲} و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد.

^{۳۳} و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

کتاب داوران

جنگ با بقیه کنعانیان

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و بایشان جنگ نماید؟» خداوند گفت: «یهودا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده‌ام.»^۳ و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت.^۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند.^۵ و ادونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند.^۶ و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، و شستهای دست و پایش را بریدند.^۷ و ادونی بازق گفت: «هفتاد ملک با شستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.^۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.^{۱۰} و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلهای را کشتند.

۱۱ و از آنجا بر ساکنان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن، قریه سفیر بود.^{۱۲} و کالیب گفت: «آنکه قریه سفیر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم

داد.» ۱۳ و عتئییل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ۱۴ و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟» ۱۵ به وی گفت: «مرا برکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.

۱۶ و پسران قینی پدر زن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند. ۱۷ و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حرما نامیدند. ۱۸ و یهودا غزه و نواحی اش و اشقلون و نواحی اش و عقرون و نواحی اش را گرفت. ۱۹ و خداوند با یهودا می بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارا به های آهنین داشتند. ۲۰ و حبرون را بر حسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. ۲۱ و بنی بنیامین یبوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان بابنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت ئیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود. ۲۳ و خاندان یوسف بیت ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود. ۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.» ۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. ۲۶ و آن مرد به زمین حتیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است. ۲۷ و منسی اهل بیت شان و دهات آن را و اهل تعنک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن و ساکنان ییلعام و دهات آن و ساکنان مجدو و دهات آن را بیرون نکرد،

و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند. ۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند.

۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان در جازر ساکن ماندند. ۳۰ و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد. ۳۱ و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون و احلب و اکزیب و حلبه و عفیق و رحوب را بیرون نکرد. ۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند.

۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه می دادند.

۳۴ و اموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. ۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلیم در کوه حارس ساکن باشند، ولیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. ۳۶ و حد اموریان از سر بالای عقربیم و از سالع تا بالاتر بود.

ملاقات فرشته خدا

۲
 ۱ و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. ۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبنیدید و مذبح های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده اید؟ ۳ لهنذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خاها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» ۴ و چون فرشته

خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.

نتیجه ناطاعتی

۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند. ۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حدود ملکش در تهنه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند.

۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.

۱۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلاها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. ۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند. ۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هرجا که بیرون می رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.

۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز داوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زنا کار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند. ۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی انگیزت خداوند با داوری بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمان می شد. ۱۹ و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند. ۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، ۲۱ من نیز هیچ یک از امتها را که یوشع وقت وفاتش وا گذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود. ۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.» ۲۳ پس خداوند آن طوایف را وا گذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم نمود.

۳

۱ پس اینانند طوایفی که خداوند وا گذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند. ۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی دانستند. ۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا مدخل حمات ساکن بودند. ۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد

یا نه. ۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و بیوسیان ساکن می‌بودند. ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می‌دادند، و خدایان آنها را عبادت می‌نمودند.

عتنئیل

۷ و بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رشعتایم، پادشاه ارام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشعتایم را هشت سال بندگی کردند. ۹ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهنده‌ای یعنی عتنئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد. ۱۰ و روح خداوند بر او نازل شد پس بنی اسرائیل رادآوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رشعتایم، پادشاه ارام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشعتایم مستولی گشت. ۱۱ و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عتنئیل بن قناز مرد.

ایهود

۱۲ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند. ۱۳ و او بنی عمون و عمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهرنخلستان را گرفتند. ۱۴ و بنی اسرائیل عجلون، پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

۱۵ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهنده‌ای یعنی ایهود بن جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت،

و بنی اسرائیل به دست او برای عجلون، پادشاه موآب، ارمغانی فرستادند. ۱۶ و ایهود خنجر دودی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بران راست خود بست. ۱۷ و ارمغان را نزد عجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فربه‌ی بود. ۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود. ۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلیجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «ساکت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند. ۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتنهایی در بالاخانه تابستانی خود می‌نشست. ایهود گفت: «کلامی از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خود برخاست. ۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد. ۲۲ و دسته آن با تیغ‌اش نیز فرورفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید. ۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر وی بسته، قفل کرد.

۲۴ و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالاخانه قفل است. گفتند، یقین پایهای خود را در غرفه تابستانی می‌پوشاند. ۲۵ و انتظار کشیدند تا نخل شدند، و چون او درهای بالاخانه را ننگشود پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

۲۶ و چون ایشان معطل می‌شدند، ایهود به دررفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید. ۲۷ و چون داخل آنجا شد کرنا رادر کوهستان افرایم نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود. ۲۸ و به ایشان گفت: «از عقب من بیاید زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اردن را پیش روی موآبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند. ۲۹ و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از

موآبیان را، یعنی هرزورآور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت. ۳۰ و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

شمجر

۳۱ و بعد از او شمجر بن عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و اونیز اسرائیل را نجات داد.

دبوره

۴ ۱ و بنی اسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند. ۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می کرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت. ۳ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نه صد ارابه آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می کرد.

۴ و در آن زمان دبوره نبیه زن لئیدوت اسرائیل را داوری می نمود. ۵ و او زیر نخل دبوره که در میان رامه و بیت ئیل در کوهستان افرایم بود، می نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می آمدند. ۶ پس او فرستاده، باراق بن ابینوعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «ایا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟» ۷ و سیسرا، سردار لشکر یابین را با ارابه ها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد. ۸ باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می روم و اگر همراه من نیایی نمی روم.» ۹ گفت: «البته همراه تو می آیم، لیکن این سفر که می روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دبوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت. ۱۰ و باراق،

زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دבורه همراهش برآمد.

۱۱ و حابر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حویاب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنائیم که نزد قادش است، برپا داشت.

۱۲ و به سیسرا خبر دادند که باراق بن ایننوعم به کوه تابور برآمده است. ۱۳ پس سیسرا همه ارابه هایش، یعنی نهصد ارابه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتهاتانهر قیشون جمع کرد. ۱۴ و دבורه به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی. ۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی ارابه‌ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منهزم ساخت، و سیسرا از ارابه خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد. ۱۶ و باراق ارابه‌ها و لشکر را تا حروشت امتهاتعاقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

۱۷ و سیسرا به چادر یاعیل، زن حابر قینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قینی صلح بود. ۱۸ و یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگردای آقای من؛ به سوی من برگرد، ۱۹ و مترس.» پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید. ۲۰ او وی را گفت: «به در چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیا کسی در اینجا است، بگوئی.» ۲۱ و یاعیل زن حابرمیخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد. ۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی

۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و برمسندها می‌نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید.

۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلانه خداوند را بیان می‌کنند، یعنی احکام عادلانه او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می‌آیند.

۱۲ بیدار شو بیدار شوای دבורه. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. برخیزای باراق وای پسراینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر.

۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت.

۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیت است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیرداوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست می‌گیرند.

۱۵ و سروران یساکار همراه دבורه بودند. چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب روئین عظیم بود. ۱۶ چرا در میان آنها نشستی. آیا تا نی گله‌ها را بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب روئین عظیم بود.

۱۷ جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرانزد کشتیها درنگ نمود. اشیر به کتاره دریانشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند.

۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطرموت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان.

۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تعنک نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند.

۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند.

۲۱ نهر قیشون ایشان را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی.

۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازدن گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان.

۲۳ فرشته خداوند می گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند.

۲۴ یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان چادرنشین مبارک باد!

۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سرشیر را در ظرف ملوکانه پیش آورد.

۲۶ دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سیسرا را زده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرودوخت.

۲۷ نزد پایهای خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهای خم شده، افتاد. جایی که

خم شد در آنجا کشته افتاد.

۲۸ از دریچه نگرست و نعره زد، مادر سیسرا از شبکه (نعره زد): چرا ارا به اش

درآمدن تاخیری کند؟ و چرا چرخهای ارا به هایش توقف می نماید؟

۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود

تکرار کرد.

۳۰ آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد.

و برای سیسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی،

رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران.

۳۱ همچنین ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب

باشند، وقتی که در قوتش طلوع می کند.»

و زمین چهل سال آرامی یافت.

جدعون



۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود. ۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی اسرائیل شکافها و مغاره‌ها و ملاذها را که در کوهها می‌باشند، برای خود ساختند. ۳ و چون اسرائیل زراعت می‌کردند، مدیان و عمالیک و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می‌آوردند. ۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند. ۵ زیرا که ایشان بامواشی و خیمه‌های خود برآمده، مثل ملخ بی‌شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند. ۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.

۷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند، ۸ که خداوند نبی‌ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم، ۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهائی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم. ۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.»

۱۱ و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعزری بود، نشست و پسرش جدعون گندم رادر چرخشت می‌کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند. ۱۲ پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.» ۱۳ جدعون وی را گفت: «آه‌ای خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیب او که

پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته‌اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.»^{۱۴} آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو را نفرستادم.»^{۱۵} او در جواب وی گفت: «آه‌ای خداوند چگونه اسرائیل را رهایی ده، اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.»^{۱۶} خداوند وی را گفت: «یقین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.»^{۱۷} او وی را گفت: «اگر الان در نظر تو فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می‌زنی.»^{۱۸} پس خواهش دارم که از اینجا نیروی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذرانم.» گفت: «من می‌مانم تا برگردی.»

^{۱۹} پس جدعون رفت و بزغاله‌ای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبیدی و آب گوشت را در کاسه‌ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد.^{۲۰} و فرشته خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.^{۲۱} آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند از نظرش غایب شد.^{۲۲} پس جدعون دانست که او فرشته خداوند است. و جدعون گفت: «آه‌ای خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را رو بردیدم.»^{۲۳} خداوند وی را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس نخواهی مرد.»^{۲۴} پس جدعون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ابیعزریان باقی است.

^{۲۵} و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال

اشیره را که نزد آن است، قطع نما. ۲۶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.» ۲۷ پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر می ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد. ۲۸ و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته. ۲۹ پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند جدعون بن یوآش این کار را کرده است. ۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.» ۳۱ اما یوآش به همه کسانی که برضد او برخاسته بودند، گفت: «آیا شما برای بعل محاجه می کنید؟ و آیا شما او را می رهانید؟ هر که برای او محاجه نماید همین صبح کشته شود، و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است. ۳۲ پس در آن روز او را بر بعل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»

۳۳ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیق و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، دروادی یزرعیل اردو زدند. ۳۴ و روح خداوند جدعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ایعزر در عقب وی جمع شدند. ۳۵ و رسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.

۳۶ و جدعون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را بر حسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد، ۳۷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبینم فقط

بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را بر حسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.»^{۳۸} و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرده و کاسه‌ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.^{۳۹} و جدعون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.»^{۴۰} و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

پیروزی بر مدیان

۱ و یربعل که جدعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.

۲ و خداوند به جدعون گفت: «قومی که با توهستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من نفر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.»^۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

۴ و خداوند به جدعون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.»^۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «هر که آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می‌نوشد او را تنها بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»^۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر

زانوی خود خم شده، آب نوشیدند. ۷ و خداوند به جدعون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بروند.»^۸ پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود.

۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیزو به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده‌ام. ۱۰ لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو. ۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست توقوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوره به کتاره سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند. ۱۲ و اهل مدیان و عمالیق و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی‌شمار در وادی ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که بر کتاره دریا بی حساب است، شماره‌ای نبود. ۱۳ پس چون جدعون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می‌گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گرده‌ای نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه‌ای برخوردار آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.» ۱۴ رفیقش در جواب وی گفت که «این نیست جز شمشیر جدعون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدامدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»

۱۵ و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: «برخیزید زیرا که خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.» ۱۶ و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هریکی از ایشان کرناها و سبوه‌های خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت. ۱۷ و به ایشان گفت: «بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کتار اردو برسم، هر چه من می‌کنم، شما

هم چنان بکنید. ۱۸ و چون من و آنانی که با من هستند کرناها را بنوازیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها را بنوازید و بگویید (شمشیر) خداوند و جدعون.»

۱۹ پس جدعون و صد نفر که با وی بودند در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی ای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند. ۲۰ و هر سه فرقه کرناها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کرناها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدا زدند شمشیر خداوند و جدعون. ۲۱ و هر کس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منبزم ساختند. ۲۲ و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رقیش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تایت شطه به سوی صریرت و تا سر حد آبل محوله که نزد طباط است، فرار کردند. ۲۳ و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تمامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.

۲۴ و جدعون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابله با مدیان به زیر آید و آنها را تا بیت باره و اردن پیش ایشان بگیرید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آنها را تا بیت باره و اردن گرفتند. ۲۵ و غراب و ذئب، دو سردار مدیان را گرفته، غراب را بر صخره غراب و ذئب را در چرخشت ذئب کشتند، و مدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

ملوک مدیان

۱ و مردان افرایم او را گفتند: «این چه کار است که به ما کرده ای که چون برای جنگ مدیان می رفتی ما را نخواندی و به سختی با وی منازعت کردند.»

۲ او به ایشان گفت: «الان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم

از میوه چینی ابیعزر بهتر نیست؟^۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.

^۴ و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعاقب می کردند.^۵ و به اهل سکوت گفت: «تئنا این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته‌اند، و من زنج و صلمونع، ملوک مدیان را تعاقب می کنم.»^۶ سرداران سکوت به وی گفتند: «مگر دستهای زنج و صلمونع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تونان بدهیم.»^۷ جدعون گفت: «پس چون خداوند زنج و صلمونع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم درید.»^۸ و از آنجا به فنوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فنوعیل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند.^۹ و به اهل فنوعیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.»

^{۱۰} و زنج و صلمونع در قرقور با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.^{۱۱} و جدعون به راه چادر نشینان به طرف شرقی نوح و یجباه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند.^{۱۲} و زنج و صلمونع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زنج و صلمونع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهدم ساخت.^{۱۳} و جدعون بن یوآش از بالای حارس از جنگ برگشت.^{۱۴} و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.^{۱۵} پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «اینک زنج و صلمونع را که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زنج و صلمونع الان در دست تو است تا به مردان خسته تونان بدهیم.»^{۱۶} پس مشایخ شهر

و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود. ۱۷ و برج فنوعیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

۱۸ و به زبح و صلهونع گفت: «چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «ایشان مثل تو بودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.» ۱۹ گفت: «ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی‌کشم.» ۲۰ و به نخست زاده خود، یتر، گفت: «برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود. ۲۱ پس زبح و صلهونع گفتند: «تو برخیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زبح و صلهونع را بکشت و هلاهلایی که برگردن شتران ایشان بود، گرفت.

ایفود جدعون

۲۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ماسلنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهانیدی.» ۲۳ جدعون در جواب ایشان گفت: «من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.» ۲۴ و جدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهم دارم که هر یکی از شما گوسواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوسواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند. ۲۵ در جواب گفتند: «البته می‌دهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوسواره های غنیمت خود را در آن انداختند. ۲۶ و وزن گوسواره های طلایی که طلبدیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلاها و حلقه‌ها و جامه های ارغوانی که برملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود. ۲۷ و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره برپاداشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای

جدعون و خاندان او دام شد. ۲۸ پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جدعون چهل سال آرامی یافت. ۲۹ و یربعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد. ۳۰ و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت. ۳۱ و کنیز او که در شکم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ابیملک نام نهاد. ۳۲ و جدعون بن یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عفره ابیعزری دفن شد. ۳۳ و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلاها زنا کردند، و بعل بریت را خدای خود ساختند. ۳۴ و بنی اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند. ۳۵ و با خاندان یربعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

ابیملک

۹^۱ و ابیملک بن یربعل نزد برادران مادر خود به شکم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: ۲ «الان در گوشهای جمیع اهل شکم بگویند، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.» ۳ و برادران مادرش درباره او در گوشهای جمیع اهل شکم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ابیملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست. ۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ابیملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند. ۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود. ۶ و تمامی اهل شکم و

تمامی خاندان ملو جمع شده، رفتند، و ایملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.

۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا درداد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود. ۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. ۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۰ و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیر خود را که خدا و انسان را خوش می‌سازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.

۱۵ خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می‌کنید، پس بیاید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند. ۱۶ و الان اگر راستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل و خاندانش نیکویی کردید و بر حسب عمل دستپايش رفتار نمودید. ۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهانید. ۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او ایملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید. ۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یربعل و خاندانش عمل نمودید، از ایملک شاد باشید و او از شما شاد باشد. ۲۰ و اگر نه آتش از ایملک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم

و خاندان ملو بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.» ۲۱ پس یوتام فرار کرده، گریخت و به بئیر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایملک، ساکن شد.

۲۲ و ایملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد. ۲۳ و خدا روحی خبیث در میان ایملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایملک خیانت ورزیدند. ۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسریربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادرانشان ایملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستهایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود. ۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هرکس را که از طرف ایشان در راه می گذشت، تاراج می کردند. پس ایملک را خبر دادند.

۲۶ و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند. ۲۷ و به مزرعه ها بیرون رفته، موها را چیدند و انگور رافشرده، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایملک را لعنت نمودند. ۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ایملک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا او پسریربعل و زبول، و یکل او نیست؟ مردان حامور پدر شکیم را بندگی نماید. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟ ۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می بودند تا ایملک را رفع می کردم، و به ایملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»

۳۰ و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او افروخته شد. ۳۱ پس به حيله قاصدان نزد ایملک فرستاده، گفت: «اینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می کنند. ۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن. ۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.»

۳۴ پس ایملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند. ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایملک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند. ۳۶ و چون جعل آن گروه را دید به زبول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می آیند.» زبول وی را گفت: «سایه کوهها را مثل مردم می بینی.» ۳۷ باردیگر جعل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می آیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم می آیند.» ۳۸ زبول وی را گفت: «الان زبان تو کجاست که گفتی ایملک کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.» ۳۹ و جعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ایملک جنگ کرد. ۴۰ و ایملک او را منهزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند. ۴۱ و ایملک درارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش رایرون کرد تا در شکیم نباشند.

۴۲ و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایملک را خبر دادند. ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می آیند، پس برایشان برخاسته، ایشان را شکست داد. ۴۴ و ایملک با فرقه ای که با وی بودند حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند. ۴۵ و ایملک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت. ۴۶ و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه بیت تیل بریت داخل شدند. ۴۷ و به ایملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده اند. ۴۸ آنگاه ایملک با همه کسانی که با وی بودند به کوه صلهون برآمدند، و ایملک تبری به دست گرفته، شاخه ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی

که باوی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.»
۴۹ و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایملک افتادند و آنها را به
اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سرایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان
برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند.

۵۰ و ایملک به تاباص رفت و بر تاباص اردوزده، آن را گرفت. ۵۱ و در میان شهر
برج محکمی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را بر
خود بسته، به پشت بام برج برآمدند. ۵۲ و ایملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد،
و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند. ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین
آسیایی گرفته، بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست. ۵۴ پس جوانی را
که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «شمشیر خود را کشیده،
مرا بکش، مبادا درباره من بگویند زنی او را کشت.» پس غلامش شمشیر را به
او فرو برد که مرد. ۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ایملک مرده است، هر
کس به مکان خود رفت. ۵۶ پس خدا شرا ایملک را که به پدر خود به کشتن هفتاد
برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد. ۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر
ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یربعل برایشان رسید.

دو داور

۱ و بعد از ایملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار،
برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم
ساکن بود. ۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در
شامیر مدفون شد.

۳ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود. ۴ و
او راسی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می شدند، و ایشان را سی شهر بود که تا

امروز به حووت یا ئیرنامیده است، و در زمین جلعاد می باشد. ۵ و یا ئیروفات یافته، در قامون دفن شد.

تنگی اسرائیل

۶ و بنی اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند. ۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت. ۸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند. ۹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

۱۰ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «به تو گناه کرده ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم را عبادت نمودیم.» ۱۱ خداوند به بنی اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟ ۱۲ و چون صیدونیان و عمالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی دادم. ۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد. ۱۴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده اید، فریاد برآورید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.» ۱۵ بنی اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده ایم، پس بر حسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.» ۱۶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

۱۷ پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردوزدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مصفه اردوزدند. ۱۸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعاد خواهد بود.»
 ۱ و یفتاح جلعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشه‌ای بود، و جلعاد یفتاح را تولید نمود. ۲ و زن جلعاد پسران برای وی زاید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.» ۳ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون می‌رفتند.

۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند. ۵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از زمین طوب بیاروند. ۶ و به یفتاح گفتند یا سردار ما باش تا با بنی عمون جنگ نمایم.» ۷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «آیا شما به من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده‌اید؟»

۸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، با بنی عمون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.» ۹ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عمون باز آورید و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، آیامن سردار شما خواهم بود.»

۱۰ و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداوند در میان ما شاهد باشد که البته بر حسب سخن تو عمل خواهیم نمود.» ۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت.

۱۲ و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «تورا با من چه کار است که نزد من آمده‌ای تا با زمین من جنگ نمایی؟» ۱۳ ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از ارنون تا بیوق و اردن گرفتند، پس الان آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.»

۱۴ و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد. ۱۵ و او را گفت که «یفتاح چنین می گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت. ۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.» ۱۷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «تئنا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند. ۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردو زدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حد موآب بود. ۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تئنا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم. ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند. ۲۱ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند. ۲۲ و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا بیوق و از بیابان تا اردن به تصرف آوردند. ۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟ ۲۴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هر که را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود. ۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی و آیا

او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟^{۲۶} هنگامی که اسرائیل در حشبون و دهاتش و عروعر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر کنار ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟^{۲۷} من به تو نگاه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داور مطلق است امروز در میان بنی اسرائیل و بنی عمون داوری نماید.»^{۲۸} اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

^{۲۹} و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعاد و منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و از مصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت.^{۳۰} و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر بنی عمون را به دست من تسلیم نمایی،^{۳۱} آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه‌ام بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.»^{۳۲} پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.^{۳۳} و ایشان را از عروعر تا منیت که بیست شهر بود و تا آیل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.

^{۳۴} و یفتاح به مصفه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت.^{۳۵} و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آه‌ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و توییکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی‌توانم برگردم.»^{۳۶} و او وی را گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنان بنی عمون کشیده است.»^{۳۷} و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.»^{۳۸} او گفت: «برو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او بارفقای

خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت. ۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را شناخت، پس در اسرائیل عادت شد، ۴۰ که دختران اسرائیل سال به سال می‌رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «چرا برای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.» ۲ و یفتاح به ایشان گفت: «مرا و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت می‌بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید. ۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی‌دهید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایم؟» ۴ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جلعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند اهل جلعاد شما فراریان افرایم در میان افرایم و در میان منسی هستید. ۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می‌گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد می‌گفتند: «آیا تو افرایمی هستی؟» و اگر می‌گفت نی، ۶ پس او را می‌گفتند: بگو سبولت، و او می‌گفت سبولت، چونکه نمی‌توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن می‌کشتند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند. ۷ و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

سایر داوران

۸ و بعد از او ابصان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود. ۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود. ۱۰ و ابصان مرد و در بیت لحم دفن شد. ۱۱ و بعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود. ۱۲ و ایلون زبولونی مرد و در ایلون در زمین زبولون دفن شد.

۱۳ و بعد از او عبدون بن هلیل فرعتونی بر اسرائیل داوری نمود. ۱۴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود. ۱۵ و عبدون بن هلیل فرعتونی مرد و در فرعتون در زمین افرایم در کوهستان عمالیقیان دفن شد.

شمشون

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد. ۱۳

۲ و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید. ۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نزیاده ای لیکن حامله شده، پسری خواهی زاید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زاید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهنیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از

اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «آه ای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نمایم.»

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟»

۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل موزنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»

۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو راتعویق بیندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه بینیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه راتعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سوال می کنی چونکه آن عجیب است.»

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.»

۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

ازدواج شمشون

۱ و شمشون به تمنه فرود آمده، زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرید.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمده.» ۴ اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علقی می خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می داشتند.

۱۴

۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمنه فرودآمد، و چون به تاکستانهای تمنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید. ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغالهای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، ازراه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجامهانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامه گان و سی دست رخت می دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه گان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زور آور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرده اید تا ما را تاراج نمایید یا نه.» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می نمایی و دوست نمی داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می بود پیش او می گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح

می نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین تراز عسل و چیست زورآورتر از شیر». او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی کردید، معمای مرادریافت نمی نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او رادوست خود می شمرد، داده شد.

انتقام شمشون

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله ای آمد و گفت نزد زن خود به حجره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرش گفت: «گمان می کردم که او را بغض می نمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیاخواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دودم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه ها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون دامادتمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه ای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیظام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لخی متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید.» گفتند: «آمده ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به او عمل نمائیم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیطام رفته، به شمشون گفتند: «آیاندانسته ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.» ۱۲ ایشان وی را گفتند: «ما آمده ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.» ۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نوبسته، از صخره برآوردند.

۱۴ و چون او به لخی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل کمانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فروریخت. ۱۵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده برتوده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.» ۱۷ و چون ازگفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لخی نامید.

۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست نامختونان بیفتم؟» ۱۹ پس خدا کفه ای را که در لخی بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شده. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لخی است. ۲۰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

شمشون و دلیله

۱۶

۱ و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دیده، نزد او داخل شد. ۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزد دروازه شهر کمین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می کشیم. ۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنکهای دروازه شهر و دوباهو را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سورق که اسمش دلیله بود، دوست می داشت. ۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیل نماییم، و هر یکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.» ۶ پس دلیله به شمشون گفت: «تو اینک به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را بست و ذلیل نمود.» ۷ شمشون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.» ۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست. ۹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان گان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد. ۱۰ و دلیله به شمشون گفت: «اینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.» ۱۱ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم

شده.»^{۱۲} و دلیل طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره درکین می‌بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

^{۱۳} و دلیل به شمشون گفت: «تاجال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می‌شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار بیانی.»^{۱۴} پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را برکنند.

^{۱۵} و او وی را گفت: «چگونه می‌گویی که مرادوست می‌داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»^{۱۶} و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می‌ساخت و او را الحاح می‌نمود و جاننش تا به موت تنگ می‌شد،^{۱۷} هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «استره بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده‌ام، و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شده.»

گرفتار شدن شمشون

^{۱۸} پس چون دلیل دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «این دفعه بیاید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.^{۱۹} و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او برفت.^{۲۰} و گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می‌افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.»^{۲۱} پس

فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کردند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می کرد. ۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

۲۳ و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذرانند، ویزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و چون خالق او را دیدند خدای خود را تعجید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است. ۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «شمشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را در میان ستونها برپا داشتند. ۲۶ و شمشون به پسری که دست او را می گرفت، گفت: «مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.» ۲۷ و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا می کردند.

وفات شمشون

۲۸ و شمشون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ای خداوند یهوه مرا بیاد آور وای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.» ۲۹ و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود. ۳۰ و شمشون گفت: «همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگی اش کشته بود، زیادتر بودند. ۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و

او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صرعه و اشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

بت میخا

۱ و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت. ۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مثقال نقره‌ای که از تو گرفته شد، و درباره آن لعنت کردی و در گوشهای من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت دهد.» ۳ پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را به تو باز می‌دهم.» ۴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دو بیست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بود. ۵ و میخا خانه خدایان داشت، و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود. ۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

۷ و جوانی از بیت لحم یهودا از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گزید. ۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیابد ماوا گزیند، و چون سیر می‌کرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید. ۹ و میخا او را گفت: «از کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می‌روم تا هر جایی که بیابم ماوا گزینم.» ۱۰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مثقال نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی داخل شد. ۱۱ و آن لاوی راضی شد

که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود. ۱۲ و میخاآن لای را تخصیص نمود و آن جوان کاهن اوشد، و در خانه میخا می بود. ۱۳ و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لای ای را کاهن خود دارم.»

سکونت سبط دان

۱ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ۱۸ ملکی برای سکونت خود طلب می کردند، زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود. ۲ و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاول فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند. ۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لای را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می کنی و در اینجا چه داری؟» ۴ او به ایشان گفت: «میخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده ام.» ۵ وی را گفتند: «از خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می رویم خیر خواهد بود.» ۶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی بروید. راهی که شما می روید منظور خداوند است.»

۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند. ۸ پس نزد برادران خود به صرعه و اشتاول آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «چه خبر دارید؟» ۹ گفتند: «برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیرا که زمین

را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین رادر تصرف آورید. ۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هرچه در جهان است، باقی ندارد.»

۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاول روانه شدند. ۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن مکان را محنه دان می‌خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است. ۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند.

۱۴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و ترفیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.» ۱۵ پس به آنسو برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند. ۱۶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند. ۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترفیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود. ۱۸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترفیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟» ۱۹ ایشان به وی گفتند: «خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله‌ای در اسرائیل شوی؟» ۲۰ پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترفیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد.

۲۱ پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند. ۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند. ۲۳ و بنی دان راصدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه شده است که با این جمعیت آمده ای؟» ۲۴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته اید؛ و مرا دیگرچه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می گوید که تو را چه شده است؟» ۲۵ و پسران دان او را گفتند: «آواز تو در میان ما شنیده نشود مبادا مردان تند خو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.» ۲۶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت.

۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیرکشته، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۸ و رهانده ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله ای نبود و آن شهر در وادی ای که نزدیبت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند. ۲۹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود. ۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تا روز اسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان می بودند. ۳۱ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

لاوی و کنیزش

۱ و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا از برای خود

گرفته بود. ۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند. ۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد. ۴ و پدرزنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند. ۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تا روانه شود، اما پدر کنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید. ۶ پس هردو با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.»

۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدرزنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند. ۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود را تقویت نما و تازوال روز تاخیر نمائید.» و ایشان هردو خوردند. ۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدرزنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب را بمانید اینک روز تمام می‌شود، در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.»

۱۰ اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که اورشلیم باشد، رسید، و دو الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. ۱۱ و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.» ۱۲ آقای وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی‌گردیم بلکه به

جبعه بگذریم.»^{۱۳} و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبعه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»

^{۱۴} پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. ^{۱۵} پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.

^{۱۶} و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می‌آمد، و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبعه ماوا گزیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. ^{۱۷} و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «بجا می‌روی و از بجا می‌آیی؟» ^{۱۸} او وی را گفت: «ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ کس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد، ^{۱۹} و نیزگاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می‌باشد و احتیاج به چیزی نیست.» ^{۲۰} آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوچه بسر مبر.» ^{۲۱} پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

^{۲۲} و چون دلهای خود را شاد می‌کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، و در را زده، به آن مرد پیر صاحب خانه خطاب کرده، گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.» ^{۲۳} و آن مرد صاحب خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نی‌ای برادرانم شرارت مورزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را ننمایید. ^{۲۴} اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون

می آورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.»^{۲۵} اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند.^{۲۶} و آن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد.^{۲۷} و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستپایش بر آستانه بود.^{۲۸} و او وی را گفت: «برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت.^{۲۹} و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد.^{۳۰} و هر که این را دید گفت: «از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده اند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

جنگ با بنی بنیامین

۲۰^۱ و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تابث شمع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند.^۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند.^۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه برآمده اند. و بنی اسرائیل گفتند: «بگویند که این عمل زشت چگونه شده است.»^۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با کنیز خود به جبعه که از آن بنیامین باشد، آمدم تا شب را بسر بریم.^۵ و اهل جبعه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل

نمودند که بمرد. ۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند. ۷ هان جمیع شما، ای بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.»

۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت. ۹ و حال کاری که به جبعه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآیم. ۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جبعه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قباحتی که در اسرائیل نموده اند، رفتار نمایند.»

۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند. ۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ ۱۳ پس الان آن مردان بنی بلیعال را که در جبعه هستند، تسلیم نمایید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند. ۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جبعه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند. ۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جبعه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد. ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها موی را به سنگ فلاخن می زدند و خطا نمی کردند. ۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.

۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که اولاً ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برآید.»

۱۹ و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جبعه اردو زدند. ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جبعه صف آرایی کردند. ۲۱ و بنی بنیامین از جبعه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند. ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند. ۲۳ و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.»

۲۴ و بنی اسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند. ۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جبعه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند. ۲۶ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند. ۲۷ و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روزها در آنجا بود. ۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود.»

۲۹ پس اسرائیل در هر طرف جبعه کمین ساختند. ۳۰ و بنی اسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جبعه صف آرایی نمودند. ۳۱ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل و دیگری به سوی جبعه می رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند. ۳۲ و بنی بنیامین

گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راه‌ها بکشیم.»^{۳۳} و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بل تمار صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جبعه به در جستند.^{۳۴} و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جبعه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا بر ایشان رسیده است.

^{۳۵} و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی اسرائیل در آن روز بیست و پنجهزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیرزن بودند.

^{۳۶} و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جبعه نشانده بودند.^{۳۷} و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جبعه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.^{۳۸} و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازند.^{۳۹} پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ماشکست یافته‌اند.^{۴۰} و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگرستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می‌رود.^{۴۱} و بنی اسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا برایشان رسیده است.^{۴۲} پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند ایشان را در میان، هلاک ساختند.^{۴۳} پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پامال کردند.^{۴۴} و هجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.^{۴۵} و ایشان برگشته، به سوی صحرا تاصخره رمون بگریختند. و

پنج هزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند. ۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند. ۴۷ اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رمون فرار کردند، و در صخره رمون چهار ماه بماندند. ۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هرچه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

سوگند بنی اسرائیل در مورد بنی بنیامین

۱ و مردان اسرائیل در مصفه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.» ۲ و قوم به بیت تیل آمده، در آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند. ۳ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟» ۴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی در آنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند. ۵ و بنی اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مصفه نیاید، البته کشته شود. ۶ و بنی اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است. ۷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»

۸ و گفتند: «کدام یک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفه نیامده است؟» و اینک از یایش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود. ۹ زیرا

چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یابیش جلعاد احدی در آنجا نبود. ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید. ۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.» ۱۲ و در میان ساکنان یابیش جلعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری نخوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیله که در زمین کنعان است، آوردند.

۱۳ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند. ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد.

۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود. ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟ ۱۷ و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سببی از اسرائیل محو نشود. ۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد. ۱۹ و گفتند: «اینک هر سال در شیله که به طرف شمال بیت ئیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ئیل به شکیم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.» ۲۰ پس بنی بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاکستانها در کین باشید، ۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیله بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها درآید، و از دختران شیله هر کس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود. ۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما بخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید،

الان مجرم می‌باشید.»^{۲۳} پس بنی بنیامین چنین کردند، و ازرقص کنندگان، زنان را برحسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.^{۲۴} و در آن وقت بنی اسرائیل هر کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجا هر کس به ملک خود بیرون رفتند.^{۲۵} و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

کتاب روت

نعومی و عروسانش

۱ و واقع شد در ایام حکومت داوران که قطعی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دوپسرش. ۲ و اسم آن مرد ایملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسراش به محلون و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند. ۳ و ایملک شوهر نعومی، مرد و او با دوپسرش باقی ماند. ۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند. ۵ و هر دوی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن ازدو پسر و شوهر خود محروم ماند.

۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است. ۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند. ۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان نکند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید. ۹ و خداوند به شما عطا نکند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۱۰ و به او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.» ۱۱ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟ ۱۲ ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که

برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزایم، ۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ فی‌الذکر دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اماروت به وی چسبید. ۱۵ و او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.» ۱۶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می‌آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می‌کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود. ۱۷ جایی که بمیری، می‌میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از توجدا نماید.»

۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد. ۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟ ۲۰ او به ایشان گفت: «مرا نعومی بخوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است. ۲۱ من پر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی می‌خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبیه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

روت و بوعرز

۲

۱ و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعرز نام از خاندان ایملک بود. ۲ و روت موآبیه به نعومی گفت: «مرا اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: «بروای دخترم.» ۳ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی می نمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعرز که از خاندان ایملک بود، افتاد. ۴ و اینک بوعرز ازبیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند باشما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»

۵ و بوعرز به نوکر خود که بر دروندگان گاشته بود، گفت: «این دختر از آن کیست؟» ۶ نوکر که بر دروندگان گاشته شده بود، در جواب گفت: «این است دختر موآبیه که با نعومی از بلاد موآب برگشته است، ۷ و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافه ها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.»

۸ و بوعرز به روت گفت: «ای دخترم مگر نمی شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه با کنیزان من در اینجا باش. ۹ و چشمانت به زمینی که می دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آيا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر گرتشه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می کشند، بنوش.» ۱۰ پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

۱۱ بوعرز در جواب او گفت: «از هر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر وزمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی. ۱۲ خداوند عمل تو را جزا

دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.» ۱۳ گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات بیایم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویزگفتی، اگرچه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.»

۱۴ بوعز وی را گفت: «در وقت چاشت اینجایا و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سیر شده، باقی مانده را وا گذاشت. ۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست بوعز جوانان خود را امر کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافها هم خوشه چینی نماید و او را زجرمنمایید. ۱۶ و نیز از دسته‌ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را عتاب مکنید.»

۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوبید و به قدر یک ایفه جو بود. ۱۸ پس آن را برداشته، به شهر درآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیرشدنش باقی مانده بود، بیرون آورده، به وی داد. ۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «امروز کجا خوشه چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسی که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعز است.»

۲۰ و نعومی به عروس خود گفت: «او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک ننموده است.» و نعومی وی را گفت: «این شخص، خویش ما و از ولی های ماست.» ۲۱ و روت موآبیه گفت که «او نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه درو مرا تمام کنند.» ۲۲ نعومی به عروس خود روت گفت که «ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تو را در کشتزار دیگر نیابند.» ۲۳ پس با کنیزان بوعز برای خوشه چینی می ماند تا درو جو و درو گندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

نقشه نعومی

۳

۱ و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد. ۲ و الان آیا بوعز که تو با کنیزانش بودی خویش ما نیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک می کند. ۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود. ۴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.» ۵ او وی را گفت: «هرچه به من گفتی، خواهم کرد.»

۶ پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادر شوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود. ۷ پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید. ۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است. ۹ و گفت: «تو کیستی؟» او گفت: «من کنیزتو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.»

۱۰ او گفت: «ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، زرفتی. ۱۱ و حال ای دختر من، مترس! هرآنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می دانند. ۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولی ای نزدیکتر از من هست. ۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»

۱۴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پدش از آنکه کسی همسایه اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است. ۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیاور و بگیر.» پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیوده، بر وی گذارد و به شهر رفت. ۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ای دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هر آنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد. ۱۷ و گفت: «این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادر شوهرت تهیدست مرو.» ۱۸ او وی را گفت: «ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امر و تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج روت

۴^۱ و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز درباره او سخن گفته بود می گذشت، و به او گفت: «ای فلان! به اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست. ۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجا بنشینید.» و ایشان نشستند. ۳ و به آن ولی گفت: «نعومی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما ایملک بود، می فروشد. ۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک می کنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» او گفت: «من انفکاک می کنم.» ۵ بوعز گفت: «در روزی که زمین را از دست نعومی می خری، از روت موآبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزی.» ۶ آن ولی گفت: «نمی توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.»

۷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می‌داد. و این در اسرائیل قانون شده است. ۸ پس آن ولی به بوعز گفت: «آن را برای خود بخر.» و کفش خود را بیرون کرد. ۹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک ایملک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم. ۱۰ و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محله‌اش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»

۱۱ و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراشته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش. ۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تمار برای یهودا زایید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.»

نسب نامه داود

۱۳ پس بوعز روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید. ۱۴ و زنان به نعومی گفتند: «متبارک باد خداوند که تو را امروز بی‌ولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود. ۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروسست که تو را دوست می‌دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زایید.» ۱۶ و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد. ۱۷ و زنان همسایه‌اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدریسی پدر داود است.

۱۸ این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛ ۱۹ و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛ ۲۰ و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛ ۲۱ و سلمون بوغز را آورد؛ و بوغز عوبید را آورد؛ ۲۲ و عوبیدیسی را آورد؛ ویسی داود را آورد.

کتاب اول سموئیل

تولد سموئیل

۱ و مردی بود از رامه تایم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه بن یروحام بن الیهو بن توحو بن صوف. و او افرایمی بود. ۲ و او دوزن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فننه بود. و فننه اولاد داشت لیکن حنا را اولاد نبود. ۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانیدن برای یهوه صباوت از شهر خود به شیلوه می آمد، و حفنی و فینحاس دو پسر عیسی، کاهنان خداوند در آنجا بودند. ۴ و چون روزی می آمد که القانه قربانی می گذرانید، به زن خود فننه و همه پسران و دختران خود قسمت های داد. ۵ و اما به حنا قسمت مضاعف می داد زیرا که حنا را دوست می داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود. ۶ و هئوی وی او را نیز سخت می رنجانید به حدی که وی را خشمناک می ساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود. ۷ و همچنین سال به سال واقع می شد که چون حنا به خانه خدا می آمد، فننه همچنین او را می رنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد. ۸ و شوهرش، القانه، وی را می گفت: «ای حنا چرا گریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»

۹ و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنا برخاست و عیسی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشست. ۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زارزار بگریست. ۱۱ و نذر کرده، گفت: «ای یهوه صباوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده،

اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.»

۱۲ و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیلی دهن او را ملاحظه کرد. ۱۳ و حنا در دل خود سخن می گفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که مست است. ۱۴ پس عیلی وی را گفت: «تا به کی مست می شوی؟ شرابت را از خود دور کن.» ۱۵ و حنا در جواب گفت: «نی آقایم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات نوشیده‌ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته‌ام. ۱۶ کنیز خود را از دختران بلیعال مشمار، زیرا که از کثرت غم ورنجیدگی خود تابحال می گفتم.» ۱۷ عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتي را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.» ۱۸ گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر ترشرونبود.

۱۹ و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رامه آمدند، و القانه زن خود حنا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد. ۲۰ و بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند سوال نمودم.»

وقف سموئیل

۲۱ و شوهرش القانه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذراند. ۲۲ و حنا زفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائم خواهد ماند. ۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید،

بکن، تا وقت باز داشتنش از شیر بمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر می داد. ۲۴ و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را باسه گاو و یک ایفه آرد و یک مشک شراب با خود آورده، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود. ۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند. ۲۶ و حنا گفت: «عرض می کنم ای آقایم! جانت زنده بادای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسئلت نمودم. ۲۷ برای این پسر مسالت نمودم و خداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است. ۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم، تمام ایامی که زنده باشد و وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

دعای حنا

۱ و حنا دعا نموده، گفت: «دل من در خداوند وجد می نماید. ۲ و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم. ۳ مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما صخره ای نیست. ۴ سخنان تکبرآمیز دیگر مگویند. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده می شود. ۵ کمان جباران را شکسته است. و آنانی که می لغزیدند، کمر آنها به قوت بسته شد. ۶ سیرشدگان، خویشان را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، زیون گردیده.

۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به قبر فرودی آورد و برمی‌خیزاند.
 ۷ خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند؛ پست می‌کند و بلند می‌سازد.
 ۸ فقیر را از خاک برمی‌افزارد. و مسکین را از مزبله برمی‌دارد تا ایشان را با
 امیران بنشانند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن
 خداوند است. و ربع مسکون را بر آنهاستوار نموده است.
 ۹ پایهای مقدسین خود را محفوظ می‌دارد. اماشریران در ظلمت خاموش خواهند
 شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد.
 ۱۰ آنانی که با خداوند محاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان
 صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه
 خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»
 ۱۱ پس القانه به خانه خود به راما رفت و آن پسر به حضور عییل کاهن، خداوند
 را خدمت می‌نمود.

پسران عییل

۱۲ و پسران عییل از بنی بلیعال بودند و خداوند را نشناختند. ۱۳ و عادت کاهنان
 با قوم این بود که چون کسی قربانی می‌گذرانید هنگامی که گوشت پخته می‌شد،
 خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود می‌آمد ۱۴ و آن را به تاوه یا مرجل یا
 دیگ یا پاتیل فرو برده، هرچه چنگال برمی‌آورد کاهن آن را برای خود می‌گرفت،
 و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه می‌آمدند، رفتار می‌نمودند. ۱۵ و نیز
 قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می‌گذرانید، می‌گفت:
 «گوشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی‌گیرد بلکه خام.»
 ۱۶ و آن مرد به وی می‌گفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هرچه دلت می‌خواهد برای
 خود بگیر.» او می‌گفت: «نی، بلکه الان بده، والا به زور می‌گیرم.» ۱۷ پس نگاهان

آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می‌داشتند.

۱۸ و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می‌کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفودگان بسته بود. ۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک می‌ساخت، و آن را سال به سال همراه خود می‌آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی‌آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند. ۲۰ و عیلی القانه و زنش را برکت داده، گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده‌ای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند. ۲۱ و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زاید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمود می‌کرد.

۲۲ و عیلی بسیار سانخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند، می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوایدند. ۲۳ پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم. ۲۴ چنین مکنیدای پسرانم زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند می‌باشید. ۲۵ اگر شخصی بر شخصی نگاه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند نگاه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان راهلاک سازد.

۲۶ و آن پسر، سموئیل، نمود می‌یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده می‌شد.

پیشگویی در مورد خاندان عیلی

۲۷ و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟

۲۸ و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدیم تا کاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود پیوشد، و آیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت بخشیدیم؟^{۲۹} پس چرا قربانی‌ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می‌کنید و پسران خود رازیده از من محترم می‌داری، تا خویشان را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی.^{۳۰} بنابراین یهوه، خدای اسرائیل می‌گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می‌گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.^{۳۱} اینک ایامی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرت را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود.^{۳۲} و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود.^{۳۳} و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی‌نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد.^{۳۴} و این برای تو علامت باشد که بر دو پسرت حنفی و فینحاس واقع می‌شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد.^{۳۵} و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود.^{۳۶} و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره‌ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهنات بگذار تا لقمه‌ای نان بخورم.»

دعوت سموئیل

۱ و آن پسر، سموئیل، به حضور عیلی، خداوند را خدمت می‌نمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی‌شد.^۲ و در آن زمان واقع

۳

شد که چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی توانست دید،^۳ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می خوابید،^۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لییک.»^۵ پس نزد عیلی شتافته، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.

^۶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسر من تورا نخواندم، برگشته، بخواب.»

^۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود.^۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیلی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است.^۹ و عیلی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوند بفرما زیرا که بنده تو می شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.

^{۱۰} و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا که بنده تو می شنود.»^{۱۱} و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می کنم که گوشهای هر که بشنود، صدا خواهد داد.^{۱۲} در آن روز هر چه درباره خانه عیلی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید.^{۱۳} زیرا به او خبر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گاهی که می داند، چونکه پسرانش برخود لعنت آوردند و او ایشان را منع نمود.^{۱۴} بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که نگاه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.»

^{۱۵} و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیلی راز رویا اطلاع دهد.^{۱۶} اما عیلی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسر من

سموئیل! او گفت: «لبیک» ۱۷ گفت: «چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.» ۱۸ پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است آنچه در نظر او پسند آید بکند.»

۱۹ و سموئیل بزرگ می شد و خداوند با وی می بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد. ۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

جنگ با فلسطینیان

۱ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد ابن عزرا اردو زدند، و فلسطینیان در ارفیق فرود آمدند. ۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند. ۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.» ۴ و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت عهد یهوه صباپوت را که در میان کروبیان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عییلی حفنی و فینحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند. ۵ و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد. ۶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت

خداوند به اردو آمده است. ۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است! ۸ وای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا مبتلا ساختند. ۹ ای فلسطینیان خویشان را تقویت داده، مردان باشید مبادا عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.»

۱۰ پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند. ۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیسی حفنی و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیسی

۱۲ و مردی بنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد. ۱۳ و چون وارد شد اینک عیسی به کنار راه برکسی خود مراقب نشسته، زیرا که دلش درباره تابوت خدا مضطرب می‌بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند. ۱۴ و چون عیسی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیسی را خبر داد. ۱۵ و عیسی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی‌توانست دید.

۱۶ پس آن مرد به عیسی گفت: «منم که از لشکر آمده، و من امروز از لشکر فرار کرده‌ام.» گفت: «ای پسرم کار چگونه گذشت؟» ۱۷ و آن خبرآورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر ت حفنی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.» ۱۸ و چون از تابوت خدا خبر داد، عیسی از کرسی خود به پهلو دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل

داوری کرده بود. ۱۹ و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبرگرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را بگرفت. ۲۰ و در وقت مردنش زنانی که نزد وی ایستاده بودند، گفتند: «مترس زیرا که پسرزاییدی،» اما او جواب نداد و اعتنا نمود. ۲۱ و پسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد»، چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش. ۲۲ پس گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

تابوت خدا نزد فلسطینیان

۱ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از ابن عزربه اشدود آوردند. ۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون درآورده، نزدیک داجون گذاشتند. ۳ و بامدادان چون اشدودیان برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند. ۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود. ۵ از این جهت کاهنان داجون و هرکه داخل خانه داجون می شود تا امروز بر آستانه داجون در اشدود پانمی گذرد.

۶ و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را هم اشدود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت. ۷ و چون مردان اشدود دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است. ۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «تابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند. ۹ و

واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد. ۱۰ پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.» ۱۱ پس فرستاده، جیمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود. ۱۲ و آنانی که نمردند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

بازگشت تابوت خدا

۱ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند. ۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نماید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.» ۳ گفتند: «اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی بفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.» ۴ ایشان گفتند: «چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟» ۵ پس تمائیل خراجهای خود و تمائیل موشهای خود را که زمین را خراب می کنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد. ۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟ ۷ پس الان ارا به تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ برگردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو رابه ارا به ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید. ۸ و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر ارا به

بنیید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می فرستید در صندوقچه‌ای به پہلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود. ۹ و نظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.»

۱۰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاوشیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند، و گوساله‌های آنها را در خانه نگاه داشتند. ۱۱ و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا و تمائیل خراجهای خود بر ارابه گذاشتند. ۱۲ و گاو را خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهرافه رفته، بانگ می زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.

۱۳ و اهل بیت شمس در دره گندم را درومی کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند. ۱۴ و ارابه به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارابه را شکسته، گاو را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند. ۱۵ و لایوان تابوت خداوند و صندوقچه‌ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی‌های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند. ۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند.

۱۷ و این است خراجهای طلائی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدود یک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک. ۱۸ و موشهای طلا بر حسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا

آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است.

۱۹ و مردمان بیت شمسی را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگرستند، پس پنجاه هزار وهفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود. ۲۰ و مردمان بیت شمسی گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه می‌تواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» ۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده‌اند، بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

و مردمان قریه یعاریم آمده، تابوت

۱ خداوند را آوردند، و آن را به خانه اینناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند.

داوری سموئیل

۲ و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند. ۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمائید، و خدایان غیر و عشتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمائید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید.» ۴ آنگاه بنی اسرائیل بعلم و عشتاروت رادور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.

۵ و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مصفحه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعا نمایم.» ۶ و در مصفحه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند،

و آن روز راروزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند نگاه کرده‌ایم، و سموئیل بنی اسرائیل را در مصفه داوری نمود.

۷ و چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه جمع شده‌اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند. ۸ و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما نزدیوه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.» ۹ و سموئیل بره شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود. ۱۰ و چون سموئیل قربانی سوختنی رامی گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهزم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند. ۱۱ و مردان اسرائیل از مصفه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند.

۱۲ و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفه و سن برپا داشت و آن را ابن عزر نامیده، گفت: «تاجال خداوند ما را اعانت نموده است.» ۱۳ پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود. ۱۴ و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تاجت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهنیدند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد.

۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود. ۱۶ و هر سال رفته، به بیت ئیل و جلجال و مصفه گردش می کردند، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می نمود. ۱۷ و به رامه بر می گشت زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

در طلب پادشاه

۱ و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. ۲ و نام پسر نخست زاده اش یوئیل بود و نام دومینش ایباه؛ و در بشرشع داور بودند. ۳ اما پسرانش به راه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند. ۵ و او را گفتند: «اینک تو پیر شده ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امتهای ما حکومت نماید.» ۶ و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. ۷ و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هرچه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم. ۸ بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار می نمایند. ۹ پس الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.»

۱۰ و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. ۱۱ و گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را برارابه ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش ارابه هایش خواهند دوید. ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارابه هایش تعیین خواهد نمود. ۱۳ و دختران شما را برای عطرکشی و طبخی و خبازی خواهد گرفت. ۱۴ و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را

گرفته، به خادمان خود خواهد داد. ۱۵ و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته، به خواجه‌سرایان و خادمان خود خواهد داد. ۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت. ۱۷ و عشر گله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. ۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده‌اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.»

۱۹ اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: «نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد. ۲۰ تا ما نیز مثل سایر امتهای باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.» ۲۱ و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شما هر کس به شهر خود بروید.»

مسح شاول

۱ و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ابیشیل بن صرور بن بکورت بن افیح بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود. ۲ و او را پسری شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کتفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود.

۳ و الاغهای قیس پدر شاول گم شده. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «الان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.» ۴ پس از کوهستان افرایم گذشته، و از زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شعلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.

۵ و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم مباد پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.»^۶ او در جواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرم است و هرچه می گوید البته واقع می شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.»^۷ شاول به خادمش گفت: «اینک اگر برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه ای نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم.»^۸ و آن خادم باز در جواب شاول گفت که «اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا می دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.»^۹ در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می رفت، چنین می گفت: «بیاید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می گفتند.^{۱۰} و شاول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.

۱۱ و چون ایشان به فراز شهر بالا می رفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می آمدند و به ایشان گفتند: «آیا رائی در اینجا است؟»^{۱۲} در جواب ایشان گفتند: «بلی اینک پیش روی شماست. حال بشتابید زیرا امروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست.^{۱۳} به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیاید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او می باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او را خواهید یافت.»^{۱۴} پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.

۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت: «فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من

اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.»^{۱۷} و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که درباره اش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»

^{۱۸} و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه رائی بجاست؟»^{۱۹} سموئیل در جواب شاول گفت: «من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها کرده، هرچه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد. ^{۲۰} و اما الاغهایت که سه روز قبل از این گم شده است، درباره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟»^{۲۱} شاول در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می گویی؟»^{۲۲} و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد. ^{۲۳} و سموئیل به طباخ گفت: «قسمتی را که به تودادم و درباره اش به تو گفتم که پیش خود نگاهدار، بیاور.»^{۲۴} پس طباخ ران را با هرچه بر آن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت: «اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تونگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخوام.»

^{۲۵} و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد. ^{۲۶} و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر سموئیل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

۲۷ و چون ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «خادم را بگو که پیش ما برود. (او پیش رفت) و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوام.»
 ۱ پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟^۲ امروز بعد از رفتنت از نزد من دو مرد، نزد قبر راحیل به سرحد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می گوید به جهت پسر من چکنم.^۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ئیل می روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشگ شراب.^۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت.^۵ بعد از آن به جبعه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر می آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت می کنند، به تو خواهند برخورد.^۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد.^۷ و هنگامی که این علامات به تو رونماید، هرچه دستت یابد بکن زیرا خدا باتوست.^۸ و پیش من به جلجال برو و اینک من برای گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.»

۹ و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد.^{۱۰} و چون آنجا به جبعه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می کرد.^{۱۱} و چون همه کسانی که او را پیشتر می شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می کند،

مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسر قیس واقع شده است، آیا شاول نیز از جمله انبیا است؟» ۱۲ و یکی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز از جمله انبیا است. ۱۳ و چون از نبوت کردن فارغ شد به مکان بلند آمد.

۱۴ و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «جکا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتیم.» ۱۵ عموی شاول گفت: «مرا بگو که سموئیل به شما چه گفت؟» ۱۶ شاول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت.

۱۷ و سموئیل قوم را در مصفه به حضور خداوند خواند ۱۸ و به بنی اسرائیل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: من اسرائیل را از مصر بر آوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم. ۱۹ و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدیها و مصیبت های شما رهانید، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»

۲۰ و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد. ۲۱ و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند. ۲۲ پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.» ۲۳ و دویده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود. ۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»

۲۵ پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هرکس از تمامی قوم را به خانه‌اش روانه نمود. ۲۶ و شاول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند. ۲۷ اما بعضی پسران بلیعال گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و او را حقیر شمرد، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

رهای اهل یابیش و استقرار سلطنت

۱ و ناحاش عمونی برآمده، در برابر یابیش جلعاد اردوزد، و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.» ۲ ناحاش عمونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.» ۳ و مشایخ یابیش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای مارهائنده‌ای نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.» ۴ پس رسولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۵ و اینک شاول در عقب گاوان از صحرائی آمد، و شاول گفت: «قوم را چه شده است که می‌گریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او بازگفتند. ۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد. ۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر که در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند. ۸ و ایشان را در بازق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند. ۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش

جلعاد چنین گوید: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند. ۱۰ و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هرچه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.» ۱۱ و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.

۱۲ و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.» ۱۳ اما شاول گفت: «کسی امروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.» ۱۴ و سموئیل به قوم گفت: «بیاید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.» ۱۵ پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا در جلجال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

سخنان آخر سموئیل

۱ و سموئیل به تمامی بنی اسرائیل گفت: «اینک قول شما را در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم. ۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شما راه می‌رود و من پیر و مو سفید شده‌ام، و اینک پسران من با شما می‌باشند، و من از جوانیم تا امروز پیش روی شما سلوک نموده‌ام. ۳ اینک من حاضرم، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمارد نمایم.» ۴ گفتند: «بر ما ظلم نکرده‌ای و بر ما ستم نموده‌ای و چیزی از دست کسی نگرفته‌ای.» ۵ به

۱۲

ایشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهد است.»

۶ و سموئیل به قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد. ۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادلانه خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم. ۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند. ۹ و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سیسرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند. ۱۰ پس نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشتاروت را عبادت نموده‌ایم، و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تورا عبادت خواهیم نمود. ۱۱ پس خداوند یربعل و بدان و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شما را از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید. ۱۲ و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شما می‌آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود. ۱۳ و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است. ۱۴ اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نرزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، یهوه، خدای خود را پیروی نمایید خوب. ۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود. ۱۶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا می‌آورد، ببینید. ۱۷ آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهیم نمود و اورعدها و باران خواهد فرستاد تا

بدانید و ببینید که شرارتی که از طلیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.»^{۱۸} پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز رعدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

۱۹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یهوه، خدای خود استدعا نما تاغیریم، زیرا که بر تمامی گاهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.»^{۲۰} و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده‌اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمائید. ^{۲۱} و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید. ^{۲۲} زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد. ^{۲۳} و اما من، حاشا از من که به خداوند نگاه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد. ^{۲۴} لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمائید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید. ^{۲۵} و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

ناطاعتی شاول

۱ و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود،^۲ شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در خماس و در کوه بیت تیل بودند، و یک هزار بایوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم را به خیمه‌اش فرستاد.^۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کزنانواخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!»^۴ و

۱۳

چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده‌اند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند.

۵ و فلسطینیان سی هزار اربه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کنار دریا بی‌شمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در محاس به طرف شرقی بیت آن اردوزدند. ۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره‌ها و بیشه‌ها و گریوه‌ها و حفره‌ها و صخره‌ها پنهان کردند. ۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند.

۸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده می‌شدند. ۹ و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی رانزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید. ۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۱ و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در محاس جمع شده‌اند، ۱۲ پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشان را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

۱۳ و سموئیل به شاول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. ۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» ۱۵ و سموئیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد.

۱۶ و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند. ۱۸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صبویم به جانب بیابان است، توجه نمودند.

۱۹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می گفتند: «مباداعبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.» ۲۰ و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بیل و گاواهن و تبر و داس خود را تیز کند. ۲۱ اما به جهت بیل و گاواهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند. ۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود. ۲۳ و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

حمله یوناتان به فلسطین

۱ و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد. ۲ و شاول در کماره جبعه زیر درخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند. ۳ و اخیا ابن اخیطوب برادر ایخابود بن فینحاس بن عیلی، کاهن خداوند، در شیلوه با ایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند. ۴ و در میان معبرهایی که یوناتان می خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بو صیص و اسم دیگری سنه بود. ۵ و یکی از این صخره ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه.

۱۴

۶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیانزد قراول این نامختونان بگذریم شاید خداوند برای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهانیدن با کثیر یا با قلیل مانعی نیست.»^۷ و سلاحدارش به وی گفت: «هرچه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو، اینک من موافق رای تو با تو هستم.»^۸ و یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذر نماییم و خود را به آنها ظاهر سازیم،^۹ اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شما برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت. ۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»

۱۱ پس هر دوی ایشان خویشان را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنها پنهان ساخته اند، بیرون می آیند.»^{۱۲} و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: «نزد ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاحدار خود گفت که «در عقب من بیایزیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»

۱۳ و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می کشت. ۱۴ و این کشتار اول که یوناتان و سلاحدارش کردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیاریک جفت گاو زمین. ۱۵ و در اردو و صحرا و تمامی قوم تزلزل در افتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید. ۱۶ و دیده بانان شاول در جبعه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده می شدند. ۱۷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «الان تفحص کنید و ببینیداز ما که بیرون رفته است؟» پس تفحص کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند. ۱۸ و شاول به اخیا گفت: «تابوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود. ۱۹ و واقع شد چون شاول

با کاهن سخن می گفت که اغتشاش در اردوی فلسطینیان زیاد و زیاد می شد، و شاول به کاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»

۲۰ و شاول و تمامی قومی که با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هرکس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود. ۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند. ۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند. ۲۳ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت آن رسید.

۲۴ و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نچشیدند. ۲۵ و تمامی قوم به جنگی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود. ۲۶ و چون قوم به جنگل داخل شدند، اینک عسل می چکید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم از قسم ترسیدند. ۲۷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می داد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را به شان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.

۲۸ و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسی که امروز طعام خورد.» و قوم بی تاب شده بودند. ۲۹ و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیده ام. ۳۰ و چه قدر زیاد اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که یافته اند بی ممانعت می خوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاد نمی شد؟»

۳۱ و در آن روز فلسطینیان را از محاس تایلون منهزم ساختند و قوم بسیار بی تاب شدند. ۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاوان و گوساله ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند. ۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند نگاه ورزیده، با خون می خورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده اید امروز سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.» ۳۴ و شاول گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویند: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا نگاه نورزیده، با خون نخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاو را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند. ۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.

۳۶ و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «در اینجا به خدا تقرب بجویم.» ۳۷ و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد. ۳۸ آنگاه شاول گفت: «ای تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امروز این نگاه در چه چیز است. ۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رهاننده اسرائیل که اگر در پسر یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.

۴۰ پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشیم.» و قوم به شاول گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید، بکن.» ۴۱ و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «قرعه ای راست بده.» پس یوناتان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند. ۴۲ و شاول گفت: «در میان من و پسر یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.

۴۳ و شاول به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «به نوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟» ۴۴ و شاول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکندای یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.» ۴۵ اما قوم به شاول گفتند: «آیوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمرد. ۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.

۴۷ و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادوم و ملوک صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می نمود، غالب می شد. ۴۸ و به دلیری عمل می نمود و عمالقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رهانید.

۴۹ و پسران شاول، یوناتان و یشوی و ملکیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال. ۵۰ و اسم زن شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیر بن نیر، عموی شاول بود. ۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسرایشیل بود.

۵۲ و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول می دید، او را نزد خود می آورد.

خلع شاول از سلطنت

۱ و سموئیل به شاول گفت: «خداوند مرا فرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو. ۱۵
۲ یهوه صباوت چنین می گوید: آنچه عمالیق به اسرائیل کرد، بخاطر داشته‌ام که

چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد. ۳ پس الان برو و عمالیق را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»

۴ پس شاول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلایم سان دید. ۵ و شاول به شهر عمالیق آمده، در وادی کمین گذاشت. ۶ و شاول به قینیان گفت: «بروید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبادا شما را با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی اسرائیل هنگامی که از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینیان از میان عمالقه دور شدند. ۷ و شاول عمالقه را از حویله تا شور که در برابر مصر است، شکست داد. ۸ و اجاج پادشاه عمالیق رازنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت. ۹ و اما شاول و قوم اجاج را و بهترین گوسفندان و گاو و پرواریها و برهها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بیقیمت را بالکل نابود ساختند.

۱۰ و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: ۱۱ «پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. ۱۲ و بامدادان سموئیل برخاست تا شاول را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند که «شاول به کرمل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نمود و دور زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.» ۱۳ و چون سموئیل نزد شاول رسید شاول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.» ۱۴ سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاو که من می شنوم چیست؟» ۱۵ شاول گفت: «اینها را از عمالقه آورده اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاو را دریغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.» ۱۶ سموئیل به شاول گفت: «تامل نما تا آنچه خداوند دلش به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «بگو.»

۱۷ و سموئیل گفت: «هنگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیا رئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟» ۱۸ و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گاهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند. ۱۹ پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟» ۲۰ شاول به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم. ۲۱ اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاو، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلال قربانی بگذرانند.» ۲۲ سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است.»

۲۳ زیرا که تمرد مثل گناه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود.» ۲۴ و شاول به سموئیل گفت: «گناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم. ۲۵ پس حال تمنا اینکه نگاه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.» ۲۶ سموئیل به شاول گفت: «با تو برمی گردم چونکه کلام خداوند را ترک نموده ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»

۲۷ و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، اودامن جامه او را بگرفت که پاره شد. ۲۸ و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتر است، داده است. ۲۹ و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا او انسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.» ۳۰ گفت: «نگاه کرده ام، حال تمنا اینکه مرا به حضور مشایخ قومم و به حضور

اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.»^{۳۱} پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود.

^{۳۲} و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیک رانزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.»^{۳۳} و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر توزنان را بی‌اولاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بی‌اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد.

^{۳۴} و سموئیل به رامه رفت و شاول به خانه خود به جبعه شاول برآمد.^{۳۵} و سموئیل برای دیدن شاول تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاول ماتم می‌گرفت، و خداوند پیشمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

مسح داود

۱ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شاول ماتم می‌گیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد یسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده‌ام.»^۲ سموئیل گفت: «چگونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببرو بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده‌ام.^۳ و یسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.»^۴ و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می‌آیی؟»^۵ گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیاید.» و او یسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.

۶ و واقع شد که چون آمدند بر الیاب نظر انداخته، گفت: «یقین مسیح خداوند به حضوری است.»^۷ اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد.»^۸ و یسا اینتاداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.»^۹ و یسا شماه را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.»^{۱۰} و یسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.»^{۱۱} و سموئیل به یسا گفت: «آیا پسرات تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می چرانند.» و سموئیل به یسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهم نشست.»^{۱۲} پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکوچشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.»^{۱۳} پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموئیل برخاسته، به رومه رفت.

داود در خدمت شاول

^{۱۴} و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می ساخت.^{۱۵} و بندگان شاول وی را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می سازد.»^{۱۶} پس آقای ما بندگان خود را که به حضورت هستند امر فرماید تا کسی را که بر بربط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد.»^{۱۷} و شاول به بندگان خود گفت: «الان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.»^{۱۸} و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «اینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم

که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می‌باشد.»

۱۹ پس شاول قاصدان نزد یسا فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.»^{۲۰} آنگاه یسا یک بار الاغ از نان و یک مشگ شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد.^{۲۱} و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد.^{۲۲} و شاول نزد یسا فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمده.»^{۲۳} و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داود بربط گرفته، به دست خود می‌نواخت، و شاول راحه و صحت حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.

داود و جلیات

۱ و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزریقه درافس دمیم اردو زدند.^۲ و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند.^۳ و فلسطینیان برکوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود.^۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود.^۵ و بر سر خود، خودبرنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زره‌اش پنج هزار مثقال برنج بود.^۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزراق برنجین بود.^۷ و چوب نیزه‌اش مثل نوردجولاهگان و سرنیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت.^۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون

۱۷

آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید. ۱۹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهید نمود.» ۱۰ و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می آورم، شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نمایم.» ۱۱ و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هراسان شده، بسیار بترسیدند.

۱۲ و داود پسر آن مرد افراتی بیت لحم یهودا بود که یسا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود. ۱۳ و سه پسر بزرگ یسا روانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده اش الیاب و دومش ایناداب و سوم شاه بود. ۱۴ و داود کوچکتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند. ۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند. ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می آمد و چهل روز خود را ظاهر می ساخت.

۱۷ و یسا به پسر خود داود گفت: «الان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب. ۱۸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت پیرس و از ایشان نشانی ای بگیر.»

۱۹ و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می کردند. ۲۰ پس داود با ممدادان برخاسته، گله را به دست چوپان وا گذاشت و برداشته، چنانکه یسا او را امر فرموده بود برفت، و به سنگ اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می زدند. ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند. ۲۲ و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را پرسید. ۲۳ و

چون با ایشان گفتگو می کرد اینک آن مرد مبارز فلسطینی جتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.

۲۴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند. ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.» ۲۶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارچه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟» ۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»

۲۸ و چون با مردمان سخن می گفتند برادر بزرگش الیاب شنید و خشم الیاب بر داود افروخته شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده ای.» ۲۹ داود گفت: «الان چه کردم آیا سببی نیست؟» ۳۰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.

۳۱ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید. ۳۲ و داود به شاول گفت: «دل کسی به سبب او نیفتد. بنده ات می رود و با این فلسطینی جنگ می کند.» ۳۳ شاول به داود گفت: «تو نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.» ۳۴ داود به شاول گفت: «بنده ات گله پدر خود را می چراند که شیر و خرسی آمده، بره ای از گله ربودند. ۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهنایم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم

و کشتم. ۳۶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت، و این فلسطینی ناختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به تنگ آورده است. ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهانید.» و شاول به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.»

۳۸ و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌ای به او پوشانید. ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می‌خواست که برود زیرا که آنها رانیزاموده بود و داود به شاول گفت: «با اینها نمی‌توانم رفت چونکه نیازموده‌ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد. ۴۰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.

۴۱ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می‌آمد. ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود. ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «ایامن سگ هستم که با چوب دستی نزد من می‌آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد. ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»

۴۵ داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزراراق نزد من می‌آیی اما من به اسم یهوه صباوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده‌ای نزد تو می‌آیم. ۴۶ و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست. ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی‌دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»

۴۸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. ۴۹ و داود دست خود را به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرورفت که بر روی خود بر زمین افتاد.

۵۰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود. ۵۱ و داود دویده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند. ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تاجت و تادروازه‌های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند. ۵۳ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند. ۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت.

۵۵ و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، به سردار لشکرش ابنیر گفت: «ای ابنیر، این جوان پسر کیست؟» ابنیر گفت: «ای پادشاه به جان تو قسم که نمی‌دانم.» ۵۶ پادشاه گفت: «پرس که این جوان پسر کیست.» ۵۷ و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابنیر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود. ۵۸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «پسر بنده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

حسادت شاول

۱ و واقع شد که چون از سخن گفتن باشاول فارغ شد، دل یوناتان بر دل داود چسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت. ۲ و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد. ۳ و یوناتان

باداود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود. ۴ و یوناتان ردایی را که دربرش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز. ۵ و داود به هر جایی که شاول او را می فرستاد بیرون می رفت، و عاقلانه حرکت می کرد و شاول او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد.

۶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی گشت چون ایشان می آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کمان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. ۷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می سراییدند و می گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.» ۸ و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.» ۹ و از آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد می نگریست.

۱۰ و در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می نواخت و مزراقی در دست شاول بود. ۱۱ و شاول مزراق را انداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهیم زد، اما داود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به کنار کشید.

۱۲ و شاول از داود می ترسید زیرا خداوند با او بود و از شاول دور شده. ۱۳ پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می کرد. ۱۴ و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می نمود، و خداوند با وی می بود. ۱۵ و چون شاول دید که او بسیار عاقلانه حرکت می کند به سبب او هراسان می بود. ۱۶ اما تمامی اسرائیل و یهودا داود را دوست می داشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول می کرد.

۱۷ و شاول به داود گفت: «اینک دختر بزرگ خود می‌رب را به تو به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»»^{۱۸} و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»^{۱۹} و در وقتی که می‌رب دختر شاول می‌بایست به داود داده شود او به عدریئیل محولاتی به زنی داده شد.

۲۰ و میکال، دختر شاول، داود را دوست می‌داشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد. ۲۱ و شاول گفت: «او را به وی می‌دهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.»^{۲۲} و شاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویند: «اینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست می‌دارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.»

۲۳ پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مردمسکین و حقیرم.»^{۲۴} و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است. ۲۵ و شاول گفت: «به داود چنین بگویند که پادشاه مهر نمی‌خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاول فکر کرد که داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.

۲۶ پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود. ۲۷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دو بیست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد. ۲۸ و شاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و

میکال دختر شاول او را دوست می‌داشت. ۲۹ و شاول از داود باز بیشتر ترسید، و شاول همه اوقات دشمن داود بود.

۳۰ و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاده عاقلانه حرکت می‌کرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داود

۱ و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند. ۲ اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا بامدادان خویشتن را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن. ۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرائی که تو در آن می‌باشی خواهم ایستاد، و درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.»

۴ و یوناتان درباره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بنده خود داود نگاه نکند زیرا که او به تو نگاه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است. ۵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی‌تقصیری نگاه کرده، داود را بی‌سبب بکشی.» ۶ و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد. ۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می‌بود. ۸ و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند. ۹ و روح بد از جانب

خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشسته، مزراق خویش را در دست داشت و داود به دست خود می‌نواخت. ۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

۱۱ و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. امامیکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.» ۱۲ پس میکال داود را از پنجره فرو هشته، اوروانه شد و فرار کرده، نجات یافت. ۱۳ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید. ۱۴ و چون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است. ۱۵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.» ۱۶ و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود. ۱۷ و شاول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن؛ برای چه تو را بکشم؟»

۱۸ و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سموئیل به رامه آمده، از هر آنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموئیل رفته، در نایوت ساکن شدند. ۱۹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «اینک داود در نایوت رامه است.» ۲۰ و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می‌کنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۲ پس خود او نیز به رامه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «سموئیل و داود کجا می‌باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت رامه هستند.»^{۲۳} و به آنجا به نایوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که می‌رفت نبوت می‌کرد تا به نایوت رامه رسید. ^{۲۴} و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می‌کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیاشاول نیز از جمله انبیاست؟»

داود و یوناتان

۱ و داود از نایوت رامه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه کرده‌ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گاهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟»^۲ او وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»

۳ و داود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیکومی داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، و می‌گویم با یوناتان این را بدانند و غمگین شود، و لکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت یک قدم بیش نیست.»^۴ یوناتان به داود گفت: «هرچه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.»

۵ داود به یوناتان گفت: «اینک فردا اول ماه است و من می‌باید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم.»^۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو داود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی سالیانه است.^۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است.^۸ پس باینده خود احسان نما چونکه بنده خویش را باخودت

به عهد خداوند درآوردی و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

۹ یوناتان گفت: «حاشا از تو! زیرا اگر می دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟» ۱۰ داود به یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درستی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟» ۱۱ یوناتان به داود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و هر دوی ایشان به صحرا رفتند.

۱۲ و یوناتان به داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم، ۱۳ خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدر من بود. ۱۴ و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم، ۱۵ بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع نمایی، هم دروقتی که خداوند دشمنان داود را جمیع از روی زمین منقطع ساخته باشد.» ۱۶ پس یوناتان باخاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید. ۱۷ و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت داود را قسم داد زیرا که او را دوست می داشت چنانکه جان خود را دوست می داشت.

۱۸ و یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی می باشد، تو را مفقود خواهند یافت. ۱۹ و در روز سوم به زودی فرودشده، به جایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین. ۲۰ و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت که گویا به هدف می اندازم. ۲۱ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگر به خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات

خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود. ۲۲ اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است. ۲۳ و اما آن کاری که من و تو درباره آن گفتگو کردیم اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»

۲۴ پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست. ۲۵ و پادشاه در جای خود برحسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و ابنیر به پهلوی شاول نشسته، و جای داود خالی بود. ۲۶ و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می برد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!» ۲۷ و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامدی؟» ۲۸ یوناتان در جواب شاول گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود. ۲۹ و گفت: تمنا اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادرم مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظرتو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.» ۳۰ آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آیامی دانم که تو پسر یسا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار کرده ای؟ ۳۱ زیرا مادامی که پسر یسا بر روی زمین زنده باشد تو و سلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.» ۳۲ یوناتان پدر خود شاول را جواب داده، وی را گفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟»

۳۳ آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است. ۳۴ و یوناتان به شدت خشم، از سفره برخاست

و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را نجل ساخته بود.

۳۵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود. ۳۶ و به خادم خود گفت: «بدو و تیرها را که می اندازم پیدا کن.» و چون پسر می دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ۳۷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟» ۳۸ و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت. ۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می دانستند. ۴۰ و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.»

۴۱ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید. ۴۲ و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریه من و ذریه تو تا به ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.»

داود در نوب

۱ و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، ۲۱ به استقبال داود آمده، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟»
 ۲ داود به اخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و

خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. ۳ پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هرچه حاضر است به من بده.»

۴ کاهن در جواب داود گفت: «هیچ نان عام در دست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگر خصوص خادمان، خویشان را از زنان بازداشته باشند.» ۵ داود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده‌اند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.» ۶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نان تقدمه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.

۷ و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دواغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود.

۸ و داود به اخیملک گفت: «آیا اینجا دردست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورده‌ام چونکه کارپادشاه به تعجیل بود.» ۹ کاهن گفت: «اینک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»

داود در جت

۱۰ پس داود آن روز برخاسته، از حضور شاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد. ۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقص کمان سرود خوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟» ۱۲ و داود این سخنان را در دل خود جا داده، از اخیش، ملک جت بسیار بترسید. ۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان

خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط می کشید و آب دهنش را بر ریش خود می ریخت. ۱۴ و اخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟ ۱۵ آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

داود در عدلام و مصفه

۱ و داود از آنجا رفته، به مغاره عدلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند. ۲ و هرکه در تنگی بود و هر قرض دار و هرکه تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمین چهار صد نفر با او بودند.

۲۲

۳ و داود از آنجا به مصفه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «تمنا اینکه پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.» ۴ پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند. ۵ و جاد نبی به داود گفت که «در این ملاذ دیگر توقف منما بلکه روانه شده، به زمین یهودا برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.

قتل کاهنان

۶ و شاول شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده اند، و شاول در جبعه، زیر درخت بلوط در رامه نشسته بود، و نیزه اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند. ۷ و شاول به خادمانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حال ای بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یسا به جمیع شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره ها و سردار صدها خواهد ساخت؟ ۸ که جمیع شما بر من فتنه انگیز شده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد

بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بنده مرا برانگیخته است تا در کمین بنشینند چنانکه امروز هست.»^۹ و دواغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «پسریسا را دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اخیوتوب درآمد. ۱۰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود و توشه‌ای به اوداد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.»

۱۱ پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اخیوتوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند. ۱۲ و شاول گفت: «ای پسر اخیوتوب بشنو.» او گفت: «لیک ای آقایم!» ۱۳ شاول به او گفت: «تو و پسریسا چرا بر من فتنه انگیزتید به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کمین بنشیند چنانکه امروز شده است.»

۱۴ اخیملک در جواب پادشاه گفت: «کیست از جمیع بندگان که مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مکرم است. ۱۵ آیا امروز به سوال نمودن از خدا برای او شروع کردم، حاشا از من. پادشاه این کار رابه بنده خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده ات از این چیزها کم یا زیاد ندانسته بود.» ۱۶ پادشاه گفت: «ای اخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.»

۱۷ آنگاه پادشاه به شاطرانی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، کاهنان خداوند را بکشید زیرا که دست ایشان نیز با داود است و بالینکه دانستند که او فرار می کند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند. ۱۸ پس پادشاه به دواغ گفت: «تو برگرد و بر کاهنان حمله آور.» و دواغ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودگان می پوشیدند در آن روز کشت. ۱۹ و نوب رانیز که شهر کاهنان

است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت.

۲۰ اما یکی از پسران اخیملک بن اخیوتوب که ایباتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد. ۲۱ و ایباتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت. ۲۲ داود به ایباتار گفت: «روزی که دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم. ۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هر که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

نجات ساکنان قعیله

۱ و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قعیله جنگ می کنند ۲۳ و خرمنا را غارت می نمایند.» ۲ و داود از خداوند سوال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داود گفت: «برو و فلسطینیان را شکست داده، قعیله را خلاص کن.» ۳ و مردمان داود وی را گفتند: «اینک اینجا در یهودا می ترسیم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قعیله برویم.»

۴ و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قعیله برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.» ۵ و داود با مردانش به قعیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قعیله را نجات داد.

تعاقب داود

۶ و هنگامی که ایباتار بن اخیملک نزد داود به قعیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد. ۷ و به شاول خبر دادند که داود به قعیله آمده است و شاول گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازه‌ها و پشت بندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.» ۸ و شاول جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قعیله فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.

۹ و چون داود دانست که شاول شرارت را برای او اندیشیده است، به ایباتار کاهن گفت: «ایفود را نزدیک پیاور، ۱۰ و داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قعیله بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند. ۱۱ آیا اهل قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد. ۱۲ داود گفت: «آیا اهل قعیله مرا و کسان مرا به دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «تسلیم خواهند نمود.»

۱۳ پس داود و مردانش که تخمین ششصد نفر بودند، برخاسته، از قعیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاول خبر دادند که داود از قعیله فرار کرده است، از بیرون رفتن بازایستاد. ۱۴ و داود در بیابان در ملاذهانشت و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاول همه روزه او را می طلبید لیکن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.

۱۵ و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود. ۱۶ و یوناتان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود. ۱۷ و او را گفت: «مترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را

نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این را می داند.» ۱۸ و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.

۱۹ و زیفیان نزد شاول به جبهه آمده، گفتند: «آیا داود در ملاذهای جنگل در کوه خنیه که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟» ۲۰ پس ای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نمائیم.» ۲۱ شاول گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید. ۲۲ پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد و رفت می کند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار می کند. ۲۳ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می کند بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم کرد.» ۲۴ پس برخاسته، پیش روی شاول به زیف رفتند.

۲۵ و شاول و مردان او به تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود. ۲۶ و شاول به یک طرف کوه می رفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داود می شتافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند. ۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده اند. ۲۸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره محلقوت نامیدند. ۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن شد.

گذشت داود

۲۴
 ۱ و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.»^۲ و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره های بزه های کوهی رفت. ^۳ و به سر راه به آغل های گوسفندان که در آنجا مغاره ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند. ^۴ و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تورا به دستت تسلیم خواهد نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید. ^۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود. ^۶ و به کسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.» ^۷ پس داود کسان خود را به این سخنان توییح نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

^۸ و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد. ^۹ و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می شنوی که می گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد. ^{۱۰} اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. ^{۱۱} وای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من بین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تورا نکشتم بدان و بین

که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو نگاه نکرده‌ام، اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی. ۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۳ چنانکه مثل قدیمان می‌گوید که شرارت از شیرین صادر می‌شود اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می‌آید و کیست که او را تعاقب می‌نمائی، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک کیک! ۱۵ پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصله کند و مرا از دست تو برهاند.»

۱۶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند کرده، گریست. ۱۷ و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم. ۱۸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرانگشتی. ۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی. ۲۰ و حال اینک می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. ۲۱ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نکنی.» ۲۲ و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

نابال و ایجایل

۱ و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه‌اش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد.

۲ و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم می‌برید. ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش ایجایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بدرفتار و از خاندان کالیب بود. ۴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم می‌برد.

۵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «به کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را پرسید. ۶ و چنین گوید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هر چه داری سلامتی باشد. ۷ و الان شنیده‌ام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت رسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان گم نشد. ۸ از خادمان خود پرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روز سعادت مندی آمده‌ایم، تمنا اینکه آنچه دستت بیابد به بندگانت و پسرت داود بدهی.»

۹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند. ۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت: «داود کیست و پسر یسا کیست؟ امروز بسا بندگان هریکی از آقای خویش می‌گریزند. ۱۱ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذبح نموده‌ام، بگیرم و به کسانی که نمی‌دانم از کجاستند بدهم.» ۱۲ پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند. ۱۳ و داود به مردان خود گفت:

«هریک از شما شمشیر خود را ببندد.» وهریک شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دوایست نفر نزد اسباب ماندند.

۱۴ و خادمی از خادمانش به ایجایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحت گویند و او ایشان را اهانت نمود. ۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد. ۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می‌چرانیدیم هم در شب وهم در روز برای ما مثل حصار بودند. ۱۷ پس الان بدان و بین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش می‌یاست، چونکه او به حدی پسر بلیعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.»

۱۸ آنگاه ایجایل تعجیل نموده، دوایست کرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند می‌یاشده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دوایست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت. ۱۹ و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد. ۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد. ۲۱ و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی ما بملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است. ۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.»

۲۳ و چون ایجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۲۴ و نزد پایایش افتاده، گفت: «ای آقایم این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنو. ۲۵ و

آقایم دل خود را بر این مرد بلیعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم. ۲۶ و الان ای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند. ۲۷ و الان این هدیه ای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقایم می روند، داده شود. ۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می کوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید. ۲۹ و اگرچه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقایم در دسته حیات، نزد یهوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت. ۳۰ و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید. ۳۱ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بود که خون بی جهت ریخته ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقایم احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاد آوری.»

۳۲ داود به ایجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد. ۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی. ۳۴ ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل نموده، به استقبال من نمی آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی ماند.» ۳۵ پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو و بین که سختی را شنیده، تو را مقبول داشتم.»

۳۶ پس ایجایل نزد نابال برگشت و اینک اوضیافتی مثل ضیافت ملوکانه در خانه خود می داشت و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد. ۳۷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد. ۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد.

۳۹ و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بنده خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ایجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.» ۴۰ و خادمان داود نزد ایجایل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.» ۴۱ و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.» ۴۲ و ایجایل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد.

۴۳ و داود اخینوعم یزرعیلیه را نیز گرفت و هر دوی ایشان زن او شدند. ۴۴ و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فلتی ابن لایش که از جلیم بود، داد.

گذشت دوباره شاول

۱ پس زیفیان نزد شاول به جبعه آمده، گفتند: «آیا داود خویشان را در تل خنیه که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟» ۲ آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نمایند. ۳ و شاول در تل خنیه که در مقابل

۲۶

بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است،^۴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است.

۵ و داود برخاسته، به جایی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگرمی خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.

۶ و داود به اخیملک حتی و ایشای ابن صرویه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شاول به اردو بیاید؟» ایشای گفت: «من همراه تو می‌آیم.»^۷ پس داود و ایشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگردراز شده، خوابیده بود، و نیزه‌اش نزد سرش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.^۸ و ایشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دستت تسلیم نموده. پس الان اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»^۹ و داود به ایشای گفت: «او را هلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بی‌گناه باشد.»^{۱۰} و داود گفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.»^{۱۱} حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه‌ای را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.»^{۱۲} پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.

۱۳ و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سرکوه بایستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.^{۱۴} و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی‌دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟»

۱۵ داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند. ۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شما مستوجب قتل هستید، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردید، پس الان بین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، بجاست؟»

۱۷ و شاول آواز داود را شناخته، گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقای پادشاه آواز من است.» ۱۸ و گفت: «این از چه سبب است که آقای بنده خود را تعاقب می کند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟ ۱۹ پس الان آقای پادشاه سخنان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از التصاق به نصیب خداوندی راند و می گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما. ۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که کبک را بر کوه ها تعاقب می کند به جستجوی یک کیک بیرون آمده است.»

۲۱ شاول گفت: «نگاه ورزیدم ای پسر من داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد اینک احقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.» ۲۲ داود در جواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد. ۲۳ و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. ۲۴ و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هر تنگی برهاند.» ۲۵ شاول به داود گفت: «مبارک باش ای پسر من داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

فرار داود

۲۷
 ۱ و داود در دل خود گفت: «الحال روزی به دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.»^۲ پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت.^۳ و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردمانش هرکس با اهل خانه‌اش، و داود با دو زنش اخینوعم یزرعیلیه و ایجیل کرملیه زن نابال.^۴ و به شاول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

۵ و داود به اخیش گفت: «الان اگر من در نظر توالتفات یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر دارالسلطنه با تو ساکن شود.»^۶ پس اخیش در آن روز صقغ را به او داد، لهذا صقغ تا امروز از آن پادشاهان یهوداست.^۷ و عدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود.

۸ و داود و مردانش برآمده، بر جشوریان و جرزیان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می‌بودند.^۹ و داود اهل آن زمین راشکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاوان و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد.^{۱۰} و اخیش گفت: «امروز به بجای تاخت آوردیدی.» داود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرحمثیلیان و به جنوب قینیان.^{۱۱} و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند زیرا گفت مبادا درباره ما خبرآورده، بگویند که داود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»

۱۲ و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

شاول و صاحب اجنه

۲۸ ۱ و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.» ۲ داود به اخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهد کرد.» اخیش به داود گفت: «از این جهت تو را همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»

۳ و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود. ۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونیم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند. ۵ و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد. ۶ و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا. ۷ و شاول به خادمان خود گفت: «زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینک زنی صاحب اجنه در عین دور می باشد.»

۸ و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمناییکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برایم برآوری.» ۹ آن زن وی را گفت: «اینک آنچه شاول کرده است می دانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می گذاری تا مرا به قتل رسانی؟» ۱۰ و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این

امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.»^{۱۱} آن زن گفت: «از برایت که را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.»^{۱۲} و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاول هستی.»^{۱۳} پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «خدایی را می بینم که از زمین بر می آید.»^{۱۴} او وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد.

^{۱۵} و سموئیل به شاول گفت: «چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خوابها دیگر جواب می دهد، لذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.»^{۱۶} سموئیل گفت: «پس چرا از من سوال می نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.^{۱۷} و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است.^{۱۸} چونکه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است.^{۱۹} و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»

^{۲۰} و شاول فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت.^{۲۱} و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی را گفت: «اینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم.^{۲۲} پس حال من اینکه تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا لقمه ای نان به حضورت

بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.»^{۲۳} اما او انکار نموده، گفت: «نمی خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست.^{۲۴} و آن زن گوساله‌ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت.^{۲۵} و آنها را نزد شاول و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

بازگشت داود به صقلغ

۱ و فلسطینیان همه لشکری خود را در افیق جمع کردند، و اسرائیلیان
 ۲ نزد چشمه‌ای که در یزرعیل است، فرود آمدند. ۳ و سرداران فلسطینیان
 ۴ صدها و هزارها می‌گذشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنباله ایشان می‌گذشتند.
 ۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان کیستند؟» و اخیش به جواب
 ۴ سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که
 ۵ نزد من این روزها این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او
 عیبی نیافتم.»

۴ اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را
 گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده‌ای برگردد، و با ما به
 جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود
 صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟^۵ آیا این داود نیست که درباره او با یکدیگر
 رقص کرده، می‌سرایدند و می‌گفتند: «شاول هزارهای خود و داود ده هزارهای
 خویش را کشته است.»

۶ آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهوه قسم که تو مرد
 راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد، زیرا از

روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده‌ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی. ۷ پس الان برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.»^۸ و داود به اخیش گفت: «چه کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بنده ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ نمایم؟»

۹ اخیش در جواب داود گفت: «می‌دانم که تو در نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید. ۱۰ پس الحال بامدادان با بندگان آقایت که همراه تو آمده‌اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.» ۱۱ پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

پیروزی داود بر اخیملک

۱ و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقلغ رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ رازده آن را به آتش سوزانیده بودند. ۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچ کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. ۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. ۴ پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند. ۵ و دو زن داود اخینوعم یزرعیلیه و ایجیل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند. ۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هریک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویشان را از یهوه، خدای خود، تقویت نمود.

۷ و داود به ایپاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ایپاتار ایفود را نزد داود آورد. ۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» ۹ پس داود و ششصد نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند. ۱۰ و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود و دویست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت.

۱۱ پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند. ۱۲ و پاره‌ای از قرص انجیر و دوقرص کشمش به او دادند و چون خورد روحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود. ۱۳ و داود او را گفت: «از آن که هستی و از کجا می‌باشی؟» او گفت: «من جوان مصری و بنده شخص عمالیقی هستم، و آقام مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار شده‌ام. ۱۴ ما به جنوب کریتیان و برملک یهودا و بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقغ را به آتش سوزانیدیم.» ۱۵ داود وی را گفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانید؟» او گفت: «برای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقام تسلیم کنی، پس تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.»

۱۶ و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، می‌خوردند و می‌نوشیدند و بزم می‌کردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند. ۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. ۱۸ و داود هرچه عمالقه گرفته بودند، بازگرفت و داود دو زن خود را بازگرفت. ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران

و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد. ۲۰ و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش موآشی دیگرانند و گفتند این است غنیمت داود.

۲۱ و داود نزد آن دو بیست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بسور وا گذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. ۲۲ اما جمیع کسان شریب و مردان بلیعال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.» ۲۳ لیکن داود گفت: «ای برادرانم چنین مکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می مانند مثل قسمت آنانی که به جنگ می روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.» ۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.

۲۶ و چون داود به صفق رسیده، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «اینک هدیه ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.» ۲۷ برای اهل بیت ئیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر؛ ۲۸ و برای اهل عروعر و اهل سفموت و اهل اشتموع؛ ۲۹ و برای اهل را کال و اهل شهرهای یرحمشیلان و اهل شهرهای قینیان؛ ۳۰ و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛ ۳۱ و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت می کردند.

مرگ شاول

۳۱ ۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دل‌تنگ گردید.

۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر مبادا این ناخوتونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار در ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

۵ و هنگامی که سلاحدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد. ۶ پس شاول و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند. ۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده‌اند و شاول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

۸ و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند. ۹ پس سر او را بردند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه‌های خود و به قوم مژده برسانند. ۱۰ و اسلحه او را در خانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند. ۱۱ و چون ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، ۱۲ جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها

را در آنجا سوزانیدند. ۱۳ واستخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

کتاب دوم سموئیل

آگاهی داود از مرگ شاول

۱ و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود دو روز در صقلغ توقف نمود. ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۳ و داود وی را گفت: «از کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.» ۴ داود وی را گفت: «مرا خبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یوناتان، مردند.» ۵ پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «چگونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرده‌اند.» ۶ و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «اتفاق مرا در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شاول بر نیزه خود تکیه می‌نمود، و اینک ارابه‌ها و سواران او را به سختی تعاقب می‌کردند. ۷ و به عقب نگریده، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیک. ۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عمالقی هستم. ۹ او به من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا در گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است. ۱۰ پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقام آوردم.»

۱۱ آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند. ۱۲ و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان

اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند. ۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد غریب عمالیتی هستم.» ۱۴ داود وی را گفت: «چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟» ۱۵ آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد. ۱۶ و داود او را گفت: «خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»

سوگواری داود

۱۷ و داود این مرثیه را درباره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد. ۱۸ و امر فرمود که نشید قوس رابه بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یاشر مکتوب است: ۱۹ «زیبایی توای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند. ۲۰ در جت اطلاع ندهید و در کوچه های اشقلون خبر مرسانید، مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبادا دختران ناخوتوان وجد نمایند. ۲۱ ای کوههای جلبوع، شبم و باران بر شما نبارد. و نه از کشتزارهای هدایا بشود، زیرا در آنجاسپر جباران دور انداخته شد. سپر شاول که گویابه روغن مسح نشده بود. ۲۲ از خون کشتگان و از پیه جباران، کمان یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت. ۲۳ شاول و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابها تیزتر و از شیران توانا تر بودند. ۲۴ ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس ملبس می ساخت و زیورهای طلا بر لباس شما می گذاشت.

۲۵ شجاعان در معرض جنگ چگونه افتادند. ای یوناتان بر مکان های بلند خود کشته شدی.

۲۶ ای برادر من یوناتان برای تو دلتنگ شده ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود.

۲۷ جباران چگونه افتادند. و چگونه اسلحه جنگ تلف شد.»

داود، پادشاه یهودا

۲
۱ و بعد از آن واقع شد که داود از خداوند سوال نموده، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برآی.» داود گفت: «جکا برآیم؟» گفت: «به حبرون.»

۲ پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز از خینوعم یزرعیلیه و ایجایل زن نابال کرملی.
۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هریکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند.
۴ و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا برخاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شاول رادفن کردند.»
۵ پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید.
۶ و الان خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید.
۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داود با خاندان شاول

۸ اما ابنیر بن نیر سردار لشکر شاول، ایشبوست بن شاول را گرفته، او را به محنایم برد. ۹ و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بر یزرعیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت. ۱۰ و ایشبوست بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند. ۱۱ و عدد ایامی که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود.

۱۲ و ابنیر بن نیر و بندگان ایشبوست بن شاول از محنایم به جبعون بیرون آمدند. ۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جبعون با آنها ملتقی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند. ۱۴ و ابنیر به یوآب گفت: «الان جوانان برخیزند و در حضور مابازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.» ۱۵ پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشبوست بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود. ۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جبعون است، حلقهت هصوریم نامیدند. ۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و ابنیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منهزم شدند.

۱۸ و سه پسر صرویه، یوآب و ایشای و عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود. ۱۹ و عسائیل، ابنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب ابنیر انحراف نورزید. ۲۰ و ابنیر به عقب نگرسته، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۱ ابنیر وی را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد. ۲۲ پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از

عقب من برگرد چرا تو را به زمین بزنم، پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم.»^{۲۳} و چون نخواست که برگردد ابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سر نیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد.

^{۲۴} اما یوآب و ایشای، ابنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جبعون است رسیدند، آفتاب فرورفت. ^{۲۵} و بنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند. ^{۲۶} و ابنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.» ^{۲۷} یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی گشتند.» ^{۲۸} پس یوآب کرنا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند.

^{۲۹} و ابنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربه رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی یثرون گذشته، به محنایم رسیدند. ^{۳۰} و یوآب از عقب ابنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند. ^{۳۱} اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابنیر را زدند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند. ^{۳۲} و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

۳ ^۱ و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت می گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می شدند.

^۲ و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عمون، از اخینوعم یزرعیلیه بود. ^۳ و دومش، کیلاب، از ایجایل، زن نابال کرملی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلهای پادشاه جشور. ^۴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم

شفطیا پسر ایطال، ۵ و ششم، یتراعی از عجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند.

سرگذشت ابنیر

۶ و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می‌بود، ابنیر، خاندان شاول را تقویت می‌نمود. ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشبوشت به ابنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟» ۸ و خشم ابنیر به سبب سخن ایشبوشت بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و اصحابش احسان نموده‌ام و تو را به دست داود تسلیم نکرده‌ام که به سبب این زن امروز نگاه بر من اسناد می‌دهی؟ ۹ خدا مثل این و زیاده از این به ابنیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم. ۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بئر شبع پایدار گردانم.» ۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می‌ترسید.

۱۲ پس ابنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو بامن عهد ببند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.» ۱۳ او گفت: «خوب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو می‌طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.» ۱۴ پس داود رسولان نزد ایشبوشت بن شاول فرستاده، گفت: «زن من، میکال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.» ۱۵ پس ایشبوشت فرستاده، او را از نزد شوهرش فلطیل بن لایش گرفت. ۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می‌کرد. پس ابنیر وی را گفت: «برگشته، برو.» و او برگشت.

۱۷ و ابنیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده، گفت: «قبل از این داود را می‌طلبید تا بر شما پادشاهی کند. ۱۸ پس الان این را به انجام برسانید زیرا خداوند درباره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهم داد.» ۱۹ و ابنیر به گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و ابنیر هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید.

۲۰ پس ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر و رفقاییش ضیافتی برپا کرد. ۲۱ و ابنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت می‌خواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت.

۲۲ و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی بازآمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود. ۲۳ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «ابنیر بن نیر نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.» ۲۴ پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟ ۲۵ ابنیر بن نیر را می‌دانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می‌کنی دریافت کند.»

۲۶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد که او را از چشمه سیره بازآوردند اما داود ندانست. ۲۷ و چون ابنیر به حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد. ۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیر بن نیر تا به ابد بری هستیم.» ۲۹ پس بر سر

یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی که جریان و برص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.»
 ۳۰ و یوآب و برادرش ایبشای، ابنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.

۳۱ و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید و پلاس بپوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت. ۳۲ و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند. ۳۳ و پادشاه برای ابنیر مرثیه خوانده، گفت: «آیا باید ابنیر بمیرد به طوری که شخص احق می‌میرد. ۳۴ دستهای تو بسته نشد و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی که پیش شیران افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند. ۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود را نان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.» ۳۶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد. ۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیر بن نیر از پادشاه نبود. ۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟ ۳۹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صرویه از من تواناترند. خداوند عامل شرارت را بر حسب شرارتش جزا دهد.»

مرگ ایبشوست

۱ و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند. ۲ و پسر شاول دو مرد داشت که

۴

سردار فوج بودند؛ اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بئیروتی از بنی بنیامین، زیرا که بئیروت با بنیامین محسوب بود. ۳ و بئیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند.

۴ و یوناتان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یوناتان از یزرعیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل می‌نمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مفیبوشت بود.

۵ و ریکاب و بعنه، پسران رمون بئیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود. ۶ پس به بهانه‌ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند. ۷ و چون به خانه داخل شدند و او بر بسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند. ۸ و سر ایشبوشت را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمنت، ایشبوشت، پسر شاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»

۹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون بئیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیة داده است. ۱۰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که به او بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلع کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم. ۱۱ پس چند مرتبه زیاده چون مردان شریر، شخص صالح را در خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟» ۱۲ پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سر ایشبوشت را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

داود، پادشاه اسرائیل

۱ و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «اینک ما استخوان و گوشت تو هستیم.»^۲ و قبل از این نیز چون شاول بر ما سلطنت می نمود تو بودی که اسرائیل را بیرون می بردی و اندرون می آوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل را رعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.»^۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.^۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود. ۵ هفت سال و شش ماه در حبرون بر یهودا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

۶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله ییوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد.^۷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داود است.^۸ و در آن روز داود گفت: «هر که ییوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبعوض جان داود هستند (بزند).» بنابراین می گویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد.^۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت.^{۱۰} و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یهوه، خدای صباوت، با وی می بود. ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانه ای بنا نمودند.^{۱۲} پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

۱۳ و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند. ۱۴ و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شموع و شوباب و ناتان و سلیمان، ۱۵ و یجار و الیشوع و نافع و یافیع، ۱۶ و الیشمع و الیداع و الیفلط.

شکست فلسطینیان

۱۷ و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نموده‌اند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند، و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد. ۱۸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۱۹ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «برو زیرا که فلسطینیان را البته به دست تو خواهم داد.» ۲۰ و داود به بعل فراصیم آمد و داود ایشان را در آنجا شکست داده، گفت: «خداوند دشمنانم را از حضور من رخنه کرد مثل رخنه آبها.» بنابراین آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند. ۲۱ و بتهای خود را در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها را برداشتند. ۲۲ و فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۲۳ و چون داود از خداوند سوال نمود، گفت: «برمیا، بلکه از عقب ایشان دورزده، پیش درختان توت بر ایشان حمله آور. ۲۴ و چون آواز صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.» ۲۵ پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان را از جبعه تا جازر شکست داد.

بازگرداندن تابوت عهد



۱ و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد. ۲ و داود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صباوت که بر کرویوان نشسته است، مسمی می‌باشد، از آنجا بیاورند. ۳ و تابوت خدا را بر ارابه‌ای نو گذاشتند و آن را از خانه اینناداب که در جبعه است، برداشتند، و عزه و اخیو، پسران اینناداب، ارابه نورا راندند. ۴ و آن را از خانه اینناداب که در جبعه است با تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت می‌رفت. ۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند بازی می‌کردند. ۶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاووان می‌لغزیدند. ۷ پس غضب خداوند بر عزه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد. ۸ و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد. ۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید. ۱۰ و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید ادوم جتی برگردانید. ۱۱ و تابوت خداوند در خانه عوبید ادوم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبید ادوم و تمامی خاندانش را برکت داد.

۱۲ و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبید ادوم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبید ادوم به شهر داود به شادمانی آورد. ۱۳ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاووان و پرواریها ذبح نمود. ۱۴ و داود با تمامی قوت

خود به حضور خداوند رقص می کرد، و داود به ایفودگان ملبس بود. ۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند. ۱۶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست و خیز و رقص می کند، پس او رادر دل خود حقیر شمرد.

۱۷ و تابوت خداوند را درآورده، آن را درمکانش در میان خیمه ای که داود برایش برپاداشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. ۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صباپوت برکت داد. ۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هریکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هریکی به خانه خود رفتند.

۲۰ اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفها خود را برهنه می کند.» ۲۱ و داود به میکال گفت: «به حضور خداوند بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم. ۲۲ و از این نیز خود رازیه حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزانی که درباره آنها سخن گفتم، معظم خواهم بود.» ۲۳ و میکال دختر شاول را تا روز وفاتش اولاد نشد.

وعده خدا به داود

۱ و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشست، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود، ۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الان مرا می بینی که در خانه سرو آزادساکن می باشم، و تابوت خدا در میان پرده ها ساکن است.» ۳ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هرآنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.»

۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: ۵ «برو و به بنده من داود بگو، خداوند چنین می گوید: آیا تو خانه ای برای سکونت من بنا می کنی؟ ۶ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه ای ساکن نشده ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده ام. ۷ و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟ ۸ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صباوت چنین می گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی. ۹ و هر جایی که می رفتی من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم. ۱۰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شیران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند. ۱۱ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم، و خداوند تو را خبر می دهد که خداوند برای تو خانه ای بنا خواهد نمود. ۱۲ زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و

سلطنت او را پایدار خواهم نمود. ۱۳ او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت. ۱۴ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او نگاه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تادیب خواهم نمود. ۱۵ ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم. ۱۶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی توتا به ابد استوار خواهد ماند.»
 ۱۷ برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رویا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

۱۸ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ ۱۹ و این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟ ۲۰ و داود دیگر به تو چه تواند گفت زیرا که تو ای خداوند یهوه، بنده خود را می شناسی، ۲۱ و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی. ۲۲ بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشه های خود شنیده ایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست. ۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل کدام یک امت بر روی زمین است که خدایا پدیدت را ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتها و خدایان ایشان فدیة دادی. ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو ای یهوه، خدای ایشان شدی. ۲۵ و الان ای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه اش گفתי تا به ابد استوار کن، و برحسب آنچه گفתי،

عمل نما. ۲۶ و اسم توتا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صباپوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۷ زیرا توای یهوه صباپوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفתי که برای تو خانه‌ای بنا خواهم نموده، بنابراین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید. ۲۸ و الان ای خداوند یهوه تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی رابه بنده خود وعده داده‌ای. ۲۹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه درحضورت تا به ابد بماند، زیرا که توای خداوند یهوه گفته‌ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزیهای داود

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمام‌ام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی پیود و دو ریسمان برای کشتن پیود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

۳ و داود، هددعزر بن رحوب، پادشاه صوبه راهنگامی که می‌رفت تا استیلائی خود را نزد نهر بازبه دست آورد، شکست داد. ۴ و داود هزار وهفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای اربه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت. ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هددعزر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت. ۶ و داود در ارام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا می‌آوردند، و خداوند، داود را در هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد. ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان

هددعزر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ^۸ و از بانه و بیروتای شهرهای هددعزر داود پادشاه، برنج از حد افزون گرفت.

^۹ و چون توعی، پادشاه حمات شنید که داود تمامی لشکر هددعزر را شکست داده است، ^{۱۰} توعی، یورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هددعزر جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هددعزر با توعی مقاتله می نمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد. ^{۱۱} و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از جمیع امت هابی که شکست داده بود، وقف نموده بود، ^{۱۲} یعنی از ارام و موآب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هددعزر بن رحوب پادشاه صوبه.

^{۱۳} و داود برای خویشان تذکره ای برپا نمود هنگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود. ^{۱۴} و در ادوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی ادوم قراولان گذاشته، جمیع ادومیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را هر جا که می رفت، نصرت می داد.

^{۱۵} و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت. ^{۱۶} و یوآب بن صرویه سردار لشکر بود و یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار. ^{۱۷} و صادوق بن اخیطوب و اخیملک بن ایباتار، کاهن بودند و سرایا کاتب بود. ^{۱۸} و بنایاهو بن یهویاداع برکریتیان و فلیتیان بود و پسران داود کاهن بودند.

داود و مفیوشت

^۱ و داود گفت: «آیا از خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟» ^۲ و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبا بود،

۹

پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.»^۳ پادشاه گفت: «آیا تا به حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان راتا به حال پسری لنگ باقی است.»^۴ پادشاه از وی پرسید که «او کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر بن عمیئیل در لودباراست.»^۵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر بن عمیئیل از لودبار گرفت.

^۶ پس مفیوشت بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی درافتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ای مفیوشت!» گفت: «اینک بنده تو.»^۷ داود وی را گفت: «مترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دائم بر سفره من نان خواهی خورد.»^۸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟»

^۹ و پادشاه، صیبا، بنده شاول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم.^{۱۰} و تو و پسرانت و بندگانت به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقاییت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوشت، پسر آقاییت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت.^{۱۱} و صیبا به پادشاه گفت: «موافق هر آنچه آقای پادشاه به بنده‌اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد.^{۱۲} و مفیوشت را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبا بنده مفیوشت بودند.^{۱۳} پس مفیوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پالنگ بود.

پیروزی بر بنی عمون

۱ و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، درجایش سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «به حانون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش درباره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند. ۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان می‌بری که برای تکریم پدرتوست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آیا داود خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهر را تفحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟» ۴ پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. ۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجل بودند، و پادشاه گفت: «در اریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»

۶ و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند. ۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند.

۹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود. ۱۰ و بقیه قوم را به دست برادرش ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند. ۱۱ و گفت: «اگر ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی

عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۲ دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.» ۱۳ پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند. ۱۴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ایشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد.

۱۵ و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته‌اند، با هم جمع شدند. ۱۶ و هددعزر فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلام آمدند، و شوبک، سردار لشکر هددعزر، پیشوای ایشان بود. ۱۷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلام آمد، و ارامیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند. ۱۸ و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد. ۱۹ و چون جمیع پادشاهانی که بنده هددعزر بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

داود و بتشیع

۱ و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب رابا بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند.

۲ و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. ۳ پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا

این بتشیع، دختر الیعام، زن اوریای حتی نیست؟»^۴ و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. ^۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.

^۶ پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریای حتی را نزد من بفرست و یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد. ^۷ و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید. ^۸ و داود به اوریا گفت: «به خانه ات برو و پایهای خود را بشو.» پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد. ^۹ اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سلیرندگان آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت. ^{۱۰} و داود را خبر داده، گفتند که «اوریا به خانه خود نرفته است.» پس داود به اوریا گفت: «آیا تو از سفر نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟» ^{۱۱} اوریا به داود عرض کرد که «تابوت و اسرئیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقایم، یوآب، و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.» ^{۱۲} و داود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا تو را روانه می‌کنم.» پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. ^{۱۳} و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت.

^{۱۴} و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد. ^{۱۵} و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.» ^{۱۶} و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند، گذاشت. ^{۱۷} و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و

اورایای حتی نیز بمرد. ۱۸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد. ۱۹ و قاصد را امر فرموده، گفت: «چون از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی، ۲۰ اگر خشم پادشاه افروخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیا نمی دانستید که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟ ۲۱ کیست که ایملک بن یربوشت را کشت؟ آیا زنی سنگ بالاین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که «بنده ات، اورایای حتی نیز مرده است.»

۲۲ پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هر آنچه یوآب او را پیغام داده بود، مخبر ساخت. ۲۳ و قاصد به داود گفت که «مردان بر ما غالب شده، در عقب ما به صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تا دهنه دروازه تاخیم. ۲۴ و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو اورایای حتی نیز مرده است.» ۲۵ داود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: این واقعه در نظر تو بد نیاید زیرا که شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.»

۲۶ و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ۲۷ و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زاید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

عقاب داود

۱ و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. ۲ و دولتمند را گوسفند و گاو، بی نهایت بسیار بود. ۳ و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که

۱۲

آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد، از خوراک وی می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر می‌بود. ۴ و مسافری نزد آن مرد دو لقمه آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت. ۵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. ۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.»

۷ ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی دادم. ۸ و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم. ۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظروی عمل بد بجا آوردی و اوربای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. ۱۰ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوربای حتی را گرفتی تا زن تو باشد. ۱۱ خداوند چنین می‌گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید. ۱۲ زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.» ۱۳ و داود با ناتان گفت: «به خداوند نگاه کرده‌ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز نگاه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. ۱۴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.» ۱۵ پس ناتان به خانه خود رفت.

۱۶ پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید. ۱۷ و مشایخ خانه‌اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد. ۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می‌شود.» ۱۹ و چون داود دید که بندگان با یکدیگر نجوی می‌کنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «آیا طفل مرده است؟» گفتند: «مرده است.»

۲۰ آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتن راشست و شو داده، تدهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد. ۲۱ و خادمانش به وی گفتند: «این چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟» ۲۲ او گفت: «وقتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند، ۲۳ اما الان که مرده است، پس چرا من روزه ندارم؛ آیا می‌توانم دیگر او را باز بیاورم؟! من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.»

۲۴ و داود زن خود بتشیع را تسلی داد و نزد وی درآمد، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت.

۲۵ و به دست ناتان نبی فرستاد و او را به خاطر خداوند یدیدیا نام نهاد.

۲۶ و یوآب با ربه بنی عمون جنگ کرده، شهر پادشاه نشین را گرفت. ۲۷ و یوآب قاصدان نزد داود فرستاده، گفت که «بار به جنگ کردم و شهرآنها را گرفتم. ۲۸ پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبادا من شهر را بگیرم»

و به اسم من نامیده شود.»^{۲۹} پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت. ^{۳۰} و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. ^{۳۱} و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر آره ها و چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجرپزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

امنون و تامار

۱ و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تامار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست می داشت. ^۲ و امنون به سبب خواهر خود تامار چنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. ^۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شمعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود. ^۴ و او وی را گفت: «ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می شوی و مرا خبر نمی دهی؟» امنون وی را گفت که «من تامار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست می دارم.»

۵ و یوناداب وی را گفت: «بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تامار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم.» ^۶ پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم.»

۷ و داود نزد تامار به خانه‌اش فرستاده، گفت: «الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.»^۸ و تامار به خانه برادر خود، امنون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت. ^۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن ابا نمود و گفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند. ^{۱۰} و امنون به تامار گفت: «خوراک را به اطاق پیاور تا از دست تو بخورم.» و تامار قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد. ^{۱۱} و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.» ^{۱۲} او وی را گفت: «نی ای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحت را به عمل میاور. ^{۱۳} اما من بجانگ خود را بیرم و اما تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.» ^{۱۴} لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آور شده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.

۱۵ آنگاه امنون با شدت بر وی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «برخیز و برو.» ^{۱۶} او وی را گفت: «چنین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود. ^{۱۷} پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده، گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.» ^{۱۸} و او جامه رنگارنگ دربر داشت زیرا که دختران باکره پادشاه به این گونه لباس، ملبس می شدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. ^{۱۹} و تامار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می رفت، فریادی نمود.

۲۰ و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «که آیا برادرت، امنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش.» پس تامار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی ماند. ۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد. ۲۲ و ابشالوم به امنون سخنی نیک یا بد نگفت، زیرا که ابشالوم امنون را بغض می‌داشت، به علت اینکه خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود.

مرگ امنون

۲۳ و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم است، پشم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود. ۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک حال، بنده تو، پشم برندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.» ۲۵ پادشاه به ابشالوم گفت: «نی‌ای پسر، همه ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم.» و هرچند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید و او را برکت داد. ۲۶ و ابشالوم گفت: «پس تمنا اینکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا با تو بیاید؟» ۲۷ اما چون ابشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. ۲۸ و ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که امنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مترسید، آیا من شما را امر فرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.» ۲۹ و خادمان ابشالوم با امنون به طوری که ابشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند.

۳۰ و چون ایشان در راه می‌بودند، خبر به داود رسانیده، گفتند که «ابشالوم همه پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.» ۳۱ پس پادشاه برخاسته،

جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگانش با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند. ۳۲ اما یوناداب بن شمعی برادر داود متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده‌اند، زیرا که امنون تنها مرده است چونکه این، نزد ابشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود. ۳۳ و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده‌اند زیرا که امنون تنها مرده است.»

۳۴ و ابشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی می‌کرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوی کوه که در عقبش بود، می‌آمدند. ۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه می‌آیند، پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.» ۳۶ و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند.

۳۷ و ابشالوم فرار کرده، نزد تلهای ابن عمی بود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری می‌نمود. ۳۸ و ابشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه سال در آنجا ماند. ۳۹ و داود آرزو می‌داشت که نزد ابشالوم بیرون رود، زیرا درباره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

بازگشت ابشالوم به اورشلیم

۱ و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ابشالوم مایل است. ۲ پس یوآب به تقوع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «تمناییکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد،

۱۴

بشوی. ۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.

۴ و چون زن تقوعیه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ای پادشاه، اعانت فرما.» ۵ و پادشاه به او گفت: «تو را چه شده است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است. ۶ و کنیز تو را دوپسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا مخاصمه نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت. ۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می گویند قاتل برادر خود را بسپار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین و خواهند گذاشت.»

۸ پادشاه به زن فرمود: «به خانه ات برو و من درباره ات حکم خواهم نمود.» ۹ و زن تقوعیه به پادشاه عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.» ۱۰ و پادشاه گفت: «هر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.» ۱۱ پس زن گفت: «ای پادشاه، بیهوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که موی از سر پسر تو به زمین نخواهد افتاد.»

۱۲ پس زن گفت: «مستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «بگو.» ۱۳ زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیر کار است، چونکه پادشاه آواره شده خود را باز نیاورده است. ۱۴ زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن

رانتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی گیرد بلکه تدبیرها می کند تا آواره شده‌ای از او آواره نشود.

۱۵ و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید. ۱۶ زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می‌خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند. ۱۷ و کنیزت تو فکر کرد که کلام آقا، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقا، پادشاه، مثل فرشته خداست تانیک و بد را تشخیص کند، و یهوه، خدای تو همراه تو باشد.»

۱۸ پس پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی را که از تو سوال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد «آقا، پادشاه، بفرماید.» ۱۹ پادشاه گفت: «آیا دست یوآب در همه این کار با توییست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقا، پادشاه که هیچ کس از هرچه آقا، پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی‌تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است. ۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار را کرده است، اما حکمت آقا، مثل حکمت فرشته خدا می‌باشد تا هرچه بر روی زمین است، بداند.»

۲۱ پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار را کرده‌ام. حال برو و ایشالوم جوان را باز آور.» ۲۲ آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ای آقا، پادشاه امروز بنده ات می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» ۲۳ پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ایشالوم را به اورشلیم باز آورد. ۲۴ و پادشاه فرمود که به

خانه خود برگردد و روی مرا نبیند. پس ابشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ممدوح مثل ابشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. ۲۶ و هنگامی که موی سر خود را می‌چید، (زیرا آن را در آخر هر سال می‌چید، چونکه بر او سنگین می‌شد و از آن سبب آن را می‌چید) موی سر خود را وزن نموده، دو یست مثقال به وزن شاه می‌یافت. ۲۷ و برای ابشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به تاملزاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود.

۲۸ و ابشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. ۲۹ پس ابشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید. ۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ابشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. ۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد ابشالوم به خانه‌اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مرا آتش زده‌اند؟» ۳۲ ابشالوم به یوآب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشور آمده‌ام؟ مرا بهتر می‌بود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گاهی در من باشد، مرا بکشد.» ۳۳ پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ابشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ابشالوم را بوسید.

شگرد ابشالوم

۱ و بعد از آن، واقع شد که ابشالوم اربه‌ای و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بدوند، میا نمود. ۲ و ابشالوم صبح زود برخاسته، به کتاره راه

دروازه می‌ایستاد، و هر کسی که دعوایی می‌داشت و نزد پادشاه به محاکمه می‌آمد، ابشالوم او را خوانده، می‌گفت: «تو از کدام شهر هستی؟» و او می‌گفت: «بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.»^۳ و ابشالوم او را می‌گفت: «بین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.»^۴ و ابشالوم می‌گفت: «کاش که در زمین داور می‌شدم و هر کس که دعوایی یا مرافعه‌ای می‌داشت، نزد من می‌آمد و برای او انصاف می‌نمودم.»^۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می‌نمود، دست خود را دراز کرده، او را می‌گرفت و می‌بوسید.^۶ و ابشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری می‌آمدند بدین منوال عمل می‌نمود، پس ابشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.

^۷ و بعد از انقضای چهل سال، ابشالوم به پادشاه گفت: «مستدعی اینکه بروم تا نذری را که برای خداوند در حبرون کرده‌ام، وفا نمایم،^۸ زیرا که بنده ات وقتی که در جشورارام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم بازآورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.»^۹ پادشاه وی را گفت: «به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت.^{۱۰} و ابشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «به مجرد شنیدن آواز کرنا بگویید که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.»^{۱۱} و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه ابشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند.^{۱۲} و ابشالوم اخیئوفل جیلونی را که مشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ابشالوم روزبه روز زیاده می‌شدند.

فرار داود

^{۱۳} و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «دل‌های مردان اسرائیل در عقب ابشالوم گرویده است.»^{۱۴} و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند،

گفت: «برخاسته، فرار کنیم والا ما را از ایشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیر بزند. ۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «اینک بندگانت حاضرند برای هرچه آقای ما پادشاه اختیار کند.» ۱۶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه وا گذاشت. ۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، در بیت مرحق توقف نمودند. ۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی ششصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.

۱۹ و پادشاه به اتای جتی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده ای. ۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می روم به جایی که می روم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.» ۲۱ و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقا پادشاه، قسم که هر جایی که آقا پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.» ۲۲ و داود به اتای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند. ۲۳ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.

۲۴ و اینک صادوق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایاتا رقبانی می گذرانید. ۲۵ و پادشاه به صادوق گفت: «تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن را و مسکن خود را به من نشان خواهد داد. ۲۶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضرم هرچه در نظرش پسند

آید، به من عمل نماید.» ۲۷ و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «آیا تو رایی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یوناتان، پسرایاتار، همراه شما باشند. ۲۸ بدانید که من درکاره های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا مخبر سازد.» ۲۹ پس صادوق و ایباتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانیده، در آنجا ماندند.

۳۰ و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هریک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند. ۳۱ و داود را خبر داده، گفتند: «که اخیتوفل، یکی از فتنه انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ای خداوند، مشورت اخیتوفل را حماقت گردان.»

۳۲ و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا را سجده می‌کنند رسید، اینک حوشای ارکی باجامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد. ۳۳ و داود وی را گفت: «اگر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد. ۳۴ اما اگر به شهر برگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اخیتوفل را برای من باطل خواهی گردانیده. ۳۵ و آیا صادوق و ایباتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و ایباتار کهنه اعلام نما. ۳۶ و اینک دوپسر ایشان اخیمعص، پسر صادوق، و یوناتان، پسر ایباتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می‌شنوید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.» ۳۷ پس حوشای، دوست داود، به شهر رفت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

داود و صیبا

۱ و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مفیوشت، بایک جفت الاغ آراسته که دوست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد. ۲ و پادشاه به صیبا گفت: «از این چیزها چه مقصود داری؟» صیبا گفت: «الاغها به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.» ۳ پادشاه گفت: «اما پسر آقایت کجا است؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر می کند که امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.» ۴ پادشاه به صیبا گفت: «اینک کل مایملک مفیوشت از مال توست.» پس صیبا گفت: «اظهار بندگی می نمایم ای آقایم پادشاه، تمنا اینکه در نظر تو التفات یابم.»

دشنام شمی

۵ و چون داود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شمی از آنجا بیرون آمد و چون می آمد، دشنام می داد. ۶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگهای انداخت، و تمامی قوم و جمیع شجاعان به طرف راست و چپ او بودند ۷ و شمی دشنام داده، چنین می گفت: «دور شو شوای مردخون ریز وای مرد بلیعال! ۸ خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی برتورد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو ابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده ای.» ۹ و ابیشای ابن صرویه به پادشاه گفت که «چرا این سگ مرده، آقایم پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»

۱۰ پادشاه گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را می‌کنی؟» ۱۱ و داود به ایشای و به تمامی خادمان گفت: «اینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی، پس او را بگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است. ۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امروز به من می‌دهد، به من جزای نیکو دهد.» ۱۳ پس داود و مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شمعی در برابر ایشان به جانب کوه می‌رفت و چون می‌رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می‌انداخت و خاک به هوا می‌پاشید. ۱۴ و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند.

۱۵ و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اخیتوفل همراهش بود، ۱۶ و چون حوشای ارکی، دوست داود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!» ۱۷ و ابشالوم به حوشای گفت: «آیا مهربانی تو با دوست خود این است؟ چرا با دوست خود زرفتی؟» ۱۸ و حوشای به ابشالوم گفت: «نی، بلکه هرکس را که خداوند و این قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهم بود و نزد او خواهم ماند. ۱۹ و ثانی که را می‌باید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده‌ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.»

۲۰ و ابشالوم به اخیتوفل گفت: «شما مشورت کنید که چه بکنیم.» ۲۱ و اخیتوفل به ابشالوم گفت که «نزد متعه‌های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، درآی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.» ۲۲ پس خیمه‌ای بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد متعه‌های پدرش درآمد. ۲۳ و

مشورتی که اخیئوفل در آن روزها می‌داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیئوفل هم به داود و هم به ابشالوم می‌داد، چنین می‌بود.

۱ و اخیئوفل به ابشالوم گفت: «مرا اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم. ۲ پس در حالی که او خسته و دستهایش سست است بر او رسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت. ۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می‌طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.» ۴ و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

۵ و ابشالوم گفت: «حوشای ارکی را نیز بخوانید تا بشنویم که او چه خواهد گفت.» ۶ و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «اخیئوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که برحسب رای او عمل نمایم یا نه.» ۷ حوشای به ابشالوم گفت: «مشورتی که اخیئوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.» ۸ و حوشای گفت: «می‌دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی‌ماند. ۹ اینک او الان در حفره‌ای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدایفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است. ۱۰ و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می‌دانند که پدر تو جباری است و رفیقانش شجاع هستند. ۱۱ لہذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بئرشع که مثل ریگ کماره دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود. ۱۲ پس در مکانی که یافت می‌شود

بر او خواهیم رسید، و مثل شب‌نمی که بر زمین می‌ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می‌باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند. ۱۳ و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طناب‌ها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزه‌ای هم در آن پیدانشود.»

۱۴ پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای ارکی از مشورت اخیئوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیئوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند.

۱۵ و حوشای به صادوق و ایاتار کهنه گفت: «اخیئوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده‌ام. ۱۶ پس حال به زودی بفرستید و داود را اطلاع داده، گوید: امشب در نگاره‌های بیابان توقف منما بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مبادا پادشاه و همه کسانی که همراه وی می‌باشند، بلعیده شوند.»

۱۷ و یوناتان و اخیمعص نزد عین روجل توقف می‌نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می‌آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می‌رسانیدند، زیرا نمی‌توانستند به شهر داخل شوند که مبادا خویشان را ظاهر سازند. ۱۸ اما غلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هر دو ی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی در بحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند. ۱۹ و زن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنه‌اش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد. ۲۰ و خادمان ابشالوم نزد آن زن به خانه درآمده، گفتند: «اخیمعص و یوناتان کجایند؟» زن به ایشان گفت: «از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.

۲۱ و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیئوفل درباره

شما چنین مشورت داده است.»^{۲۲} پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد.

^{۲۳} اما چون اخیئوفل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه‌اش رفت و برای خانه خود تدارک دیده، خویشان را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند.

^{۲۴} اما داود به مخنایم آمد و ایشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند.^{۲۵} و ایشالوم، عماسا را به جای یوآب به سرداری لشکر نصب کرد، و عماسا پسر شخصی مسمی به یترای اسرائیل بود که نزد ایجیل، دختر ناحاش، خواهر سرویه، مادر یوآب درآمده بود.^{۲۶} پس اسرائیل و ایشالوم در زمین جلعاد اردوزدند.^{۲۷} و واقع شد که چون داود به مخنایم رسید، شوبی ابن ناحاش از ربت بنی عمون و ماکیر بن عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعادی از روجلیم،^{۲۸} بسترها و کاسه‌ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه‌های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته،^{۲۹} و عسل و کره و گوسفندان و پنیرگاو برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه می‌باشند.

مرگ ایشالوم

۱ و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره
 ۱۸ و سرداران صده برایشان تعیین نمود.^۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی
 به دست یوآب و ثلثی به دست ایشای ابن سرویه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اتای
 جتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می‌آیم.»^۳ اما قوم گفتند: «تو
 همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم درباره ما فکرنخواهند کرد و اگر نصف ما
 بمیریم برای ما فکرنخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی، پس الان بهتر

این است که ما را از شهر امداد کنی.»^۴ پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها هزاره های بیرون رفتند. ^۵ و پادشاه یوآب و اییشای و اتای را امر فرموده، گفت: «به خاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایند. و چون پادشاه جمیع سرداران را درباره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.

^۶ پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود. ^۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند. ^۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند.

^۹ و ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوط گرفتار شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگذشت. ^{۱۰} و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «اینک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» ^{۱۱} و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «هان تو دیده‌ای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره و کهربندی به تو می‌دادم.» ^{۱۲} آن شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به دست من می‌رسید دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی‌کردم، زیرا که پادشاه تو را و اییشای و اتای را به سمع ما امر فرموده، گفت: «زهار هر یکی از شما درباره ابشالوم جوان باحذر باشید. ^{۱۳} والا بر جان خود ظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی‌ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.»

۱۴ آنگاه یوآب گفت: «نمی توانم با تو به اینطور تاخیر نمایم.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود. ۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور ابشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند. ۱۶ و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود. ۱۷ و ابشالوم را گرفته، او را در حفره بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند. ۱۸ اما ابشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ید ابشالوم خوانده می شود.

آگاهی داود از مرگ ابشالوم

۱۹ و اخیمعص بن صادوق گفت: «حال بروم و مرده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.» ۲۰ یوآب او را گفت: «تو امروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امروز مرده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.» ۲۱ و یوآب به کوشی گفت: «برو و از آنچه دیده ای به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید. ۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «هرچه بشود، ملتمس اینکه من نیز در عقب کوشی بدوم.» یوآب گفت: «ای پسرم چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟» ۲۳ گفت: «هرچه بشود، بدوم.» او وی را گفت: «بدو.» پس اخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

۲۴ و داود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می دود. ۲۵ و

دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست بشارت می‌آورد.» و او می‌آمد و نزدیک می‌شد. ۲۶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که می‌دود و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: «شخصی به تنهایی می‌دود.» و پادشاه گفت: «او نیز بشارت می‌آورد.» ۲۷ و دیده بان گفت: «دویدن اولی را می‌بینم که مثل دویدن اخیمعص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است و خبرخوب می‌آورد.»

۲۸ و اخیمعص ندا کرده، به پادشاه گفت: «سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده، گفت: «یهوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقام پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.» ۲۹ پادشاه گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت است؟ و اخیمعص در جواب گفت: «چون یوآب، بنده پادشاه و بنده تو رافرستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.» ۳۰ و پادشاه گفت: «بگرد و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

۳۱ و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «برای آقام، پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امروز انتقام تو را از هرکه با تو مقاومت می‌نمود، کشیده است.» ۳۲ و پادشاه به کوشی گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «دشمنان آقام، پادشاه، و هرکه برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.»

۳۳ پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالاخانه دروازه برآمد و می‌گریست و چون می‌رفت، چنین می‌گفت: «ای پسر ابشالوم! ای پسر! پسر ابشالوم! کاش که به جای تومی مردم، ای ابشالوم پسر ای پسر من!»

۱ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می‌کند و برای ابشالوم ماتم گرفته است. ۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است. ۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی

نجالت دزدانه می‌آیند. ۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد که ای پسرم ایشالوم! ای ایشالوم! پسر من! ای پسر من! ۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمد، گفت: «امروز روی تمامی بندگان خود را شرم‌نده ساختی که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان متعه‌هایت را امروز نجات دادند. ۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امروز ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچند و امروز فهمیدم که اگر ایشالوم زنده می‌ماند و جمیع ما امروز می‌مردیم آنگاه در نظر تو پسند می‌آمد. ۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل‌آویز بگو، زیرا به خداوند قسم می‌خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلایایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.» ۸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داود به اورشلیم

۹ و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، می‌گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رهانیده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب ایشالوم از زمین فرار کرده است. ۱۰ و ایشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بازآوردن پادشاه تاخیر می‌نمایید؟»

۱۱ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کهنه فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگویند: شما چرا در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانه‌اش رسیده است. ۱۲ شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه، آخر همه می‌باشید؟ ۱۳ و به

عماسا بگویند: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر، نباشی.»^{۱۴} پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که تو تمامی بندگان برگردید. ^{۱۵} پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

^{۱۶} و شعی بن جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد. ^{۱۷} و هزار نفر از بنیامینیان و صیبیا، خادم خاندان شاول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند. ^{۱۸} و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هرچه در نظرش پسند آید بجا آورند.

^{۱۹} و به پادشاه گفت: «آقایم گاهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد. ^{۲۰} زیرا که بنده تو می داند که نگاه کرده ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده ام و به استقبال آقایم، پادشاه، فرود شده ام.»
^{۲۱} و ایشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟» ^{۲۲} اما داود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آيا نمی دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟» ^{۲۳} پس پادشاه به شعی گفت: «نخواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد.

^{۲۴} و مفیوشت، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود. ^{۲۵} و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم

رسید، پادشاه وی را گفت: «ای مفیوشت چرا با من نیامدی؟»^{۲۶} او عرض کرد: «ای آقام پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا برآن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بنده تولنگ است.^{۲۷} و او بنده تو را نزد آقام، پادشاه، متهم کرده است، لیکن آقام، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هرچه در نظرت پسند آید، به عمل آور.^{۲۸} زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقام، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خورندگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم.»^{۲۹} پادشاه وی را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می گویی؟ گفتم که تو و صیبا، زمین را تقسیم نمایید.»^{۳۰} مفیوشت به پادشاه عرض کرد: «نی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقام، پادشاه، به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

^{۳۱} و برزلائئ جلعادی از روجلیم فرود آمد و با پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید.^{۳۲} و برزلائی مرد بسیار پیر هشتادساله بود، و هنگامی که پادشاه در محنایم توقف می نمود او را پرورش می داد زیرا مردی بسیار بزرگ بود.^{۳۳} و پادشاه به برزلائی گفت: «تو همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.»

^{۳۴} برزلائی به پادشاه عرض کرد: «ایام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم بیایم؟^{۳۵} من امروز هشتاد ساله هستم و ایامی توانم در میان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که می خورم و می نوشم، توانم دریافت؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را توانم شنید؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقام پادشاه بار باشد؟^{۳۶} لهذا بنده تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد.^{۳۷} بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینک بنده تو، کمهام، همراه آقام پادشاه بروم و آنچه در نظرت پسند آید با او به عمل آور.»

۳۸ پادشاه گفت: «کهام همراه من خواهد آمد و آنچه در نظر تو پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد و هرچه از من خواهش کنی برای تو به انجام خواهم رسانید.»
 ۳۹ پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان خود برگشت. ۴۰ و پادشاه به جلجال رفت و کهام همراهش آمد و تمامی قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.

۴۱ و اینک جمیع مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «چرا برادران ما، یعنی مردان یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را همراهش از اردن عبور دادند؟» ۴۲ و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «از این سبب که پادشاه از خویشان ماست، پس چرا از این امر حسدی برید؟ آیا چیزی از پادشاه خورده ایم یا انعامی به ما داده است؟» ۴۳ و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «ما را در پادشاه ده حصه است و حق ما در داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای بازآوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سختتر بود.

گردنکشی شبع

۱ و اتفاق مرد بلیعال، مسمی به شبع بن بکری بنیامینی در آنجا بود و
 ۲۰ کرنا را نواخته، گفت که «ما را در داود حصه ای نیست، و برای ما در پسر یسا نصیبی نی، ای اسرائیل! هرکس به خیمه خود برود.» ۲ و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شبع ابن بکری برگشتند، اما مردان یهودا از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازمت نمودند.

۳ و داود به خانه خود در اورشلیم آمد، و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.

۴ و پادشاه به عماسا گفت: «مردان یهودا را درسه روز نزد من جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.»^۵ پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد.^۶ و داود به ایشای گفت: «الان شبع بن بکری بیشتر از ایشالوم به ما ضرر خواهد رسانید؛ پس بندگان آفایت را برداشته، او را تعاقب نما مبادا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از نظر ما رهایی یابد.»^۷ و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شبع بن بکری از اورشلیم روانه شدند.^۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی در برداشت و بر آن بند شمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می‌رفت شمشیر از غلاف افتاد.^۹ و یوآب به عماسا گفت: «ای برادرم آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.^{۱۰} و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا نمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احشایش به زمین ریخت و او را دوباره نزد و مرد.

۱۱ و یکی از خادمان یوآب نزد وی ایستاده، گفت: «هرکه یوآب را می‌خواهد و هرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.»^{۱۲} و عماسا در میان راه در خوش می‌غلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند، عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هرکه نزدش می‌آید، می‌ایستد.^{۱۳} پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شبع بن بکری را تعاقب نمایند.

۱۴ و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تا بیت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند. ۱۵ و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشته‌ای در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تا آن را منهدم سازند. ۱۶ و زنی حکیم از شهر صدادر داد که بشنوید: «به یوآب بگویند: اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم.» ۱۷ و چون نزدیک وی شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.» ۱۸ پس زن متکلم شده، گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که هرآینه در آبل می‌باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می‌کردند. ۱۹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می‌کنی؟» ۲۰ پس یوآب در جواب گفت: «حاشا از من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم. ۲۱ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شبع بن بکری از کوهستان افرایم دست خود را برداود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.» ۲۲ پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شبع بن بکری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا رانواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت.

۲۳ و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنیاهو ابن یهویداع سردار کریتیان و فلیتیان بود. ۲۴ و ادورام سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۲۵ و شیوا کاتب و صادوق و ایاتار، کاهن بودند، ۲۶ و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.

انتقام برای جبعونیان

۲۱
 ۱ و در ایام داود، سه سال علی‌الاصح قحطی شد، و داود به حضور خداوند سوال کرد و خداوند گفت: «به سبب شاول و خاندان خون ریز او شده است زیرا که جبعونیان را کشت.»^۲ و پادشاه جبعونیان را خوانده، به ایشان گفت (اما جبعونیان از بنی اسرائیل نبودند بلکه از بقیه اموریان، و بنی اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان می نمود).^۳ و داود به جبعونیان گفت: «برای شما چه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.»^۴ جبعونیان وی را گفتند: «از شاول و خاندانش، نقره و طلا نمی خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» او گفت: «هرچه شما بگویید، برای شما خواهم کرد.»^۵ ایشان به پادشاه گفتند: «آن شخص که ما را تباه می ساخت و برای ما تدبیر می کرد که ما راهلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم،^۶ هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جبعه شاول که برگزیده خداوند بود به دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهم کرد.»^۷ اما پادشاه، مفیوشت بن یوناتان بن شاول را دریغ داشت، به سبب قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داود و یوناتان بن شاول بود.^۸ و پادشاه ارمونی و مفیوشت، دو پسر رصفه، دختر ایه که ایشان را برای شاول زاییده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدریل بن برزلای محولاتی زاییده بود، گرفت،^۹ و ایشان را به دست جبعونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد دراول درویدن جو کشته شدند.

۱۰ و رصفه، دختر ایه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان برایشان بارانیده شد، بر صخره‌ای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هوا در روز، یا بهایم صحرا در شب برایشان بیایند. ۱۱ و داود را از آنچه رصفه، دختر ایه، متعه شاول کرده بود، خبر دادند. ۱۲ پس داود رفته، استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بیت شان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول را در جلبوع کشته بودند. ۱۳ و استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنان را که بر دار بودند نیز، جمع کردند. ۱۴ و استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیلع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیس، دفن کردند و هر چه پادشاه امر فرموده بود، بجا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.

جنگ با فلسطینیان

۱۵ و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمودند و داود و امانده شد. ۱۶ و یثی بنوب که از اولاد رافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داود نمود. ۱۷ اما ایشای ابن صرویه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»

۱۸ و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد رافا بود، کشت. ۱۹ و باز جنگ با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان بن یعری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود. ۲۰ و دیگر جنگی در جت واقع شد که در

آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هریک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود. ۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شمعئ، برادر داود، او را کشت. ۲۲ این چهار نفر برای رافا در جت زاییده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

سرود داود

- ۲۲
- ۱ و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود.
- ۲ و گفت: «خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است.
- ۳ خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات‌دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهانید.
- ۴ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.
- ۵ زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود.
- ۶ رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند.
- ۷ در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید.
- ۸ آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم او متحرک گردیدند.
- ۹ از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید.
- ۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود.
- ۱۱ بر کروبین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید.

۱۲ ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. واجتماع آنها و ابرهای متراکم افلاک را.

۱۳ از درخشندگی‌ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید.

۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید.

۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید.

۱۶ پس عمق‌های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توبیخ خداوند و از نفعه باد بینی وی.

۱۷ از اعلی علین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.

۱۸ مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد. و از مبغضانم، چونکه از من قویتر بودند.

۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود.

۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می‌داشت.

۲۱ پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید.

۲۲ زیرا که طریق‌های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصیان نورزیدم.

۲۳ چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. و از فرایض او انحراف نورزیدم.

۲۴ و به حضور او کامل شدم. و از عصیان ورزیدن، خویشتن را بازداشتم.

۲۵ بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و بر حسب صداقتی که در نظر وی داشتم.

۲۶ با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار

خواهی کرد.

۲۷ با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد.

۲۸ و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اما چشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پست گردانی.

۲۹ زیرا که توای خداوند، نور من هستی. و خداوند، تاریکی مرا به روشنایی مبدل خواهد ساخت.

۳۰ زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم.

۳۱ و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مصفا؛ و او برای جمیع متوکلانش سپرمی باشد.

۳۲ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟

۳۳ خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می سازد.

۳۴ و پایهایم را مثل پای غزال می گرداند، و مرا بر مکانهای بلندم برپا می دارد.

۳۵ دستهای مرا به جنگ تعلیم می دهد، و به بازوی خود کمان برنجین را می کشم.

۳۶ و سپر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت.

۳۷ قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پایهایم نلغزید.

۳۸ دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند

بر نخواهم گشت.

۳۹ ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت تا دیگر برنخیزند، و زیر پایهایم خواهند

افتاد.

۴۰ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من

برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت.

۴۱ و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم.

۴۲ فریاد برمی آورند، اما رهاننده‌ای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد.

۴۳ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می‌کنم. و مثل گل کوچه‌ها کوبیده، پایمال می‌سازم.

۴۴ و تو مرا از مخاصمات قوم من خواهی رهانید، و مرا برای سرداری امت‌ها حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود.

۴۵ غریبان نزد من تذلل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود.

۴۶ غریبان پشمرده خواهند گردید و از مکان‌های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد.

۴۷ خداوند زنده است و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد.

۴۸ ای خدایی که برای من انتقام می‌کشی و قوم‌ها را زیر من پست می‌سازی.

۴۹ و مرا از دست دشمنانم بیرون می‌آوری و بر مقاومت‌کنندگانم مرا بلند می‌گردانی. تو مرا از مرد ظالم خلاصی خواهی داد.

۵۰ بنابراین‌ای خداوند، تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. و به نام تو ترنم خواهم نمود.

۵۱ نجات عظیمی برای پادشاه خود می‌نماید. و برای مسیح خویش رحمت را پدید می‌آورد. به جهت داود و ذریت وی تا ابدالابد.»

سخنان آخر داود

۱ و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسای. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. ۳ خدای

۲۳

اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و با خدا ترسی سلطنت نماید. ۴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بی‌ابر، هنگامی که علف سبز از زمین می‌روید، به سبب درخشندگی بعد از باران. ۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هر چند آن را نمونی دهد. ۶ لیکن جمیع مردان بلیعال مثل خارهایند که دور انداخته می‌شوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت. ۷ و کسی که ایشان را لمس نماید، می‌باید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.»

شجاعان داود

۸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشبت تحکونی که سردار شالیسیم بود که همان عدینو عصنی باشد که بر هشتصد نفرتاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت.

۹ و بعد از او العازار بن دودو ابن اخونخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ۱۰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط برای غارت کردن برگشتند.

۱۱ و بعد از او شمه بن آجی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می‌کردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد.

۱۳ و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغاره عدلام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» ۱۶ پس آن سه مرد شجاع، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ۱۷ و گفت: «ای خداوند حاشا از من که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است. ۱۸ و ایبشای، برادر یوآب بن صرویه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرّم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.

۲۰ و بنیاهو ابن یهویداع، پسر مردی شجاع قبصئیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره‌ای فرود شده، شیری را بکشت. ۲۱ و مرد خوش اندام مصری‌ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت. ۲۲ و بنیاهو ابن یهویداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ۲۳ و از آن سی نفر مکرّم‌تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت.

۲۴ و عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ۲۵ و شمه حرودی و الیقای حرودی، ۲۶ و حالص فلفی و عیرا ابن عقیش تقوعی، ۲۷ و ابیعزر عناتوتی و مبنوی حوشاتی، ۲۸ و صلون اخونخی و مهران نطوفاتی، ۲۹ و حالب بن بعنه نطوفاتی و اتای بن ریبای از جبعه بنی بنیامین، ۳۰ و بنیای فرعاتونی و

هدای از وادیهای جاعش،^{۳۱} و ابوعلبون عرباتی و عزموت برحومی،^{۳۲} و الیحبای شعلبونی و از بنی یاشن یوناتان،^{۳۳} و شمه حراری و اخیام بن شارر اراری،^{۳۴} و الیفلط بن احسبای ابن معکاتی و الیعام بن اخیتوفل جیلونی،^{۳۵} و حصرای کرملی و فعرای اربی،^{۳۶} و یجال بن ناتان از صوبه و بانی جادی،^{۳۷} و صالح عمونی و نخرای بئیروقی که سلاحداران یوآب بن سرویه بودند،^{۳۸} و عیرای یتری و جارب یتری،^{۳۹} و اوریبای حتی، که جمیع اینها سی و هفت نفر بودند.

شمارش مردان جنگی

۱ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.»^۲ و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «الان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئرشیع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.»^۳ و یوآب به پادشاه گفت: «حال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هرچه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقا، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقا، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟»^۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.^۵ و از اردن عبور کرده، در عروعر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند.^۶ و به جلعاد و زمین تحتیم حدشی آمدند و به دان یمن رسیده، به سوی صیدون دور زدند.^۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئرشیع گذشتند.^۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند.^۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.

۱۰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، درد دل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال‌ای خداوند نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.»^{۱۱} و بامدادان چون داود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که رای‌ی داود بود، نازل شده، گفت: ۱۲ «برو داود را بگو خداوند چنین می‌گوید: سه چیز پیش تو می‌گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.»^{۱۳} پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمینت بر تو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا وبا سه روز در زمین تو واقع شود. پس الان تشخیص نموده، بین که نزد فرستنده خود چه جواب بپریم.»^{۱۴} داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتیم زیرا که رحمت‌های او عظیم است و به دست انسان نیفتیم.»

۱۵ پس خداوند وبا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئر شبع مردند.^{۱۶} و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشته‌ای که قوم را هلاک می‌ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه یبوسی بود.^{۱۷} و چون داود، فرشته‌ای را که قوم را هلاک می‌ساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «اینک من نگاه کرده‌ام و من عصیان ورزیده‌ام اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ تمنا اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.»

۱۸ و در آن روز جاد نزد داود آمده، گفت: «برو و مذبحی در خرمنگاه ارونه یبوسی برای خداوند برپا کن.»^{۱۹} پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.^{۲۰} و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی می‌آیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.

۲۱ و ارونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده است؟» داود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا وبا از قوم رفع شود.» ۲۲ و ارونه به داود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چوما و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه رای پادشاه، ارونه به پادشاه می دهد. و ارونه به پادشاه گفت: «یهوه، خدایت، تو را قبول فرماید.» ۲۳ اما پادشاه به ارونه گفت: «نی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای یهوه، خدای خود، قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید.

۲۴ و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

کتاب اول پادشاهان

و داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر

۱ چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد. ۲ و خادمانش وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، با کره‌ای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.» ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شوئیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می‌کرد، اما پادشاه او را نشناخت.

۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشان را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اربه‌ها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدوند، مهیا ساخت. ۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ایشالوم زاییده بود. ۷ و بایوب بن صرویه و ایاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ۸ و اما صادق کاهن و بنیاهو ابن یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ریبی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند.

۹ و ادنیا گوسفندان و گاو و پرواریها نزد سنگ زوحت که به‌جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود. ۱۰ اما ناتان نبی و بنیاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

۱۱ و ناتان به بتشبع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می کند و آقای ما داود نمی داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را برهانی. ۱۳ برو نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقای پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟ ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.»

۱۵ پس بتشبع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شونیه، پادشاه را خدمت می نمود. ۱۶ و بتشبع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ او وی را گفت: «ای آقای تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست. ۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقای پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹ و گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ایاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت ننموده است. ۲۰ و اما ای آقای پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقای پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست. ۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقای پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر سلیمان مقصر خواهیم بود.»

۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه درآمد، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ۲۴ و ناتان گفت: «ای آقای پادشاه، آیا تو گفته ای که ادنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ۲۵ زیرا که امروز او روانه شده، گاو و پرواریها و گوسفندان

بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ابیاتارکاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و می گویند ادنیای پادشاه زنده بماند. ۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویداع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیاین کار از جانب آقام، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقام، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشینند؟»

پادشاهی سلیمان

۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: «بتشبع رانزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه ایستاد. ۲۹ و پادشاه سوگندخورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رهنانیده است. ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ۳۱ و بتشبع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقام، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

۳۲ و داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو بن یهویداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر من، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ۳۶ و بنایاهو ابن یهویداع در جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقام، پادشاه

نیز چنین بگوید. ۳۷ چنانکه خداوند با آقام، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقام داود پادشاه عظیم تر گرداند.»

۳۸ و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و صادوق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا رانواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.» ۴۰ و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می‌شد.

۴۱ و ادنیا و تمامی دعوت شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «چيست اين صدای اضطراب در شهر؟» ۴۲ و چون او هنوز سخن می‌گفت، اینک یوناتان بن ایاتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «بیا زیرا که تو مرد شجاع هستی و خبر نیکو می‌آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب ادنیا گفت: «به درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده‌اند. ۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده‌اند و از آنجا شادی کنان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید. ۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ۴۷ و ایضاً بندگان پادشاه به جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجده نمود. ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: مبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشینند، به من داده است و چشمان من، این را می‌بیند.»

۴۹ آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هرکس به راه خود رفت.
 ۵۰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت.
 ۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»
 ۵۲ و سلیمان گفت: «اگر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»
 ۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود برو.»

وصیت داود به سلیمان

۱ و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده،
 ۲ گفت: «من به راه تمامی اهل زمین می روم. پس تو قوی و دلیر باش.
 ۳ و صیایای بیوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فریض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی.
 ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.»

۵ و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد می دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل ابنیر بن نیر و عماسا ابن یتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید.
 ۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی

سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. ۷ و اما با پسران برزلائی جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ابشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند. ۸ و اینک شعی ابن جیرای بنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به مخنایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت. ۹ پس الان او را بی گناه شمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می دانی. پس مویهای سفید او را به قبر باخون فرود آور.»

۱۰ پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد. ۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت می نمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود. ۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

۱۳ و ادنیا پسر حجیت نزد بتشبع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «آیا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «به سلامتی.» ۱۴ پس گفت: «با تو حرفی دارم.» او گفت: «بگو.» ۱۵ گفت: «تو می دانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند از آن او بود. ۱۶ و الان خواهشی از تو دارم؛ مسالت مرا رد مکن.» او وی را گفت: «بگو.» ۱۷ گفت: «تمنای این که به سلیمان پادشاه بگویی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا ایشک شونیه را به من به زنی بدهد.» ۱۸ بتشبع گفت: «خوب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفتم.»

۱۹ پس بتشبع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او درباره ادنیا سخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا

به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش بنشست. ۲۰ و او عرض کرد: «یک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت مرا رد منما.» پادشاه گفت: «ای مادرم بگو زیرا که مسالت تو را رد نخواهم کرد.» ۲۱ و او گفت: «ایبشک شوئیمه به برادرت ادنیا به زنی داده شود.» ۲۲ سلیمان پادشاه، مادر خود را اجواب داده، گفت: «چرا ایبشک شوئیمه را به جهت ادنیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ایباتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.» ۲۳ و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید اگر ادنیا این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد. ۲۴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا برکسی پدرم، داود نشانیده، و خانه‌ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیا امروز خواهد مرد.» ۲۵ پس سلیمان پادشاه به دست بنیاهو ابن یهویداع فرستاد و او وی را زد که مرد.

۲۶ و پادشاه به ایباتار کاهن گفت: «به مزرعه خود به عناتوت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یهوه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.» ۲۷ پس سلیمان، ایباتار را از کهنات خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که درباره خاندان عیلی در شیلوله گفته بود، کامل گرداند.

۲۸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنیا را متابعت کرده، هر چند ابشالوم را متابعت ننموده بود. ۲۹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پهلوی مذبح است. پس سلیمان، بنیاهو ابن یهویداع را فرستاده، گفت: «برو و او را بکش.» ۳۰ و بنیاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «پادشاه چنین

می فرماید که بیرون بیا» او گفت: «نی، بلکه اینجا می میرم.» و بنیاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «یوآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»

۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی گاهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی. ۳۲ و خداوند خونس را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دو مرد که از او عادلتر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یتر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسی اش سلامتی از جانب خداوند تا ابدالابد خواهد بود.»

۳۴ پس بنیاهو ابن یهویداع رفته، او را زد و کشت و او را در خانه اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه بنیاهو ابن یهویداع را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادوق کاهن را در جای ایپاتار گماشت.

۳۶ و پادشاه فرستاده، شعی را خوانده، وی را گفت: «به جهت خود خانه ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.» ۳۸ و شعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتم نیکوست. به طوری که آقام پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

۳۹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شعی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.» ۴۰ و شعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد. ۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است. ۴۲ و پادشاه

فرستاده، شمی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفستی سخنی که شنیدم نیکوست. ۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟» ۴۴ و پادشاه به شمی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده‌ای، می‌دانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است. ۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.» ۴۶ پس پادشاه بنیاهو ابن یهو یاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

۱ و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، ۳ و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند. ۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود. ۳ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید. ۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید. ۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» ۶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود، احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای اونگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. ۷ و

الان ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.^۸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.^۹ پس به بنده خود دل فہیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

^{۱۰} و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.^{۱۱} پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خودسوال نمودی، و جان دشمنان را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی،^{۱۲} اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فہیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.^{۱۳} و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.^{۱۴} و اگر در راههای من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»

^{۱۵} پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

^{۱۶} آنگاه دوزن زانیه نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند.^{۱۷} و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.^{۱۸} و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و

کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم. ۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلو من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تاپسر خود را شیر دهم اینک مرده بود اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.» ۲۲ زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می کردند.

۲۳ پس پادشاه گفت: «این می گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» ۲۴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ و پادشاه گفت: «پسر زنده را به دو حصه تقسیم نمایید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ و زنی که پسر زنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

سرداران سلیمان

۱ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو ابن صادوق کاهن، ۳ و الیحورف و اخیاسران شیشه کاتبان

۴

و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار،^۴ و بنیاهو ابن یهویداع، سردار لشکر، وصادوق و ایاتار کاهنان،^۵ و عزریاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه،^۶ و اخیشار ناظر خانه و ادونیرام بن عبدا، رئیس باجگیران.
^۷ و سلیمان دوازده ویکل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می‌دیدند، که هریک از ایشان یک ماه در سال تدارک می‌دیدند.
^۸ و نامهای ایشان این است: بنخور در کوهستان افرایم^۹ و بندقر در ماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان^{۱۰} و بنخسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت^{۱۱} و بنتبنداب در تمامی نفت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود^{۱۲} وبعنا ابن اخیلود در تعنک و مجدو و تمامی بیتشان که به‌جانب صرتان زیر یزرعیل است از بیتشان تا آبل محوله تا آن طرف یقمعام^{۱۳} و بنجابر در راموت جلعاد که قرای یاعیر بن منسی که در جلعاد می‌باشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین^{۱۴} و اخیناداب بن عدو در مخنایم^{۱۵} و اخیمعص در نفتالی که اونیز باسنت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود^{۱۶} وبعنا ابن حوشای در اشیر و بعلوت^{۱۷} و یهوشافاط بن فاروح در یساکار^{۱۸} و شمعی ابن ایلا در بنیامین^{۱۹} و جابر بن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین ویکل بود.

^{۲۰} و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کتاره دریاییشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی می‌کردند.^{۲۱} و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می‌نمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت می‌کردند.

^{۲۲} و آذوقه سلیمان برای هر روز سی کر آردنرم و شصت کر بلغور بود.^{۲۳} و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها

و مرغهای فربه. ۲۴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از تفسیح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می نمود و او را از هرجانب به همه اطرافش صلح بود. ۲۵ و یهودا و اسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تا بئر شبع در تمامی ایام سلیمان این می نشستند. ۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت اربه هایش و دوازده هزار سوار بود. ۲۷ و آن و کلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می بودند، هر یک در ماه خود تدارک می دیدند و نمی گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و گاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود، می آوردند.

حکمت سلیمان

۲۹ و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزاده و وسعت دل مثل ریگ کنار دریا عطا فرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و دردع حکیم تر بود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود. ۳۳ و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بردیوارها می روید و درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. ۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، می آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

قصد بنای هیکل

۱ و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او رابه جای پدرش به پادشاهی مسح کرده اند، زیرا که حیرام همیشه



دوست داود بود. ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت ۳ که «تو پدر من داود رامی دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگهایی که او را احاطه می نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد. ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. ۵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر ت که او را به جای تو بر کرسی خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد. ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عطا نموده است.» ۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد. ۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به جا خواهی آورد.» ۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده اش به سلیمان داد. ۱۱ و سلیمان بیست هزار کر گندم و بیست هزار کر روغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه اش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می داد. ۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند.

۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود. ۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می ماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود. ۱۵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود. ۱۶ سوای سروران گجاشکان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند. ۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند. ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جبلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

بنای هیکل

۱ و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیوکه ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود. ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود. ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت. ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه ها ساخت. ۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و چون خانه بنا می شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

۸ و در غرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پچاپچ بالا می رفتند. ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته های چوب سرو آزاد پوشانید. ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.

۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «این خانه ای که تو بنا می کنی اگر در فریض من سلوک نموده، احکام مرا به جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته ام با تو استوار خواهم گردانید. ۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد. ۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس الاقداس بنا نمود. ۱۷ و خانه، یعنی هیكل پیش روی محراب چهل ذراع بود. ۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته های گل بود چنانکه همه اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد. ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید. ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید. ۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

۲۳ و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود. ۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود. ۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود. ۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر. ۲۷ و کرویها را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کرویها پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد. ۲۸ و کرویها را به طلا پوشانید. ۲۹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کرویها و درختان خرما و بسته‌های گل در اندرون و بیرون کند. ۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

۳۱ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت. ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کرویها و درختان خرما و بسته‌های گل کند و به طلا پوشانید. و کرویها و درختان خرما را به طلا پوشانید.

۳۳ و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت. ۳۴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ۳۵ و بر آنها کرویها و درختان خرما و بسته‌های گل کند و آنها را به طلا پوشانید که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید. ۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

۳۷ و بنیاد خانه خداوند در ماه زیوا از سال چهارم سلطنت نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای قصر سلیمان

۱ اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت.

۳ و آن بر زبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود. ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها. ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

۸ و خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این رواق ساخت.

۹ همه این عمارات از سنگهای گرانبایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره‌ها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبا و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود. ۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبا که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود. ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

تزیین هیکل

۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. ۱۴ و او پسر بیوه‌زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پراز حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ۱۷ و شبکه‌های شبکه کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود پوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود. ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بودند بطنی که به جانب شبکه بود، و آنها در صفا گرداگرد تاج دیگر دویدست بود. ۲۱ و ستونها را در رواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپانموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بوعر نامید. ۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

۲۳ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالبش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت. ۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود. ۲۵ و آن بردوازده گاو قایم بود که روی سه

از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۲۶ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می داشت.

۲۷ و ده پایه اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندی سه ذراع بود. ۲۸ و صنعت پایه ها اینطور بود که حاشیه ها داشت و حاشیه ها در میان زبانه ها بود. ۲۹ و بر آن حاشیه ها که درون زبانه ها بود شیران و گاوان و کروییان بودند و همچنین بر زبانه ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بسته های گل کاری آویزان بود. ۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته ها به جانب هریک طرف از آنها بود. ۳۱ و دهنش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهنش مثل کار پایه مدور و یک ذراع و نیم بود. و بر دهنش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بود نه مدور. ۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه ها بود و تیره های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود. ۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره ها و فلکها و پره ها و قبه های آنها همه ریخته شده بود. ۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود. ۳۵ و در سر پایه، دایره ای مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیره های و حاشیه هایش از خودش بود. ۳۶ و بر لوحه های تیره ها و بر حاشیه هایش، کروییان و شیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بسته ها گرداگردش بود. ۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.

۳۸ و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود. ۳۹ و پنج پایه

را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۴۰ و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه هارا ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می کرد به انجام رسانید. ۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سردو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود. ۴۲ و چهارصد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود، ۴۳ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه ها بود، ۴۴ و یک دریاچه و دوازده گاو زیر دریاچه. ۴۵ و دیگها و خاک اندازها و کاسه ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود. ۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت. ۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی وزن و گذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد. ۴۸ و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان مقدمه بر آن بود از طلا. ۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گلها و چراغها و انبرها را از طلا، ۵۰ و طاسها و گلگیرها و کاسه ها و قاشقها و مجررها را از طلای خالص و پاشنه ها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدس الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

۵۱ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده، در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

تابوت عهد در هیکل

۱ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های
 آبی بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد
 خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم
 که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند. ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل
 آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند. ۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات
 مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لایویان آنها را برآوردند. ۵ و سلیمان
 پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه
 وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد.
 ۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس
 زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن
 می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند. ۸ و عصاها اینقدر
 دراز بود که سرهای عصاها از قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون
 دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست. ۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح
 سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در
 حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست. ۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از
 قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. ۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند
 به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود.
 ۱۲ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم.
 ۱۳ فی الواقع خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی
 بنا نموده ام.»

۱۴ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۱۵ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ۱۶ از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید. ۱۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی، نیکوکردی که این را در دل خود نهادی. ۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده‌ام. ۲۱ و در آن، مکانی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس هیکل

۲۲ و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ۲۳ و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری. ۲۴ و آن وعده‌ای که به بنده خود، پدرم داود داده‌ای، نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است. ۲۵ پس الان ای یهوه، خدای اسرائیل، باینده خود، پدرم داود، آن وعده‌ای را نگاه دار که به او داده و

گفته‌ای کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریق‌های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی. ۲۶ و الان ای خدای اسرائیل تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته‌ای، ثابت بشود.

۲۷ «اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که من بنا کرده‌ام. ۲۸ لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو، ۲۹ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که درباره‌اش گفتمی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی. ۳۰ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعای نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما.

۳۱ «اگر کسی به همسایه خود نگاه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، ۳۲ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شیرین را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزا ده.

۳۳ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند، ۳۴ آنگاه از آسمان بشنو و نگاه قوم خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ای بازآور.

۳۵ «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از نگاه خویش بازگشت کنند، ۳۶ آنگاه از آسمان بشنو و

نگاه بندگانت و قوم خود اسرائیل را پیامرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

۳۷ «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،^{۳۸} آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هریک از ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند،^{۳۹} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و پیامرز و عمل نموده، به هر کس که دل او را می دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.^{۴۰} تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند، از تو بترسند.

۴۱ «و نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد،^{۴۲} زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،^{۴۳} آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هرچه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

۴۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعا نمایند،^{۴۵} آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.

۴۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که نگاه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند،^{۴۷} پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خودآمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که نگاه کرده، و عصیان ورزیده، و شیرانه رفتار نموده ایم،^{۴۸} و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،^{۴۹} آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ^{۵۰} و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بپامرز و ایشان را در دل اسیرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. ^{۵۱} زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی. ^{۵۲} تا چشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هرچه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی. ^{۵۳} زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، ^{۵۵} و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت: ^{۵۶} «مبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هرچه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. ^{۵۷} یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می

بود و ما را ترک نکند و رد نماید. ۵۸ و دلهای مارا به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، اوامر و فرایض واحکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را برحسب اقتضای هر روز بجا آورد. ۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی‌ها گذرانیدند. ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارنید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند. ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید. ۶۵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مدخل حیات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای ما بودند. ۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

ظهور خداوند به سلیمان

۹ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد،^۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر وی ظاهر شده بود.^۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه‌ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.^۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و فرایض و احکام مرا نگاه داری،^۵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

۶ «اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید،^۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قومها ضرب المثل و مضحکه خواهد شد.^۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صفیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟^۹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سایر اعمال سلیمان

۱۰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می کرد، ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد. ۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد. ۱۳ و گفت: «ای برادرم این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کابل نامید. ۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد. ۱۵ و این است حساب سخره‌ای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصورو مجدو و جازر. ۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود به جهت مهر داده بود. ۱۷ و سلیمان، جازر و بیت حورون تحتانی را بنا کرد. ۱۸ و بعلت و تدمرا در صحرای زمین، ۱۹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (بنا نمود). ۲۰ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزبان و حویان و ییوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آتانی که بنی اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج گذار و غلامان ساخت. ۲۲ اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اربابه‌ها و سواران او بودند.

۲۳ و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند.

۲۴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو را بنا می‌کرد.

۲۵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

۲۶ و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب ایلوت بر کناره بحر قلزم در زمین ادوم است، کشتیا ساخت. ۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیا همراه بندگان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس به اوفیر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

ملکه سبا

۱ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. ۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد. ۳ و سلیمان تمامی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۵ و طعام سفره او و مجلس بندگان را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش وزینه‌ای را که به آن به خانه خداوند برمی‌آمد، روح در او دیگر نماند.

۶ و به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.

۷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار راباور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است. ۸ خوشابه حال مردان تو و خوشابه حال این بندگانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند. ۹ متبارک بادپوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را برکسی اسرائیل نشانید. ۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.»

۱۱ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد. ۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند.

۱۳ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

۱۴ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او بابتدگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

ماملک سلیمان

۱۵ و وزن طلایی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.

۱۶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می رسید. ۱۷ و سلیمان پادشاه دوست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی

ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ۱۹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسی اش دسته هابود و دو شیر به پهلوئی دستها ایستاده بودند. ۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد. ۲۲ زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند.

۲۳ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد. ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند. ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می آوردند.

۲۶ و سلیمان ارابه ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت. ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۲۹ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می آوردند.

زنان سلیمان

۱ و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. ۱۱

۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیاید و ایشان به شما در نیایند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ۵ پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود. ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کوش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فریض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد اما از دست پسر ت آن را پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم

کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد ادومی را که از ذریت پادشاهان ادوم بود. ۱۵ زیرا هنگامی که داود در ادوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادوم را کشته بود. ۱۶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادوم را منقطع ساختند). ۱۷ آنگاه هدد با بعضی ادومیان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود. ۱۸ پس، از میان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ۱۹ و هدد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد. ۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنوبت نام برای وی زاید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیربازداشت و جنوبت در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود. ۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «مرارخصت بده تا به ولایت خود بروم.» ۲۲ فرعون وی را گفت: «اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می‌خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، لیکن مرا البته مرخص نما.»

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هددعزر، پادشاه صوبه فرار کرده بود. ۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شده‌نگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق

رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند. ۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می‌بود، علاوه بر ضرری که هدد می‌رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، برارام سلطنت می‌نمود.

توطئه یربعام

۲۶ و یربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صروعه و بیوه‌زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد. ۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملو را بنا می‌کرد، و رخنه شهر پدر خود داود را تعمیر می‌نمود. ۲۸ و یربعام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت. ۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می‌آمد و اخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. ۳۰ پس اخیای جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد. ۳۱ و به یربعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر زیرا که بیوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبطه تو می‌دهم. ۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود. ۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کموش، خدای موآب، و ملکوم، خدای بنی عمون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک ننمودند و آنچه در نظر من راست است، بجا نیاوردند و فرایض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاه نداشتند. ۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که او امر و فرایض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت. ۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن

را یعنی ده سبط به تو خواهم داد. ۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هرچه دلت آرزو دارد، سلطنت ثمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی. ۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هرچه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری و فرایض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانه‌ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید. ۳۹ و ذریت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.» ۴۰ پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

۴۱ و بقیه امور سلیمان و هرچه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ۴۲ و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود

قیام یربعام

۱ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. ۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن می‌بود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند)، آنگاه یربعام و تمامی جماعت

اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را ساخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.

۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می‌بینید تا به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته‌اند یوغی را که پدرت بر ما نهاد است، سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تراست. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاد است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید. ۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه می‌نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این

امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.

۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ و در پسر یسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک ای داود به خانه خود متوجه باش!»
 ۱۷ اما رحبعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می نمود.
 ۱۸ و رحبعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ازابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند.
 ۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

۲۱ و چون رحبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام بن سلیمان برگرداند. ۲۲ اما کلام خدا بر شمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت: ۲۳ «به رحبعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ۲۴ خداوند چنین می گوید: مرید و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ منماید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

گوساله طلایی یربعام

۲۵ و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل را بنا نمود. ۲۶ و یربعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت. ۲۷ اگر این قوم به جهت گذراندن قربانی‌ها به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانند این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رحبعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت. ۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند!» ۲۹ و یکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد. ۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می‌رفتند.

۳۱ و خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود. ۳۲ و یربعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست برپا کرد و نزد آن مذبح می‌رفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی می‌گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرار داد. ۳۳ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود می‌رفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می‌سوزانید.

نبوت مرد خدا

۱ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ئیل آمد و یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود. ۲ پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ای مذبح! ای مذبح! خداوند چنین می‌گوید: اینک پسری

که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده می‌شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخورمی سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود واستخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.»^۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»^۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد. ^۵ و مذبح چاک شد و خاکستر از روی مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود. ^۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تئما اینکه نزدیوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدانزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید. ^۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.» ^۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ^۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای بر مگرد.» ^{۱۰} پس به راه دیگر رفت و از راهی که به بیت ئیل آمده بود، مراجعت ننمود.

^{۱۱} و نبی سالخورده‌ای در بیت ئیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. ^{۱۲} و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. ^{۱۳} پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من

بیارایید.» و الاغ را برایش آراستند و برآن سوار شد. ۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیردرخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.» ۱۵ وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.» ۱۶ او در جواب گفت که «همراه تو نمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا باتو نه نان می خورم و نه آب می نوشم. ۱۷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجانان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.» ۱۸ او وی را گفت: «من نیز مثل تویی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت. ۱۹ پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد، ۲۱ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه از فرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، ۲۲ و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا بخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.» ۲۳ پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود. ۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود. ۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می بود، خبر دادند.

۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده

و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود. ۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و ایشان آن را آراستند. ۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ راندریده بود. ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را بازآورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید. ۳۰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای ای برادر من!» ۳۱ و بعد از آنکه او را دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید. ۳۲ زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ئیل است و درباره همه خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.

۳۳ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که می خواست، او را تخصیص می کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود. ۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

نبوت بضد یربعام

۱ در آن زمان ایبا پسر یربعام بیمار شد. ۲ و یربعام به زن خود گفت که
 «الان برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیله برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که بر این قوم پادشاه خواهیم شد در آنجاست. ۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تورا از آنچه بر طفل واقع می شود، خبر خواهد داد.»

۱۴

۴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیلوله رفته، به خانه اخیا رسید و اخیائی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود. ۵ و خداوند به اخیا گفت: «اینک زن یربعام می آید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو پرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می شود به هیات، متکره خواهد بود.» ۶ و هنگامی که اخیا صدای پایهای او را که به در داخل می شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متکر ساخته ای؟ زیرا که من با خبر سخت نزد تو فرستاده شده ام. ۷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم، ۸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می نمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول می داشت و بس. ۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی. ۱۰ بنابراین اینک من بر خاندان یربعام بلا عارض می گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می اندازند. ۱۱ هر که از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است. ۱۲ پس تو برخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایهایت به شهر، پسر خواهد مرد. ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است. ۱۴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه (بگویم) الان نیز (واقع شده است). ۱۵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی ای که در آب

متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۶ و اسرائیل را به سبب گاهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب نگاه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.»
 ۱۷ پس زن یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد. ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود.
 ۱۹ و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس باپدران خود خواهید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

۲۱ و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گاهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند. ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند. ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتیابی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می نمودند.

۲۵ و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد. ۲۶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را

برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد. ۲۷ و رجبام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می کردند، سپرد. ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران باز می آوردند.

۲۹ و بقیه وقایع رجبام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۳۰ و در میان رجبام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ می بود. ۳۱ و رجبام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عمونیه بود و پسرش ایام در جایش پادشاهی نمود.

ایام، پادشاه یهودا

۱ و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ایام، بر یهودا پادشاه شد.

۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود. ۳ و در تمامی گاهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می نمود، و دلش با یهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود. ۴ اما یهوه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید. ۵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می آورد و از هرچه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر اورییای حتی. ۶ و در میان رجبام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود. ۷ و بقیه وقایع ایام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایام و یربعام جنگ بود. ۸ و ایام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

۱۵

آسا، پادشاه یهودا

۹ و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسابر یهودا پادشاه شد. ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود. ۱۱ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود. ۱۲ و الواط را از ولایت بیرون کرد و بت های را که پدران او ساخته بودند، دور نمود. ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قدرون سوزانید. ۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسا در تمام ایامش با خداوند کامل می بود. ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند درآورد.

۱۶ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می بود. ۱۷ و بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهد بن طرمون بن حزیون، پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۱۹ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.» ۲۰ و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون و دان و آبل بیت معکه و تمامی کنروت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت. ۲۱ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود. ۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا ندادرداد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای

رامه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند، و آسا پادشاه جبع بنیامین و مصفه را با آنها بنا نمود. ۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور او هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش درد پا داشت. ۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

۲۵ و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد. ۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد. و به راه پدر خود و به نگاه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک می نمود.

۲۷ و بعشا ابن اخیا که از خاندان یساکار بود، بروی فتنه انگیخت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند. ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود. ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیای شیلونی گفته بود. ۳۰ و این به سبب گاهانی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب نگاه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.

۳۱ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۲ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می بود.

بعشا، پادشاه اسرائیل

۳۳ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا بن اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می کرد و به راه یربعام و به گگاهی که اسرائیل را به آن مرتکب نگاه ساخته بود، سلوک می نمود.

۱ و کلام خداوند بر یهو ابن حنانی درباره بعشا نازل شده، گفت: ۱۶
 ۲ «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب نگاه ساخته، تا ایشان خشم مرا از نگاهان خود به هیجان آورند. ۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید. ۴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»
 ۵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۶ پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد. ۷ و نیز کلام خداوند بر یهو ابن حنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

۸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۹ و بنده او، زمیری که سردار نصف اربابه های او بود، بر او فتنه انگیخت و او در ترصه در خانه ارسا که ناظر خانه او در ترصه

بود، می‌نوشتید و مستی می‌نمود. ۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. ۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت. ۱۲ پس زمری تمامی خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه ییهوی نبی درباره بعشا گفته بود، هلاک کرد. ۱۳ به سبب تمامی گاهانی که بعشا و گاهانی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد. ۱۴ و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

زمری، پادشاه اسرائیل

۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند. ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. ۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند. ۱۸ و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد. ۱۹ و این به سبب گاهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یربعام و به گاهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. ۲۰ و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

۲۱ آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تبنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری. ۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تبنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تبنی مرد و عمری سلطنت نمود. ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

۲۴ پس کوه سامره را از سامر به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید.

۲۵ و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد. ۲۶ زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گاهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک می نمود. ۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۸ پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.

اخاب، پادشاه اسرائیل

۲۹ و اخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. ۳۰ و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

۳۱ و گویا سلوک نمودن او به گاهان یربعام بن نباط سهل می بود که ایزابل، دختر ابعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل راعبادت نمود و او را

سجده کرد. ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود. ۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد. ۳۴ و در ایام او، حیئیل بیت ئیلی، اریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ایبرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سجویب برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

ایلیا و نهر خشک

۱ و ایلیای تشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شبم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ «از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا پیوروند.» ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، ساکن شد. ۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیوه زن

۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۹ «برخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را پیورود.» ۱۰ پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک

بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید، پس او را صدازده، گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»^{۱۱} و چون به جهت آوردن آن می‌رفت وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.»^{۱۲} او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیرم.»^{۱۳} ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز.^{۱۴} زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوندباران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.»^{۱۵} پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند.^{۱۶} و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

^{۱۷} و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.^{۱۸} و به ایلیا گفت: «ای مرد خدا مرا با توجه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا نگاه مرا بپاد آوری و پسر مرا بکشی؟»^{۱۹} او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.^{۲۰} و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او ماوا گرفته‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟»^{۲۱} آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد.»^{۲۲} و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.^{۲۳} و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش

سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسرت زنده است! ۲۴ پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

ایلیا و عوبدیا

۱ و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانیدم.» ۲ پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. ۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می ترسید. ۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. ۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» ۶ پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت.

۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدو برخورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟» ۸ او را جواب داد که «من هستم، برو و به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.» ۹ گفت: «چه نگاه کرده ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم می کنی تا مرا بکشد. ۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می گفتند که اینجانیست به آن مملکت و قوم قسم می داد که تو را نیافته اند. ۱۱ و حال می گوئی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟» ۱۲ و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات

از طفولیت خود از خداوند می ترسد. ۱۳ مگر آقام اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم. ۱۴ و حال تو می گویی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.» ۱۵ ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صباوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.» ۱۶ پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه کرمل

۱۷ و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می سازی؟» ۱۸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی. ۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می خورند.»

۲۰ پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد. ۲۱ و ایلیابه تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند. ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ پس به مادو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می گذارم و آتش نمی نهم. ۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد،

او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» ۲۵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» ۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می نمودند. ۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» ۲۸ و ایشان به آواز بلند می خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزهها مجروح می ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری می شد. ۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذرانیدن هدیه عصری ایشان نبوت می کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

۳۰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. ۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. ۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمان بزر داشت، ساخت. ۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» ۳۴ پس گفت: «بار دیگر بکنید،» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. ۳۵ و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

۳۶ و در وقت گذرانیدن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا

هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. ۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.» ۳۸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید. ۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!» ۴۰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرد و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

۴۱ و ایلیا به اخاب گفت: «برآمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می‌آید. ۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا برقله کرم برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت. ۴۳ و به خادم خود گفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» ۴۴ و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی‌آید.» او گفت: «برو و به اخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.» ۴۵ و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد. ۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

فرار ایلیا

۱ و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. ۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را

مثل جان یکی از ایشان نسازم.»^۳ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئرشبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت. ^۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرام بهتر نیستم.»^۵ وزیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.»^۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ^۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.»^۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ^۹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

^{۱۰} او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.»
^{۱۱} او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.
^{۱۲} و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته. ^{۱۳} و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟»^{۱۴} او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من

نیز دارند.» ۱۵ پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن. ۱۶ و یهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. ۱۷ و واقع خواهد شد هرکه از شمشیر حزائیل رهایی یابد، یهو او را به قتل خواهد رسانید و هرکه از شمشیر یهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید. ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است.»

دعوت الیشع

۱۹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیاز او می گذشت، ردای خود را بر وی انداخت. ۲۰ و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده ام! ۲۱ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاو پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بنهدد به سامره

۱ و بنهدد، پادشاه ارام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. ۲ و رسولان نزد اخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «بنهدد چنین می گوید: ۳ نقره تو و طلای تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.» ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقای پادشاه!

موافق کلام تو، من و هرچه دارم از آن تو هستیم.»^۵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بهدد چنین امر فرموده، می گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی.^۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می فرستم تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هرچه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.»

^۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.»^۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنو و قبول منما.»^۹ پس به رسولان بهدد گفت: «به آقا، پادشاه بگویند: هرچه بار اول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.^{۱۰} آنگاه بهدد نزد وی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشتهای همه مخلوق را که همراه من باشند بکنند.»^{۱۱} و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگویند: آنکه اسلحه می پوشد مثل آنکه می گشاید نغر نکند.»^{۱۲} و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه هامیگساری می نمودند، به بندگان خود گفت: «صف آری بنمایید.» پس در برابر شهر صف آری نمودند.

پیروزی اخاب

^{۱۳} و اینک نبی ای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا این گروه عظیم را می بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می نمایم تا بدانی که من یهوه هستم.»^{۱۴} اخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خداوند می گوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «کیست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «تو.»^{۱۵} پس خادمان سروران کشورها را سان دید که

ایشان دولت وسی و دونفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

۱۶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار اومی بودند، در خیمه‌ها به میگساری مشغول بودند. ۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بنهد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «مردمان از سامره بیرون می‌آیند.» ۱۸ او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان رازنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.»

۱۹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود. ۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و ارامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهد پادشاه ارام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند. ۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه‌ها را شکست داد، و ارامیان را به کشتار عظیمی کشت.

۲۲ و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، بین که چه می‌کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه ارام بر تو خواهد برآمد.»

۲۳ و بندگان پادشاه ارام، وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوهها می‌باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان در همواری جنگ نمایم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.» ۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار. ۲۵ و تو لشکری را مثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمارتا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته برایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

۲۶ و در وقت تحویل سال، بنهدد ارامیان راسان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید. ۲۷ و بنی اسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنی اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما ارامیان زمین را پر کردند. ۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه ارامیان می گویند که یهوه خدای کوههاست و خدای وادیاها نیست، لذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.» ۲۹ و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنی اسرائیل صد هزار پیاده ارامیان را در یک روز کشتند. ۳۰ و باقی ماندگان به شهر افیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.

۳۱ و بندگانش وی را گفتند: «همانا شنیده ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها بندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد. ۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو، بنهدد می گوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می باشد.» ۳۳ پس آن مردان تفال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «برادر تو بنهدد!» پس او گفت: «بروید و او را بیاورید.» و چون بنهدد نزد او بیرون آمد، او را بر ارابه خود سوار کرد. ۳۴ و (بنهدد) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می دهم و برای خود در دمشق کوچه ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت): «من تو را به این عهد رها می کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

توییح شدن اخاب

۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بزن.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود. ۳۶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوند را نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت. ۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت. ۳۸ پس آن نبی رفته، به سرراه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را برچشمان خود کشیده، خویشتن را متکر نمود. ۳۹ و چون پادشاه درگذر می‌بود او به پادشاه ندا درداد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ او وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تاکستان نابوت

۱ و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت. ۲ و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من

۲۱

بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.»^۳ نابوت به اخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.»^۴ پس اخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

^۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟»^۶ او وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.»^۷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

^۸ آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجیبانی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد.^۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید.^{۱۰} و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او وا دارید که براو شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.»^{۱۱} پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند.^{۱۲} و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند.^{۱۳} و دو نفر از بنی بلیعال درآمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را

از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «برخیزو تا کستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن رابه تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.» ۱۶ و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تا کستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیای تشپی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تا کستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.»

۲۰ اخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرایافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه در نظر خداوند بداست، بجا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته‌ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ هرکه را از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورند.»

۲۵ و کسی نبود مثل اخاب که خویشتن را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ۲۶ و در پیروی بتها رجاسات بسیار می نمود، بر حسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می کردند.

۲۷ و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می رفت. ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلای تشبی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع می نماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

نبوت میکایا بضد اخاب

۱ و سه سال گذشت که در میان ارام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل می باشیم؟» ۴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می باشم.»

۵ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنائیکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی»، ۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برآی و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟» ۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت:

«یک مرد دیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.»^۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله رابه زودی حاضر کن.»^{۱۰} و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند.^{۱۱} و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می گوید: ارامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.»^{۱۲} و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

^{۱۳} و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.»^{۱۴} میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هرآنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

^{۱۵} پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «برآی و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»^{۱۶} پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگویی.»^{۱۷} او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»^{۱۸} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

۱۹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند. ۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۱ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می‌کنم. ۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیای روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن. ۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

۲۴ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟» ۲۵ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببر. ۲۷ و بگو پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پرورید تا من به سلامتی برگردم.» ۲۸ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم نموده است، و گفت ای قوم جمیع بشنوید.»

مرگ اخاب

۲۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را متکر ساخته، به جنگ می‌روم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متکر ساخته، به جنگ رفت. ۳۱ و پادشاه آرام سی و دوسر دارا به های خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک

و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.»^{۳۲} و چون سرداران ارابه هایهوشافاط را دیدند، گفتند: «یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.^{۳۳} و چون سرداران ارابه ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.^{۳۴} اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»^{۳۵} و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ارابه اش به مقابل ارامیان برپا می داشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ارابه ریخت.^{۳۶} و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.»^{۳۷} و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند.^{۳۸} و ارابه را در برکه سامره شستند و سگان خویش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، برحسب کلامی که خداوند گفته بود.^{۳۹} و بقیه وقایع اخاب و هرچه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.^{۴۰} پس اخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، اخزیا به جایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

^{۴۱} و یهوشافاط بن آسا در سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد.
^{۴۲} و یهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی، بود.^{۴۳} و در تمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می آورد. مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند.^{۴۴} و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

۴۵ و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۴۶ و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.

۴۷ و در ادوم، پادشاهی نبود. لیکن ویکلی پادشاهی می کرد. ۴۸ و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیبروند، اما نرفتند زیرا کشتیا در عصیون جابر شکست. ۴۹ آنگاه اخزیا ابن اخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیها بروند.» اما یهوشافاط قبول نکرد. ۵۰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیا، پادشاه اسرائیل

۵۱ و اخزیا ابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود. ۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و بر حسب هرچه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

کتاب دوم پادشاهان

و بعد از وفات اخاب، موآب بر اسرائیل

۱ عاصی شدند.

۲ و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل زبوب، خدای عقرون رفته، پرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»^۳ و فرشته خداوند به ایلای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون می‌روید؟»^۴ پس خداوند چنین می‌گوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

۵ و ایلای رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟»^۶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، مراجعت کرده، او را گوید: خداوند چنین می‌فرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»^۷ او به ایشان گفت: «هیات شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»^۸ ایشان او را جواب دادند: «مرد موی دار بود و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلای تشبی است.»^۹ آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالی که او بر قله کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید

به زیر آی؟» ۱۰ ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۱ و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین می‌فرماید که به زودی به زیر آی؟» ۱۲ ایلیا در جواب ایشان گفت: «اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۳ پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو درآمد و از او التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا، تمنا اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگان در نظر تو عزیز باشد. ۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان سوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.» ۱۵ و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آی و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد. ۱۶ و وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زیوب، خدای عقرون سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او سوال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.»

۱۷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و یهورام در سال دوم یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود. ۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

ر بوده شدن ایلیا

۱ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد
 ۲ که ایلیا و الیشع از جلجال روانه شدند. ۲ و ایلیا به الیشع گفت: «در اینجا بمان،
 زیرا خداوند مرا به بیت تیل فرستاده است.» الیشع گفت: «به حیات یهوه و حیات
 خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت تیل رفتند. ۳ و پسران انبیایی که در
 بیت تیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «آیامی دانی که امروز خداوند
 آقای تو را از فوق سرتو خواهد برداشت.» او گفت: «من هم می دانم؛ خاموش
 باشید.»

۴ و ایلیا به او گفت: «ای الیشع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده
 است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس
 به اریحا آمدند. ۵ و پسران انبیایی که در اریحا بودند، نزد الیشع آمده، وی را گفتند:
 «آیا می دانی که امروز خداوند، آقای تو را از فوق سرتو برمی دارد؟» او گفت: «من
 هم می دانم؛ خاموش باشید.»

۶ و ایلیا وی را گفت: «در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است.» او
 گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هر دو
 ایشان روانه شدند. ۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند
 و ایشان نزد اردن ایستاده بودند. ۸ پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پچیده،
 آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دو وی ایشان بر خشکی عبور
 نمودند.

۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: «آنچه را که می خواهی برای تو
 بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «نصیب مضاعف
 روح تو بر من بشود.» ۱۰ او گفت: «چیز دشواری خواستی اما اگر حینی که از نزد

تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد والا نخواهد شد.»^{۱۱} و چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، اینک ارابه آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود.^{۱۲} و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارابه اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندیدو جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه چاک زد.

^{۱۳} و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کناره اردن ایستاد. ^{۱۴} پس ردای ایلیارا که از او افتاده بود، گرفت و آب را زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود.

^{۱۵} و چون پسران انبیا که روبروی او در اریح بودند او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع می‌باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند. ^{۱۶} و او را گفتند: «اینک حال با بندگانت پنجاه مرد قوی هستند، تمنا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «مفرستید.»^{۱۷} اما به حدی بر وی ابرام نمودند که نجل شده، گفت: «بفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند.^{۱۸} و چون او در اریحا توقف می‌نمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «آیا شما را نکتم، که نروید.»

شفای آب

^{۱۹} و اهل شهر به الیشع گفتند: «اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می‌بیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی‌حاصل است.»^{۲۰} او گفت: «نزد من طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند.^{۲۱} و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوند چنین می‌گوید: این آب را شفا دادم

که بار دیگر مرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید.»^{۲۲} پس آب تا به امروز برحسب سخنی که الیشع گفته بود، شفا یافت.

لعنت الیشع

^{۲۳} و از آنجا به بیت ئیل برآمد و چون او به راه برمی آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را سخریه نموده، گفتند: «ای پکل برآی! ای پکل برآی!»^{۲۴} و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و دو خرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید. ^{۲۵} و از آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

سرکشی پادشاه موآب

۳ ^۱ و یهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل می‌آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد. ^۳ لیکن به گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

^۴ و میشع، پادشاه موآب، صاحب موآبی بود و به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها ادا می‌نمود. ^۵ و بعد از وفات اخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد. ^۶ و در آن وقت یهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید. ^۷ و رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «خواهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.»^۸ او گفت: «به کدام راه برویم؟» گفت: «به راه بیابان ادوم.»

۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه ادوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود. ۱۰ و پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان رابه دست موآب تسلیم کند.» ۱۱ و یهوشافاط گفت: «آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیشع بن شافاط که آب بردستهای ایلیامی ریخت، اینجاست.» ۱۲ و یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه ادوم نزد وی فرود آمدند.

۱۳ و الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با توجه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «نی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان رابه دست موآب تسلیم نمایند.» ۱۴ الیشع گفت: «به حیات یهوه صباوت که به حضور وی ایستاده ام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا رانگاه نمی داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم. ۱۵ اما الان برای من مطربی پیاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بر وی آمد. ۱۶ و او گفت: «خداوند چنین می گوید: این وادی را پر از خندقها بساز. ۱۷ زیرا خداوند چنین می گوید: باد نخواهید دید و باران نخواهید دید اما این وادی از آب پر خواهد شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید. ۱۸ و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد. ۱۹ و تمامی شهرهای حصاردار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.» ۲۰ و بامدادان در وقت گذراندن هدیه، اینک آب از راه ادوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

۲۱ و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هرکه به اسلح جنگ مسلح می شد و هرکه بالاتر از آن بود، جمع شدند و به سرحد خود اقامت کردند. ۲۲ پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند، ۲۳ و گفتند: «این خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته اند، پس حال ای موآبیان به غنیمت بشتابید.» ۲۴ اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضور ایشان منهزم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را می کشتند. ۲۵ و شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه نیکو هرکس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند لکن سنگهای قیرحارست را در آن وا گذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند. ۲۶ و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شد هفتصد نفر شمشیرزن گرفت که تا نزد پادشاه ادم را بشکافند اما نتوانستند. ۲۷ پس پسر نخست زاده خود را که به جایش می بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذرانید. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

روغن بیوه زن

۴^۱ و زنی از زنان پسران انبیا نزد الیشع تضرع نموده، گفت: «بنده ات، شوهرم مرد و تومی دانی که بنده ات از خداوند می ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.» ۲ الیشع وی را گفت: «بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را درخانه چیزی سوای ظرفی از روغن نیست.» ۳ او گفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه.

۴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر شود به کنار بگذار.»^۵ پس از نزد وی رفته، در را بر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، اومی ریخت. ۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن بازا ایستاد. ۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و پسرانت از باقی مانده گذران کنید.»

زنده شدن یک پسر

۸ و روزی واقع شد که ایلع به شونیم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و هرگاه عبور می نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می کرد. ۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «اینک فهمیده ام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما می گذرد. ۱۰ پس برای وی بالاخانه ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذاریم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.»

۱۱ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرود آمده، در آنجا خوابید. ۱۲ و به خادم خود، جیحزی گفت: «این زن شونمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد. ۱۳ و او به خادم گفت: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده ای پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم.» ۱۴ و او گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سانخورده است.» ۱۵ آنگاه ایلع گفت: «او را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد. ۱۶ و

گفت: «در این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «نی ای آقا، ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.»

۱۷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که الیشع به او گفته بود، پسری زایید.

۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگران رفت. ۱۹ و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! و او به خادم خود گفت: «وی را نزد مادرش ببر.» ۲۰ پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد. ۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت. ۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «تمنائیکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفرستی تا نزد مرد خدا بشتابم و برگردم.» ۲۳ او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.» ۲۴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «بران و برو و تا تو را نگویم در راندن کوتاهی منما.» ۲۵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید.

۲۶ پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم و پسرت سالم است؟» او گفت: «سلامتی است.» ۲۷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: «او را واگذار زیرا که جانش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.» ۲۸ و زن گفت: «آیا پسری از آقا، در خواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟» ۲۹ پس او به جیحزی گفت: «کهر خود را ببند و عصای مرا به دستت گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.» ۳۰ اما مادر طفل گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد. ۳۱ و جیحزی از ایشان پیش

رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد.

۳۲ پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است. ۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود.

۳۴ و برآمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بر دهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد.

۳۵ و برگشته، درخانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بر وی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد. ۳۶ و جیحزی را آواز داد، گفت: «این زن شوئی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.» ۳۷ پس آن زن داخل شده، نزد پایپایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ در دیگ

۳۸ و الیشع به جلجال برگشت و قبطی درزمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشسته بودند. و او به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ را بگذار و آتش به جهت پسران انبیا بپز.» ۳۹ و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته بری یافت و خیارهای بری از آن چیده، دامن خود را پرسیخت و آمده، آنها را در دیگ آتش خرد کرد زیرا که آنها را نشناختند. ۴۰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آتش خوردند، صدا زده، گفتند: «ای مرد خدا مرگ در دیگ است.» و نتوانستند بخورند. ۴۱ او گفت: «آرد بیاورید.» پس آن را در دیگ انداخت و گفت: «برای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز مضر در دیگ نبود.

۴۲ و کسی از بعل شلیشه آمده، برای مرد خدا خوراک نوبر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه‌ها در کیسه خود آورد. پس او گفت: «به مردم بده تا بخورند.»

۴۳ خادمش گفت: «اینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می گوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.» ۴۴ پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

شفای نعمان

۱ و نعمان، سردار لشکر پادشاه ارام، در حضور آقايش مردی بزرگ و بلند **۵** جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او ارام را نجات داده بود، و آن مرد جبار، شجاع ولی ابرص بود. ۲ و فوجهای ارامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت می کرد. ۳ و به خاتون خود گفت: «کاش که آقايم در حضور نبی ای که در سامره است، می بود که او را از برصش شفا می داد.» ۴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین وچنان می گوید.» ۵ پس پادشاه ارام گفت: «بیا برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می فرستم.»

۶ و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «الان چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از برصش شفا دهی.» ۷ اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «آیا من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از برصش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که او بهانه جوئی از من می کند.»

۸ اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «لباس خود را چرا دریدی؟ اونزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.» ۹ پس نعمان با اسبان و ارابه های خودآمده، نزد

در خانه الیشع ایستاد. ۱۰ و الیشع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: «برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نما. و گوشتت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.» ۱۱ اما نعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد. ۱۲ آیا ابانه و فرفر، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت. ۱۳ اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما اگر نبی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجای نمی آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.» ۱۴ پس فرود شده، هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهر شد.

۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدامراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست و حال تمنائیکه هدیه‌ای از بنده ات قبول فرمائی.» ۱۶ او گفت: «به حیات یهوه که در حضور وی ایستاده‌ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هر چند او را ابرام نمود که پذیرد ابا نمود. ۱۷ و نعمان گفت: «اگر نه تنها این که دوبار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزد یهوه. ۱۸ اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقایم به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بر دست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.» ۱۹ او وی را گفت: «به سلامتی برو.»

۲۰ اما جیحزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «اینک آقایم از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من

از عقب او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.»^{۲۱} پس جیحزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می‌دود از ارابه خودبه استقبالش فرود آمد و گفت: «آیا سلامتی است؟»^{۲۲} او گفت: «سلامتی است. آقايم مرافرستاده، می‌گويد: اينک الان دو جوان از پسران انبيا از کوهستان افرایم نزد من آمده‌اند، تنها اينکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.»^{۲۳} نعمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دوکیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خودنهاد تا پیش او بردند.^{۲۴} و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند.

^{۲۵} و او داخل شده، به حضور آقای خودایستاد و الیشع وی را گفت: «ای جیحزی از بجایم آیی؟» گفت: «بنده ات جایی نرفته بود.»^{۲۶} الیشع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از ارابه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله‌ها و رمه‌ها و غلامان و کنیزان است؟»^{۲۷} پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

آهن روی آب

۱ و پسران انبيا به الیشع گفتند که «اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است.»^۲ پس به اردن برویم و هریک چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «بروید.»^۳ و یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، همراه بندگانت بیا.» او جواب داد که «می‌آیم.»^۴ پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چوبها را قطع نمودند. ۵ و هنگامی که یکی از ایشان تیر را می‌برید، آهن تبر در آب افتاد و او فریاد کرده،

گفت: «آهای آقام زیرا که عاریه بود.»^۶ پس مرد خدا گفت: «کجا افتاد؟» و چون جا را به وی نشان داد، او چوبی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد. ^۷ پس گفت: «برای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر ارام

^۸ و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ می کرد و با بندگان خود مشورت کرده، گفت: «در فلان جا اردوی من خواهد بود.»^۹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «با حذر باش که از فلان جا گذر نکنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده اند.»^{۱۰} و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انداز نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یبکار و نه دو بار محافظت کرد.

^{۱۱} و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «آیا مرا خبر نمی دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟»^{۱۲} و یکی از خادمانش گفت: «ای آقام چنین نیست، بلکه الیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می گوئی، مخبر می سازد.»^{۱۳} او گفت: «بروید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم او را بگیرم.» پس او را خبر دادند که اینک دردوتان است.^{۱۴} پس سواران و ارابه ها و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند.^{۱۵} و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران و ارابه ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: «آهای آقام چه بکنیم؟»^{۱۶} او گفت: «مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند بیشترند.»^{۱۷} و الیشع دعا کرده، گفت: «ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران و ارابه های آتشین پر است.^{۱۸} و چون ایشان نزد وی فرود شدند الیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت:

«تَمنا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام الیشع به کوری مبتلا ساخت. ۱۹ و الیشع، ایشان را گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاید و شما را به کسی که می‌طلبید، خواهم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد.

۲۰ و هنگامی که وارد سامره شدند، الیشع گفت: «ای خداوند چشمان ایشان را بگشا تا ببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند. ۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به الیشع گفت: «ای پدرم آیا بزنم؟ آیا بزنم؟» ۲۲ او گفت: «مزن آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.» ۲۳ پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای ارام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

قحطی در سامره

۲۴ و بعد از این، واقع شد که بنهدد، پادشاه ارام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود. ۲۵ و قحطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلغوزه، به پنج پاره نقره فروخته می‌شد. ۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می‌نمود، زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: «ای آقایم پادشاه، مدد کن.» ۲۷ او گفت: «اگر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از چرخشت؟» ۲۸ پس پادشاه او را گفت: «تو راجه شد؟» او عرض کرد: «این زن به من گفت: پسر خود را بده تا امروز او را بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. ۲۹ پس پسر مرا بپختیم و خوردیم و روز دیگر وی را گفتم: پسرت را بده تا او را بخوریم اما او

پسر خود را پنهان کرد.»^{۳۰} و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بدرید و او بر باره می گذشت و قوم دیدند که اینک در زیرلباس خود پلاس دربر داشت. ^{۳۱} و گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر سر الیشع بن شافاط امروز بر تنش بماند.»^{۳۲} و الیشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «آیامی بینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مرا از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آقایش در عقبش نیست.»^{۳۳} و چون او هنوز به ایشان سخن می گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم.»

۱ و الیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می گوید که «فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جوبه یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته می شود.»^۲ و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می نمود در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «همانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواستی خورد.»

پیروزی بر ارامیان

^۳ و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟^۴ اگر گویم به شهر داخل شویم همانا قحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان بیندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»^۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به

نگار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود. ۶ زیرا خداوند صدای ارا به‌ها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنواید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حثیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.» ۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه‌ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند. ۸ و آن مبروصان به نگار اردو آمده، به خیمه‌ای داخل شدند و اکل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه‌ای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.

۹ پس به یکدیگر گفتند: «ما خوب نمی‌کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش می‌مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید، پس الان بیاید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم.» ۱۰ پس رفته، در بانان شهر راصدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «به اردوی ارامیان درآمدم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، و الاغها بسته شده و خیمه‌ها به حالت خود.»

۱۱ پس در بانان صدا زده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند. ۱۲ و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به تحقیق شمارا خبر می‌دهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد: می‌دانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده‌اند و می‌گویند چون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.» ۱۳ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «پنج راس از اسبان باقی مانده که در شهر باقی‌اند، بگیرند (اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقی‌اند یا مانند تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده‌اند، می‌باشند) و بفرستیم تا دریافت نمایم.» ۱۴ پس دو ارا به با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «بروید و تحقیق کنید.» ۱۵ پس از عقب ایشان تا اردن رفتند

و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که ارامیان از تعجیل خود انداخته بودند، پر بود. پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند.

۱۶ و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت. ۱۷ و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه می نمود بر دروازه گاشت و خلق، او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد برحسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد. ۱۸ و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته خواهد شد. ۱۹ و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بگشاید، آیامثل این امر واقع تواند شد؟ و او گفت: «اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.» ۲۰ پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

بازگرداندن مایملک بیوه زن

۱ و الیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.» ۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گردید. ۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید. ۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو می نمود و می گفت: «حال تمام اعمال عظیمی را که الیشع بجا آورده است، به من بگو.» ۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می کرد که چگونه مرده ای را زنده نمود، اینک زنی که

پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.»^۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «تمامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بنهدد

^۷ و الیشع به دمشق رفت و بنهدد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است.^۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه‌ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»^۹ و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه‌ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «پسرت، بنهدد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، می گوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»^{۱۰} و الیشع وی را گفت: «برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هرآینه او خواهد مرد.»^{۱۱} و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگریست تا نخجل گردید. پس مرد خدا بگریست.^{۱۲} و حزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می کنی؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، می دانم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.»^{۱۳} و حزائیل گفت: «بنده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟» الیشع گفت: «خداوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.»^{۱۴} پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «به من گفت

که البته شفا خواهی یافت.» ۱۵ و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترده که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد.

۱۶ و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دوساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل می نمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد. ۱۹ اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش را همیشه اوقات، چراغی بدهد. ۲۰ و در ایام وی ادموم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند. ۲۱ و یورام با تمامی ارابه های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، ادمومیان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران ارابه ها را شکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند. ۲۲ و ادموم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده اند و لینه نیز در آن وقت عاصی شد. ۲۳ و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۴ و یورام با پدران خود خواهید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اخزیا به جایش پادشاهی کرد.

۲۵ و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۲۶ و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. ۲۷ و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اخاب بود.

۲۸ و با یورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند. ۲۹ و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا

از جراحی‌هایی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ می‌نمود، شفا یابد. و اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرئیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

یورام، پادشاه یهودا

۹^۱ و الیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو. ۲ و چون به آنجا رسیدی، یهو ابن یهوشافاط بن نمشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش برخیزان و او را به اطاق خلوت ببر. ۳ و حقه روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین می‌گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.»

۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد. ۵ و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار با تو سخنی دارم.» یهو گفت: «به کدام یک از جمیع ما؟» گفت: «به توای سردار!» ۶ پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم. ۷ و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم. ۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و ره‌شده‌ای در اسرائیل را منقطع خواهیم ساخت. ۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهیم ساخت. ۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دفن کننده‌ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت.

۱۱ و یهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شما این مرد و کلامش را می‌دانید.»^{۱۲} گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «چنین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می‌فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.»^{۱۳} آنگاه ایشان تعجبیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «یهو پادشاه است.»

قتل یورام و اخزیا

۱۴ لهذا یهو ابن یهوشافاط بن نمشی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از حزائیل، پادشاه ارام نگاه می‌داشتند.^{۱۵} اما یهورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتی که ارامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه ارام، جنگ می‌نمود، شفا یابد. پس یهو گفت: «اگر رای شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادا رفته، به یزرعیل خبر برساند.»^{۱۶} پس یهو به اربه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود.

۱۷ پس دیده یانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، یهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «جمعیتی می‌بینم.» و یهورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا پرسد که آیا سلامتی است؟»^{۱۸} پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» یهو جواب داد که «تو را باسلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، اما بر نمی‌گردد.»^{۱۹} پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» یهو جواب داد: «تو را باسلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.»^{۲۰} و دیده بان خبر داده، گفت که

«نزد ایشان رسید اما بر نمی گردد و راندن مثل راندن ییهو ابن نمشی است زیرا که به دیوانگی می راند.»

۲۱ و یهورام گفت: «حاضر کنید.» پس اربه او را حاضر کردند و یهورام، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهودا، هر یک بر اربه خود بیرون رفتند و به استقبال ییهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند. ۲۲ و چون یهورام، ییهو را دید گفت: «ای ییهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» ۲۳ آنگاه یهورام، دست خود را برگردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ای اخزیا خیانت است.» ۲۴ و ییهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یهورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در اربه خود افتاد. ۲۵ و ییهو به بدقر، سردار خود گفت: «او را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیادآور که چگونه وقتی که من و تو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار می بودیم، خداوند این وحی را درباره او فرمود. ۲۶ خداوند می گوید: هرآینه خون نابوت و خون پسرانش را دیروز دیدم و خداوند می گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

۲۷ اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و ییهو او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در اربه اش به فراز جور که نزد ییلعام است (زدند) و او تاجدو فرار کرده، در آنجا مرد. ۲۸ و خادمانش او را در اربه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند. ۲۹ و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا بر یهودا پادشاه شد.

مرگ ایزابل

۳۰ و چون ییهو به یزرعیل آمد، ایزابل این راشنیده، سرمه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگریست. ۳۱ و چون ییهو به دروازه داخل شد، او گفت: «آیا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟» ۳۲ و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر از خواجهگان به سوی او نظر کردند. ۳۳ و او گفت: «اورا بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری از خونس بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد. ۳۴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایند زیرا که دختر پادشاه است.» ۳۵ اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند. ۳۶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلیای تشبی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد. ۳۷ و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخوانند گفت که این ایزابل است.»

مرگ پسران اخاب

۱ و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس ییهو مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مربیان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: ۲ «الان چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و ارا به ها و اسبان و شهر حصاردار و اسلحه با شما است، ۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایند.» ۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با

او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟» ۵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مریبان را نزد یهو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هرچه به ما بفرماید بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.» ۶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیایید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می کردند، می بودند.

۷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند. ۸ و قاصدی آمده، او را خبرداد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «آنها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.» ۹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟ ۱۰ پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند درباره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجا آورده است.» ۱۱ و یهو جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگانش و اصدقایش و کاهنانش را تا از برایش کسی باقی نماند.

۱۲ پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید، ۱۳ یهو به برادران اخزیا، پادشاه یهودا دچار شده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران اخزیا هستیم و می آیم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحت گویم.» ۱۴ او گفت: «اینها را زنده بگیرید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت.

۱۵ و چون از آنجا روانه شد، به یهوناداب بن رکاب که به استقبال او می‌آمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» یهوناداب جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارابه برکشید. ۱۶ و گفت: «همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، بین.» و او را بر ارابه وی سوار کردند. ۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را ناپود ساخت برحسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود.

قتل پرستندگان بعل

۱۸ پس یهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «اخاب بعل را پرستش قلیل کرد اما یهو او را پرستش کثیر خواهد نمود. ۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگانش و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما یهو این راه حیل کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ۲۰ و یهو گفت: «مخفلی مقدس برای بعل تقدیس نماید.» و آن را اعلان کردند. ۲۱ و یهوناداب تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سرتاسر پر شد. ۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که «برای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد. ۲۳ و یهو و یهوناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان یهوه در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.» ۲۴ پس داخل شدند تا ذبایح و قربانی های سوختنی بگذرانند. و یهو هشتاد نفر برای خود بیرون در گاشته بود و گفت: «اگر یکنفر از اینانی که

به دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.»^{۲۵} و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، ییهو به شاطران و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهریت بعل رفتند.^{۲۶} و تمایل را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند.^{۲۷} و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزبله ساختند.^{۲۸} پس ییهو، اثر بعل را از اسرائیل نابود ساخت.^{۲۹} اما ییهو از پیروی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت ئیل و دان بود.^{۳۰} و خداوند به ییهو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هرچه در دل من بود باخانه اخاب عمل نمودی، از این جهت پسران توتا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.»^{۳۱} اما ییهو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت ییهو، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گاهان یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.

^{۳۲} و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می زد،^{۳۳} یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و روبینیان و منسیان را از عروعر که بر وادی ارنون است و جلعاد و باشان.^{۳۴} و بقیه وقایع ییهو هرچه کرد و تمامی تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟^{۳۵} پس ییهو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش یهواخاز به جایش پادشاه شد.^{۳۶} و ایامی که ییهو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

عتلیا و یوآش

۱ و چون عتلیا، مادر اخزیا دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت. ۲ اما یهوشبع دختر یورام پادشاه که خواهر اخزیا بود، یوآش پسر اخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد. ۳ و او نزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت می‌نمود.

۴ و در سال هفتم، یهویداع فرستاده، یوزباشیهای کریتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهدبست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. ۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل می‌شوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید. ۶ و ثلث دیگر به دروازه سور و ثلثی به دروازه‌ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود. ۷ و دو دسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون می‌روید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید. ۸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هر که از میان صف‌ها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانید.»

۹ پس یوزباشیها موافق هرچه یهویداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشته، نزد یهویداع کاهن آمدند. ۱۰ و کاهن نیزه‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیها داد. ۱۱ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ

خانه به پهلوی مذبح و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند. ۱۲ و اوپسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

۱۳ و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۴ و دید که اینک پادشاه برحسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرناوزان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می کردند و کرناها را می نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت! ۱۵ و یهویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید و هرکه از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد. ۱۶ پس او راراه دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می آمدند، رفت و در آنجا کشته شد.

۱۷ و یهویاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم. ۱۸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماثیلش را خرد درهم شکستند. و کاهن بعل، متان را رو بروی مذبحها کشتند و کاهن ناظران برخانه خداوند گماشت. ۱۹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او برکسی پادشاهان بنشست. ۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزدخانه پادشاه به شمشیر کشتند.

۲۱ و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

ترمیم هیکل

۱ در سال هفتم یهو، یهواش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد. **۱۲**

۲ و یهواش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهو یاداع کاهن او را تعلیم می داد، بجا می آورد. ۳ مگر این که مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.

۴ و یهواش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس برحسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، ۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.» ۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهواش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند. ۷ و یهواش پادشاه، یهو یاداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده اید؟ پس الان نقره ای دیگر از آشنایان خود بگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.» ۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

۹ و یهو یاداع کاهن صندوق گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوئی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نقره ای را که به خانه خداوند می آوردند، در آن گذاشتند.

۱۰ و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره ای را که در خانه خداوند یافت می شد، در کیسه هابسته، حساب آن

را می‌دادند. ۱۱ و نقره‌ای را که حساب آن داده می‌شد، به دست کارگزارانی که برخانه خداوند گماشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کار می‌کردند، صرف می‌نمودند، ۱۲ و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیرخانه لازم می‌بود. ۱۳ اما برای خانه خداوند طاسهای نقره و گلگیرها و کاسه‌ها و کزناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوند می‌آوردند، ساخته نشد. ۱۴ زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیر نمایند. ۱۵ و از کسانی که نقره را به دست ایشان می‌دادند تا به کارگزاران بپارند، حساب نمی‌گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتاری نمودند. ۱۶ اما نقره قربانی‌های جرم و نقره قربانی‌های گناه را به خانه خداوند نمی‌آوردند، چونکه از آن کاهنان می‌بود.

۱۷ آنگاه حزائیل، پادشاه آرام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد. ۱۸ و یهوش، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشافاط و یهورام و اخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه‌های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه آرام فرستاد و او از اورشلیم برفت.

۱۹ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۰ و خادمانش برخاسته، فتنه‌انگیختند و یوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود می‌رود، کشتند. ۲۱ زیرا خادمانش، یوزا کاربن شمعت و یهوراباد بن شومیر، او را زدند که مردو او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش امصیا در جایش سلطنت نمود.

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

۱۳

۱ در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا، پادشاه یهودا، یهواخاز بن یهو، براسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یربعام بن نباطکه اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد. ۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست حزائیل، پادشاه ارام و به دست بنهدد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود. ۴ و یهواخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه ارام، ایشان را به تنگی می آورد. ۵ و خداوند نجات دهنده ای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست ارامیان بیرون آمدند و بنی اسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند. ۶ اما از گناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند. ۷ و برای یهواخاز، از قوم به جز پنجاه سوار و ده اربه و ده هزار پیاده وانگذاشت زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود. ۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هرچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۹ پس یهواخاز با پدران خود خواهید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

۱۰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود. ۱۱ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود

اجتناب نکرده، در آنها سلوک می نمود. ۱۲ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۳ و یوآش با پدران خود خوابید و یربعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.

۱۴ و الیشع به بیماری ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای ارا به اسرائیل و سوارانش!» ۱۵ و الیشع وی را گفت: «کمان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت. ۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد. ۱۷ و گفت: «پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «بینداز.» پس انداخت.

۱۸ و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد. ۱۹ و مرد خدابه او خشم نموده، گفت: «می بایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست می دادی تا تلف می شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.»

۲۰ و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند. ۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن می کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.

۲۲ و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی ایام یهوآخاز به تنگ آورد. ۲۳ اما خداوند بر ایشان رفت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نحواست ایشان را هلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دورینداخت.

۲۴ پس حزائیل، پادشاه آرام مرد و پسرش، بنهدد به جایش پادشاه شد. ۲۵ و یهواش بن یهواخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهواخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن حزائیل باز پس گرفت، و یهواش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

امصیا، پادشاه یهودا

۱۴ ۱ در سال دوم یواش بن یهواخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یواش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هرچه پدرش یواش کرده بود، رفتار می نمود. ۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخورمی سوزانیدند. ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود. ۷ و او ده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز یقتئیل نامید.

۸ آنگاه امصیا رسولان نزد یهواش بن یهواخاز بن یهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «پیا تا بایکدیگر مقابله نمایم». ۹ و یهواش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشی ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۰ ادوم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته

است پس نفر نموده، درخانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید.»

۱۱ اما امصیا گوش نداد. پس یهواش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر مقابله نمودند. ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۱۳ و یهواش، پادشاه اسرائیل، امصیا ابن یهواش بن اخزیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت. ۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، ویرغمالان گرفته، به سامره مراجعت کرد.

۱۵ و بقیه اعمالی را که یهواش کرد و تهور او و چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۶ و یهواش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جایش پادشاه شد.

۱۷ و امصیا ابن یواش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یهواش بن یهواخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۱۸ و بقیه وقایع امصیا، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۹ و در اورشلیم بر وی فتنه انگیزختند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را در آنجا کشتند. ۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داود، دفن شد. ۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند. ۲۲ او ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

۲۳ و در سال پانزدهم امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا، یربعام بن یهوآش، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ او حدود اسرائیل را از مدخل حمات تا دریای عربی استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جت حافر بود، گفته بود. ۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت. ۲۷ اما خداوند به نحو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم نمود لهذا ایشان را به دست یربعام بن یوآش نجات داد.

۲۸ و بقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و تهور او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمات را که از آن یهودا بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۹ پس یربعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

عزریا پادشاه یهودا

۱ و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا ابن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلای اورشلیمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند. ۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش ابرص

۱۵

بود و در مریضخانه‌ای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری می‌نمود. ۶ و بقیه وقایع عزریا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۷ پس عزریا با پدران خود خواهید و او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود.

۸ در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا بن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد. ۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدرانش می‌کردند، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود. ۱۰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود. ۱۱ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۲ این کلام خداوند بود که آن را به یهو خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم برکسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست.

شلوم، پادشاه اسرائیل

۱۳ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود. ۱۴ و منحیم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش را در سامره زده، او را کشت و به جاش سلطنت نمود. ۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنه‌ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۶ آنگاه منحیم تفصح را با هرچه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله‌اش را شکم پاره کرد.

۱۷ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل

آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود. ۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار وزنه نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت رادر دستش استوار سازد. ۲۰ و منحیم این نقد را بر اسرائیل، یعنی بر جمیع متمولان گذاشت تا هریک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت نمود. ۲۱ و بقیه وقایع منحیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۲ پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش فقحیا به جایش پادشاه شد.

منحیم، پادشاه اسرائیل

۲۳ و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فقحیا ابن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود. ۲۵ و یکی از سردارانش، فقح بن رملیا بر او شوریده، او را با ارجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود. ۲۶ و بقیه وقایع فقحیا و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

فقح، پادشاه اسرائیل

۲۷ و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فقح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود. ۲۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.

۲۹ در ایام فصح، پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه و یانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیستم یوتام بن عزریا، هوشع بن ایله، بر فصح بن رملیا بشورید او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود. ۳۱ و بقیه وقایع فصح و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

یوتام، پادشاه یهودا

۳۲ در سال دوم فصح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزریا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا، دختر صادوق بود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عزریا کرد، به عمل آورد. ۳۵ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود. ۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه ارام و فصح بن رملیا را بر یهودا فرستاد. ۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

۱ در سال هفدهم فصح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظریهوه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل نمود. ۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود

را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود.^۴ و در مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانی می گذرانید و بخور می سوزانید.

^۵ آنگاه رصین، پادشاه ارام، و قح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند.^۶ در آن وقت رصین، پادشاه ارام، ایلت را برای ارامیان استرداد نمود و یهود را از ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند.^۷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه ارام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاسته اند، رهایی ده.»^۸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد.^۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

^{۱۰} و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اوریای کاهن فرستاد.^{۱۱} و اوریای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوریای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت.^{۱۲} و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، بر آن قربانی گذرانید.^{۱۳} و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید.^{۱۴} و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت.^{۱۵} و آحاز پادشاه، اوریای کاهن را امر فرموده، گفت:

«قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن پاش اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسالت نمایم.»^{۱۶} پس اوریای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

^{۱۷} و آحاز پادشاه، حاشیه پایه‌ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت.^{۱۸} و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد.^{۱۹} و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.^{۲۰} پس آحاز با پدران خود خواهید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیا در جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

۱ در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند.^۳ و شلهناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد.^۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

^۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود.^۶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به

۱۷

اسیری برد و ایشان را در حلق و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد.

اسارت اسرائیل

^۷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، نگاه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ^۸ و در فریاض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریاضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ^۹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تاشهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند. ^{۱۰} و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ^{۱۱} و در آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ^{۱۲} و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید. ^{۱۳} و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع راثیان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می داد و می گفت: «از طریقهای زشت خود بازگشت نماید و اوامر و فریاض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.» ^{۱۴} اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. ^{۱۵} و فریاض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امتهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایند، پیروی کردند. ^{۱۶} و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای

ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند. ۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشان را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان پیآوردند. ۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهود فقط باقی نماند.

۱۹ اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند. ۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

۲۱ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان یربعام بن نباط را به پادشاهی نصب نمودند و یربعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت. ۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی گاهانی که یربعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند. ۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند.

۲۴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عوا و حمات و سفرایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند. ۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند ترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند. ۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی دانند و اوشیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می کشند از این جهت که قاعده خدای

آن زمین را نمی دانند.»^{۲۷} و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.»^{۲۸} پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت ئیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید پرستند.

^{۲۹} اما هر امت، خدایان خود را ساختند و در خانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هر امتی در شهر خود که در آن ساکن بودند.

^{۳۰} پس اهل بابل، سکوت بنوت را و اهل کوت، نرجل را و اهل حمات، اشیم را ساختند. ^{۳۱} و عویان، نجز و ترتاک را ساختند و اهل سفرایم، پسران خود را برای ادرملک و عنملک که خدایان سفرایم بودند، به آتش می سوزانیدند. ^{۳۲} پس یهوه را می پرستیدند و کاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی می گذرانیدند. ^{۳۳} پس یهوه را می پرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می نمودند. ^{۳۴} ایشان تا امروز بر حسب عادت نخستین خود رفتار می نمایند و نه از یهوه می ترسند و نه موافق فرایض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتاری کنند، ^{۳۵} با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده ننمایید و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذارانید.

^{۳۶} بلکه از یهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمائید و برای او قربانی بگذارانید. ^{۳۷} و فرایض و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به جا آورید و از خدایان غیر مترسید. ^{۳۸} و عهدی را که با شما بستم، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید. ^{۳۹} زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شما را از دست

جميع دشمنان شما خواهد رهانيد.» ۴۰ اما ايشان نشنيدند بلکه موافق عادت نخستين خود رفتار نمودند.

۴۱ پس آن امتهای، يهوه را می پرستيدند و بتهای خود را نیز عبادت می کردند و همچنين پسران ايشان و پسران پسران ايشان به نحوی که پدران ايشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار می نمايند.

حزقيا، پادشاه يهودا

۱ و در سال سوم هوشع بن ايله، پادشاه اسرائيل، حزقيا ابن آحاز، پادشاه يهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ او بيست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بيست و نه سال در اورشليم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر زکريا بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۴ او مکان های بلند را برداشت و تماثيل را شکست و اشيره را قطع نمود و مار برنجين را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنی اسرائيل تا آن زمان بر ايش بخور می سوزانيدند. و او آن را نخستان ناميد. ۵ او بريهوه، خدای اسرائيل توکل نمود و بعد از او از جميع پادشاهان يهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند. ۶ و به خداوند چسپيده، از پیروی او انحراف نورزيد و او امری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت. ۷ و خداوند با او می بود و به هر طرفی که رو می نمود، فيروز می شد و بر پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود. ۸ او فلسطينيان را تا غزه و حدودش و از برجهای ديده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد.

۹ و در سال چهارم حزقيا پادشاه که سال هفتم هوشع بن ايله، پادشاه اسرائيل بود، شلهناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد. ۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششم حزقيا آن را گرفتند، يعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائيل، سامره گرفته شد. ۱۱ و پادشاه آشور، اسرائيل را به آشور کوچانيد، ايشان را در حلح و

خابور، نهر جوزان، و درشهرهای مادیان برده، سکونت داد. ۱۲ از این جهت که آواز یهوه، خدای خود را شنیده بودند و از عهد او و هرچه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.

۱۳ و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ۱۴ و حزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیاپادشاه یهودا گذاشت. ۱۵ و حزقیا تمامی نقره‌ای را که در خانه خداوند و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، داد. ۱۶ در آن وقت حزقیا طلارا از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حزقیا، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بودکنده، آن را به پادشاه آشور داد.

تهدید اورشلیم

۱۷ و پادشاه آشور، ترتان و ربساریس و ربشاقی را از لاکیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزدقنات برکه فوقانی که به سر راه مزرعه گازر است، ایستادند. ۱۸ و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.

۱۹ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیا بگویند: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایم، چیست؟ ۲۰ تو سخن می‌گویی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که بر من عاصی شده‌ای. ۲۱ اینک حال بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می‌نمایم که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح

می سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می نمایند. ۲۲ و اگر مرا گوید که بر یهوه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمایید؟ ۲۳ پس حال با آقام، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تومی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ۲۴ پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقام را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربه ها و سواران توکل داری؟ ۲۵ و آیا من الان بی اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برآی و آن را خراب کن.»

۲۶ آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنا و یوآخ به ریشاکی گفتند: «تمنا اینکه با بندگان به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمایی.» ۲۷ ریشاکی به ایشان گفت: «آیا آقام مرا نزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصارنشسته اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»

۲۸ پس ریشاکی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید. ۲۹ پادشاه چنین می گوید: حزقیا شما را فریب ندهد زیرا که او شما را نمی تواند از دست وی برهاند. ۳۰ و حزقیاشما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۳۱ به حزقیاشما گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هرکس از مو خود و هرکس از انجیر خویش بخورد و هرکس از آب چشمه خود بنوشد. ۳۲ تا پیام و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حزقیاشما گوش دهید زیرا که

شما را فریب می دهد و می گوید: یهوه ما را خواهد رها کند. ۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امتهای، هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رها کرده است؟ ۳۴ خدایان حماه و ارفاد بکجایند؟ و خدایان سفروایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رها کرده اند؟ ۳۵ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یهوه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»

۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید. ۳۷ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبانه کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیا آمدند و سخنان ریشاکی را به او بازگفتند.

پیشگویی رهایی اورشلیم

۱ و واقع شد که چون حزقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ و الیاقیم، ناظر خانه و شبانه کاتب و مشایخ کهنه راملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده، ۳ به وی گفتند: «حزقیا چنین می گوید که «امروز روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسیده اند و قوت زاییدن نیست. ۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ریشاکی را که آقایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یهوه، خدایت شنیده است، تو بیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند، تضرع نما.» ۵ و بندگان حزقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گویند که خداوند چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفته اند، مترس. ۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

۸ پس ریشاکی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبه جنگ می کرد، زیرا شنیده بود که ازلاکیش کوچ کرده است. ۹ و درباره ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است (پس چون شنید) بار دیگر ایلیچیان نزد حزقیاء فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیاء، پادشاه یهودا چنین گوید: «خدای تو که به او توکل می نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان را هلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار می باشند، ایشان را نجات دادند؟ ۱۳ پادشاه حمات کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفر وایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیاء

۱۴ و حزقیاء مکتوب را از دست ایلیچیان گرفته، آن را خواند و حزقیاء به خانه خداوند درآمد، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیاء نزد خداوند دعا نموده، گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کرویوان جلوس می نمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای. ۱۶ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما. ۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امتها و زمین ایشان را خراب کرده است، ۱۸ و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند. ۱۹ پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست اورهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهایی یهوه، خدا هستی.»

نبوت اشعیا

۲۰ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: آنچه را که درباره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم. ۲۱ کلامی که خداوند درباره اش گفته، این است: آن باکره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ۲۲ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بروی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ۲۳ به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای: به کثرت ارابه های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام. ۲۴ و من، حفره کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد. ۲۵ آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان، آن را به وقوع آورده‌ام تا توبه ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده های ویران مبدل سازی؟ ۲۶ از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و نجل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غله‌ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند.

۲۷ «اما من نشستن تو را و خروج و دخول و خشمی را که بر من داری، می دانم. ۲۸ چونکه خشمی که بر من داری و غرور تو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو ولگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای، برخواهم گردانید.

۲۹ «و علامت، برای تو این خواهد بود که امسال غله خود رو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و در سال سوم بکارید و بدروید و تا کستانها غرس نموده، میوه

آنها را بخورید. ۳۰ و بقیه‌ای که از خاندان یهودا رستگار شوند، باردیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد. ۳۱ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه این را بجا خواهد آورد.

۳۲ «بنابراین خداوند درباره پادشاه آشورچنین می گوید که «به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپرنخواهد آمد و منجنیق را درپیش آن بر نخواهد افراشت. ۳۳ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید. ۳۴ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»

۳۵ پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند، اینک جمیع آنها لاشه‌های مرده بودند. ۳۶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، درینوی ساکن شد. ۳۷ و واقع شد که چون او درخانه خدای خویش، نسر وک عبادت می کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آزارات فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیا

۱ در آن ایام، حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزدوی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت: ۳ «ای خداوند مسالت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست.

۴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۵ «برگرد و به پیشوای قوم من حزقیای بگو: خدای پدرت، داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد. ۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.» ۷ و اشعیا گفت که «قرصی از انجیر بگیری.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت. ۸ و حزقیای به اشعیا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟» ۹ و اشعیا گفت: «علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیاسایه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟» ۱۰ حزقیای گفت: «سهل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.» ۱۱ پس اشعیای نبی از خداوند استدعا نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

مرسلین از بابل

۱۲ و در آن زمان، مرودک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیای بیمار شده است. ۱۳ و حزقیای ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می شد، به ایشان نشان داد، و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیای آن را به ایشان نشان نداد. ۱۴ پس اشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیای جواب داد: «از جای دور، یعنی از بابل آمده اند.» ۱۵ او گفت:

«درخانه تو چه دیدند؟» حزقیا جواب داد: «هرچه درخانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»

۱۶ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام خداوند را بشنو: ۱۷ اینک روزها می آید که هرچه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی باقی نخواهد ماند. ۱۸ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواجه خواهند شد.» ۱۹ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکوست.» و دیگر گفت: «هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

۲۰ و بقیه وقایع حزقیا و تمامی تهور او و حکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۱ پس حزقیا با پدران خود خوابید و پسرش، منسی به جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هائی که خداوند، آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرامکانهای بلند را که پدرش، حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمود و اشیره را به نوعی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها درخانه خداوند بنا نمود که در باره اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»

۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران

مراوده می نمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانه‌ای که خداوند درباره اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود. ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده‌ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرمودم و برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.» ۹ اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتهایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت: ۱۱ «چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بهای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت، ۱۲ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشه‌های هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد. ۱۳ و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشقاب را زدوده و واژگون ساخته، آن را پاک می کند. ۱۴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد، ۱۵ چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.»

۱۶ و علاوه بر این، منسی خون بی گاهان را از حد زیاده ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، سواى گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجا آورند.

۱۷ و بقیه وقایع منسی و هرچه کرد و گاهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟^{۱۸} پس منسی باپدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی در باغ عزا دفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

۱۹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلمت، دختر حاروص، از یطبه بود. ۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود. ۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت هائی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود. ۲۲ و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک نمود. ۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه اش کشتند. ۲۴ اما اهل زمین همه آنانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند. ۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟^{۲۶} و در قبر خود در باغ عزا دفن شد و پسرش یوشیا به جایش سلطنت نمود.

بازیابی تورات

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدایه، از بصقت بود. ۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

۳ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت: ۴ «نزد حلقیا رئیس کهنه برو و او نقره‌ای

۲۲

را که به خانه خداوند آورده می‌شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد. ۵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند، ۶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخزند.»^۷ امانقره‌ای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

^۸ و حلقیای، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند. ^۹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «بندگانت، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.»^{۱۰} و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

^{۱۱} پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید. ^{۱۲} و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عکبور بن میکایا و شافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ^{۱۳} «بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسالت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه درباره مامکتوب است، عمل نمایند.»

^{۱۴} پس حلقیای کاهن و اخیقام و عکبور و شافان و عسایا نزد حلدہ نبیه، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن گفتند. ^{۱۵} و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ^{۱۶} خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه

یهودا خوانده است، ۱۷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد. ۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای ۱۹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرادرباره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تورا اجابت فرمودم. ۲۰ لهنذا اینک من، تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

تجدید عهد

۲۳ ۱ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند. ۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادتات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.

۴ و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه‌های قدرون

سوزانید و خاکستر آنها را به بیت تیل برد. ۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آتانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکرآسمان بخور می سوزانیدند، معزول کرد. ۶ و اشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید. ۷ و خانه های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنهاخیمه ها به جهت اشیره می بافتند، خراب کرد. ۸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخور می سوزانیدند، از جبع تا بئرشبع نجس ساخت، و مکان های بلند دروازه ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت. ۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم برنیامدند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند. ۱۰ و توفت را که در وادی بنی هنوم بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را برای مولک از آتش نگذراند. ۱۱ و اسپهانی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد حجره نتملک خواجه سرا در پیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دور کرد و ارابه های آفتاب را به آتش سوزانید. ۱۲ و مذبح هایی را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح هایی را که منسی در دو صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنجا خراب کرده، گرد آنها را در نهر قدرون پاشید. ۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صیدونیان و برای کموش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت. ۱۴ و تمائیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

۱۵ و نیز مذبحی که در بیت ئیل بود و مکان بلندی که یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانیده، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید. ۱۶ و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانیده، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن ندا درداد. ۱۷ و پرسید: «این مجسمه‌ای که می‌بینم، چیست؟» مردان شهری را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت ئیل کرده‌ای، ندا کرده بود.» ۱۸ او گفت: «آن را وا گذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، وا گذاشتند. ۱۹ و یوشیا تمامی خانه‌های مکان‌های بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم (خداوند) را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت ئیل کرده بود، عمل نمود. ۲۰ و جمیع کاهنان مکان‌های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۲۱ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصیح را به نحوی که در این کتاب عهدمکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.» ۲۲ به تحقیق فصیحی مثل این فصیح از ایام داورانی که بر اسرائیل داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه داشته نشد. ۲۳ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصیح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

۲۴ و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران و ترافیم و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا در اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، به جا آورد. ۲۵ و قبل از او پادشاهی نبود

که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از او نیز مثل او ظاهر نشد.

۲۶ اما خداوند از حدت خشم عظیم خود برنگشت زیرا که غضب او به سبب همه کارهایی که منسی خشم او را از آنها به هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد. ۲۷ و خداوند گفت: «یهودارا نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه‌ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهم نمود.»

۲۸ و بقیه وقایع یوشیا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۹ و در ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون (فرعون) او را دید، وی را در مجدو کشت. ۳۰ و خادمانش او را در اربه نهاده، از مجدو به اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۳۱ و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حموطل، دختر ارمیا از لبنه بود. ۳۲ و او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد. ۳۳ و فرعون نکوه، او را در ربله، در زمین حمات، در بند نهاد تا در اورشلیم سلطنت نماید و صد وزنه نقره و یک وزنه طلا بر زمین گذارد. ۳۴ و فرعون نکوه، الیاقیم بن یوشیا را به جای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به یهوایقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او در آنجا مرد. ۳۵ و یهوایقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره

و طلا را از اهل زمین، از هر کس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد.

یهویا قیم، پادشاه یهودا

۳۶ یهویا قیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زییده، دختر فدایه، از رومه بود. ۳۷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۲۴

۱ و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهویا قیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد. ۲ و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خود انبیا گفته بود. ۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گاهان منسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد. ۴ و نیز به سبب خون بی گاهانی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بی گاهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید. ۵ و بقیه وقایع یهویا قیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۶ پس یهویا قیم با پدران خود خوابید و پسرش یهویاکین به جایش پادشاه شد. ۷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

یهویاکین، پادشاه یهودا

۸ و یهویاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشتا دختر الناتان اورشلمی بود. ۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

۱۰ در آن زمان بندگان نبوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند. و شهر محاصره شد. ۱۱ و نبوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگان آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. ۱۲ و یهویاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگان و سردارانش و خواجه سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

۱۳ و تمامی خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. ۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. ۱۵ و یهویاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه سرایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. ۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد. ۱۷ و پادشاه بابل، عمومی، متنیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدقیا مبدل ساخت.

صدقیاء، پادشاه یهودا

۱۸ صدقیاء بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر ارمیا از لبنه بود. ۱۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه یهوایم کرده بود، به عمل آورد. ۲۰ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیاء بر پادشاه بابل عاصی شد.

سقوط اورشلیم

۱ و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود. ۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه، محاصره شد. ۳ و در روز نهم آن ماه، قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۴ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) به راه عربه رفت. ۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر او فتوی دادند. ۷ و پسران صدقیاء را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیاء را کردند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.

۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزرادان، رئیس جلادان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد. ۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۰ و

تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. ۱۱ و نبوزرادان، رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ۱۲ اما رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی وا گذاشت.

۱۳ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند. ۱۴ و دیگرها و خاک اندازه‌ها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می کردند، بردند. ۱۵ و مجمرها و کاسه‌های یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد. ۱۶ اما دو ستون و یک دریاچه و پایه‌هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ۱۷ بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه‌اش بود.

۱۸ و رئیس جلادان، سرایا، رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. ۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۰ و نبوزرادان رئیس جلادان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد. ۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حیات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

۲۲ و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نبوکدنصر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت. ۲۳ و چون تمامی

سرداران لشکر بامردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصفیه آمدند، یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحنان بن قاری و سرایا ابن تخومت نطوفاتی و یازنیا ابن معکاتی با کسان ایشان. ۲۴ و جدلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نماید و برای شما نیکو خواهد بود.» ۲۵ اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشمع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که بمرد و یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مصفیه بودند (کشتند). ۲۶ و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.

آزادی یهوایکین

۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مرودک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد، سر یهوایکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۲۸ و با اوسختان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت. ۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد. ۳۰ و برای معیشت او وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.

کتاب اول تواریخ ایام

از آدم تا ابراهیم

۱ آدم، شیث آنوش، ۲ قینان مهلائیل یارد، ۳ خنوخ متوشالچ ملک، ۴ نُوح
 ۵ پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یوان و ماشک و
 تیراس. ۶ پسران جومر: اشکاز و ریفات و تُجرمه. ۷ پسران یوان: الیشه و ترشیش
 و کتیم و دودانیم. ۸ پسران حام: کوش و مصرایم و فُوت و کنعان. ۹ پسران
 کوش: سَبا و حویله و سبتا و رعما و سبتکا. و پسران رعما: شَبا و ددان. ۱۰ و کوش،
 نمُرد را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود. ۱۱ و مصرایم، لُودیم و عَنامیم
 و لَهائیم و نَفْتُوحیم را آورد، ۱۲ و قَتروسیم و کَسَلُوحیم را که فَلَستیم و کَفْتوریم از
 ایشان پدید آمدند. ۱۳ و کنعان نُحُست زاده خود، صیدون و حِت را آورد، ۱۴ و
 یُوسِی و اُمُوری و جَرجاشی، ۱۵ و حَوّی و عِرقی و سِینی، ۱۶ و اروادی و صَماری
 و حَمّاتی را. ۱۷ پسران سام: عیلام و آشور و اَرَفکَشاد و لُود و اَرَام و عُوَص و حُول
 و جاتر و ماشک. ۱۸ و اَرَفکَشاد، شالچ را آورد و شالچ، عابر را آورد. ۱۹ و برای
 عابر، دو پسر متولد شدند که یکی را فالچ نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد
 و اسم برادرش یقطان بود. ۲۰ و یقطان، اَلُوداد و شالف و حَضرموت و یارح را
 آورد؛ ۲۱ و هَدُورام و اُوزال و دِقَله، ۲۲ و اِیبال و اَیمایل و شَبا، ۲۳ و اُوفیر و حَویله
 و یوباب را که جمیع اینها پسران یقطان بودند. ۲۴ سام، اَرَفکَشاد سالچ، ۲۵ عابر فالچ
 رَعو، ۲۶ سَروج ناحور تارح، ۲۷ اَبَرام که همان ابراهیم باشد. ۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق
 و اسماعیل. ۲۹ این است پیدایش ایشان: نُحُستزاده اسماعیل: نَبیوت و قیدار و اَدَبئیل
 و مِباسام، ۳۰ و مِشماع و دُومه و مَسّا و حَدَد و تیما، ۳۱ و یَطُور و نافیش و قَدَمه که

اینان پسران اسماعیل بودند. ۳۲ و پسران قَطُورَه که مُتعه ابراهیم بود، پس او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را زاید و پسران یقشان: شبا و ددان بودند. ۳۳ و پسران مدیان عیفه و عیفر و خنوح و ایداع و اددعه بودند. پس جمیع اینها پسران قَطُورَه بودند. ۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عیسو و اسرائیل بودند. ۳۵ و پسران عیسو: آلیفاز و رعوئیل و یعوش و یعلام و قورح. ۳۶ پسران آلیفاز: تیمان و اومار و صفی و جعتام و قناز و تمناع و عمالیق. ۳۷ پسران رعوئیل: نحت و زارح و شمه و مره. ۳۸ و پسران سعیر: لوطان و شوبال و صبعون و عنه و دیشون و ایصر و دیشان. ۳۹ و پسران لوطان: حوری و هومام و خواهر لوطان تمناع. ۴۰ پسران شوبال: علیان و مناحت و عیبال و شفی و اوانام و پسران صبعون: آیه و عنه. ۴۱ و پسران عنه: دیشون و پسران دیشون: حمران و ایشبان و یتران و گران. ۴۲ پسران ایصر: بلهان و زعوان و یعقان و پسران دیشان: عوص و آران. ۴۳ و پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بالع بن بعور و اسم شهر او دِنهابه بود. ۴۴ و بالع مُرد و یوباب بن زارح از بصره به جایش پادشاه شد. ۴۵ و یوباب مُرد و حوشام از زمین تیمانی به جایش سلطنت نمود. ۴۶ و حوشام مُرد و هدد بن بدد که مدیان را در زمین موآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عویت بود. ۴۷ و هدد مُرد و سمله از مسریقه به جایش پادشاه شد. ۴۸ و سمله مُرد و شاول از رحوبوت نهر به جایش پادشاه شد. ۴۹ و شاول مُرد و بعل حانان بن عکبور به جایش پادشاه شد. ۵۰ و بعل حانان مُرد و هدد به جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعی و اسم زنش مهیطبئیل دختر مَطرد دختر می ذهب بود. ۵۱ و هدد مُرد و امیران ادوم امیر تمناع و امیر آیه و امیر یتیت بودند. ۵۲ و امیر اهلویبامه و امیر ایله و امیر فینون، ۵۳ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار؛ ۵۴ و امیر مجدئیل و امیر عیرام؛ اینان امیران ادوم بودند.

اسرائیل پسران

۲

۱ پسران اسرائیل اینانند: رؤبین و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یبولون ۲ و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر. ۳ پسران یهودا: عیر و اوان و شیله؛ این سه نفر از بتشوع کنعانیه برای او زاییده شدند؛ و عیر نخست زاده یهودا به نظر خداوند شیر بود؛ پس او را کُشت. ۴ و عروس وی تamar فارص و زارح را برای وی زایید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند. ۵ و پسران فارص: حصرون و حامول. ۶ و پسران زارح: زمري و ایتان و هیمان و ککول و دارع که همگی ایشان پنج نفر بودند. ۷ و از پسران گرمی، عاکار مضطرب کننده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید. ۸ و پسر ایتان: عزریا بود. ۹ و پسران حصرون که برای وی زاییده شدند، یرحمیل و رام و کلوبای. ۱۰ و رام عمیناداب را آورد و عمیناداب نحشون را آورد که رئیس بنی یهودا بود. ۱۱ و نحشون سلها را آورد و سلها بوغر را آورد. ۱۲ و بوغر عوید را آورد و عوید یسی را آورد. ۱۳ یسی نخست زاده خویش الیاب را آورد، و دومین ایناداب را، و سومین شمعی را، ۱۴ و چهارمین تننیل را و پنجمین ردای را، ۱۵ و ششمین اوصم را و هفتمین داود را آورد. ۱۶ و خواهران ایشان صرویه و ایحایل بودند. و پسران صرویه، آبشای و یوآب و عسائیل، سه نفر بودند. ۱۷ و ایحایل عماسا را زایید و پدر عماسا یترا اسماعیلی بود. ۱۸ و کالیب بن حصرون از زن خود عزوبه و از یریعوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: یاشر و شوباب و اردون. ۱۹ و عزوبه مرد و کالیب افرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید. ۲۰ و حور، اوری را آورد و اوری بصلئیل را آورد. ۲۱ و بعد از آن، حصرون به دختر ماکیر پدر جلعاد درآمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سجوی را برای وی زایید. ۲۲ و سجوی یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جلعاد داشت. ۲۳ و او جشور و آرام را که حووب یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت

شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ماگیر پدر جلعاد بودند. ۲۴ و بعد از آنکه حَصْرُون در کالیب آفراته وفات یافت، آیه زن حَصْرُون اشْخُور پدر تَقْوَع را برای وی زاید. ۲۵ و پسران یرحْمِئیل نخست زاده حَصْرُون نخست زاده اش: رام و بُوْنَه و اُورَن و اَوْصَم و اَخیا بودند. ۲۶ و یرحْمِئیل را زن دیگر مَسْمَاة به عطاره بود که مادر اُونام باشد. ۲۷ و پسران رام نخست زاده یرحْمِئیل مَعص و یامین و عاقر بودند. ۲۸ و پسران اُونام: شَمَّای و یاداع بودند، و پسران شَمَّای ناداب و ایشور. ۲۹ و اسم زن ایشور ایشایل بود و او احبان و مُولید را برای وی زاید. ۳۰ ناداب سَلَد و اَقایم بودند و سَلَد بی اولاد مُرد. ۳۱ و بنی اَقایم یشعی و بنی یشعی شیشان و بنی شیشان اَحلاهی. ۳۲ و پسران یاداع برادر شَمَّای یتر و یوناتان؛ و یتر بی اولاد مُرد. ۳۳ و پسران یوناتان: فالت و زازا. اینها پسران یرحْمِئیل بودند. ۳۴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یرحاع نام داشت. ۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یرحاع به زنی داد و او عتّای را برای وی زاید. ۳۶ و عتّای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد. ۳۷ و زاباد اَفلال را آورد و اَفلال عوبید را آورد. ۳۸ و عوبید یهوه را آورد، یهوه عَزْرَریا را آورد. ۳۹ و عَزْرَریا حَالص را آورد و حالص اَلعاسه را آورد. ۴۰ و اَلعاسه سَسْمای را آورد و سَسْمای شَلوم را آورد. ۴۱ و شَلوم یَقْمیا را آورد و یَقْمیا اَلِشْمَع را آورد. ۴۲ و بنی کالیب برادر یرحْمِئیل نخست زاده اش میشاع که پدر زیف باشد و بنی ماریشه که پدر حَبْرُون باشد بودند. ۴۳ و پسران حَبْرُون: قُورح و تَقْوَح و راقم و شامع. ۴۴ و شامع راحم پدر یرقعام را آورد و راقم شَمَّای را آورد. ۴۵ و پسر شَمَّای ماعثون و ماعون پدر بیت صور بود. ۴۶ عیفه مُتعه کالیب حاران و موصا و جازیز را زاید و حاران جازیز را آورد. ۴۷ و پسران یهدای راجم و یوتام و جیشان و فالت و عیفه و شاعف. ۴۸ و معکه مُتعه کالیب، شابرو ترحنه را زاید. ۴۹ و او نیز شاعف، پدر مَدَمَنَه و شوا، پدر مکینا پدر جِبعّا را زاید؛ و دختر کالیب عکسه بود. ۵۰ و پسران کالیب بن حور نخست زاده آفراته

اینانند: شوبال پدر قریه یعاریم، ۵۱ و سلها پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جادر. ۵۲ و پسران شوبال پدر قریه یعاریم اینانند: هرواه و نصف منوحوت. ۵۳ و قبایل قریه یعاریم اینانند: یتریان و فوتیان و شوماتیان و مشراعیان که از ایشان صارعاتیان و اشطاولیان پیدا شدند. ۵۴ و بنی سلها بیت لحم و نطوفاتیان و عطروت بیت یوآب و نصف ماتحتیان و صرعیان بودند. ۵۵ و قبایل کاتبانی که در یعیص ساکن بودند، ترعاتیان و شمعاتیان و سوکاتیان بودند. اینان قینیان اند که از حمت پدریبت ریکاب بیرون آمدند.

پسران داود

۱ و پسران داود که برای او در حبرون زاییده شدند، اینانند: نخست زاده اش ۳ آمنون از آخینوعم یزرعیلیه؛ و دومین دانیال از ایجایل گرملیه؛ ۲ و سومین ابشالوم پسر معکه دختر تلهای پادشاه جشور؛ و چهارمین ادونیا پسر حجیت. ۳ و پنجمین شفقیا از ابیطال و ششمین یترعام از زن او عجله. ۴ این شش برای او در حبرون زاییده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی سه سال سلطنت کرد. ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زاییده شدند: شععی و شوباب و ناتان و سلیمان. این چهار از بتشوع دختر عمیئیل بودند. ۶ و ییحار و الیشامع و الیقلط. ۷ و نوجه و ناخج و یافیع. ۸ و الشمع و الیاداع و الیقلط که نه نفر باشند. ۹ همه اینها پسران داود بودند سوای پسران متعه ها. و خواهر ایشان تامار بود.

پادشاهان یهودا

۱۰ و پسر سلیمان، رحبعام و پسر او ابیا و پسر او آسا و پسر او یهو شافاط. ۱۱ و پسر او یورام و پسر او آخزیا و پسر او یوآش. ۱۲ و پسر او امصیا و پسر او عزریا و پسر او یوتام. ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حزقیا و پسر او منسی. ۱۴ و پسر او آمون و پسر او

یوشیا. ۱۵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهوایقیم و سومین صدقیآ و چهارمین شلوم. ۱۶ و پسران یهوایقیم پسر او یگنیا و پسر او صدقیآ. ۱۷ و پسران یگنیا اشیر و پسر او شألثیئیل. ۱۸ و ملکیرام و فدایا و شنأصّر و یقمیا و هوشاماع و ندبیا. ۱۹ و پسران فدایا زربابل و شمعی و پسران زربابل مشلأم و حنیا و خواهرایشان شلومیت بود. ۲۰ و حشوبه و أوهل و برخیا و حسدیا و یوشب حسد که پنج نفر باشند. ۲۱ و پسران حنیا فلطیا و اشعیا، بنی رفایا و بنی آرنا و بنی عبودی و بنی شکنیا. ۲۲ و شکنیا شمعی و پسران شمعی، حطوش و یجآل و باریح و نعریا و شافاط که شش باشند. ۲۳ و پسران نعریا الیوعینای و حزقیآ و عزریقام که سه باشند. ۲۴ و بنی الیوعینای هودایا و الیاشیب و فلایا و عقوب و یوحانان و دلایاع و عنانی که هفت باشند.

بقیه سبط یهودا

۴^۱ بنی یهودا: فارص و حصرون و گرمی و حور و شوبال. ۲ و رایا ابن شوبال یحت را آورد و یحت اخوماي و لاهد را آورد. ایناند قبایل صرعاتیان. ۳ و اینان پسران پدر عیطام اند: یزرعیل و یشما و یدباش و اسم خواهر ایشان هصللفونی بود. ۴ فنوئیل پدر جدور و عازر پدر خوشه اینها پسران حور نخست زاده افراته پدر بیت لحم بودند. ۵ و اشخور پدر تقوع دو زن داشت: حلا و نعره. ۶ و نعره، اخزام و حافر و تیمانی و اخشطاری را برای او زاید؛ اینان پسران نعره اند. ۷ و پسران حلا: صرت و صوحر و آتان. ۸ و قوس عانوب و صوبیه و قبایل انرحیل بن هارم را آورد. ۹ و یعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش او را یعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با حزن زاییدم.» ۱۰ و یعیص از خدای اسرائیل استدعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میگردانیدی و دست تو با من می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را

که خواست به او بخشید. ۱۱ و کلوب برادر شوحه محیر را که پدر آشتون باشد آورد. ۱۲ و آشتون بیت رافا و فاسیح تحنه پدر عیر ناحاش را آورد. اینان اهل ریه می باشد. ۱۳ و پسران قناز و عتئییل و سرایا بودند؛ و پسر عتئییل حتات. ۱۴ و معونوتای عفره را آورد و سرایا، یوآب پدر جیحراشیم را آورد، زیرا که صنعتگر بودند. ۱۵ و پسران کالیب بن یفنه، عیرو و ایله و ناعم بودند؛ و پسر ایله قناز بود. ۱۶ و پسران یهلئیل، زیف و زیفه و تیریا و اسرئیل. ۱۷ و پسران عزره یتر و مرد و عافر و یالون (و زن مرد) مریم و شمایی و یشبیح پدر اشموع را زاید. ۱۸ و زن یهودیه او یارد، پدر جدور، و جابر پدر سوکو و یقوتئیل پدر زانوح را زاید. اما آنان پسران بتیه دختر فرعون که مرد او را به زنی گرفته بود می باشند. ۱۹ و پسران زن یهودیه او که خواهر نحم بود پدر قعیله جرمی و اشموع معکاتی بودند. ۲۰ و پسران شیمون: آمنون ورنه و بنحانان و تیلون و پسران یسعی ززوجیت. ۲۱ و بنی شیله بن یهودا، عیر پدر لیکه، و لعه پدر مریشه و قبایل خاندان عاملان گان نازک از خانواده اشبع بودند. ۲۲ و یوقیم و اهل کوزیا و یوآش و ساراف که در موآب ملک داشتند، و یسویی لحم؛ و این وقایع قدیم است. ۲۳ و اینان کوزه گر بودند با ساکنان تناعیم و جدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند.

پسران شمعون

۲۴ پسران شمعون: تموئیل و یامین و یاریب و زارح و ساؤل. ۲۵ و پسرش سلوم و پسرش مبسام و پسرش مشماع. ۲۶ و بنی مشماع پسرش حموئیل و پسرش زکور و پسران شمعی. ۲۷ و شمعی را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند. ۲۸ و ایشان در برشبع و مولاده و حصر شوال، ۲۹ و در بلهه و عاصم و تولاد، ۳۰ و در بتوئیل و حرمه و صقلغ ۳۱ و در بیت مرگبوت و حصر سوسیم و بیت برئی و شعرایم ساکن بودند. اینها

شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود. ۳۲ و قریه های ایشان عیظام عین و رمون و تُوکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود، ۳۳ و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تأبعل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند. ۳۴ و مشوبات و یملیک و یوشه بن امصیا، ۳۵ یوئیل و یهو ابن یوشبیا ابن سَرایا ابن عَسِئیل، ۳۶ و اَلِیوعینای و یعکوبه و یشوحایا و عَسایا و عِدِئیل و یسیمیئیل و بنایا، ۳۷ و زیزا ابن شَفِعی ابن اَلُون بن یدایا ابن شِمِری ابن شَمَعیا، ۳۸ اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند و خانه های آبای ایشان بسیار زیاد شد. ۳۹ و به مدخل جدورتا طرف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بجویند. ۴۰ پس برومند نیکو یافتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آلِ حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند. ۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام حزقیادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونیان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباہ ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود. ۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شَمعون به کوه سَعیر رفتند؛ و فَلَطِیا و نَعْرِیا و رَفایا و عُرِّیئیل پسران یشیع رؤسای ایشان بودند. ۴۳ و بقیه عَمالقه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امروز در آنجا ساکن شده اند.

پسران رؤبین

۵ ۱ و پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل اینانند: (زیرا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود. ۲ زیرا یهودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود). ۳ پس پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل: حَنوُک

و فُلُو و حَصْرُونَ و کَرْمِي. ۴ و پسران یوئیل: پسرش شَمْعِیَا و پسرش جوج و پسرش شَمْعِی؛ ۵ و پسرش میکا و پسرش رَایَا و پسرش بَعْل؛ ۶ و پسرش بَثیره که تَلِغَتْ فِلنَاسِر پادشاه اَشُور او را به اسیري بُرد و او رئیس رؤینیان بود. ۷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان یعیئیل بود و زَکریا، ۸ و بَالع بن عَزاز بن شامع بن یوئیل که در عَرُوعِیر تَانَبُو و بَعْل مَعُون ساکن بود، ۹ و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سکا گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جِلعاد زیاده شد. ۱۰ و در ایام شَاوُل ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جِلعاد ساکن شدند.

پسران جاد

۱۱ و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سَلَخَه ساکن بودند. ۱۲ و مقدم ایشان یوئیل بود و دومین شافام و یعنای و شافاط در باشان (ساکن بود). ۱۳ و برادران ایشان بر حسب خانه های آبی ایشان، میکائیل و مَشْلَام و شَبَع و یورای و یعکان و زِیع و عَابَر که هفت نفر باشند. ۱۴ اینانند پسران اَیچایل بن حوری ابن یاروح بن جِلعاد بن میکائیل بن یشیشای بن یحْدُو ابن بوز. ۱۵ اَخی ابن عَبْدِیئیل بن جونی رئیس خاندان آبی ایشان. ۱۶ و ایشان در جِلعادِ باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند. ۱۷ نسب نامه جمیع اینها در ایام یوتام پادشاه یهودا و در ایام یَرُبعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید. ۱۸ از بنی رؤبین و جادیان و نصف سبط مَنَسِی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر برمی داشتند و تیراندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل و هزار و هفت صد و شصت نفر بودند. ۱۹ و ایشان با حاجریان و یَطُور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند. ۲۰ و ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند

زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود. ۲۱ پس از مواشی ایشان، پنجاه هزار شتر و دویست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند. ۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند. ۲۳ و پسران نصف سبط منسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل حرمون و سنیر و جبل حرمون زیاد شدند. ۲۴ و اینانند رؤسای خاندان آبای ایشان عافر و یسعی و الیئیل و عزریئیل و ارمیا و هودویا یحدیئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤسای خاندان آبای ایشان بودند. ۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند. ۲۶ پس خدای اسرائیل روح فول پادشاه آشور و روح تلغت فلناسر پادشاه آشور را برانگیخت که رؤیینان و جادیان و نصف سبط منسی را اسیر کرده، ایشان را به حلب و خابور و هارا و نهر جوزان تا امروز برد.

پسران لاوی

۱ بنی لاوی: جرشون و قهات و مراری. ۲ بنی قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزریئیل. ۳ و بنی عمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و آیهو و الیعازار و ایتامار. ۴ و الیعازار فینحاس را آورد و فینحاس ایشوع را آورد. ۵ و ایشوع بقی را آورد و بقی عزری را آورد. ۶ و عزری زرحیا را آورد و زرحیا مرایوت را آورد. ۷ و مرایوت امریا را آورد و امریا اخیطوب را آورد. ۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اخیمعص را آورد. ۹ و اخیمعص عزریا را آورد و عزریا یوحانان را آورد. ۱۰ و یوحانان عزریا را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود. ۱۱ و عزریا امریا را آورد و امریا اخیطوب را آورد. ۱۲ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق شلوم را آورد. ۱۳ و شلوم حلقیا را آورد

و حَلْقِيَا عَزْرِيَا را آورد ۱۴ و عَزْرِيَا سَرَايَا را آورد و سَرَايَا يَهُوصَاداق را آورد. ۱۵ و يَهُوصَاداق به اسیري رفت هنگامي که خداوند يهودا و اورشليم را به دست نَبُوگَدَنَصَّر اسير ساخت. ۱۶ پسران لاوي: جرشوم و قَهَات و مَراري. ۱۷ و اينها است اسمهاي پسران جَرشوم: لِبْنِي و شِمعي. ۱۸ و پسران قَهَات: عَمْرَام و يَصهار و حبرون و عَزْرِيئِيل. ۱۹ و پسران مَراري: مَحلي و موشي پس اينها قبایل لاويان بر حسب اجداد ایشان است. ۲۰ از جَرشوم پسرش لِبْنِي، پسرش يَحْت، پسرش زِمّه. ۲۱ پسرش يُوآخ پسرش عَدُو پسرش زَارح پسرش ياتراي. ۲۲ پسران قَهَات، پسرش عَمِينَاداب پسرش قُورح پسرش اَسِير. ۲۳ پسرش اَلقانه پسرش اَيآ ساف پسرش اَسِير. ۲۴ پسرش تَحْت پسرش اُورِيئِيل پسرش عَزْرِيَا، پسرش شاول. ۲۵ و پسران اَلقانه عَماساي و اَحيموت. ۲۶ و اَمَّا اَلقانه. پسران اَلقانه پسرش صوفاي پسرش نُحْت. ۲۷ پسرش اَلِيآب پسرش يروحام پسرش اَلقانه. ۲۸ و پسران سموئيل نخست زاده اش وَشِنِي و دومش اَيآ. ۲۹ پسران مَراري مَحلي و پسرش لِبْنِي پسرش شِمعي پسرش عَزّه. ۳۰ پسرش شِمعي پسرش هَجيا پسرش عَسايَا.

سرایندگان در هيكل

۳۱ و اينانند که داود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعيين نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد. ۳۲ و ایشان پيش مسکن خيمه اجتماع مشغول سراييدن مي شدند تا حيني که سليمان خانه خداوند را در اورشليم بنا کرد. پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند. ۳۳ پس آنهایی که با پسران خود معين شدند، اينانند: از بني قَهَاتيان هَمَانِ مَغْيِي ابن يُوئِيل بن سموئيل. ۳۴ بن اَلقانه بن يروحام بن اَلِيئِيل بن نُوح، ۳۵ ابن صوف بن اَلقانه بن مَهْت بن عَماساي، ۳۶ ابن اَلقانه بن يُوئِيل بن عَزْرِيَا بن صَفْنِيَا، ۳۷ ابن تَحْت بن اَسِير بن اَيآ ساف بن قُورح، ۳۸ ابن يَصهار بن قَهَات بن لاوي بن اسرائيل. ۳۹ و برادرش آساف که به دست راست

وي مي ایستاد. آساف بن برکیا ابن شمعی، ۴۰ ابن میکائیل بن بعسیا ابن ملکیا، ۴۱ ابن اتنی ابن زارح بن عدایا، ۴۲ ابن ایتان بن زمه بن شمعی، ۴۳ ابن یحت بن جرشوم بن لاوی. ۴۴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مراری بودند: ایتان بن قیشی ابن عبدی ابن ملوک، ۴۵ ابن حشبیا ابن امصیا ابن حلقیا، ۴۶ ابن امصی ابن بانی ابن شامر، ۴۷ ابن محلی ابن موشی ابن مراری ابن لاوی. ۴۸ و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانه خدا گماشته شدند. ۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قربانی سوختنی و بر مذبح بخور به جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت اسرائیل موافق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفاره نمایند. ۵۰ و اینانند پسران هارون: پسرش العازار، پسرش فینحاس، پسرش ایشوع. ۵۱ پسرش بقی، پسرش عری، پسرش زرحیا، ۵۲ پسرش مریوت پسرش امریا پسرش اخیطوب، ۵۳ پسرش صادق، پسرش اخیمعص. ۵۴ و مسکن های ایشان بر حسب موضع ها و حدود ایشان اینها است: از پسران هارون به جهت قبایل قهاتیان زیرا قرعه اول از آن ایشان بود. ۵۵ پس حبرون در زمین یهودا با حوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد. ۵۶ و اما زمینهای آن شهر دهاتش را به کالیب بن یفنه دادند. ۵۷ به پسران هارون به جهت شهرهای ملجا حبرون و لبنه و حوالی آن، و یتیر و اشتوع و حوالی آن را دادند. ۵۸ و حیلین و حوالی آن را و دبیر و حوالی آن را، ۵۹ و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را، ۶۰ و از بسط بنیامین جبع و حوالی آن را و علمت و حوالی آن را و عناتوت و حوالی آن را. پس جمیع شهرهای ایشان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود. ۶۱ و به پسران قهات که از قبایل آن بسط باقی ماندند، ده شهر از نصف بسط یعنی از نصف منسی به قرعه داده شد. ۶۲ و به بنی جرشوم بر حسب قبایل ایشان از بسط یساکار و از بسط آشیر و از بسط نفتالی و از بسط منسی درباشان سیزده شهر. ۶۳ و به پسران مراری بر حسب قبایل ایشان از بسط رؤیین و از بسط جاد و از بسط زبولون دوازده شهر به قرعه

داده شد. ۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لاویان دادند. ۶۵ و از بسط بنی یهودا و از بسط بنی شمعون و از بسط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند. ۶۶ و بعضی از قبایل بنی قهات شهرهای حدود خود را از بسط افرایم داشتند. ۶۷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرام و جازر را با حوالی آن به جهت شهرهای ملجا به ایشان دادند. ۶۸ و یقمعام را با حوالی آن و بیت حورون را با حوالی آن. ۶۹ و ایلون را با حوالی آن و جت رمون را با حوالی آن. ۷۰ و از نصف سبط منسی، عانیر را با حوالی آن، و بلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی مانده بقی قهات دادند. ۷۱ و به پسران جرشوم از قبایل نصف سبط منسی، جولان را در باشان با حوالی آن و عشاروت را با حوالی آن. ۷۲ و از سبط یساکار قادش را با حوالی آن و دیره را با حوالی آن. ۷۳ و راموت را با حوالی آن و عانیم را با حوالی آن. ۷۴ و از بسط آشیر مشال را با حوالی آن عبدون را با حوالی آن. ۷۵ و حقوق را با حوالی آن و رحوب را با حوالی آن. ۷۶ و از سبط نفتالی قادش را در جلیل با حوالی آن و حمون را با حوالی آن و قریتایم را با حوالی آن. ۷۷ و به پسران مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون رمون را با حوالی آن و تابور را با حوالی آن. ۷۸ و از آن طرف اردن در برابر اریحا به جانب شرقی اردن از سبط رؤین، باصر را در بیابان با حوالی آن و یهصه را با حوالی آن. ۷۹ و قدیموت را با حوالی آن و میفعه را با حوالی آن. ۸۰ و از سبط جاد راموت را در جلعاد با حوالی آن و مخنایم را با حوالی آن. ۸۱ و حشبون را با حوالی آن و یعزیر را با حوالی آن.

پسران یساکار

۱ و اما پسران یساکار: تولاع و فوه و یاشوب و شمرون چهار نفر بودند. ۲ و پسران تولاع: عری ورفایا ویرینیل و یحای و ییسام و سموئیل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان

در داود بیست و دو هزار و ششصد بود. ۳ و پسر عَزْرِي، یَزْرَحِیا و پسران یَزْرَحِیا، میکائیل و عُوْبَدِیا و یوئیل و یِشیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند. ۴ و با ایشان بر حسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهاي لشکر جنگي سي و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند. ۵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یساکار مردان قوي شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند.

پسران بنیامین

۶ و پسران بنیامین: بَالَع و باگَر و یدیعئیل، سه نفر بودند. ۷ و پسران بَالَع: اَصْبُون و عَزْرِي و عَزْرِيئیل و یریموت و عِیري، پنج نفر رؤساي خاندان آبا و مردان قوي شجاع که بیست و دو هزار و سي و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند. ۸ و پسران باگَر: زَمِيرَه و یوعاش و اَلِيعازار و اَلِیوعیناي و عُمري و یریموت و اَیبا و عَناتوت و عَلامت. جمیع اینها پسران باگَر بودند. ۹ و بیست هزار و دو بیست نفر از ایشان بر حسب انساب ایشان، رؤساي خاندان آباي ایشان مردان قوي شجاع در نسب نامه ثبت شدند. ۱۰ و پسر یدیعئیل: بلهان و پسران بلهان: یعیش و بنیامین و ایهود و کَنَعَنَه و زیتان و تَرشیدش و اَحیشاحر. ۱۱ جمیع اینها پسران یدیعئیل بر حسب رؤساي آبا و مردان جنگي شجاع هفده هزار و دو بیست نفر بودند که در لشکر براي جنگ بیرون می رفتند. ۱۲ و پسران عِیر: شَفِیم و حَفِیم و پسر اَحیر حوشیم.

پسران نفتالی

۱۳ و پسران نفتالی: یَحْصِیئیل و جُوني و یَصْر و شَلُوم از پسران بلهه بودند.

پسران منسی

۱۴ پسران منسی اَسْرِئِیل که زوجه اش او را زاید، و ماکیر پدر جلعاد که مُتعه آرامیه وی او را زاید. ۱۵ و ماکیر خواهر حُفیم و شُفیم را که به مَعکَه مسماء بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صَلفَحاد بود؛ و صَلفَحاد دختران داشت. ۱۶ و مَعکَه زن ماکیر پسری زاییده، او را فَاَرَش نام نهاد و اسم برادرش شَارَش بود و پسرانش، اَلام و راقم بودند. ۱۷ و پسر اَلام پَدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ماکیر بن منسی. ۱۸ و خواهر او هُمولکه ایشود و اَبِعَزْر و مَحَلَه را زاید. ۱۹ و پسران شَمیداع اَخیان و شَکیم و لَقِحی و اَنیعام.

پسران افرایم

۲۰ و پسران افرایم شُوتالَح و پسرش بَارَد و پسرش تَحْت و پسرش اَلعادا و پسرش تَحْت. ۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شُوتالَح و عازر و اَلعاد که مردان جَتّ که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند. ۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند. ۲۳ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسری زاید و او را بَرِیعَه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلایی عارض شده بود. ۲۴ و دخترش شیره بود که بیت حورون پایین و بالا را و اُزین شیرَه را بنا کرد. ۲۵ و پسرش راح و راشف، و پسرش تالَح، و پسرش تاحن، ۲۶ و پسرش لَعدان، و پسرش عَمیهُود، و پسرش اَلِشَمع، ۲۷ و پسرش نون، و پسرش یهوشوع، ۲۸ و املاک و مسکن های ایشان بیت ئیل و دهات آن بود و به طرف مشرق نَعران و به طرف مغرب جازر و دهات آن و شکیم و دهات آن تا غَزَه و دهات آن. ۲۹ و نزد حدود

بنی مَنَسِي بیت شان و دهات آن و تَعْنَاک و دهات آن و مَجِدو و دهات آن و دُور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند.

پسران اشیر

۳۰ پسران اشیر، یَمَنَه و یسوه و یسوی و بریعه بودند، و خواهر ایشان سارَح بود.
 ۳۱ و پسران بریعه، حَابر و مَلکیئیل که همان پدر برزآوت باشد. ۳۲ حَابر، یفلیط و شومیر و حوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد. ۳۳ و پسران یفلیط فاسک و بمهال و عَشوت بودند. اینانند بنی یفلیط. ۳۴ و پسران شامراخی و رُهجه و یجبه و آرام. ۳۵ و پسران هیلام برادر وی صُوح و یمناع و شالَش و عامال بودند. ۳۶ و پسران صُوح، سُوح و حرنفر و شوعال و پیری و میره. ۳۷ و باصر و هُود و شَمّا و شَلشه و یتران و بیئرا. ۳۸ و پسران یتر، یفنه و فسفا و آرا. ۳۹ و پسران علاّ، آرح و حنیئیل و رصیا.
 ۴۰ جمیع اینها پسران اشیر و رؤسای خاندان آباي ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

نسب نامه شاؤل

۱ و بنیامین نخست زاده خود بالَع را آورد و دومین اشبیل و سومش آنخرخ،
 ۲ و چهارم نُوحه و پنجم را فارا. ۳ و پسران بالَع: آدار و جیرا و آبیهود. ۴ و آیشوع و نعمان و آخوخ. ۵ و جیرا و شفوفان و حورام بودند. ۶ و اینانند پسران اُحود که رؤسای خاندان آباي ساکنان جَبع بودند و ایشان را به مناحت کوچانیدند. ۷ و او نعمان و آخیا و جیرا را کوچانید و او عُرّا و آخیحود را تولید نمود. ۸ و شخرایم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حوشیم و بَعرا فرزندان تولید نمود. ۹ پس از زن خویش که خودش نام داشت یوباب و ظبیا و میشا و ملکام را آورد. ۱۰ و یعوض

و شِکِیا و مِرْمَه را که اینها پسران او و رؤسای خاندانهای آبا بودند. ۱۱ و از حوشیم ایطوب و اَلْفَعْل را آورد. ۱۲ و پسران اَلْفَعْل عابَر و مِشعَام و شامِر که اُونو و لُود و دهاتش را بنا نهاد بودند. ۱۳ و برِيعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آباي ساکنان ایلون بودند و ایشان ساکنان جَت را انخراج نمودند. ۱۴ و اَخِیو و شاشِق و یرِیموت. ۱۵ و زَبَدِیا و عارَد و عاَدَر. ۱۶ و میکائیل و یشفه و یوخا پسران برِيعه بودند. ۱۷ و زَبَدِیا و مِشَلّام و جِزِقِی و حابَر، ۱۸ و یشمرای و یزلیآه و یوباب پسران اَلْفَعْل بودند. ۱۹ و یعیق و زِکْرِی و زَبَدِی، ۲۰ و اَلِیعِنای و صِلَتای و ایلئیل، ۲۱ و آدایا و بریا و شِمرَت پسران شِمعِی، ۲۲ و یشفان و عابَر و ایلئیل. ۲۳ و عبدون و زِکْرِی و حانان، ۲۴ و حَنَیا و عیلام و عَنتوتِیا، ۲۵ و یفدِیا و فَنوئیل پسران شاشِق بودند. ۲۶ و شِشَرای و شِخِریا و عَتلیا. ۲۷ و یعرشیا و ایلیا و زِکْرِی پسران یرحام بودند. ۲۸ اینان رؤسای خاندان آبا بر حسب انساب خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند. ۲۹ و در جِبعون پدر جِبعون سکونت داشت و اسم زَنش مَعکَه بود. ۳۰ و نَحسَت زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و بعل و ناداب، ۳۱ و جَدور و اَخِیو و زاگَر، ۳۲ و مَقْلُوت شِماه را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۳ و نیر قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهوناتان و مَلکِیشوع و اینناداب و اَشبعل را آورد. ۳۴ و پسر یهوناتان مَرِیب بعل بود و مَرِیب بعل میکا را آورد. ۳۵ و پسران میکا، فیتون و مالک و تاریخ و آحاز بودند. ۳۶ و آحاز یهوعده را آورد، یهوعده عَلمَت و عَزْمُوت و زِمِری را آورد و زِمِری موصا را آورد. ۳۷ و موصا بنعا را آورد و پسرش رافه بود و پسرش اَلعاسَه و پسرش اَصیل بود. ۳۸ و اَصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: عَزْرِیقام و بَگرو و اِسْمَعیل و شِخِریا و عوبدِیا و حانان. و جمیع اینها پسران اَصیل اند. ۳۹ و پسران عیشِق برادر او نَحسَت زاده اش اولام و دومین یعوش و سومین اَلِیْفَلَط. ۴۰ و پسران اولام، مردان

زورآور شجاع و تیرانداز بودند؛ و پسران و پسرانِ پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها از بنی بنیامین میباشند.

ساکنان اورشلیم

۹ و تمامی اسرائیل بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و یهودا به سبب خیانت خود به بابل اسیری رفتند. ۲ و کسانی که اول در مُلکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نَتینیم بودند. ۳ و در اورشلیم بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و از بنی افرایم و منسی ساکن بودند. ۴ عوتای ابن عمیود بن عمّری ابن امری ابن بانی از بنی فارص بن یهودا. ۵ و از شیلونیان نخست زاده اش عسایا و پسران او. ۶ و از بنی زارح یعوثیل و براران ایشان ششصد و نود نفر. ۷ و از بنی بنیامین سلو ابن مشلّم بن هودویا ابن هسنواّه. ۸ و یینیا ابن یروحام و ایله بن عرّی ابن مکری و مشلّم بن شَفطیا بن رَأوئیل بن یینیا. ۹ و برادران ایشان بر حسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینها رؤسای اجداد بر حسب خاندانهای آباي ایشان بودند. ۱۰ و از کاهنان، یدعیا و یهویاریب و یاکین، ۱۱ عرّریا ابن حلقیا ابن مشلّم بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا، ۱۲ و عدایا ابن یروحام بن فشحور بن ملکیا و معسای ابن عدیئیل بن یحزیره بن مشلّم بن مَشلیمیت بن امیر. ۱۳ و برادران ایشان که رؤسای خاندان آباي ایشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند. ۱۴ و از لاویان شمعیّا ابن حشوب بن عزریقام بن حشبیا از بنی مراری. ۱۵ و بقبّر و حارّش و جلال و متنیا ابن میکا ابن زکری ابن آساف. ۱۶ و عوبدیا ابن شمعیّا ابن جلال و بن یدوتون و برخیا ابن آسا ابن آلقانه که در دهات نطوفاتیان ساکن بود. ۱۷ و در بانان، شلوم و عقوب و طلّون و اخیمان و برادران ایشان. و شلوم رئیس بود. ۱۸ و ایشان تا الآن بر دروازه

شرقی پادشاه (می باشند) و در بانان فرقه بنی لاوی بودند. ۱۹ و شلوم بن قوری ابن ایبا ساف بن قورح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی بنی قورح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند. ۲۰ و فینحاس بن العازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود. ۲۱ و زکریا ابن مشلیم دربان دروازه خیمه اجتماع بود. ۲۲ و جمیع اینانی که برای درباری دروازه ها منتخب شدند، دوپست دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیل رایی ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند. ۲۳ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگهبانی آن گماشته شدند. ۲۴ و دربانان به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند. ۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند. ۲۶ زیرا چهار رئیس دربانان که لاویان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران حجره ها و خزانه های خانه خدا بودند. ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود. ۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند. ۲۹ از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند. ۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند. ۳۱ و متتیا که از جمله لاویان و نخست زاده شلوم قورحی بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود. ۳۲ و بعضی از برادران ایشان از پسران قهاتیان، بر نان تقدیمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند. ۳۳ و مغنیان از رؤسای خاندان آبای لاویان در حجره ها سکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می بودند. ۳۴ اینان رؤسای خاندان آبای لاویان و بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

۳۵ و در جبعون، پدر جبعون، یعوئیل سکونت داشت و اسم زنش معکه بود. ۳۶ و نخست زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و بعل و نیر و ناداب، ۳۷ و جدور و اخیو و زکریا و مقلوت؛ ۳۸ و مقلوت شام را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۹ و نیر قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهوناتان و ملکیشوع و ایناداب و اشبعل را آورد. ۴۰ و پسر یهوناتان، مریب بعل بود و مریب بعل میکا را آورد. ۴۱ و پسر میکا، فیتون و مالک و تحریع و آحاز بودند. ۴۲ و آحاز یعره را آورد و یعره علمت و عزموت و زمیری را آورد و زمیری موصا را آورد. ۴۳ و موصا بنعا را آورد و پسرش رفایا و پسرش العاسه و پسرش آصیل. ۴۴ و آصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عزریقام و بگرو و اسمعیل و شعریا و عوبدیا و حانان اینها پسران آصیل می باشند.

خودکشی شاول

۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاول یوناتان و ایناداب و ملکیشوع را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان او را دریافتند و از تیراندازان مجروح شد. ۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر را بکش و به من فرو بر، مبادا این ناخوتونان بیایند و مرا افتضاح کنند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار می ترسید؛ پس شاول شمشیر را گرفته بر آن افتاد. ۵ و سلاحدارش چون شاول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بمرد. ۶ و شاول مُرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند. ۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منهزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان

آمده، در آنها قرار گرفتند.^۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاول و پسرانش را در کوه جَلْبُوع افتاده یافتند.^۹ پس او را برهنه ساخته، سر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به بتها و قوم خود مرده برسانند.^{۱۰} و اسلحه اش را در خانه خدایان خود گذاشتند و سرش را در خانه داجون به دیوار کوبیدند.^{۱۱} و چون تمامی اهل یابیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند،^{۱۲} جمیع شجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد های پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند.^{۱۳} پس شاول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحبه اجنه سؤال نموده بود.^{۱۴} و چونکه خداوند را نطلبیده بود، او را کُشت و سلطنت او را به داود بن یسای برگردانید.

داود، پادشاه اسرائیل

۱ و تمامی اسرائیل نزد داود در حبرون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تو می باشیم.»^۲ و قبل از این نیز هنگامی که شاول پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی؛ و یهوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شده.»^۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حبرون عهد بست، و داود را بر حسب کلامی که خداوند به واسطه سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.^۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که یوس باشد، آمدند و یوسیایان در آن زمین ساکن بودند.^۵ و اهل یوس به داود گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داود قلعه صهیون را که شهر

داود باشد بگرفت. ۶ و داود گفت: «هر که یبوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب بن صرویه اول بر آمد و رئیس شد. ۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند. ۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد ملوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود. ۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یهوه صباوت با وی می بود.

شجاعان داود

۱۰ و اینانند رؤسای شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود پادشاه سازد. ۱۱ و عدد شجاعانی که داود داشت این است: یشبعام بن حکونی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت.

۱۲ و بعد از او العازار بن دودوی اخونی که یکی از آن سه شجاع بود. ۱۳ او با داود در فسدیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند. ۱۴ و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد. ۱۵ و سه نفر از آن سی سردار به صخره نزد داود به مغاره عدلام فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند. ۱۷ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.» ۱۸ پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند

بریخت، ۱۹ و گفت: «ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است. ۲۰ و آپیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۲۱ در میان آن سه نفر از دو مکرم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید. ۲۲ و بنایا ابن یهوآداع پسر مردی شجاع قَبِیْثیلی بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر اریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را کشت. ۲۳ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت. ۲۴ بنایا ابن یهوآداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ۲۵ اینک اواز آن سی نفر مکرم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود برگاشت. ۲۶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ۲۷ و شَموتِ هَرُورِی و حَالِصِ فُلُونِی، ۲۸ و عیرا ابن عقیش تَقُوعِی و اَبِعَزَّرِ عَناتُوتِی، ۲۹ و سَبکای حُوشاتی و عیلائی اَخُونِی، ۳۰ و مَهرای نَطُوفاتی و خالَد بن بَعَنَه نَطُوفاتی، ۳۱ و اِتای ابن ریبای از جبعه بنی بنیامین و بنایای فَرَعاتُوتِی، ۳۲ و حُورای از وادیهای جاعش و اَبِیئیلِ عَرُباتی، ۳۳ و عَزْموتِ بَحْرُومِی و اَبِجَبای شَعْلَبُونِی. ۳۴ و از بنی هاشم جَزُونِی یوناتان بن شاجای هَراری، ۳۵ و اَخیم بن ساکارِ هَراری و الیفال بن اُور، ۳۶ و حافرِ مَکیراتی و اَخیای فُلُونِی، ۳۷ و حَصْرُوی کَرْمَلِی و نَعرای ابن اَزبای. ۳۸ و یوئیل برادر ناتان و مَبحار بن هَجْرِی، ۳۹ و صالِقِ عَمُونِی و نَحرای بِیروتِی که سلاحدار یوآب بن صَرویه بود. ۴۰ و عیرای یَتْرِی و جَارِبِ یَتْرِی، ۴۱ و اُوریای حِتی و زاباد بن اَحْلائی، ۴۲ و عَدینا ابن شیزای رُوبینِی که سردار

رؤبیینان بود و سی نفر همراهش بودند. ۴۳ و حانان بن معکه و یوشافاط متنی، ۴۴ و عَزْرِيَّايِ عَشْتَرُوْتِي و شاماع و یعوئیل پسران حُوتامِ عَرُوْعِرِي، ۴۵ و یدیعئیل بن شَمِرِي و برادرش یوخای تِیصِي، ۴۶ و اَلِیئیل از مُحْوِم و یریبای یوشویا پسران اَلنَّاعِم و یتمه موآبی، ۴۷ و اَلِیئیل و عوبید و یعیئیل مَصُوبَاتِي.

۱ و ایناند که نزد داود به صِقْلَغ آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند. ۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند. ۳ سردار ایشان اَخِیْعَزَر بود، و بعد از او یوآش پسران شَمَاعَه جَبْعَاتِي و یزئیل و فالط پسران عَزْمُوت و براگه و یهوی عناتوتی، ۴ و یشمعیای جَبْعُونِي که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و اِرمیا و یحزئیل و یوحانان و یوزاباد جدیراتی، ۵ و اَلْعُوْزَاي و یریموت و بعلیا و شمریا و شَفَطِیْايِ حَرُوْفِي، ۶ و اَلْقَانَه و یشیا و عَزْرَئیل و یوعزَر و یسُبْعام که از قُورَحِیَان بودند، ۷ و یوعیلَه و زبدیا پسران یُروْحامِ جَدُورِي. ۸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خوشتن را نزد داود در ملاذ بیابان جدا ساختند، ۹ که رئیس ایشان عازر و دومین عوبدیا و سومین اَلِیَّاب بود، ۱۰ و چهارمین مِشْمَنَه و پنجمین اِرمیا، ۱۱ و ششم عَتَّاي و هفتم اَلِیئیل، ۱۲ و هشتم یوحانان و نهم اَلزَّاباد، ۱۳ و دهم اِرمیا و یازدهم مَكَبْنَائِي. ۱۴ اینان از بنی جاد رؤسای لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود. ۱۵ ایناند که در ماه اول از اُردُن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان و ادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهزم ساختند. ۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند. ۱۷ داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر

با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.»^{۱۸} آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (و او گفت): «ای داود ما از آن تو و ای پسری ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.» پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت. ۱۹ و بعضی از مَنَسِی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقایی خود شاول ملحق خواهد شد.»^{۲۰} و هنگامی که به صِقَلَع می رفت، بعضی از مَنَسِی به او پیوستند یعنی عَدْناح و یوزاباد و یدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و آلِیو و صِلتای که سرداران هزارهای مَنَسِی بودند. ۲۱ ایشان داود را به مقاومت فوجهای (عَمَالَقَه) مدد کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سردار لشکر بودند. ۲۲ زیرا در آن وقت، روز به روز برای اعانت داود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد. ۲۳ و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به حَبْرُون آمدند تا سلطنت شاول را بر حسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند. ۲۴ از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند. ۲۵ از بنی شَمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند. ۲۶ از بنی لاوی چهار هزار و ششصد نفر. ۲۷ و یهویداع رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی. ۲۸ و صادق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش. ۲۹ و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاول و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاول را نگاه می داشتند. ۳۰ و از بنی افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند. ۳۱ و از نصف سبط مَنَسِی

هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیایند و داود را به پادشاهی نصب نمایند. ۳۲ و از بنی یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفر و جمیع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند. ۳۳ و از زبولون پنجاه هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بیاریند و صف آرای کنند و دو دل نبودند. ۳۴ و از نفتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپر و نیزه. ۳۵ و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر برای جنگ مهیا شدند. ۳۶ و از آشیر چهل هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را مهیا سازند. ۳۷ و از آن طرف اردن از بنی جاد و نصف سبط منسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ (مهیا شدند). ۳۸ جمیع اینها مردان جنگی بودند که بر صف آرائی قادر بودند با دل کامل به حبرون آمدند تا داود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیه اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داود یک دل بودند. ۳۹ و در آنجا با داود سه روز اکل و شرب نمودند زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند. ۴۰ و مجاوران ایشان نیز تا یساکار و زبولون و نفتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و ماکولات از آرد و قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاو و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

بازگرداندن تابوت عهد

۱ و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع رؤسا مشورت کرد. ۲ و داود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: « اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لاویانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند، ۳ و تابوت خدای خویش را باز نزد

۱۳

خود بیاوریم چونکه در ایام شاول نزد آن مسألت نمودیم.»^۴ و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد. ^۵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیحور مصر تا مدخل حَمَات جمع کرد تا تابوت خدا را از قریت یعاریم بیاورند. ^۶ و داود و تمامی اسرائیل به بَعْلَه که همان قریت یعاریم است و از آن یهودا بود، برآمدند تا تابوت خدا یهوه را که در میان کروییان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند. ^۷ و تابوت خدا را بر ارابه ای تازه از خانه آییناداب آوردند و عَزْرَا و اَحِیو ارابه را می راندند. ^۸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند. ^۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عَزْرَا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوان می لغزیدند. ^{۱۰} و خشم خداوند بر عَزْرَا افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد. ^{۱۱} و داود محزون شد چونکه خداوند بر عَزْرَا رخنه نمود و آن مکان را تا امروز فَارَصْ عَزْرَا نامید. ^{۱۲} و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟» ^{۱۳} پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانه عوبید اَدوم جَتّی برگردانید. ^{۱۴} و تابوت خدا نزد خاندان عوبید اَدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اَدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

خانه و خاندان داود

۱ و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنایان و نجاران
 نزد داود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند. ^۲ و داود دانست که
 خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر
 قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود. ^۳ و داود در اورشلیم با زنان گرفت،
 و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود. ^۴ و این است نامهای فرزندان که در اورشلیم

۱۴

برای وی به هم رسیدند: شُمُوع و شُوباب و ناتان و سُلیمان، ۵ و یجَار و اِیْشُوع و اِیْفَالَط، ۶ و نُوجَه و نَاجِج و یافِیع، ۷ و اِیْشَامَع و بَعِلِیاداع و اِیْفَلَط. پیروزی داود بر فلسطینیان^۸ و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (برای جنگ) بطلبند؛ و چون داود شنید، به مقابله ایشان برآمد. ۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند. ۱۰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برآی و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ۱۱ پس به بَعْل فَرَصِیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بَعْل فَرَصِیم نام نهادند. ۱۲ و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند. ۱۳ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند. ۱۴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو. ۱۵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.» ۱۶ پس داود بر وفق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از جَبْعُون تا جَارز شکست دادند. ۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امت ها مستولی ساخت.

آوردن تابوت عهد به اورشلیم

۱ و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود. ۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لاویان کسی تابوت خدا را بر ندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت

خدا بردارند و او را همیشه خدمت نمایند. ۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند. ۴ و داود پسران هارون و لاویان را جمع کرد. ۵ از بنی قَهَات اُورِیئیلِ رئیس و صد بیست نفر برادرانش را. ۶ از بنی مَراری، عَسایای رئیس و دوست بیست نفر برادرانش را. ۷ از بنی جَرشوم، یوئیل رئیس و صد و سی نفر برادرانش را. ۸ از بنی الیصافان، شَمعیای رئیس و دوست نفر برادرانش را. ۹ از بنی حَبرون، ایلِیئیلِ رئیس و هشتاد نفر برادرانش را. ۱۰ از بنی عَزْرِیئیل، عَمیناداب رئیس و دوازده نفر برادرانش را. ۱۱ و داود صادوق و ابیاتار کَهَنه و لاویان یعنی اُرِیئیل و عَسایا و یوئیل و شَمعیای و ایلِیئیل و عَمیناداب را خوانده، ۱۲ به ایشان گفت: «شما رؤسای خاندانهای آبی لاویان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشان را تقدیس نماید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید. ۱۳ زیرا از این سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.» ۱۴ پس کاهنان و لاویان خویشان را تقدیس نمودند تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را بیاورند. ۱۵ و پسران لاویان بر وفق آنچه موسی بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستهای تابوت خدا را بر کتفهای خود گذاشته، آن را برداشتند. ۱۶ و داود رؤسای لاویان را فرمود تا برادران خود مغنیان را با آلات موسیقی از عودها و بربطها سنجها تعین نمایند، تا به آواز بلند و شادمانی صدا زنند. ۱۷ پس لاویان هیمان بن یوئیل و از برادران او آساف بن برکیا و از برادران ایشان بنی مَراری ایتان بن قوشیا را تعیین نمودند. ۱۸ و با ایشان از برادران درجه دوم خود: زکریا و بین و یعریئیل شمیراموت و یحیئیل و عُنّی و الیآب و بنایا و معسیا و متتیا و الیفلیا و مقنیا و عوبید اُدوم و یعیئیل دربانان را. ۱۹ و از مغنیان: هیمان و آساف و ایتان را با سنجهای برنجین تا بنوازند. ۲۰ و زکریا و عزریئیل و شمیراموت و یحیئیل و عُنّی و الیآب و معسیا و بنایا را با عودها بر آلاموت. ۲۱ و متتیا و الیفلیا و مقنیا

و عوبید اَدوم و یعیئیل و عَزْرِیا را با بربطهای بر ثَمَّانِی تا پیشروی نمایند. ۲۲ و کَنّیا رئیس لاویان بر نعمات بود و مغنیان را تعلیم می داد زیرا که ماهر بود. ۲۳ و بَرّیّا و الْقَاهَنه دربانان تابوت بودند. ۲۴ و شَبْنیا و یوشافاط و نَتْنییل و عَمّاسای و زَکْرِیا و بَنایا و اَلْعِزْرَه کهنه پیش تابوت خدا کرنا می نواختند، و عوبید اَدوم و یحیی دربانان تابوت بودند. ۲۵ و داود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خداوند را از خانه عوبید اَدوم با شادمانی بیاورند. ۲۶ و چون خدا لاویان را که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند اعانت کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند. ۲۷ و داود و جمیع لاویانی که تابوت را برمی داشتند و مغنیان و کَنّیا که رئیس نعمات مغنیان بود به کمان نازک ملبس بودند، و داود ایفود کمان در برداشت. ۲۸ و تمامی اسرائیل تابوت عهد خداوند را به آواز شادمانی و آواز بوق و کرنا و سنج و عود و بربط می نواختند. ۲۹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگرست و داود پادشاه را دید که رقص و وجد می نماید، او را در دل خود خوار شمرد.

سرود داود

۱ و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند. ۲ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد. ۳ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید. ۴ و بعضی لاویان برای خدمتگزاری پیش تابوت خداوند تعیین نمود تا یهوه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند، ۵ یعنی آساف رئیس و بعد از او زکریا و یعیئیل و شَمیراموت و یحییئیل و مَتّیا و اَلیّاب و بنایا و عوبید اَدوم و یعیئیل را با عودها

۱۶

و بربطها و آساف با سنجها می نواخت. ۶ و بنایا و یجزیئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا با کُرناها دائماً (حاضر می بودند). ۷ پس در همان روز داود اولاً (این سرود را) به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند:

۸ یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قوما اعلام نمایید. ۹ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۱۰ در نام قدّوس او نخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۱۱ خداوند و قوت او را بطلید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او را و داوریهایی دهان وی را، ۱۳ ای ذریت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او! ۱۴ یهوه خدای ما است. داوریهایی او در تمامی جهان است. ۱۵ عهد او را بیاد آورید تا ابدالآباد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است، ۱۶ آن عهدهای را که با ابراهیم بسته، و قَسَمی را که برای اسحاق خورده است، ۱۷ و آن را برای یعقوب فریضه قرار داد و برای اسرائیل عهد جاودانی؛ ۱۸ و گفت زمین کنعان را به تو خواهم داد، تا حصه میراث شما شود، ۱۹ هنگامی که عددی معدود بودید، قلیل العدد و غربا در آنجا، ۲۰ و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودند، و از یک مملکت تا قوم دیگر. ۲۱ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود، ۲۲ که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر مرسانید. ۲۳ ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید. ۲۴ در میان اُمّت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای عجیب او را در جمیع قوم ها. ۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود؛ و او مهیب است بر جمیع خدایان. ۲۶ زیرا جمیع خدایان اُمّت ها بتهایند. اما یهوه آسمانها را آفرید. ۲۷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است. ۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید. ۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بیایید. خداوند را

در زینت قدوسیت پرستید. ۳۰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. ۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان اُمّت ها بگویند که یهوه سلطنت می کند. ۳۲ دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید. ۳۳ آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داوری جهان می آید. ۳۴ یهوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابدالآد است. ۳۵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان اُمّت ها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوئیم، و در تسبیح تو نغز نماییم. ۳۶ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابدالآباد.

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند. ۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند. ۳۸ و عوبید اَدوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عوبید اَدوم بن یدیتون و حوسه دربانان را. ۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جبعون بود، ۴۰ تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائماً صبح و شام بگذرانند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود مکتوب است. ۴۱ و با ایشان هیمان و یدوتون و سلیر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۴۲ و همراه ایشان هیمان و یدوتون را با گرنها و سنجها و آلات نغمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوتون را تا نزد دروازه باشند. ۴۳ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تبرک نماید.

وعدۀ خدا به داود

۱۷

۱ و واقع شد چون داود در خانه خود نشستۀ بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من خانه سرو آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها است.» ۲ ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است.» ۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت: ۴ «برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد. ۵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام. ۶ و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟ ۷ و حال به بنده من داود چنین بگو: یهوه صباوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی. ۸ و هر جایی که می رفتی، من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم. ۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شیران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند. ۱۰ و از ایامی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنانت را مغلوب ساختم، تو را خبر می دادم که خداوند خانه ای برای تو بنا خواهد نمود. ۱۱ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریت تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. ۱۲ او خانه ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت. ۱۳ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد

بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم. ۱۴ و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابدالآباد.» ۱۵ بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

۱۶ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ ۱۷ و این نیز در نظر تو ای خدا امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یهوه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی. ۱۸ و داود دیگر درباره اکرامی که به بنده خود کردی، نزد تو چه تواند افزود زیرا که تو بنده خود را می شناسی. ۱۹ ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی. ۲۰ ای یهوه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نی. موافق هر آنچه به گوشه‌های خود شنیدیم، ۲۱ و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و امت ها را از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدیة دادی، اخراج نمایی. ۲۲ و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یهوه خدای ایشان شدی. ۲۳» و الآن ای خداوند کلامی که درباره بنده ات و خانه اش گفتی تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتی عمل نما. ۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یهوه صباوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۵ زیرا تو ای خدای من بر بنده خود کشف نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بنده ات جرأت

کرده است که این دعا را نزد تو بگویند. ۲۶ و الآن ای یهوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی. ۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند زیرا که تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابد الآباد.»

فتوحات داود

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جت و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود هدَرعَزَر پادشاه صوبه را در حَمات هنگامی که می رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد. ۴ و داود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان ارابه را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت. ۵ و چون آرامیان دمشق به مدد هدَرعَزَر پادشاه صوبه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت. ۶ و داود در آرام دمشق (قراولان) گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد. ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هدَرعَزَر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و داود از طِبَحَت و کون شهرهای هدَرعَزَر برنج از حد زیاده گرفت که از آن سلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت. ۹ و چون تُوَعُو پادشاه حَمات شنید که داود تمامی لشکر هدَرعَزَر پادشاه صوبه را شکست داده است، ۱۰ پسر خود هدَرام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تهنیت گوید از آن جهت که با هدَرعَزَر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هدَرعَزَر با تُوَعُو مقاتله می نمود؛ و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد). ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلائی که از جمیع

امّت ها یعنی از اُدوم و موآب و بنی عمّون و فلسطینیان و عمالّقه آورده بود. ۱۲ و اِبشای ابن صرّویه هجده هزار نفر از اُدومیان را در وادی مِلح کشت. ۱۳ و در اُدوم قراولان قرار داد و جمیع اُدومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد. ۱۴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزا می داشت. ۱۵ و یوآب بن صرّویه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اخیلّود وقایع نگار. ۱۶ و صادوق بن اخیطوب و ابیملک بن ابیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود. ۱۷ و بنایا ابن یهویاداع رئیس گریتیان و فلیتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

جنگ با بنی عمون

۱ و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه بنی عمّون مرد و پسرش در جای او سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «با حانّون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را درباره پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عمّون نزد حانّون برای تعزیت وی آمدند. ۳ و سروران بنی عمّون به حانّون گفتند: «آیا گمان می بری که به جهت تکریم پدر تو است که داود تعزیت کنندگان نزد تو فرستاده است؟ نی بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمدند.» ۴ پس حانّون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن دریده، ایشان را رها کرد. ۵ و چون بعضی آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجل بودند، و پادشاه گفت: «در آریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.» ۶ و چون بنی عمّون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حانّون و بنی عمّون هزار وزنه نقره فرستادند تا ارابه ها و سواران از آرام نهرین و آرام معکه و صوبه برای خود اجیر سازند. ۷ پس سی و دو هزار ارابه

۱۹

و پادشاه معکه و جمعیت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل میدبا اردو زدند، و بنی عمون از شهرهای خود جمع شده، برای مقاتله آمدند. ۸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ۹ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا علیحده بودند. ۱۰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرایی نمود. ۱۱ و بقیه قوم را به دست برادر خود ابشای سپرده و به مقابل بنی عمون صف کشیدند. ۱۲ و گفت: «اگر آرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۳ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.» ۱۴ پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند. ۱۵ و چون بنی عمون دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش ابشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت. ۱۶ و چون آرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، آرمیان را که به آن طرف نهر بودند، و شوفک سردار لشکر هدرعزر پیشوای ایشان بود. ۱۷ و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور نمود و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با آرمیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند. ۱۸ و آرمیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مردان هفت هزار اربه و چهل هزار پیاده از آرمیان را کشت، و شوفک سردار لشکر را به قتل رسانید. ۱۹ و چون بندگان هدرعزر دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نموده، بنده او شدند، و آرمیان بعد از آن در اعانت بنی عمون اقدام نمودند.

جنگ باربه و فلسطینیان

۲۰ ۱ و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عمون را ویران ساخت و آمده، ربه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب ربه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت. ۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. ۳ و خالق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به اره ها و چومهای آهنین و تیشه ها پاره پاره کرد، و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند. ۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازر، واقع شد که در آن سبکای حوشاتی سقّای را که از اولاد رافا بود کشت و ایشان مغلوب شدند. ۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و الحانان بن یاعیر لخمیرا که برادر جلیات جتی بود کُشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود. ۶ و باز جنگ در جتّ واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاییده شده بود. ۷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهوناتان بن شمعا برادر داود او را کُشت. ۸ اینان برای رافا در جتّ زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگان او افتادند.

شمارش مردان جنگی

۲۱ ۱ و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد. ۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بئرشبع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.» ۳ یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند؛ و ای آقام پادشاه آیا

جمیع ایشان بندگان آقام نیستند؟ لیکن چرا آقام خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟^۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود. ۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیر زن بودند.^۶ لیکن لایوان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود. ۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت. ۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، نگاه عظیمی ورزیدم. و حال نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.»^۹ و خداوند جاد را که رای داود بود خطاب کرده، گفت: ۱۰ «برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.»^{۱۱} پس جاد نزد داود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن: ۱۲ یا سه سال فقط بشود، یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنان تو را درگیرد، یا سه روز شمشیر خداوند و با در زمین تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن ببین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.»^{۱۳} داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتم زیرا که رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.»^{۱۴} پس خداوند و با بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند. ۱۵ و خدا فرشته ای به اورشلیم فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون می خواست آن را هلاک کند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که (قوم را) هلاک می ساخت گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان یبوسی ایستاده بود. ۱۶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان

زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود درافتادند. ۱۷ و داود به خدا گفت: «آیا من برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که نگاه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس ای یهوه خدایم، مستدعی اینکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.»

۱۸ و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه ارنان ییوسی برپا کند. ۱۹ پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت برفت. ۲۰ و ارنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و ارنان گندم می کوبید. ۲۱ و چون داود نزد ارنان آمد، ارنان نگرسته، داود را دید و از خرونگاه بیرون آمده، به حضور داود رو به زمین افتاد. ۲۲ و داود به ارنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا وبا از قوم رفع شود.» ۲۳ ارنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقیم پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید به عمل آورد؛ بین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و چومها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.» ۲۴ اما داود پادشاه به ارنان گفت: «نی، بلکه آن را البته به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی مجاناً نخواهم گذرانید.» ۲۵ پس داود برای آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به ارنان داد. ۲۶ و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی (نازل کرده)، او را مستجاب فرمود. ۲۷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش برگردانید. ۲۸ در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه ارنان ییوسی مستجاب فرموده است، در آنجا قربانی

ها گزرانید. ۲۹ اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در آن ایام در مکان بلند جبعون بود. ۳۰ لیکن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می ترسید.

تدارک برای خانه خدا

۲۲^۱ پس داود گفت: « این است خانه یهوه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.»^۲ و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهایی مربع برای بنای خانه خدا بتراشند.^۳ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود.^۴ و چوب سرو آزاد بیشمار زیرا اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند.^۵ و داود گفت: « پسر من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای برای یهوه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیه بسیار دید.^۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.^۷ و داود به سلیمان گفت که: « ای پسر من! من اراده داشتم که خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا نمایم.^۸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته ای.^۹ اینک پسری برای تو متولد خواهد شد که مرد آرامی خواهد بود زیرا که من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت عطا خواهم فرمود.^{۱۰} او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و گرسی سلطنت او را بر اسرائیل

تا ابدالآباد پایدار خواهیم گردانید. ۱۱ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یهوه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمایی. ۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را درباره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری. ۱۳ آنگاه اگر متوجه شده، فرایض و احکامی را که خداوند به موسی درباره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی دلیر باش و ترسان و هراسان مشو. ۱۴ و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام؛ و چوب و سنگ نیز مهیا ساخته ام و تو بر آنها مزید کن. ۱۵ و نزد تو عمه بسیارند، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی. ۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است پس برخیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.» ۱۷ و داود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند. ۱۸ (و گفت): «آیا یهوه خدای شما با شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است. ۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نماید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود درآورد.»

لاویان

۱ و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود. ۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد. ۳ و لاویان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود. ۴ از ایشان بیست و چهار هزار به

جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند. ۵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاقی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند. ۶ و داود ایشان را بر حسب پسران لاوی یعنی جرشون و قهات و مراری به فرقه ها تقسیم نمود.

۷ از جرشونیان لعدان و شمعی. ۸ پسران لعدان اول یحییئیل و زیتام و سومین یوئیل. ۹ پسران شمعی شلومیت و حزییئیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آباي لعدان بودند. ۱۰ و پسران شمعی یحت و زینا و یعوش و بریعه. اینان چهار پسر شمعی بودند. ۱۱ و یحت اولین و زیزا دومین و یعوش و بریعه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد. ۱۲ پسران قهات عمرام و یصهار و حبرون و عزییئیل چهار نفر. ۱۳ پسران عمرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند. ۱۴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند. ۱۵ پسران موسی جرشوم و العازار. ۱۶ از پسران جرشوم شبوئیل رئیس بود. ۱۷ و از پسران العازار رحبیا رئیس بود و العازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رحبیا بسیار زیاد بودند. ۱۸ از پسران یصهار شلومیت رئیس بود. ۱۹ پسران حبرون، اولین پیریا و دومین امریا و سومین یحزیئیل و چهارمین یقمعام. ۲۰ پسران عزییئیل اولین میکا و دومین یشیا. ۲۱ پسران مراری محلی و موشی و پسران محلی العازار و قیس. ۲۲ و العازار مرد و او را پسری نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند. ۲۳ پسران موشی محلی و عادر و یریموت سه نفر بودند. ۲۴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آباي خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند می پرداختند. ۲۵ زیرا که داود گفت: «یهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلیم تا به

ابد ساکن می باشد. ۲۶ و نیز لایوان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.» ۲۷ لهما بر حسب فرمان آخر داود پسران لایوان از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند. ۲۸ زیرا که منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا. ۲۹ و بر نان تقدیمه و آرد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و ریکه ها و بر همه کپلها و وزنها. ۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام. ۳۱ و به جهت گذرانیدن همه قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غره ها و عیدها بر حسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند. ۳۲ و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

فرقه های کهنات

۱ و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و ابیهو و **۲۴** العازار و ایتامار. ۲ و ناداب و ابیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس العازار و ایتامار به کهنات پرداختند. ۳ و داود با صادوق که از بنی العازار بود و اخیملک که از بنی ایتامار بود، ۴ و از پسران العازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتامار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی العازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتامار معین ایشان را بر حسب وکالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند. ۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خدا هم از بنی العازار و هم از بنی ایتامار بودند. ۶ و شمعیان بن تنئیل کاتب که از بنی لایوان بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادوق کاهن و اخیملک بن ایاتار و رؤسای خاندان آبا کاهنان و لایوان نوشت و یک خاندان آبا به جهت العازار گرفته شد و یک

به جهت ایتمار گرفته شد. ۷ و قرعه اول برای یهویاریب بیرون آمد و دوم برای یدعیا، ۸ و سوم برای حاریم و چهارم برای سعوریم، ۹ و پنجم برای ملکیه و ششم برای میامین، ۱۰ و هفتم برای هئووص و هشتم برای آپیا، ۱۱ و نهم برای یشوع و دهم برای شکنیا، ۱۲ و یازدهم برای آلیاشیب و دوازدهم برای یاقیم، ۱۳ و سیزدهم برای حُفّه و چهاردهم برای یشبآب، ۱۴ و پانزدهم برای بلجّه و شانزدهم برای امیر، ۱۵ و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هفصیص، ۱۶ و نوزدهم برای فتحیا و بیستم برای یحزقیئیل، ۱۷ و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جامول، ۱۸ و بیست و سوم برای دلایا و بیست و چهارم برای معزیا. ۱۹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون موافق فرمان یهوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.

بقیه لاویان

۲۰ و اما درباره بقیه بنی لاوی، از بنی عَمَرام شُوبائیل و از بنی شُوبائیل یَحْدیا. ۲۱ و اما رَحَبیا. از بنی رَحَبیا یشیای رئیس، ۲۲ و از بنی یصهار شُلوموت و از بنی شُلوموت یَحْت. ۲۳ و از بنی حَبْرُون یریا و دومین اَمَریا و سومین یحزقیئیل و چهارمین یقَمعام. ۲۴ از بنی عَزْرِیئیل میکا و از بنی میکا شامیر. ۲۵ و برادر میکا یشیا و از بنی یشیا زکریا. ۲۶ و از بنی مَراری مَحْلی و مُوشی و پسر یعزیا بنو. ۲۷ و از بنی مَراری پسران یعزیا بنو و شُوهم و زَکُور و عِبری. ۲۸ و پسر مَحْلی اَلعازار و او را فرزندی نبود. ۲۹ و اما قَیس، از بنی قَیس یرحمیئیل، ۳۰ و از بنی مُوشی مَحْلی و عَادَر و یریموت. اینان بر حسب خاندان آباي ایشان بنی لاوی می باشند. ۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و اَحیمَلک و رُؤسای آباي گَهَنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آباي برادر بزرگتر برابر خاندانهای کوچکتر او بودند.

نوازندگان

۲۵
 ۱ و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یدوتون را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بربط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنانی که بر حسب خدمت خود به کار می پرداختند این است: ۲ و اما از بنی آساف، زکُور و یوسف و نَتیا و اَشْرئِله پسران آساف زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود. ۳ و از یدوتون، پسران یدوتون جدلیا و صَری و اشعیا و حَشِییا و مَتِّیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یدوتون با بربطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود. ۴ و از هیمان، پسران هیمان بقییا و مَتِّیا و عَزْرِیئیل و شَبوئیل و یریموت و حَنیا و حَنانی و اِیآته و جَدلِتی و رُومِتی عَزْر و یشبِقاشه و مَلوُتی و هُوْتیر و مَحْزِیوت. ۵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رای پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد. ۶ جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بربط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یدوتون و هیمان به خدمت خانه خدا پردازند. ۷ و شماره ایشان با برادران ایشان که سراییدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر دوپست و هشتاد و هشت نفر بودند. ۸ و برای وظیفه های خود کوچک با بزرگ و معلم با تلهید علی السویه قرعه انداختند. ۹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جدلیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند. ۱۰ و سوم برای زکُور و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۱ و چهارم برای یَصْری و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۲ و پنجم برای نَتیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۳ و ششم برای بقییا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۴ و هفتم برای یشْریله و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۵ و هشتم برای اشعیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۶ نهم برای مَتِّیا و پسران و برادران او دوازده

نفر. ۱۷ و دهم برای شِعی و پسران او و برادران او دوازده نفر. ۱۸ و یازدهم برای عَزْرئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۹ و دوازدهم برای حَشَبیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۰ و سیزدهم برای شُوبائیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۱ و چهاردهم برای مَتِّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۲ و پانزدهم برای یریموت و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۳ و شانزدهم برای حَننیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۴ و هفدهم برای یشَبَقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۵ و هجدهم برای حَنانِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۶ و نوزدهم برای مَلوَتی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۷ و بیستم برای ایلِیاَتَه و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۸ و بیست و یکم برای هُوْتیر و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۹ و بیست و دوم برای جِدَلَّتِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۳۰ و بیست و سوم برای مَحْزِیوت و پسران و برادران او دوازده نفر. ۳۱ و بیست و چهارم برای رُومِتی عَزْر و پسران و برادران او دوازده نفر.

فرقه های دربانان

۱ و اما فرقه های دربانان: پس از قُورحیان مَشَلَمِیا ابن قُوری که از **۲۶** بنی آساف بود. ۲ و مَشَلَمِیا را پسران بود. نخست زاده اش زکریا و دوم یدیعئیل و سوم زَبَدیا و چهارم یتنئیل. ۳ و پنجم عیلام و ششم یهوحنان و هفتم اَلِیهُوعینای. ۴ و عُوید اَدوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمعی و دوم یهوزاباد و سوم یوآخ و چهارم ساکار و پنجم نَنئیل. ۵ و ششم عمئیل و هفتم یساکار و هشتم فَعَلتای زیرا خدا او را برکت داده بود. ۶ و برای پسرش شَمعی پسرانی که بر خاندان آبای خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند. ۷ پسران شَمعی عُنئی و رَفائیل و عُوید و اَلزباباد که برادران او مردان شجاع بودند و اَلهُو و سَمِکیا. ۸ جمیع اینها از بنی عُوید اَدوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان

در قوت خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر (از اولاد) عوبید اَدوم. ۹ و مَشَلَمِیا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت. ۱۰ و حُوسَه که از بنی مَراری بود پسران داشت که شَمِرِی رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت. ۱۱ و دوم حَلِقِیا و سوم طَبَلِیا و چهارم زَکریا و جمیع پسران و برادران حُوسَه سیزده نفر بودند. ۱۲ و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند. ۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آباي خویش برای هر دوازده قرعه انداختند. ۱۴ و قرعه شرقی به شَلَمِیا افتاد و بعد از او برای پسرش زَکریا که مُشیرِ دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت شمال بیرون آمد. ۱۵ و برای عوبید اَدوم (قرعه) جنوبی و برای پسرانش (قرعه) بیت المال. ۱۶ و برای شَفِیم و حُوسَه قرعه مغربی نزد دروازه شَلِکَت در جاده ای که سر بالا می رفت و محرس این مقابل محرس آن بود. ۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لاویان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت. ۱۸ و به طرف غربی فروار برای جاده سر بالا چهار نفر و برای فروار دو نفر. ۱۹ اینها فرقه های دربانان از بنی قُورِح و از بنی مَراری بودند.

خزانه داران و بقیه مقامات

۲۰ و اما از لاویان اَحِیا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود. ۲۱ و اما بنی لادان: از پسران لادان جَرشونی رؤسای خاندان آباي لادان یَحِیئِلی جَرشونی. ۲۲ پسران یَحِیئِلی زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند. ۲۳ از عَمَرامیان و از یصهاریان و از حَبرونیان و از عَرَّیئِلیان. ۲۴ و شَبوئیل بن جَرشوم بن موسی ناظر خزانه ها بود. ۲۵ و از برادرانش بنی اَلعازار، پسرش رَحِیا و پسرش اَشعِیا و پسرش یورام و پسرش زَکری و پسرش شلومیت. ۲۶ این شلومیت و برادرانش بر جمیع

خزائن موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند. ۲۷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند. ۲۸ و هر آنچه سموئیل رای و شاول بن قیس و ابنیرین نیر و یوآب بن صرویه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شلومیت و برادرانش بود. ۲۹ و از یصهاریان کننیا و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند. ۳۰ و از حبرونیان حبیبیا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اُردُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند. ۳۱ از حبرونیان: بر حسب انساب آباي ایشان یریا رئیس حبرونیان بود و در سال چهلم سلطنت داود طلبیده شدند و در میان ایشان مردان شجاع در یعزیر جلعاد یافت شدند. ۳۲ و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤیینان و جادیان و نصف سبط منسی برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

رؤسای لشکر

۱ و از بنی اسرائیل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند. ۲ و بر فرقه اول برای ماه اول یسبعام بن زبیدئیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۳ او از پسران فارص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود. ۴ و بر فرقه ماه دوم دودای اخوخی و از فرقه او مقلوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا ابن یهویداع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست چهار هزار نفر بودند. ۶ این همان بنایا است که در میان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت

و از فرقه او پسرش عمیزاباد بود. ۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زَبَدیا بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمُوتِ یزراحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا ابن عَقِیشِ تَقْوَعِی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۰ و رئیس هفتم برای ماه هفتم حَالِصِ فُلُونِی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۱ و رئیس هشتم برای ماه هشتم سِبکایِ حُوشاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۲ و رئیس نهم برای ماه نهم اَبِعَزَرِ عَناتوتی از بنی بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۳ و رئیس دهم برای ماه دهم مَهرايِ نَطُوفاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۴ و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنیایِ فِرعاتونی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۵ و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خَلدایِ نَطُوفاتی از بنی عُنثیئیل و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

رؤسای اسباط

۱۶ و اما رؤسای اسباط بنی اسرائیل: رئیس رؤبیینان اَلعازار بن زِکری، و رئیس شَمعونیان شَفَطیا ابن مَعکَه. ۱۷ و رئیس لاویان عَشَبیا ابن قُوئیل و رئیس بنی هارون صادق. ۱۸ و رئیس یهودا اَلیهو از برادران داود و رئیس یساکار عُمَری ابن میکائیل. ۱۹ و رئیس زبولون یَشَمعیَا ابن عُوَبدیا و رئیس نفتالی یریموت بن عَزَریئیل. ۲۰ و رئیس بنی افرایم هُوشَع بن عَزَریا و رئیس نصف سبط مَنسی یوئیل بن فدایا. ۲۱ و رئیس نصف سبط مَنسی در جلعاد یدو ابن زکریا و رئیس بنیامین یعیسیئیل بن اَبنیر. ۲۲ و رئیس دان عَزَریئیل بن یروحام. اینها رؤسای اسباط اسرائیل بودند. ۲۳ و داود شماره کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که

اسرائیل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند. ۲۴ و یوآب بن صرویه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد.

ناظران پادشاه

۲۵ و ناظر انبارهای پادشاه عزموت بن عدیئیل بود و ناظر انبارهای مزرعه ها که در شهر ها و در دهات و در قلعه ها بود، یهوناتان بن عزریا بود. ۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کار زمین می کردند، عزری بن کلوب بود. ۲۷ و ناظر تاکستانها شمعی راماتی بود و ناظر محصول تاکستانها و انبارهای شراب زبدي شِفماتی بود. ۲۸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بعل حانان جدیری بود و ناظر انبارهای روغن یوآش بود. ۲۹ و ناظر رمه های که در شارون می چریدند شطرای شارونی بود. و ناظر رمه های که در وادیاها بودند شافاط بن عدلای بود. ۳۰ و ناظر شتران عوبیل اسمعیلی بود و ناظر الاغها یحذیای میرونوتی بود. ۳۱ و ناظر گله های یازیز هاجری بود. جمیع اینان ناظران اندوخته های داود پادشاه بودند. ۳۲ و یهوناتان عموی داود مشیر و مرد دانا و فقیه بود و یحیئیل بن حکمونی همراه پسران پادشاه بود. ۳۳ اخیئوفل مشیر پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود. ۳۴ و بعد از اخیئوفل یهوآداع بن بنایا و آیاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

طرح داود برای خانه خدا

۱ و داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه **۲۸** های که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد. ۲ پس داود پادشاه برپا ایستاده، گفت: «

ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم. ^۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای. ^۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید. ^۵ و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند. ^۶ و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. ^۷ و اگر او به جهت بجا آوردن فریض و احکام من مثل امروز ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید. ^۸ پس الآن در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی اوامر یهوه خدای خود را بطلبید تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیت واگذارید. ^۹ «و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نما زیرا خداوند همه دلها را تفتیش می نماید و هر تصور فکرها را ادراک می کند؛ و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت؛ اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت. ^{۱۰} حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا به خانه ای به جهت مقدس او بنا نمایی. پس قوی شده، مشغول باش.» ^{۱۱} و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالاخانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرسی رحمت، ^{۱۲} و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانه خداوند و برای همه حجره های گرداگردش و برای خزاین خانه

خدا و خزاین موقوفات داد. ۱۳ و برای فرقه های کاهنان و لایویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند. ۱۴ و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی. ۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن. ۱۶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدّمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره. ۱۷ و زر خالص را برای چنگالها و کاسها و پاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس. ۱۸ و طلائی مصفی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند. ۱۹ (و داود گفت): «خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بود به من فهمانید.» ۲۰ و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را وا نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود. ۲۱ اینک فرقه های کاهنان و لایویان برای تمام خدمت خانه خدا (حاضرند) و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل اوامر تو می باشند.»

هدایا برای خانه خدا

۱ و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسرم سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مہم عظیمی

۲۹

است زیرا که هیکل به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.^۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوتم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلائی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانبا و سنگ مَرَمِ فراوان.^۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای برای خانه خدای خود دادم.^۴ یعنی سه هزار وزنه طلا از طلائی اُوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.^۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خوشتن را امروز برای خداوند وقف نماید؟»^۶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.^۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن دادند.^۸ و هر کس که سنگهای گرانبا نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یحییئیل جرشونی داد.^۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبرّعی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.^{۱۰} و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خواند و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.^{۱۱} و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تو می باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.^{۱۲} و دولت از تو می آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت در

دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است. ۱۳ و الآن ای خدای ما تو را حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم. ۱۴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده ایم. ۱۵ زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد. ۱۶ ای یهوه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می باشد. ۱۷ و می دانم ای خدایم که دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند. ۱۸ ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکریهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سویی خود ثابت گردان. ۱۹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا او امر و شهادت و فریاض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیكل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.»

سلطنت سلیمان

۲۰ پس داود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند. ۲۱ و در فردای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانی های سوختنی برای خداوند گذرانیدند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل. ۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را

دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صادوق را به کهنات مسح نمودند. ۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند. ۲۴ و جمیع سروران و شجاعان و همه پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند. ۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود. ۲۶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود. ۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در حَبْرُون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد. ۲۸ و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد. ۲۹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی، ۳۰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

کتاب دوم تواریخ ایام

سلیمان و درخواست او

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید.

۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آبا خواند. ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود. ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم برپا نمود. ۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذرانید.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما.» ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. ۹ حال‌ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی. ۱۰ الان حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده‌ام داوری نمایی. ۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.» ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

۱۴ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۱۷ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

تدارک برای خانه خدا

۲ ۱ و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید. ۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب درکوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرده. ۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما). ۴ اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا

می‌نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی‌های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبت‌ها و غره‌ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه‌ای ابدی است. ۵ و خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم ترمی باشد. ۶ و کیست که خانه‌ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه‌ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی. ۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهرو در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد. ۸ و چوب سروآزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود. ۹ تا چوب فراوان برای من مهیاسازند زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم و عجیب خواهد بود. ۱۰ و اینک به چوب بران که این چوب را می‌برند، من بیست هزار کرگندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزار بت شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

۱۱ و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می‌دارد از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.» ۱۲ و حورام گفت: «مبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می‌باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت خودش بنا نماید.»

۱۳ و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم. ۱۴ و او پسرزنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز

و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران توو صنعتگران آقام پدرت داود کاری معین بشود. ۱۵ پس حال آقام گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. ۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»

۱۷ پس سلیمان تمامی مردان غریب را که درزمین اسرائیل بودند، بعد از شماره‌ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. ۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

شروع بنای خانه خداوند

۱ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود. ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. ۳ و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها بر حسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، ۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش رابه طلای خالص پوشانید. ۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته‌ها نقش نمود. ۶ و خانه را به سنگهای گرانها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود. ۷ و تیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

۸ و خانه قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصدوزنه پوشانید. ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید. ۱۰ و در خانه قدس الاقداس دو کروی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید. ۱۱ و طول بالهای کروی بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروی دیگر برمی‌خورد. ۱۲ و بال کروی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروی دیگر ملصق می‌شد. ۱۳ و بالهای این کروی بیست ذراع پهن می‌بود و آنها بر پایه‌های خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می‌بود. ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و سگان نازک ساخت، و کروی بیست ذراع بر آن نقش نمود.

۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود. ۱۶ و رشته‌ها مثل آنهایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته‌ها گذاشت. ۱۷ و ستونها را پیش هیكل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یا کین و آن را که به طرف چپ بود بو عز نام نهاد.

وسایل خانه خداوند

۴ ۱ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود. ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لب سی ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می‌داشت. ۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاو بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب

احاطه می‌داشتند، و آن گاوان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند. ۴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت. ۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی‌های سوختنی تعلق داشت در آنها می‌شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.

۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ درهیکل گذاشت. ۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ درهیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت. ۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه‌های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید. ۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۱۱ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد به انجام رسانید. ۱۲ دو ستون و پیاله‌های تاجهائی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهائی که بر ستونها بود ۱۳ و چهارصد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهائی را که بالای ستونها بود پوشاند. ۱۴ و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه‌ها ساخت. ۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه (ساخت). ۱۶ و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقلی ساخت. ۱۷ آنها را پادشاه در صحرای

اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت. ۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد. ۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان مقدمه بر آنها بود ساخت. ۲۰ و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا بر حسب معمول در مقابل محراب افروخته شود. ۲۱ و گلهای و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت. ۲۲ و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرما را از طلای خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

۱ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.

۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبای بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند. ۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند. ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایوان تابوت را برداشتند. ۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود بر آوردند، و لایوان کهنه آنها را برداشتند. ۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد. ۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان در آوردند. ۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالامی پوشانیدند. ۹ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها

از تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز در آنجا است. ۱۰ و در تابوت چیزی نبود سواى آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند. ۱۲ و جمیع لایوانی که مغنی بودند یعنی آساف و هیمان و یدوتون و پسران و برادران ایشان به گنان نازک ملبس شده، با سنجها و بربطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که کرنا می نواختند). ۱۳ پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد. ۱۴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

۱ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ۲ اما من خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.»

۳ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را

انتخاب نمود تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.^۷ و در دل پدرم داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.^۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.^۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.^{۱۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم.^{۱۱} و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.»

دعای تقدیس خانه خداوند

^{۱۲} و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.^{۱۳} زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندیش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،^{۱۴} گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.^{۱۵} و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.^{۱۶} پس الان ای یهوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور

من رفتار نمودی. ۱۷ و الان ای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود.

۱۸ «اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم. ۱۹ لیکن ای یهوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما. ۲۰ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در باره‌اش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی. ۲۱ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو و چون شنیدی عفو فرما.

۲۲ «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، ۲۳ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شیران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.

۲۴ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند، ۲۵ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرزد و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای بازآور.

۲۶ «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، ۲۷ آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرزد و راه نیکو را که در آن باید رفت به

ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.

۲۸ «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد. ۲۹ آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد. ۳۰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و پیامرز و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راهبایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. ۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند.

۳۲ «و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ۳۳ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.

۳۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۳۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

۳۶ «و اگر به تو نگاه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که نگاه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان،

ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرند،^{۳۷} پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که نگاه کرده و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده‌ایم،^{۳۸} و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند،^{۳۹} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو نگاه ورزیده باشند پیامرز.^{۴۰} پس الان ای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده شود شنوا باشد.^{۴۱} و حال تو ای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گردند و مقدسات به نیکویی شادمان بشوند^{۴۲} ای یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمت‌های بنده خود داود را بیاد آور.»

تقدیس خانه خدا

۱ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.^۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.^۳ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا ابد الابد است.

۴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور خداوند گذرانیدند.^۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند.^۶ و کاهنان بر سر شغل‌های مخصوص خود

ایستاده بودند و لایویان، آلات نغمه خداوند را (به دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است، و داود به وساطت آنها تسبیح می خواند و کاهنان پیش ایشان کرنا می نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

۷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی رامی گذرانید، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح را گنجایش نداشت.

۸ و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیار بزرگ از مدخل حمات تا نهر مصر بود. ۹ و در روز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند. ۱۰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم قوم را به خیمه های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

۱۱ پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

۱۲ و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، اورا گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی ها شود. ۱۳ اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم، ۱۴ و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان

اجابت خواهم فرمود، وگاهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد. ۱۵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود. ۱۶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد. ۱۷ و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرایض و احکام مرا نگاه داری، ۱۸ آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.

۱۹ «لیکن اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید، ۲۰ آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده‌ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت. ۲۱ و این خانه که اینقدر رفیع است هرکه از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ ۲۲ و جواب خواهند داد: چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

بقیه کارهای سلیمان

۱ و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می‌کرد، ۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

۳ و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود. ۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ۵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت بندها بود. ۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (بنا نمود). ۷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و ییوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سخره گرفت. ۹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اربابه‌ها و سواران او بودند. ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می‌کردند دوئیست و پنجاه نفر بودند.

۱۱ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس می‌باشد.»

۱۲ آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذرانید. ۱۳ یعنی قربانی‌های سوختنی قسمت هر روز در روزش بر حسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ۱۴ و فرقه‌های کاهنان را بر حسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را بر حسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرارداد)، زیرا که داود

مرد خدا چنین امر فرموده بود. ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز نمودند.

۱۶ پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیادخانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید.

۱۷ آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین ادوم است، رفت. ۱۸ و حورام کشتیا و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه سبا

۱ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید باموگب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بارشده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد. ۲ و سلیمان تمامی مسائلس را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینته‌ای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد دید، روح دیگر در او نماند.

۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ۷ خوشابه حال مردان تو و خوشابه حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند. ۸ متبارک بادیهوه خدای تو که بر تو

رغبت داشته، تو را برکسی خود نشانید تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.»^۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد.

^{۱۰} و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می‌آوردند چوب صندل و سنگهای گرانها آوردند.^{۱۱} و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بریطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنهاقبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.

^{۱۲} و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود، پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

دولت سلیمان

^{۱۳} و وزن طلاپی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.^{۱۴} سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می‌آوردند.^{۱۵} و سلیمان پادشاه دوست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد.^{۱۶} و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.^{۱۷} و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زرخالص پوشانید.^{۱۸} و تخت را شش پله و پابندازی زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دستها بود، و دو شیر به پهلو دستها ایستاده بودند.^{۱۹} و دوازده شیر از این طرف و آن طرف،

بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد ۲۱ زیرا که پادشاه را کشتیا بود که با بندگان حورام به ترشیش می رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوسها می آورد.

۲۲ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. ۲۳ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند. ۲۴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می آوردند. ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۶ و بر جمیع پادشاهان از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت. ۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می آوردند.

وفات سلیمان

۲۹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیات آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی رایی درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟ ۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

جدا شدن اسرائیل از رحبعام

۱ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند. ۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.

۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟» ۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دل‌ویز گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته‌اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را باتازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را با عقربها.»

۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآید. ۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن رازیه خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه هاتنبیه می نمود اما من با عقربها.» ۱۵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلون به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند. ۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ در پرسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حال ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند. ۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند رحبعام بر ایشان سلطنت می نمود. ۱۸ پس رحبعام پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر اربه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده اند.

۱ و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند. ۲ اما کلام خداوند بر شمعیا مرد خداناازل شده، گفت: ۳ «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می باشند خطاب کرده، بگو: ۴ خداوند چنین می گوید: برمیاید و با برادران خود جنگ منمایید. هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند.

رحبعام، پادشاه یهودا

۵ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت. ۶ پس بیت لحم و عیتام و تقوع^۷ و بیت صور و سوکو و عدلام،^۸ و جت و مریشه و زیف،^۹ و ادورایم و لاکیش و عزریقه،^{۱۰} و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند. ۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت. ۱۲ و در هر شهری سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با او ماندند. ۱۳ و کاهنان و لاویانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ۱۴ زیرا که لاویان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهانت یهوه اخراج کرده بودند. ۱۵ و او برای خود به جهت مکان‌های بلند و دیوها و گوساله‌هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد. ۱۶ و بعد از ایشان آنانی که دلهای خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذرانند. ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

۱۸ و رحبعام محله دختر یریموت بن داود و ایحایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت. ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیریا و زهم را زاید. ۲۰ و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ایبا و عتای و زبزا و شلومیت را زاید. ۲۱ و رحبعام، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه‌های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود. ۲۲ و رحبعام ایبا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و

رئیس ساخت، زیرا که می‌خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

حمله شیشق به اورشلیم

۱۲
 ۱ و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند. ۲ و در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند. ۳ با هزار و دوست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لوییان و سیکان و حبشیان همراهش آمدند پیشمار بودند. ۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ۵ و شعیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود.» ۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.» ۷ و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده‌اند کلام خداوند بر شعیانازل شده، گفت: «چونکه ایشان متواضع نموده‌اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد. ۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد. ۱۰ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه رانگهبانی می‌کردند سپرد. ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد شاطران آمده، آنها را برمی‌داشتند و آنها را به

حجره شاطران بازمی آوردند. ۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

۱۳ و رحبعام پادشاه، خویشان را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شہر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۱۴ و او شرارت ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود.

۱۵ و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رایی مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می بود. ۱۶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شہر داود دفن شد و پسرش ابیا به جایش سلطنت کرد.

ابیا، پادشاه یهودا

۱ در سال هجدهم سلطنت یربعام، ابیا بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکیادختر اوریشیل از جبعه

۱۳

بود.

۳ و ابیا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود. ۴ و ابیا بر کوه صمرایم که در کوهستان افرایم است برپاشده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید! ۵ آیا شما نمی دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟ ۶ و یربعام بن نباطبنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید. ۷ و مردان بیهوده که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشان را به

ضد رحبعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رحبعام جوان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود. ^۸ و شما الان گمان می برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی می باشید و گوساله های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می باشد. ^۹ آیا شما کهنه خداوند را از بنی هارون و لاویان را نیز اخراج نمودید و مثل قومهای کشورها برای خود کاهنان نساخدید؟ و هر که بیاید و خویشتن را با گوساله ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنهایی که خدایان نیستند کاهن می شود. ^{۱۰} و اما ما یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می کنند و لاویان در کار خود مشغولند. ^{۱۱} و هر صبح و هر شام قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می سوزانند و نان تقدسه بر میز طاهر می نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می کنند زیرا که ما وصیای یهوه خدای خود را نگاه می داریم اما شما او را ترک کرده اید. ^{۱۲} و اینک با ما خدائیس است و کاهنان او با کرناهای بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پس ای بنی اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ نکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.»

^{۱۳} اما یربعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود. ^{۱۴} و چون یهودا نگرستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناها را نواختند. ^{۱۵} و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدا یربعام و تمامی اسرائیل را به حضور ایبا و یهودا شکست داد. ^{۱۶} و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود. ^{۱۷} و ایبا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند. ^{۱۸} پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند. ^{۱۹} و ایبا

یربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت ئیل را با دهاتش و یشانه را بادهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت. ۲۰ و یربعام در ایام ایبا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد. ۲۱ و ایبا قوی می شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد. ۲۲ پس بقیه وقایع ایبا از رفتار و اعمال او در مدرس عدوی نبی مکتوب است.

آسا، پادشاه یهودا

۱ و ایبا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت. ۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به جا می آورد. ۳ و مذبح های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم را قطع نمود. ۴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند. ۵ و مکانهای بلند و تماثیل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت به سبب او آرامی یافت. ۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید. ۷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نمایم و دیوارها و برجها با دروازه ها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم. ۸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

۹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه دار داشت و از بنیامین دویست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند. ۱۰ پس زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ۱۱ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد

مریشه جنگ را صف آرایی نمودند. ۱۲ و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تویکسان است، پس ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

۱۳ آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ۱۴ و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جرارتعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ۱۵ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها راتاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ۱۶ و خیمه‌های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

اصلاحات آسا

۱ و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد. ۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. ۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند.

۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او ریافتند. ۵ و در آن زمان به جهت هرکه خروج و دخول می‌کرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می‌بود. ۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب

می ساخت. ۷ اما شما قوی باشید و دستهای شماست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر) عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود. ۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می بود به او پیوستند. ۱۰ پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. ۱۱ و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند. ۱۲ و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند. ۱۳ و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود. ۱۴ و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خداوند قسم خوردند. ۱۵ و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

۱۶ و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید. ۱۷ اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می بود. ۱۸ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند در آورده ۱۹ و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

سالمای آخر آسا

۱۶
 ۱ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا
 برآمد، و رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسپادشاه یهودا رفت و
 آمد نماید. ۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را
 نزد بنهدد پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۳ «در میان من و تو
 و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس
 عهدی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.» ۴ و بنهدد
 آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و
 ایشان عیون و دان و آبل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند. ۵ و چون
 بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، از کاری که می کرد باز ایستاد. ۶ و
 آسپادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رامه و چوبهای آن را که بعشا
 بنا می کرد برداشتند و او جعب و مصفه را با آنها بنا نمود.
 ۷ و در آن زمان حنانی رایي نزد آسپادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو
 بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر
 پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت. ۸ آیا حبشیان و لوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟
 و ارابه ها و سواران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه برخداوند توکل نمودی آنها را
 به دست تو تسلیم نمود. ۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت
 خویش را برآنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احقانه
 رفتار نمودی، لهذا از این ببعد در جنگها گرفتار خواهی شده.» ۱۰ اما آسا بر آن رایي
 غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته
 شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود.

۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مددخواست بلکه از طبیبان. ۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت. ۱۴ و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوطکه به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بی‌نهایت عظیم برافروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد. ۳ و خداوند با یهوشافاط می‌بود زیرا که در طریقه‌های اول پدر خود داود سلوک می‌کرد و از بعلم طلب نمی‌نمود. ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در او امر وی سلوک می‌نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. ۶ و دلش به طریقه‌های خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیره‌ها را از یهودا دور کرد.

۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنجایل و عوبدیا و زکریا و نتنیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ۸ و با ایشان بعضی از لاویان یعنی شمعی و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان و ادنیا و طویبا و توب ادنیا را که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام کهنه را.

۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می دادند.

۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا بایهوشافاط جنگ نکردند. ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ۱۴ و شماره ایشان برحسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ۱۵ و بعد از، او یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ۱۶ و بعد از او، عمسیا ابن زکری بود که خویش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ۱۸ و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد میهای جنگ بودند. ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

نبوت بضد اخاب

۱ و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود. ۲ و بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط

پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»^۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تئنانکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.»^۵ و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»^۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نمایم؟»^۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا ابن یملامی باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگویید.»

^۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملا را به زودی حاضر کن.»^۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دهنه دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند.^{۱۰} و صدقیا ابن کنگنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می گوید: ارامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.»^{۱۱} و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

^{۱۲} و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.»^{۱۳} میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»

۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن بازایستم.» او گفت: «برآید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.» ۱۵ پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگویی.» ۱۶ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند برکوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

۱۸ او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. ۱۹ و خداوند گفت: «کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۰ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ ۲۱ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیاش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن. ۲۲ پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

۲۳ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟» ۲۴ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۵ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببرید. ۲۶ و بگویند پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پیروانید تا من به سلامتی برگردم.»

۲۷ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم نموده است؛ و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.»

مرگ اخاب

۲۸ پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متکر ساخته، به جنگ می‌روم اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند. ۳۰ و پادشاه ارام سرداران اربه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.» ۳۱ و چون سرداران اربه هایهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید. ۳۲ و چون سرداران اربه‌ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ۳۳ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به اربه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.» ۳۴ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در اربه‌اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱ و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.
 ۲ و یهوا بن حنانی رابی برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شیران را می‌بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است. ۳ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است چونکه اشیره‌ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده‌ای.»

داوران یهوشافاط

۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، باردیگر به میان قوم از بئرشبع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید. ۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرارداد. ۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی‌نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری ورشوه خواری نیست.»

۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از روسای آبی اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه‌ها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند. ۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ۱۰ و در هر دعوی‌ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انداز نماید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ۱۱ و اینک امریاء، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبدیا ابن اسمعیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

۱ و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و با ایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله با یهوشافاط آمدند. ۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند

۲۰

و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می آیند و اینک ایشان در حصون تمار که همان عین جدی باشد، هستند.»^۳ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.^۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

^۵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد،^۶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امت‌ها سلطنت نمی نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.^۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالاباد داده‌ای؟^۸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ^۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.^{۱۰} و الان اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند.^{۱۱} اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند.^{۱۲} ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.»

^{۱۳} و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.^{۱۴} آنگاه روح خداوند بر یحزئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یعیئیل بن متنیای لای که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد.^{۱۵} و او گفت: «ای تمامی یهودا و

ساکنان اورشلیم! وای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آیید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ۱۷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمائید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمائید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

۱۸ پس یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند. ۱۹ و لایوان از بنی قهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می رفتند، یهوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید ای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.» ۲۱ و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گویدزیرا که رحمت او تا ابد الابد است. ۲۲ و چون ایشان به سرآیدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کین گذاشت و ایشان منکسر شدند. ۲۳ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

۲۴ و چون یهودا به دیده بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود. ۲۵ و یهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانبها

بسیار یافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند. ۲۶ و در روز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می‌نامند. ۲۷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود. ۲۸ و با بریطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند. ۲۹ و ترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است. ۳۰ و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید.

پایان سلطنت یهوشافاط

۳۱ پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود وسی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی بود. ۳۲ و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا می‌آورد. ۳۳ لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دل‌های خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند. ۳۴ و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار یهو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد، مکتوب است.

۳۵ و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزیا پادشاه اسرائیل که شیرانه رفتار می‌نمود، طرح آمیزش انداخت. ۳۶ و در ساختن کشتی‌ها برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتی‌ها را در عصیون جابر ساختند. ۳۷ آنگاه العازر بن دوداواهی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با اخزیا متحد شدی، خداوند

کارهای تورا تباه ساخته است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱ ۱ و یهوشافاط با پدران خود خواهید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد. ۲ و پسران یهوشافاط عزریا و یحییئیل و زکریا و عزریاهو و میکائیل و شفتیا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. ۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویشتن را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت. ۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات بخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد. ۸ و در ایام او ادوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند. ۹ و یهورام با سرداران خود و تمامی ارابه هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، ادومیان را که او را احاطه کرده بودند با سرداران ارابه های ایشان شکست داد. ۱۰ اما ادوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده اند، و در همان وقت لینه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

۱۱ و او نیز مکان های بلند در کوههای یهوداساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت. ۱۲ و مکتوبی از ایلای نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داود، چنین می فرماید: چونکه به راههای پدرت یهوشافاط و به طریقهای آسا پادشاه یهوداسلوک نمودی، ۱۳ بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی، ۱۴ همانا خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت. ۱۵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری ای عارض خواهد شد که احشایت از آن مرض روزبه روز بیرون خواهد آمد.» ۱۶ پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید. ۱۷ و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثلثه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسر که ترش یهواخاز باقی نماند.

۱۸ و بعد از اینهمه خداوند احشایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت. ۱۹ و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می سوزانیدند. ۲۰ و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داود، اما نه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

اخزیا، پادشاه یهودا

۱ و ساکنان اورشلیم پسر که ترش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران

۲۲

بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد. ۲ و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیادختر عمری بود. ۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند. ۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند. ۵ پس برحسب مشورت ایشان رفتار نموده، با یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند. ۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رame یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.

۷ و هلاکت اخزیا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله یهو ابن نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت. ۸ و چون یهو قصاص بر خاندان اخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودند یافته، ایشان را کشت. ۹ و اخزیا را طلبید و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد یهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبیده.» پس، از خاندان اخزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

۱۰ پس چون عتلیا مادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد. ۱۱ لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهو یاداع کاهن که خواهر اخزیا بود، او را از عتلیاپنهان کرد که او را نکشت.

۱۲ و او نزد ایشان درخانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت می کرد.

۲۳

۱ و در سال هفتم، یهویداع خویشان را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا بن یهورام و اسماعیل بن یهوحنان و عزریا بن عوبید و معسیا بن عدایا و الیشافاط بن زکری را با خود همداستان ساخت. ۲ و ایشان دریهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبای اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند. ۳ و تمامی جماعت با پادشاه درخانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند در باره پسران داود گفته است. ۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان و لاویان در سبت داخل می شوید در بناهای آستانه ها باشید. ۵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند. ۶ و کسی غیر از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند. ۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»

۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هر چه یهویداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می رفتند، برداشتند زیرا که یهویداع کاهن فرقه هارا مرخص نفرمود. ۹ و یهویداع کاهن نیزه ها و مجنبا و سپرها را که از آن پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیها داد. ۱۰ و تمامی قوم را که هریک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلو میزدند و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد. ۱۱ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را

بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهو یاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

۱۲ اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دویدند و پادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۳ و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرنانوازان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی می‌کنند و کرناها را می‌نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که «خیانت، خیانت!» ۱۴ و یهو یاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هرکه از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید. ۱۵ پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.

۱۶ و یهو یاداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند.

۱۷ و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تمثالیش را شکستند و کاهن بعل متان را روبه‌روی مذبحها کشتند. ۱۸ و یهو یاداع باشادمانی و نغمه‌سرای برحسب امر داود، وظیفه‌های خانه خداوند را به دست کاهنان و لایوان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی‌های سوختنی خداوند را بگذرانند. ۱۹ و دربانان را به دروازه‌های خانه خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود. ۲۰ و یوزباشیها و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه‌اعلی به خانه پادشاه درآورده، او را بر کرسی سلطنت نشاند. ۲۱ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

تعمیر خانه خدا

۲۴ ۱ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بئرشبعی بود. ۲ و یوآش در تمامی روزهای یهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می آورد. ۳ و یهویداع دوزن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.

۴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید. ۵ و کاهنان و لاویان راجع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودایرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمائید.» اما لاویان تعجیل نمودند. ۶ پس پادشاه، یهویداع رئیس (کهنه) را خوانده، وی را گفت: «چرا از لاویان بازخواست نکردی که جزیه‌ای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرارداده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟» ۷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند.

۸ و پادشاه امر فرمود که صندوق بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. ۹ و دریهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود برای خداوند بیاورند. ۱۰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد. ۱۱ و چون صندوق به دست لاویان، نزد وکلای پادشاه آورده می شد و ایشان می دیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می کردند و آن را برداشته، باز به جایش می گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند. ۱۲ و پادشاه و یهویداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیرخانه خداوند و آهنگران و مسگران

برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند. ۱۳ پس عمله‌ها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند. ۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویاداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی‌ها و قاشق‌ها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویاداع، قربانی‌های سوختنی دائم در خانه خداوند می‌گذرانیدند.

۱۵ اما یهویاداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود. ۱۶ و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود.

گناه یهوش

۱۷ و بعد از وفات یهویاداع، سروران یهود آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. ۱۸ و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بت‌ها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ و او انبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

۲۰ پس روح خدا زکریا ابن یهویاداع کاهن را ملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید، او شما را ترک نموده است.» ۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. ۲۲ پس یوش پادشاه احسانی را که پدرش یهویاداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.»

۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. ۲۴ زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس بر یوآش قصاص نمودند.

۲۵ و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت وا گذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یهویداع کاهن، بر او فتنه انگیکخته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهرداود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند. ۲۶ و آنانی که بر او فتنه انگیکختند، اینانند: زاباد، پسر شمععه عمونیه و یهوزاباد، پسر شمیریت موآبیه. ۲۷ و اما حکایت پسرانش و عظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیا در جایش پادشاه شد.

امصیا، پادشاه یهودا

۱ امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

۵ و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد

برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می‌رفتند، یافت. ۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت. ۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تونروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی‌افرایم نیست. ۸ و اگر می‌خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شوی لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»

۹ امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده‌ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» ۱۰ پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

۱۱ و امصیا خویشان را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی‌سعیر را کشت. ۱۲ و بنی‌یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله‌سالع برده، از قله‌سالع به زیر انداختند که جمیع خرد شدند. ۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا بازفرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت‌حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.

۱۴ و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادمیان، او خدایان بنی‌سعیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. ۱۵ پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و نبی‌نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو توانستند رهانید، طلبیدی؟» ۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا

قصده نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

۱۷ پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن یهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» ۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سروآزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۹ می گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟»

۲۰ اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند. ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا بن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم ساخت. ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد (بنی) عوید ادوم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۲۵ و امصیا بن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۷ و از زمانی که امصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزتند. پس به لا کیش فرار کرد و از عقبش به لا کیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدران او در شهر یهودا دفن کردند.

عزریا، پادشاه یهودا

۲۶

۱ و تمامی قوم یهودا عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا پادشاه ساختند. ۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود. ۳ و عزریا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلیای اورشلمی بود. ۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۵ و در روزهای زکریا که در رویاهای خدا بصیر بود، خدا را می طلبید و مادامی که خداوند را می طلبید، خدا او را کامیاب می ساخت.

۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یبنة و حصار اشدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود. ۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جور بعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد. ۸ و عمونیان به عزریا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی نهایت قوی گشت. ۹ و عزریا برجها در اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. ۱۰ و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می داشت. ۱۱ و عزریا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می رفتند، بر حسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زیر دست حننیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند. ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود. ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می کردند. ۱۴ و عزریا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر

سپر‌ها و نیزه‌ها و خود‌ها وزره‌ها و کمان‌ها و فلاخن‌ها مهیا ساخت. ۱۵ و منجنیق‌هایی را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برج‌ها و گوشه‌های حصار برای انداختن تیرها و سنگ‌های بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جای‌های دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

۱۶ لیکن چون زورآور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند. ۱۷ و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند. ۱۸ و ایشان با عزریا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزریا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خداموجب عزت تو نخواهد بود.»

۱۹ آنگاه عزریا که مجمری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی‌اش پدید آمد. ۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگرستند و اینک برص بر پیشانی‌اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود. ۲۱ و عزریا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می‌بود.

۲۲ و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزریا را نوشت. ۲۳ پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدران‌ش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

۲۷^۱ و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادوق بود. ^۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیرا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند. ^۳ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت. ^۴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها و برجها در جنگلها ساخت. ^۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ^۶ پس یوتام زورآور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ^۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ^۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

۲۸^۱ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد. ^۲ بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلم ریخت. ^۳ و در وادی ابن هنوم بخورسوزانید، و پسران خود را بر حسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل انحراج نموده بود، سوزانید. ^۴ و بر مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانیها گذرانید و بخورسوزانید.

۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد. ۶ و فتح بن رملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ۷ و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت. ۸ پس بنی اسرائیل دو بیست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت رابه سامره بردند. ۹ و در آنجا نبی از جانب خداوند عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می باشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید. ۱۰ و حال شما خیال می کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟ ۱۱ پس الان مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»

۱۲ آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا بن یهوحنان و بریکا بن مشلیموت و یحزقیال بن شلوم و عماسا بن حدلای با آنانی که از جنگ می آمدند، مقاومت نمودند. ۱۳ و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می خواهید که گاهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.» ۱۴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت وا گذاشتند. ۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوراندند و نوشانیدند و تدهین

کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

۱۶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند. ۱۷ زیرا که ادومیان هنوز می آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می بردند. ۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش و تمنه را با دهاتش و جمزورا با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند. ۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید. ۲۰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد. ۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت نمود.

۲۲ و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان آرام، ایشان را نصرت داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند. ۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، مذبح ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد. ۲۶ و بقیه وقایع وی و همه طریق های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۲۷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیا به جایش پادشاه شد.

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

۲۹
 ۱ حزقیای بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ایبه دختر زکریا بود. ۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خود درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود. ۴ و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد. ۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان مرا بشنوید! الان خویشتان را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید. ۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند. ۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذارانیدند. ۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می بینید. ۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. ۱۰ الان اراده دارم که بایهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم او از ما برگردد. ۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخورسوزانید.»

۱۲ آنگاه بعضی از لاویان برخاستند یعنی از بنی قهاتیان محت بن عماسای و یوئیل بن عزریا و از بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا ابن یهلائیل و از جرشونیان یواخ بن زمه و عیدن بن یواخ. ۱۳ و از بنی ایصافان شمیری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متنیا. ۱۴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعی و از بنی یدوتون شمعی و عزییئیل. ۱۵ و برادران

خود را جمع کرده، خویشتن را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند. ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیكل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لایویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند. ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند. ۱۸ پس نزد حزقیال پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدیمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم. ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را میا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»

۲۰ پس حزقیال پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد. ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز را آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی نگاه بشود و او پسران هارون کهنه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند. ۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند. ۲۳ پس بزهای قربانی نگاه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند. ۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی نگاه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی نگاه به جهت تمامی اسرائیل بشود.

۲۵ و او لایویان را با سنجها و بریطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رایی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود. ۲۶ پس لایویان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند. ۲۷ و

حزقیا امر فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد. ۲۸ و تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سراییدند و کرنا نوازان نواختند و همه این کارها می شد تا قربانی سوختنی تمام گردید. ۲۹ و چون قربانی های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند. ۳۰ و حزقیا پادشاه و روسا لاویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف رابی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.

۳۱ پس حزقیا جواب داده، گفت: «حال خویشان را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی ها و ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی ها و ذبایح تشکر آوردند و هرکه از دل راغب بود قربانی های سوختنی آورد. ۳۲ و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صدقوچ و دوپست بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود. ۳۳ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود. ۳۴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لاویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لاویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود. ۳۵ و قربانی های سوختنی نیز با پیه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد. ۳۶ و حزقیا و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فصح

۳۰
 ۱ و حزقیا نزد تمامی اسرائیل و یهودافروستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند. ۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند. ۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند. ۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از بئرشبع تا دان ندا نمایند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند. ۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودارفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته‌اید، رجوع نماید. ۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباشید که ایشان را محل دهشت چنانکه می‌بینید گردانیده است. ۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابدالاباد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد. ۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظرآنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

۱۰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سخریه می نمودند. ۱۱ اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند. ۱۲ و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشید تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آورند.

۱۳ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد. ۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند. ۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصیح را ذبح کردند و کاهنان و لاویان نجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش بر حسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند. ۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لاویان مامور شدند که قربانی های فصیح را به جهت هرکه طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار و زبولون طاهر نشده بودند و معهذا فصیح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیا برای ایشان دعا کرده، گفت: ۱۹ «خداوند مهربان، هر کس را که دل خود را مهیا سازد تا خدا یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید پیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.» ۲۰ و خداوند حزقیا را اجابت نموده، قوم را شفا داد. ۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لاویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند. ۲۲ و حزقیا به جمیع لاویانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلاویز گفت. پس هفت روز مراسم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.

۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید راهفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر رابا شادمانی نگاه داشتند. ۲۴ زیرا حزقیاء، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشان را تقدیس نمودند. ۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (غریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند. ۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود. ۲۷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس اوبه آسمان رسید.

تعیین خدمات عبادات

۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحهارا از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هرکس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.

۲ و حزقیاء فرقه های کاهنان و لاویان، را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند. ۳ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی سبت ها و هلالها و موسمه برحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود. ۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند. ۵ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نوبر گندم و شیره و روغن و عسل و تمامی محصول

۳۱

زمین را به فراوانی دادند و عشر همه چیز را به کثرت آوردند. ۶ و بنی اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند. ۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند. ۸ و چون حزقیا و سروران آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند رامتبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند. ۹ و حزقیا درباره توده‌ها از کاهنان و لایوان سؤال نمود. ۱۰ و عزریا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی مانده است، این مقدار عظیم است.»

۱۱ پس حزقیا امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند. ۱۲ و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیای لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شعی ثانی اشین. ۱۳ و یحییئیل و عزریا و نحت و عسائیل و یریموت و یوزاباد و ایلتئیل و یسمخیا و محت و بنایا برحسب تعیین حزقیادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونیا و برادرش شعی و کلاء شدند. ۱۴ و قوری ابن یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید. ۱۵ و زبردست او عیدن و منیامین و یسوع و شمعی و امریا و شکنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه‌های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه‌های ایشان برسانند. ۱۶ علاوه بر حصه یومیه ذکوری که در نسب نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می‌شدند، برای خدمت‌های ایشان در وظیفه‌های ایشان برحسب فرقه‌های ایشان. ۱۷ (و حصه) آنانی که در نسب نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبای ایشان و از لایوان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه

های ایشان برحسب فرقه های ایشان. ۱۸ و (حصه) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت درنسب نامه‌ها شمرده شده بودند، پس دروظیفه های امانتی خود خویشان را تقدیس نمودند. ۱۹ و نیز برای پسران هارون کهنه که درزمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لایوانی که درنسب نامه‌ها شمرده شده بودند حصه‌ها بدهند.

۲۰ پس حزقیا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند و امین بود بجا آورد. ۲۱ و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

تهدید سنخاریب

۱ و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید. ۲ و چون حزقیا دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد، ۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را اعانت کردند. ۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟» ۵ پس خویشان را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت. ۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت ۷ که «دلیر وقوی باشید! و از پادشاه آشور و

۳۲

تمامی جمعیتی که با وی هستند، ترسان و هراسان شوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می‌باشد.^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ماست تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیاداد پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ^{۱۰} «سنخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می‌مانید؟ ^{۱۱} آیا حزقیا شما را اغوا نمی‌کند تا شما را با قبط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟ ^{۱۲} آیا همین حزقیا مکانهای بلند و مذبحهای اورا منهدم ساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟ ^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت‌های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهانند؟ ^{۱۴} کدام‌یک از همه خدایان این امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهاندن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟ ^{۱۵} پس حال، حزقیاداد شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت‌ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهانید.»

۱۶ و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا و به ضد بنده‌اش حزقیا گفتند. ^{۱۷} و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت‌های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند،

همچنین خدای حزقیا قوم خویش را از دست من نخواهد رها کند.»^{۱۸} و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادردادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.^{۱۹} و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت های جهان که مصنوع دست آدمیان می باشند، سخن گفتند.

^{۲۰} پس حزقیا پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.^{۲۱} و خداوند فرشته ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او باروی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آتانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.^{۲۲} پس خداوند حزقیا و سکنه اورشلیم را از دست سنحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.^{۲۳} و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیا پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت ها محترم شد.

بیماری و غرور حزقیا

^{۲۴} و در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد.^{۲۵} لیکن حزقیا موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل نمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.^{۲۶} اما حزقیا با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیا بر ایشان نازل نشد.

^{۲۷} و حزقیا دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت.^{۲۸} و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع بهایم و

آغلها به جهت گله‌ها. ۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله‌ها و رمه های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته های بسیار فراوان به او عطا فرمود. ۳۰ و همین حزقیا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیا در تمامی اعمالش کامیاب شد. ۳۱ اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را واگذاشت تا او را امتحان نماید و هرچه در دلش بود بداند.

وفات حزقیا

۳۲ و بقیه وقایع حزقیا و حسنات او اینک در روای اشعیا ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۳۳ پس حزقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات ۳۳
 امت هایی که خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرامکنهای بلند را که پدرش حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم برپا کرد و اشیره‌ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسران خود را در وادی ابن هنوم از آتش گذرانید

و فالگیری و افسونگری و جادوگری می کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که در باره اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد. ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقرر پدران شما ساخته ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرموده ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده ام، عمل نمایند.» ۹ اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند. ۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند. ۱۲ و چون در تنگی بود یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود. ۱۳ و چون از او مسالت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است.

۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد. ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت. ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای

اسرائیل را عبادت نمایند. ۱۷ اما قوم هنوزدر مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود.

۱۸ و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان رائیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی نگاه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیره‌ها و بهایی که قبل از متواضع شدنش برپانمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است. ۲۰ پس منسی با پدران خود خواهید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

۲۱ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بهایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد. ۲۳ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید. ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند. ۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال ۳۴ سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نوزید.

۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان های بلند و اشیره ها و تمثالها و بتها آغاز نمود. ۴ و مذبح های بعلم را به حضوروی منهدم ساختند، و تمثیل شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اشیره ها و تمثالها و بتهای ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می گذرانیدند، پاشید. ۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود. ۶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد). ۷ و مذبح هارا منهدم ساخت و اشیره ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیا رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز وقایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد. ۹ و نزد حلقیای رئیس کهنه آمدند و نقره ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لاویان مستحفظان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند. ۱۰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوندگاشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله هایی که در خانه خداوند کار می کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند. ۱۱ پس آن را به نجاران و بنیان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند. ۱۲ و آن مردان، کار را به امانت بجای آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می کردند، یحت و عوبدیای لاویان از بنی مراری و زکریا و مشلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لاویان هر که به آلات موسیقی ماهر بود. ۱۳ و ایشان ناظران

حمالان و وکلاء بر همه آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لاویان کاتبان و سرداران و دربانان بودند.

۱۴ و چون نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی (نازل شده) بود پیدا کرد. ۱۵ و حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد. ۱۶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هرآنچه به دست بندگانت سپرده شده است آن را بجا می‌آورند.» ۱۷ و نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمه‌ها دادند. ۱۸ و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

۱۹ و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید. ۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ۲۱ «بروید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسألت نمائید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم می‌باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هرآنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.» ۲۲ پس حلقیای و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدیه نبیه زن شلوم بن توقه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند. ۲۳ و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویند: ۲۴ خداوند چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است. ۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند

تا به تمامی اعمال دستهای خودخشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویند: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای، ۲۷ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم. ۲۸ اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می‌رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند. ۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لاویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فریاض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند. ۳۲ و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، بر حسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ۳۳ و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهای که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تخریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

برگزاری مجدد فصح

۳۵

۱ و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند. ۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قوی دل ساخت. ۳ و به لاویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل پردازید. ۴ و خویشان را برحسب خاندانهای آبای خود و فرقه های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید. ۵ و برحسب فرقه های خاندانهای آبای برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه های خاندانهای آبای لاویان در قدس بایستید. ۶ و فصح را ذبح نمایید و خویشان را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک یابید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»

۷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله بره ها و بزغاله ها به قدر سی هزار راس، همه آنها را به جهت قربانی های فصح داد و از گاوان سه هزار راس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود. ۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لاویان هدایای تبرعی دادند. و حلقیا و زکریا و یحییئیل که روسای خانه خدا بودند، دوهزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فصح دادند. ۹ و کونیا و شمعی و نثنیئیل برادرانش و حشبا و یعیئیل و یوزاباد که روسای لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی های فصح دادند.

۱۰ پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لاویان در فرقه های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند. ۱۱ و فصح را ذبح کردند و کاهنان خون

را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لاویان پوست آنها را کردند. ۱۲ و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذرانند و باگاوان نیز چنین عمل نمودند. ۱۳ و فصیح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند. ۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذرانیدن قربانی های سوختنی و پیه تاشام مشغول بودند. لذا لاویان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیا ساختند. ۱۵ و مغنیان از بنی آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لاویان به جهت ایشان مهیا ساختند. ۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصیح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند. ۱۷ پس بنی اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصیح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند. ۱۸ و هیچ عید فصیح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان و لاویان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود. ۱۹ و این فصیح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.

۲۰ بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ۲۱ و (نکو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده ام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه می نمایم. و خدا مرا امر فرموده

است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.»

۲۲ لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید بلکه خویشتن را متکر ساخت تا با وی جنگ کند و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجدو درآمد. ۲۳ و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمین خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده‌ام.» ۲۴ پس خادمانش او را از اربابش گرفتند و بر اربه دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. ۲۵ و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مرثی خویش تا امروز ذکر می کنند و آن را فریضه‌ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است. ۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه‌ای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، ۲۷ و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۱ و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد. ۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او رابه یهوایاقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد.

۳۶

پادشاهی یهوایم

۵ یهوایم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. ۶ و نبوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. ۷ و نبوکدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت. ۸ و بقیه وقایع یهوایم و رجاساتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

پادشاهی یهوایکین

۹ یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۱۰ و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

پادشاهی صدقیا

۱۱ صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۱۲ و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضورارمیا نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع نمود. ۱۳ و نیز بر نبوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نمود. ۱۴ و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت

بسیاری موافق همه رجاسات امت‌ها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

۱۵ و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. ۱۶ اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیايش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او فروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

۱۷ پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد. ۱۸ و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل برد. ۱۹ و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند. ۲۰ و بقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تازمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش را بنده بودند. ۲۱ تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبت های خود تمتع برد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.

۲۲ و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ۲۳ «کورش، پادشاه فارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»

کتاب عزرا

حکم کورش

۱ و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ۲ «کورش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید. ۴ و هر که باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکان‌هایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.»

۵ پس روسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان ولایان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند. ۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند. ۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. ۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. ۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست ونه کارد، ۱۰ و سی جام طلا و چهارصد

و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهارصد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد.

بازگشت اسیران

۲ ۱ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند. ۲ اما آتانی که همراه زریابل آمدند، یشوع و نحمیا و سرایا و رعیلایا و مردخای و بلشان و مسفار و بغوای و رحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: ۳ بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. ۴ بنی شفتیا سیصد و هفتاد و دو. ۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج. ۶ بنی فحت موآب از بنی یشوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده. ۷ بنی عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۸ بنی زتونه صد و چهل و پنج. ۹ بنی زکای هفتصد و شصت. ۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو. ۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه. ۱۲ بنی ازجد هزار و دویست و بیست و دو. ۱۳ بنی ادونیکام ششصد و شصت و شش. ۱۴ بنی بغوای دو هزار و پنجاه و شش. ۱۵ بنی عادین چهارصد و پنجاه و چهار. ۱۶ بنی آطیر (از خاندان) یحزقیانود و هشت. ۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه. ۱۸ بنی یوره صد و دوازده. ۱۹ بنی حاشوم دویست و بیست و سه. ۲۰ بنی جبارنود و پنج. ۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه. ۲۲ مردان نطوفه پنجاه و شش. ۲۳ مردان عناتوت صد و بیست و هشت. ۲۴ بنی عزموت چهل و دو. ۲۵ بنی قریه عاریم و کفیره و بثیروت هفتصد و چهل و سه. ۲۶ بنی رامه و جبع ششصد و بیست و یک. ۲۷ مردان مکاس صد و بیست و دو. ۲۸ مردان بیت تیل و عای دویست و بیست و سه. ۲۹ بنی نوپنجاه و دو. ۳۰ بنی مغیش صد و پنجاه و شش. ۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه چهار. ۳۲ بنی

حاریم سیصد و بیست. ۳۳ بنی لود و حادید و ارنو هفتصد و بیست و پنج. ۳۴ بنی اریحا سیصد و چهل و پنج. ۳۵ بنی سنائه سه هزار و ششصد و سی. ۳۶ و اما کاهنان: بنی یدعیا از خاندان یشوع نه صد و هفتاد و سه. ۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو. ۳۸ بنی فشحور هزار و دویست و چهل و هفت. ۳۹ بنی حاریم هزار و هفده.

۴۰ و اما لایوان: بنی یشوع و قدمیئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار. ۴۱ و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت.

۴۲ و پسران دربانان: بنی شلوم و بنی آطیر و بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیفا و بنی شوبای جمیع اینها صد و سی و نه. ۴۳ و امانتینیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت، ۴۴ و بنی قیروس و بنی سيعها و بنی فادوم، ۴۵ و بنی لبانه و بنی حجاب و بنی عقوب، ۴۶ و بنی حاجاب و بنی شمالای و بنی حانان، ۴۷ و بنی جدیل و بنی بحر و بنی رایا، ۴۸ و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام، ۴۹ و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای، ۵۰ و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم، ۵۱ و بنی بقبوق و بنی حقوقا و بنی حرحور، ۵۲ و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا، ۵۳ و بنی برقوس و بنی سیسرا و بنی تاح، ۵۴ و بنی نصیح و بنی حطیفا.

۵۵ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای و بنی هصوفرت و بنی فرودا، ۵۶ و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل، ۵۷ و بنی شفطیا و بنی حطیل و بنی فوخره ظبائیم و بنی آمی.

۵۸ جمیع نینیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو.

۵۹ و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشبرآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۰ بنی دلایا و بنی طویا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو. ۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حبایا و بنی هقوص و بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی

گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۲ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند. ۶۳ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود ایشان از قدس اقداس نخورند. ۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۵ سوای غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیه ایشان دویست نفر بودند. ۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج. ۶۷ و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست.

۶۸ و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپا نمایند. ۶۹ برحسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (دست) لباس کهنات به خزانه به جهت کار دادند. ۷۰ پس کاهنان و لایوان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و تنیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

بازسازی مذبح

۳^۱ و چون ماه هفتم رسید بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند. ۲ و یسوع بن یوصاداق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیشیل با برادران خود برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذرانند.

۳ پس مذبح را برجایش برپا کردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می بود و قربانی های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی های سوختنی، صبح و شام

را بر آن گذرانیدند.^۴ و عید خیمه‌ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی‌های سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند.^۵ و بعد از آن، قربانی‌های سوختنی دائمی را در غره‌های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند می‌آورد، می‌گذرانیدند.

^۶ از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی‌های سوختنی برای خداوند شروع کردند.^۷ و به حجاران و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور ماکولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیاورند.

^۸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یسوع بن یوصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لاویان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لاویان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند.^۹ و یسوع با پسران و برادران خود و قدمیئیل با پسرانش از بنی یهودا باهم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لاویان در کار خانه خدا مشغول می‌بودند، نظارت نمایند.

^{۱۰} و چون بنیای بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لاویان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند.^{۱۱} و بر یکدیگر می‌سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می‌گفتند، که «او نیکوست زیرا که رحمت او بر اسرائیل تا ابدالابد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح می‌خواندند.

۱۲ و بسیاری از کاهنان و لاویان و روسای آبا که پیر بودند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند. ۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می‌شد.

مخالفت با بازسازی

۴^۱ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنامی کنند، ۲^۲ آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می‌طلبیم و برای او قربانی می‌گذرانیم.»

۳^۳ اما زربابل و یثوع و سایر روسای آبا ی اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.»

۴^۴ آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند، ۵^۵ و به ضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند. ۶^۶ و چون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند.

۷^۷ و در ایام ارتخشستا، بشلام و متردات و طبئیل و سایر رفقای ایشان به ارتخشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد و معنی‌اش در زبان آرامی، ۸^۸ رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضد اورشلیم، به ارتخشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند: ۹^۹ «پس رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سائر رفقای ایشان از دینیان و افرستکیان و طرفلیان و افرسیان و ارکیان و بابلیان و شوشنکیان و دهائیان و

عیلامیان، ۱۰ و سایر امت های که اسنفر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد. ۱۱ (این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتخشستا پادشاه فرستادند. بندگان که ساکنان ماورای نهر می باشیم و اما بعد.) ۱۲ پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده اند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می نمایند و حصارها را برپا می کنند و بنیادها را مرمت می نمایند. ۱۳ الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید. ۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه رامی خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم، ۱۵ تا در کتاب تواریخ پدران تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه می انگیزتند. و از همین سبب این شهر خراب شد. ۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاع می دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.»

۱۷ پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «سلامتی و اما بعد. ۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ۱۹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می نموده و فتنه و فساد در آن واقع می شده است. ۲۰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می دادند. ۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود. ۲۲ پس باحذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟»

۲۳ پس چون نامه ارتخشستا پادشاه به حضور رحوم و شمشایی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

نامه تثنایی به داریوش

۵ آنگاه دو نبی، یعنی حجی نبی و زکریا ابن عدو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می بود نبوت کردند. ۲ و در آن زمان زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصاداق برخاسته، به بنا نمودن خانه خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان را مساعدت می نمودند. ۳ در آن وقت تثنائی، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایید و این حصار را برپا کنید؟» ۴ پس ایشان را بدین منوال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا می کردند اطلاع دادیم.

۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار بازدارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره اش داده شود. ۶ سواد مکتوبی که تثنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای او افرسیکان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش می گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می شود. ۹ آنگاه از مشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش

را برپا نمایید؟^{۱۰} و نیز نامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نمایم و نامهای کسانی که روسای ایشان نوشته‌ایم.^{۱۱} و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه‌ای را تعمیر می‌نمایم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود.^{۱۲} لیکن بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس او ایشان را به دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد.^{۱۳} اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند.^{۱۴} و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود.^{۱۵} او او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا در جایش بنا کرده شود.^{۱۶} آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می‌شود و هنوز تمام نشده است.^{۱۷} پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

فرمان داریوش

۱ آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه‌ها در آن موضوع بود تفحص کردند.^۲ و در قصر احتما که در ولایت مادیان است، طوماری یافت شد و تذکره‌ای در آن بدین مضمون مکتوب بود:^۳ «در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن

خانه‌ای که قربانی‌ها در آن می‌گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی‌اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. ۴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود. ۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند. ۶ «پس حال‌ای تئای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای شما و افرسیکانی که به آنطرف نهر می‌باشید، از آنجا دور شوید. ۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند. ۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند. ۹ و مایحتاج ایشان را از گاو و قوچها و بره‌ها به جهت قربانی‌های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی‌کم و زیاد داده شود. ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود. ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.»

۱۳ آنگاه تئای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تاخیر عمل نمودند. ۱۴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوت حجی نبی و زکریا ابن عدو کار را پیش بردند و برحسب

حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتخشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند. ۱۵ و این خانه، در روز سوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. ۱۶ و بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان و سلیرآنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند. ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دویست قوچ و چهارصد بره و به جهت قربانی نگاه برای تمامی اسرائیل، دوازده بز نر موافق شماره اسباط اسرائیل گذرانیدند. ۱۸ و کاهنان را در فرقه های ایشان و لاویان را در قسمتهای ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند.

۱۹ و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عید فصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند. ۲۰ زیرا که کاهنان و لاویان، جمیع خویشان راطاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند. ۲۱ و بنی اسرائیل که از اسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشان را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند. ۲۲ و عید فطیر را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

آمدن عزرا به اورشلیم

۱ و بعد از این امور، در سلطنت ارتخشستاپادشاه فارس، عزرا ابن سرایا ابن عزریا ابن حلقیا، ۲ ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب، ۳ بن امریا ابن عزریا ابن مرایوت، ۴ بن زرحیا ابن عزری ابن بقی، ۵ ابن ایثشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه، ۶ ابن عزرا از بابل برآمد و اودر شریعت موسی که یهوه خدای

اسرائیل آن راداده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هرچه را که او می‌خواست به وی می‌داد. ۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تینیم نیز در سال هفتم ارتخشستاپادشاه به اورشلیم برآمدند. ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید. ۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می‌بود، به اورشلیم رسید. ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فریض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.

نامه پادشاه به عزرا

۱۱ و این است صورت مکتوبی که ارتخشستاپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات و صیایای خداوند و فریض او بر اسرائیل بود: ۱۲ «از جانب ارتخشستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد. ۱۳ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند. ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی. ۱۵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده‌اند، ببری. ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، (ببری). ۱۷ لهذا با این گاو و قوچها و بره‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها رابه اهتمام بحر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران. ۱۸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسندآید که با بقیه نقره و طلا بکنید،

برحسب اراده خدای خود به عمل آورید. ۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما. ۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده. ۲۱ و از من ارتخشستا پادشاه فرمانی به تمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود. ۲۲ تا صد وزنه نقره و تا صد کرگندم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هرچه بخواهد. ۲۳ هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلا تاخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید. ۲۴ و شما را اطلاع می دهیم که بر همه کاهنان و لایوان و مغنیان و دربانان و نتینیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست. ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمی دانند تعلیم دهید. ۲۶ و هرکه به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی محابا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.»

۲۷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد. ۲۸ و مرا در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می بود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

کسانی که با عزرا برگشتند

۱ و اینانند روسای آبای ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتخشستاپادشاه، با من از بابل برآمدند: ۲ از بنی فینحاس، جرشوم و از



بنی ایتمار، دانیال و از بنی داود، حطوش. ۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و باو صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند. ۴ از بنی فخت، موآب الیهو عینای ابن زرحیا و با او دو بیست نفر از ذکور. ۵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور. ۶ از بنی عادین، عابد بن یوناتان و با او پنجاه نفر از ذکور. ۷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتاد نفر از ذکور. ۸ از بنی شفطیا، زبدیا ابن میکائیل و با او هشتاد نفر از ذکور. ۹ از بنی یوآب، عوبدیا ابن یحزیئیل و با او دو بیست و هجده نفر از ذکور. ۱۰ و از بنی شلومیت بن یوسفیا و با او صد و شصت نفر از ذکور. ۱۱ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور. ۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با او صد و ده نفر از ذکور. ۱۳ و موخران از بنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعی و با ایشان شصت نفر از ذکور. ۱۴ و از بنی بغوای، عوتای و زبود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور.

بازگشت به اورشلیم

۱۵ پس ایشان را نزد نهری که به اهوا می رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از بنی لاوی کسی را در آنجا نیافتم. ۱۶ پس نزد الیعزر و اریئیل و شمعی و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا و مشلام که روسا بودند و نزد یویاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم. ۱۷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدو و برادرانش نتینیم که در مکان کاسفیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خادمان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند. ۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما می بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لاوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریبا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند. ۱۹ و حشبیا را نیز و با او از بنی مراری اشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند. ۲۰ و از نتینیم که داود و

سروران، ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از نתיیم دو یست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند. ۲۱ پس من در آنجا نزد نهر اهوا به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشتن را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم. ۲۲ زیرا نجات داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هر که او را می طلبد، به نیکویی می باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می کنند.

۲۳ پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود. ۲۴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شربیا و حشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم. ۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم. ۲۶ پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا به دست ایشان وزن نمودم. ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دو ظرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانها بود. ۲۸ و به ایشان گفتم: «شما برای خداوند مقدس می باشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبرعی است. ۲۹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لاویان و سروران آبای اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوند به وزن بسپارید.»

۳۰ آنگاه کاهنان و لاویان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند. ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهوا کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد.

۳۲ و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم. ۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست مریموت بن اوریای کاهن وزن

کردند و العازار بن فینحاس با او بود و یوزاباد بن یسوع و نوعدیا ابن بنوی لاویان با ایشان بودند. ۳۴ همه را به شماره و به وزن (حساب کردند) و وزن همه در آن وقت نوشته شد. ۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز، به جهت قربانی نگاه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود. ۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

دعای عزرا

۱ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان خویشان را از امت های کشورها جدا کرده اند بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حتیان و فرزبان و یبوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان (رفتار نموده اند). ۲ زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورها مخلوط کرده اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.»

۳ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم. ۴ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم. ۵ و در وقت هدیه شام، از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم. ۶ و گفتم: «ای خدای من، نجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی توای خدایم شرم دارم، زیرا گاهان ما بالای سر ما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است. ۷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده ایم و

ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده ایم، چنانکه امروز شده است.^۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما وا گذاشته است و ما را در مکان مقدس خود میخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است.^۹ زیرا که ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا نماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را دریهودا و اورشلیم قلعه ای بخشیده است.^{۱۰} و حال ای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که او امر تو را ترک نموده ایم.^{۱۱} که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته ای که آن زمینی که شما برای تصرف آن می روید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورها نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته اند.^{۱۲} پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود مگیرید و سلامتی و سعادت مندی ایشان را تا به ابد مطلبید تا قوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید.^{۱۳} و بعد از همه این بلایایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه تو ای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده ای و چنین خلاصی ای به ما داده ای،^{۱۴} آیا می شود که ما بار دیگر او امر تو را بشکنیم و با امت هایی که مرتکب این رجاسات شده اند، مصاهرت نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟^{۱۵} ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امروز ناجی شده اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

دعای اعتراف قوم اسرائیل

۱ پس چون عزرا دعا و اعتراف می نمود و گریه‌گان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زارزار می‌گریستند. ۲ و شکنیا ابن یحئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته‌ایم، لیکن الان امیدی برای اسرائیل در این باب باقی است. ۳ پس حال باخدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و اولادایشان را برحسب مشورت آقايم و آنانی که از امر خدای ما می‌ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم. ۴ برخیز زیرا که این کار تو است و مابا تو می‌باشیم. پس قوی دل باش و به‌کار پرداز.»

۵ آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند. ۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحنان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ماتم گرفته بود. ۷ و به همه اسیران در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که به اورشلیم جمع شوند. ۸ و هر کسی که تا روز سوم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود. ۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت می‌لرزیدند. ۱۰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزوده‌اید. ۱۱ پس الان یهوه خدای پدران خود را تجید نمایید و به اراده او عمل کنید و خویشتان را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.»

۱۲ تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «چنانکه به ما گفته‌ای همچنان عمل خواهیم نمود. ۱۳ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امر کاریک یا دوروز نیست، زیرا که در این باب نگاه عظیمی کرده‌ایم. ۱۴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته‌اند، در وقت‌های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.»

۱۵ لهذا یوناتان بن عسائیل و یحزیا ابن تقوه براین امر معین شدند و مشلام و شبتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند. ۱۶ و اسیران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، برحسب خاندانهای آباي خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند. ۱۷ و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند. ۱۸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یسوع بن یوصاداق و برادرانش معسیا و الیعزرو یاریب و جدلیا. ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.

۲۰ و از بنی امیر، حنانی و زبدیا. ۲۱ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعی و یحیئیل و عزریا. ۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و نتئیل و یوزاباد و العاسه. ۲۳ و از لاویان، یوزاباد و شمعی و قلایا که قلیطا باشد. و فتحیا و یهودا و الیعزر. ۲۴ و از مغنیان، الیاشیب و از دربانان، شلوم و طالم و اوری. ۲۵ و اما از اسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزیا و ملکیا و میامین و العازار و ملکیا و بنایا. ۲۶ و از بنی عیلام، متنیا و زکریا و یحیئیل و عبدی و یریموت و ایلیا. ۲۷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنیا و یریموت و زاباد و عزیزا. ۲۸ و از بنی بابای، یهوحانان و حنیا و زبای و عتلاي. ۲۹ و از بنی بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت. ۳۰ و از بنی فخت، موآب عدنا و کللال و بنایا و معسیا و متنیا و بصلئیل و بنوی و منسی.

۳۱ و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکیا و شمعی و شمعون. ۳۲ و بنیامین و ملوک و شمیریا. ۳۳ از بنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط و یریمای و منسی و شمعی. ۳۴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل. ۳۵ و بنایا و بیدیا و کلوهی. ۳۶ و ونیا و مریموت و الیاشیب. ۳۷ و متنیا و متنای و یعیسو. ۳۸ و بانی و بنوی و شمعی. ۳۹ و شلمیا و ناتان و عدایا. ۴۰ و مکندبای و شاشای و شارای. ۴۱ و عزرائیل و شلمیا و شمیریا. ۴۲ و شلوم و امریا و یوسف. ۴۳ از بنی نبو، یعیئیل و متنیا و زاباد و زینا و یدوو و یوئیل و بنایا. ۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها پسران تولید نموده بودند.

کتاب نحمیا

دعای نحمیا

۱ کلام نحمیا ابن حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من در دارالسلطنه شوشان بودم، واقع شد ۲ که حنانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقی مانده بودند و درباره اورشلیم سوال نمودم. ۳ ایشان مراجوب دادند: «آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند در مصیبت سخت و افتضاح می باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.»

۴ و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۵ و گفتم: «آهای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می دارند و اوامر تو را حفظ می نمایند، نگاه می داری، ۶ گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگانت بنی اسرائیل می نمایم، اجابت فرمایی و به گاهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده ایم، اعتراف می نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده ایم. ۷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ایم و اوامر و فرایض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته ایم.»

۸ پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی امر فرمودی، بیاد آور که گفתי شما خیانت خواهید ورزید و من شما را در میان امت ها پراکنده خواهم ساخت. ۹ اما چون بسوی من بازگشت نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید، اگرچه

پراکندگان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده‌ام تا نام خود را در آن ساکن سازم درخواهم آورد. ۱۰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیة داده‌ای. ۱۱ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگان که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می‌باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

عزیمت نحمیا به اورشلیم

۲ و در ماه نisan، در سال بیستم ارتخشستاپادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بی‌نهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.» ۴ پادشاه مرا گفت: «چه چیزی می‌طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم ۵ و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.» ۶ پادشاه مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشسته بود: «طول سفرت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم. ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند. ۸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف

دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه‌ای که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.

۹ پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ۱۰ اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی اسرائیل آمده است.

۱۱ پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. ۱۲ و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود. ۱۳ پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروب به بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم. ۱۴ و از دروازه چشمه، نزد برکه پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود. ۱۵ و در آن شب به کنار نهر آمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم. ۱۶ و سروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می‌بودند، هنوز خبر نداده بودم.

۱۷ پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، می‌بینید. بیاید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوانباشیم.»

۱۸ و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می‌بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نمایم.» پس دستهای

خود را برای کار خوب قوی ساختند. ۱۹ اما چون سنبلط حرونی و طویبای غلام عمونی و چشم عربی این راشنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «این چه کار است که شما می‌کنید؟ آیا برپادشاه فتنه می‌انگیزید؟» ۲۰ من ایشان را جواب داده، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می‌باشد.»

بنا کنندگان حصار

۳^۱ و الیاشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج میا و برج حنئیل تقدیس نمودند. ۲ و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود. ۳ و پسران هسناه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ۴ و به پهلوی ایشان، مریموت بن اوریا ابن حقوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن بریکا ابن مشیزبئیل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادوق بن بعنا تعمیر نمود. ۵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند. ۶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ۷ و به پهلوی ایشان، ملتایای جبعونی و یادون میرونوتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند. ۸ و به پهلوی ایشان، عزئییل بن حرهایا که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حنیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند. ۹ و به پهلوی ایشان، رفایا ابن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود. ۱۰ و به

پهلوی ایشان، یدایا ابن حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حطوش بن حشبنیا، تعمیر نمود. ۱۱ و ملکیا ابن حاریم و حشوب بن نخت مواب، قسمت دیگر و برج تنورها را تعمیر نمودند. ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلوحیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند. ۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکروبه. ۱۴ و ملکیا ابن رکاب رئیس بلد بیت هکاریم، دروازه خاکروبه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمود. ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمود و حصار برکه شلح رانزد باغ پادشاه نیز تا زینه ای که از شهر داود فرود می آمد. ۱۶ و بعد از او نحمیا ابن عزبوق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود. ۱۷ و بعد از او لایوان، رحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حشبنیا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود. ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود. ۱۹ و به پهلوی او، عازر بن یشوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزد زاویه، تعمیر نمود. ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود. ۲۱ و بعد از او مریموت بن اوریا ابن هقوص قسمت دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود. ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند. ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریا ابن معسیا ابن عنیا به جانب خانه خود تعمیر نمود. ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ۲۵ و فالال بن اوزای از برابر زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزدندانخانه است، تعمیر

نمود و بعد از او فدایا ابن فرعوش، ۲۶ و نتینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند. ۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند. ۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعی ابن شکنیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ۳۰ و بعد از او حنیا ابن شلمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن بریکا در برابر مسکن خود، تعمیر نمود. ۳۱ و بعد از او ملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های نتینیم و تجار را در برابر دروازه مفقاد تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ۳۲ و میان بالاخانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

مخالفت با بازسازی حصار

۴^۱ و هنگامی که سنبلط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می کنند؟ آیا (شهر را) برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.» ۳ و طویبای عمونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت!»

۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده ایم و ملامت ایشان را بسر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را مستور منما و

نگاه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان به هیجان آورده‌اند.

۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تانصف بلندی‌اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم درکار بود. ۷ و چون سنبلط و طوییا و اعراب و عمونیان و اشدودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته می‌شود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد. ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند. ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قرار دادیم. ۱۰ و یهودیان گفتند که «قوت حمالان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی‌توانیم حصار را بنا نماییم.» ۱۱ و دشمنان ما می‌گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم.» ۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید ایشان از هر طرف بر ما حمله خواهند آورد.»

۱۳ پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را برحسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها و کمانهای ایشان قرار دادم. ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب رایباد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه‌های خود جنگ نمایید.»

۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده‌ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به‌کار خود به حصار برگشتیم. ۱۶ و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به‌کار مشغول می‌بودند و نصف دیگر ایشان، نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها را می‌گرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهودا می‌بودند. ۱۷ و آنانی که حصار را بنا می‌کردند و آنانی که بار می‌بردند و عملها هر کدام به یک

دست کاری کردند و به دست دیگر اسلحه می گرفتند. ۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی می کردند و کرنانواز نزد من ایستاده بود.

۱۹ و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور می باشیم. ۲۰ پس هر جا که آواز کرنارا بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.» ۲۱ پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می گرفتند. ۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: «هر کس با بندگانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار پردازد.» ۲۳ و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس با اسلحه خود به آب می رفت.

کمک به فقیران

۱ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند. ۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.» ۳ و بعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه‌های خود را گرو می دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم.» ۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم. ۵ و حال جسد ما مثل جسدهای برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.»

۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم. ۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می گیرید!» و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم. ۸ و به

ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت هافروخته شده‌اند، حتی المقدور فدیہ کرده‌ایم. و آیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شود که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.

۹ و گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست، آیا نمی‌باید شما به سبب ملامت امت‌هایی که دشمن ما می‌باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟^{۱۰} و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده‌ایم. پس سزاوار است که این ربا را ترک نماییم.^{۱۱} و الان امروز مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه‌های ایشان و صد یک از نقره و غله و عصیر انگور و روغن که بر ایشان نهاده‌اید به ایشان رد کنید.»

۱۲ پس جواب دادند که «رد خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروفق این کلام رفتار نمایند.^{۱۳} پس دامن خود را تکانیده گفتم: «خدا هر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم برحسب این کلام عمل نمودند.

۱۴ و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتخشستا پادشاه، که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه والیگری را نخوردیم.^{۱۵} اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می‌گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می‌کردند. لیکن من به سبب ترس خدا چنین نکردم.^{۱۶} و من نیز در ساختن حصار مشغول می‌بودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه بندگان من در آنجا به کار جمع بودند.^{۱۷} و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوی آنانی که از امت‌های مجاور ما نزد ما می‌آمدند، بر سفره من خوراک می‌خوردند.^{۱۸} و آنچه برای هر روز می‌بای

شد، یک گاو و شش گوسفند پرواری می‌بود و مرغها نیز برای من حاضر می‌کردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب. اما معهدا وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم می‌بود.

۱۹ ای خدایم موافق هرآنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

مخالفت های دیگر در

۱ بازسازی حصار و چون سنبلط و طویا و چشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است، باآنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا نموده بودم،^۲ سنبلط و چشم نزد من فرستاده، گفتند: «بیاتا در یکی از دهات بیابان اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند.

۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من درمهم عظیمی مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم، چرا کار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرودآیم به تعویق افتد.»^۴ و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم.^۵ پس سنبلط دفعه پنجم خادم خود رابه همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود،^۶ که در آن مرقوم بود: «در میان امت‌ها شهرت یافته است و چشم این را می‌گویند که تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می‌کنی و تو بروفق این کلام، می‌خواهی که پادشاه ایشان بشوی.^۷ و انبیا نیز تعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بروفق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا باهم مشورت نمایم.»

۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می‌گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده‌ای.»^۹ زیرا جمیع ایشان خواستند ما را بترسانند،

به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حالای خدا دستهای مرا قوی ساز.

۱۰ و به خانه شمعیا بن دلایا بن مهیطئیل رفتم و او در را بر خود بسته بود، پس گفت: «در خانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

۱۱ من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.» ۱۲ زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت می کند و طوبیا و سنبلطاو را اجیر ساخته اند. ۱۳ و از این جهت او را اجیر کرده اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گاه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند.

۱۴ ای خدایم، طوبیا و سنبلط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعدیهِ نبیه و سایر انبیا را که می خواهند مرا بترسانند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

۱۵ پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید. ۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای ما معمول شده است. ۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طوبیا می فرستادند و مکتوبات طوبیا نزد ایشان می رسید، ۱۸ زیرا که بسا از اهل یهودا با او همداستان شده بودند، چونکه او داماد شکنیا بن آره بود و پسرش یهوحنان، دختر مشلام بن بریکارا به زنی گرفته بود، ۱۹ و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو می کردند و سخنان مرا به او می رسانیدند. و طوبیا مکتوبات می فرستاد تا مرا بترساند.

تعداد اسیرانی که بازگشته بودند

۱ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپانمودم و دربانان و مغنیان و لایویان ترتیب داده شدند،^۲ آنگاه برادر خود حنانی و حنیاریئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خداترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم.^۳ و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.

۴ و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه ها بنا نشده بود. و خدای من دردم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا بر حسب نسب نامه ها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یافتم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم: ^۶ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند.^۷ اما آنانی که همراه زربابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و بغوای و نحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: ^۸ بنی فرعوش، دوهزار و یک صد و هفتاد و دو.^۹ بنی شفطیا، سیصد و هفتاد و دو.^{۱۰} بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو.^{۱۱} بنی فحت موآب از بنی یسوع و یوآب، دو هزار و هشتصد و هجده.^{۱۲} بنی عیلام، هزار و دو بیست و پنجاه و چهار.^{۱۳} بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج.^{۱۴} بنی زکای، هفتصد و شصت.^{۱۵} بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت.^{۱۶} بنی بابای، ششصد و بیست و هشت.^{۱۷} بنی عزجد، دو هزار و سیصد و بیست و دو.^{۱۸} بنی ادونیکام، ششصد و شصت و هفت.^{۱۹} بنی بغوای، دو هزار و شصت و هفت.^{۲۰} بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج.^{۲۱} بنی آطیراز (خاندان) حزقیا، نود و هشت.^{۲۲} بنی حاشوم، سیصد و بیست

و هشت. ۲۳ بنی بیصای، سیصد و بیست و چهار. ۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده.
 ۲۵ بنی جبعون، نود و پنج. ۲۶ مردمان بیت لحم و نظوفه، صد و هشتاد و هشت.
 ۲۷ مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت. ۲۸ مردمان بیت عزموت، چهل و دو.
 ۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بیروت، هفتصد و چهل و سه. ۳۰ مردمان رامه و
 جبع، ششصد و بیست و یک. ۳۱ مردمان مکاس، صد و بیست و دو. ۳۲ مردمان
 بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. ۳۳ مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو. ۳۴ بنی
 عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۳۵ بنی حاریم، سیصد و بیست. ۳۶ بنی
 اریحاه، سیصد و چهل و پنج. ۳۷ بنی لود و حادید و اونو، هفتصد و بیست و یک.
 ۳۸ بنی سنائه، سه هزار و نه صد و سی. ۳۹ و اما کاهنان: بنی یدعیا از خاندان یسوع،
 نه صد و هفتاد و سه. ۴۰ بنی امیر، هزار و پنجاه و دو.

۴۱ بنی فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت. ۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده.
 ۴۳ و اما لاویان: بنی یسوع از (خاندان) قدمیئیل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار.
 ۴۴ و مغنیان: بنی آساف، صد و چهل و هشت. ۴۵ و دربانان: بنی شلوم و بنی آطیرو
 بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه و بنی سوبای، صد و سی و هشت. ۴۶ و اما
 نئینیم: بنی صیحه، بنی حسوفا، بنی طبایوت. ۴۷ بنی فیروس، بنی سیعا، بنی فادون.
 ۴۸ بنی لبانه، بنی حجاب، بنی سلهای. ۴۹ بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر. ۵۰ بنی
 رایا، بنی رصین، بنی نقودا. ۵۱ بنی جزام، بنی عزاء، بنی فاسیح. ۵۲ بنی بیسای، بنی
 معونیم، بنی نفیشسیم. ۵۳ بنی بقبوق، بنی حقوفا، بنی حرحور. ۵۴ بنی بصلیت، بنی
 محیده، بنی حرشا. ۵۵ بنی برقوس، بنی سیسرا، بنی تاح. ۵۶ بنی نصیح، بنی حطیفا.
 ۵۷ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای، بنی سوفرت، بنی فریدا. ۵۸ بنی یعلا،
 بنی درقون، بنی جدیل. ۵۹ بنی شفطیا، بنی حطیل، بنی فونخره حذبائیم، بنی آمون.
 ۶۰ جمیع نئینیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو. ۶۱ و اینانند آنانی که از
 تل ملح و تل حرشا کروب و ادون و امیر برآمده بودند، اما خاندان پدران و عشیره

خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۲ بنی دلایا، بنی طوییا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو. ۶۳ و از کاهنان: بنی حبایا، بنی هقوص، بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۴ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند.

۶۵ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند. ۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۷ سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند. ۶۸ و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج. ۶۹ و شتران، چهار صد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود.

۷۰ و بعضی از روسای آبا هدایا به جهت کار دادند. اما ترشاتا هزار درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهنات به خزانه داد. ۷۱ و بعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دوهزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کار دادند. ۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت و هفت دست لباس کهنات. ۷۳ پس کاهنان و لایوان و دربانان و مغنیان و بعضی از قوم و نتینیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

قراءت کتاب تورات

۱ و تمامی، قوم مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. ۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور

جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می‌توانستند بشنوند و بفهمند، آورد. ۳ و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنایی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که می‌توانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند. ۴ و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش متیا و شمع و عنایا و اوریا و حلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و میشائیل و ملکیا و حاشوم و حشبدانه و زکریا و مشلام. ۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشود زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند. ۶ و عزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رکوع نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند. ۷ و یسوع و بانی و شریبا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیا و قلیطا و عزریا و یوزاباد و حنان و فلایا و لایوان، تورات را برای قوم بیان می‌کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.

۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که می‌خواندند، بفهمند. ۹ و نحمیا که ترشاتا باشد و عزرای کاهن و کاتب و لایوانی که قوم رامی فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه خدای شما روز مقدس است. پس نوحه گری ننمایید و گریه مکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند.

۱۰ پس به ایشان گفت: «بروید و خوراکیهای لطیف بخورید و شربت‌ها بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست حصه‌ها بفرستید، زیرا که امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شماست.» ۱۱ و لایوان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس محزون نباشید.» ۱۲ پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و

حصه‌ها فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند.

۱۳ و در روز دوم روسای آبای تمامی قوم و کاهنان و لاویان نزد عزرای کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را اصغا نمایند. ۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود که بنی اسرائیل در عید ماه هفتم، در سایبانها ساکن بشوند. ۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های زیتون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل و شاخه های درختان کشتن بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند.

۱۶ پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سعه دروازه آب و در سعه دروازه افرایم، سایبانها برای خود ساختند. ۱۷ و تمامی جماعتی که از اسپری برگشته بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنی اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود. ۱۸ و هر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را می خواند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدس بر حسب قانون برپا شد.

توبه اسرائیلیان

۱ و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی اسرائیل روزه دار و پلاس دربر و خاک بر سر جمع شدند. ۲ و ذریت اسرائیل خویشان را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گاهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند. ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند. ۴ و یسوع و بانی و قدمیئیل

و شبنیا و بنی و شریا و بانی و کانی بر زینه لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند. ۵ آنگاه لاویان، یعنی یشوع و قدمیئیل و بانی و حشبنیا و شریا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تر است متبارک باد. ۶ توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هرچه بر آن است و دریاها را و هرچه در آنها است، ساخته‌ای و تو همه اینها را حیات می‌بخشی و جنود آسمان تورا سجده می‌کنند. ۷ توای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی. ۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهدبستی که زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و یبوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی. ۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدی. ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه می‌دانستی که بر ایشان ستم می‌نمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است. ۱۱ و دریا را به حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی. ۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی. ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی. ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی. ۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که

به زمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.

۱۶ «لیکن ایشان و پدران ما متکبرانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت نمودند. ۱۷ و از شنیدن ابا نمودند و اعمال عجیبه‌ای را که در میان ایشان نمودی بیاد نیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزه، سرداری تعیین نمودند تا (به زمین) بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی. ۱۸ بلکه چون گوساله ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: (ای اسرائیل)! این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند. ۱۹ آنگاه تونیز بر حسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند برای ایشان روشن می‌ساخت. ۲۰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی. ۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان ورم نکرد. ۲۲ و ممالک و قوما به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حشبون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند. ۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آورند، در آوردی.

۲۴ «پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند. ۲۵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه‌های پر از نفایس و چشمه‌های

کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند. ۲۶ و بر تو فتنه انگیزخته و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می آوردند تابسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. ۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رهانیدند.

۲۸ «اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان وا گذاشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی. ۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانه رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطا ورزیدند و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.

۳۰ «معهدا سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به دست قوم های کشورها تسلیم نمودی. ۳۱ اما بر حسب رحمتهای عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی. ۳۲ و الان ای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان اشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید. ۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل

نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیده‌ایم. ۳۴ و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل نمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند. ۳۵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.

۳۶ «اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم. ۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گاهان ما، بر ما مسلط ساخته‌ای می‌آورد و ایشان بر جسدهای ما و چهارپایان ما بر حسب اراده خود حکمرانی می‌کنند و ما در شدت تنگی گرفتار هستیم. ۳۸ و به سبب همه این امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتیم و سروران و لایوان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

۱ و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحیای ترشاتا ابن حکلیا و صدقیا. ۲ و سرایا و عزریا و ارمیا. ۳ و فشحور و امریا و ملکیا. ۴ و حطوش و شبنیا و ملوک. ۵ و حاریم و مریموت و عوبدیا. ۶ و دانیال و جنتون و باروک. ۷ و مشلام و ایبا و میامین. ۸ و معزیا و بلجای و شمعی، اینها کاهنان بودند. ۹ و اما لایوان: یشوع بن ازنیا و بنوی از پسران حیناداد و قدمیئیل. ۱۰ و برادران ایشان شبنیا و هودیا و قلیطا و فلایا و حانان. ۱۱ و میخا و رحوب و حشیا. ۱۲ و زکور و شریبا و شبنیا. ۱۳ و هودیا و بانی و بنینو. ۱۴ و سروران قوم فرعوش و فخت موآب و عیلام و زتو و بانی. ۱۵ و بنی و عزجد و بابای. ۱۶ و ادونیا و بغوای و عودین. ۱۷ و عاطر و حزقی و عزور. ۱۸ و هودیا و حاشوم و بیصای. ۱۹ و حاریف و عناتوت و نیبای. ۲۰ و مجفیعاش و مشلام و حزیر. ۲۱ و مشیزبئیل و صادوق و یدوع. ۲۲ و فلفطیا و حانان و عنایا. ۲۳ و هوشع و حنیا و حشوب. ۲۴ و هلوحیش و فلحا و شویقی. ۲۵ و رحوم و حشبن و معسیا. ۲۶ و اخیا و حانان و عانان. ۲۷ و ملوک و حاریم و بعنه.

۲۸ «و سایر قوم و کاهنان و لاویان و دربانان و مغنیان و نتینیم و همه کسانی که خویشان را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت،^{۲۹} به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی اوامر یهوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند.^{۳۰} و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.^{۳۱} و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع یاهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخریم و (حاصل) سال هفتمین و مطالبه هر قرض را ترک نماییم.^{۳۲} و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشان لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما.^{۳۳} برای نان تقدومه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبت‌ها و هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های نگاه تا کفاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما.^{۳۴} و ما کاهنان و لاویان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود برحسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ما موافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود.^{۳۵} و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم.^{۳۶} و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاو و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت می کنند بیاوریم.^{۳۷} و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لاویان بیاوریم، زیرا که لاویان عشر رادر جمیع شهرهای

زراعتی ما می گیرند. ۳۸ و هنگامی که لاویان عشر می گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لاویان عشر عشرها را به خانه خدای ما به حجره های بیت المال بیاورند. ۳۹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لاوی هدایای افراشتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به حجره ها می بایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می کنند و دربانان و مغنیان حاضر می باشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

ساکنان اورشلیم

۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند. ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند. ۳ و اینانند سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و تینیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند). ۴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایا بن عزریا بن زکریا بن امریا بن شفتیا بن مهلتیل از بنی فارص. ۵ و معسیا بن باروک بن کلحوزه ابن حزیا ابن عدایا ابن یویاریب بن زکریا ابن شیلونی. ۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند. ۷ و اینانند پسران بنیامین: سلو ابن مشلام بن یوعید بن فدایا ابن قولایا ابن معسیا ابن ایتیل بن اشعیا. ۸ و بعد از او جبای و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر. ۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودا ابن هسنوآه، رئیس دوم شهر بود. ۱۰ و از کاهنان، یدعیا ابن یویاریب و یاکین. ۱۱ و سرایا ابن حلقیا ابن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا. ۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه

مشغول می‌بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایا ابن یروحام بن فلیا ابن امصی ابن زکریا ابن فشحور بن ملکیا. ۱۳ و برادران او که روسای آبا بودند، دو بیست و چهل و دو نفر. و عمشیسای بن عزرائیل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر. ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زبدیئیل بن هجدولیم رئیس ایشان بود. ۱۵ و از لاویان شمعیان ابن حشوب بن عزریقام بن حشیا ابن بونی. ۱۶ و شبتای و یوزابادیر کارهای خارج خانه خدا از روسای لاویان بودند. ۱۷ و متنیا ابن میکا ابن زبدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقبقیا که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدا ابن شعوع بن جلال بن یدوتون. ۱۸ جمیع لاویان در شهر مقدس دو بیست و هشتاد و چهار نفر بودند.

۱۹ و دربانان عقوب و طلحون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می‌کردند، صد و هفتاد و دو نفر. ۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (ساکن شدند). ۲۱ و نتینیم در عوفل سکنی گرفتند و صیحا و جشفا روسای نتینیم ۲۲ و رئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزری ابن بانی ابن حشیا ابن متنیا ابن میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، می‌بود. ۲۳ زیرا که درباره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضه‌ای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روزش. ۲۴ و فتحیا ابن مشیزبئیل از بنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود. ۲۵ و بعضی از بنی یهودا در قصبه هاو نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یقبصیئیل و دهات آن. ۲۶ و در یشوع و مولاده و بیت فالط. ۲۷ و در حصرشوعال و بئرشبع و دهات آن. ۲۸ و در صقلغ و مکونه و دهات آن. ۲۹ و در عین رمون و صرعه و یرموت. ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عزیزه و دهات آن. پس از بئرشبع تا وادی هنون ساکن شدند. ۳۱ و بنی بنیامین از جبع تا مکاش ساکن شدند. در عیاو بیت یل و دهات آن. ۳۲ و عناتوت و نوب و عنیه، ۳۳ و حاصور و رامه و جتایم،

۳۴ و حادیدو صبوعیم و نبلاط، ۳۵ و لود و اونو و وادی حراشیم. ۳۶ و بعضی فرقه های لاویان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

۱۲

۱ و اینانند کاهنان و لاویانی که با زربابل بن شلتیتیل و یشوع برآمدند. سرایا وارمیا و عزرا. ۲ امریا و ملوک و حطوش. ۳ و شکنیا و رحوم و مریموت. ۴ و عدو و جنتوی و ایبا. ۵ و میامین و معدیا و بلجه. ۶ و شمعی و یویاریب و یدعی. ۷ و سلو و عاموق و حلقیا و یدعی. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یشوع بودند. ۸ و لاویان: یشوع و بنوی و قدمیئیل و شریا و یهودا و متنیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند. ۹ و برادران ایشان بقبقیه و عنی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند. ۱۰ و یشوع یویاقیم را تولید نمود و یویاقیم الیاشیب را آورد و الیاشیب یویاداع را آورد. ۱۱ و یویاداع یوناتان را آورد و یوناتان یدوع را آورد. ۱۲ و در ایام یویاقیم روسای خاندانهای آبای کاهنان اینان بودند. از سرایا مرایا و از ارمیا حنیا. ۱۳ و از عزرا، مشلام و از امریا، یهوحانان. ۱۴ و از ملیکو، یوناتان و از شبنیا، یوسف. ۱۵ و از حاریم، عدنا و از مرایوت، حلقای. ۱۶ و از عدو، زکریا و از جنتون، مشلام. ۱۷ و از ایبا، زکری و از منیامین و موعدیا، فلطای. ۱۸ و از بلجه، شوع و از شمعی، یوناتان. ۱۹ و از یویاریب، متنای و از یدعی، عزری. ۲۰ و از سلای، قلا و از عاموق، عابر. ۲۱ و از حلقیا، حشیا و از یدعی، تنتیل.

۲۲ و روسای آبای لاویان، در ایام الیاشیب و یهویاداع و یوحانان و یدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی. ۲۳ و روسای آبای بنی لاوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن الیاشیب ثبت گردیدند. ۲۴ و روسای لاویان، حشیا و شریا و یشوع بن قدمیئیل و برادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داود مرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند. ۲۵ و متنیا و بقبقیا و عوبدیا و مشلام و طلهمون و عقوب در بانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاپاسبانی می نمودند. ۲۶ اینان

در ایام یویا قیم بن یشوع بن یوصاداق و در ایام نحمیای والی و عزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

۲۷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لایوان را از همه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بریط و عود آن را تبریک نمایند. ۲۸ پس پسران مغنیان، از دایره گرداگرد اورشلیم و از دهات نطوفاتیان جمع شدند. ۲۹ و از بیت جلیجال و از مزرعه های جبع و عزموت، زیرا که مغنیان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند. ۳۰ و کاهنان و لایوان خویشتن را تطهیر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تطهیر کردند. ۳۱ و من روسای یهودا را بر سر حصار آوردم و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تا دروازه خاکروبه به هیئت اجماعی رفتند.

۳۲ و در عقب ایشان، هوشعیا و نصف روسای یهودا. ۳۳ و عزریا و عزرا و مشلام. ۳۴ و یهودا و بنیامین شمعی و ارمیا. ۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناها یعنی زکریا ابن یوناتان بن شمعی ابن متنیا ابن میکایا ابن زکور بن آصاف. ۳۶ و برادران او شمعی و عزریئیل و مللای و جلالی و ماعای و تنئیل و یهودا و حنانی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود. ۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهر داود بر فراز حصار بالای خانه داود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند. ۳۸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تنور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم. ۳۹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حنئیل و برج مئه تا دروازه گوسفندان (رفته)، نزد دروازه

بچن توقف نمودند. ۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم. ۴۱ و الیاقیم و معسیا و منیامین و میکایا و الیوعینای و زکریا و حنئیای کهنه با کرناها، ۴۲ و معسیا و شمعیا و العازار و عزری و یوحانان و ملیکا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزرحیای ویکل به آواز بلندسراییدند.

۴۳ و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد. ۴۴ و در آن روز، کسانی چند بر حجره ها به جهت خزانه ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین شدند تا حصه های کاهنان و لاویان را از مزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا درباره کاهنان و لاویانی که به خدمت می ایستادند، شادی می نمودند. ۴۵ و ایشان با مغنیان و دربانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، ودیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند. ۴۶ زیرا که در ایام داود و آساف از قدیم، روسای مغنیان بودند و سرودهای حمد و تسبیح برای خدا (می خواندند). ۴۷ و تمامی اسرائیل در ایام زربابل و در ایام نحمیا، حصه های مغنیان و دربانان را روز به روز می دادند و ایشان وقف به لاویان می دادند و لاویان وقف به بنی هارون می دادند.

آخرین اصلاحات نحمیا

۱ در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته ای یافت شد که عمونیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند. ۱۳

۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود. ۳

۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند.

۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طوییا قرابتی داشت. ۵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لایویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می گذاشتند. ۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتخشستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم. ۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب درباره طوییا کرده بود، از اینکه حجره‌ای برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم. ۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوییا را از حجره بیرون ریختم. ۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن بازآوردم.

۱۰ و فهمیدم که حصه های لایویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لایویان و مغنیانی که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند. ۱۱ پس با سروران مشاجره نموده، گفتم چرا درباره خانه خدا غفلت می نمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم. ۱۲ و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیر انگور و روغن را در خزانه‌ها آوردند. ۱۳ و شلهیای کاهن و صادقان و کاتب و فدایا را که از لایویان بود، بر خزانه ها گذاشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیارا، زیرا که مردم ایشان را امین می پنداشتند و کار ایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند.

۱۴ ای خدایم مرا درباره این کار بیاد آور و حسناتی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده‌ام محو مساز.

۱۵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت می فشردند و بافه‌های آوردند و الاغها را بار می کردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم می آوردند. پس ایشان را به سبب فروختن ماکولات

در آن روز تهدید نمودم. ۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می‌آوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می‌فروختند. ۱۷ پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می‌کنید و روز سبت را بی‌حرمت می‌نمایید؟» ۱۸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ و شما سبت را بی‌حرمت نموده، غضب را بر اسرائیل زیاد می‌کنید.» ۱۹ و هنگامی که دروازه‌های اورشلیم قبل از سبت سایه می‌افکند، امر فرمودم که دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه‌ها قرار دادم که هیچ بار در روز سبت آورده نشود.

۲۰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را بسر بردند. ۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را بسر می‌برید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست بر شما می‌اندازم.» پس از آنوقت دیگر در روز سبت نیامدند.

۲۲ و لایوان را امر فرمودم که خویشان را تطهیر نمایند و آمده، دروازه‌ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما.

۲۳ در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشدودیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند. ۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشدود می‌بود و به زبان یهود نمی‌توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم. ۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشان مگیرید. ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید با آنکه در امت‌های بسیار پادشاهی

مثل او نبود؟ و اگرچه او محبوب خدای خود می بود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب نگاه ساختند. ۲۷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

۲۸ و یکی از پسران یهویداع بن الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم.

۲۹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بی عصمت کرده اند.

۳۰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود. ۳۱ و هدایای هیزم، در زمان معین و نوبرها رانیز.

ای خدای من مرا به نیکویی بیاد آور.

کتاب استر

۱ در ایام اخشورش (این امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد. ۲ در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود.

۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها، به حضور او بودند. ۴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می‌داد. ۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود. ۶ پرده‌ها از گنجان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود. ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابه‌های ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ۸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی‌نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه‌اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.

۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود. ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه‌سرا یعنی مهومان و بیزتا و حربونا و بغتا و ابغتا و زاتر و کرکس را که در حضور اخشورش پادشاه خدمت می‌کردند، امر فرمود ۱۱ که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور

پادشاه بیاوردند تا زیبایی او را به خلاقیت و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ۱۲ اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.

۱۳ آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ۱۴ و مقربان او کرشنا و شیتار و ادماتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند) ۱۵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده است، عمل نموده.»

۱۶ آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وشتی ملکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می باشند، ۱۷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است. ۱۸ و در آنوقت، خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد. ۱۹ پس اگر پادشاه این رامصلحت داند، فرمان ملوکانه ای از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که وشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد. ۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»

۲۱ و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود. ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هرولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

استر در مقام ملکه

۲^۱ بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، و شتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند. ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلا بگارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیجای که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان می باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای و شتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

۵ شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود. ۶ و او از اورشلیم جلائی وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یکنیا پادشاه یهودا جلائی وطن شده بودند که نبوکدنصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود. ۷ و او هدهسه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مردخای وی را به جای دختر خود گرفت.

۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند. ۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات

یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد. ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود رافاش نکرد، زیرا که مردخای او را امر فرموده بود که نکند. ۱۱ و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد. ۱۲ و چون نوبه هر دختر می رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می شد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان. ۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می شد که هر چه را می خواست به وی می دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ۱۴ در وقت شام داخل می شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شمشیر که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ متعه ها بود، برمی گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند. ۱۵ و چون نوبه استر، دختر ایچایل، عموی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیچای، خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هر که او را می دید، التفات می یافت. ۱۶ پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه اش در ماه دهم که ماه طبیعت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند. ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، بر حسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.

۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشست. ۲۰ و استرهنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد.

نجات پادشاه بدست مردخای

۲۱ در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دونفر از خواجه‌سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند. ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت. ۲۳ پس این امر را تفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

توطئه هامان

۱ بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسای که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمایی؟»

۴ اما هرچند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که

ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانو که قوم مردخای بودند.

۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می انداختند. ۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قومها است و شرایع پادشاه را به جا نمی آورند. لهذا ایشان را چنین وا گذاشتن برای پادشاه مفید نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تودادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»

۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز مستعد

باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم دردارالسلطنه شوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوشن مشوش بود.

درخواست کمک از استر

۴^۱ و چون مردخای از هرآنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تاروبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

۴ پس کنیزان و خواجه‌سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را بپوشانند و پلاس او را ازوی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه‌سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امر است و سببش چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهرکه پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت. ۷ و مردخای او را از هرچه به او واقع شده و از مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که درشوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبرسازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مردخای بگوید ۱۱ که «جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایت‌های پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به سخن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تازنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»

۱۲ پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

۱۵ پس استر فرمود به مردخای جواب دهید ۱۶ که «برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز باکنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگرچه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»

۱۷ پس مردخای رفته، موافق هرچه استروی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

درخواست استر از پادشاه

۱ و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به سخن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در سخن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که

در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیا کرده ام بیاید.»

۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تا برحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

۷ استر در جواب گفت: «مسئول و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسؤل مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.»


غضب هامان بر مردخای

۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او بر نمی خیزد و حرکت نمی کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده

بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او همراه پادشاه دعوت کرده است. ۱۳ لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مردخای یهود را می بینم که در دروازه پادشاه نشسته است.»

۱۴ آنگاه زوجه اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

تکریم مردخای

۱ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام  رایاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و در آن، نوشته ای یافتند که مردخای درباره بغتان و ترش خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسید که «چه حرمت و عزت به عوض این (خدمت) به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.»

۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامان به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامان در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

۶ و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامان به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ۸ لباس ملوکانه را

که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب‌ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

۱۰ آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفתי به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هرچه گفתי چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندای کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ و مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماتم‌کان و سرپوشیده، به خانه خودبشتافت. ۱۳ و هامان به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زرش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ۱۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجه سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

اعدام هامان

۱ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند. ۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد.»

۳ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه راپسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

۵ آنگاه اخشورش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شیراست.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.

۷ و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود، پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان را پوشانیدند. ۹ آنگاه حربونا، یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنباه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.»

۱۰ پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

ابطال حکم هامان

۱ در آروز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از



نسبتی که با وی داشت خبر داده بود. ۲ و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را برخانه هامان گذاشت. ۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ۶ زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟»

۷ آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.»

۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و روسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودند نوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان. ۱۰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب سوار فرستاد و ایشان براسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره‌های مادیانهای او بودند، سوار شدند. ۱۱ و

در آن پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند. ۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای اخشورش پادشاه. ۱۳ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

۱۴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوشن نافذ شد. ۱۵ و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای گگان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند، ۱۶ و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد. ۱۷ و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

استیلای یهودیان بر دشمنان

۱ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. ۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا برآنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قوما مستولی شده بود. ۳ و جمیع روسای ولایتها و امیران و

والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای برایشان مستولی شده بود،^۴ چونکه مردخای درخانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر می شد.

^۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند.^۶ و یهودیان دردارالسلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.^۷ و فرزنداطا و دلقون و اسفاتا،^۸ وفوراتا و ادلیا و اریداتا،^۹ و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا،^{۱۰} یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

^{۱۱} در آن روز، عدد آتانی را که در دارالسلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند.^{۱۲} و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده اند. پس در سلیرولایتهای پادشاه چه کرده اند؟ حال مسول توچیست که به تو داده خواهد شد و دیگرچه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟»^{۱۳} استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن می باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند.»^{۱۴} و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذگردید و ده پسر هامان را به دار آویختند.^{۱۵} و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.^{۱۶} و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. اما دست خود را به تاراج نگشادند.

^{۱۷} این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روزیزم و شادمانی نگاه داشتند.^{۱۸} و یهودیانی که در شوشن بودند، در

سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می‌دارند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند.

۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، ۲۱ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ۲۴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فوریعی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند.

۲۶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده بود، ۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را بر حسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

۲۸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان نابود

نگردد. ۲۹ و استر ملکه، دختر ایچایل و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را درباره فوریم برقرار نمایند. ۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند، فرستاد، ۳۱ تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان. ۳۲ پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

مردخای، وزیر پادشاه

۱ و اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایردریا جزیه گذارد، ۲ و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟ ۳ زیرا که مردخای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت. مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

کتاب مزامیر

خوشابحال خدا ترسان

۱ خوشابحال کسی که به مشورت شیران نرود و به راه گاهکاران نایستد، و در مجلس استهزاکنندگان ننشیند؛^۲ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می کند.^۳ پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش می دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هرآنچه می کند نیک انجام خواهد بود.

۴ شیران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می کند.^۵ لہذا شیران در داوری نخواهند ایستاد و نه گاهکاران در جماعت عادلان.^۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می داند، ولی طریق گاهکاران هلاک خواهد شد.

اراده خدا و فکر باطل انسانی

۱ چرا امت ها شورش نموده اند و طوائف در باطل تفکر می کنند؟^۲ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با هم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛^۳ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم.^۴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند.^۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.

۶ «و من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس خود صهیون.»^۷ فرمان را اعلام می کنم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.

۸ از من درخواست کن و امت هارا به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید. ۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خرد خواهی نمود.»

۱۰ و الان ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنبه گردید! ۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! ۱۲ پسر را بوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشبحال همه آنانی که بر او توکل دارند.

یاری از سوی خداوند

مزبور داود وقتی که از پسر خود ابشالوم فرار کرد

۱ ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند. بسیاری به ضد من برمی‌خیزند. ۲ بسیاری برای جان من می‌گویند: «به جهت او در خدا خلاصی نیست.» ۳ سلاه.

۳ لیکن تو ای خداوند گداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من. ۴ به آواز خود نزد خداوند می‌خوانم و مرا از کوه مقدس خود اجابت می‌نماید. سلاه. ۵ و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت می‌دهد. ۶ از کورهای مخلوق نخواهم ترسید که گداگرد من صف بسته‌اند. ۷ ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شیرین را شکستی. ۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می‌باشد. سلاه.

طلب کمک در تنگی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود

۴ ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. ^۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه ^۳ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.

۴ خشم بگیرید و نگاه مورزید. در دلها بر بسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه ^۵ قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.

۶ بسیاری می گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز. ^۷ شادمانی در دل من پدید آورده ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید.

۸ بسلامتی می خسبم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی.

درخواست هدایت به راه راست

برای سالار مغنیان برذوات نفخه. مزمور داود

۵ ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تامل فرما! ^۲ ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعای کنم. ^۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد تو آراسته می کنم و انتظار می کشم. ^۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و نگاهکار نزد تو ساکن نخواهد شد. ^۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطالت

کنندگان نفرت می‌کنی. ۶ دروغ‌گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حيله گر را مکروه می‌دارد.

۷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود. ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.

۹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبرگشاده است و زبانهای خود را جلا می‌دهند. ۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت‌های خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند، ۱۱ و همه متوکلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند در تو وجد خواهند نمود. ۱۲ زیرا تو ای خداوند مرد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

دعا به هنگام پریشانی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثانی. مزموور داود

۱ ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن! ۲ ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پشمرده‌ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است، ۳ و جان من بشدت پریشان است. پس تو ای خداوند، تا به کی؟ ۴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش! ۵ زیرا که در موت ذکر تو نمی‌باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟

۶ از ناله خود وامانده‌ام! تمامی شب تحت خواب خود را غرق می‌کنم، و بسترخویش را به اشکها تر می‌سازم! ۷ چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تارگردید.

۸ ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است! ۹ خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود. ۱۰ همه دشمنانم به شدت نجل و پریشان خواهند شد. رو برگردانیده، ناگهان نجل خواهند گردید.

دعا برای اجرای عدالت

سرود داود که آن را برای خداوند سرایید به سبب سخنان کوش بنیامینی

۱ ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. ۲ مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات دهنده‌ای نباشد. ۳ ای یهوه خدای من اگرین را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، ۴ اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی سبب دشمن خود را تاراج نمودم، ۵ پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.


۶ ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای! ۷ و مجمع امت ها گرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.

۸ خداوند امت‌ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالتم و کالی که در من است مرا داد بده! ۹ بدی شریران نابود شود و عادل راپایدار کن زیرا امتحان کننده دلها و قلوب، خدای عادل است. ۱۰ سپر من بر خدا می‌باشد که راست دلان را نجات دهنده است. ۱۱ خدا داور عادل است و هر روزه خدا دشمنانک

می‌شود. ۱۲ اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است. ۱۳ و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است. ۱۴ اینک به بطالت آبتن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است. ۱۵ حفره‌ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. ۱۶ ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقش فرود خواهد آمد. ۱۷ خداوند را بر حسب عدالتش حمد خواهیم گفت. و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهیم خواند.

چه مجید است نام تو

برای سالار مغنیان برجتیت. مز مور داود

۱ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را  فوق آسمانها گذارده‌ای! ۲ از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. ۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، ۴ پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟ ۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. ۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی، ۷ گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم صحرا را نیز؛ ۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هر چه بر راههای آنها سیر می‌کند. ۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

داوری عادل خدا

برای سالار مغنیان بر موت لبین. مزمور داود

۹

۱ خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. ۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سراپید. ۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد. ۴ زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. ۵ امت‌ها را توییخ نموده‌ای و شیرین را هلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده‌ای تا ابدالابد. ۶ و اما دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. ۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابدالابد، و تخت خویش را برای داوری برپاداشته است. ۸ و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت‌ها را به راستی دادخواهد داد. ۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی. ۱۰ و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر توتوکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.

۱۱ خداوند را که بر صهیون نشسته است بسراپید؛ کارهای او را در میان قوم‌ها اعلان نمایید، ۱۲ زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.

۱۳ ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می‌کشم نظر افکن! ای که برافزنده من از درهای موت هستی! ۱۴ تا همه تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه‌های دختر صهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود.

۱۵ امت‌ها به چاهی که کنده بودند خودافتادند؛ در دایمی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد. ۱۶ خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شیر

از کار دست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایون سلاه. ۱۷ شیران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امت هایی که خدا را فراموش می کنند، ۱۸ زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.

۱۹ برخیزای خداوند تا انسان غالب نیاید. برامت ها به حضور تو داوری خواهد شد. ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امت ها بدانند که انسانند. سلاه.

دعا برای اجرای عدالت

۱ ای خداوند چرا دور ایستاده ای و خود را در وقت های تنگی پنهان می کنی؟ ۲ از تکبر شیران، فقیر سوخته می شود؛ در مشورت هایی که اندیشیده اند، گرفتار می شوند. ۳ زیرا که شیر به شهوات نفس خود نخر می کند، و آنکه می رباید شکر می گوید و خداوند را اهانت می کند.

۴ شیر در غرور خود می گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست. ۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می شمارد. ۶ در دل خود گفته است: «هرگز جنبش نخواهم خورد، و دور به دور بدی را نخواهم دید.»

۷ دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیرزبانش مشقت و گناه است؛ ۸ در کمینهای دهات می نشیند؛ در جایهای مخفی بی نگاه را می کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛ ۹ در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین می کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می سازد. ۱۰ پس کوفته و زبون می شود؛ و مسکین در زیر جباران اومی افتند. ۱۱ در دل خود گفت: «خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»

۱۲ ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافراز! و مسکینان را فراموش مکن. ۱۳ چرا شیر خدا را اهانت کرده، در دل خود می گوید: «تو بازخواست نخواهی

کرد؟» ۱۴ البته دیده‌ای زیرا که تو بر مشقت و غم می‌نگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان، تو هستی. ۱۵ بازوی نگاهکار را بشکن. و اما شریر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی.

۱۶ خداوند پادشاه است تا ابد الاباد. امت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد. ۱۷ ای خداوند مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نموده‌ای و گوش خود را فرا گرفته‌ای، ۱۸ تا یتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

توکل به عدالت خداوند

برای سالار مغنیان. مزموور داود

۱ بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به جانم می‌گویند: «مثل مرغ به کوه خود بگریزید. ۲ زیرا اینک شیران کمان را می‌کشند و تیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند. ۳ زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟»

۴ خداوند در هیكل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی آدم را می‌آزماید. ۵ خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد. ۶ بر شریر دامها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصه پپاله ایشان خواهد بود. ۷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او را خواهند دید.

دعا برای نجات و حفاظت

برای سالار مغنیان برثانی. مزمور داود

۱۲
 ۱ ای خداوند نجات بده زیرا که مردمقدس نابود شده است و امناء
 از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند! ۲ همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛
 به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند. ۳ خداوند همه لبهای چاپلوس رامنقطع
 خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید. ۴ که می‌گویند: «به زبان
 خویش غالب می‌آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟»
 ۵ خداوند می‌گوید: «به سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی‌خیزم و او
 را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت».
 ۶ کلام خداوند کلام طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه
 پاک شده است.
 ۷ توای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالاباد محافظت
 خواهی فرمود. ۸ شیران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خباثت در بنی آدم بلند
 می‌شود.

دعا برای مدد الهی

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱۳
 ۱ ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود
 را از من خواهی پوشید؟ ۲ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در
 دلم هر روزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟

۳ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخشیم. ۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی ام شادی نمایند.

۵ و اما من به رحمت تو توکل می دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد. ۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

تفکر افراد فاسد

برای سالار مغنیان. مزموور داود

۱ احمق در دل خود می گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته اند و نیکوکاری نیست. ۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست؟ ۳ همه روگردانیده، با هم فاسد شده اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.

۴ آیا همه نگاهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می خورند چنانکه نان می خورند؟ و خداوند را نمی خوانند؟

۵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدادر طبقه عادلان است. ۶ مشورت مسکین را نخل می سازید چونکه خداوند ملجای اوست.

۷ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

فرود آمدن در خیمه خداوند

مزموور داود

۱ ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس توساکن گردد؟

۲ آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به‌جا آورد، و در دل خویش راست گو باشد، ۳ که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید، ۴ که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد. ۵ نقره خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی‌گیرد.

آنکه این را به‌جا آورد تا ابدالاباد جنبش نخواهد خورد.

اطمینان در خداوند

مکتوم داود

۱ ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا بر تو توکل می‌دارم. ۲ خداوند را گفتم:

«تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.»

۱۶

۳ و اما مقدسانی که در زمین‌اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است. ۴ دردهای آنانی که عقب (خدا) دیگر می‌شتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد. ۵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. تفرقه مرا نگاه می‌داری. ۶ خطه‌های من به جایهای خوش افتاد. میراث بهی به من رسیده است. ۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند.

۸ خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به‌دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. ۹ از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد. ۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند. ۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به‌دست راست تو لذت‌ها تا ابدالاباد!

دعای مرد عادل

صلوات داود

۱۷

۱ ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر! ۲ داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند. ۳ دل مرا آزموده‌ای، شبانگاه از آن تفقد کرده‌ای. مرا قال گذاشته‌ای و هیچ نیافته‌ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند. ۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لب‌های تو؛ خود را از راه‌های ظالم نگاه داشتم.

۵ قدم‌هایم به آثار تو قائم است، پس پای‌هایم نخواهد لغزید.

۶ ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو. ۷ رحمت‌های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی. ۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن، ۹ از روی شیرینی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند. ۱۰ دل فربه خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیزی گویند. ۱۱ الان قدم‌های ما را احاطه کرده‌اند، و چشمان خود را دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند. ۱۲ مثل او مثل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژیان که در بیشه خود در کمین است.

۱۳ ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شیر به شمشیر خود برهان، ۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخیر خود پر ساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک می‌کنند.

۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو

سیر خواهم شد.

خداوند، قلعه بلند

برای سالار مغنیان، مزبور داود بنده خداوند که کلام این سرود را
به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست
همه دشمنانش و از دست شاول رهایی داد. پس گفت:

۱ ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می نمایم. ۲ خداوند صخره من
است و ملجا و نجات دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه
می برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. ۳ خداوند را که سزاوار کل حمد است،
خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.

۴ رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود. ۵ رسنهای
گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده. ۶ در تنگی خود
خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیکل خود شنید
و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید.

۷ زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوهها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم
او افروخته شد. ۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشیها از
آن افروخته گردید. ۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ
می بود. ۱۰ برکروبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد. ۱۱ تاریکی را پرده
خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آبه‌ها و ابرهای متراکم را. ۱۲ از
تابش پیش روی وی ابرهایش می شتافتند، تگرگ و آتشیهای افروخته. ۱۳ و خداوند
از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشیهای افروخته را.
۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقها بینداخت و ایشان
را پریشان نمود. ۱۵ آنگاه عمق‌های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف
گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفخه باد بینی تو!

۱۶ پس، از اعلی فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید. ۱۷ و مرا از دشمنان زور آورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من تواناتر بودند. ۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود. ۱۹ و مرا بجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که در من رغبت می داشت.

۲۰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید. ۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده ام، ۲۲ و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکرده ام، ۲۳ و نزد او بی عیب بوده ام و خویشتن را از گناه خود نگاه داشته ام. ۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظر وی. ۲۵ خویشتن را با رحیم، رحیم می نمای، و با مرد کامل، خود را کامل می نمای. ۲۶ خویشتن را با طاهر، طاهر می نمای و با مکار، به مکر رفتار می کنی. ۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهانید و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت. ۲۸ زیرا که تو چراغ مرا خواهی افروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید. ۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می برم و به خدای خود از حصارها برمی جهم. ۳۰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپر است، ۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره ای غیر از خدای ما؟ ۳۲ خدایی که کمر مرابه قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است. ۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای اعلای من برپا داشته است. ۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد. ۳۵ سپر نجات خود را به من داده ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است. ۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید. ۳۷ دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت. ۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پاهای من خواهند افتاد. ۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت

بسته‌ای و مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای. ۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تا خصمان خود را نابود بسازم. ۴۱ فریاد برآوردند اما رهاننده‌ای نبود نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد. ۴۲ ایشان را چون غبار پیش باد ساییده‌ام؛ مثل گل کوچه‌ها ایشان را دور ریخته‌ام. ۴۳ مرا از منازعه قوم رهانیده، سر امت هاساخته‌ای. قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت می‌نمایند. ۴۴ به مجرد شنیدن مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلل خواهند نمود. ۴۵ فرزندان غربا پشمرده می‌شوند و در قلعه‌های خود خواهند لرزید. ۴۶ خداوند زنده است و صخره من متبارک باد، و خدای نجات من متعال! ۴۷ خدایی که برای من انتقام می‌گیرد و قوم‌ها را زیر من مغلوب می‌سازد. ۴۸ مرا از دشمنانم رهانیده، بر خصمانم بلند کرده‌ای و از مرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای! ۴۹ لهدای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند. ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است. یعنی به داود و ذریت او تا ابد الاباد.

خلقت و عظمت خدا

برای سالار مغنیان. مزموور داود

۱ آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد. ۲ روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب. ۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی‌شود. ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون. ۵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از جمله خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان ازدویدن در میدان شادی می‌کند. ۶ خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

۱۹

۷ شریعت خداوند کامل است و جان را برمی گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می گرداند. ۸ فرایض خداوند راست است و دل را شاد می سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می کند. ۹ ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدالابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است. ۱۰ از طلا مرغوب تر و از زرخالص بسیار. از شهد شیرینتر و از قطرات شانه عسل. ۱۱ بنده تو نیز از آنها متنبه می شود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.

۱۲ کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفی ام طاهر ساز. ۱۳ بنده ات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی عیب و از نگاه عظیم مبرا خواهم بود.

۱۴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات دهنده من هستی!

نصرت از خدا

برای سالار مغنیان. مزموور داود

۱ خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرفراز نماید. ۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تایید نماید. ۳ جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی های سوختنی تو را قبول فرماید. ۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورت های تو را به انجام رساند.

۵ به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسالت تو را به انجام خواهد رسانید. ۶ الان دانسته ام که خداوند مسیح خود را می رهاند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوت نجات بخش دست راست خویش. ۷ اینان ارابه ها را و آنان اسبها را، اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ۸ ایشان خم شده، افتاده اند و اما ما برخاسته، ایستاده ایم.

۹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

شادی در نجات خدا

برای سالار مغنیان. مزور داود

۱ ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد. ۲ مراد دل او را به وی بخشیدی و مسالت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه. ۳ زیرا به برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زر خالص بر سر وی نهادی. ۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالاباد. ۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده‌ای. ۶ زیرا او را مبارک ساخته‌ای تا ابدالاباد. به حضور خود او را بی نهایت شادمان گردانیده‌ای. ۷ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل می‌دارد، و به رحمت حضرت اعلیٰ جنبش نخواهد خورد.

۸ دست تو همه دشمنانت را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت. ۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد. ۱۰ ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم. ۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آورد. ۱۲ زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زههای خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت. ۱۳ ای خداوند در قوت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

سرود غم و پیروزی

برای سالار مغنیان بر غزاله صبح. مزور داود

۱ ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات
 ۲۲ من و سخنان فریادم دور هستی؟^۲ ای خدای من در روز می خوانم و
 مرا اجابت نمی کنی. در شب نیز و مرا خاموشی نیست.^۳ و اما تو قدوس هستی، ای
 که بر تسبیحات اسرائیل نشسته‌ای.^۴ پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند
 و ایشان را خلاصی دادی.^۵ نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند،
 پس نجل نشدند.

۶ و اما من کرم هستم و انسان نی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده قوم.^۷ هر که
 مرا ببیند به من استهزا می کند. لبهای خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند
 (و می گویند):^۸ «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چونکه
 به وی رغبت می دارد.»^۹ زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش
 مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.^{۱۰} از رحم بر تو انداخته شدم. از شکم مادرم
 خدای من توهستی.^{۱۱} از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که
 مدد کند.^{۱۲} گاوان نر بسیار دور مرا گرفته‌اند. زورمندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.
^{۱۳} دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده گران.^{۱۴} مثل آب ریخته شده‌ام.
 و همه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گذاخته
 شده است.^{۱۵} قوت من مثل سفال خشک شده و زبانه به کامم چسبیده. و مرا
 به خاک موت نهاده‌ای.^{۱۶} زیراسگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرار مرا احاطه
 کرده، دستها و پایهای مرا سفته‌اند.^{۱۷} همه استخوانهای خود را می شمارم. ایشان به
 من چشم دوخته، می نگرند.^{۱۸} رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من
 قرعه انداختند.

۱۹ اما توای خداوند دور مباش. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن.
 ۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن. و یگانه مرا از دست سگان. ۲۱ مرا از دهان شیر
 خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای. ۲۲ نام تو را
 به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.
 ۲۳ ای ترسندگان خداوند او را حمد گوید. تمام ذریت یعقوب او را تجید نماید.
 و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید. ۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار
 نشمرده، و روی خود را از او نپوشانیده است. و چون نزد وی فریاد برآورد او
 را اجابت فرمود. ۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را
 به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود. ۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد. و
 طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند. و دل‌های شما زیست خواهد کرد تا ابدالاباد.
 ۲۷ جمیع کرانه های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه
 قبایل امت‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد. ۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است.
 و او بر امت‌ها مسلط است. ۲۹ همه متمولان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد.
 و به حضور وی هر که به خاک فرو می‌رود رکوع خواهد نمود. و کسی جان خود
 را زنده نخواهد ساخت. ۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد و در باره خداوند طبقه
 بعد را اخبار خواهند نمود. ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد،
 قومی را که متولد خواهند شد که اولین کار کرده است.

خداوند شبان من است

مزمور داود

۱ خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. ۲ در مرتعهای
 سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. ۳ جان مرا
 برمی‌گرداند. و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می‌نماید. ۴ چون در وادی

۲۳

سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد. ۵ سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. ۶ هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.

دروازه های ابدی

مزمور داود

۱ زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن. ۲۴
 ۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرها ثابت گردانید.
 ۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟
 ۴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد. ۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود. ۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (خدای) یعقوب. سلاه.
 ۷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود! ۸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است. ۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ یهوه صبایوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

درخواست تعلیم الهی

مزمور داود

۱ ای خداوند بسوی تو جان خود را برمی افرازم. ای خدای من بر تو
 ۲۵ توکل می‌دارم. ۲ پس مگذار که نخل بشوم و دشمنانم بر من نفر نمایند.

۳ بی هرکه انتظار تو می کشد نجل نخواهد شد. آنانی که بی سبب خیانت می کنند نجل خواهند گردید. ۴ ای خداوند طریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده. ۵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده ام. ۶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است. ۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن. ۸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت. ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد. ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می دارند.

۱۱ ای خداوند به خاطر اسم خود، نگاه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است. ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت. ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهند شد. ۱۴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می آورد. ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم. ۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور. ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز. ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می ورزند. ۲۰ جانم را حفظ کن و مرارهایی ده تا نجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم. ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم. ۲۲ ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقتها وی.

دعای مرد عادل

مزموور داود

۲۶
 ۱ ای خداوند مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نموده‌ام و
 بر خداوند توکل داشته‌ام، پس نخواهم لغزید. ۲ ای خداوند مرا امتحان
 کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفی گردان. ۳ زیرا که رحمت تو در مد
 نظر من است و در راستی تو رفتار نموده‌ام ۴ با مردان باطل ننشسته‌ام و با منافقین
 داخل نخواهم شد. ۵ از جماعت بدکاران نفرت می‌دارم و با طالحین نخواهم نشست.
 ۶ دستهای خود را در صفای شویم. مذبح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود. ۷ تا
 آواز حمد تو را بشنوام و عجایب تو را اخبار نمایم.

۸ ای خداوند محل خانه تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را. ۹ جانم
 را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز. ۱۰ که در دستهای
 ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است. ۱۱ و اما من در کمال خود
 سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما. ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده
 است. خداوند را در جماعت‌ها متبارک خواهم خواند.

اطمینان در خداوند

مزموور داود

۲۷
 ۱ خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان
 من است از که هراسان شوم؟ ۲ چون شیران بر من نزدیک آمدند تا
 گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند. ۳ اگر لشکری
 بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم
 داشت. ۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در

خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم. ۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت. ۶ والان سرم بردشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شادکامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.

۷ ای خداوند چون به آواز خود می خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. ۸ دل من به تو می گوید (که گفته ای): «روی مرا بطلبید.» بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید. ۹ روی خود را از من مپوشان و بنده خود را در خشم برمگردان. تو مددکار من بوده ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما. ۱۰ چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما. ۱۲ مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهود کذبه و دمندگان ظلم بر من برخاسته اند. ۱۳ اگر باور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم. ۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

درخواست کمک

مزمور داود

۱ ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. ۲۸ مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می روند. ۲ آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم. ۳ مرا با شیرین و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح آمیزی گویند و آزار در دل ایشان است. ۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را

به خود ایشان رد نما. ۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواستی نمود. ۶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است. ۷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته‌ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت. ۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات. ۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و پرافراز تا ابد الابد.

تجید خداوند

مزموں داؤد

۱ ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نمایید. ۲ خداوند را به جلال اسم او تجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید. ۳ آواز خداوند فوق آنها است. خدای جلال رعد می دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است. ۴ آواز خداوند با قوت است. آواز خداوند با جلال است. ۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند. ۶ آنها را مثل گوساله می جهانند. لبنان و سریون را مثل بچه گاو وحشی. ۷ آواز خداوند زبانه های آتش را می شکافد. ۸ آواز خداوند صحرا را متزلزل می سازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل می سازد. ۹ آواز خداوند غزالها را به درد زه می اندازد، و جنگل را بی برگ می گرداند. و در هیکل او جمیع جلال را ذکر می کنند. ۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابد الابد. ۱۱ خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

تسبیح خداوند

سرود برای متبرک ساختن خانه. مزبور داود

۱ ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم
 ۳۰ را بر من مفتخر نساختی. ۲ ای یهوه خدای من! نزد تو استغاثه نمودم
 و مرا شفا دادی. ۳ ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به
 هاویه فرو نروم. ۴ ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید!
 ۵ زیرا که غضب او لحظه‌ای است و در رضامندی اوزندگانی. شامگاه گریه نزیل
 می‌شود. صبحگاهان شادی رخ می‌نماید. ۶ و اما من در کامیابی خود گفتم: «جنبش
 نخواهم خورد تا ابدالاباد.» ۷ ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت
 گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم. ۸ ای خداوند نزد تو فریاد
 برمی‌آورم و نزد خداوند تضرع می‌نمایم. ۹ در خون من چه فایده است چون به حفره
 فرو روم. آیا خاک تو را حمد می‌گویند و راستی تو را اخبار می‌نمایند؟ ۱۰ ای خداوند
 بشنو و به من کرم فرما. ای خداوند مددکار من باش. ۱۱ ماتم مرا برای من به رقص
 مبدل ساخته‌ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته‌ای. ۱۲ تا
 جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت
 تا ابدالاباد.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ ای خداوند بر تو توکل دارم پس نجمل نشوم تا به ابد. در عدالت
 ۳۱ خویش مرا نجات بده. ۲ گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی
 برهان. برایم صخره‌ای قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی. ۳ زیرا صخره

وقلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت ورهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرافدیه دادی. ۶ از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می کنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل می دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیها شناخته‌ای. ۸ مرا به دست دشمن اسپرنساخته‌ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای.

۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسمم نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و ساهلایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گاهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده‌ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده‌ام. هر که مرا بیرون بینداز من می گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام و مانند ظرف تلف شده گردیده‌ام. ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد، زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می دارم و گفته‌ام خدای من تو هستی. ۱۵ و قتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ۱۷ ای خداوند نجلی نشوم چونکه تو را خوانده‌ام. شریان نجلی شوند و در حفره خاموش باشند. ۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود که به درستی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگان ذخیره کرده‌ای و برای متوکلان پیش بنی آدم ظاهر ساخته‌ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت. ۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است. ۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا

شنیدی. ۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امنا را محفوظ می‌دارد و متکبران را مجازات کثیر می‌دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار می‌کشید!

اعتراف به گناه

قصیده داود

۱ خوشبحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و نگاه وی مستور گردید. **۳۲**
۲ خوشبحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حيله ای نمی باشد.

۳ هنگامی که خاموش می‌بودم، استخوانهایم پوسیده می‌شد از نعره‌ای که تمامی روزی زدم. ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه. ۵ به نگاه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقراری کنم. پس تو آرایش گناهم را عفو کردی، سلاه. ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید. ۷ تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.

۸ تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود. ۹ مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند، والا نزدیک تو نخواهند آمد.
۱۰ غمهای شیرین بسیار می‌باشد. اما هر که برخداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد. ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید وای همه راست دلان ترنم نمایید.

سرود تسبیح

۳۳
 ۱ ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان
 را می‌شاید. ۲ خداوند را بربط حمد بگویید. با عودده تار او را سرود
 بخوانید. ۳ سرودی تازه برای او بسرایید. نیکو بنوازید با آهنگ بلند. ۴ زیرا کلام
 خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است. ۵ عدالت و انصاف را
 دوست می‌دارد. جهان از رحمت خداوند پر است. ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته
 شد و کل جنود آنها به نفعه دهان او. ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند و
 لجه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید. ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه
 ربع مسکون از او بترسند. ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قائم گردید.
 ۱۰ خداوند مشورت امت‌ها را باطل می‌کند. تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند.
 ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابد الابد. تدابیر قلب او تا دهرالدهور. ۱۲ خوشابحال
 امتی که یهوه خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است.
 ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگرست. ۱۴ از مکان سکونت
 خویش نظر می‌افکند، بر جمیع ساکنان جهان. ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته
 است و اعمال ایشان را درک نموده است. ۱۶ پادشاه به زیادتی لشکر خلاص نخواهد
 شد و جبار به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت. ۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل
 است و به شدت قوت خود کسی را رهایی نخواهد داد. ۱۸ اینک چشم خداوند بر
 آنانی است که از او می‌ترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را می‌کشند. ۱۹ تاجان
 ایشان را از موت رهایی بخشد و ایشان را در حفظ زنده نگاه دارد. ۲۰ جان ما
 منتظر خداوند می‌باشد. او اعانت و سپر ما است. ۲۱ زیرا که دل ما در او شادی
 می‌کند و در نام قدوس او توکل می‌داریم. ۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد. چنانکه
 امیدوار تو بوده‌ایم.

خدا نزدیک شکسته دلان است

مزمور داود وقتی که منش خود را به حضور ایملک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت

۳۴
 ۱ خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود. ۲ جان من در خداوند نخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. ۳ خداوند را با من تکبیر نمائید. نام او را با یکدیگر برافرازیم. ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید. ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان نجل نشد. ۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگپایش رهایی بخشید. ۷ فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان رامی رهاند. ۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشباجال شخصی که بدو توکل می دارد. ۹ ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست. ۱۰ شیربچگان بی نوا شده، گرسنگی می کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد. ۱۱ ای اطفال بیاید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. ۱۲ کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می دارد تا نیکویی را ببیند. ۱۳ زبانت را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حیل آمیز. ۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش. ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان.

۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد. ۱۷ چون (صالحان) فریاد برآوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگپای ایشان رهایی بخشید.

۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.
 ۱۹ زحمت مرد صالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهانید. ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می‌دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد. ۲۱ شیر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد. ۲۲ خداوند جان بندگان خود را فدیة خواهد داد و از آنانی که بر وی توکل دارند موآخذه نخواهد شد.

طلب کمک از خداوند

مزمور داود

۱ ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند. ۲ سپر و مچن را بگیر و به اعانت من برخیز. ۳ و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفاکنندگانم ببند و به جان من بگو من نجات تو هستم. ۴ نجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و نجل شوند. ۵ مثل گاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند. ۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند. ۷ زیرا دام خود را برای من بی سبب در حفره‌ای پنهان کردند که آن را برای جان من بی جهت کنده بودند. ۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد. ۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود. ۱۰ همه استخوانهایم می‌گویند «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تر از او می‌رهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی.» ۱۱ شاهدان کینه ور برخاسته‌اند. چیزهایی را که نمی‌دانستم از من می‌پرسند. ۱۲ به عوض نیکویی بدی به من می‌کنند. جان مرا بیکس گردانیده‌اند. ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار می‌بودند پلاس می‌پوشیدم. جان خود را به روزه می‌رنجانیدم

و دعایم به سینه‌ام برمی گشت. ۱۴ مثل آنکه اودوست و برادرم می بود، سرگردان می رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می شدم. ۱۵ ولی چون افتادم شادی کمان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند. ۱۶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی می کنند. دندانهای خود را بر من می افشردند. ۱۷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیربچگان. ۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند. ۱۹ تا آنانی که بی سبب دشمن منند، بر من خضر نکنند. و آنانی که بر من بی سبب بغض می نمایند، چشمک نزنند. ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرامند سخنان حيله آمیز را تفکرمی کنند. ۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، می گویند هه هه چشم ما دیده است. ۲۲ ای خداوند تو آن را دیده‌ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش. ۲۳ خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من. ۲۴ ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند. ۲۵ تادر دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او را بلعیده‌ایم. ۲۶ و آنانی که در بدی من شادند، با هم نجل و شرمنده شوند. و آنانی که بر من تکبر می کنند، به نجلت و رسوایی ملبس شوند. ۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترنم و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد. ۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

راه بدکاران

برای سالار مغنیان. مزمور داود بنده خداوند

۱ معصیت شیر در اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست. ۲ زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می گوید تا گاهش

۳۶

ظاهر نشود و مکروه نگردد. ۳ بخنان زبانش شرارت و حيله است. ازدانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است. ۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.

۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است و امانت تو تا افلاک. ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات می دهی. ۷ ای خدا رحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه می برند. ۸ از چربی خانه تو شاداب می شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی. ۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید. ۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان. ۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شیرین مرا گریزان نسازد. ۱۲ در آنجا بدکرداران افتاده اند. ایشان انداخته شده اند و نمی توانند برخاست.

سرنوشت شیرین

مزمو ر داود

۱ به سبب شیرین خویشتن را مشوش مساز و بر فتنه انگیزان حسد مبر. ۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده می شوند و مثل علف سبز پرمرده خواهند شد.

۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو. ۴ و در خداوند تمتع ببر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد. ۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکل کن که آن را انجام خواهد داد. ۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر. ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حيله گر خود را مشوش مساز. ۸ از غضب برکار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث

گناه خواهد شد. ۹ زیرا که شیران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود. ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شیر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. ۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.

۱۲ شیر بر مرد عادل شورا می کند و دندانهای خود را بر او می افشرد. ۱۳ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می بیند که روز او می آید. ۱۴ شیران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را ببندازند و راست روان را مقتول سازند. ۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کانهای ایشان شکسته خواهد شد. ۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شیران کثیر. ۱۷ زیرا که بازوهای شیران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تأیید می کند. ۱۸ خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالاباد. ۱۹ در زمان بلا نخل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود. ۲۰ زیرا شیران هلاک می شوند و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دخان فانی خواهند گردید. ۲۱ شیر قرض می گیرد و وفا نمی کند و اما صالح رحیم و بخشنده است. ۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون وی اند، منقطع خواهند شد. ۲۳ خداوند قدمهای انسان را مستحکم می سازد، و در طریق هایش سرور می دارد. ۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می گیرد. ۲۵ من جوان بودم و الان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند. ۲۶ تمامی روز رؤف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهند بود.

۲۷ از بدی برگار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالاباد. ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالاباد. و اما نسل شیر منقطع خواهد شد. ۲۹ صالحان وارث

زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود. ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان می کند و زبان او انصاف را ذکر می نماید. ۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید. ۳۲ شیریر برای صالح کمین می کند و قصد قتل وی می دارد. ۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد. ۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافزاد. چون شیریران منقطع شوند آن را خواهی دید. ۳۵ شیریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را بهر سومی کشید. ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد. ۳۷ مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را بین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است. ۳۸ اما خطاکاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شیریران منقطع خواهد شد ۳۹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود. ۴۰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شیریران خلاص کرده، خواهد رهناید. زیرا بر او توکل دارند.

دعای مصیبت دیده

مزمو ر داود برای تذکر

۱ ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تادیم
۳۸ مفرما. ۲ زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود
آمده است. ۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب
خطای خودم سلامتی نی. ۴ زیرا گگاهانم از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقتم
سنگین تر شده. ۵ جراحات من متعفن و مقروح شده است، به سبب حماقت من. ۶ به
خود می پیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ماتم گمان تردد می کنم. ۷ زیرا کمر

من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست. ^۸ من بی حس و بی نهایت کوفته شده‌ام و از فغان دل خود نعره می‌زنم.

^۹ ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد. ^{۱۰} دل من می‌طپد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست. ^{۱۱} دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می‌ایستند و خویشان من دور ایستاده‌اند. ^{۱۲} آنانی که قصد جانم دارند دام می‌گسترند و بدانندیشانم سخنان فتنه انگیز می‌گویند و تمام روزحیله را تفکر می‌کنند.

^{۱۳} و اما من مثل کر نمی‌شوم. مانند گنگم که دهان خود را باز نکند. ^{۱۴} و مثل کسی گردیده‌ام که نمی‌شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد. ^{۱۵} زیرا که ای خداوند انتظار تو را می‌کشم. تو ای یهوه خدایم جواب خواهی داد. ^{۱۶} چونکه گفته‌ام مبادا بر من شادی نمایند و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند. ^{۱۷} زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام و درد من همیشه پیش روی من است. ^{۱۸} زیرا گناه خود را اخبار می‌نمایم و از خطای خود غمگین هستم. ^{۱۹} اما دشمنانم زنده و زورآوراند و آنانی که بی سبب بر من بغض می‌نمایند بسیاراند. ^{۲۰} و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند. بر من عداوت می‌ورزند زیرا نیکویی را پیروی می‌کنم. ^{۲۱} ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش. ^{۲۲} و برای اعانت من تعجیل فرمای خداوندی که نجات من هستی.

دعای مرد رنج‌دیده

برای یدوتون سالار مغنیان. مزور داود

^۱ گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نوزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است. **۳۹**
^۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت

آمد. ۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می کردم آتش افروخته گردیدم. پس به زبان خود سخن گفتم. ۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدارایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم. ۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای وزندگانی‌ام در نظر تو هیچ است. یقین هر آدمی محض بطلت قرار داده شد، سلاه. ۶ اینک انسان در خیال رفتار می کند و محض بطلت مضطرب می گردد. ذخیره می کند و نمی داند کیست که از آن تمتع خواهد برد.

۷ و الان ای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می باشد. ۸ مرا از همه گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان. ۹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای. ۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می شوم. ۱۱ چون انسان را به سبب نگاهش به عتابها تادیب می کنی، نفایس او را مثل بید می گذاری. یقین هر انسان محض بطلت است، سلاه. ۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود. ۱۳ روی (خشم خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

سرودی تازه

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱ انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید. ۲ و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پایهایم را بر صخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید. ۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، بر خداوند توکل خواهند کرد. ۴ خوشبحال کسی که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود. ۵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی

۴۰

که برای ما نموده‌ای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تفریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاده است. ۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی نگاه را نخواستی. ۷ آنگاه گفتم: «اینک می‌آیم! در طومار کتّاب درباره من نوشته شده است. ۸ در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.» ۹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده‌ام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند می‌دانی. ۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشتت. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام. ۱۱ پس تو ای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند. ۱۲ زیرا که بلا یای بیشمار مرا احاطه می‌کند. گگاهم دور مرا گرفته است به حدی که نمی‌توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.

۱۳ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما. ۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع نجل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند. ۱۵ آنانی که بر من هه هه می‌گویند، به سبب نجالت خویش حیران شوند. ۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است. ۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره من تفکر می‌کند. تو معاون و نجات‌دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر مفرما.

دعای مرد بیمار

برای سالار مغنیان. مزمو ر داود

۱ خوشبحال کسی که برای فقیر تفکر می‌کند. خداوند او را در روز
بلا خلاصی خواهد داد. ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده

۴۱

خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد. ۳ خداوند او را بر بستر بیماری تایید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او رادر بیماریش خواهی گسترانید. ۴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به توگناه ورزیده‌ام.» ۵ دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند که کی بمیرد و نام او گم شود. ۶ واگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می‌گوید و دلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند. ۷ و جمیع خصمانم بایکدیگر بر من نمامی می‌کنند و درباره من بدی می‌اندیشند، ۸ که «حادثه‌ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.» ۹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.

۱۰ و اما توای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم. ۱۱ از این می‌دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من نفر نمی‌نماید. ۱۲ و مرا به سبب کالم مستحکم نموده‌ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود. ۱۳ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

همچون آهو

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

۱ چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان‌ای خدا ۴۲
جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. ۲ جان من تشنه خداست تشنه
خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. ۳ اشکهایم روز و شب نان
من می‌بود، چون تمامی روز مرا می‌گفتند: «خدای تو کجاست؟» ۴ چون این را بیاد
می‌آورم جان خود را بر خود می‌ریزم. چگونه با جماعت می‌رقم و ایشان را به خانه

خدا پیشروی می کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عیدکنندگان. ۵ ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.

۶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوه‌های حرمون و از جبل مصغر. ۷ لجه به لجه ندا می دهد از آواز آبشارهای تو جمع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است. ۸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود او با من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من. ۹ به خدا گفته‌ام: «ای صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به سبب ظلم دشمن ماتم کمان تردد بکنم؟ ۱۰ دشمنانم به کوییدگی در استخوانهایم مرا ملامت می کنند، چونکه همه روزه مرا می گویند: «خدای تو کجاست؟» ۱۱ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

دعای شخص پریشان

۱ ای خدا مرا داوری کن و دعوی مرا باقوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حيله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی.

۴۳

چرا مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ماتم کمان تردد بکنم؟

۳ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند. ۴ آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با بربط تسبیح خواهم خواند.

۵ ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

۴۴
 ۱ ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خبر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای. ۲ تو به دست خود امت‌ها را بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قوما را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی. ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی.

۴ ای خدا تو پادشاه من هستی. پس برنجات یعقوب امر فرما. ۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت. ۶ زیرا بر کج آن خود توکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد. ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و مبعضان ما را نجل ساختی. ۸ تمامی روز بر خدا نفر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه. ۹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرهای ما بیرون نمی آیی. ۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می کنند. ۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امت‌ها پراکنده ساخته‌ای. ۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی. ۱۳ ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنانی که گرداگرد ما میند. ۱۴ ما را در میان امت هاضرب‌المثل ساخته‌ای. جنبانیدن سر در میان قوم‌ها. ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و نجالت رویم مرا پوشانیده است، ۱۶ از آواز ملامت گو و فحاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.

۱۷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم.
 ۱۸ دل مابه عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید. ۱۹ هرچند ما
 را در مکان اژدرها کوییدی و ما را به سایه موت پوشانیدی. ۲۰ نام خدای خود
 را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیفراشتیم. ۲۱ آیا خدا این
 را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب رامی داند. ۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی
 روز کشته می شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می شویم. ۲۳ ای خداوند بیدار شو
 چرا خوابیده ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز. ۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی
 و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟ ۲۵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است
 و شکم ما به زمین چسبیده. ۲۶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما
 را فدیة ده.

سرود عروس پادشاه

برای سالار مغنیان بر سوسنهام. قصیده بنی قورح. سرود حبیبیات

۱ دل من به کلام نیکومی جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می گویم.
 ۲ زبان من قلم کاتب ماهر است. تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت
 بر لهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالاباد.
 ۳ ای جبار شمشیر خود را بران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را. ۴ و به
 کبریایی خود سوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت و دست راستت
 چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت. ۵ به تیرهای تیز تو امت ها زیر تومی افتند
 و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود. ۶ ای خدا، تخت تو تا ابدالاباد است؛ عصای
 راستی عصای سلطنت تو است. ۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی.
 بنابراین خدا خدای تو تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است.
 ۸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را

۴۵

خوش ساختند. ۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب توهستند. ملکه به دست راست در طلای او فیرایستاده است. ۱۰ ای دختر بشنو و بین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت رافراموش کن، ۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما. ۱۲ ودختر صور با ارمغانی. و دولتندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ۱۳ دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است. ۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود. باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ۱۵ به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ۱۶ به عوض پدران پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکرخواهم کرد. پس قومها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالاباد.

کمک خدا در تنگیا

برای سالار مغنیان. سرود بنی قورح بر علاموت

۱ خدا ملجا و قوت ماست، و مددکاری که در تنگیا فور یافت می شود. ۲ پس نخواهم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد و کوهها در قعر دریا به لرزش آید. ۳ اگرچه آبهای آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها از سرکشی آن متزلزل گردند، سلاه. ۴ نهری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک می سازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را. ۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح. ۶ امتها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود راداد. پس جهان گداخته گردید. ۷ یهوه صباپوت باماست. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه. ۸ بیاید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیا در جهان پیدا نمود. ۹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می دهد. کجا را می شکند و نیزه را قطع می کند و ارابهها را به آتش می سوزاند. ۱۰ باز ایستید و بدانید

۴۶

که من خدا هستم. در میان امت‌ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد. ^{۱۱} یهوه صبايوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

تسبیح خدایی که پادشاه است

برای سالار مغنیان. مزمو ر بنی قورح

۴۷ ^۱ ای جمیع امت‌ها دستک زنید. نزد خدابه آواز شادی بانگ برآورید. ^۲ زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامی جهان خدای بزرگ. ^۳ قوم‌ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما. ^۴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد، سلاه. ^۵ خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا. ^۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید. ^۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید. ^۸ خدا بر امت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است. ^۹ سروران قوم‌ها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

خدا در کوه صهیون

سرود و مزمو ر بنی قورح

۴۸ ^۱ خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش. ^۲ جمیل در بلندی‌اش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم. ^۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است. ^۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند. ^۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند. ^۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می‌زاید. ^۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد

شرقی شکستی. ۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهوه صباوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالاباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه. ۹ ای خدا در رحمت توتفکر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو. ۱۰ ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است. ۱۱ کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به سبب داوریهای تو. ۱۲ صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید. ۱۳ دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینده را اطلاع دهید. ۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابدالاباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

حماقت اعتماد بر دولت

برای سالار مغنیان. مزموذ بنی قورح

۱ ای تمامی قوم‌ها این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید! ۲ ای عوام و خواص! ای دولتمندان و فقیران جمیع! ۳ زبانم به حکمت سخن می‌راند و تفکر دل من فطانت است. ۴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بریط می‌گشایم.

۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون نگاه پاشنه‌هایم مرا احاطه می‌کند؛ ۶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش نخر می‌نمایند. ۷ هیچ کس هرگز برای برادر خود فدیه نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. ۸ زیرا فدیه جان ایشان گران بهاست و ابد بدان نمی‌توان رسید ۹ تا زنده بماند تا ابدالاباد و فساد را نبیند. ۱۰ زیرا می‌بیند که حکیمان می‌میرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولت خود را برای دیگران ترک می‌کنند. ۱۱ فکر دل ایشان این است که خانه‌های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دوربه دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند. ۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند، بلکه مثل بهایم

است که هلاک می‌شود. ۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه. ۱۴ مثل گوسفندان درهاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صبحگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد. ۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.

۱۶ پس ترسان مباش، چون کسی دولتندگردد و جلال خانه او افزوده شود! ۱۷ زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت. ۱۸ زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می‌خواند. و چون بر خود احسان می‌کنی، مردم ترا می‌ستایند. ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید. ۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می‌شود.

پرستش مقدسان خداوند

مزمور آساف

۱ خدا، خدا یهوه تکلم می‌کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش

می‌خواند. ۵۰

۲ از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است. ۳ خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد. و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود. ۴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند: ۵ «مقدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.» ۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داور است، سلاه.

۷ «ای قوم من بشنوت سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم. ۸ درباره قربانی هایت تو را توبیخ نمی‌کنم و قربانی‌های سوختنی تو دائم در نظر من است. ۹ گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم و نه بز از آغل تو.

۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایی که بر هزاران کوه می‌باشند.
 ۱۱ همه پرندگان کوهها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند. ۱۲ اگر گرسنه
 می‌بودم تو را خبر نمی‌دادم. زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است. ۱۳ آیا
 گوشت گاو را بخورم و خون بزها را بنوشم؟ ۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذاران،
 و نذرهای خویش را به حضرت اعلیٰ و فائما. ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو
 را خلاصی دهم و مرا تجید بنمایی.»

۱۶ و اما به شیر خدا می‌گوید: «ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد
 مرا به زبان خود بیاوری؟ ۱۷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشت
 سر خود انداخته‌ای. ۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زنا کاران
 است. ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حيله را اختراع می‌کند.
 ۲۰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و دربارہ پسر مادر خویش غیبت گویی.
 ۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو
 را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد. ۲۲ ای فراموش
 کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباد شما را بدرم و رهانده‌ای نباشد. ۲۳ هرکه
 قربانی تشکر را گذراند مرا تجید می‌کند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات
 خدا را به وی نشان خواهم داد.»

طلب بخشش

برای سالار مغنیان. مزبور داود وقتی که ناتان

نبی بعد از درآمدش به بتشبع نزد او آمد

۱ ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت
 رافت خویش گاهانم را محو ساز. ۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شو
 ده و از گاهم مرا طاهر کن. ۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گاهم

۵۱

همیشه در نظر من است. ۴ به تو و به تو تنها گاه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزگی شوی.

۵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گاه به من آستن گردید. ۶ اینک برستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من پیاموز. ۷ مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم. ۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید. ۹ روی خود را از گاهانم پیوشان و همه خطایای مرا محو کن. ۱۰ ای خدادل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. ۱۱ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من مگیر. ۱۲ شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تایید فرما. ۱۳ آنگاه طریق تو را به خطا کاران تعلیم خواهم داد، و نگاه کاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود. ۱۴ مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنم نماید. ۱۵ خداوندا لپایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید. ۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی. ۱۷ قربانی های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. ۱۸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما. ۱۹ آنگاه از قربانی های عدالت و قربانی های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

هلاکت شریر

برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دواغ ادومی آمد و شاول

را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیملک رفت

۱ ای جبار چرا از بدی نخر می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است.

۲ زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حيله ساز!

۵۲

۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گویی،
سلاه.

۴ همه سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حيله باز! ۵ خدا نیز تو را تا به
ابد هلاک خواهد کرد و تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین
زندگان، سلاه. ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید. ۷ هان
این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد
و از بدی خویش خود را زورآور ساخت.

۸ و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا
ابدالاباد.

۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم
کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

همه مرتد شده اند

برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیده داود

۱ احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت
مکروه کرده‌اند. و نیکوکاری نیست.

۵۳

۲ خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهم و طالب خدایی هست.
۳ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا
گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی
خوانند؟ ۵ آنگاه سخت ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای
محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را نخل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را رد نموده
است.

۶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

دعا برای محافظت

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتاروقتی که زینیان نزد شاول آمده، گفتند آیا داود نزد ما خود را پنهان نمی کند

۱ ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ۲ ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر. ۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خود نگذاشته اند، سلاه. ۴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تایید کنندگان جان من است. ۵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خودریشه ایشان را بکن. ۶ قربانی های تبرعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست. ۷ چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده ای، و چشم من بر دشمنانم نگریسته است.

نالاه از ظلم دوست

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار

۱ ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خود را از تضرع من پنهان مکن! ۲ به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می کنم. ۳ از آواز دشمن و به سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می اندازند و با خشم بر من جفا می کنند. ۴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می کند، و ترسهای موت بر من افتاده است. ۵ ترس و لرز به من درآمده است. وحشتی هولناک مرا در گرفته است. ۶ و گفتم کاش که مرا باها مثل کبوتر می بود تا پرواز

کرده، استراحت می‌یافتم. ۷ هرآینه بجای دور می‌پریدم، و در صحرا ماوا می‌گزیدم،
 ۸ می‌شتافتم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید.
 ۹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان را تفریق نما زیرا که در شهر ظلم و
 جنگ دیده‌ام. ۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش می‌کنند و شرارت و مشقت
 در میانش می‌باشد. ۱۱ فسادها در میان وی است و جور و حيله از کوچه‌هایش دور
 نمی‌شود. ۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می‌کرد والا تحمل می‌کردم؛ و خصم
 من نبود که بر من سربلندی می‌نمود؛ والا خود را از وی پنهان می‌ساختم. ۱۳ بلکه تو
 بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من! ۱۴ که با یکدیگر مشورت
 شیرین می‌کردیم و به خانه خدا در انبوه می‌خرامیدیم. ۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید
 و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن‌های ایشان و در میان ایشان است.
 ۱۶ و اما من نزد خدا فریاد می‌کنم و خداوند مرا نجات خواهد داد. ۱۷ شامگاهان
 و صبح و ظهر شکایت و ناله می‌کنم و او آواز مرا خواهد شنید. ۱۸ جانم را از جنگی
 که بر من شده بود، بسلامتی فدیة داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت می‌کردند.
 ۱۹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است،
 ۲۰ دست خود را بر صلح
 اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است. ۲۱ سخنان چرب زبانش
 نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه
 است. ۲۲ نصیب خود را به خداوند بسیار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد
 گذاشت که مرد عادل جنبش خورد. ۲۳ و توای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو
 خواهی آورد. مردمان خون ریز و حيله ساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد،
 لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلاد بعیده. مکتوم داود
وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند

۱ ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می کند.
تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می نماید. ۲ خصمانم تمامی روز مرا به
شدت تعاقب می کنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می جنگند. ۳ هنگامی که ترسان
شوم، من بر تو توکل خواهم داشت.

۴ در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من
چه می تواند کرد؟ ۵ هر روزه سخنان مرا منحرف می سازند. همه فکرهای ایشان درباره
من بر شرارت است. ۶ ایشان جمع شده، کمین می سازند. بر قدمهای من چشم دارند
زیرا قصد جان من دارند. ۷ آیا ایشان به سبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای
خدا امت ها را در غضب خویش بینداز. ۸ تو آوارگیهای مرا تقریر کرده ای. اشکهایم
را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟ ۹ آنگاه در روزی که تو را بخوانم
دشمنانم رو خواهند گردانید. این را می دانم زیرا خدا با من است.

۱۰ در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود. ۱۱ بر
خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می توانند کرد؟ ۱۲ ای خدا
نذرهای تو بر من است. قربانی های حمد را نزد تو خواهم گذرانید. ۱۳ زیرا که
جانم را از موت رهانیده ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در
نورزندگان به حضور خدا سالک باشم؟

پناه زیر سایه بالهای تو

برای سالار مغنیان برلاته‌لک. مکتوم داود
وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد

۱ ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه
می‌برد، و در سایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد. ^۲ نزدخدای
تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه‌چیز را برایم تمام می‌کند. ^۳ از آسمان
فرستاده، مرا خواهد رها کنید. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت می‌کند، سلاه.
خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد. ^۴ جان من در میان شیران است. در
میان آتش افروزان می‌خواهم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست. و زبان
ایشان شمشیر برنده است. ^۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان.
^۶ دامی برای پایهایم می‌ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کردند، و خود
در میانش افتادند، سلاه.

^۷ دل من مستحکم است خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم
خواهم نمود. ^۸ ای جلال من بیدار شو! ای بربط وعود بیدار شو! صبحگاهان من
بیدار خواهم شد. ^۹ ای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در
میان قوم‌ها تسبیح خواهم خواند. ^{۱۰} زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستی تو
تا افلاک. ^{۱۱} خدایا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

مجازات شیران

برای سالار مغنیان برلاته‌لک. مکتوم داود

۱ آیا فی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می‌گویید؟ وای بنی
آدم آیه راستی داوری می‌نمایید؟ ^۲ بلکه در دل خود شرارتها به عمل

می‌آورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید. ۳ شیران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند. ۴ ایشان را زهری است مثل زهر مار. مثل افعی کر که گوش خود را می‌بندد. ۵ که آوازافسونگران را نمی‌شنود، هرچند به مهارت افسون می‌کند. ۶ ای خدا دندانپایشان را در دهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن. ۷ گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد. ۸ مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سقط زن، آفتاب را نخواهند دید. ۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتش خارها را احساس کند. آنها را چه تر و چه خشک خواهد رفت. ۱۰ مرد عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شیر خواهد شست. ۱۱ و مردم خواهند گفت: «هرآینه ثمره‌ای برای عادلان هست. هرآینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

دعا برای رهایی

برای سالار مغنیان بر لاته‌لک. مکتوم داود وقتی که

شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشند

۱ تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت
 ۵۹ کنندگانم برافرازا! ۲ مرا از گناهکاران خلاصی ده! و از مردمان خون
 ریزرهایی بخش! ۳ زیرا اینک برای جانم کمین می‌سازند و زورآوران به ضد من جمع
 شده‌اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون نگاه من. ۴ بی‌قصور من می‌شتابند و
 خود را آماده می‌کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین. ۵ اما توای یهوه،
 خدای صباپوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امت‌ها را مکافات برسان و بر
 غداران بدکار شفقت مفرما، سلاه. ۶ شامگاهان برمی‌گردند و مثل سگ بانگ

می کنند و در شهر دور می زنند. ۷ از دهان خود بدی را فرومی ریزند. در لبهای ایشان شمشیر هاست. زیرا می گویند: « کیست که بشنود؟ »

۸ و اما تو ای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامی امت ها را استهزا خواهی نمود. ۹ ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعه بلند من است. ۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشنام نگران خواهد ساخت. ۱۱ ایشان را به قتل مرسان.

۱۲ به سبب نگاه زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که می گویند، ۱۳ ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدادر یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می کند. سلاه. ۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند. ۱۵ و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند. ۱۶ و اما من قوت تو را خواهم سرایید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی. ۱۷ ای قوت من برای تو سرود می خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با

ارم نهرین و ارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب

برگشته، دوازده هزار نفر از ادومیان را در وادی الملح کشت

۱ ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته ای! خصمناک بودی، بسوی مارجوع فرما! ۲ زمین را متزلزل ساخته، آن راشکافته ای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است. ۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده ای. باده سرگردانی به مانوشانیده ای. ۴ علمی به ترسندگان خود داده ای

تاآن را برای راستی برافرازند، سلاه. ۵ تا حیبیان تونجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما.

۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می کنم و وادی سکوت را خواهم پیود. ۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است و یهودا عصای سلطنت من. ۸ موآب ظرف طهارت من است و برادوم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور! ۹ کیست که مرابه شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادوم رهبری کند؟ ۱۰ مگر نه توای خدا که ما را دورانداخته ای و با لشکرهای مای خدا بیرون نمی آیی؟ ۱۱ مرا از دشمن اعانت فرما زیرامعاونت انسان باطل است. ۱۲ با خدا ظفر خواهم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

فریاد مرا بشنو

برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمر داود

۱ ای خدا فریاد مرا بشنو! و دعای مرا اجابت فرما! ۲ از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیهوش می شود، مرا به صخره ای که از من بلندتر است هدایت نما. ۳ زیرا که تو ملجای من بوده ای و برج قوی از روی دشمن. ۴ در خیمه تو ساکن خواهم بود تا ابد الابد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه. ۵ زیرا توای خدا نذرهای مرا شنیده ای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده ای. ۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای اوتا نسلها باقی خواهد ماند. ۷ به حضور خدا خواهد نشست تا ابد الابد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند. ۸ پس نام تو را تا به ابد خواهم سراپید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنم.

نجات از جانب خدا

برای یدوتون سالار مغنیان. مزبور داود

۱ جان من فقط برای خدا خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب
 اوست. ۲ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار
 جنبش نخواهم خورد. ۳ تا به کی بر مردی هجوم می آورید تا همگی شما او را هلاک
 کنید مثل دیوار نمشده و حصار جنبش خورده؟ ۴ در این فقط مشورت می کنند
 که او را از مرتبه اش بپندازند. و دروغ را دوست می دارند. به زبان خود برکت
 می دهند و در دل خود لعنت می کنند، سلاه.

۵ ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است. ۶ او تنها
 صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. ۷ برخداست نجات و جلال
 من. صخره قوت من و پناه من در خداست. ۸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید
 و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه. ۹ البته بنی
 آدم بطلت اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می روند زیرا جمیع از بطلت سبکترند.
 ۱۰ بر ظلم توکل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در
 آن مبندید. ۱۱ خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده ام که قوت از آن
 خداست. ۱۲ ای خداوند رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش
 جزا خواهی داد.

جان من تشنه توست

مزبور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود

۱ ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من
 تشنه توست و جسمم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی آب. ۲ چنانکه

در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم. ۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند. ۴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت. ۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت، ۶ چون تو را بر بستر خود یاد می آورم و در پاسهای شب در تو تفکرمی کنم. ۷ زیرا تو مددکار من بوده ای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد. ۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تایید کرده است. ۹ و اما آتانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت. ۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده می شوند و نصیب شغالها خواهند شد. ۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورد نخر خواهد نمود. زیرا دهان دروغ گویان بسته خواهد گردید.

حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار

برای سالار مغنیان. مزامور داود

۱ ای خدا وقتی که تضرع می نمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار! ۲ مرا از مشاورت شیران پنهان کن و از هنگامه نگاهاران. ۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را برزه آراسته اند. ۴ تا در کیمینهای خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او می اندازند و نمی ترسند. ۵ خویشان را برای کار زشت تقویت می دهند. درباره پنهان کردن دامها گفتگو می کنند. می گویند: «کیست که ما را ببیند؟» ۶ کارهای بد را تدبیر می کنند و می گویند: «تدبیر نیکو کرده ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است.

۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت های ایشان خواهد شد. ۸ و زبانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را ببند فرار خواهد کرد. ۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود. ۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی می کند و بر او توکل می دارد و جمیع راست دلان، نخر خواهند نمود.

سرود تسبیح

برای سالار مغنیان. مزبور و سرود داود

۱ ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر توست. و نذرهای برای تو وفا
 خواهد شد. ۲ ای که دعا می شنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد. **۶۵**
 ۳ گاهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد. ۴ خوشبحال
 کسی که او را برگزیده، و مقرب خود ساخته ای تا به درگاههای تو ساکن شود. از
 نیکی بی خانه توسیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.
 ۵ به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات
 ما هستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده دریاهستی. ۶ و کوهها
 را به قوت خود مستحکم ساخته ای، و کمر خود را به قدرت بسته ای. ۷ و تلاطم
 دریا را ساکن می گردانی، تلاطم امواج آن و شورش امت ها را. ۸ ساکنان اقصای
 جهان از آیات تو ترسانند. مطلع های صبح و شام را شادمان می سازی. ۹ از زمین
 تفقد نموده، آن را سیراب می کنی و آن را بسیار توانگر می گردانی. نهر خدا از آب پر
 است. غله ایشان را آماده می کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده ای. ۱۰ پشته هایش
 را سیراب می کنی و مرزهایش را پست می سازی. به بارشها آن را شاداب می نمایی.
 نباتاتش را برکت می دهی. ۱۱ به احسان خویش سال را تاجدار می سازی و راههای
 تو چربی را می چکاند. ۱۲ مرتع های صحرا نیز می چکاند. و کمر تلها به شادمانی بسته

شده است. ۱۳ چنہا به گوسفندان آراسته شده است و دره ہابہ غلہ پیراستہ؛ از شادی بانگ می‌زنند و نیزمی سرایند.

بانگ شادمانی برای خدا

برای سالار مغنیان. سرود و مزمور

۱ ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید! ۲ جلال نام او را بسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید! ۳ خدا را گوید: «چه مہیب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنانت نزد تو تدلل خواهند کرد! ۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سرایید و به نام تو ترنم خواهند نمود.» سلاہ.

۵ بیاید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم مہیب است. ۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نہر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم. ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می‌کند و چشمانش مراقب امت‌ها است. فتنہ انگیزان خویشتن را برنیزرانند، سلاہ. ۸ ای قوم‌ها، خدای ما را مبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوانید. ۹ کہ جانہای ما را در حیات قرار می‌دهد و نمی‌گذارد کہ پایہای مالغزش خورد. ۱۰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده‌ای و ما را غال گذاشته‌ای چنانکہ نقرہ را غال می‌گذارند. ۱۱ ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتہای ما نهادی. ۱۲ مردمان را بر سرما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی. ۱۳ قربانی‌های سوختنی به خانہ تو خواہم آورد. نذرہای خود را به تو وفا خواہم نمود، ۱۴ کہ لبہای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم. ۱۵ قربانی‌های سوختنی پروراری را نزد تو خواہم گذرانید. گوسالہ‌ها و بیزها را با بخور قوچہا ذبح خواہم کرد، سلاہ.

۱۶ ای همه خداترسان بیاید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهم. ۱۷ به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود. ۱۸ اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید. ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده. ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

سرود حمد و شادی

برای سالار مغنیان. مزبور و سرود برذوات اوتار

۱ خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه. ۲ تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امت‌ها. ۳ ای خدا قوم‌ها تو را حمدگویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. ۴ امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قوم‌ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت‌های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه. ۵ ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمدگویند. ۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود. ۷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند ترسید.

سرود پیروزی

برای سالار مغنیان. مزبور و سرود داود

۱ خدا بر خیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند! ۲ چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شیران به حضور خدا هلاک گردند.

۳ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند. ۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آید! ۵ پدر یتیمان و داور بیوه‌زنان، خداست در مسکن قدس خود! ۶ خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می‌آورد، لیکن فتنه‌انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد. ۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه. ۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل. ۹ ای خدا باران نعمت‌ها بارانیدی و میراث را چون خسته بود مستحکم گردانیدی. ۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده‌ای.

۱۱ خداوند سخن را می‌دهد. مبشرات انبوه عظیمی می‌شوند. ۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می‌شوند. و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می‌کند. ۱۳ اگرچه در آغله‌ها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده آید که به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ. ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صلهون درخشان گردید.

۱۵ کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله‌های افراشته کوه باشان است. ۱۶ ای کوههای باقله‌های افراشته، چرا نگرانید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود. ۱۷ ارابه‌های خدا کروورها و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است. ۱۸ براعلی علین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه از فتنه‌انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.

۱۹ متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، سلاه. ۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن

خداوند یهوه است. ۲۱ هرآینه خدا سردشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کله مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.

۲۲ خداوند گفت: «از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریا باز خواهم آورد. ۲۳ تا پای خود را در خون فروری و زبان سگان تو از دشمنانت بهره خود را بیابد.» ۲۴ ای خدا طریق های تو رادیده اند یعنی طریق های خدا و پادشاه مرا در قدس. ۲۵ در پیش رو، مغنیان می خرامند و در عقب، سازندگان. و در وسط دوشیزگان دف زن. ۲۶ خدا را در جماعت ها مبارک خوانید و خداوند را از چشمه اسرائیل. ۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهودا محفل ایشان. روسای زیبولون و روسای نفتالی. ۲۸ خدایت برای تو قوت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده ای، استوار گردان. ۲۹ به سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد. ۳۰ و وحش نی زار را تو بیخ فرما و رمه گاو را با گوساله های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می نهند. و قوم هایی که جنگ را دوست می دارند پراکنده ساخته است. ۳۱ سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.

۳۲ ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه. ۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است. ۳۴ اینک آواز خود را می دهد آوازی که پر قوت است. ۳۵ خدا را به قوت توصیف نمائید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک. ۳۶ ای خدا از قدسهای خود مهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوت و عظمت می دهد. مبارک باد خدا.

فریاد کمک

برای سالار مغنیان بر سوسنها. مزموور داود

۱ خدایا مرا نجات ده! زیرا آنها به جان من درآمده است. ۲ در خلاب
 ژرف فرورفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده‌ام و سیل
 مرا می‌پوشاند. ۳ از فریاد خودخسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار
 خدا تار گردیده است. ۴ آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم
 زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زورآورند. پس آنچه نگرفته
 بودم، رد کردم. ۵ ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و نگاهانم از تو مخفی نیست. ۶ ای
 خداوند یهوه صبیوت، منتظرین تو به سبب من نجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان
 تو به سبب من رسوا نگردند. ۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام و رسوایی روی
 من، مرا پوشیده است. ۸ نزد برادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب.
 ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من
 طاری گردیده. ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام. و این برای
 من عار گردیده است. ۱۱ پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضرب‌المثل
 گردیده‌ام. ۱۲ دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گساران گشته‌ام.
 ۱۳ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا
 در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما. ۱۴ مرا از خلاب
 خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت‌کنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم.
 ۱۵ مگذار که سیلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من
 ببندد. ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تونیکوست. به کثرت رحمانیت
 بر من توجه نما. ۱۷ و روی خود را از بنده ات بپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی

مستجاب فرما. ۱۸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدیة
۵۵.

۱۹ تو عار و نجات و رسوایی مرا می دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تواند. ۲۰ عار،
دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مشفق کشیدم، ولی نبود و برای
تسلی دهندگان، اما نیافتم. ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا
سرکه نوشانیدند. ۲۲ پس مائده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند
دامی باشد. ۲۳ چشمان ایشان تارگردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان.
۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد. ۲۵ خانه های
ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچ کس ساکن نشود. ۲۶ زیرا بر کسی که
تو زده ای جفای کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند. ۲۷ گاه بر گاه
ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند. ۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین
مرفوم نگردند.

۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرافراز سازد.
۳۰ و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود. ۳۱ و
این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله ای که شاخها و سمها دارد.
۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد، ۳۳ زیرا
خداوند فقیران را مستجاب می کند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد. ۳۴ آسمان و زمین
او را تسبیح بخوانند. آنها نیز و آنچه در آنها می جنبند. ۳۵ زیرا خدا صهیون را نجات
خواهد داد و شهرهای یهود را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را
متصرف گردند. ۳۶ و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را
دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

دعای اعانت

برای سالار مغنیان. مزبور داود به جهت یادگاری

۱ خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!
 ۲ آنانی که قصد جان من دارند، نجمل و شرمنده شوند، و آنانی که در
 بدی من رغبت دارند، رو برگردانیده و رسوا گردند،^۳ و آنانی که هه هه می گویند،
 به سبب نجات خویش رو برگردانیده شوند.
 ۴ و اما جمیع طالبان تو، در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات
 تو دائم گویند: «خدا متعال باد!»^۵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من
 تعجیل کن. تو مددکار و نجات دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر منما.

دعای مرد پیر

۱ در توای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد نجمل نخواهم شد.^۲ به
 عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و
 مرا نجات ده.^۳ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به
 نجات من امر فرموده‌ای، زیرا صخره و قلعه من تو هستی.^۴ خدایا مرا از دست شریر
 برهان و از کف بدکار و ظالم.
 ۵ زیرا ای خداوند یهوه، تو امید من هستی و از طفولیتم اعتماد من بوده‌ای.^۶ از شکم
 بر توانداخته شده‌ام. از رحم مادرم ملجای من تو بوده‌ای و تسبیح من دائم درباره
 تو خواهد بود.^۷ بسیاری را آیتی عجیب شده‌ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی.
 ۸ دهانم از تسبیح تو پر است و از کبریایی تو تمامی روز.

۹ در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوتم زایل شود مرا ترک منما. ۱۰ زیرا دشمنانم بر من حرف می‌زنند و مترصدان جانم با یکدیگر مشورت می‌کنند ۱۱ و می‌گویند: «خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهاننده‌ای نیست.» ۱۲ ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما. ۱۳ خصمان جانم نخل و فانی شوند.

۱۴ و اما من دائم امیدوار خواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود. ۱۵ زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجات راتمامی روز. زیرا که حد شماره آن را نمی‌دانم. ۱۶ در توانایی خداوند یهوه خواهم آمد. و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد. ۱۷ ای خدا از طفولیت مرا تعلیم داده‌ای و تا الان، عجایب تو را اعلان کرده‌ام. ۱۸ پس ای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو. ۱۹ خدایا عدالت تو تا اعلی‌علین است. تو کارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟ ۲۰ ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده‌ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمق‌های زمین بر خواهی آورد. ۲۱ بزرگی مرا مزید خواهی کرد و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید. ۲۲ پس من نیز تو را با بربط خواهم ستود، یعنی راستی تو را ای خدای من. و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود. ۲۳ چون برای تو سرود می‌خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیه داده‌ای. ۲۴ زبانم نیز تمامی روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من می‌کوشیدند نخل و رسوا گردیدند.

دعا برای پادشاه

مزمور سلیمان

۷۲ ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه! ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. ۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت. ۴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهد ساخت. ۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات. ۶ او مثل باران بر علف زار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. ۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سببارمغانها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امتها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهانده ای ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود.

۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.

۱۷ نام او تا ابدالاباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می کند. ۱۹ و متبارک بادنام مجید او تا ابدالاباد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود.

آمین و آمین.

دعاهای داود بن یسی تمام شد.

عدالت خدا

مزمور آساف

۱ هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند. ۲ واما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد. ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شیران را دیدم. ۴ زیرا که در موت ایشان قیدها نیست و قوت ایشان مستحکم است. ۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند.

۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می پوشاند. ۷ چشمان ایشان از فریبی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز می کنند. ۸ استهزا می کنند و حرفهای بد می زنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلندی گویند. ۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده اند و زبان ایشان در جهان گردش می کند. ۱۰ پس قوم او بدینجا برمی گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می شود. ۱۱ و ایشان می گویند: «خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟» ۱۲ اینک اینان شیرین هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افزوده می شوند. ۱۳ یقین من دل خود را عبث ظاهر ساخته و دستهای خود رابه پاکی شسته ام. ۱۴ و من تمامی روز مبتلامی

شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است. ۱۵ اگر می گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می کردم. ۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد. ۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم. ۱۸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت. ۱۹ چگونه بغته به هلاکت رسیده‌اند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند. ۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچین چون بر خیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.

۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم. ۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم. ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تایید کرده‌ای. ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید. ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم. ۲۶ اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خداست تا ابد الاباد. ۲۷ زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا می کنند، نابود خواهی ساخت. ۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم. بر خداوندی پوه توکل کرده‌ام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

دعا برای نجات قوم

قصیده آساف

۱ چرا ای خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابدو خشم تو بر گوسفندان مرتع خود فروخته شده است؟ ۲ جماعت خود را که از قدیم خریده‌ای، بیاد آور و آن را که فدیة داده‌ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بوده‌ای. ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هر چه را که در قدس تو بود خراب کرده است. ۴ دشمنانت در میان جماعت تو غرش می کنند

۷۴

و علمهای خود را برای علامات برپا می‌نمایند. ۵ و ظاهر می‌شوند چون کسانی که تبرها را بر درختان جنگل بلند می‌کنند. ۶ و الان همه نقشهای تراشیده آن را به تبرها و چکشها خرد می‌شکنند. ۷ قدس‌های تو را آتش زده‌اند و مسکن نام تو را تابه زمین بی‌حرمت کرده‌اند. ۸ و در دل خود می‌گویند آنها را تمام خراب می‌کنیم. پس جمیع کنیسه‌های خدا را در زمین سوزانیده‌اند. ۹ آیات خود را نمی‌بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تابه کی خواهد بود. ۱۰ ای خدا، دشمن تابه کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تابه ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟ ۱۱ چرا دست خود یعنی دست راست خویش را برگردانیده‌ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن.

۱۲ و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجات‌ها پدید می‌آورد. ۱۳ تو به قوت خود دریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آب‌اشکستی. ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرائشینان گردانیده‌ای. ۱۵ تو چشمه‌ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی. ۱۶ روز از آن توست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای. ۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای.

۱۸ ای خداوند این را بیادآور که دشمن ملامت می‌کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند. ۱۹ جان فاخته خود را به جانور وحشی مسپار. جماعت مسکینان خود را تابه ابد فراموش مکن. ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن‌های ظلم پراست. ۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمدگویند. ۲۲ ای خدا برخیز و دعوی خود را برپادار؛ و بیادآور که احمق تمامی روز تو را ملامت می‌کند. ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می‌شود.

خدا، داور جهان

برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مزموور و سرود آساف

۷۵
 ۱ تو را حمد می گویم! ای خدا تو را حمد می گویم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می کنند. ۲ هنگامی که به زمان معین برسم براستی داوری خواهم کرد. ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نموده ام، سلاه. ۴ متکبران را گفتم: «نفر مکنید!» و به شیران که «شاخ خود را میفرزاید. ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرزاید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویند.» ۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی می آید.

۷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می اندازد و آن را سرافراز می نماید. ۸ زیرا در دست خداوند کاسه ای است و باده آن پرجوش. از شراب ممزوج پر است که از آن می ریزد. و امادردهایش را جمیع شیران جهان افشرد، خواهند نوشید. ۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود. ۱۰ جمیع شاخهای شیران را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

مجد خدا

برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. مزموور و سرود آساف

۷۶
 ۱ خدا در یهودا معروف است و نام او در اسرائیل عظیم! ۲ خیمه او است در شالیم و مسکن او در صهیون. ۳ در آنجا، برقههای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه. ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما! ۵ قوی دلان تاراج شده اند و خواب ایشان رادر بود و همه مردان زورآور دست خود رانیافتند. ۶ از توبیخ توای خدای یعقوب، بر ارابه ها و اسبان

خوابی گران مستولی گردید. ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟ ۸ از آسمان داوری را شنوایدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید. ۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه، ۱۰ آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خودخواهی بست. ۱۱ نذر کنید و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مهیب است. ۱۲ روح روسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می باشد.

راحت در روز تنگی

برای سالار مغنیان برید و تون. مز مور آساف

۱ آواز من بسوی خداست و فریادمی کنم. آواز من بسوی خداست
 گوش خود را به من فرا خواهد گرفت. ۲ در روز تنگی خود خداوند
 را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی
 نپذیرفت. ۳ خدا را یاد می کنم و پریشان می شوم. تفکر می نمایم و روح من متحیر
 می گردد، سلاه. ۴ چشمانم را بیدار می داشتی. بی تاب می شدم و سخن نمی توانستم
 گفت. ۵ درباره ایام قدیم تفکر کرده ام. درباره سالهای زمانهای سلف. ۶ سرودشبانه
 خود را بخاطر می آورم و در دل خود تفکرمی کنم و روح من تفتیش نموده است.
 ۷ مگر خداتا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد. ۸ آیا رحمت او
 تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالاباد؟ ۹ آیا خدا رفت را
 فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه. ۱۰ پس
 گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی! ۱۱ کارهای
 خداوند را ذکر خواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهم آورد.
 ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکر خواهم نمود.

۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟
 ۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می کنی و قوت خویش را بر قوم‌ها معروف گردانیده‌ای. ۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیده‌ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه. ۱۶ آنها تو را دید، ای خدا آنها تو را دیده، متزلزل شد. لجه‌ها نیز سخت مضطرب گردید. ۱۷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید. ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و برقه‌ها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید. ۱۹ طریق تو در دریاست و راههای تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست. ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

قوم خدا

قصیده آساف

۱ ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید! ۲ دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود. ۳ که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند. ۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می کنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است. ۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛ ۶ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندان آنها که می‌بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ ۷ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند. ۸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.

۹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برتافتند. ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند، ۱۱ واعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود، ۱۲ و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعن. ۱۳ دریا را منشق ساخته، ایشان را عبور داد و آبها را مثل توده برپا نمود. ۱۴ و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد و تمامی شب به نور آتش. ۱۵ در صحرا صخره‌ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید. ۱۶ پس سیلها را از صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت. ۱۷ و بار دیگر بر او نگاه ورزیدند و بر حضرت اعلی در صحرا فتنه انگیزختند، ۱۸ و دردلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند. ۱۹ و برضد خدا تکلم کرده، گفتند: «آیا خدا می‌تواند در صحرا سفره‌ای حاضر کند؟ ۲۰ اینک صخره را زد و آبهاروان شد و وادیا جاری گشت. آیا می‌تواند نان رانیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟»

۲۱ پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید. ۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد نمودند. ۲۳ پس ابرها را از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود ۲۴ و من را برایشان بارانید تا بخورند و غله آسمان را بدیشان بخشید. ۲۵ مردمان، نان زورآوران را خوردند و آذوقه‌ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند. ۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود، باد جنوبی را آورد، ۲۷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا. ۲۸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گرداگرد مسکن های ایشان. ۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد. ۳۰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذاهنوز در دهان ایشان بود ۳۱ که غضب خدا برایشان افروخته شده؛ تنومندان ایشان را بکشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.

۳۲ با وجود این همه، باز نگاه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند. ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس. ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و بازگشت کرده، درباره خدا تفحص نمودند، ۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است. ۳۶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند. ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند.

۳۸ اما او به حسب رحمانیتش نگاه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را برگردانیده، تمامی خشم خویش را برینگیخت. ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرنده، بادی که می‌رود و بر نمی‌گردد. ۴۰ چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیزتند و او را در بادیه رنجانیدند. ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند، ۴۲ و قوت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود. ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صعون. ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید. ۴۵ انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباه نمودند؛ ۴۶ و محصول ایشان را به کرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد. ۴۷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جمیز ایشان را به تگرگهای درشت. ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق. ۴۹ و آتش خشم خود را برایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر. ۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود. ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه های حام.

۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود. ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و در یادشمنان ایشان را پوشانید.

۵۴ و ایشان را به حدود مقدس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود. ۵۵ و امت‌ها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید. ۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیختند و شهادت او را نگاه نداشتند. ۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند. ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به تهای خویش غیرت او را جنبش دادند. ۵۹ چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت. ۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه‌ای را که در میان آدمیان برپاساخته بود، ۶۱ و (تابوت) قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد، ۶۲ و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید. ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد. ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بیوه های ایشان نوحه گری نمودند.

۶۵ آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب می‌خروشد، ۶۶ و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عارابدی گردانید. ۶۷ و خیمه یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگزید. ۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست می‌داشت. ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالاباد بنیاد نهاد. ۷۰ و بنده خود داود را برگزید و او را از آغل‌های گوسفندان گرفت. ۷۱ از عقب میسهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند.

۷۲ پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

دعا برای نجات قوم

مزموآساف

۱ ای خدا، امت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی‌عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند. ^۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را به وحوش صحرا. ^۳ خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند. ^۴ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سخریه شده‌ایم. ^۵ تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالاباد؟ ^۶ قهر خود را بر امت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز و برمالکی که نام تو را نمی‌خوانند! ^۷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند.

^۸ گاهان اجداد ما را بر ما بیاد میاور. رحمت‌های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم. ^۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گاهان ما را پیامرز. ^{۱۰} چرا امت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، بر امت‌ها در نظر ما معلوم شود. ^{۱۱} ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان. ^{۱۲} و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان مارسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند. ^{۱۳} پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسلا بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

دعا برای تفقد از قوم

برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنہا. مزمو ر آساف

۱ ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می کنی!
 ای که برکرویین جلوس نموده ای، تجلی فرما! ۲ به حضور افرایم و بنیامین
 و منسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا! ۳ ای خدا ما را باز آورو روی
 خود را روشن کن تا نجات یابیم!

۴ ای یهوه، خدای صباپوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی
 بود، ۵ نان ماتم را بدیشان می خورانی و اشکهای بی اندازه بدیشان می نوشانی؟ ۶ ما را
 محل منازعه همسایگان ماساخته ای و دشمنان ما در میان خویش استہزای نمایند.
 ۷ ای خدای لشکرها ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۸ موی را
 از مصر بیرون آوردی. امت ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی. ۹ پیش روی آن
 را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت. ۱۰ کوهها به
 سایه اش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه هایش. ۱۱ شاخه های خود را
 تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نہر. ۱۲ پس چرا دیوارهایش را شکسته ای
 که هر راهگذری آن را می چیند؟ ۱۳ گرازهای جنگل آن را ویران می کنند و وحوش
 صحرا آن را می چرند.

۱۴ ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و بین و از این مو تفقد نما
 ۱۵ و از این نہالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای
 خویشتن قوی ساخته ای! ۱۶ مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباہ
 گردیده اند! ۱۷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای
 خویشتن قوی ساخته ای. ۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما راحیات بده تا نام تو را

بخوانیم. ۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

پیروی از خداوند

برای سالار مغنیان برجیت. مزمور آساف

۱ ترنم نماید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب
 ۸۱ آواز شادمانی دهید! ۲ سرود را بلند کنید و دف رابیاورید و بر بطن دلتواز
 را با رباب! ۳ کرنا را بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما. ۴ زیرا که این
 فریضه ای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب. ۵ این را شهادتی در یوسف
 تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم
 شنیدم: ۶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبدها شد. ۷ در
 تنگی استدعائمودی و تو را خلاصی دادم. در سترعد، تو را اجابت کردم و تو را
 نزد آب مریبه امتحان نمودم.

۸ «ای قوم من بشنو و تو را تاکید می کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی.
 ۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما. ۱۰ من یهوه خدای تو
 هستم که تو را از زمین مصر بر آوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پرخواهم
 ساخت. ۱۱ لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند. ۱۲ پس ایشان
 را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمایند. ۱۳ ای کاش
 که قوم من به من گوش می گرفتند و اسرائیل در طریقهای من سالک می بودند.
 ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را بزودی به زیر می انداختم و دست خود را بر خصمان ایشان
 برمی گردانیدم. ۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می نهاندند. اما زمان
 ایشان باقی می بود تا ابدالاباد. ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می پرورد؛ و تو را به
 عسل از صخره سیر می کردم.»

خدا در جماعت خدا

مزمو آساف

۱ خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری می کند: ۲ «تا به کی به بی انصافی داوری خواهید کرد و شریران را طرفداری خواهید نمود؟ سلاه. ۳ فقیران و یتیمان را دادرسی بکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید. ۴ مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شریران خلاصی دهید.

۵ «نمی دانند و نمی فهمند و در تاریکی راه می روند و جمیع اساس زمین متزلزل می باشد. ۶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی. ۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!» ۸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امت ها را متصرف خواهی شد.

دعا برای شکست دشمنان

سرود و مزمو آساف

۱ ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام! ۲ زیرا اینک دشمنانت شورش می کنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشته اند. ۳ بر قوم تو مکایدی اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت می کنند. ۴ و می گویند: «بپایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.»

۵ زیرا به یک دل با هم مشورت می کنند و برضد تو عهد بسته اند. ۶ خیمه های ادوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان. ۷ جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور. ۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوطگردیدند، سلاه. ۹ بدیشان عمل نما چنانکه به میدان کردی. چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون. ۱۰ که در عیندور هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند. ۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح وصلناع. ۱۲ که می گفتند: «مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.» ۱۳ ای خدای من، ایشان را چون غبار گردبادب ساز و مانند کاه پیش روی باد. ۱۴ مثل آتشی که جنگل را می سوزاند و مثل شعله ای که کوهها را مشتعل می سازد. ۱۵ همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان. ۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تو را ای خداوند بطلبند. ۱۷ نجل و پریشان بشوند تا ابدالاباد و شرمنده و هلاک گردند. ۱۸ و بدانند تو که سمت یهوه می باشی، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

اشتیاق برای خانه خدا

برای سالار مغنیان برجیت. مزمور بنی قورح

۱ ای یهوه صبیوت، چه دل پذیر است مسکنهای تو! ۲ جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسد من برای خدای حی صیحه می زند. ۳ گنجشک نیز برای خود خانه ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه ای تا بچه های خود را در آن بگذارد، در مذبح های تو ای یهوه صبیوت که پادشاه من و خدای من هستی. ۴ خوشابحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو رادائم تسبیح می خوانند، سلاه. ۵ خوشابحال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق های تو در دلهای ایشان. ۶ چون از وادی بکا عبور می کنند، آن

۸۴

را چشمه می‌سازند و باران آن را به برکات می‌پوشانند. ۷ از قوت تا قوت می‌خرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضر می‌شوند.

۸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه. ۹ ای خدایی که سپر ما هستی، بین و به روی مسیح خود نظر انداز. ۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار. ۱۱ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند. ۱۲ ای یهوه صبیوت، خوشباجال کسی که بر تو توکل دارد.

دعا برای سعادت قوم

برای سالار مغنیان. مزموذ بنی قورح

۱ ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیری یعقوب را باز آورده‌ای. ۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه. ۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای. ۴ ای خدای نجات ما، مارا برگردان. و غیظ خود را از ما بردار. ۵ آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟ ۶ آیا برگشته مارا حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟

۷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما. ۸ آنچه خدا یهوه می‌گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند. ۹ یقین نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود. ۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند. ۱۱ راستی، از زمین خواهد روید و عدالت، از آسمان

خواهد نگریدست. ۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ما محصول خود را خواهد داد. ۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

دعا برای نجات

دعای داود

۱ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمندی هستم! ۲ جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده. ۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم! ۴ جان بنده خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی‌دارم. ۵ زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند. ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما! ۷ در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود. ۸ ای خداوند در میان خدایان مثل تونیست و کاری مثل کارهای تونی. ۹ ای خداوند همه امت‌هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور تو سجد خواهند کرد و نام تو را تجید خواهند نمود. ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی.

۱۱ ای خداوند طریقی خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم. ۱۲ ای خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تجید خواهم کرد تا ابدالابد. ۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هابویه اسفل رهنیده‌ای. ۱۴ ای خدا متکبران بر من برخاسته اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی‌آورند. ۱۵ و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پراز رحمت

و راستی. ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش. ۱۷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، نجل شوند زیرا که توای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

در وصف اورشلیم

مزمور و سرود بنی قورح

۱ اساس او در کوههای مقدس است. ۲ خداوند دروازه های صهیون را دوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکن های یعقوب. ۳ سخنه‌های مجید دربار تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سلاه. ۴ رهب و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است. ۵ و دربار صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود. ۶ خداوند چون امت‌ها رامی نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سلاه. ۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه های من در تو است.

فریاد کمک

سرود و مزمور بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنوت. قصیده هیمان ازراحی ۱ ای یهوه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام. ۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر. ۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده. ۴ از فروروندگان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مرد بی‌قوت گشته‌ام. ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد و از دست

تو منقطع شده‌اند. ۶ مرا در هاویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در ژرفیها. ۷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای، سلاه. ۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی توانم آمد. ۹ چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تودراز کرده‌ام.

۱۰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه. ۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟ ۱۲ آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و عدالت تودر زمین فراموشی؟ ۱۳ و اما من نزد تو ای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من در پیش تومی آید. ۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده‌ای. ۱۵ من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تو را متحمل شده، متحیر گردیده‌ام. ۱۶ حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته. ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سو احاطه نموده. ۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

دعا برای قوم

قصیده ایتان ازراحی

۱ رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم سراپید. امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسل اعلام خواهم کرد. ۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالاباد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت. ۳ با برگزیده خود عهد بسته‌ام. برای بنده خویش داود قسم خورده‌ام. ۴ که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالاباد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهم نمود، سلاه. ۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت

۸۹

مقدس‌ان. ۶ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟ ۷ خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. ۸ ای یهوه خدای لشکرها! کیست ای یاه قدیرمانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند. ۹ برتکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلندی شود، آنها را ساکن می‌گردانی. ۱۰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای. به بازوی زورآورخویش دشمنانت را پراکنده نموده‌ای. ۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون و پری آن را تو بنیاد نهاده‌ای. ۱۲ شمال و جنوب را تو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند. ۱۳ بازوی تو با قوت است. دست تو زورآور است و دست راست تو متعال. ۱۴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند.

۱۵ خوشباجال قومی که آواز شادمانی را می‌دانند. در نور روی تو ای خداوند خواهند خرامید. ۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرفراشته خواهند گردید. ۱۷ زیرا که نغر قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد. ۱۸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل. ۱۹ آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم. ۲۰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم. ۲۱ که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید. ۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید. ۲۳ و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید. ۲۴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد. ۲۵ دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها. ۲۶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. ۲۷ من نیز او را نخست زاده

خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان. ۲۸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد و عهد من با او استوار خواهد بود. ۲۹ و ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالاباد و تخت او را مثل روزهای آسمان.

۳۰ اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک نمایند، ۳۱ اگر فریض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند، ۳۲ آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب خواهم نمود و نگاه ایشان را به تازیانه‌ها. ۳۳ لیکن رحمت خود را از او برنخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت. ۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد. ۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت. ۳۶ که ذریت او باقی خواهد بود تا ابدالاباد و تخت او به حضور من مثل آفتاب، ۳۷ مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابدالاباد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه. ۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و بامسیح خود غضبناک شده‌ای. ۳۹ عهد بنده خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای. ۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای. ۴۱ همه راه‌گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است. ۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای. ۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای. ۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای. ۴۵ ایام شبایش را کوتاه کرده، و او را به نجالت پوشانیده‌ای، سلاه.

۴۶ تا به کی‌ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟ ۴۷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطلت آفریده‌ای؟ ۴۸ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه. ۴۹ ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردی. ۵۰ ای خداوند

ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیار در سینه خود متحمل می‌باشم. ۵۱ که دشمنان توای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تورا ملامت نموده‌اند. ۵۲ خداوند متبارک باد تا ابد الابد. آمین و آمین.

فانی بودن انسان

دعای موسی مرد خدا

۱ ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسل‌ها، ۲ قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی. ۳ انسان را به غبار برمی گردانی، و می‌گویی ای بنی آدم رجوع نمائید. ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب. ۵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید. ۶ بامدادان می‌شکند و می‌روید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود. ۷ زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم. ۸ چونکه گاهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نوروی خویش. ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم. ۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن نخر آنها محنت و بطلت است زیرا به زودی تمام شده، پروازی کنیم. ۱۱ کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید.

۱۲ ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم. ۱۳ رجوع کن ای خداوند تا به کی و بر بندگان خود شفقت فرما. ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نماییم. ۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم. ۱۶ اعمال تو بر بندگان

ظاهر بشود و کبریایی تو بر فرزندان ایشان. ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

در ستر حضرت اعلی

۱ آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود. ۲ درباره خداوند می گویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم. ۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و ازوبای خبیث. ۴ به پره‌های خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپر خواهد بود. ۵ از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می پرد. ۶ و نه از وبایی که در تاریکی می خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند. ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید. ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پادشاه شیران را خواهی دید. ۹ زیرا گفتی توای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیده‌ای. ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلائی نزد خیمه تو نخواهد رسید. ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههای تو را حفظ نمایند. ۱۲ تو را بر دستهای خود خواهند داشت، مباداپای خود را به سنگ بزنی. ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیر بچه و ازدها را پایمال خواهی کرد. ۱۴ «چونکه به من رغبت دارد او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او را سرافراز خواهم ساخت. ۱۵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت. ۱۶ به طول ایام او را سیر می گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.»

سرود حمد و تسبیح

مزمور و سرود برای روز سبت

۹۲

۱ خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلیٰ. ۲ بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را. ۳ بر ذات ده اوتار و بر رباب و به نغمه هجایون و بربط. ۴ زیرا که ای خداوند مرابه کارهای خودت شادمان ساخته ای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود. ۵ ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تویی نهایت عمیق. ۶ مرد وحشی این را نمی داند و جاهل در این تامل نمی کند. ۷ وقتی که شیران مثل علف می رویند و جمیع بدکاران می شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند. ۸ لیکن تو ای خداوند بر اعلیٰ علین هستی، تا ابد الابد. ۹ زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.

۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده ای و به روغن تازه مسح شده ام. ۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست و گوشهای من از شیرانی که با من مقاومت می کنند خواهد شنید. ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد. ۱۳ آنانی که در خانه خداوند غرس شده اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت. ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود. ۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در وی هیچ بی انصافی نیست.

اقتدار خداوند

۹۳

۱ خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز

پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد. ۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی. ۳ ای خداوند سیلابها برافراشته اند سیلابها آواز خود را برافراشته اند. سیلابها خروش خود را برافراشته اند. ۴ فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلیٰ اعلین زورآور تر است. ۵ شهادت تویی نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو رامی زبید تا ابد الاباد.

مکافات شیران

۱ ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما! ۲ ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان! ۳ ای خداوند تا به کی شیران، تا به کی شیران نفر خواهند نمود؟ ۴ حرفها می زنند و سخنان ستم آمیز می گویند. جمیع بدکاران لاف می زنند. ای خداوند، قوم تو را می شکنند و میراث تو را ذلیل می سازند. ۵ بیوه زنان و غریبان را می کشند و یتیمان را به قتل می رسانند. ۶ و می گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید. ۷ ای احمقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟ ۸ او که گوش را غرس نمود، آیا شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی بیند؟ ۹ او که امتها را تادیب می کند، آیا توبیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد؟ ۱۰ خداوند فکرهای انسان را می داند که محض بطلالت است.

۱۱ ای یاه خوشبجالت شخصی که او را تادیب می نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی ۱۲ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شیران کنده شود. ۱۳ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود. ۱۴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.

۱۵ کیست که برای من با شیران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود. ۱۶ اگر خداوند مددکار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می شد. ۱۷ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت توای خداوند مرا تایید نمود.

۱۸ در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های توجانم را آسایش بخشید. ۱۹ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می کند؟ ۲۰ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوا می دهند. ۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است. ۲۲ و نگاه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

سرود حمد و شادی

۱ بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم! ۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم! ۳ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است، ۴ و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او. ۵ دریا از آن اوست، او آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.

۶ بیایید عبادت و سجده نمائیم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم! ۷ زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گلگه دست اومی باشیم! امروز کاش آواز او را می شنیدید! ۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسا در صحراء ۹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند. ۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «قوم گمراه دل هستند که طرق مرا نشناختند. ۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

بزرگی و جلال خدا

۱ یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!
 ۲ خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او
 را اعلام نمایید. ۳ در میان امت‌ها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در
 جمیع قوما. ۴ زیرا خداوند، عظیم است و بی‌نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع
 خدایان. ۵ زیرا جمیع خدایان امت‌ها بت‌هایند، لیکن یهوه آسمان‌ها را آفرید. ۶ مجد و جلال
 به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی.

۷ ای قبایل قوم‌ها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوت توصیف
 نمایید! ۸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او
 بیایید! ۹ خداوند را در زینت قدوسیت پرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!
 ۱۰ در میان امت‌ها گوید خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و
 جنبش نخواهد خورد. قوما را به انصاف داوری خواهد نمود.

۱۱ آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید. ۱۲ صحرا
 و هرچه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود ۱۳ به
 حضور خداوند زیرا که می‌آید. زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را
 به انصاف داوری خواهد کرد و قوم‌ها را به امانت خود.

بزرگی و مجد خداوند

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره‌های
 بسیار مسرور گردند. ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست. عدل و
 انصاف قاعده تخت اوست. ۳ آتش پیش روی وی می‌رود و دشمنان او را به اطرافش
 می‌سوزاند. ۴ برقهایش ربع مسکون را روشن می‌سازد. زمین این را بدید و بلرزید.

۵ کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، از حضور خداوند تمامی جهان،
 ۶ آسمانها عدالت او را اعلام می‌کنند و جمیع قومها جلال او را می‌بینند. ۷ همه
 پرستندگان بت‌های تراشیده نجل می‌شوند که به بت‌ها نخر می‌نمایند. ای جمیع خدایان او
 را پرستید.

۸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب
 داوریه‌های تو. ۹ زیرا که توای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع
 خدایان، بسیار اعلی هستی.

۱۰ ای شما که خداوند را دوست می‌دارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جانهای
 مقدسان خود است. ایشان را از دست شیران می‌رهاند. ۱۱ نور برای عادلان کاشته
 شده است و شادمانی برای راست دلان. ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید!
 و ذکر قدوسیت او را حمد بگویید.

سرود تازه

مزمور

۱ برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست
 راست و بازوی قدوس او، او را مظفر ساخته است. ۲ خداوند نجات
 خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امت‌ها مکشوف کرده است. ۳ رحمت
 و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همه اقصای زمین نجات خدای ما
 را دیده‌اند.

۹۸

۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنم نمایید و بسرایید.
 ۵ خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آواز نغمات! ۶ با کرناها و آواز سرنا! به حضور
 پیهوه پادشاه آواز شادمانی دهید! ۷ دریا و پری آن بخروشند! ربع مسکون و ساکنان آن!

۸ نهر هادستک بزنند! و کوهها با هم ترنم نمایند. ۹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

سلطنت و اقتدار خداوند

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کروبین جلوس می‌فرماید، زمین متزلزل گردد! ۲ خداوند در صهیون عظیم است و او بر جمیع قوم هامتعال است! ۳ اسم عظیم و میب تو را حمد بگویند، که او قدوس است. ۴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست می‌دارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده‌ای. ۵ یهوه خدای ما را تکریم نمائید و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس است. ۶ موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود. ۷ در ستون ابر بدیشان سخن گفت. شهادت او و فریضه‌ای را که بدیشان داد نگاه داشتند. ۸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی. ۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

آواز شادمانی

۱ ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید. ۲ خداوند را باشادی عبادت نمائید و به حضور او با ترنم بیاید. ۳ بدانید که یهوه خداست، او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او. ۴ به دروازه های او با حمد بیاید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمد گویند و نام او را مبارک خوانید! ۵ زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابد الابد.

عهد پادشاه

مرمور داود

۱ رحمت و انصاف را خواهم سراپید. نزد توای خداوند، تسبیح خواهم خواند. ۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد. ۳ چیزی بد را پیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان رامکروه می دارم، به من نخواهد چسبید. ۴ دل کج از من دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت. ۵ کسی را که در خفیه به همسایه خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد. ۶ چشمانم بر امنای زمین است تا بامن ساکن شوند. کسی که به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود. ۷ حيله گر در خانه من ساکن نخواهد شد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند. ۸ همه شریران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

دعا در پریشانی

دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوه می ریزد

۱ ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریادم نزد تو برسد. ۲ در روز تنگی ام روی خود را از من میپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما. ۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید. ۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می کنم. ۵ به سبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است. ۶ مانند مرغ سقای صحرا شده، و مثل بوم خرابه ها گردیده ام. ۷ پاسبانی می کنم و مثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته ام.

۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می کنند و آنانی که بر من دیوانه شده اند مرا لعنت می نمایند. ۹ زیرا خاکستر را مثل نان خورده ام و مشروب خود را با اشک آمیخته ام، ۱۰ به سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده ای. ۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده ام.

۱۲ لیکن تو ای خداوند جلوس فرموده ای تا ابد الابد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست! ۱۳ تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر او رفت کنی و زمان معین رسیده است. ۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می نمایند. ۱۵ پس امتهای از نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان از کبریایی تو. ۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است. ۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.

۱۸ این برای نسل آینده نوشته می شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند. ۱۹ زیرا که از بلندی قدس خود نگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است. ۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید. ۲۱ تا نام خداوند را در صهیون ذکر نمایند و تسبیح او را در اورشلیم، ۲۲ هنگامی که قومها با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.

۲۳ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید. ۲۴ گفتم ای خدای من مرا در نصف روزهایم بر مدار. سالهای تو تا جمیع نسلها است. ۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است. ۲۶ آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد. ۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید. ۲۸ فرزندان بندگان باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

ستایش خدا

مزمور داود

۱ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من
 است نام قدوس او را متبارک خواند. ۲ ای جان من خداوند
 را متبارک بخوان! و جمیع احسان های او را فراموش مکن! ۳ که تمام گناهات را
 می آمرزد و همه مرض های تو را شفا می بخشد. ۴ که حیات تو را از هاویه فدیة
 می دهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو می نهد. ۵ که جان تو را به چیزهای نیکو
 سیر می کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.

۶ خداوند عدالت را به جا می آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان. ۷ طریق های
 خویش را به موسی تعلیم داد و عمل های خود را به بنی اسرائیل. ۸ خداوند رحمان و
 کریم است دیرغضب و بسیار رحیم. ۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه
 نگاه نخواهد داشت. ۱۰ باما موافق گاهان ما عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای
 ما جزا نداده است. ۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت
 او بر ترسندگانش عظیم است. ۱۲ به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به
 همان اندازه گاهان ما را از ما دور کرده است. ۱۳ چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤوف
 است همچنان خداوند بر ترسندگان خود رافت می نماید. ۱۴ زیرا جبلت ما را می داند و
 یاد می دارد که ما خاک هستیم. ۱۵ و اما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل
 صحرا همچنان می شکفتد. ۱۶ زیرا که باد بر آن می وزد و نابود می گردد و مکانش دیگر
 آن را نمی شناسد.

۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش ازال تا ابدالابد است و عدالت او بر
 فرزندان فرزندان. ۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ می کنند و فرایض او را یاد می دارند
 تا آنها را به جا آورند. ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او

بر همه مسلط است. ۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زور آورید و کلام او را به جا می آورید و آواز کلام او را گوش می گیرید! ۲۱ ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! وای خادمان او که اراده او را بجا می آورید! ۲۲ ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکان های سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

ستایش خداوند

۱ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای یهوه خدای من تویی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی. **۱۰۴**
 ۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده ای.
 ۳ آن که غرقات خود را بر آبها بنا کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد می خرامد. ۴ فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل. ۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابد الاباد. ۶ آن رابه لجه ها مثل ردا پوشانیده ای، که آبها بر کوهها ایستاده اند. ۷ از عتاب تو می گریزند. از آواز رعد تو پراکنده می شوند. ۸ به فراز کوهها برمی آیند، و به همواریا فرود می آیند، به مکانی که برای آنها مهیا ساخته ای. ۹ حدی برای آنها قرار داده ای که از آن نگذرنند و برنگردند تا زمین را ببوشانند. ۱۰ که چشمه ها را در وادیا جاری می سازد تا در میان کوهها روان بشوند. ۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب می سازند تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند. ۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن می شوند و از میان شاخه ها آواز خود را می دهند. ۱۳ او از غرقات خود کوهها را سیراب می کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می شود.

۱۴ نباتات را برای بهایم می رویاند و سبزه ها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می آورد. ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان می کند، و چهره او را به

روغن شاداب می‌سازد و دل انسان را به نان قوی می‌گرداند. ۱۶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است، ۱۷ که در آنها مرغان آشیانهای خود را می‌گیرند و اما صنوبر خانه لق لق می‌باشد. ۱۸ کوههای بلند برای بزه‌های کوهی و صخره‌ها برای یربوع ملجاء است. ۱۹ ماه را برای موسمهاساخت و آفتاب مغرب خود را می‌داند.

۲۰ تاریکی می‌سازی و شب می‌شود که در آن همه حیوانات جنگلی راه می‌روند. ۲۱ شیرپچگان برای شکار خود غرش می‌کنند و خوراک خویش را از خدا می‌جویند. ۲۲ چون آفتاب طلوع می‌کند جمع می‌شوند و در بیشه‌های خود می‌خوابند. ۲۳ انسان برای عمل خود بیرون می‌آید و به جهت شغل خویش تا شامگاه. ۲۴ ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کرده‌ای. زمین از دولت تو پر است. ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حد شماره زیاده‌اند و حیوانات خرد و بزرگ. ۲۶ و در آن کشتیها راه می‌روند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده‌ای. ۲۷ جمیع اینها از تو انتظار می‌کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی. ۲۸ آنچه را که به آنها می‌دهی، فرا می‌گیرند. دست خود را باز می‌کنی، پس از چیزهای نیکو سیرمی شوند. ۲۹ روی خود را می‌پوشانی پس مضطرب می‌گردند. روح آنها را قبض می‌کنی، پس می‌میرند و به خاک خود برمی‌گردند. ۳۰ چون روح خود را می‌فرستی، آفریده می‌شوند و روی زمین را تازه می‌گردانی.

۳۱ جلال خداوند تا ابدالابد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود. ۳۲ که به زمین نگاه می‌کند و آن می‌لرزد. کوهها را لمس می‌کند، پس آتش فشان می‌شوند. ۳۳ خداوند را خواهم سراپید تا زنده می‌باشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم. ۳۴ تفکر من او را لذیذ بشود و من در خداوند شادمان

خواهم بود. ۳۵ نگاهکاران از زمین نابود گردند و شیران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلولیاه!

کارهای خدا برای قوم او

۱ یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قوم
 ۱۰۵ هاعلام نمایید. ۲ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام
 کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۳ در نام قدوس او نخر کنید. دل طالبان خداوندشادمان
 باشد. ۴ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۵ کارهای
 عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریهای دهان او را.
 ۶ ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او! ۷ یهوه خدای ماست.
 داوریهای او در تمامی جهان است. ۸ عهد خود ریاد می‌دارد تا ابدالاباد و کلامی
 را که بر هزاران پشت فرموده است. ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را
 که برای اسحاق خورده است. ۱۰ و آن را برای یعقوب فریضه‌ای استوار ساخت و
 برای اسرائیل عهد جاودانی. ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا
 حصه میراث شما شود. ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غربا در
 آنجا. ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان می‌بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر. ۱۴ او
 نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود
 ۱۵ که بر مسیحان من دست مگذارید. و انبیای مرا ضررمرسانید. ۱۶ پس قطعی
 را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست، ۱۷ و مردی پیش روی ایشان
 فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند. ۱۸ پایهای وی را به زنجیرها
 خستند و جان او در آهن بسته شد ۱۹ تا وقتی که سخن او واقع شد. و کلام خداوند
 او را امتحان نمود. ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قوم‌ها او

را آزاد ساخت. ۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش. ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد.

۲۳ پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت. ۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت.

۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بندگان وی حيله نمایند.

۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود. ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام. ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند. ۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید. ۳۰ زمین ایشان غوکها را به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرهای پادشاهان ایشان.

۳۱ او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه هادر همه حدود ایشان. ۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان. ۳۳ موها و انجیرهای ایشان را زد و درختان محال ایشان را بشکست. ۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد و کرمها از حد شماره افزون. ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه های زمین ایشان را خوردند. ۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، اوائل تمامی قوت ایشان را. ۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.

۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود. ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنائی دهد. ۴۰ سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیر گردانید.

۴۱ صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.

۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را. ۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنم. ۴۴ و زمینهای امته را بدیشان

داد و زحمت قوم‌ها را وارث شدند. ۴۵ تا آنکه فرایض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلولیاه!

رحمت خداوند برای قوم خود

۱ هلولیاه! خداوند را حمد بگوید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابد الابد! ۲ کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه تسبیحات او را بشنوند؟

۳ خوشباجال آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد. ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خود می داری و به نجات خود از من تفقد نما. ۵ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو نخر نمایم.

۶ با پدران خود گناه نموده‌ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم. ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیز شدند. ۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید. ۹ و بحر قلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجه‌ها مثل بیابان رهبری فرمود. ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید. ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند. ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراپیدند. ۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند. ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون. ۱۵ و مسالت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.

۱۶ پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس یهوه. ۱۷ و زمین شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ایبرام را پوشانید. ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان

افروخته شده، شعله آتش شیران را سوزانید. ۱۹ گوساله‌ای درحوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند. ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می‌خورد. ۲۱ و خدای نجات‌دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود. ۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم. ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند. اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی نمی‌ایستاد، تاغضب او را از هلاکت ایشان برگرداند. ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند. ۲۵ و در خیمه‌های خود همه‌همه کردند و قول خداوند را استماع نمودند. ۲۶ لہذا دست خود را برایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از پا درآورد. ۲۷ و ذریت ایشان را در میان امتہابیندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند. ۲۸ پس به بلع فغور پیوستند و قربانی‌های مردگان را خوردند. ۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و وبا بر ایشان سخت آمد.

۳۰ آنگاه فینحاس بر پا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد. ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابدالاباد. ۳۲ و او را نزد آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید. ۳۳ زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت. ۳۴ و آن قوم‌ها را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود. ۳۵ بلکه خویشان را با امتہا آمیختند و کارهای ایشان را آموختند. ۳۶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید. ۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند. ۳۸ و خون بی‌گناه را ریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید. ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند. ۴۰ لہذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت. ۴۱ و ایشان را به دست امتہا تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند،

بر ایشان حکمرانی کردند. ۴۲ و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند. ۴۳ بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورت‌های خویش براو فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.

۴۴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. ۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود. ۴۶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسپرکنندگان ایشان. ۴۷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتهای جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گوئیم و در تسبیح تو نغمه‌نماییم. ۴۸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالابد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

ستایش نیکویی خداوند

۱ خداوند را حمد بگویند زیرا که اونیکو است و رحمت او باقی است تا ابدالابد. ۲ فدیة شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیة داده است. ۳ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب. ۴ در صحرا آواره شدند و در بادیه‌ای بی‌طریق و شهری برای سکونت نیافتند. ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید. ۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند. ۸ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم. ۹ زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت. ۱۰ آنانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که در مذلت و آهن بسته شده بودند. ۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند. ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مدد کننده‌ای

۱۰۷

نمود. ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگست.

۱۵ پس خداوند را به سبب رحمتش شکرمائید و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۱۶ زیرا که دروازه های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است. ۱۷ احمقان به سبب طریق شیرانه خود و به سبب گاهان خویش، خود را ذلیل ساختند. ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه های موت نزدیک شدند. ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهانید.

۲۱ پس خداوند را به سبب رحمتش شکرمائید و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۲۲ و قربانی های تشکر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنم ذکر کنند. ۲۳ آنانی که در کشتیها به دریارفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند. ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجه ها. ۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت. ۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجه ها فرود شدند و جان ایشان از سخی گداخته گردید. ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید. ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید. ۳۰ پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندر مراد ایشان رسانید.

۳۱ پس خداوند را به سبب رحمتش شکرمائید و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند. ۳۳ او نهرها را به بادیه مبدل کرد و چشمه های آب را به زمین تشنه. ۳۴ و زمین

بارور را نیز به شوره زار، به سبب شرارت ساکنان آن. ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب.

۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند. ۳۷ و مزرعه ها کاشتند و تاکستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند. ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند. ۳۹ و باز کم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن. ۴۰ ذلت را بر روسا می ریزد و ایشان را در بادیه ای که راه ندارد آواره می سازد. ۴۱ اما مسکین را از مشقتش برمی افروزد و قبیله ها را مثل گله هارایش پیدا می کند. ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می شوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست. ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند را خواهند فهمید.

طلب کمک علیه دشمنان

سرود و مزمور داود

۱ ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سراپید و ترنم
خواهم نمود و جلال من نیز. ۲ ای عود و بربط بیدار شوید! من
نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد. ۳ ای خداوند، تو را در میان قوم ها حمد خواهم
گفت و در میان طایفه ها تو را خواهم سراپید. ۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق
آسمانها! و راستی تو تا افلاک می رسد! ۵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال
تو بر تمامی زمین! ۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا
اجابت فرما.

۷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم
می کنم و وادی سکوت را خواهم پیود. ۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن
من. و افرایم خود سر من. و یهودا عصای سلطنت من. ۹ موآب ظرف شست و شوی

من است، و بر ادوم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین نفر خواهم نمود.
 ۱۰ کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ کیست که مرا به ادوم رهبری نماید؟
 ۱۱ آیا نه توای خدا که ما را ترک کرده‌ای؟ و توای خدا که بالشکرهای ما بیرون
 نمی‌آیی؟ ۱۲ ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است. ۱۳ در خدا
 با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

شکایت مرد رنجیده

برای سالار مغنیان. مزبور داودای

۱ خدای تسبیح من، خاموش مباش! ۲ زیرا که دهان شرارت
 ۱۰۹ و دهان فریب را بر من گشوده‌اند، و به زبان دروغ بر من سخن
 گفته‌اند. ۳ به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی‌سبب با من جنگ نموده‌اند. ۴ به
 عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند، و اما من دعا. ۵ و به عوض نیکویی به
 من بدی کرده‌اند. و به عوض محبت، عداوت نموده. ۶ مردی شیر را براو بگزار،
 و دشمن به دست راست او بایستد. ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون
 آید و دعای او نگاه بشود. ۸ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.
 ۹ فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد. ۱۰ و فرزندان او آواره شده، گدایی
 بکنند و از خرابه‌های خود قوت را بجویند. ۱۱ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید
 و اجنبیان محنت او را تاراج کنند. ۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان
 وی احدی رفت ننماید. ۱۳ ذریت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو
 شود. ۱۴ عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود و نگاه مادرش محو نگردد.
 ۱۵ و آنها در مد نظر خداوند دائم بماند تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد. ۱۶ زیرا که
 رحمت نمودن را به یاد نیاورد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل
 تا او را به قتل رساند. ۱۷ چون که لعنت را دوست می‌داشت بدو رسیده و چون

که برکت را نمی خواست، از او دور شده است. ۱۸ و لعنت را مثل ردای خود در برگرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل روغن در استخوانهای وی. ۱۹ پس مثل جامه‌ای که او را می پوشاند، و چون کمربندی که به آن همیشه بسته می شود، خواهد بود. ۲۰ این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می گویند.

۲۱ اما توای یهوه خداوند به خاطر نام خود بامن عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا اخلاصی ده. ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندرونم مجروح است. ۲۳ مثل سایه‌ای که در زوال باشد رفته‌ام و مثل ملخ رانده شده‌ام. ۲۴ زانوهایم از روزه داشتن می لرزد و گوشتم از فربهی کاهیده می شود. ۲۵ و من نزد ایشان عارگردیده‌ام. چون مرا می بینند سر خود را می جنبانند. ۲۶ ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده، ۲۷ تا بدانند که این است دست تو، و توای خداوند این را کرده‌ای. ۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان برخیزند و نجل گردند و اما بنده توشادمان شود. ۲۹ جفا کنندگانم به رسوایی ملبس شوند و نجالت خویش را مثل ردا بپوشند. ۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت. ۳۱ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند برهاند.

کاهن به رتبه ملک‌یصدق

مزمور داود

۱ یهوه به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.» ۲ خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن. ۳ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی می باشند. در زینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه

۱۱۰

برای توست. ۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «تو کاهن هستی تا ابدالاباد، به رتبه ملک‌یصدق.» ۵ خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد. ۶ در میان امتهای داوری خواهد کرد. از لاشها پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید. ۷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

رحمت خداوند

۱ هلولویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس استان و در جماعت. ۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می‌کنند. ۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابدالاباد. ۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است. ۵ ترسندگان خود را رزقی نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالاباد. ۶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امتهای او بدیشان عطا فرماید. ۷ کارهای دستپایش راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین. ۸ آنها پایدار است تا ابدالاباد. در راستی و استقامت کرده شده. ۹ فدیهای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدوس و مهیب است. ۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابدالاباد.

سعادت شخص خدا ترس

۱ هلولویاه! خوشبخت کسی که از خداوند می‌ترسد و در وصیای او بسیار رغبت دارد. ۲ ذریتش در زمین زور آور خواهند بود. طبقه استان مبارک خواهند شد. ۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش

تا به ابد پایدار است. ۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند. او کریم و رحیم و عادل است. ۵ فرخنده است شخصی که رثوف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد. ۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود. ۷ از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکل دارد. ۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند. ۹ بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزت افراشته خواهد شد. ۱۰ شیر این را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شیران زایل خواهد گردید.

محبت خداوند

۱ هلولیاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح
 ۱۱۳ بخوانید. ۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تا ابد الاباد. ۳ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود. ۴ خداوند بر جمیع امته متعال است و جلال وی فوق آسمانها. ۵ کیست مانند یهوه خدای ما که بر اعلی علین نشسته است؟ ۶ و متواضع می شود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین. ۷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد. ۸ تا او را با بزرگان بنشانند یعنی با بزرگان قوم خویش. ۹ زن نازاد را خانه نشین می سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولیاه!

سرود فصیح

۱ وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از
 ۱۱۴ قوم اجنبی زبان، ۲ یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت

وی. ۳ دریا این را بدید و گریخت واردن به عقب برگشت. ۴ کوهها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله. ۵ ای دریاتو را چه شد که گریختی؟ وای اردن که به عقب برگشتی؟ ۶ ای کوهها که مثل قوچها به جستن درآمدید وای تلها که مثل بره های گله. ۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب. ۸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمه آب.

در وصف خدای حقیقی

۱ ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده!
 به سبب رحمت و به سبب راستی خویش. ۲ امتهای چرا بگویند که
 «خدای ایشان الان کجاست؟» ۳ اما خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده
 به عمل آورده است. ۴ بتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان. ۵ آنها
 را دهان است و سخن نمی گویند. آنها را چشمهاست و نمی بینند. ۶ آنها را گوشهاست
 و نمی شنوند. آنها را بینی است و نمی بویند. ۷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پایها
 و راه نمی روند. و به گوی خودتتق نمی نمایند. ۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و
 هر که بر آنها توکل دارد.

۹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون و سپر ایشان است. ۱۰ ای خاندان
 هارون بر خداوند توکل نمائید. او معاون و سپر ایشان است. ۱۱ ای ترسندگان خداوند،
 بر خداوند توکل نمائید. او معاون و سپر ایشان است. ۱۲ خداوند ما را به یاد آورده،
 برکت می دهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت
 خواهد داد. ۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.
 ۱۴ خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را. ۱۵ شما مبارک خداوند
 هستید که آسمان و زمین را آفرید. ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین
 را به بنی آدم عطا فرمود. ۱۷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح می خوانند؛ و نه آنانی

که به خاموشی فرو می‌روند. ۱۸ لیکن مایه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابد الاباد. هلولیاه!

سپاسگزاری برای رهایی

۱ خداوند را محبت می‌نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است. ۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهم خواند. ۳ ریسمان های موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم. ۴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آهای خداوند جان مرارهایی ده! ۵ خداوند رئوف و عادل است و خدای ما رحیم است. ۶ خداوند ساده دلان را محافظت می‌کند. ذلیل بودم و مرا نجات داد. ۷ ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است. ۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن. ۹ به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان. ۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم. ۱۱ در پریشانی خود گفتم که «جمع آدمیان دروغ گویند.» ۱۲ خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده است؟ ۱۳ پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۴ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او. ۱۵ موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانها است. ۱۶ آهای خداوند، من بنده تو هستم! من بنده تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشوده‌ای! ۱۷ قربانی های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۸ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی، ۱۹ در صحن های خانه خداوند، در اندرون توای اورشلیم. هلولیاه!

تسبیح خداوند

۱ ای جمیع امتها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او
را حمد گوید! ۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی

۱۱۷

خداوند تا ابدالاباد. هلولیاه!

سرود پیروزی

۱ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت
او تا ابدالاباد است. ۲ اسرائیل بگویند که «رحمت او تا
ابدالاباد است.» ۳ خاندان هارون بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.»
۴ ترسندگان خداوند بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.»

۱۱۸

۵ در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد. ۶ خداوند با
من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟ ۷ خداوند بر ایم از مددکاران
من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید. ۸ به خداوند
پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان. ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل
نمودن بر امیران. ۱۰ جمیع امتها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک
خواهم کرد. ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را
هلاک خواهم کرد. ۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش
شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۳ بر من سخت هجوم
آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود. ۱۴ خداوند قوت و سرود من است
و نجات من شده است. ۱۵ آواز ترنم و نجات درخیمه های عادلان است. دست
راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست
راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۷ نمی میرم بلکه زیست خواهم کرد و

کارهای یاه را ذکر خواهم نمود. ۱۸ یاه مرابه شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است. ۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت. ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱ تو را حمد می گویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده ای. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آه ای خداوند نجات بخش! آه ای خداوند سعادت عطا فرما! ۲۶ متبارک باد او که به نام خداوندی آید. شما را از خانه خداوند برکت می دهیم. ۲۷ یهوه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید. ۲۸ تو خدای من هستی تو، پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند. ۲۹ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالابد است.

در وصف طریق و شریعت خدا

۱

۱ خوشابه حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند.
 ۲ خوشابه حال آنانی که شهادت او را حفظ می کنند و به تمامی
 دل او را می طلبند. ۳ سج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک می نمایند.
 ۴ تو وصیای خود را امر فرموده ای تا آنها را تمام نگاه داریم. ۵ کاش که راههای
 من مستحکم شود تا فرایض تو را حفظ کنم. ۶ آنگاه نجل نخواهم شد چون تمام او امر
 تو را در مد نظر خود دارم. ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای
 عدالت تو را آموخته شوم. ۸ فرایض تو را نگاه می دارم. مرا بالکلیه ترک منما.

۱۱۹

ب

۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو. ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر تو گمراه شوم. ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو نگاه ورزم. ۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فریض خود را به من بیاموز. ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را. ۱۴ در طریق شهادت تو شادمانم. ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می‌کنم و به طریق های تو نگران خواهم بود. ۱۶ از فریض تو لذت می‌برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

ج

۱۷ به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم. ۱۸ چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم. ۱۹ من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار. ۲۰ جان من شکسته می‌شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت. ۲۱ متکبران ملعون را تو بیخ نمودی، که از اوامر تو گمراه می‌شوند. ۲۲ ننگ ورسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادت تو را حفظ کرده‌ام. ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند. لیکن بنده تو در فریض تو تفکر می‌کند. ۲۴ شهادت تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده‌اند.

د

۲۵ جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز. ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فریض خویش را به من بیاموز. ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۲۸ جان

من از حزن گداخته می‌شود. مرا موافق کلام خود برپا بدار. ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما. ۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهایی تو را پیش خود گذاشتم. ۳۱ به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند مرا نجل مساز. ۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.

۵

۳۳ ای خداوند طریق فریض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت. ۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود. ۳۵ مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم. ۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه به سوی طمع. ۳۷ چشمانم را از دیدن بطلت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز. ۳۸ کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است. ۳۹ ننگ مرا که از آن می‌ترسم از من دور کن زیرا که داوریهایی تو نیکو است. ۴۰ هان به وصیای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.

و

۴۱ ای خداوند رحمهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو. ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم. ۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالکل مگیر زیرا که به داوریهایی تو امیدوارم ۴۴ و شریعت تو را دائم نگاه خواهم داشت تا ابدالابد. ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصیای تو را طلبیده‌ام. ۴۶ و در شهادت تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و نجل نخواهم شد. ۴۷ و از وصیای تو تملذ خواهم یافت که آنها را دوست می‌دارم. ۴۸ و

دستهای خود را به اوامر تو که دوست می‌دارم بر خواهم افراشت و در فرایض تو
تفکر خواهم نمود.

ز

۴۹ کلام خود را با بنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی. ۵۰ این
در مصیبت تسلی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت. ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا
کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم. ۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد
آوردم و خویشتن را تسلی دادم. ۵۳ حدت خشم مرا در گرفته است، به سبب شیرانی
که شریعت تو را ترک کرده‌اند. ۵۴ فرایض تو سرودهای من گردید، در خانه غربت
من. ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم. ۵۶ این
بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.

ح

۵۷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت. ۵۸ رضامندی
تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما. ۵۹ در راههای
خود تفکر کردم و پایهای خود را به شهادت تو مایل ساختم. ۶۰ شتابیدم و درنگ
نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم. ۶۱ ریسمانهای شیران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت
تو را فراموش نکردم. ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای
عدالت تو. ۶۳ من همه ترسندگان را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه
می‌دارند. ۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خود را به من بیاموز.

ط

۶۵ با بنده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش. ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من پیاموز زیرا که به او امر تو ایمان آوردم. ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم. ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می کنی. فرایض خود را به من پیاموز. ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و اما من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم. ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است. و اما من در شریعت تو تلذذ می یابم. ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را پیاموزم. ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

ی

۷۳ دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهمم گردان تا او امر تو را پیاموزم. ۷۴ ترسندگان تو چون مرا بینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم. ۷۵ ای خداوند دانسته ام که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت داده ای. ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بنده خویش. ۷۷ رحمت های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذ من است. ۷۸ متکبران نجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و اما من در وصایای تو تفکرمی کنم. ۷۹ ترسندگان توبه من رجوع کنند و آنانی که شهادت تو را می دانند. ۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا نجل نشوم.

ک

۸۱ جان من برای نجات تو کاهیده می شود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم. ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و می گویم کی مرا تسلی خواهی

داد. ۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام. لیکن فرایض تو را فراموش نکرده‌ام. ۸۴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟ ۸۵ متکبران برای من حفره‌ها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند. ۸۶ تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما. ۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. اما من وصایای تو را ترک نکردم. ۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادت دهان تو را نگاه دارم.

ل

۸۹ ای خداوند کلام تو تا ابد الابد در آسمان پایدار است. ۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریده‌ای و پایدار می‌ماند. ۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستاده‌اند زیرا که همه بنده تو هستند. ۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی بود، هرآینه در مذلت خود هلاک می‌شدم. ۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساخته‌ای. ۹۴ من از آن توهستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم. ۹۵ شیرین برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادت تو تامل می‌کنم. ۹۶ برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بی‌نهایت وسیع است.

م

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم. ۹۸ اوامر تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من می‌باشد. ۹۹ از جمیع معلمان خود فهیم تر شدم زیرا که شهادت تو تفکر من است. ۱۰۰ از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم. ۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم. ۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی. ۱۰۳ کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل

شیرین تر. ۱۰۴ از وصایای توفطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.

ن

۱۰۵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است. ۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهی عدالت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز! ۱۰۸ ای خداوند هدایای تبرعی دهان مرا منظور فرما و داوریهی خود را به من پیاموز. ۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم. ۱۱۰ شیران برای من دام گذاشته‌اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم. ۱۱۱ شهادت تو را تا به ابد میراث خود ساختم زیرا که آنها شادمانی دل من است. ۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تا ابد الابد و تا نهایت.

س

۱۱۳ مردمان دو رو را مکروه داشته‌ام، لیکن شریعت تو را دوست می‌دارم. ۱۱۴ ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو انتظار می‌کشم. ۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت. ۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تایید کن تا زنده شوم و از امید خود نخل نگردم. ۱۱۷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و بر فرایض تو دائم نظر نمایم. ۱۱۸ همه کسانی را که از فرایض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمرده‌ای زیرا که مکر ایشان دروغ است. ۱۱۹ جمیع شیران زمین را مثل درد هلاک می‌کنی. بنابراین شهادت تو را دوست می‌دارم. ۱۲۰ موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهی تو ترسیدم.

ع

۱۲۱ داد و عدالت را به جا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما. ۱۲۲ برای سعادت بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند. ۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو. ۱۲۴ با بنده خویش موافق رحمانیت عمل نما و فرایض خود را به من پیاموز. ۱۲۵ من بنده تو هستم. مرا فهمم گردان تاشهادات تو را دانسته باشم. ۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند. ۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را دوست می‌دارم، زیادتر از طلا و زر خالص. ۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست می‌دانم، و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.

ف

۱۲۹ شهادات تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد. ۱۳۰ کشف کلام تو نورمی بخشد و ساده دلان را فهمم می‌گرداند. ۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم. ۱۳۲ بر من نظر کن و کرم فرما، بر حسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست می‌دارند. ۱۳۳ قدم‌های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد. ۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم. ۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فرایض خود را به من پیاموز. ۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

ص

۱۳۷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است. ۱۳۸ شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت. ۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند. ۱۴۰ کلام تویی نهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست می‌دارد. ۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصیای تو را فراموش نکردم. ۱۴۲ عدالت تو عدل است تا ابدالابد و شریعت تو راست است. ۱۴۳ تنگی و ضیق مرا درگرفته است، اما اوامر تو تلذذ من است. ۱۴۴ شهادت تو عادل است تا ابدالابد. مرا فهم گردان تا زنده شوم.

ق

۱۴۵ به تمامی دل خوانده‌ام. ای خداوند مراجواب ده تا فریض تو را نگاه دارم! ۱۴۶ تو را خوانده‌ام، پس مرا نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۴۷ بر طلوع فجر سبقت جست، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم. ۱۴۸ چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم. ۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۰ آنانی که در پی خباث می‌روند، نزدیک می‌آیند، و از شریعت تو دور می‌باشند. ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است. ۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانسته‌ام که آنها را بنیان کرده‌ای تا ابدالابد.

ر

۱۵۳ بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده‌ام. ۱۵۴ در دعوی من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام

خویش مرا زنده ساز. ۱۵۵ نجات از شیران دور است زیرا که فرایض تو را نمی طلبند. ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۷ جفاکنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برگردانیدم. ۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند. ۱۵۹ بین که وصایای تو را دوست می دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز! ۱۶۰ جمله کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابد الابد است.

ش

۱۶۱ سروران بی جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است. ۱۶۲ من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد. ۱۶۳ از دروغ گراحت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست می دارم. ۱۶۴ هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح می خوانم، برای داوریهای عدالت تو. ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد. ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می آورم. ۱۶۷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنهارا بی نهایت دوست می دارم. ۱۶۸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشته ام زیرا که تمام طریقه های من در مد نظر تو است.

ت

۱۶۹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهم گردان. ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا اخلاصی ده. ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فرایض خود را به من آموخته ای. ۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است. ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده ام. ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق

بوده‌ام و شریعت تو تلذذ من است. ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد. ۱۷۶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

دعا در تنگی

سرود درجات

۱ نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود. ۲ ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حيله گر. ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حيله گر؟ ۴ تیره‌های تیزجباران با اخگرهای طاق!

۵ وای بر من که در ماشک ماوا گزیده‌ام و در خیمه‌های قیدار ساکن شده‌ام. ۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می‌دارد. ۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

اعانت الهی

سرود درجات

۱ چشمان خود را به سوی کوه‌های برمی افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. [ترجمه درست این آیه اینست: «چشمان خود را بسوی کوه‌های برمی افرازم. اعانت من از کجا می‌آید؟»] ۲ اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید. ۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید. ۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود.

۵ خداوند حافظ تو می باشد. خداوند به دست راستت سایه تو است. ۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب. ۷ خداوند تو را از هر بدی نگاه می دارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد. ۸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابد الاباد.

در وصف اورشلیم

سرود درجات از داود

۱ شادمان می شدم چون به من می گفتند: «به خانه خداوند برویم.» ۲ پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه های تو، ای اورشلیم! ۳ ای اورشلیم که بنا شده ای مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد، ۴ که بدانجا اسباط بالا می روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند. ۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری برپا شده است، یعنی کرسیهای خاندان داود.

۶ برای سلامتی اورشلیم مسالت کنید. آنانی که تو را دوست می دارند، نجسته حال خواهند شد. ۷ سلامتی در باره های تو باشد، و رفاهیت در قصرهای تو. ۸ به خاطر برادران و یاران خویش، می گویم که سلامتی بر تو باد. ۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهیم طلبید.

طلب کرم

سرود درجات

۱ به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده ای! ۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه

خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید. ۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیراچه بسیار از اهانت پر شده ایم. ۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

اعانت از جانب خدا

سرود درجات از داود

۱۲۴
 ۱ اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید؛ ۲ اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند، ۳ آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود. ۴ آنگاه آنها ما را غرق می کرد و نهرها بر جان ما می گذشت. ۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می گذشت. ۶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت. ۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم. ۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان وزمین را آفرید.

متوکلان خدا جنبش نخواهند خورد

سرود درجات

۱۲۵
 ۱ آنانی که بر خداوند توکل دارند، مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابدالاباد. ۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الان و تا ابدالاباد است. ۳ زیرا که عصای شیرین بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبدا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند. ۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می باشند. ۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

بازآوردن اسیران صهیون

سرود درجات

۱ چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم. ۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه در میان امته گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.» ۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم. ۴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب. ۵ آتانی که با اشکهای کارند، با ترنم درو خواهند نمود. ۶ آنکه با گریه بیرون می رود و تخم برای زراعت می برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

اعتماد بر خدا

سرود درجات از سلیمان

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بی فایده می کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی فایده پاسبانی می کنند. ۲ بی فایده است که شماصبح زود برمی خیزید و شب دیر می خوابید و نان مشقت را می خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می بخشد. ۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند می باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست. ۴ مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی. ۵ خوشباجال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. نجلی نخواهند شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

خوشابحال ترسندگان خدا

سرود درجات

۱ خوشابحال هر که از خداوند می ترسد و بر طریق های او سالک می باشد. ۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشابحال تو و سعادت با تو خواهد بود. ۳ زن تو مثل مو بار آور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسرانت مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفره تو. ۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می ترسد. ۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلیم را خواهی دید. ۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

رهای از شیران

سرود درجات

۱ چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند: ۲ چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند. ۳ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند. ۴ اما خداوند عادل است و بندهای شیران را گسیخت. ۵ نجل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند. ۶ مثل گیاه بر پشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند می خشکد. ۷ که درونده دست خود را از آن پر نمی کند و نه دسته بند آغوش خود را. ۸ و راهگذاران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می خوانیم.

انتظار برای خدا

سرود درجات

۱۳۰
 ۱ ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم. ۲ ای خداوند! آواز
 مرا بشنو و گوشهای تو به آواز تضرع من ملتفت شود. ۳ ای یاه،
 اگر گاهان را به نظر آوری، کیست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟ ۴ لیکن
 مغفرت نزد توست تا از تو بترسند. ۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و
 به کلام او امیدوارم. ۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح،
 بلی زیاده از منتظران صبح. ۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت
 نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان. ۸ و او اسرائیل را فدیة خواهد داد، از
 جمیع گاهان وی.

فروتنی در مقابل خدا

سرود درجات از داود

۱۳۱
 ۱ ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و
 خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که
 از عقل من بعید است. ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه‌ای از
 شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر باز داشته شده.
 ۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابدالابد.

در وصف هیکل

سرود درجات

۱ ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلت‌های او را. ۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود برنخوام آمد. ۳ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش، ۴ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب. ۵ اینک ذکر آن را در افراشته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم. ۶ به مسکن‌های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم. ۷ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو. ۸ کاهنان تو به عدالت ملبس شوند و مقدسات ترنم نمایند. ۹ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را برمگردان. ۱۰ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برنخواهد گشت که «از ثمره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت. ۱۱ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادتم را که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.»

۱۲ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده. ۱۳ «این است آرامگاه من تا ابد الابد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم. ۱۴ آذوقه آن را هرآینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت، ۱۵ و کاهنانش را به نجات ملبس خواهم ساخت و مقدسانش هرآینه ترنم خواهند نمود. ۱۶ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت. ۱۷ دشمنان او را به نجات ملبس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.»

در وصف یکدلی

سرود درجات از داود

۱ اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند. ۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می‌آید. ۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالابد.

تجید خدا

سرود درجات

۱ هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می‌ایستید! ۲ دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید. ۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

تسبیح خداوند

۱ هلولیاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید! ۲ ای شما که در خانه خداوند می‌ایستید، در صحن‌های خانه خدای ما. ۳ هلولیاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است. ۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش. ۵ زیرا می‌دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان.

۶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه
 لجه‌ها. ۷ ابرها را از اقصای زمین برمی آورد و بر آنها باران می‌سازد و باده‌ها
 را از مخزنهای خویش بیرون می‌آورد. ۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از
 انسان هم از بهایم. ۹ آیات و معجزات را در وسط توای مصر فرستاد، برفرعون و بر
 جمیع بندگان وی. ۱۰ که امتهای بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت. ۱۱ سیحون
 پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را. ۱۲ و زمین ایشان را
 به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.

۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابدالاباد؛ وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع
 طبقات. ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت
 خواهد فرمود. ۱۵ بتهای امتهای طلا و نقره می‌باشند، عمل دستهای انسان. ۱۶ دهنها
 دارند و سخن نمی‌گویند؛ چشمان دارند و نمی‌بینند؛ ۱۷ گوشه‌دارند و نمی‌شنوند بلکه
 در دهان ایشان هیچ نفس نیست. ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها می‌باشند و هر که بر آنها
 توکل دارد. ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون،
 خداوند را متبارک خوانید. ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای
 ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید. ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد،
 که در اورشلیم ساکن است. هلولیاه.

سرود سپاسگزاری

۱ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابدالاباد
 است.

۱۳۶

۲ خدای خدایان را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

۳ رب الارباب را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می‌کند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

- ۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۶ او را که زمین را بر آنها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۷ او را که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۲ با دست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۳ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۵ و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۸ و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۹ سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۰ و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۱ و زمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۲ یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۳ و ما را در مذلت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۴ و ما را از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۵ که همه بشر را روزی می‌دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

۲۶ خدای آسمانها را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است.

سرود تبعیدیون

۱ نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم وگریه نیز کردیم، چون صهیون را
 به یاد آوردیم. ۲ بریطهای خود را آویختیم بر درختان بید که در
 میان آنها بود. ۳ زیرا آنانی که مارا به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرودخواستند؛
 و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (خواستند) که «یکی از سرودهای
 صهیون را برای ما بسراید.»

۱۳۷

۴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟

۵ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند. ۶ اگر
 تو را به یاد نیاورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود
 ترجیح ندهم. ۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند:
 «منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!»

۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشبحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو
 به ماجرا دادی! ۹ خوشبحال آنکه اطفال تو را بگیرد وایشان را به صخره‌ها بزند.

سرود حمد مزبور داود

۱ تو را به تمامی دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان
 تو را حمد خواهم گفت. ۲ به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم
 کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را
 بر تمام اسم خود تمجید نموده‌ای. ۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و
 مرا با قوت درجام شجاع ساختی.

۱۳۸

۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند. ۵ و طریق های خداوند را خواهند سراپید، زیرا که جلال خداوند عظیم است. ۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می کند. و اما متکبران را از دور می شناسد. ۷ اگرچه در میان تنگی راه می روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد. ۸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

حکمت و علم خدا

برای سالار مغنیان. مز مور داود

۱ ای خداوند مرا آزموده و شناخته ای. ۲ تو نشستن و برخاستن مرا می دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده ای. ۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده ای و همه طریق های مرا دانسته ای. ۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوند آن را تمام دانسته ای. ۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده ای و دست خویش را بر من نهاده ای. ۶ این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید.

۱۳۹

۷ از روح تو بجا بروم؟ و از حضور تو بجا بگریزم؟ ۸ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی! ۹ اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، ۱۰ در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.

۱۱ و گفتم: «یقین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید. ۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است. ۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم

مادرم نقش بستی. ۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این رانیکو می‌داند. ۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم. ۱۶ چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می‌شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.

۱۷ ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرمی است و جمله آنها چه عظیم است! ۱۸ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیداری شوم هنوز نزد تو حاضر هستم. ۱۹ یقین ای خدا شیران را خواهی کشت. پس ای مردمان خون ریز از من دور شوید. ۲۰ زیرا سخنان مکرآمیز درباره تو می‌گویند و دشمنانت نام تو را به باطل می‌برند. ۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند، و آیا مخالفان تو را مکروه نمی‌شمارم؟ ۲۲ ایشان را به نفرت تام نفرت می‌دارم. ایشان را دشمنان خویشتن می‌شمارم.

۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان، ۲۴ و بین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

دعای حفاظت

برای سالار مغنیان. مزامور داود

۱ ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما! ۲ که در دلهای خود در شرارت تفکر می‌کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند. ۳ دندانهای خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهرافعی زیر لب ایشان است، سلاه. ۴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پایهای مرا بلغزانند.

۱۴۰

۵ متکبران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کمندها برای من نهاده‌اند، سلاه. ۶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!» ۷ ای یهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای. ۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیآور و تدابیر ایشان را به انجام مرساں مبادا سرفراشته شوند، سلاه. ۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید. ۱۰ اخگرهای سوزنده را برایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست. ۱۱ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند ۱۲ می‌دانم که خداوند ادراستی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود. ۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

درخواست کمک

مزور داود

۱ ای خداوند تو را می‌خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم
 ۱۴۱ آواز مرا بشنو! ۲ دعای من به حضور تو مثل بخورآراسته شود،
 و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام. ۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و
 در لبهایم را نگاه دار. ۴ دل مرا به عمل بد مگردان تا مرتکب اعمال زشت با
 مردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم. ۵ مرد عادل مرا بزند و لطف
 خواهد بود، و مرا تادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را با نخواهد
 نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود. ۶ چون داوران ایشان
 از سر صخره‌ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.
 ۷ مثل کسی که زمین را فلاح و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده

می‌شود.^۸ زیرا که ای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما!^۹ مرا از دامی که برای من نهاده‌اند نگاه دار و از کمندهای گاهکاران.^{۱۰} شیران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

دعا در تنگی

قصیده داود و دعا وقتیکه در مغاره بود

۱۴۲

۱ به آواز خود نزد خداوند فریادبری آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع می‌نمایم.^۲ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی‌های خود را نزد او بیان خواهم کرد.^۳ وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند.^۴ به طرف راست بنگر و بین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من ناپود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.^۵ نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی.^۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیل! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زور آورترند.^۷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده‌ای.

تضرع به حضور خدا

مزمور داود

۱۴۳

۱ ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!^۲ و بر بنده خود به محاکمه برمیاء زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.^۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل

آنانی که مدتی مرده باشند. ۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است.

۵ ایام قدیم را به یاد می‌آورم. در همه اعمال توتفکر نموده، در کارهای دست تو تامل می‌کنم. ۶ دستهای خود را بسوی تو دراز می‌کنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلاه. ۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبادا مثل فروروندگان به هاویه بشوم. ۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمی‌افرازم.

۹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده‌ام. ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجا آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مرادر زمین هموار هدایت بنماید. ۱۱ به خاطر نام خودای خداوند مرا زنده ساز. به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان. ۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده تو هستم.

سرود پیروزی

مزمو ر داود

۱ خداوند که صخره من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ وانگشتهای مرا به حرب تعلیم داد! ۲ رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیر اطاعت من می‌دارد. ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب پیآوری؟ ۴ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه‌ای است که می‌گذرد.

۱۴۴

۵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند. ۶ رعدرا جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منہزم نما. ۷ دست خودرا از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی. ۸ که دهان ایشان به باطل سخن می گوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است. ۹ ای خدا، تو راسرودی تازه می سرایم. با بربط ذات ده تار، تو را ترنم خواهم نمود. ۱۰ که پادشاهان را نجات می بخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک می رهانی.

۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می گوید. و دست راست ایشان دست دروغ است. ۱۲ تا پسران ما در جوانی خود نمو کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر. ۱۳ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ما هزارها و کروورهادر صحراهای ما بزیایند. ۱۴ و گاوان ما باربردارشوند و هیچ رخنه و خروج و ناله ای در کوچه های ما نباشد. ۱۵ خوشبحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشبحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

پرستش خداوند

تسبیح داود

۱ ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می خوانم و نام تو را مبارک می گویم، تا ابدالاباد! ۲ تمامی روز تو را مبارک می خوانم، و نام تو را حمد می گویم تا ابدالاباد. ۳ خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح. و عظمت او را تفتیش نتوان کرد. ۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود. ۵ در مجد جلیل کبریایی تو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من

۱۴۵

عظمت تو را بیان خواهم نمود. ۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سراپید. ۸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیر الاحسان. ۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است. ۱۰ ای خداوند جمع کارهای تو، تو را حمد می گویند. و مقدسان تو، تو را مبارک می خوانند. ۱۱ درباره جلال ملکوت تو سخن می گویند و توانایی تو را حکایت می کنند. ۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تو را. ۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها. ۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تایید می کند و خم شدگان را برمی خیزاند. ۱۵ چشمان همگان منتظر تومی باشد و تو طعام ایشان را در موسم می دهی. ۱۶ دست خویش را باز می کنی و آرزوی همه زندگان را سیر می نمایی. ۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش. ۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می خوانند، به آنانی که او را به راستی می خوانند. ۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می دهد. ۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه می دارد و همه شیران را هلاک خواهد ساخت. ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را مبارک بخوانند تا ابدالابد.

سعادت توکل به خدا

۱ هلولیاه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان! ۲ تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سراپید. ۳ بر روستاتوکل مکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست. ۴ روح او بیرون می رود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهاش نابود می شود.

۱۴۶

۵ خوشباجمال آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر یهوه خدای وی می‌باشد، ۶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالاباد؛ ۷ که مظلومان را دادرسی می‌کند؛ و گرسنگان رانان می‌بخشد. خداوند اسیران را آزاد می‌سازد. ۸ خداوند چشمان کوران را باز می‌کند. خداوند خشم شدگان را برمی‌افزاید. خداوند عادلان را دوست می‌دارد. ۹ خداوند غریبان را محافظت می‌کند و یتیمان و بیوه‌زنان را پایدار می‌نماید. لیکن طریق شریران را کج می‌سازد. ۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد و خدای توای صهیون، نسلا بعد نسل. هلولویاه!

تسبیح خدای توانا

۱ هلولویاه، زیرا خدای ما را سراییدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است! ۲ خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید. ۳ شکسته دلان را شفا می‌دهد و جراحت‌های ایشان را می‌بندد. ۴ عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آنها را به نام می‌خواند. ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی. ۶ خداوند مسکینان را برمی‌افزاید و شریران را به زمین می‌اندازد. ۷ خداوند را با تشکر بسرایید. خدای ما را با بریط سرود بخوانید. ۸ که آسمانها را با ابرها می‌پوشاند و باران را برای زمین میبارد. ۹ که بهایم را آذوقه می‌دهد و بچه‌های غراب را که او رامی‌خوانند. ۱۰ در قوت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی‌باشد. ۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند.

۱۲ ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو. ۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازه‌هایت را مستحکم کرده و فرزندان را در اندرون

مبارک فرموده است. ۱۴ که حدود تو را سلامتی می دهد و تو را از مغز گندم سیر می گرداند. ۱۵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هر چه تمام تر می دود. ۱۶ که برف را مثل پشم می باراند، و ژاله را مثل خاکستر می پاشد. ۱۷ که تگرگ خود را در قطعه ها می اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟ ۱۸ کلام خود را می فرستد و آنها را می گدازد. باد خویش را می وزاند، پس آنها جاری می شود. ۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فرایض و داوریهای خویش را به اسرائیل. ۲۰ با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانسته اند. هلولیاه!

همه خدا را تسبیح بخوانند

۱ هلولیاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلی علین او را تسبیح بخوانید! ۲ ای همه فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همه لشکرهای او او را تسبیح بخوانید. ۳ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان نور او او را تسبیح بخوانید. ۴ ای فلک الافلاک او را تسبیح بخوانید، وای آبایی که فوق آسمانهایید. ۵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند. ۶ و آنها را پایدار نمود تا ابدالابد و قانونی قرار داد که از آن در نگذردند.

۷ خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه ها. ۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به جا می آورید. ۹ ای کوهها و تمام تلها و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد. ۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم وحشرات و مرغان بالدار. ۱۱ ای پادشاهان زمین و جمیع امتها و سروران و همه داوران جهان. ۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال. ۱۳ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنهاتعال است و جلال او فوق زمین و آسمان. ۱۴ او و او شاخی برای قوم

خود برافراشته است، تا نغز باشد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او می‌باشند. هلولیاه!

سرود تازه برای خداوند

۱ هلولیاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان! ۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. ۳ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند. ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می‌سازد. ۵ مقدسان از جلال نغز بنمایند. و بر بسترهای خود ترنم بکنند. ۶ تسبیحات بلند خدادر دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان. ۷ تا از امت‌ها انتقام بکشند و تادیب‌ها بر طوایف بنمایند. ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروان ایشان را به پابندهای آهنین. ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

۱۴۹

تسبیح خدا

۱ هلولیاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او را تسبیح بخوانید! ۲ او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. ۳ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با بربط و عود تسبیح بخوانید. ۴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید. ۵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید. ۶ هر که روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

۱۵۰

کتاب امثال سلیمان نبی

مقدمه کتاب

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل ۲ به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت. ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت. ۴ تاساده دلان را زیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز. ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید. ۶ تا امثال و کلیات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را. ۷ ترس یهوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

هشدار علیه وسوسه

۸ ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما. ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سرتو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود. ۱۰ ای پسر من اگر نگاهکاران تو را فریفته سازند، قبول منما. ۱۱ اگر گویند: «همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بی‌گهان بی‌جهت پنهان شویم، ۱۲ مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو می‌روند. ۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت. ۱۴ قرعه خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.»

۱۵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان باز دار. ۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابد. ۱۷ به تحقیق، گسترده دام در نظر هر بالدار بی‌فایده است. ۱۸ لیکن ایشان به

جهت خون خود کمین می‌سازند، و برای جان خویش پنهان می‌شوند. ۱۹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد.

تشویق به پذیرفتن حکمت

۲۰ حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند.
 ۲۱ در سرچهارراهها در دهنه دروازه‌ها می‌خواند و در شهر به سخنان خود متکلم می‌شود ۲۲ که «ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی مستهزین از استهزا شادی می‌کنند و احقمان از معرفت نفرت می‌نمایند؟ ۲۳ به سبب عتاب من بازگشت نمایید. اینک روح خود را بر شما افزایم خواهی نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد. ۲۴ زیرا که چون خواندم، شما باثمودید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنان نکرد. ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توییخ مرا نخواستید. ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود. ۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما دررسد، حینی که تنگی و ضیق بر شما آید. ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مراجستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت. ۲۹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند، ۳۰ و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توییخ مرا خوار شمردند، ۳۱ بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد. ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احقمان، ایشان را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ اما هر که مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریح خواهد ماند.»

فواید حکمت

۲ ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می داشتی،^۲ تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی،^۳ اگر فهم را دعوت می کردی و آواز خود را به فطانت بلند می نمودی،^۴ اگر آن را مثل نقره می طلبیدی و مانند خزانه های مخفی جستجو می کردی،^۵ آنگاه ترس خداوند را می فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می نمودی.^۶ زیرا خداوند حکمت را می بخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می شود.^۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره می کند و برای آنانی که در کاملیت سلوک می نمایند، سپر می باشد،^۸ تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد.

۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می فهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را.^{۱۰} زیرا که حکمت به دل تو داخل می شد و معرفت نزد جان تو عزیز می گشت.^{۱۱} تمیز، تو را محافظت می نمود، و فطانت، تو را نگاه می داشت،^{۱۲} تا تو را از راه شیر رهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم می شوند.^{۱۳} که راههای راستی را ترک می کنند، و به طریقهای تاریکی سالک می شوند.^{۱۴} از عمل بد خشنودند، و از دروغهای شیرخرسندند.^{۱۵} که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج رو می باشند.^{۱۶} تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه ای که سخنان تملق آمیز می گوید؛^{۱۷} که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.^{۱۸} زیرا خانه او به موت فرو می رود و طریقهای او به مردگان.^{۱۹} کسانی که نزد وی روند برنخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید.^{۲۰} تا به راه صالحان سلوک نمایی و طریقهای عادلان را نگاه داری.^{۲۱} زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند.

۲۲ لیکن شیران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

سایر فواید حکمت

۱ ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد،^۲ زیرا که طول ایام وسالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود.^۳ زنهاری که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار.^۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.^۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن.^۶ در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقه‌هایت را راست خواهد گردانید.

۷ خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.^۸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهای مغز خواهد بود.^۹ از مایملک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همه محصول خویش.^{۱۰} آنگاه انبارهای تو به وفور نعمت پر خواهد شد، و چرخشهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت.^{۱۱} ای پسر من، تادیب خداوند را خوار مشمار، و توبیخ او را مکروه مدار.^{۱۲} زیرا خداوند هر که را دوست دارد تادیب می‌نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می‌باشد.^{۱۳} خوشباجال کسی که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید.^{۱۴} زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.^{۱۵} از لعلها گرانبها تر است، و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد.^{۱۶} به دست راست وی طول ایام است، و به دست چپش دولت و جلال.^{۱۷} طریقه‌های وی طریقه‌های شادمانی است و همه راههای وی سلامتی می‌باشد.^{۱۸} به جهت آنانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسک می‌باشد نجسته است.

۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. ۲۰ به علم او لجه‌ها منشق گردید، و افلاک شبم را می چکانید. ۲۱ ای پسر من، این چیزها از نظر تودور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه دار. ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود. ۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید. ۲۴ هنگامی که بجوابی، نخواهی ترسید و چون دراز شوی خوابت شیرین خواهد شد. ۲۵ از خوف ناگهان نخواهی ترسید، و نه از خرابی شیرین چون واقع شود. ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود. ۲۷ احسان را از اهلش باز مدار، هنگامی که بجا آوردنش در قوت دست توست. ۲۸ به همسایه خود مگو برو و بازگرد، و فردا به تو خواهم داد، با آنکه نزد تو حاضر است. ۲۹ بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. ۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب مخاصمه منما. ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راههایش را اختیار مکن. ۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروهند، لیکن سر او زدر استان است، ۳۳ لعنت خداوند بر خانه شیرین است. اما مسکن عادلان را برکت می دهد. ۳۴ یقین که مستهزئین را استهزا می نماید، اما متواضعان را فیض می بخشد. ۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احمقان نجالت را خواهند برد.

افضل بودن حکمت

۴ ۱ ای پسران، تادیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمید، ۲ چونکه تعلیم نیکو به شما می دهم. پس شریعت مرا ترک ننمایید. ۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم، و در نظر مادرم عزیز و یگانه. ۴ و او مرا تعلیم داده، می گفت: «دل تو به سخنان من متمسک شود، و اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی. ۵ حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف موز.

۶ آن را ترک منما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت. ۷ حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هر آنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن. ۸ آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهد گردانید. ۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»

۱۰ ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد. ۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقه‌های راستی تو را هدایت نمودم. ۱۲ چون در راه بروی قدم‌های توتنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد. ۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است. ۱۴ به راه شیرین داخل مشو، و در طریق گناهکاران سالک مباش. ۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر منما، و از آن اجتناب کرده، بگذر. ۱۶ زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند، نمی‌خواهند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع می‌شود. ۱۷ چونکه نان شرارت را می‌خورند، و شراب ظلم را می‌نوشند. ۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزیادی باشد. ۱۹ و اما طریق شیرین مثل ظلمت غلیظ است، و نمی‌دانند که از چه چیز می‌لغزند. ۲۰ ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر. ۲۱ آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار. ۲۲ زیرا که آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می‌باشد. ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج های حیات از آن است. ۲۴ دهان دروغگو را از خود بینداز، و لبهای کج را از خویشتن دور نما. ۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و مژگانت پیش روی تو راست باشد. ۲۶ طریق پایهای خود را هموار بساز، تا همه طریقه‌های تو مستقیم باشد. ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

هشدار در مورد زنا

۱ ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فراگیر،^۲ تا تدابیر را محافظت نمایی، و لُبّایت معرفت را نگاه دارد. ^۳ زیرا که لُبّهای زن اجنبی عسل رامی چکاند، و دهان او از روغن ملایم تر است. ^۴ لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم. ^۵ پایپایش به موت فرو می رود، و قدمپایش به هاویه متمسک می باشد. ^۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمپایش آواره شده است و او نمی داند. ^۷ و الانای پسرانم مرا بشنوید، و از سخنان دهانم انحراف مورزید. ^۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه او نزدیک مشو. ^۹ مبادا عنفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان. ^{۱۰} و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت تو به خانه بیگانه رود. ^{۱۱} که در عاقبت خود نوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد، ^{۱۲} و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد، ^{۱۳} و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم. ^{۱۴} نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت.

۱۵ آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش. ^{۱۶} جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام، ^{۱۷} و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با تو. ^{۱۸} چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، ^{۱۹} مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانپایش تو را همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش. ^{۲۰} لیکن ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ ^{۲۱} زیرا که راههای انسان در مدنظر خداوند است، و تمامی طریقهای وی را می سنجد. ^{۲۲} تقصیرهای شریر او را گرفتار

می‌سازد، و به بندهای گاهان خود بسته می‌شود. ۲۳ او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

جلوه های جهالت

۱ ای پسر، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی،^۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی،^۳ پس ای پسر من، این را بکن و خویشتن را رهایی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویشتن را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما. ۴ خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی رابه مژگان خویش. ۵ مثل آهو خویشتن را از کمندو مانند گنجشک از دست صیاد خلاص کن.

۶ ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تامل کن و حکمت را بیاموز، که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی. ۸ اما خوراک خود را تابستان مهیا می‌سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. ۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابید و از خواب خودگی خواهی برخاست؟ ۱۰ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. ۱۱ پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح.

۱۲ مرد لئیم و مرد زشت خوی، با اعوجاج دهان رفتار می‌کند. ۱۳ با چشمان خود غمزه می‌زند و با پایهای خویش حرف می‌زند. با انگشتهای خویش اشاره می‌کند. ۱۴ در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع می‌کند. نزاعها را می‌پاشد. ۱۵ بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظه‌ای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت.

۱۶ شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. ۱۷ چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستهایی که خون بی‌گناه را

می‌ریزد. ۱۸ دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند. پایه‌ایی که درزیان کاری تیزرو می‌باشند. ۱۹ شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها پیاشد.

۲۰ ای پسر من اوامر پدر خود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک منما. ۲۱ آنها را بر دل خود دائم ببند، و آنها را بر گردن خویش بیاویز. ۲۲ حینی که به راه می‌روی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که می‌خواهی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود. ۲۳ زیرا که احکام (ایشان) چراغ و تعلیم (ایشان) نور است، و توبیخ تدبیرآمیز طریق حیات است. ۲۴ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسی زبان زن بیگانه. ۲۵ در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو، ۲۶ زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود، و زن مرد دیگر، جان گرانها را صید می‌کند. ۲۷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟ ۲۸ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟ ۲۹ همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هرکه او را لمس نماید بی‌گناه نخواهد ماند.

۳۰ دزد را اهانت نمی‌کنند اگر دزدی کند تاجان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد. ۳۱ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان رد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد. ۳۲ اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هرکه چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد. ۳۴ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود. ۳۵ بر هیچ کفاره‌ای نظر نخواهد کرد و هرچند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

هشدار درباره زنا

۱ ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما. ۲ اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش. ۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار. ۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان ۵ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق آمیز می گوید.

۶ زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش. ۷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم، ۸ که در کوچه بسوی گوشه او می گذشت. و به راه خانه وی می رفت، ۹ در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ، ۱۰ که اینک زنی به استقبال وی می آمد، در لباس زانیه و در خباث دل. ۱۱ زنی یاوه گو و سرکش که پایبانش در خانه اش قرار نمی گیرد. ۱۲ گاهی در کوچه ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه ای در کمین می باشد. ۱۳ پس او را بگرفت و بوسید و چهره خود را بی حیا ساخته، او را گفت: ۱۴ «نزد من ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم. ۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم و حال تو را یافتم. ۱۶ بر بستر خود دوشکها گسترانیده ام، با دیباها از گنان مصری. ۱۷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساخته ام. ۱۸ بیاتا صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را از محبت خرم سازیم. ۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است. ۲۰ کیسه نقره ای به دست گرفته و تا روز بدر تمام مراجعت نخواهد نمود.»

۲۱ پس او را از زیادتی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهای او را اغوا نمود. ۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاخ خانه می رود، روانه شد و مانند احمق به

زنجیرهای قصاص. ۲۳ تا تیر به جگرش فرورود، مثل گنجشکی که به دام می‌شتابد و نمی‌داند که به خطر جان خود می‌رود.

۲۴ پس حال‌ای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایید. ۲۵ دل تو به راههایش مایل نشود، و به طریقه‌هایش گمراه مشو، ۲۶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است، و جمیع کشتگانش زورآوراند. ۲۷ خانه او طریق هاویه است و به جره‌های موت مودی می‌باشد.

ندای حکمت

۱ آیا حکمت ندا نمی‌کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی‌نماید؟ ۲ به سر مکان‌های بلند، به نگاره راه، در میان طریقه‌ها می‌ایستد. ۳ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صدا می‌زند. ۴ که شما را ای مردان می‌خوانم و آواز من به بنی آدم است. ۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل رادرك نمایید. ۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می‌نمایم و گشادن لب‌هایم استقامت است. ۷ دهانم به راستی تنطق می‌کند و لب‌هایم شرارت را مکروه می‌دارد. ۸ همه سخنان دهانم برحق است و در آنها هیچ چیز کج یا معوج نیست. ۹ تمامی آنها نزد مرد فهمیم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است. ۱۰ تادیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص. ۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد. ۱۲ من حکمت و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ۱۳ ترس خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم.

۱۴ مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. ۱۵ به من پادشاهان سلطنت می‌کنند، و داوران به عدالت فتوا می‌دهند. ۱۶ به من سروران حکمرانی می‌نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان. ۱۷ من دوست

می دارم آنانی را که مرا دوست می دارند. و هر که مرا به جد و جهد بطلبد مرا خواهد یافت. ۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت. ۱۹ ثمره من از طلا و زرناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص. ۲۰ در طریق عدالت می خرامم، در میان راههای انصاف، ۲۱ تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم.

۲۲ خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل. ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان. ۲۴ هنگامی که لجه هان بود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر از آب وجود نداشت. ۲۵ قبل از آنگاه کوهها برپا شود، پیش از تلها مولود گردیدم. ۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربع مسکون را. ۲۷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار داد. ۲۸ وقتی که افلاک را بالا استوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید. ۲۹ چون به دریا حد قرار داد، تا آبها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد. ۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی می نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می کردم. ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من بانی آدم می بود.

۳۲ پس الان ای پسران مرا بشنوید، و خوشباجال آنانی که طریقه های مرا نگاه دارند. ۳۳ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را رد ننمایید. ۳۴ خوشباجال کسی که مرا بشنود، و هر روز نزد درهای من دیده بانی کند، و باهوه های دروازه های مرا محافظت نماید. ۳۵ زیرا هر که مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید. ۳۶ و اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هر که مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

دعوت حکمت و جهالت

۹
 ۱ حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است.
 ۲ ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را مزوج ساخته و سفره خود را
 نیز آراسته است. ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلندشهر.
 ۴ هرکه جاهل باشد به اینجا بیاید، و هرکه ناقص العقل است او را می گوید. ۵ بیایید از
 غذای من بخورید، و از شرابی که مزوج ساخته ام بنوشید. ۶ جهالت را ترک کرده،
 زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید. ۷ هرکه استهزاکننده را تادیب نماید، برای
 خویشتن رسوایی را تحصیل کند، و هرکه شریر را تنبیه نماید برای او عیب می باشد.
 ۸ استهزاکننده را تنبیه منما مبدا از تونفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو
 رادوست خواهد داشت. ۹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد
 عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود. ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است،
 و معرفت قدوس فطانت می باشد.

۱۱ زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت
 زیاده خواهد گردید. ۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزا
 نمایی به تنهایی متحمل آن خواهی بود.

۱۳ زن احمق یاوه گو است، جاهل است و هیچ نمی داند، ۱۴ و نزد در خانه خود
 می نشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی، ۱۵ تا راه روندگان را بخواند، و آنانی را که
 به راههای خود برستی می روند. ۱۶ هرکه جاهل باشد به اینجا برگردد، و به ناقص
 العقل می گوید: «آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می باشد.»
 ۱۸ و او نمی داند که مردگان در آنجا هستند، و دعوت شدگان در عمقهای هاویه
 می باشند.

امثال سلیمان

- ۱ امثال سلیمان: پسر حکیم پدر خود رامسرور می سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می شود.
- ۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می دهد.
- ۳ خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیران را باطل می سازد.
- ۴ کسی که به دست سست کار می کند فقیری گردد، اما دست چابک غنی می سازد.
- ۵ کسی که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم حصاد می خوابد، پسر شرم آورنده است.
- ۶ بر سر عادلان برکت ها است، اما ظلم دهان شیران را می پوشاند.
- ۷ یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیران خواهد گنبد.
- ۸ دانادل، احکام را قبول می کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد.
- ۹ کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی که راه خود را کج می سازد آشکار خواهد شد.
- ۱۰ هر که چشمک می زند الم می رساند، اما احمق پرگو تلف می شود.
- ۱۱ دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شیران را می پوشاند.
- ۱۲ بغض نزاعها می انگیزاند، اما محبت هر نگاه را مستور می سازد.
- ۱۳ در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می شود، اما چوب به جهت پشت مرد ناقص العقل است.
- ۱۴ حکیمان علم را ذخیره می کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.

۱۵ اموال دولتندگان شهر حصاردار ایشان می باشد، اما بینوایی فقیران هلاکت ایشان است.

۱۶ عمل مرد عادل مودی به حیات است، اما محصول شریر به گناه می انجامد.

۱۷ کسی که تادیب را نگاه دارد در طریق حیات است، اما کسی که تنبیه را ترک نماید گمراه می شود.

۱۸ کسی که بغض را می پوشاند دروغگومی باشد. کسی که بهتان را شیوع دهد احمق است.

۱۹ کثرت کلام از نگاه خالی نمی باشد، اما آنکه لبایش را ضبط نماید عاقل است.

۲۰ زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شریران لاشیء می باشد.

۲۱ لبهای عادلان بسیاری را رعایت می کند، اما احمقان از بی عقلی می میرند.

۲۲ برکت خداوند دولتمند می سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید.

۲۳ جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت.

۲۴ خوف شریران به ایشان می رسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.

۲۵ مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.

۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را می فرستند.

۲۷ ترس خداوند عمر را طویل می سازد، اما سالهای شریران کوتاه خواهد شد.

۲۸ انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شریران ضایع خواهد شد.

۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت می باشد.

۳۰ مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شریران در زمین ساکن نخواهند

گشت.

۳۱ دهان صدیقان حکمت را می‌رویاند، اما زبان دروغگویان از ریشه‌کننده خواهد شد.

۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شیران پر از دروغ‌ها است.

۱ ترازوی با ثقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است.

۲ چون تکبر می‌آید نجات می‌آید، اما حکمت با متواضعان است.

۳ کاملیت راستان ایشان را هدایت می‌کند، اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک می‌سازد.

۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می‌بخشد.

۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می‌سازد، اما شریر از شرارت خود هلاک می‌گردد.

۶ عدالت راستان ایشان را خلاصی می‌بخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می‌شوند.

۷ چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می‌گردد، و انتظار زورآوران تلف می‌شود.

۸ مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریر به جای او می‌آید.

۹ مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می‌سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می‌یابند.

۱۰ از سعادت‌مندی عادلان، شهر شادی می‌کند، و از هلاکت شیران ابتهاج می‌نماید.

۱۱ از برکت راستان، شهر مرتفع می‌شود، اما از دهان شیران منهدم می‌گردد.

۱۲ کسی که همسایه خود را حقیر شمارد ناقص العقل می‌باشد، اما صاحب فطانت

ساکت می‌ماند.

۱۳ کسی که به نمامی گردش می کند، سرها رافاش می سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می دارد.

۱۴ جایی که تدبیر نیست مردم می افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.

۱۵ کسی که برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسی که ضمانت را مکروه دارد امین می باشد.

۱۶ زن نیکوسیرت عزت را نگاه می دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می نمایند.

۱۷ مرد رحیم به خویشتن احسان می نماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را می رنجاند.

۱۸ شیر اجرت فریبنده تحصیل می کند، اما کارنده عدالت مزد حقیقی را.

۱۹ چنانکه عدالت مودی به حیات است، همچنین هرکه شرارت را پیروی نماید او را به موت می رساند.

۲۰ بچ خلقان نزد خداوند مکروهند، اما کاملان طریق پسندیده او می باشند.

۲۱ یقین شیر مبرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت.

۲۲ زن جمیله بی عقل حلقه زرین است در بینی گراز.

۲۳ آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شیران، غضب می باشد.

۲۴ هستند که می پاشند و بیشتر می اندوزند و هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می دارند اما به نیازمندی می انجامد.

۲۵ شخص سخی فربه می شود، و هرکه سیراب می کند خود نیز سیراب خواهد گشت.

۲۶ هرکه غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود.

۲۷ کسی که نیکویی را بطلبد رضامندی رامی جوید، و هرکه بدی را بطلبد بر او

عارض خواهد شد.

۲۸ کسی که بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد.

۲۹ هر که اهل خانه خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود، و احمق بنده حکیم دلان خواهد شد.

۳۰ ثمره مرد عادل درخت حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است.
۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شیر و گاهکار.

۱ هر که تادیب را دوست می دارد معرفت را دوست می دارد، اما هر که از تنبیه نفرت کند وحشی است.

۲ مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می نماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت.

۳ انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.

۴ زن صالحه تاج شوهر خود می باشد، اما زنی که نجل سازد مثل پوسیدگی در استخوانهایش می باشد.

۵ فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیر شیران فریب است.

۶ سخنان شیران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می دهد.

۷ شیران واژگون شده، نیست می شوند، اما خانه عادلان برقرار می ماند.

۸ انسان بر حسب عقلش ممدوح می شود، اما کج دلان نجل خواهند گشت.

۹ کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشان را برافزاد و محتاج نان باشد.

۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفکر می کند، اما رحمتهای شیران ستم کیشی است.

۱۱ کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هرکه اباطیل را پیروی نماید ناقص العقل است.

۱۲ مرد شیر به شکار بدکاران طمع می‌ورزد، اما ریشه عادلان میوه می‌آورد.

۱۳ در تقصیر لها دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می‌آید.

۱۴ انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیر می‌شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهد شد.

۱۵ راه احمق در نظر خودش راست است، اما هرکه نصیحت را بشنود حکیم است.

۱۶ غضب احمق فور آشکار می‌شود، اما خردمند نجالت را می‌پوشاند.

۱۷ هرکه به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهری کند، و شاهد دروغ، فریب را.

۱۸ هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل می‌زنند، اما زبان حکیمان شفا

می‌بخشد.

۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می‌ماند، اما زبان دروغگو طرفه العینی است.

۲۰ در دل هرکه تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را

شادمانی است.

۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی‌شود، اما شیران از بلا پر خواهند شد.

۲۲ لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده او هستند.

۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می‌دارد، اما دل احمقان حماقت را شایع می‌سازد.

۲۴ دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد.

۲۵ کدورت دل انسان، او را منحنی می‌سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد

گردانید.

۲۶ مرد عادل برای همسایه خود هادی می‌شود، اما راه شیران ایشان را گمراه

می‌کند.

۲۷ مرد کاهل شکار خود را بریان نمی کند، اما زرنگی، توانگری گرانبهای انسان است.

۲۸ در طریق عدالت حیات است، و درگذرگاههایش موت نیست.

۱ پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزاکننده تهدید را نمی شنود.

۱۳

۲ مرد از میوه دهانش نیکویی را می خورد، اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.

۳ هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.

۴ شخص کاهل آرزو می کند و چیزی پیدائی کند. اما شخص زرنگ فربه خواهد شد.

۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شریرسوا و نجمل خواهد شد.

۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت می کند، اما شرارت، نگاهکاران را هلاک می سازد.

۷ هستند که خود را دولت مند می شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشان را فقیر می انگارند و دولت بسیار دارند.

۸ دولت شخص فدیة جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.

۹ نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید.

۱۰ از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود، اما باآنانی که پند می پذیرند حکمت است.

۱۱ دولتی که از بطالت پیدا شود در تناقص می باشد، اما هر که به دست خود اندوزد

در تزیید خواهد بود.

۱۲ امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت

حیات می باشد.

۱۳ هرکه کلام را خوار شمارد خویشتن را هلاک می سازد، اما هرکه از حکم می ترسد ثواب خواهد یافت.

۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی دهد.

۱۵ عقل نیکو نعمت را می بخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است.

۱۶ هر شخص زیرک با علم عمل می کند. اما حق حماقت را منتشر می سازد.

۱۷ قاصد شیر در بلا گرفتار می شود، اما رسول امین شفا می بخشد.

۱۸ فقر و اهانت برای کسی است که تادیب را ترک نماید، اما هرکه تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.

۱۹ آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مکروه احقمان می باشد.

۲۰ با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.

۲۱ بلا نگاهکاران را تعاقب می کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.

۲۲ مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت نگاهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.

۲۳ در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بی انصافی هلاک می شوند.

۲۴ کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت می کند، اما کسی که او را دوست می دارد او را به سعی تمام تادیب می نماید.

۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می خورد، اما شکم شیران محتاج خواهد بود.

۱ هر زن حکیم خانه خود را بنا می کند، اما زن جاهل آن را با دست

خود خراب می نماید.

۱۴

۲ کسی که به راستی خود سلوک می نماید از خداوند می ترسد، اما کسی که در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر می نماید.

۳ در دهان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.

۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد می شود.

۵ شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق می کند.

۶ استهزاکننده حکمت را می طلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فهم علم آسان است.

۷ از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.

۸ حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است.

۹ احمقان به نگاه استهزا می کنند، اما در میان راستان رضامندی است.

۱۰ دل شخص تلخی خویشتن را می داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.

۱۱ خانه شیران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.

۱۲ راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می نماید، اما عاقبت آن، طرق موت است.

۱۳ هم در لهو و لعب دل غمگین می باشد، و عاقبت این خوشی حزن است.

۱۴ کسی که در دل مرتد است از راههای خودسیر می شود، و مرد صالح به خود سیر است.

۱۵ مرد جاهل هر سخن را باور می کند، اما مرد زیرک در رفتار خود تأمل می نماید.

۱۶ مرد حکیم می ترسد و از بدی اجتناب می نماید، اما احمق از غرور خود ایمن می باشد.

۱۷ مرد کج خلق، احمقانه رفتار می نماید، و (مردم) از صاحب سوظن نفرت دارند.

۱۸ نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.

۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم می‌شوند، و شیران نزد دروازه های عادلان می‌ایستند.

۲۰ همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولتمند بسیارند.

۲۱ هرکه همسایه خود را حقیر شمارد گناه می‌ورزد، اما خوشباجال کسی که بر فقیران ترحم نماید.

۲۲ آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی‌شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو می‌نمایند، رحمت و راستی خواهد بود.

۲۳ از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض می‌انجامد.

۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.

۲۵ شاهد امین جانها را نجات می‌بخشد، اما هرکه به دروغ تنطق می‌کند فریب محض است.

۲۶ در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجا خواهد بود.

۲۷ ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.

۲۸ جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم است.

۲۹ کسی که دیرغضب باشد کثیرالفهم است، و کج خلق حماقت را به نصیب خود

می‌برد.

۳۰ دل آرام حیات بدن است، اما حسدپوسیدگی استخوانها است.

۳۱ هرکه بر فقیر ظلم کند آفریننده خود را حقیر می‌شمارد، و هرکه بر مسکین ترحم کند او را تجبید می‌نماید.

۳۲ شریر از شرارت خود به زیر افکنده می‌شود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد.

۳۳ حکمت در دل مرد فهیم ساکن می‌شود، اما در اندرون جاهلان آشکار می‌گردد.

۳۴ عدالت قوم را رفیع می‌گرداند، اما نگاه برای قوم، عار است.

۳۵ رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.
 ۱ جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان
 می آورد. **۱۵**

۲ زبان حکیمان علم را زینت می بخشد، اما دهان احمقان به حماقت تنطق می نماید.
 ۳ چشمان خداوند در همه جاست، و بر بدن و نیکان می نگرد.
 ۴ زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است.
 ۵ احمق تادیب پدر خود را خوار می شمارد، اما هرکه تنبیه را نگاه دارد زیرک
 می باشد.

۶ در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیران، کدورت است.
 ۷ لبهای حکیمان معرفت را منتشر می سازد، اما دل احمقان، مستحکم نیست.
 ۸ قربانی شیران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده اوست.
 ۹ راه شیران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست می دارد.
 ۱۰ برای هرکه طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هرکه از تنبیه نفرت کند
 خواهد مرد.

۱۱ هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی آدم.
 ۱۲ استهزاکننده تنبیه را دوست ندارد، و نزد حکیمان نخواهد رفت.
 ۱۳ دل شادمان چهره را زینت می دهد، اما از تلخی دل روح منکسر می شود.
 ۱۴ دل مرد فهیم معرفت را می طلبد، اما دهان احمقان حماقت را می چرد.
 ۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی است.
 ۱۶ اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
 ۱۷ خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گاوپروری که با آن عداوت
 باشد.

۱۸ مرد تندخو نزاع را برمی انگیزد، اما شخص دیرغضب خصومت را ساکن می گرداند.

۱۹ راه کاهلان مثل خاربست است، اما طریق راستان شاهراه است.

۲۰ پسر حکیم پدر را شادمان می سازد، اما مرد احمق مادر خویش را حقیر می شمارد.

۲۱ حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهیم به راستی سلوک می نماید.

۲۲ از عدم مشورت، تدبیرها باطل می شود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار می ماند.

۲۳ برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل می شود، و سخنی که در محلس گفته شود چه بسیار نیکو است.

۲۴ طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویه اسفل دور شود.

۲۵ خداوند خانه متکبران را منهدم می سازد، اما حدود بیوه زن را استوار می نماید.

۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است.

۲۷ کسی که حریص سود باشد خانه خود رامکدر می سازد، اما هرکه از هدیه ها نفرت دارد خواهد زیست.

۲۸ دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می کند، اما دهان شیران، چیزهای بد را جاری می سازد.

۲۹ خداوند از شیران دور است، اما دعای عادلان را می شنود.

۳۰ نور چشمان دل را شادمان می سازد، و خبرنیکو استخوانها را پر مغز می نماید.

۳۱ گوشه که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.

۳۲ هرکه تادیب را ترک نماید، جان خود را حقیر می شمارد، اما هرکه تنبیه را بشنود

عقل را تحصیل می نماید.

۳۳ ترس خداوند ادیب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت می باشد.

۱ تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تنطق زبان از جانب خداوند می‌باشد.

۱۶

۲ همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می‌سازد.

۳ اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تافکرهای تو استوار شود.

۴ خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیرین را نیز برای روز بلا.

۵ هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد شد.

۶ از رحمت و راستی، گناه کفاره می‌شود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب می‌شود.

۷ چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد.

۸ اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف.

۹ دل انسان در طریقهش تفکر می‌کند، اما خداوند قدمایش را استوار می‌سازد.

۱۰ وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او دردآوری تجاوز نمی‌نماید.

۱۱ ترازو و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی می‌باشد.

۱۲ عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند.

۱۳ لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است، و راستگویان را دوست می‌دارند.

۱۴ غضب پادشاهان، رسولان موت است اما مرد حکیم آن را فرو می‌نشاند.

۱۵ در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است.

۱۶ تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده

۱۷ طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هرکه راه خود را نگاه دارد
جان خویش را محافظت می نماید.

۱۸ تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی.

۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران.

۲۰ هرکه در کلام تعقل کند سعادت مندی خواهد یافت، و هرکه به خداوند توکل
نماید خوشبخت خواهد بود.

۲۱ هرکه دل حکیم دارد فهم خوانده می شود، و شیرینی لبها علم را می افزاید.

۲۲ عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تادیب احمقان، حماقت است.

۲۳ دل مرد حکیم دهان او را عاقل می گرداند، و علم را بر لبهایش می افزاید.

۲۴ سخنان پسندیده مثل شان عسل است، برای جان شیرین است و برای
استخوانها شفا دهنده.

۲۵ راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می باشد.

۲۶ اشتهای کارگر برایش کار می کند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض می نماید.

۲۷ مرد لثیم شرارت را می اندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است.

۲۸ مرد دروغگو نزاع می پاشد، و تمام دوستان خالص را از همدیگر جدا می کند.

۲۹ مرد ظالم همسایه خود را اغوا می نماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت می کند.

۳۰ چشمان خود را بر هم می زند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را می خاید و
بدی را به انجام می رساند.

۳۱ سفیدمویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

۳۲ کسی که دیر غضب باشد از جبار بهتر است، و هرکه بر روح خود مالک باشد

از تسخیر کننده شهر افضل است.

۳۳ قرعه در دامن انداخته می شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

۱۷

۱ لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با مخاصمت.
 ۲ بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.

۳ بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلها است.
 ۴ شیریر به لبهای دروغگو اصغا می کند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می دهد.

۵ هرکه فقیر را استهزا کند آفریننده خویش رامذمت می کند، و هرکه از بلا خوش می شود بی سزا نخواهد ماند.

۶ تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند.

۷ کلام کبرآمیز احمق را نمی شناید، و چند مرتبه زیاده لبهای دروغگو نجبا را.

۸ هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانبها است که هر کجا توجه نماید برخوردار می شود.

۹ هرکه گاهی را مستور کند طالب محبت می باشد، اما هرکه امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا می سازد.

۱۰ یک ملامت به مرد فهیم اثر می کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل.

۱۱ مرد شیریر طالب فتنه است و بس. لهذا قاصد ستمکیش نزد او فرستاده می شود.

۱۲ اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان بر خورد، بهتر است از مرد احمق

در حماقت خود.

۱۳ کسی که به عوض نیکویی بدی می کند بلا از خانه او دور نخواهد شد.

۱۴ ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه

به مجادله برسد.

۱۵ هرکه شیریر را عادل شمارد و هرکه عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد

خداوند مکروهند.

۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احمق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد.

۱۷ دوست خالص در همه اوقات محبت می نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.

۱۸ مرد ناقص العقل دست می دهد و در حضور همسایه خود ضامن می شود.

۱۹ هرکه معصیت را دوست دارد منازعه را دوست می دارد، و هرکه در خود را بلند سازد خرابی را می طلبد.

۲۰ کسی که دل کج دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هرکه زبان دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.

۲۱ هرکه فرزند احمق آورد برای خویشتن غم پیدا می کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید.

۲۲ دل شادمان شفای نیکو می بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می کند.

۲۳ مرد شریر رشوه را از بغل می گیرد، تاراههای انصاف را منحرف سازد.

۲۴ حکمت در مد نظر مرد فهیم است، اما چشمان احمق در اقصای زمین می باشد.

۲۵ پسر احمق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است.

۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به سبب راستی ایشان.

۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را بازمی دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است.

۲۸ مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می شمارند، و هرکه لبهای خود را می بندد فهیم است.

مرد معتزل، هوس خود را طالب

۱ می باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله می کند.
 ۲ احمق از فطانت مسرور نمی شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر

۱۸

سازد.

- ۳ هنگامی که شیر می آید، حقارت هم می آید، و با اهانت، نجات می رسد.
 ۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، نهر جاری است.
 ۵ طرفداری شیرین برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست.
 ۶ لبهای احمق به منازعه داخل می شود، و دهانش برای ضربها صدا می زند.
 ۷ دهان احمق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است.
 ۸ سخنان ثمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می رود.
 ۹ او نیز که در کار خود اهمال می کند برادر هلاک کننده است.
 ۱۰ اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می دود و ایمن می باشد.
 ۱۱ توانگری شخص دولت مند شهر محکم اوست، و در تصور وی مثل حصار بلند است.
 ۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می گردد، و تواضع مقدمه عزت است.
 ۱۳ هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می باشد.
 ۱۴ روح انسان بیماری او را متحمل می شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود.
 ۱۵ دل مرد فهیم معرفت را تحصیل می کند، و گوش حکیمان معرفت را می طلبد.
 ۱۶ هدیه شخص، از برایش وسعت پیدامی کند و او را به حضور بزرگان می رساند.
 ۱۷ هر که در دعوی خود اول آید صادق می نماید، اما حریفش می آید و او را می آزماید.
 ۱۸ قرعه نزاعها را ساکت می نماید و زورآوران را از هم جدا می کند.

۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است.

۲۰ دل آدمی از میوه دهانش پر می شود و از محصول لبایش، سیر می گردد.

۲۱ موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می دارند میوه اش را خواهند خورد.

۲۲ هر که زوجه ای یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است.

۲۳ مرد فقیر به تضرع تکلم می کند، اما شخص دولت مند به سختی جواب می دهد.

۲۴ کسی که دوستان بسیار دارد خویشان را هلاک می کند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر می باشد.

۱ فقری که در کاملیت خود سالک است، از دروغگویی که احمق باشد بهتر است.

۱۹

۲ دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هر که به پایهای خویش می شتابد نگاه می کند.

۳ حماقت انسان، راه او را کج می سازد، و دلش از خداوند خشمناک می شود.

۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می کند، اما فقیر از دوستان خود جدا می شود.

۵ شاهد دروغگویی سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت.

۶ بسیاری پیش امیران تذلل می نمایند، و همه کس دوست بذل کننده است.

۷ جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور می شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می کند و نیستند.

۸ هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادت مند خواهد یافت.

۹ شاهد دروغگو بی سزا نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید.

۱۰ عیش و عشرت احق را نمی‌شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می‌کند.

۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می‌دارد، و گذشتن از تقصیر جلال او است.

۱۲ خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است.

۱۳ پسر جاهل باعث الم پدرش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.

۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است.

۱۵ کاهلی خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند.

۱۶ هر که حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد.

۱۷ هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می‌دهد، و احسان او را به او رد خواهد نمود.

۱۸ پسر خود را تادیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار.

۱۹ شخص تندخو متحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرر بجا آوری.

۲۰ پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکیم بشوی.

۲۱ فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است.

۲۲ زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغگو بهتر است.

۲۳ ترس خداوند مودی به حیات است، و هر که آن را دارد در سیری ساکن

می‌ماند، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد.

۲۴ مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می کند، و آن را هم به دهان خود برمی آورد.

۲۵ استهزاکننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت را درک خواهد نمود.

۲۶ هرکه بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و نجات می آورد.

۲۷ ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه می سازد.

۲۸ شاهد لئیم انصاف را استهزا می کند، و دهان شیران نگاه را می بلعد.

۲۹ قصاص به جهت استهزاکنندگان میبایست، و تازیانه ها برای پشت احمقان.

۱ شراب استهزا می کند و مسکرات عریده می آورد، و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست.

۲ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هرکه خشم او را به هیجان آورد، به جان خود خطای ورزد.

۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله می کند.

۴ مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی کند، لذا در موسم حصاد گدایی می کند و نمی یابد.

۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آن را می کشد.

۶ بسا کسانی که هر یک احسان خویش را اعلام می کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند.

۷ مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او نجسته خواهند شد.

۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می سازد.

۹ کیست که تواند گوید: «دل خود را ظاهر ساختم، و از نگاه خویش پاک شدم.»
 ۱۰ سنگهای مختلف و پیمانه های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است.
 ۱۱ طفل نیز از افعالش شناخته می شود، که آیات اعمالش پاک و راست است یا نه.
 ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.
 ۱۳ خواب را دوست مدار مبادا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.

۱۴ مشتری می گوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه نفر می کند.
 ۱۵ طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانبها است.
 ۱۶ جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
 ۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه ها پر خواهد شد.

۱۸ فکرها به مشورت محکم می شود، و باحسن تدبیر جنگ نما.
 ۱۹ کسی که به تمامی گردش کند اسرار را فاش می نماید، لذا با کسی که لبهای خود را می گشاید معاشرت منما.
 ۲۰ هر که پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد.

۲۱ اموالی که اولاً به تعجیل حاصل می شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد.
 ۲۲ مگو که از بدی انتقام خواهیم کشید، بلکه برخداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد.

۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست.
 ۲۴ قدمهای انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟

۲۵ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس می گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می کند، در دام می افتد.

۲۶ پادشاه حکیم شیرین را پراکنده می سازد و چوم را بر ایشان می گرداند.

۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می نماید.

۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند.

۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید.

۳۰ ضربهای سخت از بدی طاهر می کند و تازیانه ها به عمق دل فرو می رود.

۱ دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی گرداند.

۲ هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را می آزمايد.

۳ عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداوند از قربانی ها پسندیده تر است.

۴ چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شیرین، گناه است.

۵ فکرهای مرد زرنگ تمام به فراخی می انجامد، اما هر که عجول باشد برای احتیاج

تعجیل می کند.

۶ تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت.

۷ ظلم شیرین ایشان را به هلاکت می اندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف ابا می نمایند.

۸ طریق مردی که زیر بار (گناه) باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است.

۹ در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن با زن ستیزه گر در خانه مشترک.

۱۰ جان شیرین مشتاق شرارت است، و برهمنسایه خود ترحم نمی کند.

- ۱۱ چون استهزاکننده سیاست یابد جاهلان حکمت می آموزند، و چون مرد حکیم تربیت یابد معرفت را تحصیل می نماید.
- ۱۲ مرد عادل در خانه شریر تامل می کند که چگونه اشرار به تباهی واژگون می شوند.
- ۱۳ هر که گوش خود را از فریاد فقیر می بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد.
- ۱۴ هدیه ای در خفا خشم را فرو می نشاند، و رشوه ای در بغل، غضب سخت را.
- ۱۵ انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران می باشد.
- ۱۶ هر که از طریق تعقل گمراه شود، در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
- ۱۷ هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد، و هر که شراب و روغن را دوست دارد دولت مند نخواهد گردید.
- ۱۸ شیرین فدیة عادلان می شوند و خیانتکاران به عوض راستان.
- ۱۹ در زمین بایر ساکن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه گر و جنگجوی.
- ۲۰ در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می کند.
- ۲۱ هر که عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.
- ۲۲ مرد حکیم به شهر جباران بر خواهد آمد، و قلعه اعتماد ایشان را به زیر می اندازد.
- ۲۳ هر که دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگیها محافظت می نماید.
- ۲۴ مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزاکننده می شود، و به افزونی تکبر عمل می کند.
- ۲۵ شهوت مرد کاهل او را می کشد، زیرا که دستپاش از کار کردن ابا می نماید.

۲۶ هستند که همه اوقات به شدت حریص می‌باشند، اما مرد عادل بذل می‌کند و امساک نمی‌نماید.

۲۷ قربانی‌های شیران مکروه است، پس چند مرتبه زیاده‌هنگامی که به عوض بدی آنها راهی گذرانند.

۲۸ شاهد دروغگو هلاک می‌شود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد.

۲۹ مرد شیرروی خود را بی‌حیا می‌سازد، و مرد راست، طریق خویش را مستحکم می‌کند.

۳۰ حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به کار آید.

۳۱ اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.

۱ نیک‌نامی از کثرت دولت‌مندی افضل است، و فیض از نقره و طلا
۲۲ بهتر.

۲ دولت‌مند و فقیر با هم ملاقات می‌کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.

۳ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتن را مخفی می‌سازد و جاهلان می‌گذرند و در عقوبت گرفتار می‌شوند.

۴ جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و حیات است.

۵ خارها و دامها در راه بکروان است، اما هر که جان خود را نگاه دارد از آنها دور می‌شود.

۶ طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.

۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار می‌باشد.

۸ هر که ظلم بکارد بلا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد.

- ۹ شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از نان خود به فقرا می‌دهد.
- ۱۰ استهزاکننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و نجات ساکت خواهد گردید.
- ۱۱ هرکه طهارت دل را دوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او می‌باشد.
- ۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می‌دارد و سخنان خیانتکاران را باطل می‌سازد.
- ۱۳ مرد کاهل می‌گوید شیر بیرون است، و در کوچه‌ها کشته می‌شوم.
- ۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هرکه مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.
- ۱۵ حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد.
- ۱۶ هرکه بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هرکه به دولت‌مندان ببخشد البته محتاج خواهد شد.

کلام حکما

- ۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،^{۱۸} زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمع ثابت ماند،^{۱۹} تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم دادم،^{۲۰} آیا امور شریف را برای تو ننوشتیم؟ شامل بر مشورت معرفت،^{۲۱} تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟

۲۲ فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج نمما، و مسکین را در دربار، ستم
مرسان، ۲۳ زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان
ایشان را به تاراج خواهد داد.

۲۴ با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص بچ خلق همراه مباش، ۲۵ مبادا راههای
او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.

۲۶ از جمله آنانی که دست می دهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن
می شوند.

۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.

۲۸ حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.

۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشدی بینی؟ او در حضور پادشاهان
خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

۱ چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تامل
نما. **۲۳**

۲ و اگر مرد اכול هستی کارد بر گلوی خود بگذار.

۳ به خوراکیهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است.

۴ برای دولت مند شدن خود را زحمت مرسان و از عقل خود باز ایست.

۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می باشد؟ زیرا که دولت
البته برای خود بالها می سازد، و مثل عقاب در آسمان می پرد.

۶ نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خوراکیهای لطیف او حریص مباش.

۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر می کند خود او همچنان است. تو را می گوید: بخور
و بنوش، اما دلش با تو نیست.

۸ لقمه ای را که خورده ای قی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی

داد.

۹ به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
 ۱۰ حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو، ۱۱ زیرا که ولی ایشان زورآور است، و با تو دردجوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
 ۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
 ۱۳ از طفل خود تادیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد، ۱۴ پس او را با چوب بزنی، و جان او را از هابویه نجات خواهی داد.
 ۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد.

۱۶ و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلم شود.
 ۱۷ دل تو به جهت گاهکاران غیور نباشد، امابه جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش، ۱۸ زیرا که البته آخرت هست، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 ۱۹ پس توای پسرم بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
 ۲۰ از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می کنند.
 ۲۱ زیرا که میگسار و مسرف، فقیر می شود و صاحب خواب به خرقه ها ملبس خواهد شد.

۲۲ پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار مشمار.

۲۳ راستی را بخر و آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
 ۲۴ پدر فرزند عادل به غایت شادمان می شود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.

۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والده تو مسرور خواهد گردید.
 ۲۶ ای پسرم دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد،
 ۲۷ چونکه زن زانیه حفره ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ.

۲۸ او نیز مثل راهزن در کمین می‌باشد، و خیانتکاران را در میان مردم می‌افزاید.
 ۲۹ وای از آن کیست و شقاوت از آن که و نزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحی های بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟
 ۳۰ آنانی را است که شرب مدام می‌نمایند، و برای چشیدن شراب مزوج داخل می‌شوند.

۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ‌فام است، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می‌سازد، و به ملایمت فرو می‌رود.

۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد.

۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود،
 ۳۴ و مثل کسی که در میان دریا می‌خواهد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می‌خسبد،
 ۳۵ و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم،
 مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهیم شد؟ همچنین معاودت می‌کنم و بار دیگر آن را می‌طلبم.

۱ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدارتا با ایشان معاشرت نمایی،
 ۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می‌کند و لبهای ایشان درباره مشقت تکلم می‌نماید.

۳ خانه به حکمت بنا می‌شود، و با فطانت استوار می‌گردد،
 ۴ و به معرفت اطاقها پر می‌شود، از هر گونه اموال گرانها و نفایس.

۵ مرد حکیم در قدرت می‌ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی می‌کند،
 ۶ زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است.
 ۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی‌کند.
 ۸ هر که برای بدی تفکر می‌کند، او را فتنه انگیزی گویند.
 ۹ فکر احمقان گناه است، و استهزاکننده نزد آدمیان مکروه است.

۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت توتنگ می شود.

۱۱ آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل میاند کوتاهی منما.

۱۲ اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزماینده دلها نمی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هرکس برحسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟

۱۳ ای پسر من عسل را بخور زیرا که خوب است، و شان عسل را چونکه به کامت شیرین است.

۱۴ همچین حکمت را برای جان خود پیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد.

۱۵ ای شیریر برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن،

۱۶ زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیریران در بلا خواهند افتاد.

۱۷ چون دشمنت بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید، ۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند.

۱۹ خویشتن را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شیریران حسد مبر، ۲۰ زیرا که به جهت بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شیریران خاموش خواهد گردید.

۲۱ ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و بامفسدان معاشرت منما، ۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بدانند؟

بقیه سخنان حکیمان

۲۳ اینها نیز از (سخنان) حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست.

۲۴ کسی که به شریر بگوید تو عادل هستی، امت‌ها او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود.

۲۵ اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.

۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید لبها رامی بوسد.

۲۷ کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک مهیا ساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما.

۲۸ بر همسایه خود بی‌جهت شهادت مده، و بالبهای خود فریب مده، ۲۹ و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را برحسب اعمالش پاداش خواهم داد.

۳۰ از مزرعه مرد کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم.

۳۱ و اینک بر تمامی آن خاها می‌روید، و خس تمامی روی آن را می‌پوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود، ۳۲ پس من نگریسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم.

۳۳ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب.

۳۴ پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

سایر امثال سلیمان

۱ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیاء، پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند. **۲۵**

۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.

۳ آسمان را در بلندی و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود.

۴ درد را از نقره دور کن، تا ظرفی برای زرگریرون آید.

۵ شیران را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند.
 ۶ در حضور پادشاه خویشتن را برمیفراز، و در جای بزرگان مایست،^۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالایا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او رادیده است تو را پایین برند.

۸ برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا در آخرش چون همسایه ات تو را نخل سازد، ندانی که چه باید کرد.

۹ دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما رازدیگری را فاش مساز،^{۱۰} مبادا هرکه بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.

۱۱ سخنی که در محلش گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.

۱۲ مودب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقه طلا و زیور زر خالص است.

۱۳ رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی یخ در موسم حصاد می باشد، زیرا که جان آقایان خود را تازه می کند.

۱۴ کسی که از بخششهای فریبنده خود نفرمی کند، مثل ابرها و باد بی باران است.

۱۵ با تحمل داور را به رای خود توان آورد، و زبان ملایم، استخوان را می شکند.

۱۶ اگر عسل یافتی بقدر کفایت بخور، مبادا از آن پر شده، قی کنی.

۱۷ پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مبادا از تو سیر شده، از تونفرت نماید.

۱۸ کسی که درباره همسایه خود شهادت دروغ دهد، مثل تبرزین و شمشیر و تبر

تیز است.

۱۹ اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش می باشد.

۲۰ سرآیدن سرودها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه

بر شوره است.

۲۱ اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان،
 ۲۲ زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پاداش خواهد داد.
 ۲۳ چنانکه باد شمال باران می‌آورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک
 می‌سازد.

۲۴ ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است از بودن با زن جنگجو در خانه
 مشترک.

۲۵ خبر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است.

۲۶ مرد عادل که پیش شریر خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.

۲۷ زیاد عسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست.

۲۸ کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی‌حصار است.

۱ چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق

شایسته نیست.

۲۶

۲ لعنت، بی‌سبب نمی‌آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن.

۳ شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است.

۴ احمق را موافق حماقتش جواب مده، مباداتو نیز مانند او بشوی.

۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.

۶ هر که پیغامی به دست احمق بفرستد، پایهای خود را می‌برد و ضرر خود را می‌نوشد.

۷ ساقهای شخص لنگ بی‌تمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است.

۸ هر که احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است.

۹ مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته

باشد.

۱۰ تیرانداز همه را مجروح می‌کند، همچنان است هر که احمق را به مزد گیرد و

خطا کاران را اجیر نماید.

۱۱ چنانکه سگ به قی خود برمی گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می کند.
 ۱۲ آیا شخصی را می بینی که در نظر خود حکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.

۱۳ کاهل می گوید که شیر در راه است، و اسد در میان کوجه ها است.

۱۴ چنانکه در برپاشنه اش می گردد، همچنان کاهل بر بستر خویش.

۱۵ کاهل دست خود را در قاب فرو می برد و از آوردن آن به دهانش خسته می شود.

۱۶ کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد که جواب عاقلانه می دهند.

۱۷ کسی که برود و در نزاعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشه های سگ را بگیرد.

۱۸ آدم دیوانه ای که مشعلها و تیرها و موت را می اندازد، ۱۹ مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و می گوید آیا شوخی نمی کردم؟

۲۰ از نبودن هیزم آتش خاموش می شود، و از نبودن نمام منازعه ساکت می گردد.

۲۱ زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع.

۲۲ سخنان نمام مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو می رود.

۲۳ لبهای پر محبت با دل شیرین، مثل نقره ای پردرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود.

۲۴ هر که بغض دارد با لبهای خود نیرنگ می نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می کند.

۲۵ هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است.

۲۶ هر چند بغض او به حيله مخفی شود، اما خباثت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت.

۲۷ هر که حفره‌ای بکند در آن خواهد افتاد، و هر که سنگی بغلطانند بر او خواهد برگشت.

۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می‌کند.

۱ درباره فردا نغمه منما، زیرا نمی دانی که روز چه خواهد زاید.

۲۷

۲ دیگری تو را بستاید و نه دهان خودت، غریبی و نه لبه‌ای تو.

۳ سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.

۴ غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد.

۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.

۶ جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن افراط است.

۷ شکم سیر از شان عسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.

۸ کسی که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه‌اش آواره

گردد.

۹ روغن و عطر دل را شاد می‌کند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.

۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز مصیبت خود به خانه

برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادر دور بهتر است.

۱۱ ای پسر من حکمت پیاموز و دل مرا شادکن، تا ملامت کنندگان خود را مجاب

سازم.

۱۲ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشان را مخفی می‌سازد، اما جاهلان می‌گذرند

و در عقوبت گرفتار می‌شوند.

۱۳ جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.

۱۴ کسی که صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب می‌شود.

۱۵ چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه‌جو مشابه‌اند.

۱۶ هرکه او را بازدارد مثل کسی است که باد رانگاه دارد، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد.

۱۷ آهن، آهن را تیز می‌کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می‌سازد.

۱۸ هرکه درخت انجیر را نگاه دارد میوه‌اش را خواهد خورد، و هرکه آقای خود را ملازمت نماید محترم خواهد شد، ۱۹ چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان.

۲۰ هاویه و ابدون سیر نمی‌شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد.

۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود (آزموده می‌شود).

۲۲ احق را میان بلغور در هاون با دسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت.

۲۳ به حالت گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به رمه خود مشغول ساز،

۲۴ زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلا بعد نسل (پایدار) نی.

۲۵ علف را می‌برند و گیاه سبز می‌روید، و علوفه کوهها جمع می‌شود، ۲۶ بره‌ها برای لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین به کار می‌آیند، ۲۷ و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

شیران می‌گزینند جایی که

۲۸

۱ تعاقب کننده‌ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند.

۲ از معصیت اهل زمین حاکمانش بسیاری شوند، اما مرد فهیم و دانا

استقامتش برقرار خواهد ماند.

۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می‌کند مثل باران است که سیلان کرده،

خوراک باقی نگذارد.

۴ هرکه شریعت را ترک می‌کند شیران رامی ستاید، اما هرکه شریعت را نگاه

دارد از ایشان نفرت دارد.

۵ مردمان شریر انصاف را درک نمی‌نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را می‌فهمند.

۶ فقری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دو راه اگرچه

دولتمند باشد.

۷ هرکه شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش

را رسوای سازد.

۸ هرکه مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسی که بر فقیران ترحم

نماید، جمع می‌نماید.

۹ هرکه گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می‌شود.

۱۰ هرکه راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان

نصیب نیکو خواهند یافت.

۱۱ مرد دولتمند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد

نمود.

۱۲ چون عادلان شادمان شوند نخر عظیم است، اما چون شیران برافراشته شوند

مردمان خود را محن می‌سازند.

۱۳ هرکه گناه خود را پيوشاند بر خوردار نخواهد شد، اما هرکه آن را اعتراف کند و ترک نمايد رحمت خواهد يافت.

۱۴ خوشبخت کسی که دائم می ترسد، اما هرکه دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد.

۱۵ حاکم شرير بر قوم مسکين، مثل شير غرنده و خرس گردنده است.

۱۶ حاکم ناقص العقل بسيار ظلم می کند، اما هرکه از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت.

۱۷ کسی که متحمل بار خون شخصی شود، به هاويه می شتابد. زنهار کسی او را باز ندارد.

۱۸ هرکه به استقامت سلوک نمايد رستگار خواهد شد، اما هرکه در دو راه کج رو باشد دريکی از آنها خواهد افتاد.

۱۹ هرکه زمين خود را زرع نمايد از نان سير خواهد شد، اما هرکه پيروی باطلان کند از فقر سير خواهد شد.

۲۰ مرد امين برکت بسيار خواهد يافت، اما آنکه در پی دولت می شتابد بی سزا نخواهد ماند.

۲۱ طرفداری نیکو نيست، و به جهت لقمه ای نان، آدمی خطاکار می شود.

۲۲ مرد تنگ نظر در پی دولت می شتابد و نمی داند که نيازمندی او را در خواهد يافت.

۲۳ کسی که آدمی را تنبيه نمايد، آخر شکر خواهد يافت، بيشتتر از آنکه به زبان خود چاپلوسی می کند.

۲۴ کسی که پدر و مادر خود را غارت نمايد و گويد گناه نيست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.

۲۵ مرد حریص نزاع را برمی انگیزاند، اما هر که بر خداوند توکل نماید قوی خواهد شد.

۲۶ آنکه بر دل خود توکل نماید احمق می باشد، اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت.

۲۷ هر که به فقرا بذل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را ببوشاند لعنت بسیار خواهد یافت.

۲۸ وقتی که شیران برافراشته شوند مردم خویشان را پنهان می کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

۱ کسی که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود. **۲۹**

۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می کنند، اما چون شیران تسلط یابند مردم ناله می نمایند.

۳ کسی که حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور می سازد، اما کسی که با فاحشه ها معاشرت کند اموال را تلف می نماید.

۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می کند، اما مرد رشوه خوار آن را ویران می سازد.

۵ شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می کند دام برای پایهایش می گستراند.

۶ در معصیت مرد شیر دمی است، اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود.

۷ مرد عادل دعوی فقیر را درک می کند، اما شیر برای دانستن آن فهم ندارد.

۸ استهزاکنندگان شهر را به آشوب می آورند، اما حکیمان خشم را فرومی نشانند.

۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را

راحت نخواهد بود.

۱۰ مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند.

۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تاخیر آن را فرومی‌نشاند.

۱۲ حاکی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شریر خواهند شد.

۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهد ساخت.

۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند.

۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد، اما پسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را نخل خواهد ساخت.

۱۶ چون شریران افزوده شوند تقصیر زیاده می‌گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. ۱۷ پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به جان تو لذات خواهد بخشید.

۱۸ جایی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند، اما خوشحال کسی که شریعت را نگاه می‌دارد.

۱۹ خادم، محض سخن متنبه نمی‌شود، زیرا اگرچه بفهمد اجابت نمی‌نماید.

۲۰ آیا کسی را می‌بینی که در سخن گفتن عجز است، امید بر احمق زیاده است از امید براو.

۲۱ هر که خادم خود را از طفولیت به نازمی پرورد، آخر پسر او خواهد شد.

۲۲ مرد تندخو نزاع برمی‌انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید.

۲۳ تکبر شخص او را پست می‌کند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید.

۲۴ هرکه با دزد معاشرت کند خویشتن رادشمن دارد، زیرا که لعنت می شنود و اعتراف نمی نماید.

۲۵ ترس از انسان دام می گستراند، اما هرکه برخداوند توکل نماید سرافراز خواهد شد.

۲۶ بسیاری لطف حاکم را می طلبند، اما داوری انسان از جانب خداوند است.

۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هرکه در طریق، مستقیم است نزد شیران مکروه می باشد.

کلمات آکور

۱ کلمات و پیغام آکور بن یاقه. وحی آن مرد به ایتئیل یعنی به ایتئیل و اکال.

۲ یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم.

۳ من حکمت را نیاموخته ام و معرفت قدوس را ندانسته ام.

۴ کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگوا گراطلاع داری.

۵ تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سپر است.

۶ به سخنان او چیزی میفزاید، مبدا تو را تویخ نماید و تکذیب شوی.

۷ دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من بازمدان: ^۸ بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا پرور، ^۹ مبدا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و

مبدا فقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم.

۱۰ بنده را نزد آقایش متهم مساز، مبدا تو را لعنت کند و مجرم شوی.

۱۱ گروهی می‌باشند که پدر خود را لعنت می‌نمایند، و مادر خویش را برکت نمی‌دهند.

۱۲ گروهی می‌باشند که در نظر خود پاک‌اند، اما از نجاست خود غسل نیافته‌اند.

۱۳ گروهی می‌باشند که چشمانشان چه قدر بلند است، و مژگانشان چه قدر برافراشته.

۱۴ گروهی می‌باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردهاتا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند.

۱۵ زالو را دو دختر است که بده بده می‌گویند. سه چیز است که سیر نمی‌شود، بلکه چهار چیز که نمی‌گوید که کافی است: ۱۶ هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی‌شود، و آتش که نمی‌گوید که کافی است.

۱۷ چشمی که پدر را استهزا می‌کند و اطاعت مادر را خوار می‌شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه‌های عقاب آن را خواهند خورد.

۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: ۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختر باکره.

۲۰ همچنان است طریق زن زانیه، می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید نگاه نکردم.

۲۱ به سبب سه چیز زمین متزلزل می‌شود، و به سبب چهار چیز که آنها را تحمل نتواند کرد:

۲۲ به سبب غلامی که سلطنت می‌کند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد، ۲۳ به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد.

۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می‌باشد:

۲۵ مورچه‌ها طایفه بی‌قوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می‌کنند.

۲۶ ونکها طایفه ناتوانند، اما خانه‌های خود را در صخره می‌گذارند.

- ۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون می روند.
- ۲۸ چلباسه ها به دستهای خود می گیرند و در قصرهای پادشاهان می باشند.
- ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می باشد:
- ۳۰ شیر که در میان حیوانات توانا تر است، و از هیچکدام روگردان نیست.
- ۳۱ تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.
- ۳۲ اگر از روی حماقت خویشان را برافراشته ای و اگر بد اندیشیده ای، پس دست بردهان خود بگذار،^{۳۳} زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنیر بیرون می آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می آید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می آید.

کلام لموئیل پادشاه

- ۱ کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد.
- ۲ چه گویم ای پسر من، چه گویم ای پسر رحم من! و چه گویم ای پسر نذرهای من!
- ۳ قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است.
- ۴ پادشاهان را نمی شایدای لموئیل، پادشاهان را نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخوانند.
- ۵ مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند.
- ۶ مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتند بده. و شراب را به تلخ جانان،^۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، و مشقت خویش را دیگر بیاد نیاورند.
- ۸ دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان.

۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.

۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است.

۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.

۱۲ برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.

۱۳ پشم و گنجان را می جوید. و به دستهای خود با رغبت کار می کند.

۱۴ او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می آورد.

۱۵ وقتی که هنوز شب است برمی خیزد، و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد.

۱۶ درباره مزرعه فکر کرده، آن را می خرد، و از کسب دستهای خود تا کستان غرس می نماید.

۱۷ کمر خود را با قوت می بندد، و بازوهای خویش را قوی می سازد.

۱۸ تجارت خود را می بیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود.

۱۹ دستهای خود را به دوک دراز می کند، و انگشتهایش چرخ را می گیرد.

۲۰ کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای

مسکینان دراز می نماید.

۲۱ به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس

ملبس هستند.

۲۲ برای خود اسبابهای زینت می سازد. لباسش از گنجان نازک و ارغوان می باشد.

۲۳ شوهرش در دربارها معروف می باشد، و در میان مشایخ ولایت می نشیند.

۲۴ جامه های گنجان ساخته آنها را می فروشد، و کمر بندها به تاجران می دهد.

۲۵ قوت و عزت، لباس او است، و درباره وقت آینده می خندد.

۲۶ دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است.

۲۷ به رفتار اهل خانه خود متوجه می‌شود، و خوراک کاهلی نمی‌خورد.

۲۸ پسرانش برخاسته، او را خوشحال می‌گویند، و شوهرش نیز او را می‌ستاید.

۲۹ دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.

۳۰ جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می‌ترسد ممدوح

خواهد شد.

۳۱ وی را از ثمره دستپاش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه‌ها بستاید.

کتاب جامعه

همه چیز بطلت است

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: ۲ باطل اباطیل، جامعه می گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است. ۳ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است؟ ۴ یک طبقه می روند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند. ۵ آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. ۶ باد بطرف جنوب می رود و بطرف شمال دور می زند؛ دورزنان دورزنان می رود و باد به مدارهای خود برمی گردد. ۷ جمیع نهرها به دریا جاری می شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز برمی گردد. ۸ همه چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملو نمی گردد. ۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست. ۱۰ آیا چیزی هست که درباره اش گفته شود: بین این تازه است. در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود. ۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

بطلت حکمت

۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفحص و تجسس

نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همه آنها بطلت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛ ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

بطالت لذات

۲
 ۱ من در دل خود گفتم: الان بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ درباره خنده گفتم که مجنون است و درباره شادمانی که چه می کنند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب پرورم، با آنکه دل من مرا به حکمت (ارشاد نماید) و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شود، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود. ۸ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم. ۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من

در اورشلیم بودند برتری یافتیم و حکمت نیز با من برقرار ماند، ۱۰ و هرچه چشمانم آرزوی کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی می نمود و نصیب من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگرانم؛ و اینک تمامی آن بطلت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

بطلت حکمت و جهالت

۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سوی است اما احمق در تاریکی راه می رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احمق واقع می شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطلت است، ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز بالتام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می میرد آیا نه مثل احمق؟

بطلت زحمت

۱۷ لهذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطلت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن را به کسی که بعد از من بیاید واگذارم. ۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا

احمق خواهد بود، و معهذرا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و برحکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطلالت است. ۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم. ۲۱ زیرامردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطلالت و بلائی عظیم است. ۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می شود؟ ۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطلالت است. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ ۲۶ زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

برای هر چیزی زمانی است

۳
 ۱ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی رازیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن. ۷ وقتی برای

دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.^۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

^۹ پس کارکننده را از زحمتی که می کشد چه منفعت است؟^{۱۰} مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.^{۱۱} او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیزابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.^{۱۲} پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.^{۱۳} و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند.^{۱۴} و فهمیدم که هرآنچه خدا می کند تا ابدالاباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می آورد تا از او بترسند.^{۱۵} آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد.^{۱۶} و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی انصافی است.^{۱۷} و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.

^{۱۸} و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم می باشند.^{۱۹} زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می میرد به همانطور آن نیز می میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.^{۲۰} همه به یکجا می روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می نمایند.^{۲۱} کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می نماید؟^{۲۲} لهنذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این

نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را بازآورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

ظلم، محنت و تنهایی

۴ ا پس من برگشته، تمامی ظلهایی را که زیر آفتاب کرده می شود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده ای نبود! و زور بطرف جفاکنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهنده ای نبود! ۲ و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده اند آفرین گفتم. ۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می شود، ندیده است.

۴ و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می باشد. و آن نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خویشتن را می خورد. ۶ یک کف پر از راحت ازدو کف پر از مشقت و در پی باد زحمت کشیدن بهتر است.

۷ پس برگشته، بطلالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم. ۸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری یا برادری نیست و مشقتش را انتہائی و چشمش نیز از دولت سیر نمی شود. و می گوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطلالت و مشقت سخت است. ۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو می باشد؛ ۱۰ زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را برخیزاند. ۱۱ و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود. ۱۲ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی شود.

بطالت ترقی

۱۳ جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و خرف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی داند بهتر است. ۱۴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می آید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می گردد. ۱۵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه می روند، بطرف آن پسر دوم که بجای او برخیزد، می شوند. ۱۶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتها نیست. لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

در حضور خدا

۱ چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، از گذراندن قربانی های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی دانند که عمل بد می کنند. ۲ با دهان خود تعجیل منما و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد. ۳ زیرا خواب از کثرت مشقت پیدا می شود و آواز احمق از کثرت سخنان. ۴ چون برای خدا نذر نمایی دروفای آن تاخیر منما زیرا که او از احمقان خوشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما. ۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. ۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطا کار سازد و در حضور فرشته مگو که این سهو شده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟ ۷ زیرا که این از کثرت خوابها و اباطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.

بطالت ثروت

۱۸ اگر ظلم را بر فقیران و برکندن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می کند و حضرت اعلی فوق ایشان است. ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیز خدمت می کند. ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطالت است. ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خورندگانش زیاد می شوند؛ و به جهت مالکشی چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود می بیند؟

۱۲ خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولت مند او را نمی گذارد که بخوابد.

۱۳ بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود. ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت. ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد. ۱۶ و این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ ۱۷ و تمامی ایام خود را در تاریکی می خورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می شود.

۱۸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکومی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او می بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان می کشد به نیکویی تمتع ببرد زیرا که نصیبش همین است. ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او بخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است. ۲۰ زیرا روزهای

عمر خود را بسیار به یاد نمی آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.

۱ مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است: ۲ کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هرچه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطلت و مصیبت سخت است.



۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه ای برپا نکنند، می گویم که سقط شده از او بهتر است. ۴ زیرا که این به بطلت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد. ۵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد. ۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجا نمی روند؟ ۷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می باشد؛ و مع هذا جان او سیر نمی شود. ۸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟

۹ رویت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطلت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۰ هرچه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن توانا تر است منازعه نتواند نمود. ۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بطلت را می افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟ ۱۲ زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکو است، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف می نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

حکمت

۱ نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزمات از روز ولادت. ۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود می‌نهند. ۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح می‌شود. ۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی.

۵ شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان، ۶ زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطلالت است. ۷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل می‌گرداند و رشوه، دل را فاسد می‌سازد.

۸ انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر. ۹ در دل خود به زودی دشمنانک مشو زیرا خشم در سینه احمقان مستقر می‌شود. ۱۰ مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی‌کنی.

۱۱ حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر. ۱۲ زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی؛ اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی می‌بخشد.

۱۳ اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او بچ ساخته است راست نماید؟ ۱۴ در روز سعادت مندی شادمان باش و در روز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرار داد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.

۱۵ این همه را در روزهای بطلالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک می‌شود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد. ۱۶ پس گفتم

به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم مپندار مبادا خویشتن را هلاک کنی. ۱۷ و به افراط شریر مباش و احمق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری. ۱۸ نیکو است که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را برنداری زیرا هرکه از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد.

۱۹ حکمت مرد حکیم را توانایی می بخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند. ۲۰ زیرا مرد عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید. ۲۱ و نیز به همه سخنانی که گفته شود دل خود را منه، مبادا بنده خود را که تو را لعنت می کند بشنوی. ۲۲ زیرا دلت می داند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نموده ای.

۲۳ این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود. ۲۴ آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟ ۲۵ پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است. ۲۶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تله ها است و دستهایش کمدها می باشد، چیز تلختر از موت است. هرکه مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اما خطا کار گرفتار وی خواهد گردید.

۲۷ جامعه می گوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را دریابم این را دریافتم، ۲۸ که جان من تا به حال آن را جستجو می کند و نیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم. ۲۹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.

۱ کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت

روی انسان را روشن می سازد و سختی چهره او تبدیل می شود.



حکم پادشاه را نگاه دار

۲ من تو را می گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا. ۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جزم منما زیرا که او هر چه می خواهد به عمل می آورد. ۴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و کیست که به او بگوید چه می کنی؟ ۵ هر که حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می داند. ۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است. ۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟ ۸ کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد.

شریر و عادل

۹ این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می کند. ۱۰ و همچنین دیدم که شیران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطلت است. ۱۱ چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرا نمی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می شود. ۱۲ اگرچه نگاهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذای می دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت مندی خواهد بود. ۱۳ اما برای شریر سعادت مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی ترسد. ۱۴ بطلتی هست که بر روی زمین کرده می شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شیران واقع می شود و شیران اند که بر ایشان مثل عمل

عادلان واقع می‌شود. پس گفتم که این نیز بطلالت است. ۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد در محنتش با او باقی ماند.

۱۶ چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده شود ببینم (چونکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی بینند)، ۱۷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده می‌شود نمی‌تواند درک نماید و هرچند انسان برای تجسس آن زیاده تر تفحص نماید آن را کمتر درک می‌نماید و اگرچه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می‌داند اما آن را درک نخواهد نمود.

یک واقعه برای همه

۱ زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی‌فهمد. همه چیز پیش روی ایشان است. ۲ همه چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیران یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می‌کند و برای آنکه ذبح نمی‌کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می‌خورد و آنکه از قسم خوردن می‌ترسد مساوی‌اند.

۳ در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می‌شود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. ۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می‌پیوندد، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است. ۵ زانرو که

زندگان می‌دانند که باید بپذیرند، امامردگان هیچ نمی‌دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش می‌شود. ۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هرآنچه زیرآفتاب کرده می‌شود، نصیبی نخواهد بود.

۷ پس رفته، نان خود را به شادی بخور و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است. ۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود. ۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد با زنی که دوست می‌داری در جمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می‌کشی نصیب تو همین است. ۱۰ هرچه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن می‌روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است. ۱۱ برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاق واقع می‌شود. ۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی‌داند، پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته می‌شوند، همچنان بی‌آدم به وقت نامساعد هرگاه آن بر ایشان ناگهان بیفتد گرفتار می‌گردند.

برتری حکمت

۱۳ و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود: ۱۴ شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپا کرد. ۱۵ و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد. ۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هرچند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش

را نشیندند. ۱۷ سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکی که در میان احمقان باشد زیاده مسموع می گردد. ۱۸ حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطا کار نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود.

مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و

- ۱ فاسد می سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است.
- ۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف چپش.
- ۳ ونیز چون احمق به راه می رود، عقلش ناقص می شود و به هر کس می گوید که احمق هستم.
- ۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیخته شود، مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می نشاند.
- ۵ بدی ای هست که زیر آفتاب دیده ام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود. ۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته می شود و دولتندان در مکان اسفل می نشینند. ۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.
- ۸ آنکه چاه می کند در آن می افتد و آنکه دیوار را می شکافد، مار وی را می گزد.
- ۹ آنکه سنگها را می کند، از آنها مجروح می شود و آنکه درختان را می برد از آنها در خطر می افتد.
- ۱۰ اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاده بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است. ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگزد پس افسونگر چه فایده دارد؟
- ۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما لبهای احمق خودش را می بلعد.
- ۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی می باشد.
- ۱۴ احمق سخنان بسیاری گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی داند و

کیدست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟ ۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می‌سازد چونکه نمی‌دانند چگونه به شهر باید رفت.

۱۶ وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان می‌خورند. ۱۷ خوشباجال توای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می‌خورند و نه برای مستی.

۱۸ از کاهلی سقف خراب می‌شود و از سستی دستها، خانه آب پس می‌دهد.

۱۹ بزم به جهت لهو و لعب می‌کنند و شراب زندگانی را شادمان می‌سازد، اما نقره همه چیز رامی‌کند.

۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولتتند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت نمازیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

۱ نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت. ۲ نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر بخش زیرا که

نمی‌دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد. ۳ اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که

درخت افتاده است خواهد ماند. ۴ آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید. ۵ چنانکه تو نمی‌دانی که راه باد چیست یا چگونه

استخوانها در رحم زن حامله بسته می‌شود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی‌فهمی. ۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را بازمدار زیرا

تو نمی‌دانی کدامیک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت. ۷ البته روشنایی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو

است. ۸ هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می‌شود

بطالت است.

به هنگام جوانی، خدا را بیاد آور

۹ ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بر وفق رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. ۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نمازیرا که جوانی و شباب باطل است.

۱ پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست.

۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛

۳ در روزی که محافظان خانه بلرزد و صاحبان قوت، خویشان را خم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند و آنانی که از پنجره‌های نگرند تاریک شوند. ۴ و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند. ۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود می‌رود و نوحه‌گران در کوچه گردش می‌کنند. ۶ قبل از آنکه مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبب نزد چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد، ۷ و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.

ختم امر

۸ باطل اباطیل جامعه می‌گوید همه چیز بطلت است. ۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم می‌داد و تفکر نموده، غوررسی می‌کرد و مثل‌های بسیار تالیف نمود.

۱۰ جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد. ۱۱ سخنان حکیمان مثل سکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده می باشد، که از یک شبان داده شود. ۱۲ و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است. ۱۳ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا ترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است. ۱۴ زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

کتاب غزل غزلهای سلیمان

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است.

محبوبه

۲ او مرا به بوسه های دهان خود بیوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ۳ عطرهاى توبوى خوش دارد و اسم تو مثل عطر ريخته شده مى باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست مى دارند. ۴ مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به حمله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست مى دارند. ۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان. ۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تا کستانها ساختند، اما تا کستان خود را دیده بانی نمودم. ۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که کجایم چرانی و در وقت ظهر گله را کجا مى خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم.

محبوب

۸ ای جمیل تر از زنان، اگر نمى دانی، در اثر گله ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد مسکن های شبانان بچران. ۹ ای محبوبه من، تو را به اسبی که در ارابه فرعون باشد تشبیه داده ام. ۱۰ رخسار هایت به جواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است.

محبوبه

۱۱ زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای تو خواهیم ساخت. ۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می نشیند، سنبل من بوی خود را می دهد. ۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مراست که در میان پستانهای من می خوابد.

محبوب

۱۴ محبوب من، برایم مثل خوشه بان درباغهای عین جدی می باشد. ۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

محبوبه

۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما هم سبز است.

محبوب

۱۷ تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

محبوبه

۱ من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم.

۲

محبوب

۲ چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به شادمانی نشستم و میوه‌اش برای کام شیرین بود. ۴ مرا به میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود. ۵ مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و مرا به سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. ۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد. ۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزها و آهوه‌های صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برینگیزانید. ۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می‌آید. ۹ محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره‌ها می‌نگرد و از شبکه‌ها خویشان را نمایان می‌سازد. ۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من برخیز و بیا. ۱۱ زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است. ۱۲ گلهای بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود. ۱۳ درخت انجیر میوه خود را می‌رساند و موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، برخیز و بیا.»

محبوب

۱۴ ای کبوتر من که در شکافهای صخره و درستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره ات خوشنما است. ۱۵ شغالها، شغالهای کوچک را که تا کستانها را خراب می‌کنند برای ما بگیرد، زیرا که تا کستانهای ما گل آورده است.

محبوبه

۱۶ محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنها می چراند. ۱۷ ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش.

۳
 ۱ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم. ۲ گفتم الان برخاسته، در کوچه‌ها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست می دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم. ۳ کشیکچیانی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند. گفتم که «آیا محبوب جان مرا دیده‌اید؟» ۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می دارد یافتم. و او را گرفته، رها نکردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده خویش در آوردم. ۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمی‌نگیزانید. ۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید و به مر و بخور و به همه عطریات تاجران معطراست؟ ۷ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند. ۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف شب بر رانش بسته است. ۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ۱۰ ستونهایش را از نقره و سقفس را از طلا و کرسی‌اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود. ۱۱ ای دختران صهبون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

محبوب

۴
 ۱ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده اند. ۲ دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. ۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است. ۴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است. ۵ دو پستانت مثل دو بچه توام آهو می باشد که در میان سوسنهای می چرند، ۶ تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد. به کوه مر و به تل کندر خواهم رفت.

۷ ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می باشد. در توعیبی نیست. ۸ بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر. ۹ ای خواهر و عروس من دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای گردنت ربودی. ۱۰ ای خواهر و عروس من، محبتهایت چه بسیار لذیذ است. محبتهایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهاست از جمیع عطرها. ۱۱ ای عروس من، لبهای تو عسل را می چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است. ۱۲ خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است. ۱۳ نهالهای بستان انارها با میوه های نفیسه و بان و سنبل است. ۱۴ سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مر و عود با جمیع عطرها نفیسه. ۱۵ چشمه باغها و برکه آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه

۱۶ ای باد شمال، برخیز وای باد جنوب، بیا. برباغ من بوز تا عطرهايش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

محبوب

۱ ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرهايم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را باشیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم

ای دوستان بخورید وای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید.

محبوبه

۲ من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می کوبد (و می گوید): «از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کبوترم وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.»^۳ رخت خود را کندم چگونه آن را پیوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟^۴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت واحشایم برای وی به جنبش آمدم.^۵ من برخاستم تادر را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرو از انگشتهایم مر صافی بر دسته قفل بچکید.^۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد.^۷ کشیکچینی که در شهرگردش

می کنند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها برقع مرا از من گرفتند. ^۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیاید وی را گویند که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم

^۹ ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می دهی؟

محبوبه

^{۱۰} محبوب من سفید و سرخ فام است، و برهزارها افراشته شده است. ^{۱۱} سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است. ^{۱۲} چشمانش کیوتران نزدنهرهای آب است، با شیر شسته شده و درچشمخانه خود نشسته. ^{۱۳} رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین می باشد. لبهایش سوسنها است که از آنها مر صافی می چکد. ^{۱۴} دستهایش حلقه های طلاست که به زبرجد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ^{۱۵} ساقهایش ستونهای مرمر بر پایه های زر ناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. ^{۱۶} دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

دختران اورشلیم

^۱ محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است

تا او را با تو بطلبیم؟



محبوبه

۲ محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات
پچراند و سوسنها بچیند. ۳ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان
سوسنها گله رامی چراند.

محبوب

۴ ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار
مهیب هستی. ۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویهات
مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند. ۶ دندانهایت مانند گله
گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی
هم نازاد نباشد. ۷ شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است. ۸ شصت ملکه
و هشتاد متعه و دوشیزگان بیشماره هستند. ۹ اما کبوتر من و کامله من یکی است.
او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود می باشد. دختران او را دیده، نجسته گفتند.
ملکه ها و متعه ها بر او نگرستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم

۱۰ این کیست که مثل صبح می درخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و
مانند لشکر بیدق دار مهیب است؟

محبوب

۱۱ به باغ درختان جوز فرود شدم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است. ۱۲ بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت.

دختران اورشلیم

۱۳ برگرد، برگردای شولیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم.

محبوب

۱ در شولیت چه می بینی؟ مثل محفل دولشکر. V
 ۲ ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد. ۳ دو پستان تو مثل دو بچه توام غزال است. ۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشون نزد دروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد. ۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره هایش اسیر می باشد. ۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذتهاستی. ۷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل خوشه های انگور می باشد. ۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد. ۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرورود و لبهای خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه

۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. ۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. ۱۲ و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلپاش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد. ۱۳ مهر گیاهبوی خود را می دهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده ام.

۱ کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا میکید می بودی، تا چون تو را بیرون می یافتم تو را می بوسیدم و مرا رسوایی ساختند. ۲ تو را رهبری می کردم و به خانه مادرم در می آوردم تا مرا تعلیم می دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می نوشانیدم. ۳ دست چپ او زیر سر من می بود و دست راستش مرا در آغوش می کشید. ۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برینگیزانید.

دختران اورشلیم

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا برمی آید؟

محبوبه

۶ مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش شعله های آتش و لهیب یهوه است. ۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم

۸ ما را خواهری کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند چه بکنیم؟^۹ اگر دیوار می‌بود، بر او برج نقره‌ای بنا می‌کردیم. و اگر دروازه می‌بود، او را به تخته‌های سرو آزادمی پوشانیدیم.

محبوبه

۱۰ من دیوار هستم و پستان‌هایم مثل برجهاست. لهذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده‌ام. ۱۱ سلیمان تاکستانی در بلع هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه‌اش هزار نقره بدهد. ۱۲ تاکستانم که از آن من است پیش روی من می‌باشد. برای توای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه‌اش، دویت خواهد بود.

محبوب

۱۳ ای (محبوبه) که در باغات می‌نشینی، رفیقان آواز تو را می‌شنوند، مرا نیز بشنوان.

محبوبه

۱۴ ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوه‌های عطریات باش.

کتاب اشعیا نبی

۱ رویای اشعیا ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزیا و یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید.

قوم سرکش

۲ ای آسمان بشنو وای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می گوید. پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. ۳ گاو مالک خویش را و الاغ آخر صاحب خود رامی شناسد، اما اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارند. ۴ وای بر امت خطاکار و قومی که زربار گناه می باشند و بر ذریت شیران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل را هانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند. ۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض. ۶ از کف پا تا به سر در آن تندرستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است. ۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظر شما می خورند و آن مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است. ۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تاکستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است. ۹ اگر یهوه صبا یوت بقیه اندکی برای ما و انمی گذاشت، مثل سدوم می شدیم و مانند عموره می گشتیم.

۱۰ ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید وای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید. ۱۱ خداوند می گوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و پیه پرورایها سیر شده ام و به خون گاوان و بره ها و بزها

رغبت ندارم. ۱۲ وقتی که می‌آیید تابه حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟ ۱۳ هدایای باطل دیگر می‌آورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. نگاه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل نمایم. ۱۴ غره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام. ۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است. ۱۶ خویشتن را شسته، طاهر نمائید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید. ۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه‌زنان را حمایت نمایید. ۱۸ خداوند می‌گوید بیاید تا با هم‌دیگر محاجه نمایم. اگر گاهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. ۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد. ۲۰ اما اگر ابا نموده، تمرد کنید شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین می‌گوید.

۲۱ شهر امین چگونه زانیه شده است. آنکه از انصاف مملو می‌بود و عدالت در وی سکونت می‌داشت، اما حال قاتلان. ۲۲ نقره تو به درد مبدل شده، و شراب تو از آب مزوج گشته است. ۲۳ سروان تو متمرده شده و رفیق دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می‌دارند و در پی هدایا می‌روند. یتیمان را دادرسی نمی‌نمایند و دعوی بیوه‌زنان نزد ایشان نمی‌رسد. ۲۴ بنابراین، خداوند بیوه صباوت، قدیر اسرائیل می‌گوید دهان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید. ۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. ۲۶ و داوران تو را مثل اول و مشیران تو

رامثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امین مسمی خواهی شد.

۲۷ صهیون به انصاف فدیہ داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت. ۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمائید، نابود خواهند گردید. ۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید نخل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد زورآور پوزه گان و عملش شعله خواهد شد و هردوی آنها باهم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

کوه خداوند

۲

۱ کلامی که اشعیا ابن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید.

۲ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و اوامت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۵ ای خاندان یعقوب بیاید تا در نور خداوند سلوک نماییم.

روز خداوند

۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای، چونکه از رسوم مشرق مملو و مانند فلسطینیان فالگیر شده‌اند و با پسران غربا دست زده‌اند،^۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهایی نیست، و زمین ایشان از اسبان پر است و ارابه‌های ایشان را انتهایی نیست؛^۸ و زمین ایشان از بتها پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته‌اند سجده می‌نمایند.^۹ و مردم خم شده و مردان پست می‌شوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید.

۱۰ از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشان را در خاک پنهان کن. ۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود.^{۱۲} زیرا که برای یهوه صباوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛^{۱۳} و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛^{۱۴} و بر همه کوههای عالی و بر جمیع تلهای بلند؛^{۱۵} و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منیع؛^{۱۶} و بر همه کشتیهای ترشیش و بر همه مصنوعات مرغوب؛^{۱۷} و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود،^{۱۸} و بتها بالکل تلف خواهند شد.

۱۹ و ایشان به مغاره‌های صخره‌ها و حفره‌های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند، نزد موش کوران و خفاشها خواهند انداخت،^{۲۱} تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی

هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۲ شما از انسانی که نفس او در بینی اش می باشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب می شود؟

داوری بر اورشلیم و یهودا

۳

۱ زیرا اینک خداوند یهوه صباوت پایه ورکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب را دور خواهد کرد، ۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را، ۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق را. ۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود. ۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان ترمز خواهند نمود. ۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «تو را رخوت هست پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد»، ۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: «من علاج کننده نتوانم شد زیرا درخانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید». ۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند. ۹ سیمای رویهای ایشان به ضد ایشان شاهد است و مثل سدوم گاهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. و ای برجانهای ایشان زیرا که به جهت خویشتن شرارت را بعمل آورده اند. ۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد. ۱۱ و ای بر شیران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد. ۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می نمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می کنند. ۱۳ خداوند برای محابه برخاسته و به جهت

داوری قوما ایستاده است. ۱۴ خداوند بامشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تا کستانها را خورده‌اید و غارت فقیران در خانه های شماست. ۱۵ خداوند یهوه صباوت می گوید: «شمارا چه شده است که قوم مرا می کوبید و رویهای فقیران را خرد می نمایید؟»

۱۶ و خداوند می گوید: «از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می آورند.» ۱۷ بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. ۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. ۱۹ و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را، ۲۰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را، ۲۱ و انگشترها و حلقه های بینی را، ۲۲ و رخوت نفیسه و رداها و شالها و کیسه‌ها را، ۲۳ و آینه‌ها و تگن نازک و عمامه‌ها و برقع‌ها را. ۲۴ و واقع می شود که به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمر بند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود. ۲۵ مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. ۲۶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.

۱ و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.»

۲ در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود. ۳ و واقع می شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هرکه در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم درد فتر حیات مکتوب باشد. ۴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم

را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید، ۵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود. ۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

سرود تاکستان

۱ سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم.



محبوب من تاکستانی در تلی بسیار بارور

۲ و آن را کنده از سنگها پاک کرده و موبهترین در آن غرس نمود و برچی در میانش بنا کرد و چرخستی نیز در آن کند. پس منتظر می بود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد. ۳ پس الان ای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید. ۴ برای تاکستان من دیگرچه توان کرد که در آن نکردم؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟ ۵ لهدا الان شما را اعلام می نمایم که من به تاکستان خود چه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می سازم و پایمال خواهد گردید. ۶ و آن را خراب می کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد روید، و ابرها را امر می فرمایم که بر آن باران نباراند. ۷ زیرا که تاکستان یهوه صبایوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می باشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریاد شد.

داوری

۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می‌شوید. ۹ یهوه صباوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد، و خانه‌های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید. ۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حومر تخم یک ایفه خواهد داد.» ۱۱ وای بر آنانی که صبح زود برمی‌خیزند تادرپی مسکرات بروند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید ۱۲ و در بزمهای ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دستهای وی نمی‌نگرند. ۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده‌اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هرکه در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود. ۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و یهوه صباوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آنگاه بره‌های (غربا) در مرتع‌های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه‌های پروریه‌های ایشان را خواهند خورد.

۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و نگاه را گویا به طناب ارابه می‌کشند. ۱۹ و می‌گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می‌نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می‌گذارند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می‌نهند. ۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهمیم

می‌نمایند. ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند، و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند. ۲۳ که شیرین را برای رشوه عادل می‌شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی‌دارند. ۲۴ بنابراین به نهجی که شراره آتش گاه را می‌خورد و علف خشک در شعله می‌افتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صباوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوارشمرده‌اند. ۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده‌اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت‌های بعید برپا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صغیر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد، ۲۷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کهربند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان، تیز و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است. سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد. ۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده‌ای نخواهد بود. ۳۰ و در آن روز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

ماموریت اشعیا

۱ در سالی که عزیرا پادشاه مرد، خداوند رادیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنه‌های وی پر بود. ۲ و سرافین بالای آن ایستاده



بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و باد و پایهای خود را می پوشانید و با دو پرواز می نمود. ۳ و یکی دیگری را صدا زده، می گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صبایوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» ۴ و اساس آستانه از آواز او که صدا می زد می لرزید و خانه از دود پر شد. ۵ پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است.»

۶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. ۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیانت رفع شده و نگاهت کفاره گشته است.»

۸ آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لیبک مرا بفرست.» ۹ گفتم: «برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد. ۱۰ دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.» ۱۱ پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود. ۱۲ و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود. ۱۳ اما باز عسری در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می شودکنده آنها باقی می ماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

نشانه های عمانوئیل

۱ و در ایام آحاز بن یوتام بن عزریا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و فتح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند. ۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زده اند و دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می لرزد. ۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خود شاریاشوب به انتهای قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو. ۴ و وی را بگو: باحذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دودم مشعل دودافشان، یعنی از شدت خشم رصین و آرام و پسر رملیا. ۵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می گویند: ۶ بر یهودا برآیم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبئیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.» ۷ خداوند یهوه چنین می گوید که «این بجا آورده نمی شود و واقع نخواهد گردید. ۸ زیرا که سرارام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته می شود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود. ۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هرآینه ثابت نخواهید ماند.»

۱۰ و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «آیتی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمقها بطلب یا از اعلیٰ علین بالا.» ۱۲ آحاز گفت: «نمی طلسم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»

۱۳ گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه می خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید. ۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک با کره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. ۱۵ کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن

خوبی را بداند. ۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد. ۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را. ۱۸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگس‌هایی که به کتاره‌های نهرهای مصرند و زنبورهای که در زمین آشورند صفیر خواهد زد. ۱۹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته‌های خاردار و بر همه مرتع‌ها فرود خواهند آمد. ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استره‌ای که از ماورای نهر اجیر می‌شود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت. ۲۲ و از فراوانی شیری که می‌دهند کره خواهد خورد زیرا هر که در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود. ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می‌شد پراز خار و خس خواهد بود. ۲۴ با تیرها و کمان‌ها مردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد. ۲۵ و جمیع کوه‌هایی که با بیل کنده می‌شد، از ترس خار و خس به آنجا نخواهند آمد بلکه گاو را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پامال خواهند کرد.

مجازات خدا توسط آشور

۱ و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیرشلال حاش بز بنویس. ۲ و من شهود امین یعنی اوریای کاهن و زکریا ابن یبریکا را به جهت خود برای شهادت می‌گیرم.»

۳ پس من به نبیه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زاید. آنگاه خداوند به من گفت: «او رامهیرشلال حاش بز بنام، ۴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواند ای پدرم وای

مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغما خواهند برد.»

۵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت: «چونکه این قوم آبهای شیله را که به ملایمت جاری می‌شود خوار شمرده، از رصین و پسر رملیا مسرور شده‌اند،^۶ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان بر خواهد آورد و او از جمیع جویهای خود بر خواهد آمد و از تمامی نگاره های خویش سرشار خواهد شد،^۷ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردنها برسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت.»

ترس خداوند

۹ به هیجان آیدای قوما و شکست خواهید یافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گوید و بجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است. ۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم و گفت: ۱۲ «هرآنچه را که این قوم فتنه می‌نامند، شما آن را فتنه ننماید و از ترس ایشان ترسان و خائف مباشید. ۱۳ یهوه صباوت را تقدیس ننماید و او ترس و خوف شما باشد. ۱۴ و او (برای شما) مکان مقدس خواهد بود اما برای هردو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله. ۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»

۱۶ شهادت را به هم بپیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز. ۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می‌سازد انتظار کشیده، امیدوار

او خواهم بود. ۱۸ اینک من و پسرانی که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صباپوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم. ۱۹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می کنند سوال کنید، (گویید) «آیا قوم از خدای خود سوال نمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟» ۲۰ به شریعت و شهادت (توجه نمایید) و اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنائی نخواهد بود. ۲۱ و با عسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویشتن را مشوش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگرست. ۲۲ و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

ولدی برای ما

۱ لیکن برای او که در تنگی می بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زیبولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت ها محترم خواهد گردانید. ۲ قومی که در تاریکی سالک می بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد. ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می نمایند. ۴ زیرا که یوغ بار او را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی. ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغا است و رخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود. ۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی

خوانده خواهد شد. ۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتہا نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابد الابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صبیوت این را بجا خواهد آورد.

غضب خدا بر اسرائیل

۸ خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن بر اسرائیل واقع گردید. ۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود می گویند. ۱۰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سرو آزاد بجای آنها می گذاریم. ۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین را بصد او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت. ۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۳ و این قوم بسوی زننده خودشان بازگشت نموده و یهوه صبیوت را نطلبیده اند. ۱۴ بنابراین خداوند سر و دم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید. ۱۵ مرد پیر و مرد شریف سر است و نبی ای که تعلیم دروغ می دهد، دم می باشد. ۱۶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه می کنند و پیروان ایشان بلعیده می شوند.

۱۷ از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم می شود باینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می سوزاند و خار و خس را می خورد، و دربوته های جنگل فروخته شده، دود غلیظ پیمان می شود. ۱۹ از غضب یهوه صبیوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته اند و کسی بر برادر خود شفقت ندارد. ۲۰ از جانب راست می ربایند و گرسنه می مانند و از طرف چپ می خورند و سیر نمی شوند

و هرکس گوشت بازوی خود را می خورد. ۲۱ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دوی ایشان بضد یهودا متحد می شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱ وای بر آنانی که احکام غیر عاده را جاری می سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می دارند، ۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بر بایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند. ۳ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می آید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت؟ ۴ غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

داوری بر آشور

۵ وای بر آشور که عصای غضب من است. و عصایی که در دست ایشان است خشم من می باشد. ۶ او را بر امت منافق می فرستم و نزد قوم مغضوب خود مامور می دارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه ها پامال سازند. ۷ اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدینگونه قیاس نمی نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و منقطع بسازد. ۸ زیرا می گوید آیا سرداران من جمیع پادشاه نیستند؟ ۹ آیا کنو مثل کرکیش نیست و آیاحات مثل ارفاد نی، و آیا سامره مانند دمشق نمی باشد؟ ۱۰ چنانکه دست من بر ممالک بتهاستیلا یافت و بتهای تراشیده آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند. ۱۱ پس آیا به نهجی که به سامره و بتهایش عمل نمودم به اورشلیم و بتهایش چنین عمل نخواهم نمود؟ ۱۲ و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور و از نخر چشمان متکبر

وی انتقام خواهم کشید. ۱۳ زیرا می گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهمی هستم این را کردم و حدود قومها را منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل جبار سروران ایشان را به زیر انداختم. ۱۴ و دست من دولت قومها را مثل آشیانه‌ای گرفته است و به طوری که تخمهای متروک را جمع کنند من تمامی زمین را جمع کردم. و کسی نبود که بال را بجنباند یا دهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.»

۱۵ آیا تبر بر کسی که به آن می‌شکند نفر خواهد نمود یا اره بر کسی که آن را می‌کشد افتخار خواهد کرد، که گویا عصا بلند کننده خود را بجنباند یا چوب دست آنچه را که چوب نباشد بلند نماید؟ ۱۶ بنابراین خداوند یهوه صباوت بفرهبان او لاغری خواهد فرستاد و زیر جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد. ۱۷ و نور اسرائیل نار و قدوس وی شعله خواهد شد، و در یروز خار و خسش را سوزانیده، خواهد خورد. ۱۸ و شوکت جنگل و بوستان او هم روح و هم بدن را تباه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد. ۱۹ و بقیه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بقیه اسرائیل

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر برزنده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه برخداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود. ۲۱ و بقیه‌ای یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد. ۲۲ زیرا هرچند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجرا خواهد شد ۲۳ زیرا خداوند یهوه صباوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد. ۲۴ بنابراین خداوند یهوه صباوت چنین می گوید: «ای قوم من که

در صهیون ساکنید از آشور مترسید، اگرچه شما را به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید. ۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.» ۲۶ و یهوه صبایوت تازیانه‌ای بر وی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار مدیان بر صخره غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود. ۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار او از دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فریبی گسسته خواهد شد.

۲۸ او به عیات رسید و از مجرون گذشت و درمکاش اسباب خود را گذاشت. ۲۹ از معبر عبور کردند و در جبع منزل گزیدند، اهل رامه هراسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند. ۳۰ ای دختر جلیم به آواز خود فریاد برآور! ای لیشه وای عناتوت فقیر گوش ده! ۳۱ مدمینه فراری شدند و ساکنان جییم گریختند. ۳۲ همین امروز در نوب توقف می‌کند و دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلیم دراز می‌سازد. ۳۳ اینک خداوند یهوه صبایوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید، ۳۴ و بوته‌های جنگل به آهن بریده خواهد شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

نهالی از تنه یسی

۱ و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه هایش
 خواهد شکفت. ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح
 حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۳ و خوشی
 او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر
 وفق سمع گوشه‌های خویش تنبیه نخواهد نمود. ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری
 خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای

دهان خویش زده، شیران رابه نفخه لهای خود خواهد کشت. ۵ و کربند کمرش عدالت خواهد بود و کربند میانش امانت.

۶ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۷ و گاویا خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را برخانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهایی که دریا را می پوشانند.

۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها برپا خواهد شد و امت هآن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و قتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد.

۱۲ و به جهت امتها علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، ویراکنندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بریهدا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر ادوم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه

قوم او که از آشور باقی مانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

سرود حمد

۱ و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می گویم زیرا
 ۱۲ به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مرا تسلی می دهی.
 ۲ اینک خدا نجات من است بر او توکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه یهوه قوت
 و تسبیح من است و نجات من گردیده است.»^۳ بنابراین با شادمانی از چشمه های
 نجات آب خواهید کشید.

۴ و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را حمد گوید و نام او را بخوانید و اعمال او
 را در میان قومها اعلام کنید و ذکر نمایید که اسم او متعال می باشد.»^۵ برای خداوند
 بسرایید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است.^۶ ای
 ساکنه صهیون صدا را برافراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

وحی درباره بابل

۱ وحی درباره بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید.
 ۱۳ ۲ علی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید، با دست
 اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند.^۳ من مقدسان خود را مامور داشتم و
 شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریای من وجد می نمایند به جهت غضب
 دعوت نمودم.^۴ آواز گروهی در کوهها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک
 امتها که جمع شده باشند. یهوه صباوت لشکر را برای جنگ سان می بیند.^۵ ایشان
 از زمین بعید و از کرانه های آسمان می آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی
 جهان را ویران کند.^۶ ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی

از جانب قادر مطلق می‌آید. ۷ از این جهت همه دستها سست می‌شود و دل‌های همه مردم گداخته می‌گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، الم‌ها و دردهای زه بر ایشان عارض می‌شود، مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند و روی‌های ایشان روی‌های شعله‌ور می‌باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم‌کشی می‌آید، تا جهان را ویران سازد و نگاه‌کاران را از میانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. ۱۱ و من ربع مسکون را به سبب نگاه و شیرین را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیابتر خواهم گردانید. ۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب بیهوش صباپوت و در روز شدت خشم او.

۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هرکه یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هرکه گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه‌های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی‌عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند. ۱۸ و کانه‌های ایشان جوانان را خرد خواهد کرد. و بر ثمره رحم ترحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد. ۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آنجا نخواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا

خواهند خوابید و خانه های ایشان از بومپار خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد، ۲۲ و شغالها در قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

۱۴
 ۱ زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غربا بایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملصق خواهند گردید. ۲ و قومها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیرکنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.

۳ و در روزی که خداوند تو را از الم واضطرابت و بندگی سخت که بر تو می نهادند خلاصی بخشد واقع خواهد شد، ۴ که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید. ۵ خداوند عصای شیرین و چوگان حاکمان را شکست. ۶ آنکه قومها را به خشم با صدمه متوالی می زد و بر امتها به غضب با جفای یحد حکمرانی می نمود، ۷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده اند و به آواز بلند ترنم می نمایند. ۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان درباره توشادمان شده، می گویند: «از زمانی که تو خوابیده ای قطع کننده ای بر ما بر نیامده است.»

۹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می سازد. و جمیع پادشاهان امتها را از کرسیهای ایشان برمی دارد. ۱۰ جمیع اینها تو را خطاب کرده، می گویند: «آیات تو نیز مثل ما ضعیف شده ای و مانند ما گردیده ای.» ۱۱ جلال تو و صدای بر بطنهای تو به هاویه فرود شده است. کرما زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می پوشانند. ۱۲ ای

زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟ ۱۳ و تو در دل خود می‌گفتی: «به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. ۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.» ۱۵ لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد.

۱۶ آنانی که تو را بینند بر تو چشم دوخته و در تو تامل نموده، خواهند گفت: «آیا این آن مرد است که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می‌ساخت؟ ۱۷ که ربع مسکون را ویران می‌نمود و شهرهایش را منهدم می‌ساخت و اسیران خود را به خانه های ایشان رها نمی‌کرد؟»

۱۸ همه پادشاهان امت‌ها جمیع هریک در خانه خود با جلال می‌خوابند. ۱۹ اما تو از قبر خود بیرون افکنده می‌شوی و مثل شاخه مکروه و مانند لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می‌روند و مثل لاشه پایمال شده. ۲۰ با ایشان در دفن متحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته‌ای. ذریت شریان تا به ابد مذکور نخواهند شد. ۲۱ برای پسرانش به سبب نگاه پدران ایشان قتل را مهیا سازید، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهرها پرنسازند.

۲۲ و یهوه صباوت می‌گوید: «من به ضدایشان خواهم برخاست.» و خداوند می‌گوید: «اسم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل منقطع خواهم ساخت. ۲۳ و آن را نصیب خارپشته‌ها و خلاهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» یهوه صباوت می‌گوید.

سرنوشت آشور

۲۴ یهوه صبايوت قسم خورده، می گوید: «یقین به طوری که قصد نموده‌ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده‌ام همچنان بجا آورده خواهد گشت. ۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان رفع شده، بار وی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.» ۲۶ تقدیری که بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امت‌ها دراز شده، همین است. ۲۷ زیرا که یهوه صبايوت تقدیر نموده است، پس کیست که آن را باطل گرداند؟ و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟

۲۸ در سالی که آحاز پادشاه مرد این وحی نازل شد: ۲۹ ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می‌زد شکسته شده است. زیرا که از ریشه مار افعی بیرون می‌آید و نتیجه او ازدهای آتشین پرنده خواهد بود. ۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشه تو را با قحطی خواهم کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد. ۳۱ ای دروازه ولوله نما! وای شهر فریاد برآورا! ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیرا که از طرف شمال دود می‌آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد. ۳۲ پس به رسولان امت هاچه جواب داده شود: «اینکه خداوند صهیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

وحی درباره موآب

۱ وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شبی قیر موآب خراب و هلاک شده است. ۲ به بتکده و

دییون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمده اند. موآب برای نبو میدبا ولوله می کند. بر سر هریکی از ایشان گری است و ریشهای همه تراشیده شده است. ۳ در کوجه های خود کمر خود را به پلاس می بندند و بر پشت بامها و در چهارسوهای خود هرکس ولوله می نماید و اشکها می ریزد. ۴ و حشبون والعاله فریاد برمی آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع می شود. بنابراین مسلحان موآب ناله می کنند و جان ایشان در ایشان می لرزد.

۵ دل من به جهت موآب فریاد برمی آورد. فراریانش تا به صوغر و عجلت شلشیا نعره می زنند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه برمی آیند. زیرا که از راه حورونایم صدای هلاکت برمی آورند. ۶ زیرا که آبهای نمیریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده اند و اندوخته های خود را بر وادی بیدها می برند. ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اجلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلم رسیده است. ۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زانرو که بر دیمون (بلایای) زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش (خواهم گماشت).

۱۶
 ۱ بره ها را که خراج حاکم زمین است از سالع بسوی بیابان به کوه دختر صهیون بفرستید. ۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و مانند آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارنون خواهند شد. ۳ مشورت بدهید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما. ۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو ماوا گزینند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم نبود می شود و تاراج کننده تمام می گردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد. ۵ و کرسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد و به جهت عدالت تعجیل نماید.

۶ غرور موآب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و نخر او باطل است. ۷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله می کند و تمامی ایشان ولوله می نمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله می کنید زیرا که بالکل مضروب می شود. ۸ زیرا که مزرعه های حبشون و موهای سبمه پژمرده شد و سروران امت ها تا کهایش را شکستند. آنها تا به یعزیر رسیده بود و در بیابان پراکنده می شد و شاخه هایش منتشر شده، از دریای گذشت. ۹ بنابراین برای مو سبمه به گریه یعزیر خواهم گریست. ای حبشون و العاله شما را باشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که برمیوه ها و انگورهای گلبنگ افتاده است. ۱۰ شادی و ابتهاج از بستانها برداشته شد و در تاکستانها ترنم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخشها پامال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم. ۱۱ لهدا الحشای من مثل بربط به جهت موآب صدا می زند و بطن من برای قیر حارس. ۱۲ و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعایاید کامیاب نخواهد شد.

۱۳ این است کلامی که خداوند درباره موآب از زمان قدیم گفته است. ۱۴ اما الان خداوند تکلم نموده، می گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال موآب با تمامی جماعت کثیر او محقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی قوت خواهند گردید.

وحی درباره دمشق

۱ وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می شود و توده خراب خواهد گردید. ۲ شهرهای عروعر متروک می شود و به جهت خوابیدن گله ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت از دمشق و از بقیه آرام. و مثل جلال بنی اسرائیل

۱۷

خواهند بود زیرا که یهوه صبیوت چنین می گوید. ۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می شود و فرهی جسدش به لاغری تبدیل می گردد. ۵ و چنان خواهد بود که دروگران زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبله‌ها را درو کند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبله‌ها را بچینند. ۶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه برشاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید.

۷ در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگرست. ۸ و بسوی مذبح هایی که به دستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بتهای آفتاب نخواهد نگرست.

۹ در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی اسرائیل وا گذاشتند و ویران خواهد شد. ۱۰ چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابراین نهالهای دلپذیرغرس خواهی نمود و قلمه های غریب را خواهی کاشت. ۱۱ در روزی که غرس می نمایی آن را نموخواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت.

۱۲ وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش می نمایند و خروش طوایفی که مثل خروش آبهای زورآور خروش می کنند. ۱۳ طوایف مثل خروش آبهای بسیاری خروشدند اما ایشان را عتاب خواهد کرد و به جای دور خواهند گریخت و مثل گاه کوهها در برابر باد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابر گردباد. ۱۴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.

پیغام خدا علیه کوش

۱۸

۱ وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نهرهای کوش می‌باشد. ۲ و ایلچیان به دریا و در کشتیهای بردی بر روی آبها می‌فرستد و می‌گوید: ای رسولان تیزرو بروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بوده‌اند یعنی امت زورآورو پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می‌کند. ۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کرنا نواخته شود بشنوید. ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد. ۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد او شاخه‌ها را باره‌ها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهد افکند. ۶ و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحوش زمین و گذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید. ۷ و در آن زمان هدیه‌ای برای یهوه صبایوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زورآور و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می‌کند به مکان اسم یهوه صبایوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

۱۹

۱ وحی درباره مصر: اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده، به مصر می‌آید و بتهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گداخته خواهد شد. ۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر با برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ

خواهند نمود. ۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از تبها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود. ۴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زورآور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صباپوت چنین می گوید.

۵ و آب از دریا (نیل) کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید. ۶ و نهرها متعفن شده، جویهای ماصور کم شده می خشکد و نی و بوریا پزمرده خواهد شد. ۷ و مرغزاری که بر نگار نیل و بردهنه نیل است و همه مزرعه های نیل خشک و رانده شده و نابود خواهد گردید. ۸ و ماهی گیران ماتم می گیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازندزاری می کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد. ۹ و عاملان گمان شانه زده و بافندگان پارچه سفید نخل خواهند شد. ۱۰ و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد.

۱۱ سروران صوعن بالکل احمق می شوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون می گوید که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم می باشم. ۱۲ پس حکیمان تو بجایند تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صباپوت درباره مصر چه تقدیر نموده است. ۱۳ سروران صوعن ابله شده و سروران نوف فریب خورده اند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده اند. ۱۴ و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه می روند. ۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سر یا دم نخل یا بوریا بکنند.

۱۶ در آن روز اهل مصر مثل زنان می باشند و از حرکت دست یهوه صباپوت که آن را بر مصر به حرکت می آورد لرزان و هراسان خواهند شد. ۱۷ و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که هر که ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صباپوت بر آن مقدر نموده است. ۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان

کنعان متکلم شده، برای یهوه صبایوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد.

۱۹ در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود. ۲۰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صبایوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفاکنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات دهنده و حمایت کننده‌ای برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رهانید. ۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند نذر را خواهند شناخت و با ذبایح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود. ۲۲ و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد.

۲۳ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود. ۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود. ۲۵ زیرا که یهوه صبایوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

پیام خدا بضد مصر و کوش

۱ در سالی که ترتان به اشدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور
 ۲۰ او را فرستاد، پس با اشدود جنگ کرده، آن را گرفت. ۲ در آن وقت
 خداوند به واسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر
 خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پا برهنه
 راه می‌رفت.

۳ و خداوند گفت: «چنانکه بنده من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد،^۴ بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلاء و طنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پا برهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد. ۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که نخر ایشان باشد مضطرب و نخل خواهند شد. ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

وحی درباره بابل

۱ وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می آید. ۲ رویای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت می کند و تاراج کننده تاراج می نماید. ای عیلام برای وای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم. ۳ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که می زاید مراد گرفته است. پیچ و تاب می خورم که نمی توانم بشنوم، مدهوش می شوم که نمی توانم ببینم. ۴ دل من می طپید و هیبت مرا ترسانید. او شب لذت مرا برابیم به خوف مبدل ساخته است. ۵ سفره را میاساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می باشند. ای سروران برخیزید و سپرها را روغن بمالید. ۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید. ۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را بیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»

۸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائم در روز بر محرس ایستاده ام و تمامی شب بردیده بانگاه خود برقرار می باشم. ۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت

می‌آیند و او مزید کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال‌های تراشیده خدایانش را بر زمین شکسته‌اند.»

۱۰ ای کوفته شده من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صبیوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام می‌نمایم.

وحی درباره ادوم

۱۱ وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من ندا می‌کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟» ۱۲ دیده بان می‌گوید که صبح می‌آید و شام نیز. اگر پرسیدن می‌خواهید پرسید و بازگشت نموده، بیایید.»

وحی درباره عرب

۱۳ وحی درباره عرب: ای قافله‌های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید. ۱۴ ای ساکنان زمین تیما تشنگان را به آب استقبال کنید و فراریان را به خوراک ایشان پذیره شوید. ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فراری می‌کنند. از شمشیر برهنه و کمان زده شده و از سختی جنگ.

۱۶ زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷ و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

وحی درباره اورشلیم

۱ وحی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه بر بام‌های آمدی؟
 ۲ ای که پر از شورش هستی وای شهر پرغوغا وای قریه مفتخر.
 کشتگان کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده‌اند. ۳ جمیع سرورانت با

۲۲

هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند.^۴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که با تلخی گریه می کنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قومم الحاح مکنید.

^۵ زیرا خداوند یهوه صبایوت روز آسفتگی و پایداری و پریشانی‌ای در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم می سازند و صدای استغاثه تا به کوهها می رسد.^۶ و عیلام با افواج مردان و سواران ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است،^۷ و وادیهای بهترینت از ارابهها پر شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرای می نمایند،^۸ و پوشش یهودا برداشته می شود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه خواهید کرد.^۹ و رخنه های شهر داود را که بسیارند خواهید دید و آب برکه تختانی را جمع خواهید نمود.^{۱۰} و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد و خانه ها را به جهت حصاربندی دیوارها خراب خواهید نمود.^{۱۱} و در میان دو دیوار حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگریست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد.^{۱۲} و در آن روز خداوند یهوه صبایوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند.^{۱۳} و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا می میریم.^{۱۴} و یهوه صبایوت در گوش من اعلام کرده است که این نگاه شما تا بمیرید هرگز کفاره نخواهد شد. خداوند یهوه صبایوت این را گفته است.

^{۱۵} خداوند یهوه صبایوت چنین می گوید: «برو و نزد این خزانه دار یعنی شبننا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو: ^{۱۶} تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده ای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند می کنی و مسکنی برای خویشتن در صخره می تراشی.»

۱۷ اینک ای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید. ۱۸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا اربه های شوکت تو رسوایی خانه آقایت خواهد شد. ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیاقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود. ۲۱ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کمر بندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودارا پدر خواهد بود. ۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد. ۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود. ۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسه ها تا ظروف تنگها بر او خواهند آویخت.

۲۵ و یهوه صبیوت می گوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

وحی درباره صور

۱ وحی درباره صور ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایند زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه ای و نه مدخلی باقی مانده. از زمین کتیم خبر به ایشان رسیده است. ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می کنند تو را پر ساخته اند آرام گیرید. ۳ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل بر آبهای بسیار می بود پس او تجارت گاه امتها شده است. ۴ ای صیدون نخل

۲۳

شو زیرا که دریا یعنی قلعه دریا متکلم شده، می گوید درد زه نکشیده ام و نزاییده ام و جوانان را نپرورده ام و دوشیزگان را تربیت نکرده ام. ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد.

۶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید و لوله نمایید. ۷ آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایهایش او را به جای دور برده، تا در آنجا ماوا گیرند؟ ۸ کیست که این قصد را درباره صور آن شهر تاج بخش که تجار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده اند نموده است. ۹ یهوه صبیوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید.

۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست. ۱۱ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند درباره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند. ۱۲ و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود. ۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشور آن را به جهت صحرائشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت. ۱۴ ای کشتیهای ترشیش و لوله نمایید زیرا که قلعه شما خراب شده است.

۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود. ۱۶ ای زانیه فراموش شده بر بطن را گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی. ۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع می شود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای

خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

خرابی زمین

۲۴
 ۱ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می سازد. ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آفایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سودخوار، مثل سود دهنده خواهد بود. ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است. ۴ زمین ماتم می کند و پزمرده می شود. ربع مسکون کاهیده و پزمرده می گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می شوند. ۵ زمین زیر ساکنانش ملوث می شود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند. ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده اند. ۷ شیره انگور ماتم می گیرد و مو کاهیده می گردد و تمامی شاددلان آه می کشند. ۸ شادمانی دفها تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بربطها ساکت خواهد شد. ۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگان تلخ خواهد شد. ۱۰ قریه خرابه منهدم می شود و هر خانه بسته می گردد که کسی داخل آن نتواند شد. ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچه ها است. هرگونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است. ۱۲ ویرانی در شهر باقی است و دروازه هایش به هلاکت خرد شده است. ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکنیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی می ماند.

۱۴ اینان آواز خود را بلند کرده، ترنم خواهند نمود و درباره کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد. ۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره های دریا تجید نمایند. ۱۶ از کرانه های زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتم: وا حسرتا، وا حسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده اند. ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است. ۱۸ و واقع خواهد شد که هر که از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هر که از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه های علین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می باشد. ۱۹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. ۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گاهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست.

۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. ۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. ۲۳ و ماه نخل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

ستایش خدا

۱ ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح می خوانم و نام تو را حمد می گویم، زیرا کارهای عجیب کرده ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است. ۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد. ۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تجید می نمایند و قریه امت های ستم پیشه از تو خواهند ترسید. ۴ چونکه برای فقیران قلعه و به

۲۵

جهت مسکینان درحین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می‌بود. ۵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهد شد.

۶ و یهوه صباپوت در این کوه برای همه قوم هاضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابه‌های کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابه‌های کهنه مصفا. ۷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قوم‌ها گسترده است و ستیری را که جمیع امت‌ها را می‌پوشاند تلف خواهد کرد. ۸ و موت را تا ابدالاباد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هرچهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است.

۹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.» ۱۰ زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و موآب در مکان خود پایمال خواهد شد چنانکه گاه در آب مزبله پایمال می‌شود. ۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می‌گشاید و غرور او را با حیل‌های دستپاش پست خواهد گردانید. ۱۲ و قلعه بلند حصارهایت را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

سرود پرستش

۱ در آن روز این سرود در زمین یهودا سراییده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است. ۲ دروازه‌ها را بگشاید تا امت عادل که امانت رانگه می‌دارند داخل شوند. ۳ دل ثابت را در سلامتی کامل

نگاه خواهی داشت، زیرا که بر توتوکل دارد. ۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمائید، چونکه در یاه یهوه صخره جاودانی است. ۵ زیرا آنانی را که بر بلندیها ساکنند فرود می‌آورد. و شهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد. ۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان.

۷ طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت. ۸ پس ای خداوند در طریق داوریهای تو انتظار تو را کشیده‌ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است. ۹ شبانگاه به جان خود مشتاق توهستم. و بامدادان به روح خود در اندروم تو رامی طلبم. زیرا هنگامی که داوریهای تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت. ۱۰ هرچند بر شریر ترحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت می‌ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی‌نماید. ۱۱ ای خداوند دست تو برافراشته شده است امانی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند نجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنانت را فرو خواهد برد.

۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده‌ای. ۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تو را ذکر خواهیم کرد. ۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی. ۱۵ قوم را افزودی ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویشتن را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.

۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت. ۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او را گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچنین ما نیزای خداوند در حضور تو

هستیم. ۱۸ حامله شده، دردزه ما را گرفت و باد را زایدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند.

۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسد‌های من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترنم نمایید! زیرا که شبم تو شبم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند. ۲۰ ای قوم من بیاید به حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خوشتن را اندک لحظه ای پنهان کنید تا غضب بگذرد. ۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می آید تا سزای گاهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

رهایی اسرائیل

۱ در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو
 لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که
 ۲۷ در دریا است خواهد کشت. ۲ در آن روز برای آن تا کستان شراب بسرایید. ۳ من
 که یهوه هستم آن را نگاه می دارم و هر دقیقه آن را آبیاری می نمایم. شب و روز آن را
 نگاهبانی می نمایم که مبادا احدی به آن ضرر برساند. ۴ خشم ندارم. کاش که خس
 و خار با من به جنگ می آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می سوزانیدم. ۵ یا
 به قوت من متمسک می شد تا با من صلح بکند و با من صلح می نمود.

۶ در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و
 ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت.

۷ آیا او را زد بطوری که دیگران او را زدند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی
 کشته شدند؟ ۸ چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی. با باد سخت
 خویش او را در روز باد شرقی زایل ساختی. ۹ بنابراین گاه یعقوب از این کفار شده

و رفع نگاه او تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می گرداند آنگاه اشیریم و بتهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان و گذاشته خواهد شد. در آنجا گوساله ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد. ۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان برایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.

۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر (فرات) تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمای بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد. ۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

وای بر افرایم

۲۸
 ۱ وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و برگل پژمرده زیبای جلال وی،
 که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است. ۲ اینک خداوند کسی
 زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای
 زورآور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت. ۳ و تاج تکبر میگساران افرایم
 زیر پایها پامال خواهد شد. ۴ و گل پژمرده زیبای جلال وی که بر سر وادی بارور
 است مثل نوبر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را بیندوقتی که
 هنوز در دستش باشد آن را فرو می برد.

۵ و در آن روز یهوه صبیایوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود. ۶ و روح انصاف برای آنانی که به داوری می‌نشینند وقوت برای آنانی که جنگ را به دروازه هابرمی گردانند (خواهد بود).

۷ و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و از مسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند. از مسکرات سرگشته شده‌اند و در رویا گمراه گردیده‌اند و در داوری مهیوت گشته‌اند. ۸ زیرا که همه سفره‌ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است.

۹ کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته و از پستانها گرفته شده‌اند؟ ۱۰ زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.

۱۱ زیرا که بالهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ۱۲ که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریج سازید و آرامی همین است.» اما نخواستند که بشنوند. ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند. ۱۴ بنابراین ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که در اورشلیم اند کلام خداوند را بشنوید. ۱۵ از آنجا که گفته‌اید با موت عهد بسته‌ایم و با هاویه همداستان شده‌ایم، پس چون تازیانه مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها را ملجای خود نمودیم و خویشتن را زیر مکر مستور ساختیم.

۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه‌ای گرانها و اساس محکم پس هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود. ۱۷ و انصاف را ریسمان می‌گردانم و عدالت را ترازو و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آنها ستر را خواهد برد. ۱۸ و عهد شما با موت باطل

خواهد شد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پامال خواهید شد. ۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هبیت محض خواهد شد.» ۲۰ زیرا که بستر کوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتن را پیوشاند. ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (کرد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (نمود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند. ۲۲ پس الان استهزا ننمایید مبدا بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند یهوه صباوت بر تمامی زمین می آید شنیده‌ام.

۲۳ گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید. ۲۴ آیا بزرگ، همه روز به جهت تخم پاشیدن شیار می کند و آیا همه وقت زمین خود را می شکافد و هموار می نماید؟ ۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشنیز را نمی باشد و زیره را نمی افشانند و گندم را در شیارها و جو را در جای معین و ذرت را در حدودش نمی گذارد؟ ۲۶ زیرا که خدایش او را به راستی می آموزد و او را تعلیم می دهد. ۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشنیز به عصا و زیره به چوب تکانیده می شود. ۲۸ گندم آرد می شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کند و هر چند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداند آن را خرد نمی کند. ۲۹ این نیز از جانب یهوه صباوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر می گردد.

وای بر شهر داود

۲۹

۱ وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زنند. ۲ و من اریئیل را به تنگی خواهم انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود. ۳ و بر توبه هر طرف اردو زده، تو را به بارها محاصره خواهم نمود و منجیقها بر تو خواهم افراشت. ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمود و کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو از میان غبار زمزم خواهد کرد. ۵ اما گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که می گذرد و این بغته در لحظه ای واقع خواهد شد. ۶ و از جانب یهوه صبایوت با رعد و زلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد. ۷ و جمعیت تمام امت هایی که با اریئیل جنگ می کنند یعنی تمامی آنانی که بر او و بر قلعه وی مقاتله می نمایند و او را بتنگ می آورند مثل خواب و رویای شب خواهند شد. ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب می بیند که می خورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می بیند که آب می نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتهی می باشد. همچنین تمامی جماعت امت هایی که با کوه صهیون جنگ می کنند خواهند شد.

۹ درنگ کنید و متحیر باشید و تمتع برید و کور باشید. ایشان مست می شوند لیکن نه از شراب و نوان می گردند اما نه از مسکرات. ۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا و روسای شما یعنی رایشان را محبوب کرده است. ۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تومار محتوم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می داند داده، می گویند: این را بخوان و اومی

گوید: نمی توانم چونکه مختوم است. ۱۲ و آن طومار را به کسی که خواندن نداند داده، می گویند این را بخوان و او می گوید خواندن نمی دانم.

۱۳ و خداوند می گوید: «چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند، ۱۴ بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.»

۱۵ وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می کنند و اعمال ایشان در تاریکی می باشد و می گویند: «کیست که ما را ببیند و کیست که ما را بشناسد؟» ۱۶ ای زیر و زبرکنندگان هرچیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع در باره صانع خود گوید مرانساخته است و یا تصویر در باره مصورش گوید که فهم ندارد؟ ۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟ ۱۸ و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید. ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود. ۲۰ زیرا که ستمگران نابود و استهزاکنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید. ۲۱ که انسان را به سخنی مجرم می سازند و برای کسی که در محکمه حکم می کند دام می گسترانند و عادل را به بطلت منحرف می سازند. ۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیه داده است در باره خاندان یعقوب چنین می گوید که از این به بعد یعقوب نجل نخواهد شد و رنگ چهره اش دیگر نخواهد پرید. ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می باشند در میان خویش ببند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل

خواهند ترسید. ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهم خواهند شد و متمردان تعلیم را خواهند آموخت.

وای بر پسران فتنه انگیز

۱ خداوند می گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می کنند
 ۳۰ لیکن نه از من و عهد می بندند لیکن نه از روح من، تا نگاه را برگاه
 مزید نمایند. ۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت می کنند اما از دهان من سوال
 نمی نمایند و به قوت فرعون پناه می گیرند و به سایه مصر اعتماد دارند. ۳ لہذا قوت
 فرعون نجالت و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود. ۴ زیرا که سروران او
 در صوعن هستند و ایلچیان وی به حانیس رسیده اند. ۵ همگی ایشان از قومی که
 برای ایشان فایده ندارند نجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه نجالت و
 رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود.

۶ وحی درباره بهیموت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده
 و اسد وافعی و مار آتشین پرده می آید. توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای
 خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می برند. ۷ چونکه اعانت مصریان
 عبث و بی فایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم. ۸ الان بیا و این
 رادر نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالاباد
 بماند. ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگومی باشند. پسرانی که نمی خواهند
 شریعت خداوند را استماع نمایند. ۱۰ که به راثیان می گویند: رویت مکنید و به انبیا
 که برای ما به راستی نبوت نمایند بلکه سخنان شیرین به ما گویند و به مکاید نبوت
 کنید. ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایند و قدوس اسرائیل را از نظر
 ما دور سازید.

۱۲ بنابراین قدوس اسرائیل چنین می گوید: «چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، ۱۳ از این جهت این نگاه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه‌ای بغته پدید آید خواهد بود. ۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه‌گر خواهد بود که بی‌محابا خرد می‌شود بطوری که از پاره هایش پاره‌ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»

۱۵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین می گوید: «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید و قوت شما از راحت و اعتماد می‌بود، اما نخواستید. ۱۶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فراری کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیزروسوار می‌شویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد. ۱۷ هزار نفر از نهب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نهب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید.» ۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رفت نماید و از این سبب برمی‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشباجال همگانی که منتظر وی باشند.

۱۹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریادت بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تورا اجابت خواهد نمود. ۲۰ و هر چند خداوند شمارا نان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معاملات بار دیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلمان تو را خواهد دید. ۲۱ و گوشه‌هایت سخنی را از عقب تو خواهد شنید که می‌گوید: راه این است، در آن سلوک بنما هنگامی که به طرف راست یا چپ می‌گردی. ۲۲ و پوشش بتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام تراشیده طلای خود رانجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.

۲۳ و باران تخمت را که زمین خویش را به آن زرع می کنی و نان محصول زمینت را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید. ۲۴ و گاو و الاغانت که زمین را شیار می نمایند، آذوقه نمک دار را که با غربال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد. ۲۵ و در روز کشتار عظیم که بر جها در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد. ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهد و روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.

۲۷ اینک اسم خداوند از جای دور می آید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است. ۲۸ و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می رسد تا آنکه امتها را به غربال مصیبت ببیزد و دهنه ضلالت را بر چانه قومها بگذارد. ۲۹ و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آنانی که روانه می شوند تا به آوازی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند. ۳۰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنوید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت. ۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد. ۳۲ و هر ضرب عصای قضا که خداوند به وی خواهد آورد با دف و بربط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود. ۳۳ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده اش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

وای بر متکیان بر مصر

۳۱
 ۱ وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصر فرود آید و بر اسبان تکیه نمایند و برارابه‌ها زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیار قوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند. ۲ و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد خاندان شیرین و اعانت بدکاران خواهد برخاست. ۳ اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می‌کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.
 ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیر ژیان بر شکار خود غرش می‌نماید هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و از صدای ایشان نترسیده از غوغای ایشان سر فرو نمی‌آورد همچنان یهوه صباوت نزول می‌فرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید. ۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان یهوه صباوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن در گذشته، خلاصی خواهد داد.

۶ ای بنی اسرائیل بسوی آن کس که بر وی بینهایت عصیان ورزیده‌اید بازگشت نمایید. ۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بت‌های نقره و بت‌های طلای خود را که دست‌های شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهند نمود. ۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهد گریخت و جوانانش خراج گزار خواهند شد. ۹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از علم مبهوت خواهند گردید. یهوه که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلیم است این را می‌گوید.

پادشاه عادل

۳۲
 ۱ اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف
 حکمرانی خواهند کرد. ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از
 طوفان خواهد بود. و مانند جویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین
 تعب آورنده خواهد بود. ۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان
 اصغا خواهد کرد. ۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکان کلام
 فصیح را به ارتجال خواهد گفت. ۵ و مرد لئیم بار دیگر کریم خوانده نخواهد شد
 و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید. ۶ زیرا مرد لئیم به لامت متکلم خواهد
 شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوند به
 ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید. ۷ آلات
 مرد لئیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک
 نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می گویند. ۸ اما مرد کریم تدبیرهای کریمانه
 می نماید و به کرم پایدار خواهد شد.

دختران ایمن اورشلیم

۹ ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید وای دختران ایمن سخن مرا گوش
 گیرید. ۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد
 زانو که چیدن انگور قطع می شود و جمع کردن میوه ها نخواهد بود. ۱۱ ای زنان
 مطمئن بلرزید وای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و
 پلاس بر میان خود ببندید. ۱۲ برای مزرعه های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند
 زد. ۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد روید بلکه بر همه خانه های شادمانی
 در شهر مفتخر. ۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل

و دیده بانگاه به بیشه‌ای سباع و محل تفرج خران وحشی و مرتع گله‌ها تا به ابد مبدل خواهد شد.

۱۵ تا زمانی که روح از اعلی‌علیین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود. ۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. ۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابدالاباد. ۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد. ۱۹ و حین فرود آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به درکه اسفل خواهد افتاد. ۲۰ خوشبحال شما که بر همه آنها تخم می‌کارید و پایهای گاو و الاغ را رها می‌سازید.

تنگی و اعانت

۱ وای بر توای غارتگر که غارت نشدی وای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید. ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو. ۳ از آواز غوغا، قوم هاگریختند و چون خویشان را برافرازی امت هاپراکنده خواهند شد. ۴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می‌نمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می‌جهند.

۳۳

۵ خداوند متعال می‌باشد زانرو که در اعلی‌علیین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت مملو خواهد ساخت. ۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود. ۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می‌کنند و رسولان سلامتی زارزار گریه می‌نمایند. ۸ شاهراهها ویران می‌شود و راه گذریان تلف می‌گردند. عهدرا شکسته است و شهرها را خوار نموده، به

مردمان اعتنا نکرده است. ۹ زمین ماتم‌گان کاهیده شده است و لبنان نخل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کرمل برگهای خود را ریخته‌اند.

۱۰ خداوند می‌گوید که الان برمی‌خیزم و حال خود را برمی‌افرازم و اکنون متعال خواهم گردید. ۱۱ و شما از گاه حامله شده، خس خواهید زایدید. و نفس شما آتشی است که شما را خواهدسوزانید. ۱۲ و قوم‌ها مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد.

۱۳ ای شما که دور هستید آنچه را که کرده‌ام بشنوید وای شما که نزدیک می‌باشید جبروت مرا بدانید. ۱۴ گناه کارانی که در صهیون اندمی ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، (ومی‌گویند): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟ ۱۵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها برهم کند، ۱۶ او در مکان‌های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخره‌ها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود.

۱۷ چشمانت پادشاه را در زیبایش خواهددید و زمین بی‌پایان را خواهد نگریست. ۱۸ دل تو متذکر آن خوف خواهد شد (وخواهی گفت): بجا است نویسنده و بجا است وزن‌کننده (خراج) و بجا است شمارنده برجها. ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی‌توانی شنید والکن زبان را که نمی‌توانی فهمید بار دیگر نخواهی دید. ۲۰ صهیون شهر جشن مقدس ما راملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه‌ای را که منتقل نشود و می‌نخایش کنده نگردد و هیچکدام از طناب‌های گسیخته نشود. ۲۱ بلکه در آنجا خداوند ذوالجلال برای ما مکان جویهای

آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با پاروهاداخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبورنخواهد کرد. ۲۲ زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد. ۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود رانتوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند. ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و نگاه قومی که در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

داوری امت ها

۱ ای امت ها نزدیک آید تا بشنوید! وای قوم ها اصغا نمائید! جهان و ۳۴ پری آن بشنوند. ربع مسکون و هرچه از آن صادر باشد. ۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امت ها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان رابه هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است. ۳ وکشتگان ایشان دور افکنده می شوند و عفونت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوهها گداخته می گردد. ۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهندگشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر. ۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر ادوم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل می شود. ۶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون بره ها و بزها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین ادوم. ۷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد و گوساله ها با گاوان نر. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد.

۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.
 ۹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت. ۱۰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابدالاباد در آن گذر نکند. ۱۱ بلکه مرغ سقا و خاریشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید. ۱۲ و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد. ۱۳ و در قصرهایش خارها خواهد رویید و در قلعه هایش خشک و شتر خار و مسکن گرگ و خانه شتر مرغ خواهد شد. ۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و گول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گرفته، برای خود آرامگاهی خواهد یافت. ۱۵ در آنجا تیرمار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها با یکدیگر جمع خواهند شد. ۱۶ از کتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است. ۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالاباد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

شادی فدیه شدگان

۱ بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل
 ۳۵ گل سرخ خواهد شکفت. ۲ شکوفه بسیار نموده، باشادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود. ۳ دستهای سست را قوی

سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. ۴ به دلهای خائف بگویند: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد.

۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید.
 ۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سراپید.
 زیرا که آنها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید. ۷ و سراب به برکه و مکان‌های خشک به چشمه‌های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها می‌خوابند علف و بوریا و نی خواهد بود. ۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید. ۹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌ای بر آن بر نخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت. ۱۰ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

تهدید سنحاریب

۱ و در سال چهاردهم حزقیای پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ۲ و پادشاه آشور ربشاقی را از لاکیش به اورشلیم نزد حزقیای پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر ایستاد. ۳ و الیاقیم بن حلقیا که ناظرخانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند. ۴ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیای بگویند سلطان عظیم پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایید چیست؟ ۵ می‌گویم که مشورت و قوت جنگ سخنان

باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که به من عاصی شده‌ای؟^۶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل نمایند.^۷ و اگر مرا گویی که بر یهوه خدای خود توکل داریم آیا او آن نیست که حزقیای مکان‌های بلند و مذبح‌های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایند؟^۸ پس حال با آقام پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می‌دهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.^۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقام را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟^{۱۰} و آیا من الان بی‌اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده‌ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

۱۱ آنگاه یقایم و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تئنا اینکه با بندگانت به زبان آرامی گفتگو نمایی زیرا آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود درگوش مردمی که بر حصارند گفتگو منماید.»^{۱۲} ربشاقی گفت: «آیا آقام مرا نزد آقایت و توفرساده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرانزد مردانی که بر حصار نشسته‌اند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند.»^{۱۳} پس ربشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زده، گفت: «سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید.^{۱۴} پادشاه چنین می‌گوید: حزقیای شما را فریب ندهد زیرا که شمارا نمی‌تواند رهناید.^{۱۵} و حزقیای شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته ما را خواهد رهناید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.^{۱۶} به حزقیای گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.^{۱۷} تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تاکستانها.

۱۸ مبادا حزقیا شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رها کند. آیا هیچکدام از خدایان امت‌ها زمین خود را از دست پادشاه آشور رها کرده است؟^{۱۹} خدایان حماه و ارفاد بجا بیاورند و خدایان سفروایم بجا و آیا سامره را از دست من رها کرده اند؟^{۲۰} از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»^{۲۱} اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.^{۲۲} پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناهی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیا آمدند و سخنان ربشاقی را به او بازگفتند.

پیشگویی نجات اورشلیم

۱ و واقع شد که چون حزقیا پادشاه این را شنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.^۲ و الیاقیم ناظر خانه و شبناهی کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاد.^۳ و به وی گفتند: «حزقیا چنین می گوید که امروز روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بقم رحم رسیده اند و قوت زایدن نیست.^۴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است تو بیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند تضرع نما.»

۵ و بندگان حزقیا پادشاه نزد اشعیا آمدند.^۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید که یهوه چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اند مترس.^۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»^۸ پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لینه جنگ می کرد زیرا

شنیده بود که ازلا کیش کوچ کرده است. ۹ و او درباره ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با تویرون آمده است. پس چون این را شنید (باز) ایلچیان نزد حزقیافرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیاپادشاه یهودا چنین گوید: خدای تو که به او توکل می‌نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند و آیات و رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ و آیا خدایان امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسارمی باشند ایشان را نجات دادند. ۱۳ پادشاه حمات کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم وهینع و عوا؟»

دعای حزقیاف

۱۴ و حزقیاف مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیاف به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیاف نزد خداوند دعا کرده، گفت: ۱۶ «ای یهوه صباوت خدای اسرائیل که بر کروییان جلوس می‌نمایی! تویی که بتهنایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای. ۱۷ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو و ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما! ۱۸ ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده. ۱۹ و خدایان ایشان را به آتش انداخته‌اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند. ۲۰ پس حال ای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.»

۲۱ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه درباره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعانمودی، ۲۲ کلامی که خداوند در باره اش گفته این است: آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ۲۴ به واسطه بندگان خداوند راهانت کرده، گفته‌ای به کثرت ارا به های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام. ۲۵ و من حفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

۲۶ «آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان آن رابه وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده های ویران مبدل سازی. ۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و نجل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمودنش گردیدند. ۲۸ اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می دانم. ۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای برخواهم گردانید. ۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود رو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و در سال سوم بکارید و بدروید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۳۱ و بقیه‌ای که از خاندان یهودا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد. ۳۲ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد. ۳۳ بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین

می گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق در پیش او بر نخواهد افراشت. ۳۴ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید. ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.»

۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد وهشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند. ۳۷ و سنحاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد. ۳۸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسروک عبادت می کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین اراراط فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیا

۱ در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی ۳۸ نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه حزقیا روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود، ۳ و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده ام.» پس حزقیا زارزار بگریست. ۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت: ۵ «برو و به حزقیا بگو یهوه خدای پدرت داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم. ۶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود. ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که

گفته است بجا خواهد آورد این است: ^۸ اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آواز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی گردانم.» پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.

^۹ مکتوب حزقیل پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت: ^{۱۰} من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می روم و از بقیه سالهای خود محروم می شوم. ^{۱۱} گفتم: خداوند را مشاهده نمی نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید. ^{۱۲} خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را پیچیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد. ^{۱۳} تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم را می شکند. روز و شب مرا تمام خواهی کرد. ^{۱۴} مثل پرستوک که جیک جیک می کند صدایم نمی شنود. و مانند فاخته ناله می کنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف می شود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش.»

^{۱۵} «چه بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت. ^{۱۶} ای خداوند به این چیزها مردمان زیست می کنند و به اینها و بس حیات روح من می باشد. پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار. ^{۱۷} اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی گاهانم را به پشت سر خود انداختی. ^{۱۸} زیرا که هاویه تو را حمد نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خواند. و آنانی که به حفره فرو می روند به امانت تو امیدوار نمی باشند. ^{۱۹} زندگانند، زندگانند که تو را حمد می گویند، چنانکه من امروز می گویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد. ^{۲۰} خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهم سرایید.»

۲۱ و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیرید و آن را بر دمل بنهید که شفا خواهد یافت. ۲۲ و حزقیا گفته بود علامتی که به خانه خداوند برخواهم آمد چیست؟

فرستادگان بابل

۱ در آن زمان مرودک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه‌ای نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است. ۲ و حزقیا از ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می‌شد به ایشان نشان داد و در خانه‌اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیان بنی نزد حزقیا پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیا گفت: «از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.» ۴ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیا گفت: «هرچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندم.» ۵ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام یهوه صباپوت را بشنو: ۶ اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه تو است و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه‌سرا خواهند شد.» ۸ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتم نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

تسلی برای قوم خدا

۱ تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید: ۲ سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی

آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گگاهانش دو چندان یافته است. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحراست نماید. ۴ هر دره‌ای برافراشته و هر کوه وتلی پست خواهد شد. و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. ۶ هاتنی می گوید: «ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گناه است و همگی زیبایی اش مثل گل صحرا. ۷ گیاه خشک و گلشن پژمرده می شود زیرا نفخه خداوند بر آن دمیده می شود. البته مردمان گیاه هستند. ۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابد الابد استوار خواهد ماند.» ۹ ای صهیون که بشارت می دهی به کوه بلند برآی! وای اورشلیم که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» ۱۰ اینک خداوند پیوه باقوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد. ۱۲ کیست که آنها را به کف دست خود پیوده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را دریکل گنجانیده و کوهها را به قیان و تلها را به ترازو وزن نموده است؟

۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیر او بوده او را تعلیم داده باشد. ۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟ ۱۵ اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می شوند. اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی دارد. ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند. ۱۷ تمامی امت‌ها بنظروی هیچند و از عدم و بطلت نزد وی کمتری

نمایند. ۱۸ پس خدا را به که تشبیه می کنید و کدام شبهه را با او برابر می توانید کرد؟
 ۱۹ صنعتگر بت را می ریزد و زرگر آن را به طلا می پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش
 می ریزد. ۲۰ کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که نمی پوسد
 اختیار می کند و صنعتگر ماهری رامی طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او
 بسازد.

۲۱ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین
 نفهمیده اید؟ ۲۲ او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می باشند.
 اوست که آسمانها را مثل پرده می گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن
 می کند. ۲۳ که امیران را لاشی می گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می سازد.
 ۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه نزده است،
 که فقط بر آنها می دمد و پژمرده می شوند و گرد باد آنها را مثل گاه می رباید.

۲۵ پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید:
 ۲۶ چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که
 لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوت و از
 عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ۲۷ ای یعقوب چرا فکر می کنی وای
 اسرائیل چرا می گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا
 از دست داده است.» ۲۸ آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده
 اقصای زمین در مانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ۲۹ ضعیفان
 را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. ۳۰ حتی جوانان هم در مانده
 و خسته می گردند و شجاعان بکلی می افتند. ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می باشند
 قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته
 نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.

مددکار اسرائیل

۴۱
 ۱ ای جزیره‌ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله‌ها قوت تازه بهم
 رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیاییم.
 ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند؟
 امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او برابر پادشاهان مسلط می‌گرداند. و ایشان را مثل
 غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.
 ۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود زفته بود بسلامتی خواهد گذشت.
 ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟
 من که یهوه و اول و با آخرین می‌باشم من هستم. ۵ جزیره‌ها دیدند و ترسیدند و اقصای
 زمین بلرزیدند و تقرب جستند، آمدند. ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به
 برادر خود گفت: قوی دل باش. ۷ نجار زرگر را و آنکه باچکش صیقل می‌کند سندان
 زننده را تقویت می‌نماید و در باره لحیم می‌گوید: که خوب است و آن را به میخها
 محکم می‌سازد تا متحرک نشود.

۸ اما تو ای اسرائیل بنده من و ای یعقوب که تورا برگزیده‌ام و ای ذریت دوست
 من ابراهیم! ۹ که تورا از اقصای زمین گرفته، تورا از کرانه‌هایش خوانده‌ام و به تو
 گفته‌ام تو بنده من هستی، تورا برگزیدم و ترک نمودم. ۱۰ مترس زیرا که من با تو هستم
 و مشوش مشوزیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تورا معاونت
 خواهم داد و تورا به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد. ۱۱ اینک
 همه آنانی که بر تو خشم دارند نجل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند
 ناچیز شده، هلاک خواهند گردید. ۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده،
 نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد. ۱۳ زیرا من
 که یهوه خدای تو هستم دست راست تورا گرفته، به تو می‌گویم: مترس زیرا من تو

را نصرت خواهم داد. ۱۴ ای کرم یعقوب و شرمه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد می گوید: من تو را نصرت خواهم داد. ۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دنداندار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تلها را مثل کاه خواهی ساخت. ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوندشادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل نخر خواهی نمود.

۱۷ فقیران و مسکینان آب را می جویند و نمی یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می شود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد. ۱۸ بر تلهای خشک نهرها و در میان وادیها چشمه ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه های آب مبدل خواهم ساخت. ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود. ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است. ۲۱ خداوند می گوید: دعوی خود را پیش آورید و پادشاه یعقوب می گوید: براهین قوی خویش را عرضه دارید. ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید. ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید. باری نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نمایم. ۲۴ اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است و هر که شما را اختیار کند رجس است.

۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گری که گل را پایمال می کند. ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم و از قبل تابگویم که

او راست است. البته خبر دهنده‌ای نیست و اعلام کننده‌ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود. ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها (خواهد رسید) و به اورشلیم بشارت دهنده‌ای بخشیدم. ۲۸ و نگرستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده‌ای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب توانداد. ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بت‌های ریخته شده ایشان باد و بطلت است.

بنده خداوند

۴۲
 ۱ اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنوداست، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. ۳ نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادرگرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکند می‌دهد چنین می‌گوید: ۶ «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد. ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم.»

سرود ستایش

۱۰ ای شما که به دریا فرود می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان ساحل ترنم نموده، از قلعه کوهها نعره زنند! ۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره هابخوانند! ۱۳ خداوند مثل جبار بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که می‌زاید نعره خواهم زد و دم زده آه خواهم کشید. ۱۵ کوهها و تله‌ها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و برکه‌ها را خشک خواهم ساخت. ۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آنانی که بر بتهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که خدایان ما شما را به عقب برگردانیده، بسیار نجل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

۱۸ ای کران بشنوید و ای کوران نظر کنید تا ببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم؟
 ۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی اما نگاه نمی‌داری. گوشها را می‌گشاید لیکن خود نمی‌شنود. ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم

نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند و جمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندان‌های مخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رهانده‌ای نیست. تاراج گشته و کسی نمی‌گوید که باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود. ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او نگاه ورزیدیم چونکه ایشان به راههای او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند. ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را برایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر ننمودند.

خداوند، نجات‌دهنده اسرائیل

۱ و الان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین می‌گوید: «مترس زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به سمت خواندم پس تو از آن من هستی. ۲ چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها (عبورنمایی) تو را فرو نخواهند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید. ۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات‌دهنده توهستم. مصر را فدیه تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم. ۴ چونکه در نظر من گرانها و مکرم بودی و من تو را دوست می‌داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود. ۵ مترس زیرا که من با توهستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود. ۶ به شمال خواهم گفت که «بده» و به جنوب که «بمانعت مکن». پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور. ۷ یعنی هرکه را به اسم من نامیده شود او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم.» ۸ قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما

۴۳

کرمی باشند بیرون آور. ۹ جمیع امت‌ها با هم جمع شوند و قبیله‌ها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و امور اولین را به ما اعلام نماید. شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است. ۱۰ یهوه می‌گوید که «شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. ۱۱ من، من یهوه هستم و غیر از من نجات‌دهنده‌ای نیست. ۱۲ من اخبار نموده و نجات داده‌ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است. خداوند می‌گوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم. ۱۳ و از امروز نیز من او می‌باشم و کسی که از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟»

۱۴ خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «بخاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیه‌ای وجد ایشان. ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما.»

۱۶ خداوند که راهی در دریا و طریقی در آبهای عظیم می‌سازد چنین می‌گوید:

۱۷ «آنکه ارابه‌ها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می‌آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد. ۱۸ چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. ۱۹ اینک من چیزنویی بوجود می‌آورم و آن الان بظهور می‌آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد. ۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغها مرا تجئید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها در صحرا بوجود می‌آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم. ۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند. ۲۲ اما توای یعقوب مرا نخواندی و توای اسرائیل از من به تنگ آمدی! ۲۳ گوسفندان قربانی‌های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایح خود مرا تکریم نمودی! به

هدایا بندگی بر تو نهادم و به بخورتو را به تنگ نیاوردم. ۲۴ نی معطر را به جهت من به نقره نخریدی و به پیه ذبایح خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گاهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی. ۲۵ من هستم من که بخاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گاهان تو را بیاد نخواهم آورد. ۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نمایم. حجت خود را بیاور تا تصدیق شوی. ۲۷ اجداد اولین تو گناه ورزیدند و واسطه های تو به من عاصی شدند. ۲۸ بنابراین من سروران قدس را بی احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسرائیل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.

اسرائیل، برگزیده خدا

۱ اما الان ای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیده‌ام!
 ۲ خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم بسرشت و معاون تو می باشد
 چنین می گوید: ای بنده من یعقوب مترس! وای یثرون که تو را برگزیده‌ام! ۳ اینک
 بر (زمین) تشنه آب خواهم ریخت و نهرها بر خشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم
 ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو. ۴ و ایشان در میان سبزه‌ها، مثل درختان بید بر
 جویهای آب خواهند روید. ۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری
 خویشتن را به نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد
 نوشت و خویشتن را به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت.

بطالت بتها

۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صبایوت که ولی ایشان است چنین می گوید: من
 اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست. ۷ و مثل من کیست که آن را
 اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم.
 پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند. ۸ ترسان و هراسان

مباشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخره‌ای نیست و احدی را نمی شناسم.»^۹ آثانی که بت‌های تراشیده می‌سازند. جمع باطلند و چیزهایی که ایشان می‌پسندند فایده‌ای ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا نجات بکشند. ^{۱۰} کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟ ^{۱۱} اینک جمع یاران او نجل خواهند شد و صنعتگران از انسان می‌باشند. پس جمع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و نجل گردند.

^{۱۲} آهن را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال کار می‌کند و با چکش صورت می‌دهد و با قوت بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه شده، بی‌قوت می‌گردد و آب ننوشیده، ضعف بهم می‌رساند. ^{۱۳} چوب را می‌تراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن را نشان می‌کند و با رنده آن را صاف می‌سازد و با پرگار نشان می‌کند پس آن را به شبیه انسان و به جمال آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. ^{۱۴} سروهای آزاد برای خود قطع می‌کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار می‌کند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نمی‌دهد. ^{۱۵} پس برای شخص به جهت سوخت بکاری آید و از آن گرفته، خود را گرم می‌کند و آن را فروخته نان می‌پزد و خدایی ساخته، آن را می‌پرستد و از آن بتی ساخته، پیش آن سجده می‌کند. ^{۱۶} بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند و بر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده، سیر می‌شود و گرم شده، می‌گوید: وه گرم شده، آتش را دیدم. ^{۱۷} و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد آن دعا نموده، می‌گوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی. ^{۱۸} ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا که چشمان ایشان رابسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل نمایند. ^{۱۹} و تفکر نموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده نماییم؟ ^{۲۰} خاکستر را

خوراک خود می سازد و دل فریب خورده او را گمراه می کند که جان خود را نتواند رهناید و فکر نمی نماید که آیادر دست راست من دروغ نیست.

۲۱ «ای یعقوب وای اسرائیل اینها را بیا دآور چونکه تو بنده من هستی. تو را سرشتم ای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد. ۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و نگاهانت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نما زیرا تو را فدیة کرده ام. ۲۳ ای آسمانها ترنم نمائید زیرا که خداوند این را کرده است! وای اسفلهای زمین! فریاد برآورید وای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیة کرده است و خویشتن را در اسرائیل تجید خواهد نمود.»

۲۴ خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم و با من که بود. ۲۵ آنکه آیات کاذبان را باطل می سازد و جادوگران را احمق می گرداند. و حکیمان را بعقب برمی گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل می کند. ۲۶ که سخنان بندگان خود را برقرار می دارد و مشورت رسولان خویش را به انجام می رساند، که درباره اورشلیم می گوید معمور خواهد شد و درباره شهرهای یهودا که بنا خواهد شد و خرابی های آن را برپا خواهم داشت. ۲۷ آنکه به لجه می گوید که خشک شو و نهرهایت را خشک خواهم ساخت. ۲۸ و درباره کورش می گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

۱ خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشود چنین می گوید ۲ که «من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ۳ و گنجهای ظلمت و خزاین

۴۵

مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم. ۴ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم. ۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. ۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. ۷ پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم. ۸ ای آسمانها از بالا بیارنید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافت تا نجات و عدالت نمود کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام. ۹ وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخصوصه نماید. آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که اودست ندارد؟ ۱۰ وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زایدی. ۱۱ خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن می‌باشد چنین می‌گوید: درباره امور آینده از من سوال نمائید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمائید. ۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم. ۱۳ من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباوت این را می‌گوید.»

۱۴ خداوند چنین می‌گوید: «حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قد می‌باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.» ۱۵ ای خدای اسرائیل و نجات‌دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی. ۱۶ جمیع ایشان نجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. ۱۷ اما اسرائیل به نجات

جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالاباد نجل و رسوا نخواهند گردید. ۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می گوید: «من یهوه هستم و دیگری نیست. ۱۹ در خفا و درجایی از زمین تاریک تکلم نمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می گویم و چیزهای راست را اعلان می نمایم. ۲۰ ای رهاشدگان از امت ها جمع شده، بیاید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رهانید دعا می نمایند معرفت ندارند. ۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست. ۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایند و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برنخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. ۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند می باشد» و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او خشمناکند نجل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، نخر خواهند کرد.

خدایان بابل

۱ بیل خم شده و نبو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنها پایی که شما برمی داشتید حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است. ۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رهانید بلکه خود آنها به اسیری می روند. ۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن

۴۶

بر من حمل شده و از رحم برداشته من بوده‌اید! ^۴ و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخیت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهانید. ^۵ مرا با که شبیه و مساوی می‌سازید و مرا با که مقابل می‌نمایید تا مشابه شویم؟ ^۶ آنانی که طلا را از کیسه می‌ریزند و نقره را به میزان می‌سنجند، زرگری را اجیر می‌کنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز می‌نمایند. ^۷ آن را بردوش برداشته، می‌برند و به جایش می‌گذارند و اومی ایستد و از جای خود حرکت نمی‌تواند کرد. نزد او استغاثه هم می‌نمایند اما جواب نمی‌دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رهانید.

^۸ این را بیاد آورید و مردانه بکوشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایید! ^۹ چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی. ^{۱۰} آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجاخواهم آورد. ^{۱۱} مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می‌خوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم و البته به وقوع خواهم رسانید. ^{۱۲} ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید. ^{۱۳} عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی‌باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

نابودی بابل

^۱ ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین وای دختر کلدانیان
 بر زمین بی‌کرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خوانند. **۴۷**
^۲ دستاس را گرفته، آرد را خردکن. نقاب را برداشته، دامنت را برکش و ساقها
 را برهنه کرده، از نهرها عبور کن. ^۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد

شده. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود. ۴ و امانجات دهنده ما اسم او بیوه صباپوت و قدوس اسرائیل می باشد. ۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو را ملکه ممالک نخواهند خواند. ۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی حرمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی. ۷ و گفתי تا به ابد ملکه خواهی بود. و این چیزها را در دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یاد نیاوردی. ۸ پس الان ای که در عشرت بسر می بری و در اطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بی اولادی را نخواهم دانست. ۹ پس این دو چیز یعنی بی اولادی و بیوگی بگفته در یكروز به تو عارض خواهد شد و با وجود كثرت سحر تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها بشدت بر تو استیلا خواهد یافت. ۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفתי کسی نیست که مرا ببندد. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفתי: من هستم و غیر از من دیگری نیست. ۱۱ پس بلایی که افسون آن را نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فرو خواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته ای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت. ۱۲ پس در افسونگری خود و كثرت سحر خویش که در آنها از طفولیت مشقت کشیده ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد. ۱۳ از فراوانی مشورت های خسته شده ای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آنانی که در غره ماهها اخبار می دهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند. ۱۴ اینک مثل کاهبن شده، آتش ایشان را خواهد سوزانید که خویشان را از سورت زبانه آن نخواهند رهانید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود. ۱۵ آنانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو

چنین خواهند شد و آنانی که از طفولیت با تو تجارت می کردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

سختلی اسرائیل

۱ ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادر شده‌اید، و به اسم یهوه قسم می‌خورید و خدای اسرائیل را ذکر می‌نمایید، اما نه به صداقت و راستی، این را بشنوید. ^۲ زیرا که خویشتن را از شهر مقدس می‌خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صباوت است اعتماد می‌دارند. ^۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بگفته به عمل آوردم و واقع شد. ^۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است. ^۵ بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است. ^۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیاشما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید. ^۷ در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی مبادا بگویی اینک این چیزها را می‌دانستم. ^۸ البته نشنیده و هر آینه ندانسته و البته گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا می‌دانستم که بسیار خیانتکار هستی و از رحم (مادرت) عاصی خوانده شدی. ^۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهم انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. ^{۱۰} اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. ^{۱۱} به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این راهی کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

۱۲ ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! ۱۳ به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می خوانم با هم برقرار می باشند. ۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست می دارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. ۱۵ من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کامران سازد. ۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است. ۱۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین می گوید: «من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلیم می دهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می نمایم. ۱۸ کاش که به اوامر من گوش می دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می بود. ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن می بود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی گردید.»

۲۰ از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام نماید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویند که خداوند بنده خود یعقوب را فدیة داده است. ۲۱ و تشنه نخواهند شد اگرچه ایشان را در ویرانه هارهبی نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آنها بجوشد. ۲۲ و خداوند می گوید که برای شیران سلامتی خواهد بود.

بنده و خادم خداوند

۴۹
 ۱ ای جزیره‌ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است. ۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است. ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشتن را تحمید نموده‌ام! ۴ اما من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی‌فایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من می‌باشد. ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد او بازآورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می‌گوید (و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است). ۶ پس می‌گوید: این چیز قلیلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نورامت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود. ۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد به او که نزد مردم محقر و نزد امت‌ها مکروه و بنده حاکمان است چنین می‌گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.

تفقد از اسرائیل

۸ خداوند چنین می‌گوید: «در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب‌های خراب شده را (به ایشان) تقسیم نمایی. ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویشتن را ظاهر سازید. و ایشان در راهها

خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود. ۱۰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود. ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریقها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد. ۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.» ۱۳ ای آسمانها ترنم کنید! وای زمین وجد نما! وای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی می دهد و بر مظلومان خود ترحم می فرماید.

۱۴ اما صهیون می گوید: «یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.»
 ۱۵ آیا زن بچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان فراموش می کنند امان تو را فراموش نخواهم نمود. ۱۶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهای دائم در نظر من است. ۱۷ پسران تو به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت. ۱۸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، بین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می آیند. خداوند می گوید: «به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشتن رابه آنها خواهی آراست. ۱۹ زیرا خرابه ها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگان دور خواهند گردید. ۲۰ پسران تو که بی اولاد می بودی در سمع تو (به یکدیگر) خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مراجایی بده تا ساکن شوم. ۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی اولاد و نازاد و جلای وطن و متروک می بودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟»
 ۲۲ خداوند یهوه چنین می گوید: «اینک من دست خود را بسوی امت هادراز خواهم

کرد و علم خویش را بسوی قوم هاخواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را درآغوش خود خواهند آورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته خواهند شد. ۲۳ و پادشاهان لالا‌های تو و ملکه‌های ایشان دایه‌های تو خواهند بود و نزد تو رو به زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند نجل خواهند گردید.

۲۴ آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رهانیده گردند. ۲۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اسیران نیز از جبار گرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رهانیده خواهد گردید. زیرا که من با دشمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد. ۲۶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورانید و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات‌دهنده تو و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

گاه اسرائیل و خادم مطیع

۱ خداوند چنین می‌گوید: «طلاق نامه مادر شما که او را طلاق دادم بجااست؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به او فروختم؟ اینک شما به سبب گاهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد. ۲ چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا در من قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را خشک می‌کنم و نهرها را بیابان می‌سازم که ماهی آنها از بی‌آبی متعفن شود و از تشنگی بمیرد. ۳ آسمان را به ظلمت ملبس می‌سازم و پلاس را پوشش آن می‌گردانم.»

۴ خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می‌کند. گوش مرا بیدار می‌کند تا مثل تلامیذ

بشنوم. ۵ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم. ۶ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موگان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم. ۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می کند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می دانم که نخل نخواهم گردید. ۸ آنکه مرا تصدیق می کند نزدیک است. پس کیست که با من مخاصمه نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید. ۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می کند پس کیست مرا ملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بید ایشان را خواهد خورد.

۱۰ کیست از شما که از خداوند می ترسد و آواز بنده او را می شنود؟ هر که در ظلمت سالک باشد و روشنایی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند. ۱۱ هان جمیع شما که آتش می افروزید و کمر خود را به مشعلها می بندید، در روشنایی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروخته اید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

نجات قوم خدا

۱ ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به صخره ای که از آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده اید نظر کنید. ۲ به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما رازایید نظر نمایید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم. ۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می شود و تسبیح و آواز ترنم.

۴ ای قوم من به من توجه نمایند وای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادر می شود و داوری خود را برقرار می کنم تا قوم ها را روشنایی بشود. ۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قوم ها را داوری خواهد نمود و جزیره ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد. ۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.

۷ ای شما که عدالت را می شناسید! وای قومی که شریعت من در دل شما است! مرا بشنوید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید. ۸ زیرا که پیدایشان را مثل جامه خواهد زد و گرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابد الابد و نجات من نسل بعد نسل باقی خواهد ماند. ۹ بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشتن را با قوت ملبس ساز. مثل ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع نموده، اژدها را مجروح ساختی. ۱۰ آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیه شدگان عبور نمایند؟ ۱۱ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سرایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۱۲ من هستم، من که شما را تسلی می دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می میرد می ترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید. ۱۳ و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن میا می شود می ترسی. و خشم ستمکار کجا است؟ ۱۴ اسیران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حضره نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد. ۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را به تلاطم

می آورم تا امواجش نعره زنند، یهوه صبايوت اسم من است. ۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیادزمینی بهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی.

کاسه غضب خدا

۱۷ خویشان را برانگیزای اورشلیم! خویشان را برانگیخته، برخیز! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تا ته آشامیدی. ۱۸ از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید. ۱۹ این دو بلا بر تو عارض خواهد شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر، پس چگونه تو را تسلی دهم. ۲۰ پسران تو را ضعف گرفته، بسر همه کوچه ها مثل آهو در دام خوابیده اند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملو شده اند. ۲۱ پس ای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده اما نه از شراب! ۲۲ خداوند تو یهوه و خدای تو که درد عوی قوم خود ایستادگی می کند چنین می گوید: اینک کاسه سرگیجی را و درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواهی آشامید. ۲۳ و آن را به دست آنانی که بر تو ستم می نمایند می گذارم که به جان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشته ای.

۱ بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بپوش ای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که ناختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد. ۲ ای اورشلیم خود را از گرد بیفشان و برخاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شده ای بندهای گردن خود را بگشا! ۳ زیرا خداوند چنین می گوید: مفت فروخته کشتید و بی نقره فدیة داده خواهید شد. ۴ چونکه خداوند یهوه

۵۲

چنین می گوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی سبب ظلم نمودند. ۵ اما الان خداوند می گوید: در اینجا مرا چه کار است که قوم من مجان گرفتار شده اند. و خداوند می گوید: آنانی که بر ایشان تسلط دارند صیحه می زنند و نام من دائم هر روز اهانت می شود. ۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.

۷ چه زیبا است بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می کند و به خیرات بشارت می دهد و نجات را ندا می کند و به صهیون می گوید که خدای تو سلطنت می نماید. ۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می نمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می کند ایشان معاینه خواهند دید. ۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمائید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیة نموده است. ۱۰ خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت ها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده اند. ۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس ننمائید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را طاهر سازید. ۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم

۱۳ اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. ۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند (از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباه گردیده بود). ۱۵ همچنان بر امت های بسیار خواهد

پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

۱ کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او
۵۳ منکشف شده باشد؟^۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در
 زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می باشد. و چون او را می
 نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.^۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب
 غمها ورنج دیده و مثل کسی که رویها را از او پپوشانند و خوار شده که او را به
 حساب نیاوردیم.

۴ لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و
 ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گان بردیم. ۵ و حال آنکه
 به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما
 بر وی آمد و از زخمهای او ماسخا یافتیم. ۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم
 و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد.

۷ او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره ای که برای ذبح
 می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را
 ننگشود. ۸ از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین
 زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟^۹ و قبر او را با شیران
 تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی
 حیلای نبود.

۱۰ اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون
 جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد
 شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ۱۱ ثمره مشقت جان خویش
 را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل

خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویش تن حمل خواهد نمود. ۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را بازور آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

جلال آینده صهیون

۱ ای عاقره ای که نزایده ای بسرا! ای که درد زه نکشیده ای به آواز بلند ترنم نماو فریاد برآور! زیرا خداوند می گوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده، میخهایت را محکم بساز. ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت توامت ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مترس زیرا که نخل نخواستی شد و مشوش مشوزیرا که رسوا نخواستی گردیدی. چونکه نجات جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عاری بیوگی خود را دیگر به یاد نخواستی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صباوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می باشی. ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می گوید. ۷ زیرا تو را به اندک لحظه ای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی تو می گوید: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود. ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. ۱۰ هرآینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان

من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت می کند این را می گوید.

۱۱ «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زردخواهم نهاد. ۱۲ و مناره های تو را از لعل و دروازه هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواستی رسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد توجع شوند به سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هرزبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می گوید.

دعوت تشنگان

۱ «ای جمیع تشنگان نزد آبها بیایید و همه شما که نقره ندارید بیایید بخريد و بخورید. بیایید و شراب و شیر را بی نقره و بی قیمت بخريد. ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی کند صرف می کنید. گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فریبی متلذذ شود. ۳ گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود را خواهم بست. ۴ اینک من او را برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف. ۵ هان امتی را که نشناخته

بودی دعوت خواهی نمود. و امتی که تورا نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تجید نموده است.»^۶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.^۷ شیر راه خود را و نگاه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بروی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد.^۸ زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی.^۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.^{۱۰} و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده رانان می‌بخشد،^{۱۱} همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.^{۱۲} زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها و تلهها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد.^{۱۳} به جای درخت خار صنوبر و به جای خس آس خواهد روید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

نجات برای دیگران

۱ و خداوند چنین می‌گوید: «انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نماید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است.^۲ خوشبحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.»^۳ پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند

۵۶

مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم. ^۴ زیرا خداوند درباره خصیهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین می گوید ^۵ که «به ایشان در خانه خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شد به ایشان خواهم بخشید. ^۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بی حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند. ^۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد.» ^۸ و خداوند یهوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است می گوید که «بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده اند.»

^۹ ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید! ^{۱۰} دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگ اند که نمی توانند بانگ کنند.

^{۱۱} و این سگان حریصند که نمی توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هریکی بطرف خود طالب سود خویش می باشد. ^{۱۲} (و می گویند) بیایید شراب بیاوریم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

^۱ مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته می شوند. ^۲ آنانی که به استقامت سالک می باشند سلامتی داخل شده،

۵۷

بربسترهای خویش آرامی خواهند یافت. ۳ و اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید! ۴ بر که تمسخر می کنید و برکه دهان خود را باز می کنید و زبان را دراز می نمائید؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریت کذب نیستید ۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبزخویشتن را به حرارت می آورید و اطفال را دروادیها زیر شکاف صخره ها ذبح می نمائید؟

۶ در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو می باشد. برای آنها نیز هدیه ریختنی ریختی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟ ۷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گسترده و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی. ۸ و پشت درها و باهوها یادگار خود را وا گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی. ۹ و با روغن در حضور پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی. ۱۰ از طولانی بودن راه درمانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود را یافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی. ۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جان دادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟ ۱۲ من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد داد. ۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هر که بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید. ۱۴ و گفته خواهد شد برافزاید! راه را برافزاید و میا سازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

تسلی برای متواضعان

۱۵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می‌باشد و اسم او قدوس است چنین می‌گوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم. ۱۶ زیرا که تا به ابد مخاصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبادا روحها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعیف به هم رسانند. ۱۷ به سبب نگاه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت. ۱۸ طریق های او را دیدم و او را شفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند تسلی بسیار خواهم داد.» ۱۹ خداوند که آفریننده ثمره لبها است می‌گوید: «بر آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خواهم بخشید.» ۲۰ اما شیرین مثل دریای متلاطم که نمی‌تواند آرام گیرد و آبهایش گل و لجن برمی‌اندازد می‌باشند. ۲۱ خدای من می‌گوید که شیرین را سلامتی نیست.

روزه واقعی

۱ آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آواز خود را مثل کرنا بلند کرده، **۵۸** به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گاهان ایشان را اعلام نما. ۲ ایشان هر روز مرا می‌طلبند و ازدانستن طریق های من مسرور می‌باشند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک نمودند. احکام عدالت را از من سوال نموده، از تقرب جستن به خدا مسرور می‌شوند ۳ (ومی‌گویند): چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خوشی خود را می‌یابید و بر عملة های خود ظلم می‌نمایید. ۴ اینک به

جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و به لطمه شرارت می زنید. «امروز روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلیٰ علین بشنویند. ۵ آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را برنجانند و سر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگسترانند؟ آیا این رازوزه و روز مقبول خداوند می‌خوانی؟^۶ «مگر روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشاید و گره های یوغ را بازکنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟^۷ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را پوشانی و خود را از آنانی که از گوشت تومی باشند مخفی نسازی؟^۸ آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحت تو بزودی خواهد روید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود. ۹ آنگاه دعاخواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی،^{۱۰} و آرزوی جان خود را به گرسنگان بپوشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود. ۱۱ و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود. ۱۲ و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار را برپا خواهی داشت و تو را عمارت کننده رخنه ها و مرمت کننده کوچه ها برای سکونت خواهند خواند.

۱۳ «اگر پای خود را از سبت نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدس من بجا نیاوری و سبت را خوشی و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار نمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نگویی،^{۱۴} آنگاه در

خداوند متلذذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به تو خواهم خورانید» زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

گاه و اعتراف و بخشش

۱ هان دست خداوند کوتاه نیست تازنهاند و گوش او سنگین نی تا نشنود. **۵۹** ۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گاهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود. ۳ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم می نماید و زبانهای شما به شرارت تنطق می کند. ۴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم می نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زایند. ۵ از تخمهای افعی بچه برمی آورند و پرده عنکبوت می بافند. هرکه از تخمهای ایشان بخورد می میرد و آن چون شکسته گردد افعی بیرون می آید. ۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشان را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای ایشان است. ۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی گاهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است. ۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساخته اند و هرکه در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست.

۹ بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می کشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنائی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک می باشیم. ۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلمس می نماییم و مانند بی چشمان کورانه راه می رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم. ۱۱ جمیع

ما مثل خرسها صدا می کنیم و مانند فاخته ها ناله می نماییم، برای انصاف انتظار می کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.

۱۲ زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گاهان ما به ضد ما شهادت می دهد چونکه خطایای ما با ما است و گاهان خود را می دانیم. ۱۳ مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حمله شده، از دل آنها را تعلق نمودیم. ۱۴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوجهها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود. ۱۵ و راستی مفقود شده است و هرکه از بدی اجتناب نماید خود را به یغما می سپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت. ۱۶ و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کننده ای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود. ۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید. ۱۸ و بر وفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید. ۱۹ و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوند آن را براند خواهد آمد. ۲۰ و خداوند می گوید که نجات دهنده ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد. ۲۱ و خداوند می گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می گوید: «از الان و تا ابد الابد.»

جلال صهیون

۱ برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. ۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر توطلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. ۳ و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و بین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد. ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت امت‌ها نزد تو خواهد آمد. ۶ کثرت شتران و جهازگان مدیان و عیفه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد. ۷ جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای نبایوت تو را خدمت خواهند نمود. به مدبج من با پذیرایی بر خواهند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهم داد. ۸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می‌کنند و مانند کبوتران بر وزنه‌های خود؟ ۹ به درستی که جزیره‌ها و کشتیهای ترشیش اول انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلای ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است. ۱۰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو را زدم لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود. ۱۱ دروازه‌های تو نیز دائم باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امت‌ها را نزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند. ۱۲ زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امت‌ها تمام هلاک خواهند گردید.

۱۳ جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تجید خواهم نمود. ۱۴ و پسران آنانی که تو را ستم می رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می نمایند نزد کف پایهای تو سجده خواهند نمود و تو را شهر یهوه و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید. ۱۵ به عوض آنکه تو متروک و مبغوض بودی و کسی از میان تو گذر نمی کرد. من تو را نفر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم گردانید. ۱۶ و شیر امتها را خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید و خواهی فهمید که من یهوه نجات دهنده تو هستم و من قدیر اسرائیل، ولی تو می باشم. ۱۷ به جای برنج، طلا خواهم آورد و به جای آهن، نقره و به جای چوب، برنج و به جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید. ۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین تو و خرابی و ویرانی در حدود تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه های خویش را تسبیح خواهی نامید. ۱۹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه بادر خشننگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود. ۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه گری تو تمام خواهد شد. ۲۱ و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تأجید کرده شوم. ۲۲ صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امت قوی خواهد گردید. من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

سال پسندیده خدا

۱ روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است
 ۶۱ تامسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام

بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم. ۲ و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندا نمائیم و جمیع ماتمیان را تسلی بخشم. ۳ تا قراردهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان بخشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تجید وی نامیده شوند.

۴ و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را بر پا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود. ۵ و غریبان برپاشده، غله های شما را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود. ۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدام خدای ما مسمی خواهند نمود. دولت امت ها را خواهید خورد و در جلال ایشان نخر خواهید نمود. ۷ به عوض نجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهند شد بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود. ۸ زیرا من که یهوه هستم عدالت را دوست می دارم و از غارت و ستم نفرت می دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست. ۹ و نسل ایشان در میان امت ها و ذریت ایشان در میان قوم ها معروف خواهند شد. هر که ایشان را ببند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند می باشند.

۱۰ در خداوند شادی بسیار می کنم و جان من در خدای خود وجد می نماید زیرا که مرا به جامه نجات ملبس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج آرایش می دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می بخشد. ۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را می رویاند و باغ، زرع خویش را نمو می دهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امت ها خواهد رویانید.

نام جدید صهیون

۶۲
 ۱ به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد. ۲ و امت‌ها، عدالت‌تورا و جمیع پادشاهان، جلال‌تورا مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می‌دهد مسمی خواهی شد. ۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسرملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود. ۴ و تو دیگر به متروک مسمی نخواهی شد و زمینت رابار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه‌تورا حفصیبه و زمینت را بعوله خواهند نامید زیرا خداوند از تومسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهدگردید. ۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه‌ای رابه نکاح خویش در می‌آورد هم چنان پسرانت‌تورا منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماداز عروس مبهج می‌گردد هم چنان خدایت از تومسرور خواهد بود. ۶ ای اورشلیم دیده بانان برحصارهای تو گماشته‌ام که هرروز و هرشب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید! ۷ و او را آرامی ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد.

۸ خداوند به دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگرغله‌تورا ماکول دشمنانت نسازم و غریبان، شراب‌تورا که برایش زحمت کشیده‌ای نخواهند نوشید. ۹ بلکه آنانی که آن را می‌چینند آن را خورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع می‌کنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید. ۱۰ بگذرید از دروازه‌ها بگذرید. طریق قوم را مهیا سازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را برچیده علم را به جهت قوم‌ها برپا نمایید. ۱۱ اینک خداوند تا اقصای زمین اعلان کرده است، پس به دختر صهیون بگویند اینک نجات تو می‌آید. همانا اجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش می‌باشد. ۱۲ و ایشان را

به قوم مقدس و فدیه شدگان خداوند مسمی خواهند ساخت و تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

یوم انتقام و نجات

۱ این کیست که از ادوم با لباس سرخ از بصره می‌آید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش می‌خرامد؟ **۶۳**
 من که به عدالت تکلم می‌کنم و برای نجات، زورآور می‌باشم. ۲ چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟ ۳ من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قوم‌ها با من نبود و ایشان را بغضب خود پایمال کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم. ۴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیه شدگانم رسیده بود. ۵ و نگرستم و اعانت کننده‌ای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرانجات داد و حدت خشم من مرا دستگیری نمود. ۶ و قوم‌ها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.

پرستش و دعا

۷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهم نمود برحسب هرآنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمت‌ها و وفوررفت خود بجا آورده است. ۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کردمی باشند، پس نجات‌دهنده ایشان شده است. ۹ او در همه تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد.

در محبت و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت.

۱۰ اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.

۱۱ آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش را بیاد آورد (و گفت) بجاست آنکه ایشان را با شبان گله خود از دریا برآورد و بجاست آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟ ۱۲ که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آنها را پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟ ۱۳ آنکه ایشان را در لجه‌ها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند. ۱۴ مثل بهایی که به وادی فرود می‌روند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.

۱۵ از آسمان بنگر و از مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو بجاست؟ جوشش دل و رحمت‌های تو که به من نمودی بازداشته شده است. ۱۶ به درستی که تو پدر ما هستی اگرچه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد، اما توای یهوه، پدر ما و ولی ما هستی و نام تو از ازل می‌باشد. ۱۷ پس ای خداوند ما را از طریق‌های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا از تونترسیم. به خاطر بندگانت و اسباط میراث خود رجعت نما. ۱۸ قوم مقدس تو اندک زمانی آن را متصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پایمال نمودند. ۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز برایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده‌ایم.

۱ کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می‌شدی و کوهها از رویت
 ۲ تو متزلزل می‌گشت. مثل آتشی که خورده چوبها را مشتعل سازد و
 ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنانت معروف سازی و امت‌ها

۶۴

از رویت تو لرزان گردند. ۳ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید. ۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع نمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش پردازد ندید. ۵ تو آنانی را که شادمانند و عدالت را بجا می‌آورند و به راههای تو تو را به یاد می‌آورند ملاقات می‌کنی. اینک تو غضبناک شدی و ما نگاه کرده‌ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟ ۶ زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث می‌باشد. و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گاهان ما مثل باد، ما را می‌رباید. ۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خویشان را برانگیزاند تا به تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده‌ای و ما را به سبب گاهان ما گذاخته‌ای.

۸ اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می‌باشیم. ۹ ای خداوند بشدت غضبناک مباش و نگاه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم. ۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است. ۱۱ خانه مقدس و زیبای ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می‌خواندند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است. ۱۲ ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری می‌کنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور می‌سازی؟

داوری و نجات

۱ «آنانی که مرا طلب نمودند مرا جستند و آنانی که مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لبیک لبیک. ۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمرده که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک می‌نمودند دراز کردم. ۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه

۶۵

بهیجان می آورند، که در باغات قربانی می گذرانند و بر آجرها بخور می سوزانند. ۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره هامنزل دارند، که گوشت خنزیر می خورند و خورش نجاسات در ظروف ایشان است. ۵ که می گویند: «در جای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم.» اینان دود در بینی من می باشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است. ۶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید. ۷ خداوند می گوید درباره گاهان شما و گاهان پدران شما باهم که بر کوهها بخور سوزانیدید و مرا بر تله‌اهانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم رسانید.»

۸ خداوند چنین می گوید: «چنانکه شیره درخوشه یافت می شود و می گویند آن را فاسد مساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا (ایشان را) بالکل هلاک نسازم. ۹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد. ۱۰ و شارون، مرتع گله‌ها و وادی عاکور، خوابگاه رمه‌ها به جهت قوم من که مرا طلبیده‌اند خواهد شد. ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نموده‌اید، و مائده‌ای به جهت بخت میا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتفاق ریخته‌اید، ۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.» ۱۳ بنابراین خداوند یهوه می گوید: «هان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما نخل خواهید گردید. ۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از کدورت دل، فریاد خواهید نمود و از شکستگی روح، و لوله خواهید کرد. ۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای لعنت، ترک خواهید نمود

پس خداوند یهوه تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید. ۱۶ پس هر که خویشتن را بروی زمین برکت دهد خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هر که بروی زمین قسم خورده به خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت. ۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابد وجد نماید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید. ۱۹ و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در اوشنیده نخواهد شد. ۲۰ و بار دیگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن نگاهکار صد ساله ملعون خواهد بود. ۲۱ و خانه‌ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۲۲ بنا نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس می‌نمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد. ۲۳ زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند. ۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید. ۲۵ گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می‌گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.»

داوری و امید

۶۶

۱ خداوند چنین می گوید: «آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟»
 ۲ خداوند می گوید: «دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.
 ۳ کسی که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکنند. و آنکه هدیه‌ای بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بتی را تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است.^۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.»

۵ ای آنانی که از کلام خداوند می لرزید سخن او را بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شما را بخاطر اسم من از خود می رانند می گویند: خداوند تجید کرده شود تا شادی شما را بینم لیکن ایشان نجمل خواهند شد.^۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات می رساند.^۷ قبل از آنکه درد زه بکشد، زاید. پیش از آنکه درد او را فروگیرد اولاد زیننه‌ای آورد.
 ۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید.^۹ خداوند می گوید: «آیا من بقم رحم برسانم و نزیانم؟»
 و خدای تومی گوید: «آیا من که زیاننده هستم، رحم را ببندم؟»

۱۰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می‌دارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایند. وای همه آنانی که برای او ماتم می‌گیرید، با او شادی بسیار نمایید. ۱۱ تا از پستانهای تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امت‌ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بناز پرورده خواهید شد.» ۱۳ و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت.» ۱۴ پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود. ۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و ارابه‌های او مثل گدباد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود.

۱۷ و خداوند می‌گوید: «آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشان را در باغات تقدیس و تطهیر می‌نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش می‌خورند با هم تلف خواهند شد. ۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید. ۱۹ و آیتی در میان ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرانشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.» ۲۰ و خداوند می‌گوید که ایشان جمیع برادران شما را از تمامی امت‌ها بر اسبان و ارابه‌ها و تخت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنی اسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه

خداوند می‌آورند. ۲۱ و خداوند می‌گوید که از ایشان نیز کاهنان و لایویان خواهند گرفت. ۲۲ زیرا خداوند می‌گوید: «چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.» ۲۳ و خداوند می‌گوید که از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند. ۲۴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

کتاب ارمیا نبی

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند. ۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. ۳ و در ایام یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

رسالت ارمیا

۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۵ «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.» ۶ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم.» ۷ اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود. ۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» ۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. ۱۰ بدان که تو را امروز بر امت‌ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.» ۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا چه می بینی؟ گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام می بینم.» ۱۲ خداوند مرا گفت: «نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می کنم تا آن رابه انجام رسانم.» ۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه چیز می بینی؟» گفتم: «دیگی جوشنده می بینم که رویش

از طرف شمال است.»^{۱۴} و خداوند مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد. ۱۵ زیرا خداوند می گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت. ۱۶ و بر ایشان احکام خود را درباره همه شرارتشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخورسوزانیدند و اعمال دستهای خود را بجهده نمودند. ۱۷ پس تو کفر خود را ببند و برخاسته، هرآنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مبادا تو را پیش روی ایشان مشوش سازم. ۱۸ زیرا اینک من تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم زمین ساختم. ۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

پیروی خدایان غیر

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برو و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین می گوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع می خرامیدی برایت به خاطر می آورم. ۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبر محصول او بود. خداوند می گوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد گردیده.»

۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ۵ خداوند چنین می گوید: «پدران شما در من چه بی انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده، باطل شدند؟ ۶ و نگفتند: یهوه کجا است که ما را از زمین مصر برآورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پراز حفره ها و زمین خشک

و سایه موت وزمینی که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟^۷ و من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه‌ها و طیبات آن را بخورید، اما چون داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید.^۸ کاهنان نگفتند: یهوه بجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بی‌فایده رفتند.^۹ بنابراین خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد.^{۱۰} پس به جزیره‌های کتیم گذر کرده، ملاحظه نمائید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمائید و دریافت کنید که آیا حادثه‌ای مثل این واقع شده باشد؟^{۱۱} که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدانایستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند.^{۱۲} پس خداوند می‌گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!^{۱۳} زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.^{۱۴} آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟^{۱۵} شیران ژیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیرمسکون گردیده است.^{۱۶} و پسران نوف و تحفنیس فرق تورا شکسته‌اند.^{۱۷} آیا این را بر خویشتن واردنیوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تورا رهبری می‌نمود ترک کردی؟^{۱۸} و الان تو را باره مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را با راه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟»

^{۱۹} خداوند یهوه صباویوت چنین می‌گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را توبیخ نموده است پس بدان و بین که این امر زشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.^{۲۰} زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتم بندگانم نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند

وزیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی. ۲۱ و من تو را مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مویگانه برای من گردیده‌ای؟ ۲۲ پس اگرچه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکاربری، اما خداوند یهوه می‌گوید که نگاه تو پیش من رقم شده است. ۲۳ چگونه می‌گویی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیزرو که در راههای خود می‌دوی! ۲۴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود باد را بو می‌کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می‌طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت. ۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفתי فی‌امیدنیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت. ۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود نجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل با پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان نجل خواهند شد. ۲۷ که به چوب می‌گویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا زاییده‌ای زیرا که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات ده. ۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایند؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیرا که ای یهودا خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند.»

۲۹ خداوند می‌گوید: «چرا با من مخاصمه می‌نمایید جمیع شما بر من عاصی شده‌اید. ۳۰ پسران شما را عبث زده‌ام زیرا که تادیب رانمی‌پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شما را هلاک کرده است. ۳۱ ای شما که اهل این عصر می‌باشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده‌ام؟ پس قوم من چرا می‌گویند که روسای خود شده‌ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد. ۳۲ آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بیشمار مرا فراموش کرده‌اند. ۳۳ چگونه راه خود را میبای سازی تا محبت

را بطلی؟ بنابراین زنان بد رانیز به راههای خود تعلیم دادی. ۳۴ در دامنه‌های تونیز خون جان فقیران بی‌گناه یافته شد. آنها را درنقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها. ۳۵ و می‌گویی: چونکه بی‌گناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که نگاه نکرده‌ام بر تو داوری خواهم نمود. ۳۶ چرا اینقدر می‌شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور نجل شدی همچنین از مصر نیز نجل خواهی شد. ۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سرت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

۳^۱ و می‌گوید: «اگر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می‌گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما. ۲ چشمان خود را به بلندیه‌ها برافراز و بین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده‌اند. برای ایشان بسر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی. ۳ پس بارش‌ها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیارا از خود دور کردی. ۴ آیا از این به بعد مرا صدانخواهی زد که‌ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟ ۵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.»

بی وفایی اسرائیل

۶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟ ۷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید. ۸ و من دیدم با آنکه

اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه‌ای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نترسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد. ۹ و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زنا کاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود. ۱۰ و نیز خداوند می گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.»

۱۱ پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است. ۱۲ لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. ۱۳ فقط به گناهات اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می گوید که شما آواز مرا نشنیدید. ۱۴ پس خداوند می گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.

۱۵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.

۱۶ «و خداوند می گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد. ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امت‌ها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریر خود را نخواهند نمود. ۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد. ۱۹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و

میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد. ۲۰ خداوند می‌گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدی. ۲۱ آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلندی‌ها شنیده می‌شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند. ۲۲ ای فرزندان مرتد بازگشت نمائید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» (ومی گویند): «اینک نزد تو می‌آیم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی. ۲۳ به درستی که از دحام کوهها از تلها باطل می‌باشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است. ۲۴ و نجات مشقت پدران ما، یعنی رمه و گله و پسران و دختران ایشان را از طفولیت ما تلف کرده است. ۲۵ در نجات خود می‌خواهیم و رسوایی ما، ما را می‌پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش نگاه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش را شنیده‌ایم.»

خداوند می‌گوید: «ای اسرائیل اگر

۱ بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد. ۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امت‌ها خویشتن را به او مبارک خواهند خواند و به وی نخر خواهند کرد.»

بلا از طرف شمال

۳ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: «زمینهای خود را شیار کنید و درمیان خارها مکارید. ۴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غله دلهای خود را دور کنید مبادا حدت خشم من

به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، فروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد. ۵ در یهودا اخبار نماید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویند و در زمین کرنا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویند که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم. ۶ علی بسوی صهیون برافزاید و برای پناه فرار کرده، توقف منماید زیرا که من بلایی و شکستی عظیم از طرف شمال می آورم. ۷ شیری از بیشه خود برآمده و هلاک کننده امت ها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرهایت خراب شده، غیرمسکون گردد. ۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما برنگشته است. ۹ و خداوند می گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش خواهند گردید.»

۱۰ پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.» ۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم از بلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزیدنه برای افشاندن و پاک کردن خرمن. ۱۲ باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داوری ها خواهم فرمود. ۱۳ اینک او مثل ابر می آید و ارابه های او مثل گردباد و اسبهای او از عقاب تیزترند. وای بر ما زیرا که غارت شده ایم. ۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟ ۱۵ زیرا آوازی از دان اخبار می نماید و از کوهستان افرایم به مصیبتی اعلان می کند.

۱۶ امت ها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعید می آیند و به آواز خود به ضد شهرهای یهودا ندای کنند. ۱۷ خداوند می گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می کنند چونکه بر من فتنه انگیزته

است. ۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی تلخ است که به دلت رسیده است.

۱۹ احشای من احشای من، پرده های دل من ازدرد سفته شد و قلب من در اندروم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه توای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیده ای. ۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بگته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است. ۲۱ تا به کی علم را بینم و آواز کرنا را بشنوم؟ ۲۲ چونکه قوم من احمقند و مرا نمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ما هرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند.

۲۳ بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت. ۲۴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلها از جا متحرک می شد. ۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند. ۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود.

۲۷ زیرا خداوند چنین می گوید: «تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت. ۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پشیمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.» ۲۹ از آواز سواران و تیراندازان تمام اهل شهر فرار می کنند و به جنگلها داخل می شوند و بر صخره ها برمی آیند و تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود. ۳۰ و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگرچه خویشان را به قرمز ملبس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سرمه جلا دهی لیکن خود را عبث زیبایی داده ای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده، قصد جان تو دارند. ۳۱ زیرا که آوازی شنیدم مثل آواز زنی که درد زه دارد و تنگی مثل زنی

که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دختر صهیون را که آه می کشد و دستهای خود را دراز کرده، می گوید: وای بر من زیرا که جان من به سبب قاتلان بیپوش شده است.

عادلی نیست

۱ «در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را پیامرزم؟^۲ و اگرچه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می خورند.»

۳ ای خداوند آیا چشمان تو برستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را پذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند. ۴ و من گفتم: «به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ۵ پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می دانند.» لیکن ایشان متفق یوغ را شکسته و بندها را گسیخته اند. ۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

۷ «چگونه تو را برای این پیامرزم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه ها ازدحام نمودند. ۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هریکی از ایشان برای زن همسایه خود شیهه می زند.

۹ و خداوند می گوید: «آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟»^{۱۰} بر حصارهایش برآید و آنها را خراب کنید اما بالکل هلاک نکنید و شاخه هایش را قطع نماید زیرا که از آن خداوند نیستند.

۱۱ خداوند می گوید: «هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزیده اند.»^{۱۲} خداوند را انکار نموده، می گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید.^{۱۳} و انبیا باد می شوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد.^{۱۴} بنابراین یهوه خدای صباوت چنین می گوید: «چونکه این کلام را گفتید همانا من کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم راهیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.»^{۱۵} خداوند می گوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند و امتی که قدیند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی.^{۱۶} ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند.^{۱۷} و خرمن و نان تو را که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل می نمایی با شمشیر هلاک خواهند ساخت.»^{۱۸} لیکن خداوند می گوید: «در آن روزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت.^{۱۹} و چون شما گویند که یهوه خدای ما چرattami این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود.

۲۰ «این را به خاندان یعقوب اخبار نماید و به یهودا اعلان کرده، گویند^{۲۱} که ای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید.^{۲۲} خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه

امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هرچند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟^{۲۳} اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرّد دارند. ایشان فتنه انگیز و رفته اند.^{۲۴} و در دلهای خود نمی گویند که از یهوه خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسم می بخشد و هفته های معین حصاد را به جهت ما نگاه می دارد. ۲۵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما نیکویی را از شما منع نموده است. ۲۶ زیرا در میان قوم من شریران پیدا شده اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین می نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می کنند. ۲۷ مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولت مند شده اند. ۲۸ فربه و درخشان می شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند. ۲۹ و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟

۳۰ امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است. ۳۱ انبیا به دروغ نبوت می کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

محاصره اورشلیم

۱ ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در تقوّع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم برافرازید زیرا که بلایی از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد. ۲ و من آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهبون را منقطع خواهم ساخت. ۳ و شبانان با گله های خویش نزدوی خواهند آمد و خیمه های خود را گرداگرد او برپا نموده، هر یک در جای خود خواهند چراند. ۴ با او جنگ را میا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآیم. وای بر ما زیرا که روز رو به زوال

نهاده است و سایه های عصر دراز می شود. ۵ برخیزید! و در شب برآیم تا قصرهایش را منهدم سازیم. ۶ زیرا که یهوه صبايوت چنین می فرماید: «درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگریزها ببارانید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تمام ظلم است. ۷ مثل چشمه ای که آب خود را می جوشاند همچنان او شرارت خویش را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندرونش شنیده می شود و بیماریها و جراحات دایم در نظر من است. ۸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مبادا جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیرمسکون گردانم.» ۹ یهوه صبايوت چنین می گوید که «بقیه اسرائیل را مثل مو خوشه چینی خواهند کرد پس مثل کسی که انگور می چیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.»

۱۰ کیستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان نامحزون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عارگردیده است و در آن رغبت ندارند. ۱۱ و من از حدت خشم خداوند پر شده ام و از خودداری خسته گردیده ام پس آن را در کوچه ها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز. ۱۲ و خانه ها و مزرعه ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند می گوید که «دست خود را به ضد ساکنان این زمین دراز خواهم کرد. ۱۳ چونکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ، پر از طمع شده اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعمل می آورند. ۱۴ و جراحات قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه می گویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.» ۱۵ آیا چون مرتکب رجاسات شدند نجل گردیدند؟ نی ابد نجل نشدند بلکه حیا را احساس نمودند. بنابراین خداوند می گوید که «در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.» ۱۶ خداوند چنین می گوید: «بر طریق هابایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریق های قدیم سوال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک

نموده، برای جان خود راحت بیاید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد. ۱۷ و من پاسبانان بر شما گاشتم (که می گفتند): به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد. ۱۸ پس ای امت هابشونید وای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید! ۱۹ ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم می آورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند. ۲۰ چه فایده دارد که بخور از سبوا و قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده می شود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نی. ۲۱ بنابراین خداوند چنین می گوید: «اینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران با هم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با همسایه اش هلاک خواهند شد.»

۲۲ خداوند چنین می گوید: «اینک قومی از زمین شمال می آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست. ۲۳ و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکیش می باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد توای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.» ۲۴ آوازه این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید. تنگی و درد مثل زنی که می زاید ما را در گرفته است. ۲۵ به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است. ۲۶ ای دختر قوم من پلاس پیوش و خویشان را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می آید. ۲۷ تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی. ۲۸ همه ایشان سخت متمرّد شده اند و برای نمامی کردن گردش می کنند. برنج و آهن می باشند و جمیع ایشان فساد کننده اند. ۲۹ دم پر زور می دمد و سرب در آتش فانی می گردد و قالگر عبث قال می گذارد زیرا که شیران

جدا نمی شوند. ۳۰ نقره ترک شده نامیده می شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

بطالت خدایان غیر

۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه ها داخل شده، خداوند را سجده می نماید کلام خداوند را بشنوید. ۳ یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می گوید: طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ۴ به سخنان دروغ توکل ننمایید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. ۵ زیرا اگر به تحقیق طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، ۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بی گاهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، ۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده ام ساکن خواهم گردانید. ۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می نمایید. ۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟ ۱۰ و داخل شده، به حضور من در این خانه ای که به اسم من مسمی است می ایستید و می گوید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده ایم. ۱۱ آیا این خانه ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند می گوید: اینک من نیز این را دیده ام. ۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده ام ملاحظه نمایید. ۱۳ پس حال خداوند می گوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده،

سخن راندم اما نشنیدید و شما را خواندم اما جواب ندادید. ۱۴ ازین جهت به این خانه‌ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیو عمل نمودم عمل خواهم کرد. ۱۵ و شما را از حضور خود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افرایم را راندم. ۱۶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند منما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود. ۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کنند نمی‌بینی؟ ۱۸ پسران، هیزم جمع می‌کنند و پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خمیری سرشند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرامتغیر سازند. ۱۹ اما خداوند می‌گوید آیا مرامتغیر می‌سازند؟ فی‌الواقع خویشتن را تا رویهای خود را رسوا سازند. ۲۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.

۲۱ «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قربانی‌های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید. ۲۲ زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را درباره قربانی‌های سوختنی و ذبایح امر نفرمودم. ۲۳ بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و بهر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد. ۲۴ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراداشتند بلکه برحسب مشورتها و سرکشی دل شیرخود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند. ۲۵ از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم. ۲۶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراداشتند بلکه گردن خویش

را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند. ۲۷ پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد. ۲۸ و به ایشان بگو: اینان قومی می‌باشند که قول یهوه خدای خویش را نمی‌شنوند و تادیب نمی‌پذیرند زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. ۲۹ (ای اورشلیم) موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندیا آواز نوحه برافراز زیرا خداوند طبقه مغضوب خود را رد و ترک نموده است.

وادی حنوم

۳۰ «چونکه خداوند می‌گوید بنی یهودا آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آوردند و رجاسات خویش را در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برپانموده، آن را نجس ساختند. ۳۱ و مکان‌های بلند خود را در توفت که در وادی ابن حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده. ۳۲ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک روزها می‌آید که آن باردیگر به توفت و وادی ابن حنوم مسمی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند. ۳۳ و لاشهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

خداوند می‌گوید که «در آن زمان

۱ استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه
 و استخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون
 خواهند آورد. ۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست

داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده‌اند پهن خواهند کرد و آنهارا جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود. ۳ و یهوه صباوت می‌گوید که تمامی بقیه این قبیله شیریر که باقی می‌مانند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گاه و مجازات

۴ «و ایشان را بگو خداوند چنین می‌فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟ ۵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده‌اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ابامی نمایند؟ ۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما براستی تکلم نمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده‌ام بلکه هریک مثل اسبی که به جنگ می‌دود به راه خود رجوع می‌کند. ۷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی داند و فاخته و پرستوک و کلنک زمان آمدن خود را نگاه می‌دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی‌دانند. ۸ چگونه می‌گویید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می‌نماید. ۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده‌اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده‌اند پس چه نوع حکمتی دارند. ۱۰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه‌های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می‌باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می‌نمایند. ۱۱ و جراحات قوم مرا اندک شفایی داده‌اند چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست. ۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند نجلی گردیدند؟ فی ابد نجلی نشدند بلکه حیا را احساس نمودند بنابراین

خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

۱۳ خداوند می گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و برگها پزمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.»^{۱۴} پس ما چرا می نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانو که به خداوندگاه ورزیده ایم. ۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتگی پدید آمد. ۱۶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیهه زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده اند و زمین و هرچه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده اند. ۱۷ زیرا خداوند می گوید: «اینک من در میان شما مارها و افعیا خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گزید.»^{۱۸} کاش که از غم خود تسلی می یافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است. ۱۹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بتهای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟^{۲۰} موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم. ۲۱ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است. ۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طیبی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفانیافته است؟

کاش که سر من آب می بود و چشمانم

۱ چشمه اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می کردم.
۲ کاش که در بیابان منزل مسافران می داشتم تا قوم خود را ترک کرده، از

۹

زاد ایشان می‌رفتم چونکه همگی ایشان زناکار و جماعت خیانت کارند. ۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می‌کشند. در زمین قوی شده‌اند اما نه برای راستی زیرا خداوند می‌گوید: «از شرارت به شرارت ترقی می‌کنند و مرا نمی‌شناسند.» ۴ هر یک از همسایه خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا هر برادر از پا درمی‌آورد و هر همسایه به تمامی گردش می‌کند. ۵ و هر کس همسایه خود را فریب می‌دهد و ایشان بر راستی تکلم نمی‌نمایند و زبان خود را به دروغ‌گویی آموخته‌اند و از کج رفتاری خسته شده‌اند. ۶ خداوند می‌گوید که «مسکن تودر میان فریب است و از مکر خویش نمی‌خواهند که مرا بشناسند.»

۷ بنابراین یهوه صباوت چنین می‌گوید: «اینک من ایشان را قال گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟» ۸ زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می‌راند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل خود برای او کمین می‌گذارند. ۹ پس خداوند می‌گوید: «آیا به سبب این چیزها ایشان را عقوبت نرسانم و آیا جانم از چنین قومی انتقام نکشد؟» ۱۰ برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتعهای بیابان ماتم برپا می‌کنم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی‌کند و صدای مواشی شنیده نمی‌شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته‌اند. ۱۱ و اورشلیم را به توده‌ها و ماوای شغالها مبدل می‌کنم و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت. ۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی‌کند.

۱۳ پس خداوند می‌گوید: «چونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک نمودند، ۱۴ بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختند رفتند.»

۱۵ از این جهت یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «اینک من افسنتین را خوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید. ۱۶ و ایشان را در میان امت هایی که ایشان و پدران ایشان آنها را شناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.»

۱۷ یهوه صبايوت چنین می گوید: «تفکر کنید و زنان نوحه گر را بخوانید تا بیایند و در پی زنان حکیم بفرستید تا بیایند.» ۱۸ و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم برپا کنند تا چشمان ما اشکها بریزد و مرگان ما آنها جاری سازد. ۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از صهیون شنیده می شود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار نجل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن های ما ما را بیرون انداخته اند. ۲۰ پس ای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گوشهای شما کلام دهان او را بپذیرد و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را. ۲۱ زیرا موت به پنجره های ما برآمده، به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهارسوها منقطع سازد.

۲۲ خداوند چنین می گوید: «بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.»

۲۳ خداوند چنین می گوید: «حکیم، از حکمت خود نخر نماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولت مند از دولت خود افتخار نکند. ۲۴ بلکه هر که نخر نماید از این نخر بکند که فهم دارد و مرا می شناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می آورم زیرا خداوند می گوید در این چیزها مسرور می باشم.»

۲۵ خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که نامختونان را با نامختونان عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ یعنی مصر و یهودا و ادوم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امت ها نامختونند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختونند.»

خداوند و بتها

۱ ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می گوید بشنوید!
 ۲ خداوند چنین می گوید: «طریق امتها را یادگیرید و از علامات
 افلاک مترسید زیرا که امتها از آنها می ترسند. ۳ چونکه رسوم قوم باطل است که
 ایشان درختی از جنگل با تبر می برند که صنعت دستهای نجار می باشد. ۴ و آن را
 به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می کنند تا متحرک نشود. ۵ و
 آنها مثل مترس در بوستان خیار می باشند که سخن نمی توانند گفت و آنها را می باید
 برداشت چونکه راه نمی توانند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانند و قوت
 نفع رسانیدن هم ندارند.»

۶ ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است!
 ۷ ای پادشاه امت ها کیست که از تو ترسد زیرا که این به تو می شاید چونکه در جمیع
 حکیمان امتها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست. ۸ جمیع ایشان وحشی
 و احمق می باشند تادیب اباطیل چوب (بت) است. ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش
 و طلا از اوفاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می آورند. لاجورد و
 ارغوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است. ۱۰ اما یهوه خدای حق
 است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می باشد. از غضب او زمین متزلزل می شود
 و امتها قهر او را متحمل نتوانند شد. ۱۱ به ایشان چنین بگوئید: «خدایانی که آسمان
 و زمین را نساخته اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.»

۱۲ او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار
 نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید. ۱۳ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان
 پدید می آید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و برقها برای باران می سازد و باد را
 از خزانه های خود بیرون می آورد. ۱۴ جمیع مردمان وحشی اند و معرفت ندارند و

هرکه تمثالی می‌سازد نجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی می‌باشد در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباوت می‌باشد.

۱۷ ای که در تنگی ساکن هستی، بسته خود را از زمین بردار! ۱۸ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم انداخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بفهمند.» ۱۹ وای بر من به سبب صدمه من. ۲۰ خیمه من خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده های مرا برپا نماید. ۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده‌اند و خداوند را طلب نمی‌نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان پراکنده خواهد گردید. ۲۲ اینک صدای خبری می‌آید و اضطراب عظیمی از دیار شمال. تا شهرهای یهودا را ویران و ماوای شغالها سازد.

دعای ارمیا

۲۳ ای خداوند می‌دانم که طریق انسان از آن اونیست و آدمی که راه می‌رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد. ۲۴ ای خداوند مرا تادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مباد امرای ذلیل سازی. ۲۵ غضب خویش را بر امت هایی که تو را نمی‌شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تو را نمی‌خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

شکستن عهد

۱ این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
 ۲ «کلام این عهد را بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویند.
 ۳ و تو به ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: ملعون باد کسی که کلام
 این عهد را نشنود. ۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از
 کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما
 امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم. ۵ و تا قسمی
 را که برای پدران شما خوردم وفا نمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است
 چنانکه امروز شده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند
 آمین.»

۶ پس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه های
 اورشلیم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید. ۷ زیرا از
 روزی که پدران شما را از زمین مصر بر آوردم تا امروز ایشان را تاکید سخت نمودم و
 صبح زود برخاسته، تاکید نموده، گفتم قول مرا بشنوید. ۸ اما نشنیدند و گوش خود
 را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شیر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد
 را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفانمایند اما وفانمودند.»
 ۹ و خداوند مرا گفت: «فتنه ای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده
 است. ۱۰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ابا نمودند برگشتند و
 ایشان خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان
 یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.» ۱۱ بنابراین خداوند چنین
 می گوید: «اینک من بلایی را که از آن نتواند درست بر ایشان خواهم آورد. و نزد
 من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۲ و شهرهای یهودا و

ساکن اورشلیم رفته، نزدخدایانی که برای آنها بخور می سوزانیدند فریادخواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگزایشان را نجات نخواهند داد. ۱۳ زیرا که ای یهودا شماره خدایان تو بقدر شهرهای تو می باشد و برحسب شماره کوچه های اورشلیم مذبح های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح ها به جهت بخورسوزانیدن برای بعل. ۱۴ پس تو برای این قوم دعامکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلندمنما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مرا بخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۵ محبوبه مرا در خانه من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا تضرعات و گوشت مقدس می تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه می توانستی وجد نمایی.»

۱۶ خداوند تو را زیتون شاداب که به میوه نیکو خوشنما باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید. ۱۷ زیرا یهوه صبايوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشان کردند و برای بعل بخورسوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند.

نقشه بصد ارمیا

۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی. ۱۹ و من مثل بره دست آموز که به مذبح برند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، می گفتند: «درخت را بامیوه اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نماییم تا اسمش دیگر مذکور نشود.» ۲۰ اما ای یهوه صبايوت که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم.

۲۱ لهذا خداوند چنین می گوید: «درباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می گویند به نام یهوه نبوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی.»

۲۲ از این جهت یهوه صباوت چنین می گوید: اینک بر ایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد. ۲۳ و برای ایشان بقیه‌ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلائی خواهم رسانید.»

شکایت ارمیا

۱۲
 ۱ ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم. لیکن درباره احکامت با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار می شود و جمیع خیانتکاران ایمن می باشند؟^۲ تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و نمو کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، اما از قلب ایشان دور. ۳ اما تو ای خداوند مرا می شناسی و مرا دیده، دل مرا نزد خود امتحان کرده‌ای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما. ۴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و گياه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات و مرغان به سبب شرارت ساکنانش تلف شده اند زیرا می گویند که او آخرت ما را نخواهد دید.

جواب خداوند

۵ اگر وقتی که با پادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان می توانی برابری کنی؟ و هرچند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن چه خواهی کرد؟^۶ زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند می کنند پس اگرچه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن. ۷ من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوبه خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم. ۸ و میراث من مثل شیرجنگل برای من گردید. و

به ضد من آواز خود را بلند کرد از این جهت از او نفرت کردم. ۹ آیامیراث من برایم مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ بروید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند. ۱۰ شبانان بسیار تا کستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند. ۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران شده نزد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد. ۱۲ بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کنار زمین تا کنار دیگرش هلاک می کند و برای هیچ بشری ایمنی نیست. ۱۳ گندم کاشتند و خار درویدند، خویشان را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدت خشم خداوند نخل گردیدند.

۱۴ خداوند درباره جمیع همسایگان شری خود که ضرر می رسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین می گوید: «اینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی کنم. ۱۵ و بعد از برکندن ایشان رجوع خواهم کرد و بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به زمین خود باز خواهم آورد. ۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بلع قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد. ۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را بالکل برکنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

کهربند گمانی

۱ خداوند به من چنین گفت که «برو و کهربند گمانی برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» ۲ پس کهربند را

۱۳

موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم. ۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت: ۴ «این کمر بند را که خریدی و به کمر خود بستی بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.»

۵ پس رفتم و آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم. ۶ و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کمر بندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.» ۷ پس به فرات رفتم و کنده کمر بند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمر بند پوسیده و لایق هیچکار نبود.

۸ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۹ «خداوند چنین می فرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت. ۱۰ و این قوم شریری که از شنیدن قول من ابانموده، سرکشی دل خود را پیروی می نمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می کنند، مثل این کمر بندی که لایق هیچکار نیست خواهند شد. ۱۱ زیرا خداوند می گوید: چنانکه کمر بند به کمر آدمی می چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا رابه خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و نخر و زینت باشند اما نشنیدند. ۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی دانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟ ۱۳ پس به ایشان بگو: خداوند چنین می گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود می نشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی پر خواهم ساخت. ۱۴ و خداوند می گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت و رحمت نخواهم نمود.»

هشدار در مورد اسارت

۱۵ بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم می نماید. ۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نماید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید. ۱۷ و اگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زارزار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است. ۱۸ به پادشاه و ملکه بگو: «خویشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرها یعنی تاجهای جلال شما افتاده است.

۱۹ شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است. ۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آنانی را که از طرف شمال می آیند بنگرید. گله ای که به تو داده شد و گوسفندان زیبایی تو کجا است؟ ۲۱ اما چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای. آیا دردها مثل زنی که می زاید تو را فرو نخواهد گرفت؟ ۲۲ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، (بدانکه) به سبب کثرت نگاهانت دامنه ات گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است. ۲۳ آیا حبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود یا پلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شده اید نیکویی توانید کرد؟ ۲۴ و من ایشان را مثل کاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.»

۲۵ خداوند می گوید: «قرعه تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیوده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی. ۲۶ پس من نیز دامنه ات را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد. ۲۷ فسق

و شیهه های تو و زشتی زناکاری تو ورجاسات تو را بر تلهای بیابان مشاهده نمودم. وای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر طاهر نخواهی شد!»

قطعی و شمشیر

۱ کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد.

۱۴

۲ «یهودا نوحه گری می کند و دروازه هایش کاهیده شده، ماتم کنان بر زمین می نشینند و فریاد اورشلیم بالا می رود. ۳ و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب می فرستند و نزد حفره های رونند و آب نمی یابند و با ظرفهای خالی برگشته، نخل و رسوا می شوند و سرهای خود را می پوشانند. ۴ به سبب اینکه زمین منشق شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان نخل شده، سرهای خود را می پوشانند. ۵ بلکه غزالها نیز در صحرا می زایند و (اولاد خود را) ترک می کنند چونکه هیچ گیاه نیست. ۶ و گورخران بر بلندیها ایستاده، مثل شغالها برای باددم می زنند و چشمان آنها کاهیده می گردد چونکه هیچ علفی نیست.»

۷ ای خداوند اگرچه گاهان ما بر ما شهادت می دهد اما به خاطر اسم خود عمل نما زیرا که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو نگاه ورزیده ایم. ۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات دهنده او در وقت تنگی می باشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه می زند شده ای؟ ۹ چرا مثل شخص متحیر و مانند جباری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ما هستی و ما به نام تو نامیده شده ایم پس ما را ترک منما.

۱۰ خداوند به این قوم چنین می گوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول ننمود و حال عصیان ایشان را به یاد آورده، نگاه ایشان را جزا خواهد داد.» ۱۱ و خداوند به من گفت: «برای خیریت این قوم دعا منما! ۱۲ چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون

قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط و وبا هلاک خواهم ساخت.»

۱۳ پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در این مکان سلامتی پایدار خواهم داد.» ۱۴ پس خداوند مرا گفت: «این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم نمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوت می کنند. ۱۵ بنابراین خداوند درباره این انبیا که به اسم من نبوت می کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام و می گویند که شمشیر و قحط در این زمین خواهد شد می گوید که این انبیا به شمشیر و قحط کشته خواهند شد. ۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت می کنند در کوچه های اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت. ۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه روز اشک می ریزد و آرامی ندارد زیرا که آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است. ۱۸ اگر به صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگر به شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت می کنند و هیچ نمی دانند.»

۱۹ آیا یهودا را بالکل ترک کرده‌ای و آیا جانت صهیون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده‌ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد. ۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می نمایم زیرا که به تو نگاه ورزیده ایم. ۲۱ به خاطر اسم خود ما را رد منما. کرسی جلال خویش را خوار مشمار. عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن. ۲۲ آیدر میان اباطیل امت‌ها هستند که

باران بباراند و آیا آسمان می‌تواند بارش بدهد؟ مگر توای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همه اینکارها می‌باشی.

۱۵

۱ و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و سموئیل به حضور من می‌ایستادندجان من به این قوم مایل نمی‌شده. ایشان را ازحضور من دور انداز تا بیرون روند. ۲ و اگر به توبگویند به کجا بیرون رویم، به ایشان بگو: خداوند چنین می‌فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه لایق اسیری است به اسیری. ۳ و خداوند می‌گوید: برایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن. ۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی ابن حزقیا پادشاه یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد. ۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا از سلامتی تو بپرسد؟ ۶ خداوند می‌گوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم. ۷ و ایشان را در دروازه های زمین با غربال خواهم بیخت و قوم خود را بی اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند. ۸ بیوه زنان ایشان برایم از ریگ دریا زیاد شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده‌ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید. ۹ زاینده هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود غروب کرد و او نخل و رسوا گردید. و خداوند می‌گوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.»

۱۰ وای بر من که توای مادرم مرا مرد جنگجو و نزاع کننده‌ای برای تمامی جهان زایدی. نه به ربوا دادم و نه به ربوا گرفتم. معهذا هر یک از ایشان مرا لعنت می‌کنند.

۱۱ خداوند می گوید: «البته تورا برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تو متذلل خواهم گردانید. ۱۲ آیا آهن می تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟ ۱۳ توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گناهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد. ۱۴ و تورا همراه دشمنانت به زمینی که نمی دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.»

۱۵ ای خداوند تو این را می دانی پس مرا بیادآورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیرغضبی خویش مرا تلف منما و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده ام. ۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام تو ای یهوه خدای صباوت نامیده شده ام. ۱۷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم و شادی نمودم. به سبب دست تو به تنهایی نشستم زیرا که مرا از خشمم ملو ساختی. ۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟ ۱۹ بنابراین خداوند چنین می گوید: «اگر بازگشت نمایی من بار دیگر تورا به حضور خود قایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود. ۲۰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می گوید: من برای نجات دادن و رهانیدن تو با تو هستم. ۲۱ و تو را از دست شیران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیة خواهم نمود.»

روز بلا

۱۶

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برای خود زنی مگیر و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد. ۳ زیرا خداوند در باره پسران و دخترانی که در این مکان مولود شوند و درباره مادرانی که ایشان را بزایند و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می گوید: ۴ به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و ققط تباه خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود. ۵ زیرا خداوند چنین می گوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن زرو و برای ایشان تعزیت منما زیرا خداوند می گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت. ۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویشتن را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید. ۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید. ۸ و تو به خانه بزم داخل مشو و با ایشان برای اکل و شرب منشین. ۹ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت. ۱۰ و هنگامی که همه این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو پیرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود ورزیده ایم چیست؟ ۱۱ آنگاه تو به ایشان بگو: خداوند می گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و سجده نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند. ۱۲ و شما از پدران خویش

زیاده شرارت ورزیدید چونکه هریک از شما سرکشی دل شریر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید. ۱۳ بنابراین من شما را از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانسته‌اید خواهم انداخت و در آنجا شبانه‌روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحم نخواهم نمود.

۱۴ «بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که بار دیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد. ۱۵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهای که ایشان را به آنها رانده بود برآورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام باز خواهم آورد. ۱۶ خداوند می‌گوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هرکوه و هر تل و از سوراخهای صخره‌ها شکار کنند. ۱۷ زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی. ۱۸ و من اول عصیان و نگاهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملو ساخته‌اند.»

۱۹ ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! امت‌ها از کرانه‌های زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ و اباطیل و چیزهایی را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند. ۲۰ آیا می‌شود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟

۲۱ «بنابراین هان این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من یهوه است.»

۱ «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح‌های شما منقوش است. ۲ مادامی که پسران ایشان

مدح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلهای بلند یاد می‌دارند،^۳ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری و تمامی خزاین تو را به تاراج خواهم داد و مکان های بلند تو را نیز به سبب گاهی که در همه حدود خود ورزیده‌ای.^۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده‌ام بی‌زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی‌دانی خدمت خواهی نمود زیرا آنتی در غضب من افروخته‌اید که تا به ابد مشتعل خواهد بود.»

۵ و خداوند چنین می‌گوید: «ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد.^۶ و او مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیرمسکون ساکن خواهد شد.»^۷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد.^۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های خویش را بسوی نهر پهن می‌کند و چون گرما بیاید نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و درخشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.^۹ دل از همه چیز فریبنده تراست و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟^{۱۰} «من یهوه تفتیش کننده دل و آزماینده گرده هاهستم تا بهر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم.»

۱۱ مثل کبک که بر تخمهایی که نهاده باشد بنشیند، همچنان است کسی که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود.^{۱۲} موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است.^{۱۳} ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند نجل خواهند شد. آتانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نموده‌اند.^{۱۴} ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرانجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که تو تسبیح من هستی.^{۱۵} اینک ایشان به

من می گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الان واقع بشود.» ۱۶ واما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل نمودم و تو می دانی که یوم بلا را نخواستم. آنچه از لهایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود. ۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلاملجای من تویی. ۱۸ ستمکاران من نجل شوند اما من نجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روز بلا را بر ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.

تقدیس سبت

۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد دروازه پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل می شوند و از آن بیرون می روند و نزد همه دروازه های اورشلیم بایست. ۲۰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهودا و تمامی یهودا و جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید! ۲۱ خداوند چنین می گوید: برخواستن با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید. ۲۲ و در روز سبت هیچ باری از خانه های خود بیرون میاورید و هیچکار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.» ۲۳ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تانشنوند و تادیب را نپذیرند. ۲۴ و خداوند می گوید: «اگر مرا حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید، ۲۵ آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر ارابه ها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود. ۲۶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد. ۲۷ و اگر مرا نشنیده

روز سبت را تقدیس نمایید و در روز سبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه هایش آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

خانه کوزه‌گر

۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به خانه کوزه‌گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم

۱۸

شنواید.»

۳ پس به خانه کوزه‌گر فرود شدم و اینک او بر چرخها کار می‌کرد. ۴ و ظرفی که از گل می‌ساخت در دست کوزه‌گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزه‌گر پسند آمد که بسازد. ۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۶ «خداوند می‌گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه‌گر با شما عمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه‌گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من می‌باشید. ۷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کردن و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخن گفته باشم، ۸ اگر آن امتی که درباره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت ننماید، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نموده‌ام خواهم برگشت. ۹ و هنگامی که درباره امتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، ۱۰ اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت. ۱۱ الان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می‌گوید: اینک من به ضد شما بلایی می‌سازم و قصدی به خلاف شما می‌نمایم. پس شما هر کدام از راه زشت خود بازگشت ننمایید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید. ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و

هر کدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم کرد. ۱۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: در میان امت‌ها سوال کنید کیست که مثل این چیزها راشنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت کرده است. ۱۴ آیا برف لبنان از صخره صحرا بازیستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری می شود خشک گردد؟ ۱۵ زیرا که قوم من مرافراموش کرده برای اباطیل بخور می سوزانند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم می لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند. ۱۶ تا زمین خود رامایه حیرت و سخریه ابدی بگردانند به حدی که هر که از آن گذر کند متحیر شده، سر خود را خواهد جنبانید. ۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رو را.»

۱۸ آنگاه گفتند: «بیاید تا به ضد ارمیا تدبیرها نمائیم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیاید تا او را به زبان خود بزیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.»

۱۹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو! ۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد زیرا که حفره‌ای برای جان من کنده اند. بیادآور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا درباره ایشان سخن نیکو گفته، حدت خشم تو را از ایشان بگردانم. ۲۱ پس پسران ایشان را به قحطبسپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و زنان ایشان، بی اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند. ۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناگهان پیآوری نعره‌ای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حفره‌ای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده. ۲۳ اما تو ای خداوند تمامی مشورت‌هایی را که ایشان به قصد جان من نموده‌اند می دانی. پس عصیان ایشان رامیامرز و نگاه ایشان را از نظر خویش محو

مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزائیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

۱۹

۱ خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین از کوزه گربخر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار. ۲ و به وادی ابن هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه گران است بیرون رفته، سخنانی را که به تو خواهم گفت در آنجا ندا کن. ۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا خواهد کرد. ۴ زانرو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بی گاهان مملو ساختند. ۵ و مکان های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذاشته بود. ۶ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که این مکان به توفت یا به وادی ابن هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل. ۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم انداخت و لاشهای ایشان را خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت. ۸ و این شهر را مایه حیرت و سخریه خواهم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحیر شده، به سبب جمیع بلایایش سخریه خواهد نمود. ۹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد. ۱۰ آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو می روند بشکن. ۱۱ و ایشان را بگو: یهوه صباوت چنین می گوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه گر را می شکند و آن را دیگر اصلاح

توان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند. ۱۲ خداوند می گوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را مثل توفت خواهم ساخت. ۱۳ و خانه های اورشلیم و خانه های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه هایی که بر بامهای آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریختند.»

۱۴ پس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت: ۱۵ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه هایش، تمامی بلایا را که درباره اش گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.»

ارمیا و فشحور

۱ و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نبی را ۲۰ که به این امور نبوت می کرد شنید. ۲ پس فشحور ارمیای نبی رازده، او را در کنده ای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت. ۳ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیاوی را گفت: «خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مسایب خوانده است. ۴ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت می گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید. ۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد و همه خزانه های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان

ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد. ۶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانه ات به اسیری خواهید رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.»

شکایت ارمیا

۷ ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. از من زور آورتر بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می کند. ۸ زیرا هر گاه می خواهم تکلم نمایم ناله می کنم و به ظلم و غارت ندا می نمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است. ۹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خودداری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد. ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می باشند (و می گویند) که شاید او فریفته خواهد شد تا بروی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم. ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار نمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی نهایت نجل خواهند گردید. ۱۲ اما ای یهوه صباوت که عادلان را می آزمایی و کرده ها و دلها را مشاهده می کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم. ۱۳ برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است.

۱۴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زایید. ۱۵ ملعون باد کسی که پدر مرا مرده داد و گفت که برای تولد نرینه ای

زاییده شده است و او را بسیارشادمان گردانید. ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقت ننوده و از گون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره‌ای در وقت ظهر بشنود. ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آستن ماند. ۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در نجات تلف شود؟

رد تقاضای صدقیا

۱ کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملیکا و صفنیا ابن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت: ۲ «برای ما از خداوند مسالت نمازیرا که نبوکدصر پادشاه بابل با ما جنگ می‌کند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد.» ۳ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگوید: ۴ یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده‌اند جنگ می‌کنید برمی‌گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهم کرد. ۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. ۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد. ۷ و خداوند می‌گوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از و باو شمشیر و ققط در این شهر باقی مانده باشند به دست نبوکدصر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد و او بر ایشان رافت و شفقت و ترحم نخواهد نمود. ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می‌فرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می‌گذارم؛ ۹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و ققط و وبا خواهد مرد، اما هر که

بیرون رود و به دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اندیفتد، زنده خواهد ماند و جاننش برای او غنیمت خواهد شد. ۱۰ زیرا خداوند می گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.

۱۱ «و درباره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید: ۱۲ ای خاندان داود خداوند چنین می فرماید: بامدادان به انصاف داوری نماید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کننده ای نباشد. ۱۳ خداوند می گوید: ای ساکنه وادی وای صخره هامون که می گوید کیست که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد توهستم. ۱۴ و خداوند می گوید بر حسب ثمره اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این (شهر) خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.»

داوری پادشاهان شری

۱ خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا به این کلام متکلم شو ۲ و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته ای، تو و بندگان و قومت که به این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید: ۳ خداوند چنین می گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غربا و یتیمان و بیوه زنان ستم و جور نمائید و خون بی گاهان را در این مکان مریزید. ۴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با بندگان و قوم خود بر ارابه ها و اسبان سوار خواهند گردید. ۵ اما اگر این سخنان را نشنوید خداوند می گوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد. ۶ زیرا

۲۲

خداوند در باره خاندان پادشاه یهودا چنین می گوید: اگرچه تو نزد من جلعاد و قله لبنان می باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیرمسکون مبدل خواهم ساخت. ۷ و بر تو خراب کنندگان که هریک با آلتش باشد معین می کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند. ۸ و امت های بسیار چون از این شهر عبور نمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است. ۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند.

۱۰ «برای مرده گریه ننمایید و برای او ماتم مگیرید. زارزار بگریید برای او که می رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دیده. ۱۱ زیرا خداوند درباره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا برنخواهد گشت. ۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دیده.

۱۳ «وای بر آن کسی که خانه خود را به بی انصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود بجان خدمت می گیرد و مزدش را به او نمی دهد. ۱۴ که می گوید خانه وسیع و اطاقهای مروح برای خود بنا می کنم و پنجره ها برای خویشتن می شکافد و (سقف) آن را از سرو آزاد می پوشاند و با شنجرف رنگ می کند. ۱۵ آیا از این جهت که با سروهای آزاد مکارمت می نمایی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت را بجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادت مندی می بود؟ ۱۶ فقیر و مسکین را دادرسی می نمود، آنگاه سعادت مندی می شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می گوید: ۱۷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی گاهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری. ۱۸ بنابراین خداوند درباره یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا چنین می گوید: که

برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آه‌ای برادر من یا آه‌ای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آه‌ای آقا یا آه‌ای جلال وی. ۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دورانداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید. ۲۰ «به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آواز خود را در باشان بلندکن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستانت تلف شده‌اند. ۲۱ در حین سعادت‌مندی تو به تو سخن گفتم، اما گفתי گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی. ۲۲ باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارت نجل و رسوا خواهی شد. ۲۳ ای که در لبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را در سروهای آزاد می‌سازی! هنگامی که المها و دردمثل زنی که می‌زاید تو را فروگیرد چه قدر بر توافسوس خواهند کرد؟ ۲۴ یهوه می‌گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیا هو ابن یهو یا قیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می‌بود هرآینه تو را از آنجا می‌کندم. ۲۵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود. ۲۶ و تو و مادر تو را که تو را زایید، به زمین غریبی که در آن تولد نیافتید خواهم انداخت که در آنجا خواهید مرد. ۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.»

۲۸ آیا این مرد کنیا هو ظرفی خوار شکسته می‌باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او با اولادش به زمینی که آن را نمی‌شناسند انداخته و افکنده شده‌اند؟ ۲۹ ای زمین ای زمین ای زمین، کلام خداوند را بشنو! ۳۰ خداوند چنین می‌فرماید: «این شخص را بی‌اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

بقیه وفادار

۲۳
 ۱ خداوند می گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می سازند.»^۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا می چرانند چنین می گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند می گوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شما خواهم رسانید.^۳ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغل‌های ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد.^۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند برپا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول خداوند این است.

۵ خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که شاخه‌ای عادل برای داود برپا می کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت.^۶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما).^۷ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر برآورد.^۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین

۹ به سبب انبیا دل من در اندروم شکسته و همه استخوانهایم مسترخ شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام

مقدس او گردیده‌ام. ۱۰ زیرا که زمین پر از زنا کاران است و به سبب لعنت زمین ماتم می‌کند و مرتع‌های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است. ۱۱ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق‌اند و خداوند می‌گوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته‌ام. ۱۲ بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند می‌گوید که «در سال عقوبت ایشان بلا بر ایشان عارض خواهم گردانید. ۱۳ و در انبیای سامره حماقتی دیده‌ام که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده‌اند. ۱۴ و در انبیای اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می‌نمایند و دستهای شیران را تقویت می‌دهند مبادا هر یک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند عموره گردیده‌اند.»

۱۵ بنابراین یهوه صباوت درباره آن انبیا چنین می‌گوید: «اینک من به ایشان افسنتین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیای اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.» ۱۶ یهوه صباوت چنین می‌گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می‌دهند و رویای دل خود را بیان می‌کنند و نه از دهان خداوند. ۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می‌شمارند پیوسته می‌گویند: خداوند می‌فرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سرکشی دل خود سلوک می‌نمایند می‌گویند که بلا به شما نخواهد رسید. ۱۸ زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فرا داشته، استماع نموده باشد. ۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دور می‌زند و بر سر شیران فرود خواهد آمد. ۲۰ غضب خداوند تا مقاصد دل او را بجا نیاورد و به انجام نرساند بر نخواهد گشت. در ایام آخر این را نیکو خواهید فهمید. ۲۱ من این انبیا را نفرستادم لیکن دویندند. به

ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. ۲۲ اما اگر در مشورت من قایم می ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند. ۲۳ یهوه می گوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟ ۲۴ و خداوند می گوید: آیا کسی خویشتن را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملو نمی سازم؟ کلام خداوند این است. ۲۵ سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. ۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت می کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می باشند، ۲۷ که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند. ۲۸ آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می گوید گاه را با گندم چه کار است؟»

۲۹ و خداوند می گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می کند؟» ۳۰ لہذا خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از بکدیگر می دزدند هستم.» ۳۱ و خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، می گویند: او گفته است.» ۳۲ و خداوند می گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مامور نکردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید. ۳۳ و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود. ۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و برخانه اش عقوبت خواهم رسانید. ۳۵ و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین

گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟^{۳۶} لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر ننمایید زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای وحی یعنی یهوه صباوت خدای ما را منحرف ساخته‌اید.^{۳۷} و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟^{۳۸} و اگر می‌گویند: وحی یهوه، پس یهوه چنین می‌فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید،^{۳۹} لهذا اینک من شما را بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت.^{۴۰} و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

دو سبد انجیر

۱ و بعد از آنکه نبوکدرصر پادشاه بابل یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا را با روسای یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دو سبد انجیر را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بود به من نشان داد^۲ که در سبد اول، انجیر بسیار نیکو مثل انجیر نوبر بود و در سبد دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی‌شود خورد.^۳ و خداوند مرا گفت: «ای ارمیا چه می‌بینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای نیکو، بسیار نیکو است و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن رانمی‌توان خورد.»

۴ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکویی فرستادم منظور خواهم داشت.^۶ و چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند.^۷ و دلی به ایشان خواهم

بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.»^۸ خداوند چنین می گوید: «مثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیا پادشاه یهودا و روسای او و بقیه اورشلیم را که در این زمین باقی مانده اند و آنانی را که در مصر ساکن اند تسلیم خواهم نمود.^۹ و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده ام عارو ضرب المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت.^{۱۰} و در میان ایشان شمشیر و ققط و وبا خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.»

هفتاد سال اسارت

۱ کلامی که در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوکدصر پادشاه بابل بود بر ارمیا درباره تمامی قوم یهودا نازل شد. ۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت: ۳ «از سال سیزدهم یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل می شد و من به شما سخن می گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم می نمودم اما شما گوش نمی دادید.^۴ و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا استماع نمایید.^۵ و گفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریر خویش بازگشت نمایید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید.^۶ و از عقب خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و سجده ننمایید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مبادا بر شما بلا برسانم.»^۷ اما خداوند می گوید: «مرا اطاعت نمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بلای خود به هیجان آوردید.»

۸ بنابراین یهوه صبیوت چنین می گوید: «چونکه کلام مرا نشنیدید، ۹ خداوند می گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امت هایی که به اطراف آن می باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت. ۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید. ۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم ها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.» ۱۲ و خداوند می گوید که «بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت. ۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته ام یعنی هرچه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را درباره جمیع امت ها نبوت کرده است خواهم آورد. ۱۴ زیرا که امت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.»

سه غضب خدا

۱۵ زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که «کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان. ۱۶ تا بیاشامند و به سبب شمشیری که من در میان ایشان می فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.»

۱۷ پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم. ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخریه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم. ۱۹ و به

فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش. ۲۰ و به جمیع امت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشدود. ۲۱ و به ادوم و موآب و بنی عمون. ۲۲ و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می باشند. ۲۳ و به ددان و تیما و بوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می تراشند. ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت های مختلف که در بیابان ساکنند. ۲۵ و به جمیع پادشاهان زمری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی. ۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.

۲۷ و به ایشان بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می فرماید: «بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما فرستم بپفتید و برنخیزید. ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین می گوید: البته خواهید نوشید. ۲۹ زیرا اینک من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بی عقوبت خواهید ماند؟ بی عقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صباوت می گوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور می کنم. ۳۰ پس تو به تمامی این سخنان برایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علین غرش می نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می نماید و مثل آنانی که انگور رامی افشزند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می زند، ۳۱ و صدا به کرانهای زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امت ها دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است.

۳۲ یهوه صباوت چنین گفت: «اینک بلا ازامت به امت سرایت می کند و باد شدید عظیمی از کرانه های زمین برانگیخته خواهد شد.» ۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. ۳۴ ای شبانان ولوله نماید و فریاد برآورید. وای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد. ۳۵ و ملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود. ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیرا خداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است. ۳۷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است. ۳۸ مثل شیر بیشه خود را ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدت غضبش ویران شده است.

تهدید ارمیا

۱ در ابتدای سلطنت یهوایقیم بن یوشیادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت: ۲ «خداوند چنین می گوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می آیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن. ۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده ام که به سبب اعمال بد ایشان به ایشان برسانم پشیمان گردم. ۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده ام سلوک ننمایید، ۵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرفتید.

۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوه خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.»

۷ و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که ارمیا در خانه خداوند گفت شنیدند. ۸ و چون ارمیا از گفتن هرآنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد. ۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب و غیرمسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم درخانه خداوند نزد ارمیا جمع شدند.

۱۰ و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند. ۱۱ پس کاهنان و انبیا، روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.»

۱۲ پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. ۱۳ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمائید و قول یهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود. ۱۴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید. ۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی گاهی را بر خویشان و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»

۱۶ آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.» ۱۷ و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند ۱۸ که «میکای مورشتی در ایام

حزقیا پادشاه یهودا نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: یهوه صباوت چنین می گوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید. ۱۹ آیا حزقیا پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ فی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلائی که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بلای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»

۲۰ و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعیا از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد. ۲۱ و چون یهویاقیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون اوریا این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت. ۲۲ و یهویاقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عکبور و چند نفر را با او به مصر (فرستاد). ۲۳ و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس انداخت. ۲۴ لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسیارند که او را به قتل رسانند.

اطاعت از نبوکدنصر

۲۷^۱ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ خداوند به من چنین گفت: «بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار. ۳ و آنها را نزد پادشاه ادموم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست. ۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید: ۵ من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت

عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بهره‌گر در نظر من پسند آمد بخشیدم. ۶ و الان من تمامی این زمینها را به دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند. ۷ و تمامی امت‌ها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد. پس امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت. ۸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می‌گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و با سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم. ۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می‌زنند و می‌گویند پادشاه بابل را خدمت منماید گوش مگیرید. ۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید. ۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند می‌گوید که آن امت را در زمین خود ایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

۱۲ و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفتم: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایند تا زنده بمانید. ۱۳ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و با بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است. ۱۴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می‌گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایند زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند. ۱۵ زیرا خداوند می‌گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند تا من شمارا احراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت می‌نمایند هلاک شوید.»

۱۶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفتم: «خداوند چنین می گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، می گویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت می کنند. ۱۷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نماید تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟ ۱۸ و اگر ایشان انبیا می باشند و کلام خداوند با ایشان است پس الان از یهوه صبیوت استدعا بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود. ۱۹ زیرا که یهوه صبیوت چنین می گوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه ها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است، ۲۰ و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا ابن یهوایقیم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت. ۲۱ به درستی که یهوه صبیوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی مانده است چنین می گوید: ۲۲ که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می گوید تا روزی که از ایشان تفقد نمایم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

حنیا نبی کاذب

۱ و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه پنجم
۲۸ از سال چهارم واقع شد که حنیا ابن عزور نبی که از جبعون بود مرا
 در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت: ۲ «یهوه
 صبیوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل
 را شکسته ام. ۳ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف های خانه خداوند را که
 نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به اینجا باز خواهم آورد. ۴ و

خداوند می گوید من یکنیا بن یهوایقیم پادشاه یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست. ۵ آنگاه ارمیا نبی به حنیا نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت؛ ۶ پس ارمیا نبی گفت: «آمین خداوند چنین بکند و خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جمیع اسیران را از بابل به اینجا باز بیاورد. ۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم می گویم بشنو: ۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده اند درباره زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوت کرده اند. ۹ اما آن نبی ای که بسلامتی نبوت کند اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.»

۱۰ پس حنیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی گرفته، آن را شکست. ۱۱ و حنیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: بهمین طور یوغ نبودن پادشاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امت ها خواهم شکست.» و ارمیا نبی به راه خود رفت.

۱۲ و بعد از آنکه حنیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «برو و حنیا نبی را بگو: خداوند چنین می گوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت. ۱۴ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امت ها نهادم تا نبودن پادشاه بابل را خدمت نمایند پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.»

۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حنیا نبی گفت: «ای حنیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را و امیداری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من تو را از روی این زمین دور می اندازم و تو امسال خواهی مرد

زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضد خداوند گفتی،»^{۱۷} پس در ماه هفتم همانسال حنیا نبی مرد.

رساله ارمیا به اسیران بابل

۲۹
 ۱ این است سخنان رساله‌ای که ارمیانی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد. ۲ بعد از آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه‌سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند. ۳ (پس آن را) به دست العاسه بن شافان و جمریا ابن حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد (ارسال نموده)، گفت: ۴ «یهوه صبیوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می‌گوید: ۵ خانه‌ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزایند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ۷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام بطلبید و برایش نزد خداوند مسالت نمائید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود. ۸ زیرا که یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: مگذارید که انبیای شما که در میان شما اند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را وامی دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید. ۹ زیرا خداوند می‌گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام. ۱۰ و خداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: فکرهایی را که برای شما دارم می‌دانم که فکرهای سلامتی

می باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم. ۱۲ و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود. ۱۳ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. ۱۴ و خداوند می گوید که شما مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می گوید که شما را از جمیع امت ها و از همه مکان هایی که شما را در آنها رانده ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده ام، باز خواهم آورد. ۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما در بابل انبیا مبعوث نموده است.

۱۶ «پس خداوند به پادشاهی که بر کرسی داود نشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری زرفته اند، چنین می گوید: ۱۷ بی یهوه صباوت چنین می گوید: اینک من شمشیر و ققط و وبا را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را از بدی نتوان خورد، خواهم ساخت. ۱۸ و ایشان را به شمشیر و ققط و وبا تعاقب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش خواهم ساخت تا برای همه امت هایی که ایشان را در میان آنها رانده ام، لعنت و دهشت و مسخره و عار باشند. ۱۹ چونکه خداوند می گوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند می گوید که شما نشنیدید. ۲۰ و شمای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنوید. ۲۱ یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره اخاب بن قولایا و درباره صدقیا ابن معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می کنند، چنین می گوید: اینک من ایشان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت. ۲۲ و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می باشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیا و اخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند. ۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من

کلامی را که به ایشان امرنفرموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند می گوید که من عارف و شاهد هستم.

۲۴ «و شمععیای نحلامی را خطاب کرده، بگو: ۲۵ یهوه صباوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می گوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم اند و نزد صنفیا ابن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی: ۲۶ که خداوند تو را به جای یهویاداع کاهن به کهنات نصب نموده است تا برخانه خداوند و کلا باشید. برای هر شخص مجنون که خویشان را نبی می نماید تا او را درکنده ها و زنجیرها ببندی. ۲۷ پس الان چرا ارمیاعناتوتی را که خود را برای شما نبی می نماید تو بیخ نمی کنی؟ ۲۸ زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهدانجامید پس خانه ها بنا کرده، ساکن شوید و باغهاغرس نموده، میوه آنها را بخورید.»

۲۹ و صنفیای کاهن این رساله را به گوش ارمیانی خواند. ۳۰ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۳۱ «نزد جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند درباره شمععیای نحلامی چنین می گوید: چونکه شمعیا برای شما نبوت می کند و من او را نفرستاده ام و او شما را و امیدارد که به دروغ اعتماد نمایید، ۳۲ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من بر شمععیای نحلامی و ذریت وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسی که در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می گوید او آن احسانی را که من برای قوم خود می کنم نخواهد دید، زیرا که درباره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

تفقد از اسرائیل

۱ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه ۳۰ خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می گوید: تمامی سخنانی را که من به تو

گفته‌ام، در طوماری بنویس. ۳ زیرا خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می‌گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»
 ۴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است. ۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «صدای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی نی. ۶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد می‌زاید؟ پس چرا هر مرد را می‌بینم که مثل زنی که می‌زاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهره‌ها به زردی مبدل شده است؟»

۷ وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

۸ و یهوه صباوت می‌گوید: «هر آینه در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت. ۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی‌انگیزانم خدمت خواهند کرد. ۱۰ پس خداوند می‌گوید که‌ای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بی‌سزا نخواهم گذاشت. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: جراحات تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک می‌باشد. ۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشنده‌ای نیست. ۱۴ جمیع دوستانت تو را فراموش کرده، درباره تو احوال‌پرسی نمی‌نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب

بیرحمی به سبب کثرت عصیان و زیادتى گناهات مبتلا ساخته‌ام. ۱۵ چرا درباره جراحت خود فریاد می‌نمایم؟ درد تو علاج ناپذیر است. به سبب زیادتى عصیان و کثرت گناهات این کارها را به تو کرده‌ام.

۱۶ «بنابرین آنانی که تو را می‌بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می‌آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج می‌کنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگانت را به غارت تسلیم خواهم کرد. ۱۷ زیرا خداوند می‌گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را (شهر) متروک می‌نامند (ومی‌گویند) که این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسى نمی‌کند. ۱۸ خداوند چنین می‌گوید: اینک خیمه‌های اسیری یعقوب را بازخواهم آورد و به مسکنهایش ترحم نمود و شهر بر تلش بنا شده، قصرش بر حسب عادت خود مسکون خواهد شد. ۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید. ۲۰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت خواهم رسانید. ۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب می‌گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند می‌گوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ ۲۲ و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون می‌آید که بر سر شریان هجوم آورد. ۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا نیاورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخر این را خواهید فهمید.»

۱ خداوند می‌گوید: «در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۲ خداوند چنین می‌گوید: قومی که از

۳۱

شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.»

۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد (وگفت): «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم. ۴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بنا خواهی شد و بار دیگر با دفعهای خود خویشتن را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد. ۵ بار دیگر تاکستانها بر کوههای سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد که برخیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآییم.» ۷ زیرا خداوند چنین می گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنم نمایید و به جهت سر امت ها آواز شادی دهید. اعلام نماید و تسبیح بخوانید و بگویید: ای خداوند قوم خود بقیه اسرائیل را نجات بده! ۸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستان و زنانی که می زایند با هم گروه عظیمی به اینجا باز خواهند آمد. ۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزید رهبری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرایم نخست زاده من است. ۱۰ ای امت ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعباده اخبار نمایید و بگویید آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود. ۱۱ زیرا خداوند یعقوب را فدیه داده و او را از دست کسی که از او قوی تر بود رهانیده است. ۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیره و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیرآب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت. ۱۳ آنگاه باکره ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که

من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.»^{۱۴} و خداوند می‌گوید: «جان کاهنان را از پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.»^{۱۵} خداوند چنین می‌گوید: «آوازی در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و برای فرزندان خود تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.»^{۱۶} خداوند چنین می‌گوید: «آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند می‌فرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود.»^{۱۷} و خداوند می‌گوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندان به حدود خویش خواهند برگشت.^{۱۸} به تحقیق افرایم را شنیدم که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت: مرا تنبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله‌ای که کار آزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی.^{۱۹} به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بر ران خود زدم. نخل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عارجوانی خویش را متحمل گردیدم.^{۲۰} آیا افرایم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن می‌گویم او را تا بحال به یاد می‌آورم. بنابراین خداوند می‌گوید که احساس من برای او به حرکت می‌آید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود.^{۲۱} نشانه‌ها برای خود نصب نما و علامت‌ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود را بسوی شاه راه به راهی که رفته‌ای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما.^{۲۲} ای دختر مرتد تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه‌ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.»

^{۲۳} یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی‌گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهند گفت که ای مسکن

عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد. ۲۴ ویهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گله‌ها گردش می‌کنند، در آن ساکن خواهند شد. ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساخته‌ام و جان همه محزونان را سیر کرده‌ام.» ۲۶ در این حال بیدار شدم و نگرستم و خوابم برای من شیرین بود. ۲۷ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان و بذر حیوان خواهم کاشت. ۲۸ و واقع خواهد شد چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می‌گوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد. ۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید. ۳۰ بلکه هر کس به گناه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»

۳۱ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که باخاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست. ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.» ۳۳ اما خداوند می‌گوید: «اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۳۴ و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند می‌گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و نگاه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به حرکت می‌آورد تا مواجش خروش نمایند

و اسم او یهوه صباوت می باشد، چنین می گوید. ۳۶ پس خداوند می گوید: «اگر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایمی نباشند.» ۳۷ خداوند چنین می گوید: «اگر آسمانهای علوی پیوده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.»

۳۸ یهوه می گوید: «اینک ایامی می آید که این شهر از برج حنئیل تا دروازه زاویه بنا خواهد شد. ۳۹ و ریسمان کار به خط مستقیم تا تل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهد زد. ۴۰ و تمامی وادی لاشها و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد و بار دیگر تا ابدالاباد کنده و منهدم نخواهد گردید.»

مزرعه ارمیا

۱ کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا که سال هجدهم نیوکدصر باشد از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد. ۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا نبی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را به زندان انداخته، گفت: «چرا نبوت می کنی و می گویی که خداوند چنین می فرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود. ۴ و صدقیا پادشاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد رست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید. ۵ و خداوند می گوید که صدقیا را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.»

۶ و ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۷ اینک حنمئیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حق انفکاک از آن تو است که آن را بخری.»

۸ پس حنمئیل پسر عموی من بر وفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تئنا اینکه مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است. ۹ پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود از حنمئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن راهفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم. ۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم. ۱۱ پس قباله‌های خرید را هم آن را که بر حسب شریعت و فریضه مختوم بود وهم آن را که باز بود گرفتم. ۱۲ و قباله خرید را به باروک بن نیریا ابن محسیا به حضور پسر عموی خود حنمئیل و به حضور شهودی که قباله خرید را امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.

۱۳ و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: ۱۴ «یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز است، بگيرو آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند. ۱۵ زیرا یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می گوید: دیگر باره خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این زمین خریده خواهد شد.»

۱۶ و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک بن نیریا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم: ۱۷ «آه‌ای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست ۱۸ که به هزاران احسان می‌ثمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان می‌رسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صبايوت می‌باشد. ۱۹ عظیم المشورت و قوی العمل که چشمانت

بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا بهر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزادهی. ۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی. ۲۱ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به دست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی. ۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۲۳ و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند کلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک نمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنند عمل نمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی. ۲۴ اینک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند و شهر به دست کلدانیانی که با آن جنگ می کنند به شمشیر و ققط و وبا تسلیم می شود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن را می بینی. ۲۵ و توای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.»

۲۶ پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲۷ «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امر برای من مشکل می باشد؟ ۲۸ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را خواهد گرفت. ۲۹ و کلدانیانی که با این شهر جنگ می کنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه هایی که بر پامهای آنها برای بعل بخورسوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته خشم مرا بهیجان آوردند، خواهند سوزانید. ۳۰ زیرا که بنی اسرائیل و بنی یهودا از طفولیت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند می گوید که بنی اسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرادایم بهیجان آوردند. ۳۱ زیرا که این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم. ۳۲ به سبب تمام شرارتی که بنی اسرائیل

و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا بهیجان آورده‌اند. ۳۳ و پشت به من داده‌اند و نه رو. و هرچند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند و تادیب نپذیرفتند. ۳۴ بلکه رجاسات خود را درخانه‌ای که به اسم من مسمی است برپا کرده، آن رانجس ساختند. ۳۵ و مکان‌های بلند بعل را که دروادی ابن هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نفرمودم و به خاطر من خطور نمود که چنین رجاسات را بجا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.

۳۶ پس الان از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حق این شهر که شما درباره‌اش می‌گویید که به دست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و وبا تسلیم شده است، چنین می‌فرماید: ۳۷ «اینک من ایشان را از همه زمینهایی که ایشان را در خشم و حدت و غضب عظیم خود رانده‌ام جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید. ۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود همیشه اوقات از من بترسند. ۴۰ و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان برنخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من نوزند. ۴۱ و از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را برستی و به تمامی دل و جان خود در این زمین غرس خواهم نمود. ۴۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به نوعی که تمامی این بلای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسانی را که به ایشان وعده داده‌ام به ایشان خواهم رسانید. ۴۳ و در این زمین که شما درباره‌اش می‌گویید که ویران و از انسان و بهایم خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه‌ها خریده خواهد شد. ۴۴ و مزرعه‌ها به نقره خریده، قباله‌ها خواهند نوشت و

مختوم خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند می گوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

وعده تفقد

۱ و هنگامی که ارمیا در صحن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر
 ۳۳ براو نازل شده، گفت: ۲ «خداوند که این کار را می کند و خداوند
 که آن را مصور ساخته، مستحکم می سازد و اسم او یهوه است چنین می گوید:
 ۳ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمود و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که آنها
 رانداسته‌ای مخبر خواهم ساخت. ۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل درباره خانه های
 این شهر و درباره خانه های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و منجنیقها منهدم
 شده است، ۵ و می آیند تا با کلدانیان مقاتله نمایند و آنها را به لاشهای کسانی که
 من در خشم و غضب خود ایشان را کشتم پرمی کنند. زیرا که روی خود را از
 این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان مستور ساخته‌ام. ۶ اینک به این شهر عافیت
 و علاج باز خواهم داد و ایشان راشفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت
 رابه ایشان خواهم رسانید. ۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان
 را مثل اول بناخواهم نمود. ۸ و ایشان را از تمامی گناهیانی که به من ورزیده‌اند،
 طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من نگاه ورزیده و از
 من تجاوز کرده‌اند، خواهم آمرزید. ۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و
 جلال خواهد بود نزد جمیع امت های زمین که چون آنها همه احسانی را که به ایشان
 نموده باشم بشنوند خواهند ترسید. و به سبب تمام این احسان و تمامی سلامتی که من
 به ایشان رسانیده باشم خواهند لرزید. ۱۰ خداوند چنین می گوید که در این مکان که
 شما درباره اش می گوید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای

یهودا و کوچه های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است، ۱۱ در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می گویند یهوه صباوت را تسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابدالابد است، بار دیگر شنیده خواهد شد و آواز آنانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می آورند. زیرا خداوند می گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد. ۱۲ یهوه صباوت چنین می گوید: در اینجا بیخوابی که ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همه شهرهایش بار دیگر مسکن شبانانی که گله ها را می خوابانند خواهد بود. ۱۳ و خداوند می گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت. ۱۴ اینک خداوند می گوید: ایامی می آید که آن وعده نیکو را که درباره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفا خواهم نمود. ۱۵ در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت. ۱۶ در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو. ۱۷ زیرا خداوند چنین می گوید که از داود کسی که برکسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد. ۱۸ و از لاویان کهنه کسی که قربانی های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبایح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهد شد.»

۱۹ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۰ «خداوند چنین می گوید: اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود، ۲۱ آنگاه عهد من با بنده من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی اوسلطنت نماید نباشد و با لاویان کهنه که خادم من می باشند. ۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لاویان را که مرا خدمت می نمایند زیاد خواهد گردانید.»

۲۳ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۴ «آیا نمی بینی که این قوم چه حرف می زنند؟ می گویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خواری شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند. ۲۵ خداوند چنین می گوید: اگر عهد من با روز و شب نمی بود و قانون های آسمان و زمین را قرار نمی دادم، ۲۶ آنگاه نیز ذریت یعقوب و نسل بنده خود داود را ترک می نمودم و از ذریت او بر اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و برایشان ترحم خواهم نمود.»

هشدار به صدقیا

۱ کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قوما با اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ می نمودند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: برو صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید. ۳ و تو از دستش نخواستی رست. بلکه البته گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت. ۴ لیکن ای صدقیا پادشاه یهودا کلام خداوند را بشنو. خداوند در باره تو چنین می گوید: به شمشیر نخواهی مرد، ۵ بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدران یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (عطریات) سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه ای آقا. زیرا خداوند می گوید: من این سخن را گفتم.»

۶ پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقیا پادشاه یهودا در اورشلیم گفت، هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی با لاکیش

و عزیزه جنگ می نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا فقط باقی مانده بود. ۸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقیا پادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند، ۹ تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیزعبرانیه خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد. ۱۰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهدشدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند. ۱۱ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند.

۱۲ و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوند نازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم ۱۴ که در آخر هر هفت سال هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خویشتن را به تو فروخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما مرا اطاعت نمودند و گوش خود را به من فراداشتند. ۱۵ و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه در نظر من پسند است بجا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی ندا نموده، در خانه ای که به اسم من نامیده شده است عهد بستید. ۱۶ اما از آن روتافته اسم مرا بی عصمت کردید و هر کدام از شما غلام خود را و هر کس کنیز خویش را که ایشان را برحسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید. ۱۷ بنابراین خداوند چنین می گوید: چونکه شما مرا اطاعت نمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی ندا نکردید، اینک خداوند می گوید: من برای

شما آزادی را به شمشیر و وبا و قحط ندای کم و شما را در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید. ۱۸ و تسلیم خواهم کردکسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفانمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله را دو پاره کرده، در میان پاره هایش گذاشتند. ۱۹ یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجه سرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله گذر نمودند. ۲۰ و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد. ۲۱ و صدقیا پادشاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته اند تسلیم خواهم کرد. ۲۲ اینک خداوند می گوید من امری فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت.»

رکابیان

۳۵
 ۱ کلامی که از جانب خداوند در ایام یهوایم بن یوشیا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به خانه رکابیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»
 ۳ پس یازنیا ابن ارمیا ابن حبصنیا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم، ۴ و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدلیا مرد خدا که به پهلوی حجره سروران و بالای حجره معسیا ابن شلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم. ۵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.»

۶ ایشان گفتند: «شراب نمی نوشیم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما ابد شراب ننوشید. ۷ و خانه ها بنا مکنید و کشت منمایید و تاکستانها غرس مکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیار به روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید. ۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و بهرچه او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما. ۹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم. ۱۰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم. ۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصر پادشاه بابل به زمین برآمد گفتیم: بیاید از ترس لشکر کلدانیان و لشکر ارامیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.»

۱۲ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می گوید: آیا تادیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟ ۱۴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می نمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید. ۱۵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منمایند و آنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت نمودید. ۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت می نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند، ۱۷ بنابراین یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر

یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته‌ام وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت نمودند.»
 ۱۸ و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع اوامر او را نگاه داشته، بهر آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید،^{۱۹} بنابراین یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می گوید: از یوناداب بن رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

سوزاندن طومار

۱ و در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^۲ «طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امت‌ها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس. ^۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می‌خواهم بر ایشان وارد یاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را پیام‌رزم.»

^۴ پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت. ^۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی‌توانم به خانه خداوند داخل شوم. ^۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می‌آیند بخوان. ^۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است عظیم می‌باشد.»

۸ پس باروک بن نیریا بهرآنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را درخانه خداوند از آن طومار خواند. ۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند. ۱۰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در حجره جمریا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند. ۱۱ و چون میکایا ابن جمریا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید، ۱۲ به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشامع کاتب و دلایا ابن شمعی و الناتان بن عکبور و جمریا ابن شافان و صدقیا ابن حننیا و سایر سروران. ۱۳ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار می خواند شنید برای ایشان بازگفت. ۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتنیا ابن شلبیا ابن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نیریا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

۱۵ و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند. ۱۶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.» ۱۷ و از باروک سوال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.» ۱۸ باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می خواند و من با مرکب در طومار می نوشتم.» ۱۹ سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنید تا کسی نداند که کجایم باشید.»

۲۰ پس طومار را در حجره الیشاماع کاتب گذاشته، به سرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند. ۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشاماع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند. ۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود. ۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه) آن را با قلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد. ۲۴ و پادشاه و همه بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.

۲۵ لیکن الناتان و دلایا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت. ۲۶ بلکه پادشاه یرحمیئیل شاهزاده و سرایا ابن عزریئیل و شلمیا ابن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

۲۷ و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۸ «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهو یاقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس. ۲۹ و به یهو یاقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفתי چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. ۳۰ بنابراین خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود که برکسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد. ۳۱ و بر او و بر ذریتش و بر بندگانش عقوبت گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان

و بر سکنه اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته‌ام خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.»

۳۲ پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهویاقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود ازدهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

ارمیا در زندان

۱ و صدقیا ابن یوشیا پادشاه به جای کنیاھو ابن یهویاقیم که ۳۷ نبوکدرصر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود. ۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند. ۳ و صدقیا پادشاه، یهوکل بن شلمیا و صفنیا ابن معسیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما.» ۴ و ارمیا در میان قوم آمد و شدمی نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند. ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند.

۶ آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت: ۷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسالت نمایند چنین بگویند: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده‌اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود. ۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید. ۹ و خداوند چنین می‌گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت. ۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ می‌نمایند چنان

شکست می‌دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی‌ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می‌سوزانیدند.»

۱۱ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ۱۲ که ارمیا از اورشلیم بیرون می‌رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد. ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیک‌چیان مسمی به یرئیا ابن شلهیا ابن حنیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «نزد کلدانیان می‌روی؟»

۱۴ ارمیا گفت: «دروغ است نزد کلدانیان نمی‌روم.» لیکن یرئیا به وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد. ۱۵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند. ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره‌ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود، ۱۷ آنگاه صدقیا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت: «هست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.»

۱۸ و ارمیا به صدقیا پادشاه گفت: «و به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟ ۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد بجا می‌باشند؟ ۲۰ پس الان ای آقایم پادشاه بشنو: تمنا اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.»

۲۱ پس صدقیا پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوزه خبازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

ارمیا در سیاهچال

۳۸

۱ و شفتیا ابن متان و جدلیا ابن فشحور و یوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیاسخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانها مخاطب ساخته، گفت: «خداوند چنین می گوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند. ۳ خداوند چنین می گوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»

۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده اند و دستهای تمامی قوم را سست می کند چونکه مثل این سخنان به ایشان می گوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را نمی طلبد بلکه ضرر ایشان را.»

۵ صدقیا پادشاه گفت: «اینک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی تواند کرد.»

۶ پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال ملکیا ابن ملک که در صحن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبود لیکن گل بود و ارمیا به گل فرو رفت. ۷ و چون عبدملک حبشی که یکی از خواجه سرایان و درخانه پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند (و به دروازه بنیامین نشسته بود)، ۸ آنگاه عبدملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت: ۹ «که ای آقایم پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته اند شیرانه عمل نموده اند و اودر جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.»

۱۰ پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.» ۱۱ پس عبدملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه های مندرس و رقعہ های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیا فروهشت. ۱۲ و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه های مندرس و رقعہ های پوسیده را زیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیا چنین کرد. ۱۳ پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، او را از سیاه چال برآوردند و ارمیا در صحن زندان ساکن شد.

۱۴ و صدقیا پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیا گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.» ۱۵ ارمیا به صدقیا گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هرآینه مرا نخواهی کشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنید؟» ۱۶ آنگاه صدقیا پادشاه برای ارمیا خفیه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این جان را برای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.»

۱۷ پس ارمیا به صدقیا گفت: «یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر حقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند. ۱۸ اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.»

۱۹ اما صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبادا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا تفضیح نمایند.» ۲۰ ارمیا در جواب گفت: «تو را تسلیم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوند را که به تو می‌گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند. ۲۱ اما اگر از بیرون

رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است: ۲۲ اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهودا باقی مانده‌اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: اصدقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته‌اند. ۲۳ و جمیع زنان و فرزندان را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

۲۴ آنگاه صدقیا به ارمیا گفت: «زنهار کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد. ۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزد تو آمده، تو را گویند تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم، ۲۶ آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یوناتان باز نفرستد تا در آنجا نمیرم.»

۲۷ پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از او سوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد. ۲۸ و ارمیا در صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

سقوط اورشلیم

۱ در ماه دهم از سال نهم صدقیا پادشاه یهودا، نیوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند. ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند. ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجربو و سرسکیم رئیس خواجه سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سلیر سرداران پادشاه بابل. ۴ و چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه

۳۹

باغ شاه از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و (پادشاه) به راه عرب‌ها رفت. ۵ و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عرب‌ها اریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نبوکدصر پادشاه بابل به ربله در زمین حماه آوردند و او بروی فتوی داد. ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت. ۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد. ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه‌های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. ۹ و نبوزردان رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. ۱۰ لیکن نبوزردان رئیس جلادان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا وا گذاشت و تا کستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد.

۱۱ و نبوکدصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نبوزردان رئیس جلادان امر فرموده، گفت: ۱۲ «او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هر چه به تو بگوید برایش بعمل آور.» ۱۳ پس نبوزردان رئیس جلادان و نبوشزبان رئیس خواجه‌سرایان و نرجل شراصر رئیس محوسیان و سلیر سروران پادشاه بابل فرستادند. ۱۴ و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد. ۱۵ و چون ارمیا هنوز در صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۱۶ «برو و عبد ملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد. ۱۷ لیکن خداوند می‌گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی تسلیم نخواهی

شد. ۱۸ زیرا خداوند می گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

آزادی ارمیا

۱ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلادان او را از رانمه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن می شدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت. ۲ و رئیس جلادان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده است. ۳ و خداوند بر حسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است.

۴ و حال اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی و تو را نیکو متوجه خواهم شده. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.» ۵ و وقتی که او هنوز برنگشته بود (وی را گفت): «نزد جدلیا ابن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود. ۶ و ارمیا نزد جدلیا ابن اخیقام به مصفیه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی مانده بودند ساکن شد.

کشته شدن جدلیا

۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا ابن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین

را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است،^۸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریج و سرایا ابن تخومت و پسران عیفای نطوفاتی و یزینیا پسر معکاتی ایشان و مردان ایشان.^۹ و جدلیا ابن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی ننماید و برای شما نیکو خواهد شد.^{۱۰} و اما من اینک در مصفه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.»

^{۱۱} و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب و در میان بنی عمون و در ادوم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌ای از یهود را وا گذاشته و جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است،^{۱۲} آنگاه جمیع یهودیان از هر جایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند.

^{۱۳} و یوحانان بن قاریج و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفه آمدند،^{۱۴} و او را گفتند: «آیا هیچ می‌دانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا ابن اخیقام ایشان را باور نکرد.^{۱۵} پس یوحانان بن قاریج جدلیا را در مصفه خفیه خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند پراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟»^{۱۶} اما جدلیا ابن اخیقام به یوحانان بن قاریج گفت: «این کار را مکن زیرا که درباره اسماعیل دروغ می‌گویی.»

^۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشامع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا

ابن اخیقام به مصفّه آمدند و آنجا در مصفّه با هم نان خوردند. ۲ و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت. ۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفّه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت.

۴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود، ۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند. ۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفّه بیرون آمد و در رفتن گریه می کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیقام بیاید.» ۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا و کسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، در حفره انداختند. ۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش زیرا که ما را ذخیره ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می باشد.» پس ایشان را وا گذاشته، در میان برادران ایشان نکشت.

۹ و حفره ای که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسا پادشاه به سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پر کرد. ۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفّه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفّه باقی مانده بودند که نوزردان رئیس جلادان به جدلیا ابن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، می رفت تا نزد بنی عمون بگذرد. ۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه ای که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، ۱۲ آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند.

۱۳ و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند. ۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفه به اسیری می برد روتافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند. ۱۵ اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمون رفت.

فرار به مصر

۱۶ و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن نتنیا از مصفه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجه سرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ ۱۷ و ایشان رفته، در جیروت کهام که نزد بیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند، ۱۸ به سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می ترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جدلیا ابن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

۱ پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزینیا ابن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند، ۲ و به ارمیا نبی گفتند: «تمنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود و به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیر باقی مانده ایم چنانکه چشمانت ما را می بیند. ۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید.» ۴ پس ارمیای نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من بر حسب آنچه به من گفته اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هرچه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

۵ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که بر حسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود. ۶ خواه

نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ماسعادتمندی بشود.»^۷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد.^۸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده،^۹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می‌فرماید: ^{۱۰} اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم. ^{۱۱} از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوند می‌گوید از او ترسان مباشید زیرا که من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم. ^{۱۲} و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد. ^{۱۳} اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید، ^{۱۴} و بگوید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهم دید و آواز کرنا نخواهم شنید و برای نان گرسنه نخواهم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد، ^{۱۵} پس حال بنابراین ای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می‌باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید، ^{۱۶} آنگاه شمشیری که از آن می‌ترسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قطعی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شما را خواهد دریافت و در آنجا خواهید مرد. ^{۱۷} و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده‌اند، از شمشیر و قحط و وبا خواهند مرد و احدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان می‌رسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت. ^{۱۸} زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما

مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.»
 ۱۹ ای بقیه یهودا خداوند به شما می گوید به مصر مرید، یقین بدانید که من امروز
 شما را تهدید نمودم. ۲۰ زیرا خویشتن را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود
 فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسالت نما و ما را موافق هر آنچه
 یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد. ۲۱ پس امروز شما را
 مخبر ساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه به هیچ چیزی که به واسطه من نزد
 شما فرستادگوش گرفتید. ۲۲ پس الان یقین بدانید که شما در مکانی که می خواهید
 بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و قحط و وبا خواهید مرد.»

۴۳ ۱ و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای
 ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده
 بود یعنی جمیع این سخنان را، ۲ آنگاه عزریا بن هوشعیا و یوحانان بن قاریح و جمیع
 مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «تودروغ می گویی، یهوه خدای ما تو
 را نفرستاده است تا بگویی به مصر مرید و در آنجا سکونت نمایید. ۳ بلکه باروک
 بن نیریا تو را بر ما برانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را
 بکشند و به بابل به اسیری ببرند.»

۴ و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در
 زمین یهودا بمانند، اطاعت نمودند. ۵ بلکه یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر، بقیه
 یهودا را که از میان تمامی امت هائی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگشته،
 در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند. ۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران
 پادشاه و همه کسانی را که نبوزردان رئیس جلادان، به جدلیا ابن اخیقام بن شافان
 سپرده بود و ارمیای نبی و باروک بن نیریا را. ۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول
 خداوند را گوش نگرفتند و به تحفنجیس آمدند.

۸ پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیانازل شده، گفت: ۹ «سنگهای بزرگ به دست خودبگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعه‌ای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است با گچ پوشان. ۱۰ و به ایشان بگو که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت. ۱۱ و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت‌اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری‌اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر (خواهد سپرد). ۱۲ و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشان را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل شبانی که خویشان را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت. ۱۳ و تمثالهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

نتیجه شرارت

۱ کلامی که درباره تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند و در **۴۴** مجدل و تحفنجیس و نوف و زمین قتروس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست. ۳ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخورسوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند. ۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من

از آن نفرت دارم بعمل نیاورید. ۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند. ۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است. ۷ پس حال یهوه خدای صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می آورید تا خویشتن را از مرد و زن و طفل و شیرخواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیه ای نگذارید؟ ۸ زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته اید برای خدایان غیر بخورسوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان می آورید تا من شما را منقطع سازم و شما در میان تمامی امت های زمین مورد لعنت و عار بشوید. ۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده اید؟ ۱۰ و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته اند و به شریعت و فرایض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته ام، سالک نگردیده اند. ۱۱ «بنابراین یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می گردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم. ۱۲ و بقیه یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا را جزم نموده اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خرد و بزرگ به شمشیر و قحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهند گردید. ۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و قحط و وبا عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم. ۱۴ و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.»

۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می‌سوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی کسانی که در زمین مصر در فتروس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند: ۱۶ «ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت. ۱۷ بلکه بهر چیزی که از دهان ماصادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخورسوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادتمند می‌بودیم و بلا رانی دیدیم. ۱۸ اما از زمانی که بخورسوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم. ۱۹ و چون به جهت ملکه آسمان بخور می‌سوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او می‌ریختیم، آیا بی‌اطلاع شوهران خویش قرصها به شبیه او می‌پختیم و هدیه ریختنی به جهت او می‌ریختیم؟»

۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت: ۲۱ «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟ ۲۲ چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غیرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است. ۲۳ چونکه بخورسوزانیدید و به خداوند نگاه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرایض و شهادت او سلوک ننمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.»

۲۴ و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید! ۲۵ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید:

شما و زنان شما هم بادهان خود تکلم می‌نمایید و هم با دستهای خود بجا می‌آورید و می‌گویید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.

۲۶ بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می‌گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم. ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می‌باشند به شمشیر و قسط هلاک شده، تمام شوند. ۲۸ لیکن عدد قلیل از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته‌اند، خواهند دانست که کلام کدام یک از من و ایشان استوار خواهد شد. ۲۹ و خداوند می‌گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما البته به بدی استوار خواهد شد. ۳۰ خداوند چنین می‌گوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدرصر پادشاه بابل که قصد جان او می‌داشت، تسلیم نمودم.»

پیام به باروک

۱ کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت: ۲ «ای باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می‌فرماید: ۳ تو گفته‌ای وای بر من زیرا خداوند بر درد من افزوده است. از ناله کشیدن

۴۵

خسته شده‌ام و استراحت نمی‌یابم. ۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آنچه بنا کرده‌ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده‌ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند. ۵ و آیا تو چیزهای بزرگ برای خویشتن می‌طلبی؟ آنها را طلب منما زیرا خداوند می‌گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانت را به توبه غنیمت خواهم بخشید.»

کلام خدا درباره مصر

۱ کلام خداوند درباره امت‌ها که به ارمیانازل شد؛ ۲ درباره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکیش بودند و نبوکدرصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد: ۳ «بجمن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آید. ۴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید و با خودهای خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل دهید و زره‌ها را بپوشید. ۵ خداوند می‌گوید: چرا ایشان را می‌بینم که هراسان شده، به عقب برمی‌گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهزم می‌شوند و به عقب نمی‌نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می‌باشد. ۶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند و می‌افتند. ۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرایش متلاطم می‌گردد؟ ۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرایش متلاطم گشته، می‌گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت. ۹ ای اسبان، برآید و ای ارابه‌ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستید و ای لودیان که کمان را می‌گیرید و آن را می‌کشید. ۱۰ زیرا که آن روز روز انتقام خداوند پوه صباوت می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند

یهوه صبايوت در زمين شمال نزد نهر فرات ذبحي دارد. ۱۱ ای با کره دختر مصر به جلعاد برای و بلسان بگیر. در مانهای زیاد را عبث به کار می بری. برای تو علاج نیست. ۱۲ امت ها رسوایی تو را می شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می لغزد و هر دوی ایشان با هم می افتند.»

۱۳ کلامی که خداوند درباره آمدن نبوکدصر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانی گفت: ۱۴ «به مصر خبر دهید و به مجدل اعلام نمایید و به نوف و تحفنجیس اطلاع دهید. بگویند برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاورانت را هلاک کرده است. ۱۵ زورآورانت چرا به زیر افکنده می شوند و نمی توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است. ۱۶ بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگر می افتند، و می گویند: برخیزید و از شمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم. ۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هالک می نامند و فرصت را از دست داده است. ۱۸ پادشاه که نام او یهوه صبايوت می باشد می گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، در میان کوهها و مانند کرمل، نزد دریا خواهد آمد. ۱۹ ای دختر مصر که در (امنیت) ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیر مسکون گردیده است. ۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می آید و می آید. ۲۱ سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله های پرواری می باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فراری کنند و نمی ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است. ۲۲ آوازه آن مثل مار می رود زیرا که آنها با قوت می خرامند و با تبرها مثل چوب بران بر اومی آیند. ۲۳ خداوند می گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایحی می باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حد شماره افزونند. ۲۴ دختر مصر نخل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است. ۲۵ یهوه صبايوت خدای اسرائیل می گوید: اینک من بر آمون

نو و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بر وی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ و خداوند می گوید که ایشان را به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به دست نبوکدصر پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد. ۲۷ اما تو ای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، در امنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۲۸ و خداوند می گوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگرچه تمام امت ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بی سزا نخواهم گذاشت.»

کلام خدا درباره فلسطین

۱ کلام خداوند درباره فلسطینیان که بر ارمیا نبی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد. ۲ خداوند چنین می گوید: «اینک آنها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان می کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریاد برمی آورند و جمیع سکنه زمین و لوله می نمایند ۳ از صدای سمهای اسبان زورآورش و از غوغای ارا به هایش و شورش چرخهایش. و پدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنائی نکنند. ۴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می آید که هر نصرت کننده ای را که باقی می ماند از صور و صیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت. ۵ اهل غزه بریده مو گشته اند و اشقلون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی نراشید؟ ۶ آه ای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریح و آرام

۴۷

شو. ۷ چگونه می‌توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند تو را بر اشقلون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

پیغام درباره موآب

۴۸

۱ درباره موآب، یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «وای بر نبوزیرا که خراب شده است. قریه تایم نخل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است. ۲ نفر موآب زایل شده، در حشبون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید و او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیزای مدمین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهد نمود. ۳ آواز ناله از حورونایم مسموع می‌شود. هلاکت و شکستگی عظیم. ۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی‌آورند. ۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی‌آیند و از سرزیری حورونایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده می‌شود. ۶ بگریزد و جانهای خود را برهاند و مثل درخت عرعر در بیابان باشید. ۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. و کوش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت. ۸ و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و برحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید. ۹ بالهابه موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهای خراب و غیرمسکون خواهد شد. ۱۰ ملعون باد کسی که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیر خود را از خون بازدارد. ۱۱ موآب از طفولیت خود مستریح بوده و بر دردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته شده و به اسیری زرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است. ۱۲ بنابراین اینک خداوند می‌گوید: روزها می‌آید که من ریزندگان می‌فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند

نمود. ۱۳ وموآب از کموش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ثیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده‌اند. ۱۴ چگونه می‌گویید که ماشجاعان و مردان قوی برای جنگ می‌باشیم؟ ۱۵ موآب خراب شده دود شهرهایش متصاعد می‌شود و جوانان برگزیده‌اش به قتل فرودمی آیند. پادشاه که نام او یهوه صبیوت می‌باشد این را می‌گوید: ۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هرچه تمامتر می‌آید. ۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می‌دانید برای وی ماتم بگیرید. بگویید عصای قوت و چوبدستی زیبایی چگونه شکسته شده است! ۱۸ ای دختر دیبون که (در امنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم می‌آورد و قلعه‌های تو را منهدم می‌سازد. ۱۹ ای تو که در عروعر ساکن هستی به سر راه بایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان پیرس و بگو که چه شده است؟ ۲۰ موآب نخجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورید. در ارنون اخبار نمائید که موآب هلاک گشته است. ۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است.

۲۲ و بر دیبون و نبو بیت دبلتایم، ۲۳ و بر قریه تایم و بیت جامول و بیت معون، ۲۴ و بر قریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب.

۲۵ «خداوند می‌گوید که شاخ موآب بریده و بازویش شکسته شده است. ۲۶ او را مست سازید زیرا به ضد خداوند تکبر می‌نماید. و موآب در قی خود غوطه می‌خورد و او نیز مضحکه خواهد شد. ۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان دزدان یافت شد به حدی که هر وقت که درباره او سخن می‌گفتی سر خود را می‌جنبانیدی؟ ۲۸ ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاخته‌ای باشید که آشیانه خود را در کنار دهنه مغاره می‌سازد. ۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را و عظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم. ۳۰ خداوند می‌گوید: خشم او را می‌دانم که هیچ است و نخرهای او را که از آنها هیچ بر نمی‌آید»

آید. ۳۱ بنابراین برای موآب ولوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخوام آورد. برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد. ۳۲ برای توای مو سبمه به گریه یعزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوه ها و انگورهایت غارت کننده هجوم آورده است. ۳۳ شادی و ابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشها زایل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست. ۳۴ به فریادحشبون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردند و از صوغر تا حورونایم عجلت شلیشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است. ۳۵ و خداوند می گوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی می گذرانند و برای خدایان خود بخورمی سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید. ۳۶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدای کند و دل من به جهت مردان قیرحارس مثل نای صدا می کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است. ۳۷ و هر سر بی مو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است. ۳۸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا خداوند می گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته ام. ۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است. ۴۰ زیرا خداوند چنین می گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود. ۴۱ شهرهایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد. ۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است. ۴۳ خداوند می گوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است. ۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد.

۴۵ فراریان بی‌تاب شده، در سایه حشون ایستاده‌اند زیرا که آتش از حشون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدود موآب و فرق سرفتنه انگیزان را خواهد سوزانید. ۴۶ وای بر توای موآب! قوم کموش هلاک شده‌اند زیرا که پسرانت به اسیری و دخترانت به جلای وطن گرفتار گردیده‌اند. ۴۷ لیکن خداوند می‌گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را بازخواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجا است.»

کلام خدا درباره بنی عمون

۱ درباره بنی عمون، خداوند چنین می‌گوید: «آیا اسرائیل پسران ندارد و آیا او را وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهایش ساکن شده‌اند؟^۲ لهدا اینک خداوند می‌گوید: ایامی می‌آید که نعره جنگ را در ربه بنی عمون خواهیم شنوید و تل ویران خواهد گشت و دهاتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند می‌گوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.»^۳ ای حشون ولوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورید و پلاس پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروران خود باهم به اسیری می‌روند.^۴ ای دختر مرتد چرا از وادیها یعنی وادیهای برومند خود نخرمی نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل می‌نمایی (و می‌گویی) کیست که نزد من تواند آمد؟^۵ اینک خداوند یهوه صباپوت می‌گوید: «من از جمیع مجاورانت خوف بر تو خواهم آورد و هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکنندگان را جمع نماید.»^۶ لیکن خداوند می‌گوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره ادوم

۷ درباره ادوم یهوه صباوت چنین می گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیامشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟^۸ ای ساکنان ددان بگریزید و رو تافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد. ۹ اگر انگورچینان نزد تو آیند، آیا بعضی خوشه‌ها را نمی گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند)، آیا به قدر کفایت غارت نمی نمایند؟ ۱۰ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده‌ام که خویشتن را نتواند پنهان کرد. ذریت او و برادران و همسایگانش هلاک شده‌اند و خودش نابود گردیده است. ۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه‌زنانت بر من توکل بنمایند. ۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیا تو بی سزا خواهی ماند؟ بی سزا نخواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید. ۱۳ زیرا خداوند می گوید به ذات خودم قسم می خورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت. ۱۴ از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امت‌ها فرستاده شده، (می گوید): «جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید! ۱۵ زیرا که هان من تو را کوچکترین امت‌ها و در میان مردم خوار خواهم گردانید. ۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته‌ای، هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است اگرچه مثل عقاب آشیانه خود را بلند بسازی، خداوند می گوید که من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ۱۷ و ادوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هر که از آن عبور نماید متحیر شده، به سبب همه صدماتش صفیر خواهد زد. ۱۸ خداوند می گوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها وازگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد

واحدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گرید. ۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع برخواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگامم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

۲۰ بنابراین مشورت خداوند را که درباره اودوم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد. ۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بر بصره پهن می‌نماید و دل شجاعان اودوم در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.

کلام خدا درباره دمشق

۲۳ درباره دمشق: «حمات و ارفاد نجل گردیده‌اند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته شده‌اند.

۲۴ دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه او رادر گرفته است. آلام و دردها او را مثل زنی که می‌زاید گرفته است. ۲۵ چگونه شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟ ۲۶ لهنذا یهوه صباوت می‌گوید: جوانان او در کوچه هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد. ۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهد را خواهد سوزانید.»

کلام خدا درباره قیدار و حاصور

۲۸ درباره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدرصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین می‌گوید: «برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید.

۲۹ خیمه‌ها و گله‌های ایشان را خواهند گرفت. پرده‌ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف! ۳۰ بگریزید و به زودی هرچه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور درجایهای عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوند می‌گوید: «نبوکدصر پادشاه بابل به ضد شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است. ۳۱ خداوند فرموده است که برخیزید و برامت مطمئن که در امنیت ساکن‌اند هجوم آورید. ایشان را نه دروازه‌ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می‌باشند. ۳۲ خداوند می‌گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد. ۳۳ و حاصور مسکن شغالها و ویرانه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گردید.»

کلام خدا درباره عیلام

۳۴ کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت: ۳۵ «یهوه صباوت چنین می‌گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست. ۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکندگان عیلام نزد آنها نیایند. ۳۷ و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند می‌گوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم. ۳۸ و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران

را از آنجا نابود خواهم ساخت. ۳۹ لیکن خداوند می گوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره بابل

۱ کلامی که خداوند درباره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیا نبی گفت: ۲ «در میان امت‌ها اخبار و اعلام نماید، علمی برافراشته، اعلام نماید و مخفی مدارید. بگویند که بابل گرفتار شده، و بیل نخجل گردیده است. مرودک خرد شده و اصنام او رسوا و بت‌هایش شکسته گردیده است ۳ زیرا که امتی از طرف شمال بر او می‌آید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت. ۴ خداوند می گوید که در آن ایام و در آن زمان بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه‌کنان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید. ۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیاید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم.

۶ «قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند. ۷ هر که ایشان را می‌یافت ایشان را می‌خورد و دشمنان ایشان می‌گفتند که نگاه نداریم زیرا که به یهوه که مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود، نگاه ورزیدند. ۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید. ۹ زیرا اینک من جمعیت امت‌های عظیم را از زمین شمال برمی‌انگیزانم و ایشان را بر بابل می‌آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آنوقت گرفتار خواهد شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود. ۱۰ خداوند می گوید که کلدانیان تاراج خواهند

شد و هرکه ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت. ۱۱ زیرا شمای غارت کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله‌ای که خرمن را پامال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زورآور شیهه زدید. ۱۲ مادر شما بسیار نخل خواهد شد و والده شما سوا خواهد گردید. هان او موناختها و بیابان و زمین خشک و عربه خواهد شد. ۱۳ به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هرکه از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صفیر خواهد زد. ۱۴ ای جمیع کمان داران در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمایید. تیرها بر او بیندازید و دریغ ننمایید زیرا به خداوند نگاه ورزیده است. ۱۵ از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتن را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمایید. ۱۶ و از بابل، بزرگان و آنانی را که داس را در زمان درو بکار می‌برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هرکس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد.

۱۷ «اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخر این نبوکدصر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.»
 ۱۸ بنابراین یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم. ۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و باشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد. ۲۰ خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و نگاه یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی را که باقی می‌گذارم خواهم آمرزید.

۲۱ «بر زمین مرا تا ایم برای یعنی بر آن و بر ساکنان فقود. خداوند می‌گوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، بالکل هلاک کن و موافق هر آنچه من تو را امر فرمایم عمل نما.

۲۲ آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است. ۲۳ کوپال تمام جهان چگونه بریده و شکسته شده و بابل در میان امت‌ها چگونه ویران گردیده است. ۲۴ ای بابل از برای تو دام گسترده و تو نیز گرفتار شده، اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشته‌ای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی. ۲۵ خداوند اسلحه خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند یهوه صباوت با زمین کلدانیان کاری دارد. ۲۶ بر او از همه اطراف بیاید و انبارهای او را بگشاید، او را مثل توده‌های انباشته بالکل هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند. ۲۷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده، بکشید. وای بر ایشان! زیرا که یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است. ۲۸ آواز فراریان و نجات‌یافتگان از زمین بابل مسموع می‌شود که از انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار می‌نمایند. ۲۹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کمان را زه می‌کنید، در برابر او از هر طرف اردو زیند تا احدی رهایی نیابد و بر وفق اعمالش او را جزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است به او عمل نمایید. زیرا که به ضد خداوند و به ضد قدوس اسرائیل تکبر نموده است. ۳۰ لهنذا خداوند می‌گوید که جوانانش در کوچه‌هایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.

۳۱ «اینک خداوند یهوه صباوت می‌گوید: ای متکبر من برضد تو هستم. زیرا که یوم تو و زمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است. ۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی او را نخواهد برخیزانید و آتش در شهرهایش خواهم افروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید. ۳۳ یهوه صباوت چنین می‌گوید: بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم مظلوم شدند و همه آنانی که ایشان را اسیر کردند ایشان را محکم نگاه می‌دارند و از رها کردن ایشان ابا می‌نمایند. ۳۴ اما ولی ایشان که اسم او یهوه صباوت می‌باشد زور آور است و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی‌آرام خواهد ساخت. ۳۵ خداوند می‌گوید:

شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیماناش. ۳۶ شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید. شمشیری بر جباران است و مشوش خواهند شد. ۳۷ شمشیری بر اسباناش و بر ارابه هایش می‌باشد و بر تمامی مخلوق مختلف که در میاناش هستند و مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش است و غارت خواهد شد. ۳۸ خشکسالی بر آبهایش می‌باشد و خشک خواهد شد زیرا که آن زمین بتها است و بر اصنام دیوانه شده‌اند.

۳۹ بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شتر مرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسلا بعد نسل معمور نخواهد گردید.» ۴۰ خداوند می‌گوید: «چنانکه خدا سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها را و از گون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. ۴۱ اینک قومی از طرف شمال می‌آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان برانگیخته خواهند شد. ۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابر توای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود. ۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستهایش سست گردید. و الم و درد او را مثل زنی که می‌زاید در گرفته است. ۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منیع بر خواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راندم. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۴۵ بنابراین مشورت خداوند را که درباره بابل نموده است و تقدیرهای او را که درباره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند در بود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امت‌ها مسموع گردید.

۵۱

۱ «خداوند چنین می گوید: «اینک من بربابل و بر ساکنان وسطمقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی انگیزانم. ۲ و من بربابل خرمین کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد. ۳ تیرانداز بر تیرانداز و برآنکه به زره خویش مفتخر می باشد تیر خود را بیندازد. و بر جوانان آن ترحم ننماید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید. ۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد. ۵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صبیوت متروک نخواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گاهی که به قدوس اسرائیل ورزیده اند پر شده است. ۶ از میان بابل بگریزید و هر کس جان خود را برهاند مبادا در گناه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و اومکافات به آن خواهد رسانید. ۷ بابل در دست خداوند جام طلائی است که تمام جهان را مست می سازد. امت ها از شرابش نوشیده، و از این جهت امت ها دیوانه گردیده اند. ۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نماید. بلسان به جهت جراحت آن بگریید که شاید شفایابد. ۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است. ۱۰ خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت. پس بیاید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم. ۱۱ تیرها را تیز کنید و سپرها را به دست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل او می باشد. ۱۲ بر حصارهای بابل، علمها برافرازد و آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده وهم آنچه را که درباره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است. ۱۳ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و از گنجها معمور می باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است! ۱۴ یهوه صبیوت

به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد.

۱۵ «او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید. ۱۶ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می‌آورد. ۱۷ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هر که تمثالی می‌سازد نجمل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۸ آنها باطل و کار مسخره می‌باشد. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۹ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (اسرائیل) عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباوت می‌باشد.

۲۰ «تو برای من کویال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امت‌ها را خرد خواهم ساخت و از تو مالک را هلاک خواهم نمود. ۲۱ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو ارابه و سوارش را خرد خواهم ساخت. ۲۲ و از تو مرد وزن را خرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را خرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خواهم ساخت. ۲۳ و از تو شبان و گله‌اش را خرد خواهم ساخت. و از تو خویشان و گاوانش را خرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و والیان را خرد خواهم ساخت. ۲۴ و خداوند می‌گوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شما خواهم رسانید. ۲۵ اینک خداوند می‌گوید: ای کوه مغرب که تمامی جهان را خراب می‌سازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره‌ها خواهم غلظانید و تو را کوه سوخته شده خواهم ساخت! ۲۶ و از تو سنگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند می‌گوید که تو خرابی ابدی خواهی شد.

۲۷ «علیها در زمین برافزاید و کرنا در میان امت‌ها بنوازید. امت‌ها را به ضد او حاضر سازید و ممالک آزارات و منی و اشکاز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایید و اسبان را مثل ملخ مودار برآورید. ۲۸ امت‌ها را به ضد وی مهیا سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را. ۲۹ و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضد بابل ثابت می‌ماند تا زمین بابل را ویران و غیرمسکون گرداند. ۳۰ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی‌دارند و در ملاذهای خویش می‌نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکنهای سوخته و پشت بندهایش شکسته شده است. ۳۱ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد. ۳۲ معبرها گرفتار شد و نی‌ها را به آتش سوختند و مردان جنگی مضطرب گردیدند.

۳۳ «زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بدو خواهد رسید. ۳۴ نیوکدرصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل ازدها مرا بلعیده، شکم خود را ازنفیس من پر کرده و مرا مطرود نموده است. ۳۵ و ساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و برجسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید. ۳۶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه‌اش را خواهم خشکانید. ۳۷ و بابل به تله‌ها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد. ۳۸ مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانند شیر پجگان نعره خواهند زد. ۳۹ و خداوند می‌گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بز می‌بریا کرده، ایشان را مست خواهم ساخت تا وجد نموده، به خواب دائمی بخوابند که از آن بیدار نشوند.

۴۰ و ایشان را مثل بره‌ها و قوچها و بزهای نر به مسلخ فرود خواهم آورد. ۴۱ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امت‌ها محل دهشت گشته است! ۴۲ دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است. ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته.

۴۴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است ازدهانش بیرون خواهم آورد. و امت‌ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهدافتاد.

۴۵ «ای قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید. ۴۶ ودل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضدحاکم (خواهد برآمد). ۴۷ بنابراین اینک ایامی می‌آید که به بت‌های بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش نجل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد. ۴۸ اما آسمانها و زمین و هرچه در آنها باشد بر بابل ترم خواهند نمود. زیرا خداوند می‌گوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد. ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد. ۵۰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده اید بروید و توقف ننمایید و خداوند را از جای دور متذکر شوید و اورشلیم را به خاطر خود آورید.»

۵۱ ما نجل گشته‌ایم زانو که عار را شنیدیم و رسوایی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده‌اند. ۵۲ بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که به بت‌هایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد. ۵۳ اگرچه بابل تا به آسمان خویشتن را برافزاد و اگرچه

بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می گوید: غارت کنندگان از جانب من براو خواهند آمد. ۵۴ صدای غوغا از بابل می آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان. ۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج می نماید و صدای عظیم را از میان آن نابود می کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می نماید و صدای آواز ایشان شنیده می شود. ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی آید و جبارانش گرفتار شده، کانهای ایشان شکسته می شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید. ۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صبیوت است می گوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان و جبارانش را مست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید. ۵۸ یهوه صبیوت چنین می گوید که حصارهای وسیع بابل بالکل سرنگون خواهد شد و دروازه های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امت ها به جهت بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشان را خسته خواهند کرد. ۵۹ کلامی که ارمیا نبی به سرایا بن نیریا بن محسیا مرا فرمود هنگامی که او با صدقیادشاه یهودا در سال چهارم سلطنت وی به بابل می رفت. و سرایا رئیس دستگاه بود. ۶۰ و ارمیا تمام بلا را که بر بابل می بایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که درباره بابل مکتوب است. ۶۱ و ارمیا به سرایا گفت: «چون به بابل داخل شوی، آنگاه بین و تمامی این سخنان را بخوان. ۶۲ و بگو: ای خداوند تو درباره این مکان فرموده ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهایم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد. ۶۳ و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن ببند و آن را به میان فرات بینداز. ۶۴ و بگو همچنین بابل به سبب بلایی که من بر او وارد می آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.»

تا اینجا سخنان ارمیا است.

سقوط اورشلیم

۵۲
 ۱ صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا از لینه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهوایم کرده بود، بعمل آورد. ۳ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت. ۴ و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل باتمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند. ۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود. ۶ و در روز نهم ماه چهارم قطعی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عرب‌ها رفتند. ۸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۱۰ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهودا را نیز در ربله کشت. ۱۱ و چشمان صدقیا را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.

۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاد به اورشلیم آمد. ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی

حصارهای اورشلیم را بهر طرف منهدم ساختند. ۱۵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجیین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ۱۶ اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی وا گذاشت. ۱۷ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند. ۱۸ و دیگها و خاکندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند. ۱۹ و رئیس جلادان پیاله‌ها و مجرها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد. ۲۰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیرپایه‌ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ۲۱ و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود. ۲۲ و تاج برنجین بر سرش و بلندی یگتاج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت. ۲۳ و بهر طرف نود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود. ۲۴ و رئیس جلادان، سرایا رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. ۲۵ و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان می دید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۶ و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد. ۲۷ و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند. ۲۸ و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را. ۲۹ و در سال هجدهم

نبوکدصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیست و سوم نبوکدصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

۳۱ و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهوایقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۳۲ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت. ۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان می خورد. ۳۴ و برای معیشت او وظیفه دائمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می شد.

کتاب مرثی ارمیا

۱ چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفردنشسته است! چگونه آنکه در میان امت های بزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!

۲ شبانگاه زارزار گریه می کند و اشکهایش بر رخسارهایش می باشد. از جمیع محبتانش برای وی تسلی دهنده ای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده اند. ۳ یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است. در میان امت ها نشسته، راحت نمی یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش در میان جایهای تنگ به او در رسیده اند.

۴ راههای صهیون ماتم می گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همه دروازه هایش خراب شده، کاهنانش آه می کشند. دوشیزگانش در مرارت می باشند و خودش در تلخی.

۵ خصمانش سر شده اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته اند.

۶ و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غذاهایی که مرتعی پیدا نمی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی قوت می روند.

۷ اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بود به یاد می آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده اند و برای وی مدد کننده ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.

۸ اورشلیم به شدت نگاه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می‌داشتند او را خوار می‌شمارند چونکه برهنگی او را دیده‌اند. و خودش نیز آه می‌کشد و به عقب برگشته است.

۹ نجاست او در دامنش می‌باشد و آخرت خویش را به یاد نمی‌آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهنده‌ای نیست. ای یهوه مذلت مرا بین زیرا که دشمن تکبر می‌نماید.

۱۰ دشمن دست خویش را بر همه نفایس او دراز کرده است. زیرا امت هابی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می‌آیند. ۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می‌جویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده‌اند تا جان خود را تازه کنند. ای یهوه بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده‌ام.

۱۲ ای جمیع راه‌گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟

۱۳ آتش از اعلی‌علین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.

۱۴ یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.

۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.

۱۶ به سبب این چیزها گریه می‌کنم. از چشم من، از چشم من آب می‌ریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن، غالب آمده است.

۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می‌کند اما برایش تسلی دهنده‌ای نیست. یهوه درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است.

۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام. ای جمیع امت‌ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند.

۱۹ محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند.

۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم می‌جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام. در بیرون شمشیر هلاک می‌کند و در خانه‌ها مثل موت است.

۲۱ می‌شنوند که آه می‌کشم اما برایم تسلی دهنده‌ای نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده‌ای. اما توروzy را که اعلان نموده‌ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد.

۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. و چنانکه با من به سبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله‌های من بسیار است و دلم بیتاب شده است.

چگونه خداوند از غضب خود دختر

۱ صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورده است.

۲

۲ خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودارا در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بی عصمت ساخته است.

۳ در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می بلعدسوزانیده است.

۴ کمان خود را مثل دشمن زه کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است.

۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است.

۶ و سایبان خود را مثل (کپری) در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبت ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.

۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان درخانه یهوه مثل ایام عیدها صدا می زنند.

۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم درآورده است که با هم نوحه می کنند.

۹ دروازه هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت‌ها می‌باشند و هیچ شریعتی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی‌بینند.

۱۰ مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته، خاموش می‌باشند، و خاک بر سر افشانده، پلاس می‌پوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می‌افکنند.

۱۱ چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگرم به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند.

۱۲ و به مادران خویش می‌گویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان در کوچه‌های شهر بیهوش می‌گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می‌ریزند.

۱۳ برای تو چه شهادت توأم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توأم نمودای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد.

۱۴ انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دیده‌اند و گاهانت را کشف نکرده‌اند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده‌اند.

۱۵ جمیع ره‌گذریان بر تو دستک می‌زنند و سخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می‌خواندند؟

۱۶ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر تو گشوده استهزا می‌نمایند و دندانهای خود را به هم افشوده، می‌گویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را می‌کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم.

۱۷ یهوه آنچه را که قصد نموده است بجا آورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت نموده است. و دشمنت را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است.

۱۸ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، (می گوید): ای دیوار دختر صهیون، شبانه روز مثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند! ۱۹ شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. و دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی به سر هر کوچه بیپوش می گردند نزد او برافراز، ۲۰ (وبگو): ای یهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده ای آیا می شود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا می شود که کاهنان و انبیا در مقدس خداوند کشته شوند؟

۲۱ جوانان و پیران در کوچه ها بر زمین می خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت نمودی.

۲۲ ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عید خواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

۱ من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده ام.

۲ او مرا رهبری نموده، به تاریکی در آورده است و نه به روشنایی.

۳ به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است.

۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است.

۵ به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است.

۶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده اند در تاریکی نشانیده است.

۳

- ۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است.
- ۸ و نیز چون فریاد و استغاثه می‌نمایم دعای مرا منع می‌کند.
- ۹ راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقه‌هایم را کج نموده است.
- ۱۰ او برای من خرسی است در کمین نشسته و شیری که در بیشه خود می‌باشد.
- ۱۱ راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است.
- ۱۲ کمان خود را زه کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است.
- ۱۳ و تیرهای ترکش خود را به گرده های من فرو برده است.
- ۱۴ من به جهت تمامی قوم خود مضحکه و تمامی روز سرود ایشان شده‌ام.
- ۱۵ مرا به تلخیا سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است.
- ۱۶ دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است.
- ۱۷ تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادت‌مندی را فراموش کردم، ۱۸ و گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است.
- ۱۹ مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یادآور.
- ۲۰ تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است.
- ۲۱ و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود.
- ۲۲ از رافت های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی‌زوال است.
- ۲۳ آنها هر صبح تازه می‌شود و امانت تو بسیار است.
- ۲۴ و جان من می‌گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم.
- ۲۵ خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند و برای آنانی که او را می‌طلبند نیکو است.
- ۲۶ خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.
- ۲۷ برای انسان نیکو است که یوغ را در جوانی خود بردارد.

۲۸ به تنهایی بنشینند و ساکت باشد زیرا که او آن را بر وی نهاده است.

۲۹ دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد.

۳۰ رخسار خود را به زندگان بسپارد و ازنجالت سیر شود.

۳۱ زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود.

۳۲ زیرا اگرچه کسی را محزون سازد لیکن برحسب کثرت رفت خود رحمت

خواهد فرمود.

۳۳ چونکه بنی آدم را از دل خود نمی رنجاند و محزون نمی سازد.

۳۴ تمامی اسیران زمین را زیر پایمال کردن، ۳۵ و منحرف ساختن حق انسان به

حضور حضرت اعلی، ۳۶ و منقلب نمودن آدمی در دعویش منظور خداوند نیست.

۳۷ کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد.

۳۸ آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکویی صادر نمی شود؟

۳۹ پس چرا انسان تا زنده است و آدمی به سبب سزای گاهان خویش شکایت

کند؟

۴۰ راههای خود را تجسس و تفحص بنمایم و بسوی خداوند بازگشت کنیم.

۴۱ دها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم، ۴۲ (و

بگوییم): «ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی.

۴۳ خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت

نفرمودی.

۴۴ خویشتن را به ابر غلیظ مستور ساختی، تادعای ما نگذرد.

۴۵ ما را در میان امتها فضله و خاکروبه گردانیده‌ای.»

۴۶ تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود رامی گشایند.

۴۷ خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است.

۴۸ به سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمانم می‌ریزد.

- ۴۹ چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی ایستد.
- ۵۰ تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند.
- ۵۱ چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می رنجاند.
- ۵۲ آنانی که بی سبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب می نمایند.
- ۵۳ جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند.
- ۵۴ آبا از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم.
- ۵۵ آنگاه ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم.
- ۵۶ آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغائه من مپوشان!
- ۵۷ در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که ترس.
- ۵۸ ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدیة نموده ای!
- ۵۹ ای خداوند ظلّی را که به من نموده اند دیده ای پس مرا دادرسی فرما!
- ۶۰ تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیده ای.
- ۶۱ ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیده ای!
- ۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را و فکریهایی را که تمامی روز به ضد من دارند (دانسته ای).
- ۶۳ نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده ام.
- ۶۴ ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
- ۶۵ غشاه قلب به ایشان بده و لعنت تو برایشان باد!
- ۶۶ ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.
- ۱ چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس
به سر هر کوجه ریخته شده است.
- ۲ چگونه پسران گرانهای صهیون که به زر ناب برابر می بودند مثل ظروف سفالین
که عمل دست کوزه گر باشد شمرده شده اند.

- ۳ شغلها تیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیر می دهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بری، بیرحم گردیده است.
- ۴ زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می چسبد، و کودکان نان می خواهند و کسی به ایشان نمی دهد.
- ۵ آنانی که خوراک لذیذ می خورند در کوچه ها بینوا گشته اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته اند مزبله ها را در آغوش می کشند.
- ۶ زیرا که عصیان دختر قوم من از گناه سدوم زیاده است، که در لحظه ای واژگون شد و کسی دست بر او نهاد.
- ۷ نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفیدتر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کبود بود.
- ۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچه ها شناخته نمی شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.
- ۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می گردند.
- ۱۰ زنان مهربان، اولاد خود را می پزند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند.
- ۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است.
- ۱۲ پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی کردند که عدو و دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود.
- ۱۳ به سبب نگاه انبیا و نگاه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.

۱۴ مثل کوران در کوچه‌ها نوان می‌شوند و ازخون نجس شده‌اند، که لباس ایشان را لمس نمی‌توانند کرد.

۱۵ و به ایشان ندا می‌کنند که دور شوید، نجس (هستید)! دور شوید دور شوید و لمس ننمایید! چون فرار می‌کردند نوان می‌شدند و در میان امت‌ها می‌گفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.

۱۶ خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنا نمی‌کنند و بر مشایخ، رافت ندارند.

۱۷ چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ما کاهیده می‌شود. بر دیده بانگاههای خود انتظار کشیدیم، برای امتی که نجات نمی‌تواند داد.

۱۸ قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدی که درکوچه‌های خود راه نمی‌توانیم رفت. آخرت مانزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.

۱۹ تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزرو تراند. ما را بر کوهها تعاقب می‌کنند و برای ما در صحرا کمین می‌گذارند.

۲۰ مسیح خداوند که نفخه بینی ما می‌بود درحفره‌های ایشان گرفتار شد، که درباره اومی گفتم زیر سایه او در میان امت‌ها، زیست خواهیم نمود.

۲۱ مسرور باش و شادی کن ای دختر ادوم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز این جام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد.

۲۲ ای دختر صهیون سزای نگاه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر ادوم، عقوبت نگاه تو را به تو خواهد رسانید و گاهان تو را کشف خواهد نمود.

۱ ای یهوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور و ملاحظه فرموده، عار ما را بین.

۲ میراث ما از آن غریبان و خانه‌های ما از آن اجنبیان گردیده است.

۳ ما یتیم و بی‌پدر شده‌ایم و مادران ما مثل بیوه‌ها گردیده‌اند.



- ۴ آب خود را به نقره می‌نوشیم و هیزم ما به مافروخته می‌شود.
- ۵ تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده‌اند و خسته شده، راحت نداریم.
- ۶ با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیرشویم.
- ۷ پدران ما گناه ورزیده، نابود شده‌اند و مامتحمل عصیان ایشان گردیده‌ایم.
- ۸ غلامان بر ما حکمرانی می‌کنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.
- ۹ از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخطر جان خویش می‌یابیم.
- ۱۰ پوست ما به سبب سموم قحط مثل تنور سوخته شده است.
- ۱۱ زنان را در صهیون بی‌عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا.
- ۱۲ سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا نمودند.
- ۱۳ جوانان سنگهای آسیا را برمی‌دارند و کودکان زیر بار هیزم می‌افتند.
- ۱۴ مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان از زخمه سرایی خویش.
- ۱۵ شادی دل ما نیست شد و رقص ما به ماتم مبدل گردید.
- ۱۶ تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که نگاه کردیم.
- ۱۷ از این جهت دل ما بیتاب شده است و به سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است.
- ۱۸ یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و روباهان در آن گردش می‌کنند.
- ۱۹ اما توای یهوه تا ابد الابد جلوس می‌فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود.
- ۲۰ پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدت مدیدی ترک نموده‌ای.
- ۲۱ ای یهوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن.
- ۲۲ و الا ما را بالکل رد نموده‌ای و بر ما بی نهایت غضبناک شده‌ای.

کتاب دانیال نبی

تعلیم دانیال در بابل

۱ در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت‌المال خدای خویش گذاشت. ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه‌سرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی‌اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرف‌رایان آورد. ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیک‌منظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهمیم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. ۵ و پادشاه وظیفه روزینه از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید تعیین نمود و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند. ۶ و در میان ایشان دانیال و حنیا و میشائیل و عزریا از بنی یهودا بودند. ۷ و رئیس خواجه‌سرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حنیا را به شدراک و میشائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغو مسمی ساخت.

۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد. ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه‌سرایان محترم و مکرم ساخت. ۱۰ پس رئیس خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می‌ترسم. چرا چهره‌های شما را از سایر جوانانی

که انبای جنس شما می‌باشند، زشتتر بیند و همچنین سرما نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.»^{۱۱} پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجه‌سرایان او را بر دانیال و حنیا و میشائیل و عزریا گماشته بود گفت: ^{۱۲} «مستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایی و به ما بقول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن. ^{۱۳} و چهره‌های ما و چهره‌های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می‌خورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید با بندگان عمل نمایی.»^{۱۴} و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد. ^{۱۵} و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره‌های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می‌خورند نیکوتر و فربه‌تر بود. ^{۱۶} پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد.

^{۱۷} اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فهمی گردید. ^{۱۸} و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد. ^{۱۹} و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حنیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند. ^{۲۰} و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت. ^{۲۱} و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

خواب نبوکدنصر

^۱ و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد. ^۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران

۲

و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

۳ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»^۴ کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»

۵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه‌های شمارا مزبله خواهند ساخت.»^۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.»^۷ ایشان باردیگر جواب داده، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

۸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوید، چون می‌بینید که فرمان از من صادر شده است.^۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام نمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داده‌اید که به حضور من بگویید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگویید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»

۱۰ کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگر یا کلدانی پرسد.^{۱۱} و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»

۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.^{۱۳} پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن

حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را می طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند. ۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می رفت، سخن گفت. ۱۵ و اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت.

۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید. ۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حنیا و میشائیل و عزریا را از این امر اطلاع داد، ۱۸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند. ۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند. ۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «اسم خدا تا ابدلاباد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است. ۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل می کند. پادشاهان رامعزول می نماید و پادشاهان را نصب می کند. حکمت را به حکیمان می بخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم می دهد. ۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می نماید. به آنچه در ظلمت است عارف می باشد و نور نزد وی ساکن است. ۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر می گویم و تسبیح می خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

تعبیر خواب

۲۴ و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.»

۲۵ آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.» ۲۶ پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تومی توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

۲۷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبید، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نیوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در بستر دیده‌ای این است: ۲۹ ای پادشاه فکری تو بر بستر درباره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکریهای خاطر خود را بدانی. ۳۱ توای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و وحشت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان

هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنانکه پایاها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشتهای پایهای قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زودشکن خواهد بود. ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالاباد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالاباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»

۴۶ آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند. ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده ای.» ۴۸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس

روسا بر جمیع حکمای بابل ساخت. ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه می‌بود.

تمثال طلا و تون آتش

۳^۱ نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا در ولایت بابل نصب کرد. ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند. ۳ پس امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند. ۴ و منادی به آواز بلند ندا کرده، می‌گفت: «ای قوما و امت‌ها و زبانها برای شما حکم است؛ ۵ که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. ۶ و هر که به رو نیفتد و سجده نماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»

۷ لهذا چون همه قوما آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قوما و امت‌ها و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند. ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند، ۹ و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۱۰ توای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را

سجده نماید. ۱۱ و هر که به رو نیفتد و سجده نماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود. ۱۲ پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستند، یعنی شدرک و میشک و عبدنغو. این اشخاص ای پادشاه، تو را احترام نمی نمایند و خدایان تو را عبادت نمی کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی نمایند.»

۱۳ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند. ۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی کنید؟ ۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به روافتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبا) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»

۱۶ شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر! درباره این امر ما راباکی نیست که تو را جواب دهیم. ۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.»

۱۹ آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بتابند. ۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند. ۲۱ پس این اشخاص را در رداها و جبهه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند. ۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان

را که شدرك و ميشك و عبدنغو را برداشته بودند كشت. ۲۳ و اين سه مرد يعنى شدرك و ميشك و عبدنغو در ميان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

۲۴ آنگاه نبوكدنصر پادشاه در حيرت افتاد و بزودى هرچه تمامتر برخاست و مشيران خود را خطاب كرده، گفت: «آيا سه شخص نبستم و در ميان آتش نينداختيم؟» ايشان در جواب پادشاه عرض كردند كه «صحيح است اى پادشاه!» ۲۵ او در جواب گفت: «اينك من چهار مرد مى بينم كه گشاده در ميان آتش مى خرامند و ضررى به ايشان نرسيده است و منظر چهارمين شبیه پسر خدا است.» ۲۶ پس نبوكدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزديك آمد و خطاب كرده، گفت: «اى شدرك و ميشك و عبدنغو! اى بندگان خداى تعالى بيرون شويد و بياييد.» پس شدرك و ميشك و عبدنغو از ميان آتش بيرون آمدند. ۲۷ و امرا و روسا و واليان و مشيران پادشاه جمع شده، آن مردان راديدند كه آتش به بدنهای ايشان اثرى نكرده و موى از سر ايشان نسوخته و رنگ ردای ايشان تبديل نشده، بلكه بوى آتش به ايشان نرسيده است.

۲۸ آنگاه نبوكدنصر متكلم شده، گفت: «متبارك باد خداى شدرك و ميشك و عبدنغو كه فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را كه بر او توكل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسليم نمودند تا خداى ديگرى سواى خداى خویش را عبادت و سجده نمايند، رهایی داده است. ۲۹ بنا بر اين فرمانى از من صادر شد كه هر قوم و امت و زبان كه حرف ناشايسته اى به ضد خداى شدرك و ميشك و عبدنغو بگويند، پاره پاره شوند و خانه های ايشان به مزبله مبدل گردد، زيرا خدايى ديگر نيست كه بدین منوال رهایی تواند داد.»

۳۰ آنگاه پادشاه (منصب) شدرك و ميشك و عبدنغو را در ولايت بابل برترى

داد.

خواب دوم نبوکدنصر

۴^۱ از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قوما و امت‌ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد! ^۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم. ^۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالابد. ^۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم می‌بودم. ^۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ^۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند. ^۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود. ^۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او می‌باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم. ^۹ که «ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می‌دانم که روح خدایان قدوس در تو می‌باشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده‌ام و تعبیرش را به من بگو.

^{۱۰} رویاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود. ^{۱۱} این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود. ^{۱۲} برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا برشاخه هایش ماوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ^{۱۳} در رویاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، ^{۱۴} که به آواز بلند ندا درداد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش را بپراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه

هایش آواره کردند. ۱۵ لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبم آسمان ترشود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد. ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان براو بگذرد. ۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهره می خواهد می دهد و پست ترین مردمان را بر آن نصب می نماید. ۱۸ این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می باشد.»

۱۹ آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی می باشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهاش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای خصمانت باشد. ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین ۲۱ و برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوادر شاخه هایش ماوا گردیدند، ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین. ۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلاف سازید، لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبم آسمان ترشود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد، ۲۴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است، ۲۵ که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات

صحرا خواهد بود و تو رامثل گاو ان علف خواهند خورانی و تو را از شبم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهر که می خواهد عطا می فرماید. ۲۶ و چون گفتند که کنده ریشه های درخت را وا گذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می کنند. ۲۷ لهما ای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و نگاهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیة بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.» ۲۸ این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد.

۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل می خرامید. ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده ام؟» ۳۱ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می شود که سلطنت از تو گذشته است. ۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خورانی و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهر که می خواهد می دهد.»

۳۳ در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاو ان علف می خورد و بدنش از شبم آسمان تر می شد تا موپهایش مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید.

۳۴ و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و حی سمرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابد الابد است. ۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می شوند و با جنود آسمان و سکنه

جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید و کسی نیست که دست او را بازدارد یا او را بگوید که چه می‌کنی. ۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد. ۳۷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می‌گویم که تمام کارهای او حق و طریق‌های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می‌روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته الهی بر روی دیوار

۱ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها بنوشند. ۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها نوشیدند. ۴ شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می‌خواندند.

۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر چگ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت دید. ۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهايش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم می‌خورد. ۷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند امانتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود. ۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیرخواها و حل معماها و گشودن عقده‌ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

۱۳ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟ ۱۴ و درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. ۱۵ و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ۱۶ و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقده‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.»

۱۷ پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود. ۱۸ اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر

سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قوما و امت‌ها و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هرکه را می‌خواست می‌کشت و هرکه را می‌خواست زنده نگاه می‌داشت و هرکه را می‌خواست بلند می‌نمود و هرکه را می‌خواست پست می‌ساخت. ۲۰ لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند. ۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاوان علف می‌خورانیدند و جسدش از شبم آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هرکه را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید. ۲۲ و توای پسرش بلشصر! اگرچه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع نمودی. ۲۳ بلکه خویشتن را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجه‌ها و متعه‌ها از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و (هیچ) نمی‌دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راههایت از او می‌باشد، تجید نمودی. ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. ۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منامنا ثقیل و فرسین.

۲۶ و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است. ۲۷ ثقیل؛ در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای. ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است.»

۲۹ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرین بر گردنش (نهادند) و درباره‌اش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد. ۳۰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

چاه شیران



۱ و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت. ۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید. ۵ پس وزیران و والیان بهانه می جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد. ۶ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره شریعت خدایش در او بیابیم.»

۷ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش. ۸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود. ۹ پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.» ۱۰ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

۱۱ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می زد و دعا می نمود و چنانکه قبل از آن عادت می داشت نزد خدای خویش دعای خود کرد و تسبیح

می خواند. ۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع می نماید.

۱۳ آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزدخدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود صحیح است.» ۱۴ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می باشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده ای اعتنائی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می نماید.» ۱۵ آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی می نمود. ۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

۱۷ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می نمایی تو را رهایی خواهد داد.» ۱۸ و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود. ۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسربرد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خواش از او رفت. ۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت. ۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید به آوازحزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می نمایی به رهانیدنت از شیران قادر بوده است؟»

۲۲ آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۲۳ خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گگاهی یافت نشد و هم در حضور توای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.» ۲۴ آنگاه پادشاه بی نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد. ۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند. ۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتها و زبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد! ۲۷ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تاابدالاباد قیوم است. و ملکوت او بی زوال و سلطنت او غیرمتناهی است. ۲۸ او است که نجات می دهد و می رهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» ۲۹ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می بود.

خواب چهار وحش

۱ در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده

گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهای سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و میب و بسیار زورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی مانده رامی خورد و پاره پاره می کرد و به پایهای خویش پایمال می نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخهاتامل می نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.

۹ «و نظر می کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می کردند و کورورها کورور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد. ۱۳ و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتها و زبانها او

را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

۱۵ «اما روح من دانیال در جسمم مدهوش شد و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد، ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ امامقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالابد متصرف خواهند بود. ۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگلهای برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سختتر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ بامقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و

قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او راز او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئتم در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

رویای قوچ و بز

۱ در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رویا نظر کردم و می دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام می باشد بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای می باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رای خود عمل نموده، بزرگ می شد.

۵ و حینی که متفکر می بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی

دهد.^۸ و بز نربی نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد.^۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و نخر زمینها بسیار بزرگ شد.^{۱۰} و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.^{۱۱} و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.^{۱۲} و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداختند و او (موافق رای خود) عمل نموده، کامیاب گردید.^{۱۳} و مقدسی را شنیدم که سخن می گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می گفت، پرسید که رویا درباره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می کند تا بکی خواهد بود.^{۱۴} و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»

معنی رویا

^{۱۵} و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد.^{۱۶} و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می گفت: «ای جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.»^{۱۷} پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر می باشد.»

^{۱۸} و حینی که او با من سخن می گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت.^{۱۹} و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد.^{۲۰} اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می باشد.^{۲۱} و آن بز نر ستر پادشاه یونان می باشد و آن شاخ بزرگی

که در میان دوچشمش بود پادشاه اول است. ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهارسلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست. ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رای خود) عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود. ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بغته هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رویایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رویا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»

۲۷ آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رویا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

دعای دانیال

۱ در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود. ۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد ساهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتادسال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد. ۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکسترمسالت نمایم؛ ۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آثانی که فرایض تو را حفظ می نمایند نگاه می داری! ۵ ما گناه و عصیان و شرارت و ورزیده و تمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده ایم. ۶ و به بندگانت انبیایی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما

و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته ایم. ^۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیده اند در آنها پراکنده ساخته ای. ^۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده ایم. ^۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو گناه ورزیده ایم. ^{۱۰} و کلام یهوه خدای خود را نشنیده ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم. ^{۱۱} و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده ایم. ^{۱۲} و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما داوری می نمودند گفته بود استوار نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است. ^{۱۳} تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معهذاً نزد یهوه خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ^{۱۴} بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.

^{۱۵} «پس الان ای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده ایم. ^{۱۶} ای خداوند مسالت آنکه بر حسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه مجاوران ما رسوا شده است. ^{۱۷} پس حال ای خدای ما دعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر

مقدس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما. ۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما تضرعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تومی نمایم. ۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوند پیامرزا! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر منمازیرا که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمی میباشند.»

ظهور جبرائیل

۲۰ و چون من هنوز سخن می گفتم و دعای نمودم و به نگاهان خود و نگاهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می داشتم، ۲۱ چون هنوز در دعامتکلم می بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید، ۲۲ و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمده ام تا تو را فطانت و فهم بخشم. ۲۳ در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تامل کن و رویا را فهم نما. ۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و نگاهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود. ۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود (اورشلیم) با کوچه ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. ۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت

و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است. ۲۷ و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده ای خواهد آمد والی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

رویای «مرد»

۱ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم. ۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به گان که کمربندی از طلای اوفازبر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پاپهانش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

۷ و من دانیال تنها آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند. ۸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پرمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم. ۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیپوش گردیدم. ۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید. ۱۱ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر

پایهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

۱۲ و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روزاول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمده‌ام. ۱۳ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم. ۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.»

۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم. ۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رویا درد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم. ۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.» ۱۸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد، ۱۹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.» ۲۰ پس گفت: «آیا می‌دانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ و الان برمی‌گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان خواهد آمد. ۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

«و در سال اول داریوش مادی، من نیز

۱ ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

۱۱

پادشاهان شمال و جنوب

۲ «و الان تو را به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از

این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت‌مندتر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیزد.

۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد سلطنت او شکسته خواهد

شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به ذریت او و نه موافق استقلال که او می‌داشت، زیرا که سلطنت او از ریشه‌کننده شده و به دیگران غیر

از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود.

۶ و بعد از انقضای سالها ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد

داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.

۷ «و کسی از رمونه‌های ریشه‌هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری

آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان و بت‌های ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و

نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.

۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از اول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم توخویشان را خواهند برافراشت تا رویا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.

۱۵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آنکس که به ضد وی می‌آید بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در نخر زمینها توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس بسوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس بسوی قلعه‌های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

۲۰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ.

۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله ها خواهد گرفت. ۲۲ و سيل افواج و رئيس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افرشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخواهد انگيخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود. ۲۶ و آنانی که خوراک او را می خورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بریک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز آنها برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (برحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود. ۳۰ و کشتیا از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (برحسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک می کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین رانجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را برپا خواهند داشت. ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت می ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می شناسند قوی شده، (کارهای عظیم

(خواهند کرد. ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد. ۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد. ۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.

پادشاهانی که خود را برمی افرازند

۳۶ «و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشان را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشان را از همه بلندتر خواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدران او را شناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه‌های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنان را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود. ۴۰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با اربابها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد. ۴۱ و به نفر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادوم و موآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشورهای دراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت. ۴۳ و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لیبان و حبشیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال

او را مضطرب خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

زمان آخر

۱ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت نجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الابد. ۴ اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری که به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به گان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا بکی خواهد بود؟» ۷ و آن مرد ملبس به گان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

۸ و من شنیدم اما درک نکردم پس گفتم: «ای آقایم آخرین امور چه خواهد بود؟»
 ۹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخرمخفی و مختوم شده
 است. ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند
 ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و
 از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دوست
 و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشابه حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و
 پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تابه آخرت برو زیرا که مستریح خواهی شد و در آخرین ایام
 در نصیب خود قایم خواهی بود.»

کتاب هوشع نبی

کلام خداوند که در ایام عزیا و یوتام و

۱ آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا و در ایام یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بثیری نازل شد.

همسر و اولاد هوشع

۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.»
 ۳ پس رفت و جومر دختر دבלایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زاید. ۴ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان یهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت. ۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.»
 ۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زاید و او وی را گفت: «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت. ۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به یهوه خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رهناید.»

۸ و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زاید. ۹ و او گفت: «نام او رالوعمی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (خدای) شما نیستم. ۱۰ لیکن شماره بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیود و نتوان

شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می‌باشید. ۱۱ و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین بر خواهند آمد زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود.»

توبیخ اسرائیل و تفقد از او

۲^۱ به برادران خود عمی بگویند و به خواهران خویش روحامه! ۲ محاجه نمائید! با مادر خود محاجه نمائید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید. ۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم. ۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می‌باشند. ۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بی‌شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و گنجان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.» ۶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراهای خود را نیابد. ۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبد نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی‌گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می‌گذشت.»

۸ اما او نمی‌دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می‌دادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم. ۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در موسمش باز خواهم گرفت و پشم و گنجان خود را که می‌بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت. ۱۰ و الان قباحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد

رهانید. ۱۱ و تمامی شادی او و عیدها و هلاها و سبت‌ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت. ۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می‌باشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.

۱۳ و خداوند می‌گوید که انتقام روزهای بعلم را از او خواهم کشید که برای آنها بخورمی سوزانید و خویشتن را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش کرده بود. ۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلاویز به او خواهم گفت. ۱۵ و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی غخور را به دروازه امید (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی‌اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید.

۱۶ و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایثی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت، ۱۷ زیرا که نامهای بعلم را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند. ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. ۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید. ۲۰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.»

۲۱ و خداوند می‌گوید: «من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد. ۲۲ و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد. ۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به لوعمی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

هوشع و زن زانیه

۳^۱ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی‌اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.»^۲ پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم،^۳ و او را گفتم: «برای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»

۴^۴ زیرا که بنی‌اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند. ^۵ و بعد از آن بنی‌اسرائیل بازگشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داود را خواهند طلبید و در ایام بازپسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

محاکمه اسرائیل

۴^۱ ای بنی‌اسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدادر زمین می‌باشد. ^۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زنا کاری. و تعدی می‌نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود. ^۳ بنابراین، زمین ماتم می‌کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می‌شوند و ماهیان دریا نیز تلف می‌گردند. ^۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توییح نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان می‌باشند. ^۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.

۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود. ۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من نگاه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت. ۸ نگاه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند. ۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد. ۱۰ و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده‌اند. ۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان را می رباید.

۱۲ قوم من از چوب خود مسئلت می کنند و عصای ایشان بدیشان خبر می دهد. زیرا که روح زنا کاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده‌اند. ۱۳ بر قله های کوهها قربانی می گذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط و سفیددار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخور می سوزانند. از این جهت دختران شما زنا می کنند و عروسهای شما فاحشه گری می نمایند. ۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا می کنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری می نمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان بازانیه‌ها عزلت می گرینند و با فاحشه‌ها قربانی می گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد.

۱۵ ای اسرائیل اگر تو زنا می کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس به جلجال نروید و به بیت آون بر نیابید و به حیات یهوه قسم نخورید. ۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل بره‌ها در مرتع وسیع خواهد چرانید. ۱۷ افرایم به بتها ملصق شده است؛ پس او را وا گذارید. ۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می شوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست

می‌دارند. ۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی های خویش نجل خواهند شد.

داوری بر اسرائیل

۵ ای کاهنان این را بشنوید وای خاندان اسرائیل اصغا نماید وای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور. ۲ عاصیان در کشتار مبالغه نموده اند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود. ۳ من افرایم را می‌شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، توای افرایم مرتکب زنا شده‌ای و اسرائیل خویشان را نجس ساخته است. ۴ کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زنا کاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی‌شناسند. ۵ و نخر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می‌دهد. اسرائیل و افرایم در نگاه خود می‌لغزند و یهودانیز همراه ایشان خواهد لغزید. ۶ گوسفندان و گاوان خود را می‌آوردند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است. ۷ به خداوند خیانت ورزیده اند زیرا فرزندان اجنبی تولید نموده اند. الان هلاکها ایشان را با ملکهای ایشان خواهد بلعید.

۸ در جبعه کرنا و در رامه سرنا بنوازید و در بیت آون صدا بزنید در عقب توای بنیامین.

۹ افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم. ۱۰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود می‌باشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت. ۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندی باشد. ۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بید شده‌ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی. ۱۳ چون افرایم بیماری خود را

و یهودا جراحت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته و نزد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمارا شفا نمی تواند داد و جراحت شما را التیام نتواند نمود. ۱۴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژیان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رفته خواهم ریود و رهاننده ای نخواهد بود. ۱۵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.

توبه نکردن اسرائیل

۱ بیایید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ اوزده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. ۲ بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود. ۳ پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نمایم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد.

۴ ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهودا با تو چه کنم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبم است که بزودی می گذرد. ۵ بنابراین من ایشان را بوسیله انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع می شود. ۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی. ۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیدند. ۸ جلعاد شهر نگاهکاران و خون آلود است. ۹ و چنانکه رهنان برای مردم در کمین می باشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم می کشند زیرا که ایشان مرتکب قباحه شده اند. ۱۰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجا مرتکب

زنا شده، اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است. ۱۱ و برای تو نیزای یهودا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهم برگردانید.

۱ چون اسرائیل را شفا می‌دادم، آنگاه نگاه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده‌اند. دزدان داخل می‌شوند و رهزنان در بیرون تاراج می‌نمایند. ۲ و در دل خود تفکر نمی‌کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده‌ام. الان اعمالشان ایشان را احاطه می‌نماید و آنها در نظر من واقع شده است. ۳ پادشاه را بشرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می‌سازند. ۴ جمیع ایشان زنا کارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا مخمر شدنش از برانگیختن آتش باز می‌ایستد. ۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بیمار ساختند و او دست خود را به استهزا کنندگان دراز کرد.

۶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خباز ایشان می‌خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می‌شود. ۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می‌بلعند و همه پادشاهان ایشان می‌افتند و در میان ایشان کسی نیست که مرابخواند. ۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است. ۹ غریبان قوتش را خورده‌اند و او نمی‌داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و او نمی‌داند. ۱۰ نخر اسرائیل پیش رویش شهادت می‌دهد اما ایشان به یهوه خدای خود بازگشت نمی‌نمایند و با وجود این همه او را نمی‌طلبند.

۱۱ افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی‌فهم است. مصر را می‌خوانند و بسوی آشور می‌روند. ۱۲ و چون می‌روند من دام خود را بر ایشان می‌گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می‌اندازم و ایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب می‌نمایم. ۱۳ وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان

باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگرچه من ایشان را فدیہ دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند. ۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می انگیزند. ۱۵ و اگرچه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند. ۱۶ ایشان رجوع می کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطاکننده شده اند. سروران ایشان به سبب غیظ زبان خویش به شمشیر می افتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استنزا خواهند نمود.

اسرائیل باد کاشته است

۱ کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند می آید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند. ۲ اسرائیل نزد من فریاد می نمایند که ای خدای ما تو را می شناسیم. ۳ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است. پس دشمن او را تعاقب خواهد نمود. ۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلای خویش بتها برای خود ساختند تا منقطع بشوند. ۵ ای سامره او گوساله تو را رد نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی توانند طاهر بشوند؟ ۶ زیرا که این نیز از اسرائیل است و صنعتگر آن را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد.

۷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید. ۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امتها مثل ظرف ناپسندیده می باشند. ۹ زیرا که ایشان مثل گورخرتها و منفرد به آشور رفته اند و افرایم عاشقان اجیر کرده است.

۱۰ اگرچه ایشان در میان امت ها اجرت می دهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و سروران رو به تناقض خواهند نهاد.

۱۱ چونکه افرايم مذبح های بسیار برای نگاه ساخت پس مذبح ها برایش باعث نگاه شد.

۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.

۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد.

ان الان عصیان ایشان را به یاد می آورد و عقوبت نگاه را برایشان می رساند و ایشان به مصر خواهند برگشت.

۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا می کند و یهودا شهرهای حصاردار بسیار می سازد. اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد که قصرهایش را بسوزاند.

مکافات اسرائیل

۱ ای اسرائیل مثل قوم ها شادی و وجد منمازیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمنا اجرت را دوست داشتی. ۲ خرمنا و چرخشتها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد. ۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرايم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد. ۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراک ماتمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد.

۵ پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینک از ترس هلاکت رفته اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می آید. ایام مکافات می رسد و اسرائیل این

را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد به سبب کثرت نگاه و فراوانی بغض تو. ^۸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقه‌های انبیا گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ^۹ مثل ایام جبعه فساد را به نهایت رسانیده‌اند، پس عصیان ایشان را بیاد می‌آورد و نگاه ایشان را مکافات خواهد داد.

^{۱۰} اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتیم. پدران شما را مثل نوبر انجیر در ابتدای موسم دیدیم. اما ایشان به بلع فغور رفتند و خویشان را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مکروه شدند. ^{۱۱} جلال افرایم مثل مرغ می‌پرد. زاییدن و حامله شدن و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد. ^{۱۲} و اگر فرزندان را پروراند ایشان را بی‌اولاد خواهیم ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم. ^{۱۳} افرایم حینی که او را برگزیدیم مثل صور در مرتع نیکو مغروس بود، اما افرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد. ^{۱۴} ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.

^{۱۵} تمامی شرارت ایشان در جلعجال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به سبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند. ^{۱۶} افرایم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی‌آورند و اگر نیز بزایند نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت. ^{۱۷} خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند، پس در میان امت‌ها آواره خواهند شد.

^۱ اسرائیل مو برومند است که میوه برای خود می‌آورد. هرچه میوه زیادی آورد، مذبح‌ها را زیاد می‌سازد و هرچه زمینش نیکوتر می‌شود، تمائیل را نیکوتر بنامی کند. ^۲ دل ایشان پر از نفاق است. الان مجرم می‌شوند و او مذبح‌های ایشان را خراب و تمائیل ایشان را منهدم خواهد ساخت. ^۳ زیرا که الحال

می گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی ترسیم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟»^۴ ایشان قسم های دروغ خورده و عهدها بسته، سخنان (باطل) می گویند و عدالت مثل حنظل درشیارهای زمین می روید.^۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آن می ترسند زیرا که قومش برای آن ماتم می گیرند و کاهنانش به جهت جلال او می لرزند زیرا که از آن دور شده است.^۶ و آن رانیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم نجالت خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد.^۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابود می شود.^۸ و مکانهای بلند آن که گاه اسرائیل می باشد ویران خواهد شد و خار و خس برمنج های ایشان خواهد روید و به کوهها خواهد گفت که ما را بپوشانید و به تلها که بر ما بیفتید.^۹ ای اسرائیل از ایام جبعه گناه کرده ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جبعه به ایشان نرسید.^{۱۰} هر گاه بخوهم ایشان را تادیب خواهم نمود و قومها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گاه خود بسته شوند.^{۱۱} و افرایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست می دارد و من بر گردن نیکوی او گذر کردم و من بر افرایم یوغ می گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب مازو برای خود خواهد کشید.

^{۱۲} برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمایید و زمین ناکاشته را برای خود خیش بزنید زیرا که وقت است که خداوند را بطلبید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند.^{۱۳} شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید و ثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید.^{۱۴} لهدانگامه ای در میان قوم های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه هایت خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت ارییل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندانش خرد شدند.^{۱۵} همچنین بیت ئیل به سبب شدت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

محبت خدا به اسرائیل

۱ هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم. ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت بت‌های تراشیده بخورسوزانیدند. ۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده‌ام. ۴ ایشان را به ریسمان‌های انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم. ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند. ۶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت‌های ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت. ۷ و قوم من جازم شدند که از من مرتد گردند. و هر چند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشتن را بر نمی افرازد.

۸ ای افرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟ چگونه تو را مثل ادمه نمایم و تو را مثل صبوئیم سازم؟ دل من در اندرونم منقلب شده و رقت‌های من با هم مشتعل شده است. ۹ حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان نی و در میان تو قدوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد. ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد. ۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد. خداوند می گوید که ایشان را در خانه‌های ایشان ساکن خواهم گردانید.

گناه قوم

۱۲ افرایم مرا به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده‌اند و یهودا هنوز با خدا و باقدوس امین ناپایدار است.

۱ افرایم باد را می‌خورد و باد شرقی راتعاقب می‌کند. تمامی روز دروغ و خرابی را می‌افزاید و ایشان با آشور عهد می‌بندند و روغن (به جهت هدیه) به مصر برده می‌شود. ۲ خداوند را با یهودا مخصوصه‌ای است و یعقوب را برحسب راهپایش عقوبت رسانیده، بر وفق اعمالش او را جزا خواهد داد. ۳ او پاشنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدا مجاهده نمود. ۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در بیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. ۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است. ۶ اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش. ۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او می‌باشد و ظلم را دوست می‌دارد. ۸ و افرایم می‌گوید: «به درستی که دولتند شده‌ام و توانگری را برای خود تحصیل نموده‌ام و در تمامی کسب من بی‌انصافی‌ای که نگاه باشد، در من نخواهند یافت.» ۹ اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه‌ها ساکن خواهم گردانید. ۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم و بواسطه انبیا مثل‌ها زدم. ۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض نگاه و بطالت گردیدند و در جلعال گاوها قربانی کردند. و مذبح‌های ایشان نیز مثل توده‌های سنگ در شیارهای زمین می‌باشد.

۱۲ و یعقوب به زمین ارام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد. ۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر برآورد و او به دست نبی

محفوظ گردید. ۱۴ افرايم خشم بسيار تلخی به هيجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش وا گذاشت و عار او را بر وی رد نمود.

خشم خدا بضد قوم

۱ هنگامی که افرايم به لرزه سخن گفت، خويشتن را در اسرائيل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، ببرد. ۲ و الان گاهان می افزايند و از نقره خود بتهای ريخته شده و تماثيل موافق عقل خود می سازند که همه آنها عمل صنعتگران می باشد و درباره آنها می گویند که اشخاصی که قربانی می گذرانند گوساله ها را ببوسند. ۳ بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبنمی که بزودی می گذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید.

۴ اما من از زمین مصر (تا حال) يهوه خدای توهستم و غير از من خدای ديگر را نمی شناسی و سواي من نجات دهنده ای نيست. ۵ من تو را در يابان در زمین بسيار خشک شناختم. ۶ چون چريدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند. ۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کمین خواهم نشست. ۸ و مثل خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید.

۹ ای اسرائيل هلاک شدی، اما معاونت تو با من است. ۱۰ الان پادشاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهرهايت معاونت کند و داورانت (کجايند) که درباره آنها گفתי پادشاه و سروران به من بده؟ ۱۱ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خويش او را برداشتم. ۱۲ عصيان افرايم بسته شده و گاه او مخزون گردیده است. ۱۳ دردهای زه مثل زنی که می زاید بروی آمده است و او پسری نادانشمند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد.

۱۳

۱۴ من ایشان را از دست هاویه فدیة خواهیم داد و ایشان را از موت نجات خواهیم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست وای هاویه هلاکت تو کجا است؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است. ۱۵ اگرچه در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی می وزد و باد خداوند از بیابان برمی آید و منبع او خشک می گردد و چشمه اش می خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج می نماید. ۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیزخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

بازگشت

۱ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب نگاه خود لغزیده ای. ۲ با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نماید و او را گویند: «تمامی نگاه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله های لبای خویش را ادا خواهیم نمود. ۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدایان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت می یابند.»

۴ ارتداد ایشان را شفا داده، ایشان را مجان دوست خواهیم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است. ۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهیم بود و او مانند سوسنها گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوانید. ۶ شاخه هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود. ۷ آنانی که زیر سایه اش ساکن می باشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود. ۸ افرایم خواهد گفت: مرا دیگر با بتها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می باشم. میوه تو از من یافت می شود. ۹ کیست مرد حکیم که این چیزها

رابفهمد و فهیمی که آنها را بدانند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک می نمایند، اما خطا کاران در آنها لغزش می خورند.

کتاب یوئیل نبی

کلام خداوند که بر یوئیل بن فتوئیل

نازل شد.

هجوم ملخها

۲ ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش بگیرید! آیا مثل این در ایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده است؟^۳ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خبر بدهید.^۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ می خورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه می خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس می خورد.^۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیرانگور و لوله نماید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.^۶ زیرا که امتی قوی و بیشمار به زمین من هجوم می آورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هرثرب است.^۷ تا کستان مرا ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون انداخته اند و شاخه های آنها سفید شده است.^۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس می پوشد، ماتم بگیر. ^۹ هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خداوند هستند ماتم می گیرند.^{۱۰} صحرا خشک شده و زمین ماتم می گیرد زیرا گندم تلف شده و شیر خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

۱۱ ای فلاحان نجل شوید وای باغبانان ولوله نماید به جهت گندم و جو زیر محصول زمین تلف شده است. ۱۲ موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است.

دعوت به توبه

۱۳ ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نماید وای خادمان مذبح ولوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب رابسر برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خدای شما باز داشته شده است. ۱۴ روزه راتعین نماید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه یهوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرع نماید. ۱۵ وای برآن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق می آید. ۱۶ آیا ماکولات در نظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما. ۱۷ دانه‌ها زیر کلوخها پوسید. مخزن‌ها ویران و انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید. ۱۸ بهایم چه قدر ناله می کنند و رمه های گاو شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گله های گوسفند نیز تلف شده‌اند. ۱۹ ای خداوند نزد تو تضرع می نمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است. ۲۰ بهایم صحرا بسوی تو صیحه می زنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

روز تاریکی

۱ در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزند زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است. ۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و ده‌های بسیار نخواهد بود. ۳ پیش روی ایشان آتش

می‌سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می‌گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی‌یابد. ۴ منظر ایشان مثل منظر اسبان است و مانند اسب‌سواران می‌تازند. ۵ مثل صدای ارابه‌ها بر قله کوهها جست و خیزی کنند؛ مثل صدای شعله آتش که گاه رامی‌سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ۶ از حضور ایشان قوم‌های لرزند. تمامی رویها رنگ‌پریده می‌شود. ۷ مثل جباران می‌دوند، مثل مردان جنگی بر حصارها برمی‌آیند و هر کدام به راه خود می‌آیند و طریقه‌های خود را تبدیل نمی‌کنند. ۸ بر یکدیگر ازدحام نمی‌کنند، زیرا هرکس به راه خود می‌خرامد. از میان حربه‌ها هجوم می‌آورند و صف‌های خود را نمی‌شکنند. ۹ بر شهر می‌جهند، به روی حصارها می‌دوند، به خانه‌های برمی‌آیند. مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می‌شوند. ۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش می‌شود؛ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خویش را باز می‌دارند. ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می‌کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجا می‌آورد، قدیر است. زیرا روز خداوند عظیم و بی‌نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

دعوت به بازگشت

۱۲ و لکن الان خداوند می‌گوید با تمامی دل و با روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید. ۱۳ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که اورثوف و رحیم است و دیرخشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان می‌شود. ۱۴ که می‌داند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای یهوه خدای شما. ۱۵ در صهیون کرنا بنوازید و روزه را تعیین کرده، محفل مقدس را ندا کنید. ۱۶ قوم را جمع کنید،

جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از جمله خویش بیرون آیند. ۱۷ کاهنانی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار، مبادا امت‌ها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قوما بگویند که خدای ایشان کجا است؟»

پاسخ خداوند

۱۸ پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود. ۱۹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «اینک من گندم و شیره و روغن را برای شامی فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان امت‌ها عار نخواهم ساخت. ۲۰ و لشکر شمالی را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که مقدمه آن بر دریای شرقی و ساقه‌اش بر دریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفوئتش بر خواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.»

۲۱ ای زمین مترس! وجد و شادی بنما زیرا یهوه کارهای عظیم کرده است. ۲۲ ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتع‌های بیابان سبز شد و درختان میوه خود را آورد و انجیر و موقوت خویش را دادند. ۲۳ ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه‌اش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است. ۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصره‌ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید. ۲۵ و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شما رد خواهم نمود. ۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد نجل نخواهند

شد. ۲۷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل می‌باشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من نجل نخواهند شد تا ابدالاباد.

۲۸ و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما رویاها خواهند دید. ۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت. ۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. ۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیقی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

داوری بر امت‌ها

۳^۱ زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم،^۲ آنگاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا بایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند. ۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه‌ای داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بنوشند. ۴ و حال‌ای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا می‌رسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هرچه تمام تر به سر شما رد خواهم نمود. ۵ چونکه نقره و طلا و نفایس زیبای مرا گرفته، آنها را به هیکل‌های خود درآوردید. ۶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حدود ایشان دور کنید. ۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و

اعمال شما را به سر شما خواهم برگردانید.^۸ و پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید می‌باشند بفروشند زیرا خداوند این را گفته است.

۹ این را در میان امت‌ها ندا کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند. ۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها و اره‌های خویش را برای نیزه‌ها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم. ۱۱ ای همه امت‌ها بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرود آور! ۱۲ امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم. ۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا که معصره‌ها پر شده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است. ۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. ۱۵ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند. ۱۶ و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان وزمین متزلزل می‌شود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

تفقد از قوم خدا

۱۷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می‌باشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و پیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود. ۱۸ و در آن روز کوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت. ۱۹ مصر ویران خواهد شد و ادوم به بیابان بایر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و

خون بی گاهان را در زمین ایشان ریختند. ۲۰ و یهودا تا ابدالاباد مسکون خواهد شد
و اورشلیم تا دهرهای بسیار. ۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر
خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

کتاب عاموس نبی

کلمات عاموس که از شبانان تقوع بود و

۱ آنها را در ایام عزریا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله درباره اسرائیل دید. ۲ پس گفت: خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و مرتع‌های شبانان ماتم می‌گیرند و قله کرم‌ل خشک می‌گردد.

مجازات همسایگان اسرائیل

۳ خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چوم‌های آهنین کوفتند. ۴ پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهد را بسوزاند. ۵ و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آون و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند می‌گوید که قوم آرام به قیر به اسیری خواهند رفت.

۶ خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادوم تسلیم نمایند. ۷ پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند. ۸ و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرود خواهم آورد و خداوند یهوه می‌گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.

۹ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادوم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند. ۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

۱۱ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر ادوم عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رحمهای خویش را تباه ساخت و خشم او پیوسته می درید و غضب خود را دایم نگاه می داشت. ۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند.

۱۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر بنی عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند. ۱۴ پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و باتندبادی در روز طوفان بسوزاند. ۱۵ و خداوند می گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیع.

خداوند چنین می گوید: به سبب سه و

۱ چهار تقصیر موآب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه ۲ ادوم را آهک پختند. ۲ پس آتش بر موآب می فرستم تا قصرهای قریوت را بسوزاند و موآب با هنگامه و خروش و صدای کرنا خواهد مرد. ۳ و خداوند می گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وی خواهم کشت.

۴ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فریض او را نگاه نداشتند و

دروغهای ایشان که پدرانشان آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد. ۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

داوری اسرائیل

۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند. ۷ و به غبار زمین که بر سرمسکینان است حرص دارند و راه حلیمان را منحرف می سازند و پسر و پدر به یک دختر درآمده، اسم قدوس مرا بی حرمت می کنند. ۸ و بر رختی که گرو می گیرند، نزد هر مذبح می خوابند و شراب جریمه شدگان را در خانه خدای خود می نوشند.

۹ و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوه ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم. ۱۰ و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا زمین اموریان را به تصرف آورید. ۱۱ و بعضی از پسران شما را انبیا و بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟ ۱۲ اما شما نذیره ها را شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوت مکنید.

۱۳ اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارا به ای که از بافه ها پر باشد، تنگ گذارده می شود. ۱۴ و مفر برای تندرو فوت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد رها کند. ۱۵ و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزپا خود را نخواهد رها کند و اسب سوار جان خود را خلاصی نخواهد داد. ۱۶ و خداوند می گوید که شجاع ترین جباران در آن روز عریان خواهند گریخت.

شهادت به ضد اسرائیل

۳

۱ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضدشمای بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته است: ۲ من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گگاهان شما را بر شما خواهم رسانید. ۳ آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش می‌کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۴ آیا مرغ به دام زمین می‌افتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته می‌شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۵ آیا کرنادر شهر نواخته می‌شود و خلق نترسند؟ ۶ آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را فرموده باشد؟ ۷ زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد. ۸ شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟

۹ بر قصرهای اشدود و بر قصرهای زمین مصر ندا کنید و بگویید بر کوههای سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه‌های عظیم در وسط آن و چه ظلمها در میانش واقع شده است. ۱۰ زیرا خداوند می‌گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می‌کنند راست کرداری را نمی‌دانند. ۱۱ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوت تو را از تو به زیر خواهد آورد و قصرهای تاراج خواهد شد.

۱۲ خداوند چنین می‌گوید: چنانکه شبان دوساق یا نرمة گوش را از دهان شیر رها می‌کند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشه‌ای بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت. ۱۳ خداوند یهوه خدای لشکرهای می‌گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید. ۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای

اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح های بیت ثیل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.
 ۱۵ و خداوند می گوید که خانه زمستانی را باخانه تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهد گردید.»

اسرائیل بسوی خدا بازگشت نمی کند

۱ ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده،
 فقیران را ستم می کنید و به آقایان ایشان می گوید بیاورید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید! ۲ خداوند یهوه به قدوسیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما می آید که شما را با غلها خواهند کشید و باقی ماندگان شما را با قلابهای ماهی. ۳ و خداوند می گوید که هر یک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هر مون افکنده خواهید شد.

۴ به بیت ثیل بیایید و عصیان بوزرید و به جلال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامداد قربانی های خود را بیاورید و هر سه روز عشرهای خود را. ۵ و قربانی های تشکر بانحیرمایه بگذرانید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان نماید زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند یهوه این است. ۶ و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهذ خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید.

۷ و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد. ۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می گوید که بسوی من بازگشت نمودید. ۹ و شمارا به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و

زیتونهای شما را خورد. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۱۰ و وبا را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۱۱ و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را واژگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید.

۱۲ بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خویشتن را میساز تا با خدای خود ملاقات نمایی. ۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می دهد و فجر را به تاریکی مبدل می سازد و بر بلندیهای زمین می خرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او می باشد.

مرثیه و دعوت به توبه

۱ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می خوانم بشنوید. ۲ دختر بزرگه اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را برخیزاند. ۳ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت. ۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می گوید: مرا بطلبید و زنده بمانید. ۵ اما بیت ئیل را مطالبید و به جلجال داخل مشوید و به بئرشبع مروید، زیرا جلجال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد. ۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند.

۷ ای شما که انصاف را به افسنتین مبدل می‌سازید و عدالت را به زمین می‌اندازید،
 ۸ آن که ثریا و جبار را آفرید و فجر را به سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل
 شب تاریک گردانید و آبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه
 اسم او می‌باشد؛^۹ آنکه خرابی را برزورآوران می‌رساند چنانکه خرابی بر قلعه‌ها وارد
 می‌آید؛^{۱۰} ایشان از آنانی که در محکمه حکم می‌کنند، نفرت دارند و راستگویان
 رامکروه می‌دارند.^{۱۱} بنابراین چونکه مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم از
 ایشان گرفتید، خانه‌ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در آنها ساکن
 نخواهید شد و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود و لیکن شراب آنها را نخواهید
 نوشید.^{۱۲} زیرا تقصیرهای شما را می‌دانم که بسیار است و گاهان شما را که عظیم
 می‌باشد، زیرا عادلان را به تنگ می‌آورید و رشوه می‌گیرید و فقیران را در محکمه
 از حق ایشان منحرف می‌سازید.

۱۳ لهذا هرکه عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد
 بود.^{۱۴} نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید و بدین منوال یهوه خدای لشکرها با
 شما خواهد بود، چنانکه می‌گویید.^{۱۵} از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید
 و انصاف را در محکمه ثابت نمایید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت
 نماید.


روز خداوند

۱۶ بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین می‌گوید: در همه چهارسوها نوحه
 گری خواهد بود و در همه کوجه‌ها وای وای خواهند گفت و فلاحان را برای ماتم
 و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده‌اند، برای نوحه گری خواهند خواند.^{۱۷} و
 در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند می‌گوید که من در میان
 تو عبور خواهم کرد.^{۱۸} وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید. روز خداوند

برای شما چه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنایی! ۱۹ مثل کسی که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بندد و ماری او را بگردد. ۲۰ آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟

۲۱ من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و (عطر) محفل های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد. ۲۲ و اگرچه قربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذرانید، آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت. ۲۳ آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بربطهای تو را گوش نخواهم کرد. ۲۴ و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری بشود. ۲۵ ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانیها و هدایای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ ۲۶ فی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید. ۲۷ پس بیهوده که نام او خدای لشکرها می باشد، می فرماید که من شما را به آن طرف دمشق جلای وطن خواهم ساخت.

وای بر ایمنان

۱ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که  نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند می باشند. ۲ به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمایید و از آنجا به حمات بزرگ بروید و به جت فلسطینیان فرود آید؛ آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟ ۳ شما که روز بلا را دور می کنید و مسند ظلم را نزدیک می آورید. ۴ که بر تختهای عاج می خوابید و بر بسترها دراز می شوید و برهها را از گله و گوسالهها را از میان حظیرهها می خورید. ۵ که با نغمه بربط می سرابید و آلات موسیقی رامثل داود برای خود

اختراع می کنید. ۶ و شراب را از کاسه‌ها می نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می نماید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید. ۷ بنابراین ایشان الان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد.

۸ خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده و یهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هر چه در آن است تسلیم خواهم نمود. ۹ و اگر ده نفر در یک شهر باقی مانده باشند ایشان خواهند مرد. ۱۰ و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود. ۱۱ زیرا اینک خداوند امر می فرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافتها تلف می شود. ۱۲ آیا اسبان بر صخره می دوند یا آن را با گاوان شیار می کنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت را به افسنتین مبدل ساخته اید. ۱۳ و به ناچیز شادی می کنید و می گوید آیا با قوت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟ ۱۴ زیرا یهوه خدای لشکرهای گوید: اینک ای خاندان اسرائیل من به ضد شما امتی برمی انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهند آورد.

ملخ و آتش و شاقول

۱ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای رویدن **۷** حاصل رش دوم ملخها آفرید و هان حاصل رش دوم بعد از چیدن پادشاه بود. ۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: «ای خداوند یهوه مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه بعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟» ۳ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «نخواهد شد.» ۴ خداوند یهوه به من چنین نمودار

ساخت و اینک خداوند یهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم رابلعید و زمین را سوزانید. ۵ پس گفتم: «ای خداوند یهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزد چونکه کوچک است؟» ۶ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند یهوه گفت: «این نیز نخواهد شد.» ۷ و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوار قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود.

۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می گذارم و بار دیگر از ایشان در نخواهم گذشت. ۹ و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.»

۱۰ و امصیای کاهن بیت ئیل نزد یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان اسرائیل بر تو فتنه می انگیزد و زمین سخنان او را متحمل نتواند شد. ۱۱ زیرا عاموس چنین می گوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

۱۲ و امصیا به عاموس گفت: «ای رای برو و به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. ۱۳ اما در بیت ئیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت می باشد.»

۱۴ عاموس در جواب امصیا گفت: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را می چیدم. ۱۵ و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما. ۱۶ پس حال کلام خداوند را بشنو: تو می گویی به ضد اسرائیل نبوت مکن و به ضد خاندان اسحاق تکلم منما. ۱۷ لهاد خداوند چنین می گوید: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران و دخترانت به شمشیر خواهند افتاد و زمینت به ریسمان تقسیم خواهد شد و تو در زمین نجس خواهی مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

سبد میوه

۱ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سبدی پر از میوه‌ها. ۲ و گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» من جواب دادم که «سبدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.» ۳ خداوند یهوه می گوید که در آن روزسرودهای هیکل به ولوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت.

۴ ای شما که می خواهید فقیران را ببلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید. ۵ و می گوید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبت تا انبارهای گندم را بکشاییم و ایفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، میزانها را قلب و معوج نماییم. ۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم. ۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. ۸ آیا به این سبب زمین متزلزل نخواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و فرو نخواهد نشست.

۹ و خداوند یهوه می گوید: «که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود. ۱۰ و عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه هامبدل خواهم ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هر سر گری برخواهم آورد و آن را مثل ماتم پسر یگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.»

۱۱ اینک خداوند یهوه می گوید: «ایامی می آید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند. ۱۲ و ایشان از

دریا تا دریا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلند اما آن را نخواهند یافت. ۱۳ در آن روز دوشیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد. ۱۴ آنانی که به نگاه سامره قسم خورده، می گویند که «ای دان به حیات خدای تو و به طریقت بشرشبع قسم می خوریم»، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

داوری بر اسرائیل و تفقد از او

۱ خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «تاجهای ستونها را بزن تا آستانه ها بلرزد و آنها را بر سر همه مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت و فراری ای از ایشان نخواهد گریخت و باقی مانده ای از ایشان نخواهد رست. ۲ اگر به هاویه فرو روند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد. ۳ و اگر به قله کرم پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریاخویشتن را مخفی نمایند، در آنجا مار را امر خواهم فرمود که ایشان را بگزد. ۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی.

۵ خداوند یهوه صباوت که زمین را لمس می کند و آن گداخته می گردد و همه ساکنانش ماتم می گیرند و تمامش مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو می نشیند؛ ۶ آن که غرفه های خود را در آسمان بنا می کند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می نهد و آبهای دریا را ندا در داده، آنها را به روی زمین می ریزد نام او یهوه می باشد. ۷ خداوند می گوید: «ای بنی اسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارامیان را از قیر برنیاوردم؟»

۸ اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گاهکار می‌باشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می‌گوید که «خاندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امت‌ها خواهم بیخت، چنانکه غله در غربال بیخته می‌شود و دانه‌ای بر زمین نخواهد افتاد. ۱۰ جمیع گاهکاران قوم من که می‌گویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد. ۱۱ در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهایش را مرمت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد. ۱۲ تا ایشان بقیه ادوم و همه امت‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» خداوند که این را بجا می‌آورد تکلم نموده است.

۱۳ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیرانگور را خواهد چکانید و تمامی تلها به سیلان خواهد آمد. ۱۴ و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.»

۱۵ و یهوه خدایت می‌گوید: «من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد.»

کتاب عوبدیای نبی

۱ رویای عوبدیا.

۲ هان من تو را کوچکترین امت‌ها گردانیدم و تو بسیار خوار هستی. ۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است. ۴ خداوند می‌گوید: اگرچه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری من تو را از آنجا فرودخواهم آورد. ۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه هلاک شدی)؟ آیا بقدر کفایت غارت نمی‌کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ ۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ۷ همه آنانی که با تو همعهد بودند تو را بسر حد فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خوردگان نان تو دامی زیر تو گسترده‌اند. در ایشان فطانتی نیست.

۸ خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان ادوم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ۹ و جباران توای تیمان هراسان خواهند شد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.

۱۰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، نجات تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد.

۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و بر اورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن. ۱۳ و به

دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلای ایشان دراز مکن. ۱۴ و بر سر دو راه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ۱۵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امت ها نزدیک است و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت. ۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امت ها خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده اند.

۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهند آورد. ۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو گاه عوبدیا خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو را و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد). ۲۰ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صرفه به تصرف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صفارد هستند شهرهای جنوب را به تصرف خواهند آورد. ۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

کتاب یونس نبی

فرار یونس از امر خدا

۱ و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر گفتند: «بباید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» ۹ او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» ۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند:

«چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.»

۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضدایشان زیاده و زیاده تلاطم می‌نمود. ۱۴ پس نزدیپوه دعا کرده، گفتند: «آه‌ای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا توای خداوند هرچه می‌خواهی می‌کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرورد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

دعای یونس

۱ و یونس از شکم ماهی نزدیپوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آبا مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بسر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا درگرفت. اما توای یپوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدست رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می‌دارند،

احسان های خویش را ترک می نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

رفتن یونس به نینوا

۳ ۱ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.» ۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد. ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کسی خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و کابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بدخود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

غضب یونس

۴

۱ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، ۲ و نزد خداوند دعا نمود، گفت: «آه‌ای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی؟»

۳ پس حال‌ای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴ خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟»

۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نموداد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدویی نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو رازد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

۹ خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

کتاب میکاه نبی

۱ کلام خداوند که بر میکاه مورثتی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید.

داوری بر سامره و اورشلیم

۲ ای جمیع قوم‌ها بشنوید وای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد. ۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید و نزول نموده، بر مکان‌های بلند زمین می‌خرامد. ۴ و کوهها زیر او گذاخته می‌شود و وادیا منشق می‌گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود. ۵ این همه به سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان‌های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی‌باشد؟ ۶ پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهیم ساخت و سنگهایش را به دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهیم نمود. ۷ و همه بت‌های تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماثیلش را خراب خواهیم کرد زیرا که از مزدفاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهد برگشت. ۸ به این سبب ماتم گرفته، ولوله خواهیم نمود و برهنه و عریان راه خواهیم رفت و مثل شغالها ماتم خواهیم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهیم نمود. ۹ زیرا که جراحت‌های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه‌های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

۱۰ در جت خبر مرسانید و هرگز گریه ننمایید. در خانه عفره، در غبار خویشتن را غلطانیدم. ۱۱ ای ساکنه شافیر عریان و نجل شده، بگذر. ساکنه صانان بیرون

نمی آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما می گیرد. ۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی درد زه می کشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است. ۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تندرورا به ارابه ببند. او ابتدای نگاه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است. ۱۴ بنابراین طلاق نامه ای به مورثت جت خواهی داد. خانه های اکذیب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود. ۱۵ ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی بر تو خواهم آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد.

۱۶ خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گرساز و موی خود را بتراش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد تو به اسیری رفته اند.

تدبیر خدا

۱ وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می نمایند و مرتکب شرارت می شوند. در روشنایی صبح آن را بجا می آورند، چونکه در قوت دست ایشان است. ۲ بر زمینهاطمع می ورزند و آنها را غصب می نمایند و برخانه ها نیز و آنها را می گیرند و بر مرد و خانه اش و شخص و میراثش ظلم می نمایند. ۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است. ۴ در آن روز بر شما مثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دور می کند و زمینهای مرا به مرتدان تقسیم می نماید. ۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان رابه قرعه در جماعت خداوند بکشد.

انبیای کذب

۶ ایشان نبوت کرده، می گویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت ننمایند رسوایی دور نخواهد شد. ۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیاروح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال اومی باشد؟ آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک می باشد نیکو نیست؟^۸ لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می گذرند و از جنگ روگردانند می کنید. ۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می کنید و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد می گیرید. ۱۰ برخیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت. ۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هرآینه اونبی این قوم خواهد بود.

وعده رهایی

۱۲ ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله ای که در آغل خود باشد، به سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد. ۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳ و گفتم: ای روسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟^۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می کنند،

۳ و کسانی که گوشت قوم مرا می‌خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می‌کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزند. ۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند. ۵ خداوند درباره انبیایی که قوم مرا گمراه می‌کنند و به دندانهای خود می‌گزند و سلامتی راندا می‌کنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می‌بینند، چنین می‌گوید: ۶ از این جهت برای شما شب خواهد بود که رویا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد. ۷ و رایبان نجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود. ۸ و لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده‌ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گاهش خبر دهم. ۹ ای روسای خاندان یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می‌سازید. ۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می‌نمایید. ۱۱ روسای ایشان برای رشوه داوری می‌نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می‌دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می‌گیرند و بر خداوند توکل نموده، می‌گویند: آیا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید. ۱۲ بنابراین صهیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده‌های سنگ و کوه خانه به بلندیهایی جنگل مبدل خواهد گردید.

کوه خانه خداوند

۱ و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و بر فوق تلها برافراشته خواهد گردید و قومها بر آن روان خواهند شد. ۲ و امت‌های

۴

بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآیم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.^۳ او در میان قوم های بسیارداوری خواهد نمود و امت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.^۴ و هر کس زیر مو خود و زیر انجیر خویش خواهد نشست و ترساننده ای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صباوت تکلم نموده است.^۵ زیرا که جمیع قوم ها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک می نمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابد الابد سلوک خواهیم نمود.

^۶ خداوند می گوید که در آن روز لنگان را جمع خواهیم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساخته ام فراهم خواهیم آورد.^۷ و لنگان را بقیقی و دور شدگان را قوم قوی خواهیم ساخت و خداوند در کوه صهیون برایشان از الان تا ابد الابد سلطنت خواهند نمود.^۸ و توای برج گله وای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.^۹ الان چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می زاید گرفته است؟^{۱۰} ای دختر صهیون مثل زنی که می زاید درد زه کشیده، وضع حمل نما زیرا که الان از شهر بیرون رفته، در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته، در آنجا رهایی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان رهایی خواهد داد.^{۱۱} و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، می گویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگرست.^{۱۲} اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافها در خرمنگاه جمع کرده است.^{۱۳} ای دختر صهیون برخیز و پایمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهد ساخت و

سمهای تو را برنج خواهم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

حکمران از بیت لحم

۱ ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگرهابسته اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد. ۲ و توای بیت لحم افراته اگرچه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. ۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی اسرائیل بازخواهند گشت. ۴ و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (گله خود را) خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد. ۵ و او سلامتی خواهد بود.

رهای و خرابی

هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، بر قصرهای ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهیم داشت. ۶ و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نمرود را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ما داخل شده، حدود ما را پایمال کند. ۷ و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گياه می آید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید. ۸ و بقیه یعقوب در میان امت ها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر ژیان در میان گله های

گوسفندان خواهند بود که چون عبوری نماید پایمال می کند و می درد و رهاننده‌ای نمی باشد. ۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید.

۱۰ و خداوند می گوید که در آن روز اسبان تو را از میانت منقطع و ارا به هایت را معدوم خواهم نمود. ۱۱ و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند. ۱۳ و بت‌های تراشیده و تمثالهای تو را از میانت نابود خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده نمایی. ۱۴ و اشیره هایت را از میانت کنده، شهرهایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۵ و با خشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهم کشید.

مخاصمه خدا با اسرائیل

۱ آنچه خداوند می گوید بشنوید! برخیز و نزد کوهها مخصوصه نما و تلها آواز تو را بشنوند. ۲ ای کوهها مخصوصه خداوند را بشنوید و ای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را با قوم خود مخصوصه ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد. ۳ ای قوم من به تو چه کرده‌ام و به چه چیز تو را خسته ساخته‌ام؟ به ضد من شهادت بده. ۴ زیرا که تو را از زمین مصر برآوردم و تو را از خانه بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم. ۵ ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور او را جواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطیم تا جلجال (واقع شد به خاطر دار) تا عدالت خداوند را بدانی. ۶ با چه چیز به حضور خداوند پیام و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی پیام؟ ۷ آیا خداوند از هزارها قوچ و از ده هزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و ثمره

بدن خویش را به عوض نگاه جانم بدهم؟^۸ ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

نگاه اسرائیل

۹ آواز خداوند به شهر ندا می‌دهد و حکمت اسم او را مشاهده می‌نماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید. ۱۰ آیا تا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانه شیران می‌باشد؟

۱۱ آیا من با میزانهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟ ۱۲ زیرا که دولتندان او از ظلم ملواند و ساکنانش دروغ می‌گویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است. ۱۳ پس من نیز تو را به سبب گاهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود.

۱۴ تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرون تو خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود. ۱۵ تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ توزیتون را به پا خواهی فشرد اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اما شراب نخواهی نوشید. ۱۶ زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می‌شود و به مشورت های ایشان سلوک می‌نمایید تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به سخریه تسلیم نمایم، پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

اندوه اسرائیل

۱ وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه‌ها و مانند چیدن انگورهایی شده‌ام که نه خوشه‌ای برای خوراک دارد و نه نوبر انجیری که جان من آن را



می خواهد. ۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کمین می گذارند و یکدیگر را به دام صید می نمایند. ۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب می کند و داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم می نماید؛ پس ایشان آن را به هم می بافند. ۴ نیکوترین ایشان مثل خار می باشد و راست کردار ایشان از خار است بدتر. روز پاسبانان و (روز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود. ۵ بر یار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل منما و در دهان خود را از هم آغوش خودنگاه دار. ۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می کند و دختر با مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می نمایند و دشمنان شخص اهل خانه اومی باشند. ۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار می کشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.

تفقد از اسرائیل

۸ ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگرچه بیفتم خواهم برخاست و اگرچه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود. ۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او نگاه ورزیده ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود. ۱۰ دشمنم این را خواهد دید و نجالت او را خواهد پوشانید زیرا به من می گوید: یهوه خدای تو کجا است؟ چشمانم بر او خواهد نگریست و او الان مثل گل کوچه ها پایمال خواهد شد. ۱۱ در روز بنا نمودن دیوارهای در آن روز شریعت دور خواهد شد. ۱۲ در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تا دریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد. ۱۳ و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد.

۱۴ قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرم‌ل به تنهایی ساکن می‌باشند، ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعاد بچرند. ۱۵ مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد. ۱۶ امت‌ها چون این را بینند، از تمامی توانایی خویش نخل خواهند شد و دست برده‌ان خواهند گذاشت و گوشه‌های ایشان کرخواید شد. ۱۷ مثل مار خاک را خواهند لیسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود با لرزه بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما باخوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید. ۱۸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش درمی‌گذرد. او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد زیرا رحمت را دوست می‌دارد. ۱۹ او باز رجوع کرده، بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گاهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت. ۲۰ امانت را برای یعقوب و رافت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

کتاب ناحوم نبی

وحی درباره نینوی. کتاب رویای ناحوم

۱ القوشی.

غضب خدا بر نینوا

۲ یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می دارد. ۳ خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و نگاه را هرگز بی سزائی گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او می باشد. ۴ دریا را عتاب می کند و آن را می خشکاند و جمیع نهرها را خشک می سازد. باشان و کرمل کاهیده می شوند و گل لبنان پژمرده می گردد. ۵ کوهها از او متزلزل و تلها گداخته می شوند و جهان از حضور وی متحرک می گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. ۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می شود و صخره ها از او خرد می گردد. ۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می باشد و متوکلان خود را می شناسد. ۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهد نمود. ۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا اگرچه مثل خارها بهم پیچیده و مانند می گساران مست بشوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد. ۱۱ مشیر بلیعال که به ضد خداوند بد می اندیشد، از تو بیرون آمده است.

۱۲ خداوند چنین می گوید: «اگرچه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگرچه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود. ۱۳ و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.» ۱۴ و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر ذریتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده ای. ۱۵ اینک بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می کند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مردبلیعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

سقوط نینوا

۲
 ۱ خراب کننده در مقابل تو برمی آید. حصار را حفظ کن، راه را دیدبانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن. ۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می آورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می کنند و شاخه های موهای ایشان را تلف می نمایند. ۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبس و ارابه ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه ها متحرک می باشد. ۴ ارابه ها را در کوچه ها بتندی می رانند، در چهارسوها بهم برمی خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقهها می دوند. ۵ او بزرگان خود را به یاد می آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می خورند. دوان دوان به حصار می آیند و منجنیق را حاضر می سازند. ۶ دروازه های نهرها گشاده است و قصر گداخته می گردد. ۷ و حصب برهنه شده، (به اسیری) برده می شود و کنیزانش مثل ناله فاخته ها سینه زنان ناله می کنند. ۸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب می بود. اما

اهلش فرار می کنند، (و اگرچه صدا می زنند) که «بایستید! بایستید!»، لیکن احدی ملتفت نمی شود.

۹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوخته های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه اش را انتهای نیست. ۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید می باشد و رنگ رویهای همه پریده است. ۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران ژیان بجای است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می خرامیدند و ترساننده ای نبود؟ ۱۲ شیر نر برای حاجت بچه های خود می درید و به جهت شیرهای ماده اش خفه می کرد و مغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش را از صید پر می ساخت.

۱۳ اما الان یهوه صباپوت می گوید: «من به ضد تو هستم و ارا به هایش را به دود خواهم سوزانید و شمشیر، شیران ژیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز ایلچیانیت دیگر مسموع نخواهد شد.»

وای بر نینوا

۱ وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی شود! ۲ آواز تازیانه ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن ارا به ها. ۳ سواران هجوم می آورند و شمشیرها براق و نیزه ها لامع می باشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می افتند. ۴ از کثرت زنای زانیه خوش منظر که صاحب سخرهاست و امت ها را به زناهای خود و قبایل را به جادوگریهای خویش می فروشد. ۵ اینک یهوه صباپوت می گوید: «من به ضد تو هستم و دامنه ای را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امت ها و رسوایی تو را بر مملکت ها ظاهر خواهم ساخت. ۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید. ۷ و واقع خواهد شد که هر که تو را

بیند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم؟»

۸ آیا تو از نوآمون بهتر هستی که در میان نهرها ساکن بوده، آنها او را احاطه می‌داشت که دریا حصار او و بحرها دیوار او می‌بود؟^۹ حبش و مصر قوتش می‌بودند و آن انتها نداشت، فوط و لوبیم از معاونت کنندگان تو می‌بودند.^{۱۰} معهدا جلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر هر کوچه کوبیده شده‌اند و بر شرفایش قرعه انداخته‌اند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده‌اند.^{۱۱} پس تو نیز مست شده، خویشان را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست.^{۱۲} جمیع قلعه هایت به درختان انجیر با نوره‌ها مشابه خواهد بود که چون تکائیده شود به دهان خورنده می‌افتد.^{۱۳} اینک اهل تو در اندرون زنان می‌باشند. دروازه های زمینت برای دشمنانت بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را می‌سوزاند.^{۱۴} برای محاصره ات آب پیاور. قلعه های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را پا بزنی و کوره آجر پزی را مرمت نما.^{۱۵} در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشان را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی شمار گردان.

۱۶ تاجران را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرمها تاراج می‌کنند و می‌پرنند.^{۱۷} تاجداران تو مانند ملخهایند و سرداران مانند انبوه جراداند که در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند، اما چون آفتاب گرم شود می‌پرنند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست.^{۱۸} ای پادشاه آشور شبانانت به خواب رفته و شرفایت خوابیده‌اند و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند.^{۱۹} برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحت تو علاج نمی‌پذیرد و هر که آوازه تو را می‌شنود بر تو دستک می‌زند، زیرا کیست که شرارت تو بر او علی‌الدوام وارد نمی‌آید؟

کتاب حقوق نبی

۱ وحی که حقوق نبی آن را دید.

فریاد حقوق

۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟^۳ چرا بی انصافی رابه من نشان می دهی و برستم نظر می نمایی و غضب و ظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مختصم سر خود را بلند می کند.^۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد.

جواب خداوند

۵ در میان امت ها نظر کنید و ملاحظه نمایید و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری می کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد.^۶ زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که دروسعت جهان می خرامند تا مسکن هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند.^۷ ایشان هولناک و میب می باشند. حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر می شود.^۸ اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزوترند و سواران ایشان جست و خیز می کنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتابند می پرند.^۹ جمیع ایشان برای ظلم می آیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع می کنند.^{۱۰} و ایشان پادشاهان را استهزا می نمایند و سروران مسخره

ایشان می‌باشند. بر همه قلعه‌ها می‌خندند و خاک راتوده نموده، آنها را مسخر می‌سازند. ۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می‌کنند و مجرم می‌شوند. این قوت ایشان خدای ایشان است.

شکایت حقوق

۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو ازازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کرده‌ای وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نموده‌ای. ۱۳ چشمان توپاکتر است از اینکه به بدی بگری و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می‌نمایی و حینی که شریر کسی را که از خودش عادل تر است می‌بلعد، خاموش می‌مانی؟ ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشرات که حاکمی ندارند می‌گردانی؟ ۱۵ اوهمگی ایشان را به قلاب برمی‌کشد و ایشان را به دام خود می‌گیرد و در تور خویش آنها را جمع می‌نماید. از اینجهت، مسرور و شادمان می‌شود. ۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی می‌گذراند و برای تور خویش بخور می‌سوزاند. چونکه نصیب او از آنها فربه و خوراک وی لذیذ می‌شود. ۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پیوسته کشتن امت‌ها دریغ نخواهد نمود؟

جواب خداوند

۲
 ۱ بر دیده بانگاه خود می‌ایستم و بر برج برپای شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که اوبه من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد. ۲ پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند. ۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می‌شتابد و دروغ نمی‌گوید. اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا

که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در اوراست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خودزیست خواهد نمود. ۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزاید و خودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امتها را نزد خود جمع می کند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم می آورد. ۶ پس آیا جمیع ایشان بر وی مثلی نخواهند زد و معمای طعن آمیز بر وی (نخواهند آورد)؟ و نخواهند گفت: وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزاید؟ تا به کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد. ۷ آیا گزندگان بر تو ناگهان برنخواهند خاست و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟ ۸ چونکه تو امت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیه قومها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای.

۹ وای بر کسی که برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند. ۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده ای به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و برضد جان خویش نگاه ورزیده ای. ۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد برخواهد آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد. ۱۲ وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید. ۱۳ آیا این از جانب یهوه صباوت نیست که قومها برای آتش مشقت می کشند و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته می نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبهادریا را مستور می سازد.

۱۵ وای بر کسی که همسایه خود را می نوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می سازی تا برهنگی او را بگیری. ۱۶ تو از رسوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیز بنوش و غلفه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست

خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود. ۱۷ زیرا ظلمی که بر لبنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید. به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی. ۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود توکل بنماید و بت‌های گنگ را بسازد. ۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می‌شود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده می‌شود لکن در اندرونش مطلق روح نیست. ۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

دعای حقوق

۱ دعای حقوق نبی بر شیخونوت. ۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ۳ ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاد آور. ۴ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. ۵ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود. ۶ پیش روی وی و با می‌رفت و آتش تب نزد پایهای او می‌بود. ۷ او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و امت‌ها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم شدند. طریق‌های او جاودانی است. ۸ خیمه‌های کوشان را در بلادیدم. و چادرهای زمین مدیان لرزان شد.

۹ ای خداوند آیا بر نهرها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نهرها و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و ارابه‌های فتح مندی خویش سوار شدی؟ ۱۰ کمان تو تمام برهنه شد، موافق قسمهایی که در کلام خود برای اسباط خورده‌ای، سلاه.

زمین را به نهرها منشق ساختی. ۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب هاجاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت.

۱۱ آفتاب و ماه در برجهای خود ایستادند. از نور تیرهایت و از پرتو نیزه براق تو برفتند. ۱۲ باغضب در جهان خرامیدی، و با خشم امتها راپایمال نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیران زدی و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلاه.

۱۴ سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را در خفیه ببلعند. ۱۵ با اسبان خود بردریا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی. ۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لبهایم بجنبید، و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آورد.

۱۷ گرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موهایافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعهها آذوقه ندهد، و گلهها از آغل منقطع شود و رومهها در طویلهها نباشد، ۱۸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود. ۱۹ یهوه خداوند قوت من است و پایهایم را مثل پایهای آهومی گرداند و مرا بر مکانهای بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار.

کتاب صفنیای نبی

کلام خداوند که در ایام یوشیا ابن آمون،

۱ پادشاه یهودا، بر صفنیای ابن کوشی ابن جدلیا ابن امریا ابن حزقیا نازل شد.

اعلام خطر

۲ خداوند می گوید که همه چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت. ۳ انسان و بهایم را هلاک می سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شیران هلاک می سازم. و انسان را از روی زمین منقطع می نمایم. قول خداوند این است. ۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم دراز می نمایم. و بقیه بعل و اسمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع می سازم. ۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامهای پرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم می خورند و آنانی را که به ملکوم سوگندی خورند، ۶ و آنانی را که از پیروی یهوه مرتد شده اند، و آنانی را که خداوند را نمی طلبند و از او مسالت نمی نمایند.

۷ به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانی ای مهیا کرده است و دعوت شدگان خود را تقدیس نموده است. ۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آنانی که لباس بیگانه می پوشند عقوبت خواهم رسانید. ۹ و در آن روز بر همه آنانی که بر آستانه می جهند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پرمی سازند. ۱۰ و خداوند می گوید که در آن روز صدای نعره ای از دروازه ماهی و ولوله ای از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد. ۱۱ ای

ساکنان مکتیش ولوله نمایند زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آنانی که نقره را برمی دارند منقطع گردیده‌اند. ۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آنانی که بر دردهای خود نشستند و در دلهای خود می گویند خداوند نه نیکویی می کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید. ۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه‌ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

روز عظیم خداوند

۱۴ روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زورآور در آن به تلخی فریاد بر خواهد آورد. ۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ، ۱۶ روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می آورم که کورانها راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد. ۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان ایشان را تواندرهائید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۱ ای امتی که حیا ندارید فراهم آید و جمع بشوید! ۲ قبل از آنکه حکم نتاج بیاورد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد. ۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام او را بجا می آورید، عدالت را بطلبید و تواضع را بجوید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

داوری بر فلسطین

۴ زیرا که غزه متروک می‌شود و اشقلون ویران می‌گردد و اهل اشدود را در وقت ظهر اخراج می‌نمایند و عقرون از ریشه‌کننده می‌شود. ۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعان‌ای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شما است و من تو را چنان هلاک می‌کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود، ۶ و ساحل دریا موضع مرتع‌های شبانان و آغل‌های گوسفندان خواهد بود، ۷ و ساحل دریا برای بقیه خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچرند. شبگاهان در خانه‌های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقد نموده، اسیران ایشان را باز خواهد آورد.

داوری بر موآب و عمون

۸ ملامت موآب و سرزنش بنی عمون را شنیدم که چگونه قوم مرا ملامت می‌کنند و بر سرحد ایشان نفر می‌نمایند. ۹ بنابراین، یهوه صباوت خدای اسرائیل می‌گوید: به حیات خودم قسم که موآب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفره‌های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد. ۱۰ این به سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صباوت را ملامت نموده، بر ایشان نفر کردند. ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت‌ها هر کدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد.

داوری بر حبشیان

۱۲ و شما نیزای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد.

داوری بر آشور

۱۳ و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود. ۱۴ و گله‌ها و تمامی حیوانات امت‌ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خارپشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از پنجره‌هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه‌هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد. ۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می‌بود و در دل خود می‌گفت: «من هستم و غیر از من دیگری نیست؛ من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هر که از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

آینده اورشلیم

۱ وای بر شهر فتنه‌انگیز نجس‌کننده! ۲ آواز را نمی‌شنود و تادیب را نمی‌پذیرد و بر خداوند توکل نمی‌نماید و بر خدای خود تقرب نمی‌جوید. ۳ سرورانش در اندرونش شیران‌گران و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی‌گذارند. ۴ انبیايش مغرور و خیانتکارند. کاهنانش قدس را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزیدند. ۵ خداوند در اندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی‌نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی‌کند، اما مرد ظالم حیا را نمی‌داند. ۶ امت‌ها را منقطع ساخته‌ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه‌های ایشان را چنان ویران کرده‌ام که عبورکننده‌ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است. ۷ و گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی

وتادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی‌شد، موافق هرآنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

۸ بنابراین خداوند می‌گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من این است که امت‌ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد. ۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند. ۱۰ از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دخترپراکنندگانم هدیه‌ای برای من خواهند آورد. ۱۱ در آن روز از همه اعمالی که به من عصیان ورزیده‌ای نجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود. ۱۲ اما در میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود. ۱۳ و بقیه اسرائیل بی‌انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود.

۱۴ ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل‌شادمان شو و وجد نما! ۱۵ خداوند عقوبت‌های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید. ۱۶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود! ۱۷ یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود. ۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون می‌باشند و از آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار برایشان بار سنگین می‌بود. ۱۹ اینک در آن زمان بر همه آنانی

که بر تو ظلم می کردند، مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رها کنید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عارایشان در تمامی زمین می بود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید. ۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد زیرا خداوند می گوید: حینی که اسیران شما را بنظر شما باز آورم آنگاه شما را در میان تمامی قوم های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

کتاب حجی نبی

فرمان بنای هیکل

۱ در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حجی نبی و به زربابل بن شالیتیئل والی یهودا و به یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه رسیده، گفت: ۲ یهوه صبايوت تکلم نموده، چنین می فرماید: این قوم می گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است. ۳ پس کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل شده، گفت: ۴ آیا وقت شمامست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟ ۵ پس حال یهوه صبايوت چنین می گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید. ۶ بسیار کاشته اید و اندک حاصل می کنید. می خورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. (رخت) می پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد می گیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار می گذارد. ۷ پس یهوه صبايوت چنین می گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید. ۸ به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نمایید و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت. ۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن رابه خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صبايوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب می ماند و هرکدام از شما به خانه خویش می شتابید. ۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبم باز داشته می شود و زمین از محصولش بازداشته می گردد. ۱۱ و من بر زمین و بر کوهها و بر غله و عصیر انگور و روغن زیتون و بر هر آنچه زمین می رویاند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم.»

۱۲ آنگاه زربابل بن شالتیئیل و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به قول یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند. ۱۳ و حجی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند می گوید که من با شما هستم. ۱۴ و خداوند روح زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و روح یهوشع بن یهوصادق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صباوت خدای خود به کار پردازند. ۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

جلال هیکل

۲
 ۱ در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت: ۲ زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو: ۳ کیست در میان شما که باقی مانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟ ۴ اما الان خداوند می گوید: ای زربابل قوی دل باش و ای یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه قوی دل باش و ای تمامی قوم زمین قوی دل باشید و خداوند می فرماید که مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم. قول یهوه صباوت این است. ۵ برحسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در میان شما قایم می باشد، ترسان مباشید. ۶ زیرا که یهوه صباوت چنین می گوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. ۷ و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد و یهوه صباوت می گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت. ۸ یهوه صباوت می گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است.

۹ یهوه صبايوت می گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صبايوت این است.

برکت خداوند

۱۰ در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه حیی نبی نازل شده، گفت: ۱۱ یهوه صبايوت چنین می گوید: از کاهنان درباره شریعت سوال کن و پرس. ۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که نی. ۱۳ پس حیی پرسید: اگر کسی که از میتی نجس شده باشد یکی از اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد. ۱۴ پس حیی تکلم نموده، گفت: خداوند می فرماید این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین می باشند و همه اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه ای که در آنجا می برند نجس می باشد. ۱۵ و الان دل خود را مشغول سازید از این روز و قبل از این، پیش از آنکه سنگی برسنگی در هیكل خداوند گذاشته شود. ۱۶ در تمامی این ایام چون کسی به توده بیست (من) می آمد فقط ده (من) بود و چون کسی به میخانه می آمد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بیست رطل بود. ۱۷ و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و یرقان و تگرگ زدم. لیکن خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۸ الان دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیكل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید. ۱۹ آیا تخم هنوز در انبار است و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورده اند؟ از این روز برکت خواهم داد.

نگین خاتم

۲۰ و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر حجی نازل شده، گفت: ۲۱ زربابل والی یهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین رامتنزل خواهم ساخت. ۲۲ و کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک امتها را هلاک خواهم ساخت و ارابه‌ها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد. ۲۳ یهوه صبیوت می گوید: در آن روزای بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده‌ام. قول یهوه صبیوت این است. می گوید: در آن روزای بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده‌ام. قول یهوه صبیوت این است.

کتاب زکریای نبی

بازگشت بسوی خداوند

۱ در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ۲ «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. ۳ پس به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین می گوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صباوت این است. و یهوه صباوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود. ۴ شما مثل پدران خود مباشید که انبیا سلف ایشان را ندا کرده، گفتند یهوه صباوت چنین می گوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. ۵ پدران شما جکاهستند و آیا انبیا همیشه زنده می مانند؟ ۶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا امر فرموده بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صباوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان به ما عمل نموده است.»

مردی در میان درختان آتش

۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ۸ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود. ۹ و گفتم: «ای آقایم اینها

چيستند؟» و فرشته‌ای که با من تکلم می نمود، مرا گفت: «من تورا نشان می دهم که اينها چيستند.»

۱۰ پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اينها کسانی می باشند که خداوند ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.»
 ۱۱ و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داده، گفتند: «ما در جهان تردد نموده ایم و اینک تمامی جهان مستریج و آرام است.»
 ۱۲ و فرشته خداوند جواب داده، گفت: «ای یهوه صبايوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی رحمت نخواستی نمود؟» ۱۳ و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی آمیز آن فرشته‌ای را که با من تکلم می نمود جواب داد.

۱۴ پس فرشته‌ای که با من تکلم می نمود مرا گفت: «ندا کرده بگو یهوه صبايوت چنین می گوید: در باره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم. ۱۵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک می بودم لیکن ایشان بلا را زیاده کردند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: به اورشلیم با رحمت ها رجوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صبايوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. ۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صبايوت چنین می گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادت مندی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.»

چهار شاخ

۱۸ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار شاخ بود. ۱۹ و به فرشته‌ای که با من تکلم می نمود گفتم: «اينها چيستند؟» او مرا گفت: «اينها شاخها می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.» ۲۰ و خداوند چهار آهنگر به من

نشان داد. ۲۱ و گفتم: «اینان برای چه کار می آیند؟» او در جواب گفت: «آنها شاخها می باشند که یهودا را چنان پراکنده نموده اند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد و اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امت هابی را که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند بیرون افکنند.»

مردی با ریسمانکاری

۲ ۱ و چشمان خود را برافراشته، نگریستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم. ۲ و گفتم که «ججا می روی؟» او مرا گفت: «به جهت پیودن اورشلیم تا ببینم عرضش چه و طولش چه می باشد.»

۳ و اینک فرشته ای که با من تکلم می نمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده، ۴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایمی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد. ۵ و خداوند می گوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود. ۶ هان هان خداوند می گوید از زمین شمال بگریزد زیرا که شما را مثل چهار باد آسمان پراکنده ساخته ام. قول خداوند این است. ۷ هان ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز. ۸ زیرا یهوه صبایوت که مرا بعد از جلال نزد امت هابی که شما را غارت کردند فرستاده است، چنین می گوید که هر که شما را لمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است. ۹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبایوت مرا فرستاده است. ۱۰ ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ۱۱ و در آن روز امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که

یهوه صبايوت مرا نزد تو فرستاده است. ۱۲ و خداوند یهودا را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید. ۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

لباس فخر یهوشع

۳^۱ و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با اوخاصمه نماید. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ر بوده شده است؟» ۳ و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود. ۴ و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فخر به تو پوشانیدم.» ۵ و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود.

۶ و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: ۷ «یهوه صبايوت چنین می فرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و سخن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من می ایستند بار خواهم داد. ۸ پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقاییت که به حضور تو می نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد. ۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می گذارم، بریک سنگ هفت چشم می باشد. اینک یهوه صبايوت می گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.

۱۰ و یهوه صبايوت می گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

شمعدان طلا و درختان زیتون

۴^۱ و فرشته‌ای که با من تکلم می نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد،^۲ و به من گفت: «چه چیز می بینی؟» گفتم: «نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می باشد هفت لوله دارد.^۳ و به پهلوئی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می باشد.»

۴^۲ و من توجه نموده، فرشته‌ای را که با من تکلم می نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه می باشد؟»^۵ و فرشته‌ای که با من تکلم می نمود مرا جواب داد و گفت: «آیا نمی دانی که اینها چیست؟» گفتم: «نه ای آقایم.»

۶^۳ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربابل می گوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صبايوت این است.^۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.»

۸^۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفتم: «دستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صبايوت مرا نزد شما فرستاده است.^{۱۰} زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربابل می بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می نمایند.»

۱۱^۵ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دودرخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه می باشند؟»

۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟»
 ۱۳ او مرا جواب داده، گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.»
 ۱۴ گفت: «اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

طومار پران

۱ و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پران دیدم. ۲ و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پران می‌بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می‌باشد.» ۳ او مرا گفت: «این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود زیرا که از این طرف هردزد آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هرکه سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ۴ یهوه صباوت می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هرکه به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش نزیل شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش منهدم خواهد ساخت.»

زنی در میان ایفا

۵ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود بیرون آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته بین که اینک بیرون می‌رود چیست؟»
 ۶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.»
 ۷ و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شد. و زنی در میان ایفا نشسته بود. ۸ و او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفا انداخت و آن سنگ سرب

را بر دهنه اش نهاد. ۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لق بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتند.

۱۰ پس به فرشته‌ای که با من تکلم می نمود گفتم: «اینها ایفا را کجا می برند؟»

۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در زمین شنعار برای وی بنا نمایند و چون آن مهیا شود آنگاه او در آنجا بر پایه خود بر قرار خواهد شد.»

چهار ارابه

۱ و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می رفت و کوهها کوههای مسین بود. ۲ در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه، ۳ و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود. ۴ و فرشته را که با من تکلم می نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» ۵ فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک می باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می روند. ۶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می روند.» ۷ و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بروند و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «بروید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند. ۸ و او به من ندا در داد و مرا خطاب کرده، گفت: «بین آنها بی که به زمین شمال بیرون رفته اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.»

تاج یهوشع

۹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفتم: ۱۰ «از اسیران یعنی از حلدای و طوبیا و یدعیا که از بابل آمده اند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا بن صفیا داخل شو.


۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار. ۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صبايوت چنین می فرماید و می گوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طوییا و یدعیا و حین بن صفنیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ و آتانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صبايوت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نماید این واقع خواهد شد.»

برتری لطف و احسان بر روزه

۱ و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد. ۲ و اهل بیت تیل یعنی شراصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسالت نمایند. ۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صبايوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می باید که من گریه کنم و زهد ورزم چنانکه در این سالها کردم؟» ۴ پس یهوه صبايوت به من نازل شده، گفت: ۵ «تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می داشتید؟ ۶ و چون می خورید و چون می نوشید، آیا به جهت خود نمی خورید و برای خود نمی نوشید؟ ۷ آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می بود (نمی دانید)؟»

۸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: ۹ «یهوه صبايوت امر فرموده، چنین می گوید: براستی داوری نمایم و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید. ۱۰ و بر یهوه زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم نمائید و در دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید. ۱۱ اما ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را از شنیدن سنگین ساختند. ۱۲ بلکه دلهای خویش را (مثل) الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صبايوت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صبايوت صادر شد. ۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صبايوت می گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید. ۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امت هائی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساخته اند.»

وعده برکت اورشلیم

۱ و کلام یهوه صبايوت بر من نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صبايوت چنین می فرماید:  برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم. ۳ خداوند چنین می گوید: به صهیون مراجعت نموده ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صبايوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد. ۴ یهوه صبايوت چنین می گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به سبب زیادتای عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت. ۵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی می کنند پر خواهد شد. ۶ یهوه صبايوت چنین می گوید: اگر این امر در

این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صبایوت این است.

۷ «یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رها کنید.^۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من برستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود.^۹ یهوه صبایوت چنین می گوید: دستهای شما قوی شودای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیادخانه یهوه صبایوت را برای بنا نمودن هیکل نهادند واقع شد.^{۱۰} زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هر که خروج و دخول می کرده هیچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضدیکدیگر واداشتم.^{۱۱} اما الان یهوه صبایوت می گوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود.^{۱۲} زیرا که زرع سلامتی خواهد بود و مو میوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید.^{۱۳} و واقع خواهد شد چنانکه شمای خاندان یهودا وای خاندان اسرائیل در میان امتها (مورد) لعنت شده اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا (مورد) برکت بشوید؛ پس مترسید و دستهای شما قوی باشد.^{۱۴} زیرا که یهوه صبایوت چنین می گوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حینی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صبایوت می گوید که از آن پشیمان نشدم.^{۱۵} همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان مباشید.^{۱۶} و این است کارهایی که باید بکنید: بایکدیگر راست گوید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجرا دارید.^{۱۷} و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می گوید از همه این کارها نفرت دارم.»

۱۸ و کلام یهوه صبیوت بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «یهوه صبیوت چنین می گوید: روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی و سلامتی را دوست بدارید. ۲۰ یهوه صبیوت چنین می گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قوم‌ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد. ۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسالت نماییم و یهوه صبیوت را بطلبیم و من نیز خواهیم آمد. ۲۲ و قوم‌های بسیار و امت‌های عظیم خواهند آمد تا یهوه صبیوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسالت نمایند. ۲۳ یهوه صبیوت چنین می گوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امت‌ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می‌آیم زیرا شنیده‌ایم که خدا با شماست.»

داوری دشمنان اسرائیل

۹ ا وحی کلام خداوند بر زمین حدراخ (نازل می شود) و دمشق محل آن می باشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است. ۲ و بر حیات نیز که مجاور آن است و بر صور و صیدون اگرچه بسیار دانشمندی باشد. ۳ و صور برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه ها نداشت. ۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا می باشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد. ۵ اشقلون چون این را بیند خواهد ترسید و غزه بسیار دردناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او نجل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت. ۶ و حرام زاده‌ای در اشدود جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهم ساخت. ۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهم آورد

و رجاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه اونیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند ییوسی خواهد شد.^۸ و من گرداگرد خانه خود به ضد لشکر اردوخواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده‌ام.

وعده پادشاهان صهیون

۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من اربه را از افرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت‌ها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود. ۱۱ و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم. ۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمائید. امروز نیز خبر می‌دهم که به شما (نصیب مضاعف رد خواهم نمود. ۱۳ زیرا که یهودا را برای خود زه خواهم کرد و افرایم را تیرکان خواهم ساخت و پسران تو را ای صهیون به ضد پسران توای یاوان خواهم برانگیخت و تورا مثل شمشیر جبار خواهم گردانید.

ظهور خداوند

۱۴ و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کرنا را نواخته، بر گردبادهای جنوبی خواهد تاخت. ۱۵ یهوه صباوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه‌های مذبح پر خواهند شد. ۱۶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم

خود خواهد رهانید زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید. ۱۷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیر انگور دوشیزگان را خرم خواهد ساخت.

تفقد از یهودا

۱ باران را در موسم باران آخر از خداوند بطلبید. از خداوند که بر قها را می سازد و او به ایشان باران فراوان هر کس در زمینش گیاه خواهد بخشید. ۲ زیرا که ترافیم سخن باطل می گویند و فالگیران رویاهای دروغ می بینند و خوابهای باطل بیان می کنند و تسلی بیپوده می دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می باشند و از نبودن شبان ذلیل می گردند. ۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نر عقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صباوت از گله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید. ۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون می آیند. ۵ و ایشان مثل جباران (دشمنان خود را) در گل کوچه ها در عرصه جنگ پایمال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب سواران نجل خواهند گردید.

۶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک ننموده بودم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود. ۷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را بینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد. ۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیه داده ام و افزوده خواهند شد چنانکه در قبل افزوده

شده بودند. ۹ و ایشان را در میان قوم‌ها خواهم کاشت و مرا در مکان های بعید پیاد خواهند آورد و باپسران خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد. ۱۰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد و از اشور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت. ۱۱ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد. ۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

۱ ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند. ۲ ای صنوبر ولوله نما زیرا که سرو آزاد افتاده است (ودرختان) بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمائید زیرا که جنگل منبع افتاده است. ۳ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژیان است زیرا که شوکت اردن ویران گردیده است.

دو شبان

۴ یهوه خدای من چنین می فرماید که گوسفندان ذبح را بچران ۵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می نمایند و مجرم شمرده نمی شوند و فروشندگان ایشان می گویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولت مند شده ایم. و شبانان آنها برایشان شفقت ندارند. ۶ زیرا خداوند می گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحم نخواهم نمود و اینک من هر کس از مردمان را به دست همسایه اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید. ۷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نعمه نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم. ۸ و در یک ماه سه شبان

را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید. ۹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند. ۱۰ پس عصای خود نعمه را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قوم‌ها بسته بودم شکسته باشم. ۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف‌ترین گله که منتظر من می‌بودند فهمیدند که این کلام خداوند است. ۱۲ و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. ۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه‌گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه‌گر انداختم. ۱۴ و عصای دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.

۱۵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر. ۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گم‌شدگان را نخواهد طلبید و مجروحان را معالجه خواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورد بلکه گوشت فرهبان را خواهد خورد و سمهای آنها را خواهد کند. ۱۷ وای بر شبان باطل که گله را ترک می‌نماید. شمشیر بر بازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

نابودی دشمنان اورشلیم

۱ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت. ۱۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم‌های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت

و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می کنند خواهد شد. ۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم‌ها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت های جهان به ضد او جمع خواهند گردید. ۴ خداوند می گوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد. ۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود پیه صلبوت قوت من می باشند. ۶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافه‌ها خواهم گردانید و همه قوم های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد. ۷ و خداوند خیمه های یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا نفر نماید. ۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود. ۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت های که به ضد اورشلیم می آیند، خواهم نمود.

نوحه برای نیزه خورده

۱۰ و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند نگر بست و برای من مثل نوحه گری برای پسریگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت. ۱۱ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هد در موم در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود. ۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان

علیحده، و زنان ایشان علیحده. ۱۳ قبیله خاندان لاوی علیحده، و زنان ایشان علیحده،
 قبیله شمعی علیحده، و زنان ایشان علیحده، ۱۴ و جمیع قبایلی که باقی مانده باشند هر
 قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

طهارت نگاه

۱۳
 ۱ در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت
 نگاه و نجاست مفتوح خواهد شد. ۲ و یهوه صباوت می گوید در آن روز
 نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بیاد نخواهند آورد
 و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد. ۳ و هر که بار دیگر نبوت نماید پدر
 و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا
 که به اسم یهوه دروغ می گویی. و چون نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید
 نموده‌اند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت. ۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون
 نبوت می کنند، از رویاهای خویش نجل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب
 دادن نخواهند پوشید. ۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده
 زمین می باشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده‌ام. ۶ و او را خواهند
 گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد
 آنهایی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام.

شبان و گوسفندان

۷ یهوه صباوت می گوید: «ای شمشیر به ضد شبان من و به ضد آن مردی که
 همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست
 خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.»

۸ و خداوند می گوید که «در تمامی زمین دو حصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند. ۹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می باشد.»

سلطنت خداوند

۱ اینک روز خداوند می آید و غنیمت تودر میانت تقسیم خواهد شد. ۲ و جمیع امت ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد. ۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قوم ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود. ۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون درمیانش از مشرق تا مغرب منشق شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید. ۵ و بسوی دره کوههای من فرار خواهید کرد زیرا که دره کوهها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عزیزا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو (خواهند آمد).

۶ و در آن روز نور (آفتاب) نخواهد بود و کواکب درخشانده، گرفته خواهند شد. ۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود. ۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (که)

نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی (خواهد رفت). در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. ۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. ۱۰ و تمامی زمین از جبع تا رمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عربی خواهد گردید و (اورشلیم) مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حنثیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد. ۱۱ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لغت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد. ۱۲ و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت. ۱۳ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد. ۱۴ و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امت های مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد شد. ۱۵ و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوها باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود. ۱۶ و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صبیوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه هارا نگاه دارند. ۱۷ و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صبیوت پادشاه بر نیایند، برایشان باران نخواهد شد. ۱۸ و اگر قبیله مصر بر نیایند و حاضر نشوند برایشان نیز (باران) نخواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها بر نیایند. ۱۹ این است قصاص مصر و قصاص همه امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها بر نیایند.

۲۰ و در آن روز بر زنگهای اسبان «مقدس خداوند» (منقوش) خواهد شد و دیگرها در خانه خداوند مثل کاسه های پیش مذبح خواهد بود. ۲۱ بلکه همه دیگهایی که در اورشلیم و یهودامی باشد، مقدس یهوه صبیوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی می گذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صبیوت نخواهد بود.

کتاب ملاکی نبی

وحی کلام خداوند درباره اسرائیل به

۱ واسطه ملاکی.

محبت به یعقوب

۲ خداوند می گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می گوید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند می گوید که یعقوب را دوست داشتم،^۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی را نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.^۴ چونکه ادوم می گوید: منهدم شده‌ایم اما خواهیم برگشت و مخروبه‌ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صبایوت چنین می فرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحد شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک می باشد مسمی خواهند ساخت.^۵ و چون چشمان شما این را بیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد!

قربانی نامقبول

۶ پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجا است؟ یهوه صبایوت به شما تکلم می کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می شمارید و می گوید چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟^۷ نان نجس بر مذبح من می گذرانید و می گوید چگونه تورا بی حرمت نموده‌ایم؟ از اینکه می گوید خوان خداوند محقر است.^۸ و چون کور را برای قربانی

می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبیوت این است.^۹ و الان از خدا مسالت نما تا بر ما ترحم نماید. یهوه صبیوت می گوید این ازدست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟

۱۰ کاش که یکی از شما می بود که درها را ببندد تا آتش بر مذبح من بیجا نیفروزید. یهوه صبیوت می گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد. ۱۱ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امت ها عظیم خواهد بود؛ و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می گوید که اسم من در میان امت ها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می گوید که اسم من در میان امت ها عظیم خواهد بود. ۱۲ اما شما آن را بی حرمت می سازید چونکه می گوید که خون خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است. ۱۳ و یهوه صبیوت می فرماید که شما می گوید اینک این چه زحمت است و آن را اهانت می کنید و چون (حیوانات) دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای هدیه می گذرانید آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است. ۱۴ پس ملعون باد هر که فریب دهد و با آنکه زینه ای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صبیوت می گوید: من پادشاه عظیم می باشم و اسم من در میان امت ها مهیب خواهد بود.

وصیت به کاهنان

۱ و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است! ۲ یهوه صبیوت می گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تجید نمایید، من بر شما لعن

۲

خواهم فرستاد و بربرکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید. ۳ اینک من زراعت را به سبب شما نهب خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت. ۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لاوی باشد. قول یهوه صبیوت این است. ۵ عهد من باوی عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به سبب ترسی که از من می‌داشت به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان می‌بود. ۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لبهایش یافت نمی‌شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود و بسیاری را از نگاه برمی‌گردانید. ۷ زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلبند چونکه اورسول یهوه صبیوت می‌باشد. ۸ اما یهوه صبیوت می‌گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاوی را شکستید. ۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید.

خیانت یهودا

۱۰ آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی‌حرمت نموده، با یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟ ۱۱ یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی‌حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است. ۱۲ پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه‌های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صبیوت هدیه بگذرانند. ۱۳ و این را نیز بار دیگر بعمل آورده‌اید که مذبح خداوند را با اشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌

دارد و آن را از دست شما مقبول نمی فرماید. ۱۴ اما شما می گوید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می بود. ۱۵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می داشت و از چه سبب یک را (فقط آفرید)؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می کرد. پس از روحمای خود با حذر باشید و زنهار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نوزد. ۱۶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صبایوت این است پس از روحمای خود با حذر بوده، زنهار خیانت نوزد. ۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده‌اید و می گوید: چگونه او را خسته نموده‌ایم؟ از اینکه گفته‌اید همه بدکاران به نظر خداوند پسندیده می باشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

روز داوری

۱ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. هان او می آید! قول یهوه صبایوت این است. ۲ اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود. ۳ و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و بنی لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذرانند. ۴ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین می بود. ۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قسم دروغ می خوردند و کسانی که

بر مزدور در مزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم می نمایند و غریب را از حق خودش دور می سازند و از من نمی ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صبایوت این است. ۶ زیرا من که یهوه می باشم، تبدیل نمی پذیرم و از این سبب شما را پسران یعقوب هلاک نمی شوید.

گول زدن خدا

۷ شما از ایام پدران خود از فرایض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته اید. اما یهوه صبایوت می گوید: بسوی من بازگشت نمایید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می گوئید به چه چیز بازگشت نمایم. ۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده اید و می گوئید در چه چیز تو را گول زده ایم؟ در عسرها و هدایا. ۹ شما سخت ملعون شده اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده اید. ۱۰ تمامی عسرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یهوه صبایوت می گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟ ۱۱ و یهوه صبایوت می گوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مو شما در صحرا بی بار نشود. ۱۲ و همه امت هاشما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه صبایوت می گوید که شما زمین مرغوب خواهید بود.

۱۳ خداوند می گوید: به ضد من سخنان سخت گفته اید و می گوئید به ضد تو چه گفته ایم؟ ۱۴ گفته اید: بی فایده است که خدا را عبادت نمایم و چه سود از اینکه او امر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صبایوت با حزن سلوک نمایم؟ ۱۵ و حال متکبران را سعادت مند می خوانیم و بدکاران نیز فیروز می شوند و ایشان خدا را امتحان می کنند و (معهدا) ناجی می گردند.

۱۶ آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیزداشتند مکتوب شد. ۱۷ و یهوه صبیوت می گوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی برپسرش که او را خدمت می کند ترحم می نماید. ۱۸ و شما برگشته، در میان عادلان و شیران و در میان کسانی که خدا را خدمت می نمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود.

روز خداوند

۴^۱ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود و یهوه صبیوت می گوید: آن روز که می آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ۲ اما برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد. ۳ و یهوه صبیوت می گوید: شیران را پامال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود. ۴ تورات بنده من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم بیاد آورید. ۵ اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.

انجیل متی

نسب نامه عیسی مسیح

(لوقا ۳: ۲۳-۳۸)

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ۳ و یهودا، فارص و زارح را از تامار آورد و فارص، حصرون را آورد و حصرون، ارام را آورد. ۴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد. ۵ و شلمون، بوغز را از راحاب آورد و بوغز، عویدرا از راعوت آورد و عوید، یسا را آورد. ۶ و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد. ۷ و سلیمان، رجبعام را آورد و رجبعام، ایبا را آورد و ایبا، آسا را آورد. ۸ و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزیا را آورد. ۹ و عزیا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیا را آورد. ۱۰ و حزقیا، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد. ۱۱ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد. ۱۲ و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زروبابل را آورد. ۱۳ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلیقیم را آورد و ایلیقیم، عازور را آورد. ۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهود را آورد. ۱۵ و ایلیهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد. ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر می شود

(لوقا ۲: ۱-۷)

۱۸ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند. ۱۹ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. ۲۰ اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در روی قرار گرفته است، از روح القدس است، ۲۱ و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهناید.» ۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد. ۲۳ «که اینک با کره آستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ۲۴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت ۲۵ و تا پسر نخستین خود را زایید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

دیدار مجوسیان

۲ ۱ و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟» ۳ اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ۴ پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» ۵ بدو گفتند: «در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است:

۶ و توای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکترینستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»
 ۷ آنگاه هیروودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ۸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.» ۹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ۱۰ و چون ستاره را دیدند، بی نهایت شاد و خوشحال گشتند ۱۱ و به خانه درآمد، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافزاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند. ۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر

۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او راهلاک نماید.» ۱۴ پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد ۱۵ و تاوفات هیروودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم.» ۱۶ چون هیروودیس دید که مجوسیان او را سخنیه نموده اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید. ۱۷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام

شد: «آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می کند و تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره

۱۸ اما چون هیروдіس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ۱۹ «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.» ۲۰ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. ۲۱ اما چون شنید که ارکلاوس به جای پدر خود هیروдіس بر یهودیه پادشاهی می کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت. ۲۲ و آمده در بلده ای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به ناصری خوانده خواهد شد.»

یحیای تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(مرقس ۱: ۸-۱۱، لوقا ۳: ۱۸-۱)

۱ و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، **۳** می گفت: ۲ «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»
 ۳ زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می گوید: «صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمائید.» ۴ و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت، و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از مملخ و عسل بری می بود.

۵ در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می آمدند،
 ۶ و به گاهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی یافتند.

۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟
 ۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید،^۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^{۱۰} و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکونیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.^{۱۱} من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.^{۱۲} او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکوپاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد

(مرقس ۱: ۹-۱۱، لوقا ۳: ۲۲-۲۱)

۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.^{۱۴} اما یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟»
 ۱۵ عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»
 ۱۶ اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بروی می‌آید.^{۱۷} آنگاه خطاباً از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(مرقس ۱: ۱۳-۱۲، لوقا ۴: ۱۳-۱)

۴ آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید. ۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. ۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.» ۴ در جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می کند، بلکه به هر کله‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» ۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته، ۶ به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبدا پایت به سنگی خورد.» ۷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، ۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» ۱۰ آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» ۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(مرقس ۱: ۱۵-۱۴، لوقا ۴: ۱۵-۱۴، یوحنا ۴: ۴۵-۴۳)

۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، ۱۳ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد. ۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود ۱۵ که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امت‌ها؛ ۱۶ قومی که در ظلمت ساکن

بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.» ۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید زیراملكوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می کنند

(لوقا ۱: ۱۶-۲۰)

۱۸ و چون عیسی به کتاره دریای جلیل می خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می اندازند، زیرا صیاد بودند. ۱۹ بدیشان گفت: «از عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم.» ۲۰ در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند. ۲۱ و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدی، دامهای خود را اصلاح می کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود. ۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(مرقس ۱: ۳۹-۳۵، لوقا ۴: ۴۴-۴۲)

۲۳ و عیسی در تمام جلیل می گشت و در کتایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملكوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می داد. ۲۴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید. ۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

موعظه بالای کوه

(لوقا ۱۷: ۲۶)

۵ خوشابجالها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند. ۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت: ۳ «خوشابجال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۴ خوشابجال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. ۵ خوشابجال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. ۶ خوشابجال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. ۷ خوشابجال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. ۸ خوشابجال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. ۹ خوشابجال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. ۱۰ خوشابجال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۱۱ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. ۱۲ خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفای رسانیدند.

درباره نمک و نور

۱۳ «شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پامال مردم شود. ۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد. ۱۵ و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنائی می بخشد. ۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تجید نمایند.

درباره تورات

۱۷ «گان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. ۱۸ زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. ۲۰ زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.»

درباره خشم

۲۱ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود." ۲۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. ۲۳ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، ۲۴ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذاران. ۲۵ با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. ۲۶ هر آینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.»

درباره شهوت

۲۷ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است “زنا مکن.” ۲۸ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. ۲۹ پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعهش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود. ۳۰ و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

درباره طلاق

۳۱ «و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد. ۳۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

درباره سوگند

۳۳ «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که “قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن.” ۳۴ لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، ۳۵ و نه به زمین زیرا که پای انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، ۳۶ و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. ۳۷ بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است.

درباره رفتار متقابل

۳۸ «شنیده‌اید که گفته شده است. "چشمی به چشمی و دندانی به دندانی"»
 ۳۹ لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که بر رخساره راست تو
 طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، ۴۰ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند
 و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، ۴۱ و هرگاه کسی تو را برای یک
 میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. ۴۲ هر کس از تو سوال کند، بدو بخش و
 از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

درباره دوست داشتن دشمنان

(لوقا ۶: ۲۷-۳۶)

۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است "همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت
 کن." ۴۴ امامن به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن کنندگان
 خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما
 فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، ۴۵ تا پدر خود را که در آسمان است
 پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان
 و ظالمان می‌باراند. ۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایند که شما را محبت می‌نمایند، چه
 اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۷ و هرگاه برادران خود را فقط سلام
 گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۸ پس شما کامل باشید
 چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.»

درباره صدقه

۱ «زنهار عدالت خود را پیش مردم به جامیاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید. ۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کلیس و بازارها می کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می گویم اجر خود رایافته اند. ۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می کند مطلع نشود، ۴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره دعا کردن

۵ «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کلیس و گوشه های کوچه ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می گویم اجر خود را تحصیل نموده اند. ۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ۷ و چون عبادت کنی، مانند امت ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند. ۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آنکه از او سوال کنید. ۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ۱۰ ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود. ۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده.

۱۲ و قرض های ما را بخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم.

۱۳ و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما رارهایی ده.

زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالابد از آن تو است، آمین.»

۱۴ «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید. ۱۵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.

درباره روزه گرفتن

۱۶ «اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباحثید زیرا که صورت خویش را تغییری دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هرآینه به شما می گویم اجر خود را یافته اند. ۱۷ لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی ۱۸ تا در نظر مردم روزه دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.

درباره پول

۱۹ «گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می رساند و جایی که دزدان نقب می زنند و دزدی می نمایند. ۲۰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند. ۲۱ زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود. ۲۲ «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛ ۲۳ اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

۲۴ «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یابه یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا و مونا را خدمت کنید.

درباره غصه خوردن

۲۵ «بنابراین به شما می گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟^{۲۶} مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟^{۲۷} و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی برقامت خود افزایش دهد؟^{۲۸} و برای لباس چرا می اندیشید؟ در سوسنهای چمن تامل کنید، چگونه نمو می کنند! نه محنت می کشند و نه می ریسند!^{۲۹} لیکن به شما می گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.^{۳۰} پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود چنین پوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟^{۳۱} پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه پوشیم.^{۳۲} زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت ها می باشند. اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.^{۳۳} لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.^{۳۴} پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

درباره انتقاد از دیگران

(لوقا ۶: ۴۲-۳۷)

۱ «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. ۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیماید برای شما خواهند پیمود. ۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی یابی؟ ۴ یا چگونه به برادر خود می گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟ ۵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

۶ «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

سوال کنید...

۷ «سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۸ زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد. ۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ ۱۰ یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ ۱۱ پس هرگاه شما که شیر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود می دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال می کنند خواهد بخشید! ۱۲ لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.

درباره راه آسمان

۱۳ «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند. ۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کمند.

میوه های درخت زندگی انسان

(لوقا ۶: ۴۵-۴۳)

۱۵ «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس می‌شما نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند. ۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ ۱۷ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد. ۱۸ نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. ۱۹ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۲۰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت روی صخره یا شن

(لوقا ۶: ۴۹-۴۶)

۲۱ «نه هر که مرا "خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. ۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: "خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟" ۲۳ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که "هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!" ۲۴ «پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر

سنگ بنا کرد. ۲۵ و باران باریده، سیلابهاروان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۲۶ و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. ۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

۲۸ و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، ۲۹ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان.

شفای یک جذامی

(مرقس ۱: ۴۰-۴۵، لوقا ۵: ۱۶-۱۲)

۱ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ۲ که ناگاه ابروی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگر بخواهی، می توانی مرا طاهر سازی.» ۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می خواهم؛ طاهر شو!» که فور برص او طاهر گشت. ۴ عیسی بدو گفت: «زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سرباز رومی

(لوقا ۷: ۱۰-۱)

۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی ای نزد وی آمد و بدو التماس نموده، ۶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.» ۷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.» ۸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوند، لایق آن نیام که زیرسقف من آیی. بلکه فقط سخی بگو و خادم من

صحت خواهد یافت. ۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می کند.» ۱۰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هرآینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام. ۱۱ و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛ ۱۲ اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(مرقس ۱: ۲۹-۳۴، لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

۱۴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است. ۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ۱۶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی

(لوقا ۹: ۶۲-۵۱)

۱۸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به نگاره دیگر روند. ۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هر جا روی، تو را متابعت کنم.» ۲۰ عیسی بدو گفت: «روباهان راسوراخها و مرغان هوا را آشیانه ها است. لیکن پسر انسان را جای

سر نهادن نیست.»^{۲۱} و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوندا اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.»^{۲۲} عیسی وی را گفت: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان دریا

(مرقس ۴: ۴۱-۳۵، لوقا ۸: ۲۵-۲۲)

^{۲۳} چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ^{۲۴} ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب بود. ^{۲۵} پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوندا، ما را دریاب که هلاک می شویم!» ^{۲۶} بدیشان گفت: «ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آید. ^{۲۷} اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می کنند!»

اخراج ارواح ناپاک

(مرقس ۵: ۲۰-۱، لوقا ۸: ۳۹-۲۶)

^{۲۸} و چون به آن کتاره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچ کس از آن راه نتوانستی عبور کند. ^{۲۹} در ساعت فریاد کرده، گفتند: «یا عیسی ابن الله، ما را با توجه کار است؟ مگر در اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟» ^{۳۰} و گله گراز بسیاری دور از ایشان می چرید. ^{۳۱} دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.» ^{۳۲} ایشان را گفت: «بروید!» در حال بیرون شده،

داخل گلۀ گرازان گردیدند که فی الفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.

۳۳ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند. ۳۴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج

(مرقس ۲: ۱۲-۱۱، لوقا ۵: ۲۶-۱۷)

۱ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.

۹

۲ ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گاهانت آمرزیده شد.»

۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر می گوید.» ۴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «از بهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می دهید؟ ۵ زیرا کدام سهل تراست، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟ ۶ لیکن تا بدانید که پسرانسان را قدرت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوج را گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!» ۷ در حال برخاسته، به خانه خود رفت! ۸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تعجب نمودند.

ضیافت در خانه متی

(مرقس ۲: ۱۷-۱۳، لوقا ۵: ۳۲-۲۷)

۹ چون عیسی از آنجا می گذشت، مردی رامسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «مرا متابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد. ۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گاهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

۱۱ «و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «چرا استاد شما با باجگیران و گاهکاران غذا می خورد؟» ۱۲ عیسی چون شنید، گفت: «نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. ۱۳ لکن رفته، این را دریافت کنید که رحمت می خواهم نه قربانی»، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گاهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(مرقس ۲: ۲۲-۱۸، لوقا ۵: ۳۹-۳۳)

۱۴ آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ۱۵ عیسی بدیشان گفت: «آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می توانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت. ۱۶ و هیچ کس بر جامه کهنه پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود. ۱۷ و شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زنده کردن دختر یایرس

(مرقس ۵: ۴۳-۲۱، لوقا ۸: ۵۶-۴۰)

۱۸ او هنوز این سخنان را بدیشان می گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بروی گذار که زیست خواهد کرد.» ۱۹ پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد. ۲۰ و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، ۲۱ زیرا با خود گفته بود: «اگر محض ردایش را لمس کنم، هراینه شفایابم.» ۲۲ عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: «ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید. ۲۳ و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحه گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده، ۲۴ بدیشان گفت: «راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بروی سخریه کردند. ۲۵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست. ۲۶ و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک گنگ

۲۷ و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کورفriadگان در عقب او افتاده، گفتند: «پسر داودا، بر ما ترحم کن!» ۲۸ و چون به خانه درآمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟» گفتندش: «بلی خداوند!» ۲۹ در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» ۳۰ در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکید فرمود که «زنهار کسی اطلاع نیابد.» ۳۱ اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

۳۲ و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانه‌ای گنگ را نزد او آوردند. ۳۳ و چون دیوی بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»^{۳۴} لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.»

دعا برای حصاد

۳۵ و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کلیس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفامی داد. ۳۶ و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شبان، پریشان حال و پراکنده بودند. ۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عمه کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمه در حصاد خود بفرستد.»

اعزام دوازده شاگرد

(مرقس ۶: ۱۳-۷، لوقا ۹: ۱-۶)

۱ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. ۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛^۳ فیلیپس و برتولما؛ توما و متای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لپی معروف به تدی؛^۴ شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود. ۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید،^۶ بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید. ۷ و چون می‌روید، موعظه کرده، گویند که ملکوت آسمان نزدیک است. ۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را ظاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون

نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید. ۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره کنید، ۱۰ و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است. ۱۱ و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، پرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید. ۱۲ و چون به خانه‌ای درآید، بر آن سلام نمایید؛ ۱۳ پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت. ۱۴ و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید. ۱۵ هرآینه به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

پیشگویی زحمات و شکنجه‌ها

۱۶ هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید. ۱۷ اما از مردم بر حذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در گنایس خود شما را تازیانه خواهند زد، ۱۸ و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت‌ها شهادتی شود. ۱۹ اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه کنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت، ۲۰ زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است. ۲۱ و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ ۲۲ و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد. ۲۳ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.

۲۴ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر. ۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب خانه را بعزوبول خواندند، چقدر زیادتر اهل خانه اش را. ۲۶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود. ۲۷ آنچه در تاریکی به شما می گویم، در روشنایی بگوئید، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید. ۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح فی اند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم. ۲۹ آیا دوگنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد. ۳۰ لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرده شده است. ۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.

۳۲ پس هرکه مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد. ۳۳ اما هرکه مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود. ۳۴ گان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. ۳۵ زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. ۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

۳۷ و هرکه پدر یا مادر را پیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. ۳۸ و هرکه صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. ۳۹ هرکه جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت. ۴۰ هرکه شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد. ۴۱ و آنکه نبی ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هرکه عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت. ۴۲ و هرکه یکی از این صغار

را کاسه‌ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شما می گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

برطرف کردن شک یحیی

(لوقا ۷: ۳۵-۱۸)

۱ و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید. ۲ و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳ بدو گفت: «آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید ۵ که کوران بینا می گردند و لنگان به رفتار می آیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می شوند و فقیران بشارت می شنوند؛ ۶ و خوشبحال کسی که در من نلغزد.»

۷ و چون ایشان می رفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا نی را که از باد درجنبش است؟ ۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک آنانی که رخت فاخر می پوشند در خانه های پادشاهان می باشند. ۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نی را؟ بلی به شما می گویم از نبی افضلی را! ۱۰ زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: «اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.» ۱۱ هرآینه به شما می گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیردهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است. ۱۲ و از ایام یحیی تعمیردهنده تا الان، ملکوت آسمان مجبور می شود و جباران آن را به زور می ربایند. ۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می نمودند. ۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید. ۱۵ هرکه گوش شنوا دارد

باشنود. ۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانشسته، رفیقان خویش را صدا زده، ۱۷ می گویند: «برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدیده.» ۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه می خورد و نه می آشامید، می گویند دیو دارد. ۱۹ پسر انسان آمد که می خورد و می نوشد، می گویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و نگاهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.» وعده آرامش درون ۲۰ آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند: ۲۱ «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه می نمودند. ۲۲ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود. ۲۳ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می شد، هرآینه تا امروز باقی می ماند. ۲۴ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.»

۲۵ در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی! ۲۶ بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواد بدو مکشوف سازد. ۲۸ بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ ۳۰ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند

(مرقس ۲: ۲۸-۲۳، لوقا ۶: ۵-۱)

۱۲

۱ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند.^۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.»^۳ ایشان را گفت: «مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟^۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ۵ یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سبت، کهنه درهیکل سبت را حرمت نمی‌دارند و بی‌گناه هستند؟^۶ لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!^۷ و اگر این معنی را درک می‌کردید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمت نمی‌نمودید.^۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز است.»

شفای دست بیمار

(مرقس ۳: ۶-۱، لوقا ۶: ۱۱-۶)

۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان در آمد،^{۱۰} که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آورند.^{۱۱} وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حفره‌ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟^{۱۲} پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت‌ها نیکویی کردن روا است.»^{۱۳} آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده،

مانند دیگری صحیح گردید. ۱۴ اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی می روند

(مرقس ۳: ۱۲-۷)

۱۵ عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید، ۱۶ و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند. ۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود: ۱۸ «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت‌ها اشتهار نماید. ۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه‌ها نخواهد شنید. ۲۰ فی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد. ۲۱ و به نام او امت‌ها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی

(مرقس ۳: ۳۰-۲۰)

۲۲ آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد. ۲۳ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟» ۲۴ لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بعلزبول، رئیس دیوها!» ۲۵ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند. ۲۶ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ ۲۷ و اگر

من به وساطت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. ۲۸ لیکن هرگاه من به روح خدادیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است. ۲۹ و چگونه کسی بتواند درخانه شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟ ۳۰ هرکه با من نیست، برخلاف من است و هرکه با من جمع نکند، پراکنده سازد. ۳۱ از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد. ۳۲ و هرکه برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد. ۳۳ یا درخت را نیکو گردانید و میوه‌اش رانیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه‌اش رافاسد، زیرا که درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. ۳۴ ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن می‌گوید. ۳۵ مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد. ۳۶ لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد. ۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.»

رهبران مذهبی از عیسی

۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۳۹ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زنا کار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به

موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است. ۴۲ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.

۴۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی آب گردش می کند و نمی یابد. ۴۴ پس می گوید «به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم،» و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می بیند. ۴۵ آنگاه می رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می آورد و داخل گشته، ساکن آنجایی شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می شود. همچنین به این فرقه شیر خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می کند

(مرقس ۳: ۳۵-۳۱، لوقا ۸: ۲۱-۱۹)

۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۴۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند باتو سخن گویند.» ۴۸ در جواب قایل گفت: «کیست مادر من و برادرانم یکانند؟» ۴۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۰ زیرا هرکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

مثل چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۹-۱۱، لوقا ۸: ۸-۴)

۱ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به نگاره دریا نشست ۲ و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛ ۳ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی بزرگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد. ۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند. ۵ و بعضی برسنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت، ۶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید. ۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود. ۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی. ۹ هر که گوش شنوادر دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۲۵-۱۰، لوقا ۸: ۱۸-۹)

۱۰ آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «ازچه جهت با اینها به مثلها سخن می‌رانی؟» ۱۱ در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطانشده، ۱۲ زیرا هرکه دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد. ۱۳ از این جهت با اینها به مثلها سخن می‌گویم که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا هستند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. ۱۴ و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام می‌شود که می‌گوید: "به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگرست و نخواهید دید. ۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند،

مبادابه چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلبافهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم." ۱۶ لیکن خوشابه حال چشمان شما زیرا که می بینند و گوشهای شما زیرا که می شنوند ۱۷ زیرا هرآینه به شما می گویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

۱۸ پس شما مثل بزرگر را بشنوید. ۱۹ کسی که کله ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شیرمی آید و آنچه در دل او کاشته شده است می رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است. ۲۰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول می کند، ۲۱ و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می خورد. ۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد. ۲۳ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد.»

مثل کرکاس

(مرقس ۴: ۳۴-۳۰)

۲۴ و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت: ۲۵ و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت. ۲۶ و وقتی که گندم روید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد. ۲۷ پس نوکران صاحب‌خانه آمده، به وی عرض کردند: «ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟» ۲۸ ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» عرض کردند: «آیامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟» ۲۹ فرمود: «نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها برکنید. ۳۰ بگذارید

که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهیم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.» مثل دانه خردل ۳۱ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۳۲ و هر چند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند.»

مثل خمیرمایه

۳۳ و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت. ۳۴ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، ۳۵ تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

۳۶ آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکومی کارد پسر انسان است، ۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شیریند. ۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. ۴۰ پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، ۴۱ که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۴۲ و ایشان را به تور آتش خواهند انداخت، جایی

که گریه و فشار دندان بود. ۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.

مثل گنج پنهان

۴۴ «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

مثل تاجر مروارید

۴۵ «باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۴۶ و چون یک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

مثل تور ماهیگیری

۴۷ «ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۴۸ و چون پر شود، به نگاره‌اش کشند و نشسته، خوبها را در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، ۵۰ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» ۵۱ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید؟» گفتندش: «بلی خداوند.» ۵۲ به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب‌خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

بی ایمانی مردم ناصره

(مرقس ۶: ۱-۶)

۵۳ و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد. ۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟ ۵۵ آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ ۵۶ و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» ۵۷ و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.» ۵۸ و به سبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر ساخت.

قتل یحیی تعمیددهنده

(مرقس ۶: ۲۹-۱۴، لوقا ۹: ۷-۹)

۱ در آن هنگام هیرودیس تیتراخ چون شهرت عیسی را شنید، ۲ به خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می گردد.» ۳ زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلیپس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛ ۴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.» ۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می دانستند. ۶ اما چون بزم میلاد هیرودیس را می آراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود. ۷ از این رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد. ۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «سریحیی تعمیددهنده را الان در طبقی به من عنایت

۱۴

فرما.» ۹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند. ۱۰ و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد، ۱۱ و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد. ۱۲ پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(مرقس ۶: ۴۴-۳۰، لوقا ۹: ۱۷-۱۰، یوحنا ۶: ۱۵-۱)

۱۳ و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه‌ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند. ۱۴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد. ۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخزند.» ۱۶ عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.» ۱۷ بدو گفتند: «در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!» ۱۸ گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!» ۱۹ و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت. ۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره های باقی مانده دوازده سبد پرکرده، برداشتند. ۲۱ و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(مرقس ۶: ۴۵-۵۲، یوحنا ۶: ۲۱-۱۶)

۲۲ بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به بکاره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد. ۲۳ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود. ۲۴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که می‌وزید، به امواج گرفتار بود. ۲۵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید. ۲۶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند. ۲۷ اما عیسی ایشان را بی‌تامل خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! منم ترسان مباشید!» ۲۸ پطرس در جواب او گفت: «خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.» ۲۹ گفت: «بیا!» در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید. ۳۰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: «خداوندا مرادریاب.» ۳۱ عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک آوردی؟» ۳۲ و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید. ۳۳ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «فی الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

شفای عده‌ای بسیار

(مرقس ۶: ۵۶-۵۳)

۳۴ آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسه آمدند، ۳۵ و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند، ۳۶ و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.

پاکی درون

(مرقس ۷: ۲۳-۱)

۱۵

آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند: ^۲ «چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟» ^۳ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟ ^۴ زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد. ^۵ لیکن شمای گوید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است، ^۶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید. ^۷ ای ریاکاران، اشعیاء در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: ^۸ این قوم به زبانهای خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ^۹ پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند.»

^{۱۰} و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید؛ ^{۱۱} نه آنچه به دهان فرومی‌رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.» ^{۱۲} آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» ^{۱۳} او در جواب گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ^{۱۴} ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

^{۱۵} پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» ^{۱۶} عیسی گفت: «آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟ ^{۱۷} یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مبرز افکنده می‌شود؟ ^{۱۸} لیکن آنچه از دهان برآید،

از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد. ۱۹ زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها. ۲۰ اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.»

اخراج روح ناپاک از یک دختر

(مرقس ۷: ۲۴-۳۰)

۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت. ۲۲ ناگاه زن کنعانیه‌ای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.» ۲۳ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.» ۲۴ او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.» ۲۵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوندا مرا یاری کن.» ۲۶ در جواب گفت که «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.» ۲۷ عرض کرد: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.» ۲۸ آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(مرقس ۷: ۳۱-۳۷)

۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و برفراز کوه برآمده، آنجا بنشست. ۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران

را با خود برداشته، زداو آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد، ۳۱ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تجید کردند.

خوراک به چهارهزار نفر

(مرقس ۸: ۱-۹)

۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.» ۳۳ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟» ۳۴ عیسی ایشان را گفت: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.» ۳۵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند. ۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت. ۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقی‌مانده هفت زنبیل پر برداشتند. ۳۸ و خوردگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند. ۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

درخواست آیتی آسمانی

(مرقس ۸: ۱۰-۱۲)

۱ آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ۲ ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می‌گویند هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ ۳ و صبحگاهان می‌گویند امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است.»

۱۶

ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما اعلامات زمانها را نمی‌توانید! ۴ فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

هشدار درباره تعالیم غلط

(مرقس ۸: ۱۳-۲۱)

۵ و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند. ۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!» ۷ پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برداشته‌ایم.» ۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای سست‌ایمانان، چرا در خود تفکرمی کنید از آنجهت که نان نیاورده‌اید؟ ۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبزی را که برداشتید؟ ۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟» ۱۱ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟» ۱۲ آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعالیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف پطرس

(مرقس ۸: ۲۷-۳۰، لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

۱۳ و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیپس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟» ۱۴ گفتند: «بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا.» ۱۵ ایشان را گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» ۱۶ شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» ۱۷ عیسی در جواب وی گفت: «خوشبحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم

و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است. ۱۸ و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت. ۱۹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود. ۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۸: ۳۱-۹: ۱، لوقا ۹: ۲۱-۲۷)

۲۱ و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است. ۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از توای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!» ۲۳ اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی!» ۲۴ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید. ۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد. ۲۶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟ ۲۷ زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد. ۲۸ هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(مرقس ۹: ۱۳-۲، لوقا ۹: ۳۶-۲۸)

۱۷

۱ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. ۲ و در نظرایشان هیات او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفیدگردید. ۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند. ۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.» ۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!» ۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی درافتاده، بینهایت ترسان شدند. ۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!» ۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند. ۹ و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زهار این رویا را به کسی باز نگویند.» ۱۰ شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اول آید؟» ۱۱ او در جواب گفت: «البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود. ۱۲ لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید. ۱۳ آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت.»

شفای پسر دیورده

(مرقس ۹: ۲۹-۱۴، لوقا ۹: ۴۳-۳۷)

۱۴ و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: «خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب می افتد. ۱۶ و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.» ۱۷ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.» ۱۸ پس عیسی او را نهیب داده، دیورده بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

۱۹ اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟ ۲۰ عیسی ایشان را گفت: «به سبب بی ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود. ۲۱ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۹: ۳۰-۳۲، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

۲۲ و چون ایشان در جلیل می گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد، ۲۳ و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

۲۴ و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو درهم را نمی دهد؟» ۲۵ گفت: «بلی.» و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟» ۲۶ پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدو گفت: «پس یقین پسران آزادند!» ۲۷ لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به نگاره دریا رفته، قلابی بینداز و اول ماهی که بیرون می آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن برداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

بحث درباره بزرگی

(مرقس ۹: ۳۳-۳۷، لوقا ۹: ۴۸-۴۶)

۱۸
 ۱ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟» ۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت ۳ و گفت: «هرآینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. ۴ پس هرکه مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است. ۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است. ۶ و هرکه یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردش او یخته، در قعر دریا غرق می شد!»

هشدار در مورد وسوسه

(مرقس ۹: ۵۰-۴۳)

۷ وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.^۸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی.^۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

۱۰ زنهاریکی از این صغار را حقیر بشمارید، زیرا شما را می گویم که ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می بینند.^{۱۱} زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.^{۱۲} شما چه گمان می برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟^{۱۳} و اگر اتفاق آن را دریابد، هرآینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می کند از آن نود و نه که گم نشده اند.^{۱۴} همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطاکار

۱۵ «و اگر برادرت به تو نگاه کرده باشد، برو او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛^{۱۶} و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.

۱۷ واگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. واگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد. ۱۸ هرآینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد. ۱۹ باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. ۲۰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

بدهکار بی گذشت

۲۱ آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه! ۲۳ از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی راماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت. ۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود. ۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقايش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند. ۲۶ پس آن غلام روبه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: «ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.» ۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید. ۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: «طلب مرا ادا کن!» ۲۹ پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: «مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.» ۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند. ۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند. ۳۲ آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: «ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش

تو به تو بخشیدم؟^{۳۳} پس آیاتو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟^{۳۴} پس مولای او در غضب شده، او را به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد.^{۳۵} به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل بخشد.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

۱ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدودیهودیه از آن طرف اردن آمد.^۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.

۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟»^۴ او در جواب ایشان گفت: «مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،^۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟^۶ بنابراین بعد از آن دویستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.»^۷ به وی گفتند: «پس از بهرچه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟»^۸ ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.^۹ و به شما می گویم هر که زن خود را بغير علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.»

۱۰ شاگردانش بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!»^{۱۱} ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است.^{۱۲} زیرا که خصی ها می باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و

خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد پذیرد.»

برکت دادن کودکان

(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴، لوقا ۱۸: ۱۷-۱۵)

۱۳ آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند. ۱۴ عیسی گفت: «بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.» ۱۵ و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

جوان ثروتمند

(مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱، لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

۱۶ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟» ۱۷ وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.» ۱۸ بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹ و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.» ۲۰ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟» ۲۱ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.» ۲۲ چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.

۲۳ عیسی به شاگردان خود گفت: «هرآینه به شما می گویم که شخص دولت مند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود. ۲۴ و باز شمارا می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولت مند در ملکوت خدا.» ۲۵ شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» ۲۶ عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «زندانسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.» ۲۷ آنگاه پطرس در جواب گفت: «اینک ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟» ۲۸ «عیسی ایشان را گفت: «هرآینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود. ۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه هیا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهدیافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت. ۳۰ لیکن بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین، اولین!

حکایت کارگران و مزد برابر

۱ «زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد. ۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد. ۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید. ۴ ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم.» پس رفتند. ۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد. ۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهره چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده اید؟» ۷ گفتندش: «هیچ کس ما را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.» ۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان

به ناظر خود گفت: «مزدوران راطلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را اداکن.»^۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند. ۱۰ و اولین آمده، گان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ۱۱ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده، ۱۲ گفتند که «این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟»^{۱۳} او در جواب یکی از ایشان گفت: «ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟»^{۱۴} حق خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم. ۱۵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟»^{۱۶} بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

^{۱۷} و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ^{۱۸} «اینک به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،^{۱۹} و او را به امت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(مرقس ۱۰: ۳۵-۴۵)

^{۲۰} آنگاه مادر دو پسر زبدی با پسران خود نزدوی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ^{۲۱} بدو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این

دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.»
 ۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه‌ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟» بدو گفتند: «می توانیم.»
 ۲۳ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

۲۴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند. ۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امت‌ها برایشان سروری می کنند و روسا بر ایشان مسلطند. ۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ۲۷ و هر که می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای فقیر کور

(مرقس ۱۰: ۵۲-۴۶، لوقا ۱۸: ۴۳-۳۵)

۲۹ و هنگامی که از اریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند. ۳۰ که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحم کن!» ۳۱ و هر چند خلق ایشان را نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادگان می گفتند: «خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحم فرما!» ۳۲ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه می خواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «خداوندا، اینکه چشمان ما بازگردد!» ۳۴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(مرقس ۱۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۲۱
 ۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، واردیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،^۲ بدیشان گفت: «در این قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.^۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگوئید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.»^۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود^۵ که «دختر صهیون را گوید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.»^۶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند^۷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.^۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستراندند.^۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادگان می‌گفتند: «هوشیاعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیاعانا در اعلی‌علین!»^{۱۰} و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟»^{۱۱} آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل

(مرقس ۱۱: ۱۲-۱۹، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

۱۲ پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.^{۱۳} و ایشان را گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود.

لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید.»^{۱۴} و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

۱۵ اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیعانا پسر داودا» می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،^{۱۶} به وی گفتند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟»^{۱۷} پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عنیارفته، در آنجا شب را بسر برد.

دعا

(مرقس ۱۱: ۲۰-۲۵)

۱۸ بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد.^{۱۹} و در کنار راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید!^{۲۰} چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!»^{۲۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شدمی کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید «منتقل شده به دریا افکنده شو» چنین می‌شد.^{۲۲} و هرآنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی

(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۳ و چون به هیکل درآمده، تعلیم می‌داد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده

است؟» ۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما سختی می‌پرسم. اگر آن را به من گویند، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم: ۲۵ تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که «اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید. ۲۶ واگر گوئیم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.» ۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» بدیشان گفت: «من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.

حکایت دو پسر

(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۸ لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: «ای فرزند امروز به تا کستان من رفته، به کار مشغول شو.» ۲۹ در جواب گفت: «نخواهم رفت.» اما بعد پشیمان گشته، برفت. ۳۰ و به دومین نیز همچین گفت. او در جواب گفت: «ای آقا من می‌روم.» ولی نرفت. ۳۱ کدام یک از این دو خواهش پدر را به جا آورد؟» گفتند: «اولی.» عیسی بدیشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه هاقبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند، ۳۲ زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

حکایت باغبانهای ظالم

(مرقس ۱۲: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

۳۳ و مثلی دیگر بشنوید: صاحب‌خانه‌ای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیره‌ای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده،

عازم سفر شد. ۳۴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند. ۳۵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ۳۶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: «پسر مرا حرمت خواهند داشت.» ۳۸ اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: «این وارث است. بیاید او را بکشیم و میراثش را ببریم.» ۳۹ آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. ۴۰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟» ۴۱ گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدودهند.»

۴۲ عیسی بدیشان گفت: «مگر در کتب هرگز نخوانده اید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. ۴۳ از این جهت شما را می گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد. ۴۴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.» ۴۵ و چون روسای کهنه و فریسیان مثل هایش را شنیدند، دریافتند که درباره ایشان می گوید. ۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می دانستند.

حکایت جشن عروسی

۱ و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت: ۲ «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. ۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: «دعوت شدگان را بگویند که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده و همه چیز آماده است،

۲۲

به عروسی بیاید.»^۵ ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.^۶ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.^۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.^۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: «عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت‌شدگان لیاقت نداشتند.^۹ الان به شوارع عامه بروید و هرکه را بیاید به عروسی بطلبید.»^{۱۰} پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هرکه را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت.^{۱۱} آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد.^{۱۲} بدو گفت: «ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟» او خاموش شد.^{۱۳} آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: «این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.»^{۱۴} زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(مرقس ۱۲: ۱۷-۱۳، لوقا ۲۰: ۲۶-۲۰)

^{۱۵} پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.^{۱۶} و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: «استادای دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی‌نگری.^{۱۷} پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟»^{۱۸} عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می‌کنید؟^{۱۹} سکه جزیه را به من بیاید.» ایشان دیناری نزد وی آوردند.^{۲۰} بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟»^{۲۱} بدو گفتند: «از آن قیصر.» بدیشان

گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!»^{۲۲} چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را وا گذارده، برفتند.

سوال درباره قیامت

(مرقس ۱۲: ۲۷-۱۸، لوقا ۲۰: ۴۰-۲۷)

^{۲۳} و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده،
^{۲۴} گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد، می باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.^{۲۵} باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.^{۲۶} و همچنین دومین و سومین تا هفتمین.^{۲۷} و آخر از همه آن زن نیز مرد.^{۲۸} پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟»
^{۲۹} عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته اید،^{۳۰} زیرا که در قیامت، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می باشند.^{۳۱} اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده اید کلامی را که خدا به شما گفته است،^{۳۲} من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم

(مرقس ۱۲: ۳۴-۲۸)

^{۳۳} و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند.^{۳۴} اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.^{۳۵} و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت:^{۳۶} «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟»^{۳۷} عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به

همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. ۳۸ این است حکم اول و اعظم.
 ۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. ۴۰ بدین دو حکم،
 تمام تورات و صحف انبیامتعلق است.»

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(مرقس ۱۲: ۳۷-۳۵، لوقا ۲۰: ۴۴-۴۱)

۴۱ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، ۴۲ گفت: «درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.» ۴۳ ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: ۴۴ "خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم." ۴۵ پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» ۴۶ و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

هشدار به رهبران مذهبی

(مرقس ۱۲: ۴۰-۳۸، لوقا ۲۰: ۴۷-۴۵)

۱ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده، ۲ گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. ۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکیند زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. ۴ زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. ۵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حامیلهای خود را عریض و دامنه‌های قبای خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کلیس را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم در

۲۳

کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.^۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.^۹ و هیچ کس را بر زمین، پدر خود نخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.^{۱۰} و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.^{۱۱} و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود.^{۱۲} و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.

عیسی رهبران مذهبی را محکوم می کند

۱۳ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شونندگان را از دخول مانع می شوید.
 ۱۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.^{۱۵} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحر را می گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست تر از خود، پسر جهنم می سازید!^{۱۶} وای بر شمای راهنمایان کور که می گوید "هر که به هیكل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید وفا کند."^{۱۷} ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیكلی که طلا را مقدس می سازد؟^{۱۸} "و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند."^{۱۹} ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس می نماید؟^{۲۰} پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛^{۲۱} و هر که به هیكل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛^{۲۲} و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

۲۳ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید! می بایست آنها را به جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید. ۲۴ ای رهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شتر را فرو می برید! ۲۵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است. ۲۶ ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود! ۲۷ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می باشید که از بیرون، نیکو می نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سلیر نجاسات پر است! ۲۸ همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل می نمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملو هستید.

۲۹ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می کنید و مدفهای صادقان رازینت می دهید، ۳۰ و می گوید: "اگر در ایام پدران خود می بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!" ۳۱ پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید. ۳۲ پس شما پیمانہ پدران خود را لبریز کنید! ۳۳ ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟ ۳۴ لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند، ۳۵ تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید. ۳۶ هرآینه به شما می گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

اندوه عیسی برای اورشلیم

۳۷ «ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع می کند و نخواستی! ۳۸ اینک خانه شما برای شما ویران گذارده می شود. ۳۹ زیرا به شما می گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک است او که به نام خداوند می آید.»

آینده جهان

(مرقس ۱۳: ۲۰-۱، لوقا ۲۱: ۲۴-۵)

۱ پس عیسی از هیكل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت های هیكل را بدو نشان دهند. ۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این چیزها را نمی بینید؟ هرآینه به شمامی گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!» ۳ و چون به کوه زیتون نشست بود، شاگردانش در خلوت نزدوی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.»

۲۴

۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۵ زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. ۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. ۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیا و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید. ۸ اما همه اینها آغاز دردهای زه است. ۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند. ۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را

تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند. ۱۱ و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند. ۱۲ و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد. ۱۳ لیکن هرکه تا به انتها صبر کند، نجات یابد. ۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.

۱۵ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپاشده بینید هرکه خواند دریافت کند ۱۶ آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛ ۱۷ و هرکه بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛ ۱۸ و هرکه در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۱۹ لیکن وای برآبستان و شیر دهندگان در آن ایام! ۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود، ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! ۲۲ و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۳۱-۲۱، لوقا ۲۱: ۳۳-۲۵)

۲۳ آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است» باور مکنید، ۲۴ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند. ۲۵ اینک شما را پیش‌خبر دادم.

۲۶ «پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، ۲۷ زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۲۸ و هرجا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. ۲۹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و

ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. ۳۰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید؛ ۳۱ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

۳۲ «پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگها می‌آورد، می فهمید که تابستان نزدیک است. ۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۴ هرآینه به شما می گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۳۷-۳۲، لوقا ۲۱: ۳۸-۳۴)

۳۶ «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. ۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. ۳۸ زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، ۳۹ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. ۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می باشند، یکی گرفته و دیگری وا گذارده شود. ۴۱ و دوزن که دستاس می کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود. ۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید. ۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه‌اش نقب زند. ۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.

۴۵ «پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟» ۴۶ خوشباجال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۷ هرآینه به شما می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. ۴۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من درآمدن تاخیر می نماید، ۴۹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ۵۰ هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند، ۵۱ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

حکایت ده باکره

۱ «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند. ۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که «اینک دامادمی آید به استقبال وی بشتابید.» ۷ پس تمامی آن باکره ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ۸ و نادانان، دانایان را گفتند: «از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می شود.» ۹ اما دانایان در جواب گفتند: «نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخزید.» ۱۰ و درحینی که ایشان بجهت خرید می رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ۱۱ بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: «خداوندا برای ما باز کن.» ۱۲ او در جواب گفت: «هرآینه به شما می گویم شما را نمی شناسم.» ۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.

۲۵

حکایت قنطارها

۱۴ «زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، ۱۵ یکی را پنج قنطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هریک را بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجه سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ۱۷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.

۱۹ «و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست. ۲۰ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.» ۲۱ آقای او به وی گفت: آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو! ۲۲ و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته‌ام. ۲۳ آقای او گفت: آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گوارم. در خوشی خداوند خود داخل شو! ۲۴ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خویی می‌باشی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای جمع می‌کنی، ۲۵ پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است. ۲۶ آقای او در جواب وی گفت: ای غلام شریر بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام میدروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم. ۲۷ از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را باسود بیایم. ۲۸ الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۹ زیرا به هر که دارد داده شود

و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود. ۳۰ و آن غلام بی نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز داوری

۳۱ «اما چون پسر انسان در جلال خود باجمع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، ۳۲ و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدای کند به قسمی که شبان می‌شها را از بزها جدای کند. ۳۳ و می‌شها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. ۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیایدای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآب نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ۳۶ عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید. ۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرآب نماییم، ۳۸ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جادهیم یا عریان تا پوشانیم، ۳۹ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادت کنیم؟ ۴۰ پادشاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید.

۴۱ «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، ۴۳ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت نمودید. ۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمت نکردیم؟ ۴۵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم،

آنچه به یکی از این کوچکان نکرديد، به من نکرده ايد. ۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

توطئه قتل عیسی

(مرقس ۱۴: ۱-۲، لوقا ۲۲: ۱-۲)

۲۶^۱ و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲ «می دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می شود تا مصلوب گردد.»

۳ آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، ۴ شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته، به قتل رسانند. ۵ اما گفتند: «نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.»

تدهین عیسی با عطر

(مرقس ۱۴: ۳-۹، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ۷ زنی با شیشه ای عطر گرانبه نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟ ۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» ۱۰ عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. ۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. ۱۳ هر آینه به شما می گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱، لوقا ۲۲: ۳-۶)

۱۴ «آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای استخریوطی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته، ۱۵ گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شمتاسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قراردادند. ۱۶ و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(مرقس ۱۴: ۱۲-۱۶، لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

۱۷ پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «کجا می خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟» ۱۸ گفت: «به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گوید: «استاد می گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می نمایم.»» ۱۹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

شام آخر

(مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵، لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

۲۰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست. ۲۱ و وقتی که ایشان غذا می خوردند، او گفت: «هرآینه به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم می کند!» ۲۲ پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «خداوندا آیا من آنم؟» ۲۳ او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! ۲۴ هرآینه پسر انسان به همانطور که در باره او مکتوب است رحلت

می کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!»^{۲۵} و یهو داد که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد آیا من آمم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!»^{۲۶} و چون ایشان غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.»^{۲۷} و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید،^{۲۸} زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می شود.»^{۲۹} اما به تمامی گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۲۶-۳۱)

^{۳۰} پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.^{۳۱} آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش می خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می زخم و گوسفندان گله پراکنده می شوند.»^{۳۲} لیکن بعد از برخاستم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۳۳} پطرس در جواب وی گفت: «هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.»^{۳۴} عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!»^{۳۵} پطرس به وی گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

۳۶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.»^{۳۷} و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بی نهایت غمگین و دردناک شد. ۳۸ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.»^{۳۹} پس قدری پیش رفته، به روی درافتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پپاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.»^{۴۰} و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا همچنین نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟^{۴۱} بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.»^{۴۲} و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پپاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.»^{۴۳} و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.^{۴۴} پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.^{۴۵} آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.^{۴۶} برخیزید برویم. اینک تسلیم کننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی

(مرقس ۱۴: ۴۳-۵۲، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

۴۷ و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند.^{۴۸} و تسلیم کننده او

بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.»
 ۴۹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. ۵۰ عیسی
 وی را گفت: «ای رفیق، از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی
 انداخته، او را گرفتند. ۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود
 را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. ۵۲ آنگاه
 عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هرکه شمشیر گیرد، به شمشیر
 هلاک گردد. ۵۳ آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم
 که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ ۵۴ لیکن در این صورت
 کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟» ۵۵ در آن ساعت، به آن گروه
 گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در
 هیکل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. ۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام
 شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را وا گذارده، بگریختند.

محاکمه در حضور قیافا

(مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵)

۵۷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان
 و مشایخ جمع بودند، بردند. ۵۸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس
 کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ۵۹ پس روسای کهنه و
 مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،
 ۶۰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،
 ۶۱ گفتند: «این شخص گفت: "می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا
 نمایم."» ۶۲ پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست
 که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟» ۶۳ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی

به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می‌دهم مارا بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟» ۶۴ عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!» ۶۵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید! ۶۶ چه مصلحت می‌بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!» ۶۷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده، ۶۸ می‌گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

۶۹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» ۷۰ او روبروی همه انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» ۷۱ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!» ۷۲ باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد را نمی‌شناسم.» ۷۳ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تودلالت می‌نماید!» ۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی‌شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد ۷۵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

محکوم شدن عیسی

(مرقس ۱: ۱۵، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

۲۷
 ۱ و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. ۲ پس او را بند نهاده، بردند و به پنتیوس پلاطس والی تسلیم نمودند.

خودکشی یهودا

۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده، ۴ گفت: «گناه کردم که خون بیگاهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!» ۵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود. ۶ اما روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند: «انداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خونبها است.» ۷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غرباء خریدند. ۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بجزل الدم مشهور است. ۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند. ۱۰ و آنها را بجهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»

در حضور پلاطوس

(مرقس ۱۵: ۲-۵، لوقا ۲۳: ۱-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۱۱ اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» عیسی بدو گفت: «تو می‌گویی!» ۱۲ و چون روسای کهنه و

مشایخ از او شکایت می کردند، هیچ جواب نمی داد. ۱۳ پس پیلاطس وی را گفت: «نمی شنوی چقدر بر تو شهادت می دهند؟» ۱۴ اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(مرقس ۱۵: ۶-۱۵، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۶-۱۹)

۱۵ و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هرکه را می خواستند، برای جماعت آزاد می کرد. ۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، برابا نام داشت. ۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاطس ایشان را گفت: «که را می خواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟» ۱۸ زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

۱۹ چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب دربارہ او زحمت بسیار بردم.»
 ۲۰ اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند. ۲۱ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدام یک از این دو نفر را می خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.» ۲۲ پیلاطس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!» ۲۳ والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!» ۲۴ چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.» ۲۵ تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» ۲۶ آنگاه برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

استهزای سربازان رومی

(مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰)

۲۷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند. ۲۸ او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، ۲۹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» ۳۰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می زدند. ۳۱ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

در راه جلیلتا

(مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۳۲ و چون بیرون می رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به موضعی که به جلیلتایعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند، ۳۴ سرکه ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، لوقا ۲۳: ۳۲-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۳۵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.» ۳۶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند. ۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!» ۳۸ آنگاه دو

دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند. ۳۹ و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان ۴۰ می گفتند: «ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!» ۴۱ همچنین نیزروسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می گفتند: ۴۲ «دیگران را نجات داد، اما نمی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم! ۴۳ بر خدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدور غبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!» ۴۴ و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می دادند.

جان سپردن عیسی

(مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۴۵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۴۶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سبتنی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی. ۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می خواند. ۴۸ در ساعت یکی از آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پراز سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد. ۴۹ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می آید او را برهاند.» ۵۰ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید، ۵۲ و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند، ۵۳ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

۵۴ اما یوزباشی و رفقایش که عیسی را نگاهبانی می کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بینهایت ترسان شده، گفتند: «فی الواقع این شخص پسر خدا بود.» ۵۵ و در

آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می کردند، ۵۶ که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدی.

تدفین عیسی

(مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۵۷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد، ۵۸ و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود. ۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در گمان پاک پیچیده، ۶۰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت. ۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبرنشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

۶۲ و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بودروسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده، ۶۳ گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه روز برمی خیزم." ۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اول بدتر شود.» ۶۵ پیلاتس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» ۶۶ پس رفتند و سنگ را مختم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

قیام عیسی مسیح

(مرقس ۱۶: ۱-۸، لوقا ۲۴: ۱-۱۲، یوحنا ۲۰: ۱-۹)

۲۸
 ۱ و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند. ۲ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست. ۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. ۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند. ۵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید!

۶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیاید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید، ۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر می‌شود

۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ۹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند. ۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگویند که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

رشوه به محافظین

۱۱ و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند. ۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده، ۱۳ گفتند: «بگویند که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند. ۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ۱۵ ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

ماموریت بزرگ

(مرقس ۱۶: ۱۵-۱۸)

۱۶ اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. ۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

انجیل مرقس

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(متی ۳: ۱-۱۲، لوقا ۳: ۱-۱۸)

۱ ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

۲ چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می فرستم تاراه تو را پیش تو مهیا سازد. ۳ صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمائید.»

۴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می نمود. ۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گاهان خود معترف گردیده، در رود اردون از او تعمید می یافتند. ۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کربند چرمی بر کمر می بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری. ۷ و موعظه می کرد و می گفت که «بعد از من کسی توانا تر از من می آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.»

یحیی عیسی را تعمید می دهد

(متی ۳: ۱۳-۱۷، لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

۹ و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. ۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند

کبوتری بروی نازل می‌شود. ۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(متی ۴: ۱-۱۱، لوقا ۴: ۱-۱۳)

۱۲ پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد. ۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۲-۱۷، لوقا ۴: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

۱۴ و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، ۱۵ می‌گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می‌کنند

(متی ۴: ۱۸-۲۲)

۱۶ و چون به کتاره دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیاد بودند. ۱۷ عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم.» ۱۸ بی‌تامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند. ۲۰ در حال ایشان را دعوت

نمود. پس پدر خود زبدي را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

(لوقا ۴: ۳۱-۳۷)

۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تامل در روز سبت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد، ۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان.

۲۳ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده، ۲۴ گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!» ۲۵ عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او درآی!» ۲۶ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. ۲۷ و همه متعجب شدند، بجدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید رانیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟» ۲۸ و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۴-۱۷، لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. ۳۰ و مادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند. ۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۳۴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(متی ۴: ۲۳-۲۵، لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

۳۵ بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. ۳۶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. ۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو را می‌طلبند.» ۳۸ بدیشان گفت: «به دهات مجاورهم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.» ۳۹ پس در تمام جلیل در کلیسایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.

شفای یک جذامی

(متی ۸: ۱-۴، لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

۴۰ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد وزانو زده، بدو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» ۴۱ عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!» ۴۲ و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. ۴۳ و او را قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «زنتار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» ۴۵ لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا

به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر می برد و مردم از همه اطراف نزد وی می آمدند.

شفای مرد افلیج

(متی ۵: ۹، لوقا ۱۷: ۲۶)

۲^۱ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،^۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می کرد.^۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.^۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.^۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گاهان تو آمرزیده شد.»

۶^۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند^۷ که «چرا این شخص چنین کفر می گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گاهان را پیامرزد؟»^۸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می کنند، بدیشان گفت: «از بهره این خیالات را به خاطر خود راه می دهید؟^۹ کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گاهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟^{۱۰} لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: «^{۱۱} تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!»^{۱۲} او برخاست و بی تامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تعجید نموده، گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه متی

(متی ۹: ۹-۱۳، لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

۱۳ و باز به کتاره دریا رفت و تمام آن گروه نزداو آمدند و ایشان را تعلیم می داد. ۱۴ و هنگامی که می رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «از عقب من بیا!» پس برخاسته، در عقب وی شتافت. ۱۵ و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و نگاهکاران باعیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می کردند. ۱۶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و نگاهکاران می خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب می نماید؟» ۱۷ عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا نگاهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متی ۹: ۱۴-۱۷، لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

۱۸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می داشتند. پس آمده، بدو گفتند: «چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می دارند و شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ۱۹ عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روزه دارند. ۲۰ لیکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت. ۲۱ و هیچ کس بر جامه کهنه، پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند، والا آن وصله نواز آن کهنه جدامی گردد و دریدگی بدتر می شود. ۲۲ و کسی شراب نو را در مشکهای

کهنه نمی ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته، مشکها تلف می گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سبت گندم می چینند

(متی ۱۲: ۱-۸، لوقا ۶: ۱-۵)

۲۳ و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه ها می گذشت و شاگردانش هنگامی که می رفتند، به چیدن خوشه ها شروع کردند. ۲۴ فریسیان بدو گفتند: «اینک چرا در روز سبت مرتکب عملی می باشی که روا نیست؟» ۲۵ او بدیشان گفت: «مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج وگرسنه بودند؟ ۲۶ چگونه در ایام ایبتار رئیس کهنه به خانه خدا درآمد، نان تقدیمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟» ۲۷ و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت. ۲۸ بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(متی ۱۲: ۱۴-۹، لوقا ۶: ۱۱-۶)

۱ و باز به کنیسه درآمد، در آنجا مرد دست خشکی بود. ۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند. ۳ پس بدان **۳** مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!» ۴ و بدیشان گفت: «آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان رانجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند. ۵ پس چشمان خود را بر ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود رادراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت. ۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی می روند

(متی ۱۲: ۲۱-۱۵)

۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،^۸ و از یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.^۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به سبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بروی ازدحام ننمایند،^{۱۰} زیرا که بسیاری را صحت می داد، بقسمی که هرکه صاحب دردی بود بر او هجوم می آورد تا او را لمس نماید.^{۱۱} و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی درافتادند و فریادگان می گفتند که «تو پسر خدا هستی.»^{۱۲} و ایشان را به تاکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری

(لوقا ۶: ۱۶-۱۲)

۱۳ پس بر فراز کوهی برآمده، هرکه را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.^{۱۴} و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت و عظم نمودن بفرستد،^{۱۵} و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.^{۱۶} و شمعون را پطرس نام نهاد.^{۱۷} و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب؛ این هر دو را بوانرجس یعنی پسران رعده نام گذارد.^{۱۸} و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی،^{۱۹} و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.

تہمت رہبران مذہبی

(متی ۱۲: ۳۷-۲۲)

۲۰ و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراہم آمدند بطوری کہ ایشان فرصت نان خوردن ہم نکردند. ۲۱ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بی خود شدہ است. ۲۲ و کاتبانی کہ از اورشلیم آمدہ بودند، گفتند کہ بعزبول دارد و بہ یاری رئیس دیوہا، دیوہا را اخراج می کند. ۲۳ پس ایشان را پیش طلبیدہ، مثلہا زدہ، بدیشان گفت: «چطور می تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟ ۲۴ و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند. ۲۵ و ہرگاہ خانہ ای بہ ضد خویش منقسم شد، آن خانہ نمی تواند استقامت داشتہ باشد. ۲۶ و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکہ ہلاک می گردد. ۲۷ و ہیچ کس نمی تواند بہ خانہ مردزورآور درآمدہ، اسباب او را غارت نماید، جزآنکہ اول آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانہ او را تاراج می کند. ۲۸ ہرآینہ بہ شما می گویم کہ ہمہ گاہان از بنی آدم آمرزیدہ می شود و ہر قسم کفر کہ گفتہ باشند، ۲۹ لیکن ہرکہ بہ روح القدس کفر گوید، تا بہ ابد آمرزیدہ نشود بلکہ مستحق عذاب جاودانی بود.» ۳۰ زیرا کہ می گفتند روحی پلید دارد.

عیسی خانوادہ حقیقی خود را معرفی می کند

(متی ۱۲: ۵۰-۴۶، لوقا ۸: ۲۱-۱۹)

۳۱ پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستادہ، فرستادند تا او را طلب کنند. ۳۲ آنگاہ جماعت گرد او نشستہ بودند و بہ وی گفتند: «اینک مادرت و برادرانت بیرون تو را می طلبند.» ۳۳ در جواب ایشان گفت: «کیست مادر من و برادرانم

کیانند؟» ۳۴ پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «اینانند مادر و برادرانم، ۳۵ زیرا هر که اراده خدا را به جا آرده همان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

مثل چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۹-۱۱، لوقا ۸: ۸-۱۰)

۴ و باز به نگاره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار می آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت: ۳ «گوش گیرید! اینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت. ۴ و چون تخم می پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ۵ و پاره‌ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی روید، ۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید. ۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» ۹ پس گفت: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۲۳-۱۰، لوقا ۸: ۱۸-۹)

۱۰ و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. ۱۱ به ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطاشده، اما به آنانی که بیرونند،

همه چیز به مثلها می شود، ۱۲ تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گاهان ایشان آمرزیده شود.»

۱۳ و بدیشان گفت: «آیا این مثل را نفهمیده اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟ ۱۴ برزگر کلام را می کارد. ۱۵ و اینانند به نگاره راه، جایی که کلام کاشته می شود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می رباید. ۱۶ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، ۱۷ و لکن ریشه ای در خود ندارند بلکه فانی می باشند؛ و چون صدمه ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می خورند. ۱۸ و کاشته شده در خارها آنانی می باشند که چون کلام را شنوند، ۱۹ اندیشه های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می کند و بی ثمر می گردد. ۲۰ و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر می آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

۲۱ پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را می آورند تا زیر پیمانه ای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟ ۲۲ زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید. ۲۳ هر که گوش شنوا دارد بشنود.» ۲۴ و بدیشان گفت: «با حذر باشید که چه می شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیوده شود، بلکه از برای شما که می شنوید افزون خواهد گشت. ۲۵ زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.»

مثل رشد بذر

۲۶ و گفت: «همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند، ۲۷ و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم برود و نمو کند. چگونه؟ او نداند. ۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر می آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در

خوشه. ۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار می برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(متی ۱۳: ۳۱-۳۲)

۳۰ و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزنیم؟
 ۳۱ مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای
 زمینی باشد. ۳۲ لیکن چون کاشته شد، می روید و بزرگتر از جمیع بقول می گردد و
 شاخه های بزرگ می آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه اش می توانند آشیانه گیرند.»
 ۳۳ و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان
 بیان می فرمود، ۳۴ و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را
 برای شاگردان خود شرح می نمود.

آرام کردن طوفان دریا

(متی ۸: ۲۳-۲۷، لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

۳۵ و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «به نگاره دیگر عبور کنیم.» ۳۶ پس
 چون آن گروه رارخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند
 زورق دیگر نیز همراه او بود. ۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر
 کشتی می خورد بقسمی که برمی گشت. ۳۸ و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود.
 پس او را بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟»
 ۳۹ در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش
 باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد. ۴۰ و ایشان را گفت: «از بهرچه

چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟» ۴۱ پس بی نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می کنند؟»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۲۸-۳۴، لوقا ۸: ۲۶-۳۹)

۱ پس به آن کتاره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند. ۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. ۳ که در قبور ساکن می بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی توانست او را بند نماید، ۴ زیرا که بارها او را به کنده ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده ها را شکسته بود و احدی نمی توانست او رارام نماید، ۵ و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد می زد و خود را به سنگها مجروح می ساخت. ۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد، ۷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می دهم که مرا معذب نسازی.» ۸ زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» ۹ پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» «به وی گفت: «نام من لجئون است زیرا که بسیاریم.» ۱۰ پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند. ۱۱ و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری می چرید. ۱۲ و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازاها بفرست تا در آنها داخل شویم.» ۱۳ فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ۱۴ و خوک با نان فرار کرده، در شهر و مزرعه ها خبر می دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. ۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجئون داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. ۱۶ و آنانی که

دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. ۱۷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ۱۸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. ۱۹ اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.» ۲۰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یایرس

(متی ۹: ۲۶-۱۸، لوقا ۸: ۵۶-۴۰)

۲۱ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و برکناره دریا بود. ۲۲ که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یایرس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده، ۲۳ بدو التماس بسیار نموده، گفت: «نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.» ۲۴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند. ۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود، ۲۶ و زحمت بسیار از اطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می شد، ۲۷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ۲۸ زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.» ۲۹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.

۳۰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از اوصادار گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ۳۱ شاگردانش بدو گفتند: «می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟!» ۳۲ پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.

۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی درافتاده، حقیقت امر را بالتام به وی بازگفت. ۳۴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو از بالای خویش رستگار باش.» ۳۵ او هنوز سخن می گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟» ۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و بس!» ۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند. ۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند. ۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ۴۰ ایشان بروی سخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طلیثا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می گویم برخیز.» ۴۲ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند. ۴۳ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

بی ایمانی مردم ناصره

(متی ۱۳: ۵۸-۵۳)

۱ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر

می‌گردد؟^۳ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟» و از او لغزش خوردند.^۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.^۵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.^۶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، لوقا ۹: ۱-۶)

^۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،^۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمربند خود،^۹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.»^{۱۰} و بدیشان گفت: «در هر جاداخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.^{۱۱} و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هرآینه به شما می‌گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.»^{۱۲} پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،^{۱۳} و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، لوقا ۹: ۷-۹)

^{۱۴} و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.

۱۵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبی‌ای است یا چون یکی از انبیا. ۱۶ اما هیروдіس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.» ۱۷ زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود. ۱۸ از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.» ۱۹ پس هیروдіا از او کینه داشته، می‌خواست او را به قتل رساند اما نمی‌توانست، ۲۰ زیرا که هیروдіس از یحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصغا می‌نمود. ۲۱ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیبان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛ ۲۲ و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.» ۲۳ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا هرآینه به تو عطا کنم.» ۲۴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «چه بطلبم؟» گفت: «سریحی تعمیم‌دهنده را.» ۲۵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «می‌خواهم که الان سریحی تعمیم‌دهنده را در طبقی به من عنایت فرمائی.» ۲۶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ۲۷ بی‌درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد. ۲۸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. ۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، لوقا ۹: ۱۷-۱۰، یوحنا ۶: ۱۵-۱)

۳۰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.

۳۱ بدیشان گفت شما به خلوت، به جای ویران بیاید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند. ۳۲ پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوشتافتند و از ایشان سبقت جست، نزد وی جمع شدند. ۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی‌شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ۳۵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده. ۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخورند که هیچ خوراکی ندارند.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دوست دینار نان بخیریم تا اینها را طعام دهیم!» ۳۸ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۳۹ آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.» ۴۰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگر بسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. ۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند. ۴۳ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، یوحنا ۶: ۲۱-۱۶)

۴۵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبورکنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. ۴۶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد. ۴۷ و چون شام شد، کشتی درمیان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. ۴۸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ۴۹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، ۵۰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» ۵۱ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت درخود متحیر و متعجب شدند، ۵۲ زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عده‌ای بسیار

(متی ۱۴: ۳۶-۳۴)

۵۳ پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند. ۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند، ۵۵ و در همه آن نواحی بشتاب می گشتند و بیماران را بر تخت‌پانواده، هر جا که می شنیدند که او در آنجا است، می آوردند. ۵۶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می رفت، مریضان را بر راهها می گذاردند و از او خواهش می نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می کرد شفای یافت.

پاکی درون

(متی ۱۵: ۱-۲۰)

۱ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند. ۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند، ۳ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی‌خورند، ۴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها. ۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟»

۶ در جواب ایشان گفت: «نیکو اخبار نموداشعیا درباره شما ی ریاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن دلشان از من دور است. ۷ پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند، ۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می‌آورید.» ۹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا رانیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید. ۱۰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد. ۱۱ لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: “آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست” ۱۲ و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند. ۱۳ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به جامی آورید.» ۱۴ پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید. ۱۵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس

سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد. ۱۶ هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

۱۷ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند. ۱۸ بدیشان گفت: «مگر شما نیز همچین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد، ۱۹ زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبله‌ای که این همه خوراک را پاک می‌کند.» ۲۰ و گفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد، ۲۱ زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی ۲۲ و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم‌بد و کفر و غرور و جهالت. ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.»

انحراج روح ناپاک از یک دختر

(متی ۱۵: ۲۱-۲۸)

۲۴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ کس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند، ۲۵ از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده برپایه‌ای او افتاد. ۲۶ و او زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند. ۲۷ عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.» ۲۸ آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.» ۲۹ وی را گفت؛ «بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شده.» ۳۰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بریستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(متی ۱۵: ۲۹-۳۱)

۳۱ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد.

۳۲ آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد. ۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛ ۳۴ و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو ۳۵ در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.

۳۶ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند. ۳۷ و بینهایت متحیر گشته می گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویامی گرداند!»

خوراک به چهارهزار نفر

(متی ۱۵: ۳۹-۳۲)

۱ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می باشند و هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته،

شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره های باقی مانده برداشتند. ۹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست آیتی آسمانی

(متی ۱۶: ۴-۱)

۱۰ و بی درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. ۱۲ او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه آیتی می خواهند؟ هرآینه به شما می گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط

(متی ۱۶: ۱۲-۵)

۱۳ پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کنار دیگر عبور نمود. ۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ۱۵ انگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیرودیسی احتیاط کنید!» ۱۶ ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» ۱۷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکرمی کنید از آنجهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده اید و تا حال دل شما سخت است؟ ۱۸ آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟ ۱۹ وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» ۲۰ «و

وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟»
گفتندش: «هفت.» ۲۱ پس بدیشان گفت: «چرا نمی فهمید؟»

شفای مرد نابینا

۲۲ چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. ۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که «چیزی می بینی؟» ۲۴ او بالا نگریسته، گفت: «مردمان را خرامان، چون درختها می بینم.» ۲۵ پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید. ۲۶ پس او را به خانه اش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱-۲۰، لوقا ۹: ۲۰-۱۸)

۲۷ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که می دانند؟» ۲۸ ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.» ۲۹ او از ایشان پرسید: «شما مرا که می دانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تو مسیح هستی.» ۳۰ پس ایشان را فرمود که «هیچ کس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، لوقا ۹: ۲۷-۳۱)

۳۱ آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.» ۳۲ و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود. ۳۳ اما او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: «ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی کنی بلکه چیزهای انسانی را.»

۳۴ پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید. ۳۵ زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من وانجیل بر باد دهد آن را برهاند. ۳۶ زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟ ۳۷ یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟ ۳۸ زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.»

۱ و بدیشان گفت: «هر آینه به شما می گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می باشند که تاملکوت خدا را که به قوت می آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشیده.»

۹

تبدیل هیات عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، ۹: ۲۸-۳۶)

۲ و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت. ۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید. ۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می کردند. ۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!» ۶ از آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. ۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابردر رسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.» ۸ در ساعت گرداگرد خود نگر بسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.

۹ و چون از کوه به زیر می آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند. ۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال می کردند که برخاستن از مردگان چه باشد. ۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان می گویند که الیاس باید اول بیاید؟» ۱۲ او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول می آید و همه چیز را اصلاح می نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود. ۱۳ لیکن به شمامی گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفای پسر دیورده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

۱۴ پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می کردند. ۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. ۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» ۱۷ یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود رانزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، ۱۸ و هر جا که او را بگیرد می اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم می ساید و خشک می گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» ۱۹ او ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بی ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حد متحمل شما شوم! او را نزد من آورید.» ۲۰ پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فور آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد. ۲۱ پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت. ۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می توانی بر ماترحم کرده، ما را مدد فرما.» ۲۳ عیسی وی را گفت: «اگر می توانی ایمان آری، مومن را همه چیز ممکن است.» ۲۴ در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه کان گفت: «ایمان می آورم ای خداوند، بی ایمانی مرا امداد فرما.» ۲۵ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کرم من تو را حکم می کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!» ۲۶ پس صیحه زده و او را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد. ۲۷ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپایستاد. ۲۸ و چون به خانه

درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»
 ۲۹ ایشان را گفت: «این جنس به هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

۳۰ و از آنجا روانه شده، در جلیل می گشتند و نمی خواست کسی او را بشناسد،
 ۳۱ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می گفت: «پسرانسان به دست مردم تسلیم
 می شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.»
 ۳۲ اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او پرسند.

بحث درباره بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

۳۳ و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه
 با یک دیگرچه مباحثه می کردید؟» ۳۴ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه
 با یکدیگر گفتگومی کردند در اینکه کیست بزرگتر. ۳۵ پس نشست، آن دوازده را
 طلبیده، بدیشان گفت: «هرکه می خواهد مقدم باشد موخر و غلام همه بود. ۳۶ پس
 طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت:
 ۳۷ «هرکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مراقبول کرده است و هرکه
 مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد

(لوقا ۹: ۴۹-۵۰)

۳۸ آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی نمود؛ و چون متابعت ما نمی کرد، او را ممانعت نمودیم.» ۳۹ عیسی گفت: «او را منع نکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید. ۴۰ زیرا هر که ضد ما نیست باماست. ۴۱ و هر که شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد. ۴۲ و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.

هشدار در مورد وسوسه

(متی ۱۸: ۷-۹)

۴۳ پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را ببرزیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، ازاینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ ۴۴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد. ۴۵ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ ۴۶ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود. ۴۷ و هرگاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی، ۴۸ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد. ۴۹ زیرا هرکس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد. ۵۰ نمک

نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(متی ۱۹: ۱-۱۲)

۱ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او بر حسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم می داد.

سوال درباره طلاق

۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.»^۳ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟»^۴ گفتند: «موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.»^۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت. ^۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید. ^۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش پیوندد،^۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.^۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»

۱۰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سوال نمودند. ^{۱۱} بدیشان گفت: «هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد. ^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۳-۱۵، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

۱۳ و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آورندگان را منع کردند. ۱۴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است. ۱۵ هرآینه به شما می گویم هرکه ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.» ۱۶ پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۱۶-۳۰، لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

۱۷ چون به راه می رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟» ۱۸ عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟» ۱۹ احکام را می دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرامت دار.» ۲۰ او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.» ۲۱ عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.» ۲۲ لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

۲۳ آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.» ۲۴ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت

افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا! ۲۵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!» ۲۶ ایشان بغایت متحیرگشته، با یکدیگر می گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» ۲۷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس بدو گفتن گرفت که «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تورا پیروی کرده ایم.» ۲۹ عیسی جواب فرمود: «هرآینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند، ۳۰ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را. ۳۱ اما بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۷-۱۹، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

۳۲ و چون در راه به سوی اورشلیم می رفتند و عیسی در جلو ایشان می خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کارکشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می شد، ۳۳ که «اینک به اورشلیم می رویم و پسر انسان به دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امتهای سپارند، ۳۴ و بر وی سخریه نموده، تازیانه اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(متی ۲۰: ۲۰-۲۸)

۳۵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدي نزدوی آمده، گفتند: «ای استاد، می خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.» ۳۶ ایشان را گفت: «چه می خواهید برای شما بکنم؟» ۳۷ گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی ایشان را گفت: «نمی فهمید آنچه می خواهید. آیا می توانید آن پاله ای را که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می پذیرم، بپذیرید؟» ۳۹ وی را گفتند: «می توانیم.» عیسی بدیشان گفت: «پاله ای را که من می نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می پذیرم خواهید پذیرفت. ۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.» ۴۱ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. ۴۲ عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «می دانید آنانی که حکام امتها شمرده می شوند بر ایشان ریاست می کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلطند. ۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد. ۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد. ۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

۴۶ و وارد اریحا شدند. و وقتی که او باشاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می رفت، بارتیماوس کور، پسر تیماوس بر کنار راه نشسته، گدایی می کرد. ۴۷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر

من ترحم کن.»^{۴۸} و چندان که بسیاری او را نپییب می دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی آورد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ^{۴۹} پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: «خاطر جمع دار برخیز که تو را می خوانند.» ^{۵۰} در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد. ^{۵۱} عیسی به وی التفات نموده، گفت: «چه می خواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدو گفت: «یا سیدی آنکه بینایی یابم.» ^{۵۲} عیسی بدو گفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ^۲ بدیشان گفت: «بدین قریه ای که پیش روی شماست بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید. ^۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می کنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.» ^۴ پس رفته کره ای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می کردند، ^۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چه کار دارید که کره را باز می کنید؟» ^۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند. ^۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد. ^۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند. ^۹ و آنانی که پیش و پس می رفتند، فریادگان می گفتند: «هوشیاعانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می آید. ^{۱۰} مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می آید به اسم خداوند. هوشیاعانا در اعلی علین.» ^{۱۱} و عیسی وارد اورشلیم

شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیا رفت.

تطهیر هیکل

(متی ۲۱: ۱۲-۱۷، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

۱۲ بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می آمدند، گرسنه شد. ۱۳ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود. ۱۴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچ کس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.

۱۵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می کردند شروع نمود و تخت های صرافان و کرسیهای کبوترفروشان راواژگون ساخت، ۱۶ و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد، ۱۷ و تعلیم داده، گفت: «ایامکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.»

۱۸ چون روسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می بودند. ۱۹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲)

۲۰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند. ۲۱ پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی

خشک شده!» ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید، ۲۳ زیرا که هرآینه به شما می گویم هرکه بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می شود، هرآینه هرآنچه گوید بدو عطا شود. ۲۴ بنابراین به شما می گویم آنچه در عبادت سوال می کنید، یقین بدانید که آن را یافته اید و به شما عطا خواهد شد. ۲۵ و وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را بخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۶ اما هرگاه شما بخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.» ۲۷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، ۲۸ گفتندش: «به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به توداده است تا این اعمال را به جا آری؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «من از شما نیز سخنی می پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می کنم. ۳۰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.» ۳۱ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گویم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید. ۳۲ و اگر گویم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبی ای برحق می دانستند. ۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی گویم که به کدام قدرت این کارها را به جا می آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۴۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱۹-۹)

۱۲
 ۱ پس به مثل‌ها به ایشان آغاز سخن نمود که «شخصی تاکستانی غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخشی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد. ۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد. ۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تپی دست روانه نمودند. ۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بی حرمت کرده، برگردانیدندش. ۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند. ۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. ۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند. ۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ۱۰ آیا این نوشته را نخوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه گردید؟ ۱۱ این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است. ۱۲ آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متی ۲۲: ۲۲-۱۵، لوقا ۲۰: ۲۶-۲۰)

۱۳ و چند نفر از فریسیان و هیروودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ۱۴ ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو

هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می نمایم. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟ ۱۵ اما اوریاکاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا مرا امتحان می کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.» ۱۶ چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.» ۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال درباره قیامت

(متی ۲۲: ۳۲-۳۳، لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

۱۸ و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند: ۱۹ «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید. ۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت. ۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بی اولاد فوت شد و همچنین سومی. ۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد. ۲۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟» ۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟ ۲۵ زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می کنند و نه منکوحه می گردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان می باشند. ۲۶ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخوانده اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. ۲۷ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده اید.»

بزرگترین حکم

(متی ۲۲: ۴۰-۳۳)

۲۸ و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» ۲۹ عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. ۳۰ و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. ۳۱ و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.» ۳۲ کاتب وی را گفت: «آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست، ۳۳ و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.» ۳۴ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از ملکوت خدادور نیستی.» و بعد از آن، هیچ کس جرات نکرد که از او سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، لوقا ۲۰: ۴۴-۴۱)

۳۵ و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم می داد، متوجه شده، گفت: «چگونه کاتبان می گویند که مسیح پسر داود است؟ ۳۶ و حال آنکه خود داود در روح القدس می گوید که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۳۷ خود داود او را خداوند می خواند؛ پس چگونه او را پسر می باشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی می شنیدند.

هشدار به رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۴۷-۴۵)

۳۸ پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های در بازارها ۳۹ و کرسی های اول در کلیس و جایهای صدر در ضیافت ها را دوست می دارند. ۴۰ اینان که خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاطول می دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

(لوقا ۲۱: ۴-۱)

۴۱ و عیسی در مقابل بیت المال نشسته، نظاره می کرد که مردم به چه وضع پول به بیت المال می اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیاری انداختند. ۴۲ آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دوفلس که یک ربع باشد انداخت. ۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم این بیوه زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد. ۴۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

آینده جهان

(متی ۲۴: ۲۲-۲۱، لوقا ۲۱: ۲۴-۵)

۱ و چون او از هیکل بیرون می رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!» ۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارت های عظیمه را می نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!»

۱۳

۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر ازوی پرسیدند: ۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست. ۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله هادر جایها حادث خواهد شد و قحطی‌ها و اغتشاش‌ها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد.

۹ «لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کجایس تازیانه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. ۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتهای موعظه شود. ۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است. ۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. ۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

۱۴ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید برپا بینید - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند، ۱۵ و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، ۱۶ و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد. ۱۷ اما وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن ایام. ۱۸ و دعا کنید که فرار شما در

زمستان نشود، ۱۹ زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد. ۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۳-۳۵، لوقا ۲۱: ۳۳-۲۵)

۲۱ «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجاست یا اینک در آنجا، باور مکنید. ۲۲ زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی. ۲۳ لیکن شما برحذر باشید!

۲۴ و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد، ۲۵ و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت. ۲۶ آنگاه پسر انسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می آید. ۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

۲۸ «الحال از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگ می آورد می دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر دراست. ۳۰ هرآینه به شامی گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت. ۳۱ آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۵۱-۳۶، لوقا ۲۱: ۳۸-۳۴)

۳۲ ولی از آن روز و ساعت غیر از پدرهیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. ۳۳ «پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی می شود. ۳۴ مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. ۳۵ پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحب خانه می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. ۳۶ مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد. ۳۷ اما آنچه به شما می گویم، به همه می گویم: بیدار باشید!»

توطئه قتل عیسی

(متی ۲۶: ۵-۱، لوقا ۲۲: ۲-۱)

۱ و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ۲ لیکن می گفتند: «نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

۱۴

تدهین عیسی با عطر

(متی ۲۶: ۱۳-۶، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

۳ و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه ای از عطرگرانبا از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت. ۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ ۵ زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند.

۶ اما عیسی گفت: «او را وا گذارید! از برای چه او رازحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،^۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید.^۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد.^۹ هرآینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۶-۱۴، لوقا ۲۲: ۶-۳)

۱۰ پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.^{۱۱} ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۹-۱۷، لوقا ۲۲: ۱۳-۷)

۱۲ و روز اول از عید فطیر که در آن فصح راذیح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجای خواهی برویم تدارک بینیم تا فصح را بخوری؟»^{۱۳} پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،^{۱۴} و به هر جایی که درآید صاحب‌خانه را گویند: استاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟^{۱۵} و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.»^{۱۶} شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، لوقا ۲۲: ۳۰-۱۴، یوحنا ۱۳: ۳۰-۲۱)

۱۷ شامگاهان با آن دوازده آمد. ۱۸ و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هرآینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذایی خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ۱۹ ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. ۲۰ او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فرورد! ۲۱ به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او را بهتر می بود که تولد نیافتی.»

۲۲ و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» ۲۳ و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند ۲۴ و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود. ۲۵ هرآینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۵-۳۰)

۲۶ و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. ۲۷ عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را می زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. ۲۸ اما بعد از برخاستم، پیش از شبابه جلیل خواهم رفت. ۲۹ پطرس به وی گفت: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۰ عیسی وی را گفت: «هرآینه به تو می گویم که امروز در همین شب، قبل

از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»^{۳۱} لیکن او به تاکید زیادتر می گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(متی ۲۶: ۳۶-۴۶، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

^{۳۲} و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.»^{۳۳} و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید^{۳۴} و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.»^{۳۵} و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.^{۳۶} پس گفت: «یا ابا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»^{۳۷} پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟^{۳۸} بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.»^{۳۹} و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.^{۴۰} و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.^{۴۱} و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به دستهای نگاهکاران تسلیم می شود.^{۴۲} برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شده.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

۴۳ در ساعت وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار باشمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند. ۴۴ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هر که را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.» ۴۵ و در ساعت نزد وی شده، گفت: «یا سیدی، یا سیدی.» و وی را بوسید. ۴۶ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش. ۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را برید. ۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید! ۴۹ هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم می دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.» ۵۰ آنگاه همه او را وا گذارده بگریختند. ۵۱ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند، ۵۲ چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محاکمه در حضور قیافا

(متی ۲۶: ۶۸-۵۷)

۵۳ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند. ۵۴ و پطرس از دور در عقب او می آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می نمود. ۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند، ۵۶ زیرا که هر چند بسیاری بر وی شهادت دروغ می دادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد. ۵۷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: ۵۸ «ما شنیدیم که او

می گفت: من این هیكل ساخته شده به دست را خراب می کنم و در سه روز، دیگری راناساخته شده به دست، بنا می کنم.»^{۵۹} و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

^{۶۰} پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می دهند؟»^{۶۱} اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»^{۶۲} عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.»^{۶۳} آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟^{۶۴} کفر او را شنیدید! چه مصلحت می دانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.^{۶۵} و بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می زدند و می گفتند نبوت کن. ملازمان او را می زدند.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، لوقا ۲۲: ۶۵-۵۴، یوحنا ۱۸: ۲۷-۲۵)

^{۶۶} و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد ^{۶۷} و پطرس را چون دید که خود را گرم می کند، بر او نگرسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می بودی؟»^{۶۸} او انکار نموده، گفت: «نمی دانم و نمی فهمم که توجه می گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.^{۶۹} و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنها است!»^{۷۰} او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می باشی زیرا که جلیل نیز هستی و لهجه تو چنان است.»^{۷۱} پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می گوید نمی شناسم.»^{۷۲} ناگاه

خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۱-۲، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

۱ بامدادان، بی‌درنگ روسای کهنه بامشایخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پپلاطس تسلیم

۱۵
کردند.

در حضور پپلاطوس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، لوقا ۲۳: ۱-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۲ پپلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.»^۳ و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می‌نمودند،^۴ پپلاطس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ بین که چقدر بر توشهادت می‌دهند!»^۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پپلاطس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۸)

۶ و در هر عید یک زندانی، هرکه رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد. و برابانامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود. ^۷ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید. ^۸ پپلاطس در جواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما

آزاد کنم؟» ۱۰ زیرا یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ۱۱ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برابا را برای ایشان رها کنند. ۱۲ پپلاطس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می گوید؟» ۱۳ ایشان بار دیگر فریاد کردند که «او را مصلوب کن!» ۱۴ پپلاطس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.» ۱۵ پس پپلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استهزای سربازان رومی

(متی ۲۷: ۲۷-۳۱)

۱۶ آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند ۱۷ و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند ۱۸ و او را سلام کردن گرفتند که «سلام ای پادشاه یهود!» ۱۹ و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می نمودند. ۲۰ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۲۱ و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می آمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد. ۲۲ پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند ۲۳ و شراب مخلوط به مر به وی دادند

تا بنوشد لیکن قبول نکرد. ۲۴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، لوقا ۲۳: ۳۲-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۲۵ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند. ۲۶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود.» ۲۷ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند. ۲۸ پس تمام گشت آن نوشته‌ای که می‌گوید: «از خطا کاران محسوب گشت.» ۲۹ و راهگزاران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند: «هان‌ای کسی که هیكل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی، ۳۰ از صلیب به زیرآمده، خود را برهان!» ۳۱ و همچنین روسای کهنه و کاتبان استهزاگان با یکدیگر می‌گفتند؛ «دیگران را نجات داد و نمی‌تواند خود را نجات دهد. ۳۲ مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام می‌دادند.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۳۳ و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۳۴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «یلوئی ایلوئی، لما سبقتی؟» یعنی «الهی الهی چرا مرا واگذاردی؟» ۳۵ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را می‌خواند.» ۳۶ پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.» ۳۷ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد. ۳۸ آنگاه پرده هیكل از سر تا پا دوپاره

شد. ۳۹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت؛ «فی الواقع این مرد، پسر خدا بود.»

۴۰ و زنی چند از دور نظر می کردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه، ۴۱ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۴۲ و چون شام شد، از آن جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود، ۴۳ یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلب نمود. ۴۴ پیلاتس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیا چندی گذشته وفات نموده است؟» ۴۵ چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت. ۴۶ پس گمانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن گمان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید. ۴۷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

قیام عیسی

(متی ۲۸: ۷-۱، لوقا ۲۴: ۱۲-۱، یوحنا ۲۰: ۹-۱)

۱ پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند. ۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند. ۳ و بایکدیگر می گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟» ۴ چون نگرستند، دیدند که سنگ غلطانیده

۱۶

شده است زیرا بسیار بزرگ بود. ۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید در برداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ۶ او بدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید. ۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.» ۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می‌ترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

(یوحنا ۲۰: ۱۸-۱۰)

۹ و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیویرون کرده بود ظاهر شد. ۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد. ۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

در راه عموآس

(لوقا ۲۴: ۳۵-۱۳)

۱۲ و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، هویدا گردید. ۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده

(یوحنا ۲۰: ۲۰-۳۱)

۱۴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند.

ماموریت بزرگ

(متی ۲۸: ۲۰-۱۶)

۱۵ پس بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید. ۱۶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. ۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ۱۸ و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(لوقا ۲۴: ۵۳-۵۰)

۱۹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست. ۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه می کردند و خداوند با ایشان کار می کرد و به آیاتی که همراه ایشان می بود، کلام را ثابت می گردانید.

انجیل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجیل

۱ از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،^۲ چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،^۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،^۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

مژده تولد یحیی به زکریا

۵ در ایام هیروودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت.^۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.^۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابت نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.^۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می‌کرد،^۹ حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.^{۱۰} و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.

۱۱ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.
۱۲ چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.^{۱۳} فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابت برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید.^{۱۴} و تو را خوشی

وشادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری از بنی اسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.»

۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است؟» ۱۹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تورا مرده دهم. ۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.» ۲۱ و جماعت منتظر زکریای بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

۲۴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ۲۵ «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مرده تولد عیسی به مریم

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد باکره ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر توای

نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.»^{۲۹} چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع توحیت است.^{۳۰} فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او راعیسی خواهی نامید.^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدائحت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.^{۳۳} و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

^{۳۴} مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟»
^{۳۵} فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.
^{۳۶} و اینک ایصابات از خویشان تونیز درپیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.^{۳۷} زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»
^{۳۸} مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می‌رود

^{۳۹} در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.^{۴۰} و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد.^{۴۱} و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده،^{۴۲} به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.
^{۴۳} و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟^{۴۴} زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدمن شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.

۴۵ و خوشباجمال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

۴۶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تعجید می کند، ۴۷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد، ۴۸ زیرا برحقارت کنیز خود نظرافکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از او می ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ۵۲ جباران را از تحتها به زیر افکند. و فروتتان را سرافراز گردانید. ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتندان را تهیدست رد نمود. ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحانیت خویش، ۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابد الابد.» ۵۶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمیددهنده

۵۷ اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می نهادند. ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می شود.» ۶۱ به وی گفتند: «از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد.» ۶۲ پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟» ۶۳ او تخته ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع

این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود. ۶۷ و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت نموده، گفت: ۶۸ «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای اومی بودند، ۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ۷۲ تا رحمت را برپدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی خوف عبادت کنیم. ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را میاسازی، ۷۷ تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گاهان ایشان. ۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، ۷۹ تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» ۸۰ پس طفل نمو کرده، در روح قوی می گشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می برد.

تولد عیسی در بیت لحم

۱ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود. ۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند. ۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود

و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ۷ پسر نخستین خود رازایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به ملاقات عیسی می‌روند

۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند. ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ۱۳ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: ۱۴ «خدا را در اعلی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ۱۵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شہرت دادند. ۱۸ و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود. ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت. ۲۰ و شبانان خدا را تجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می‌برند

۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرارگرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته‌ای یا دو جوجه کبوتر. ۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ۲۸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را مبارک خوانده، گفت: ۲۹ «الحال‌ای خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ۳۱ که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی. ۳۲ نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.» ۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

۳۶ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که

او بیوه گشته ازهیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود. ۳۸ او در همان ساعت درآمده، خدا را شکر نمود و دربارہ او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می بود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن می گوید

۴۱ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می رفتند. ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند. ۴۴ بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است، سفیریروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند. ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سوال همی کرد. ۴۷ و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.» ۴۹ او به ایشان گفت: «از بهرچه مرا طلب می کردید، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. ۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می کرد.

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(متی ۳: ۱-۱۲، مرقس ۱: ۸-۱)

۳

۱ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قيصر، در وقتی که پنطیوس پلاطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتزارک جلیل و برادرش فیلیپس تیتزارک ایطوریه تراخونیتس و لیسانیوس تیتزارک آبلیه^۲ و حنا و قیافا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده،^۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آمرزش گناهان موعظه می کرد.^۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می گوید: «صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نماید.^۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر بگی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد^۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند، گفت: «ای افعی زادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟^۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^۹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می شود.»

۱۰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟»^{۱۱} او در جواب ایشان گفت: «هرکه دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.»^{۱۲} و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟»^{۱۳} بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.»^{۱۴} سپاهیان نیز از او پرسیده،

گفتند: «ما چه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ کس اقترأ مزینید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

۱۵ و هنگامی که قوم مترصد می‌بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می‌نمودند که این مسیح است یا نه، ۱۶ یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۷ او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.» ۱۸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد.

هیروودیس را زندانی می‌کند

۱۹ اما هیروودیس تیرتارک چون به سبب هیروودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بدیهانی که هیروودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، ۲۰ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد

(متی ۳: ۱۷-۱۳، مرقس ۱: ۱۱-۹)

۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد ۲۲ و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(متی ۱: ۱۷-۱)

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالی ۲۴ ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف، ۲۵ ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی، ۲۶ ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا، ۲۷ ابن یوحنا، بن ريسا، بن زروبابل، بن سالتیئیل، بن نیری، ۲۸ ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلمودام، بن عیر، ۲۹ ابن یوسی، بن ایلعادر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی، ۳۰ ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم، ۳۱ ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود، ۳۲ ابن یسی، بن عوبید، بن بوعر، بن شلمون، بن نحشون، ۳۳ ابن عمیناداب، بن ارام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا، ۳۴ ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور، ۳۵ ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح، ۳۶ ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک، ۳۷ ابن متوشالح، بن خنوخ، بن یارد، بن مهلتیئیل، بن قینان، ۳۸ ابن انوش، بن شیث، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی

(متی ۴: ۱۱-۱، مرقس ۱: ۱۳-۱۲)

۱ اما عیسی پر از روح القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد. ۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه می نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.

۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.»

۴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی

کند، بلکه به هر کلمه خدا.»^۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه‌ای بدو نشان داد.^۶ و ابلیس بدو گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشم.»^۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»^۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»^۹ پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.»^{۱۰} زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.^{۱۱} و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.»^{۱۲} عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»^{۱۳} و چون ابلیس جمع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۲-۱۷، مرقس ۱: ۱۵-۱۶، یوحنا ۴: ۴۵-۴۳)

^{۱۴} و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.^{۱۵} و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.

طرد عیسی از ناصره

^{۱۶} و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.^{۱۷} آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است^{۱۸} «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته

دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تاکویدگان را، آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» ۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟»

۲۳ بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنا.» ۲۴ و گفت: «هرآینه به شامی گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ۲۵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرفة صیدون. ۲۷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پراز خشم گشتند. ۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند. ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

(مرقس ۱: ۲۸-۲۱)

۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان می‌گفت:

۳۴ «آه ای عیسی ناصری، ما را با توجه کار است، آیا آمده ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»^{۳۵} پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.^{۳۶} پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می کند و بیرون می آید!»^{۳۷} شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۷-۱۴، مرقس ۱: ۳۴-۲۹)

۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.^{۳۹} پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.^{۴۰} و چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.^{۴۱} و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(متی ۴: ۲۵-۲۳، مرقس ۱: ۳۹-۳۵)

۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می داشتند که از نزد ایشان نرود.^{۴۳} به ایشان

گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»^{۴۴} پس در گالیس جلیل موعظه می‌نمود.

معجزه صید ماهی

۱ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.^۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند.^۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور برود. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.

۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بپندازید.»^۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»^۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.^۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.

۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی نگاه‌کارم.»^۹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.^{۱۰} و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبیدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} پس چون زورق‌ها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

(متی ۸: ۴-۱، مرقس ۱: ۴۵-۴۰)

۱۲ و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوندا، اگر خواهی می‌توانی مرا طاهرسازی.»^{۱۳} پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد.^{۱۴} و او را قدغن کرد که «هیچ کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»^{۱۵} لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،^{۱۶} و او به ویرانه‌ها عزلت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

(متی ۹: ۸-۱، مرقس ۲: ۱۲-۱)

۱۷ روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌داد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،^{۱۸} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۱۹} و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.^{۲۰} چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گاهان تو آمرزیده شد.»

۲۱ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می گوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گاهان را پیامرزد؟» ۲۲ عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکر می کنید؟ ۲۳ کدام سهلتر است، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟ ۲۴ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.» ۲۵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدگان روانه شد. ۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تعجب می نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(متی ۹: ۱۳-۹، مرقس ۲: ۱۷-۱۳)

۲۷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دیده. او را گفت: «از عقب من پیام.» ۲۸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. ۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند. ۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همه مهمله نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب می کنید؟» ۳۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان. ۳۲ و نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متی ۹: ۱۷-۱۴، مرقس ۲: ۲۲-۱۸)

۳۳ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.»
 ۳۴ بدیشان گفت: «آیامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه‌دار سازید؟ ۳۵ بلکه ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

۳۶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والا آن نو را پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ۳۷ و هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد والا شراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباہ می‌گردد. ۳۸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند

(متی ۱۲: ۸-۱، مرقس ۲: ۲۸-۲۳)

۱ و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چینند و به کف مالیده می‌خورند. ۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.»
 ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ۴ که چگونه به خانه خدا درآمدند نان تقدمه را گرفته بخورد و به

رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست.»^۵ پس بدیشان گفت:
«پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(متی ۱۲: ۱۴-۹، مرقس ۳: ۶-۱)

^۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.^۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.^۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد.^۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟»^{۱۰} پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.^{۱۱} اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «باعیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

(مرقس ۳: ۱۹-۱۳)

^{۱۲} و در آن روزها برفراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.^{۱۳} و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.^{۱۴} یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما،^{۱۵} متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور.^{۱۶} یهو دا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم کننده وی بود.

موعظه بالای کوه

(متی ۵: ۱۲-۱)

۱۷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. ۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند. ۱۹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می‌بخشید.

۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشبحال شما ای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است. ۲۱ خوشبحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشبحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید. ۲۲ خوشبحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شری بیرون کنند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همین‌طور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

۲۴ «لیکن وای بر شما ای دو لتمدان زیرا که تسلی خود را یافته‌اید. ۲۵ وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان

(متی ۵: ۴۸-۴۳)

۲۷ «لیکن ای شنوندگان شما را می گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. ۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هر که بر رخسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.

۳۰ هر که از تو سوال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز خواه. ۳۱ و چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید. ۳۲ «زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاهکاران هم محبان خود را محبت می نمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه نگاهکاران نیز چنین می کنند. ۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاهکاران نیز به نگاهکاران قرض می دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

درباره انتقاد از دیگران

(متی ۷: ۶-۱)

۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و

جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که می‌پیمایید برای شما پیوده خواهد شد.»

۳۹ پس برای ایشان مثل زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گویی‌ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.»

میوه‌های درخت زندگی انسان

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود از خارانجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید.»

عمارت روی صخره یا شن

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۶ «و چون است که مرا خداوندا خداوندای گویند و آنچه می‌گویم بعمل نمی‌آورید. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به‌جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس مشابهِت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت

و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سرباز رومی

(متی ۸: ۱۳-۵)

۱ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به جا آوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم ولشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.» ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.» ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه‌زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند. ۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: «گریان مباش.» ۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو را می‌گویم برخیز.» ۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند که «نبی‌ای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.» ۱۷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی

(متی ۱۱: ۱۹-۱)

۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشی؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشی.» ۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید. ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود. ۲۳ و خوشبحال کسی که در من لغزش نخورد.»

۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی را که از باد در جنبش است؟ ۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می پوشند و عیاشی می کنند، در قصرهای سلاطین هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی ای را؟ بلی به شما می گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۲۸ زیرا که شما را می گویم از اولاد زنان نبی ای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.» ۲۹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تعجیب کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

۳۱ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می باشند؟ ۳۲ اطفالی را می مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید. ۳۳ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می خورد و نه شراب می آشامید، می گویند دیو دارد. ۳۴ پسر انسان آمد که می خورد و می آشامد، می گویند اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران. ۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می شود.

تدهین پایهای عیسی

۳۶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست. ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه ای از عطر آورده، ۳۸ در پشت سر او نزد

پایپایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطرتدهین کرد.

۳۹ چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.» ۴۰ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.» ۴۱ گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی. ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتر محبت خواهد نمود.» ۴۳ شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید.» به وی گفت: «نیکو گفتم.»

۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد. ۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد. ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطرتدهین کرد. ۴۷ از این جهت به تو می‌گویم، گاهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.» ۴۸ پس به آن زن گفت: «گاهان تو آمرزیده شد.» ۴۹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم می‌آمرزد. ۵۰ پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی می کردند

۱ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می نمود و به **▲** ملکوت خدا بشارت می داد و آن دوازده با وی می بودند. ۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند، ۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیروودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می کردند.

مثل چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۹-۱، مرقس ۴: ۹-۱)

۴ و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند مثلی آورده، گفت ۵ که «برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند. ۶ و پاره‌ای بر سنگلاخ افتاده چون روید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید. ۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. ۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا در داد «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۲۳-۱۰، مرقس ۴: ۲۵-۱۰)

۹ پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟» ۱۰ گفت: «شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. ۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست.

۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده کلام را از دلهای ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند. ۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، مرتد می‌شوند. ۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند. ۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.

۱۶ «و هیچ کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ۱۷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ۱۸ پس احتیاطنمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می‌کند

(متی ۱۲: ۵۰-۴۶، مرقس ۳: ۳۵-۳۱)

۱۹ و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. ۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.» ۲۱ در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می‌آورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(متی ۸: ۲۷-۲۳، مرقس ۴: ۴۱-۳۵)

۲۲ روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ۲۳ و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. ۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک می‌شویم.» پس برخاسته باد وتلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده بایکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۳۴-۲۸، مرقس ۵: ۲۰-۱)

۲۶ و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. ۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوهاداشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید. ۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلندگفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ۲۹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند. ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.» زیرا

که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.

۳۲ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. ۳۴ چون گرازانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.

۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۳۶ و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۳۹ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یایرس

(متی ۹: ۲۶-۱۸، مرقس ۵: ۴۳-۲۱)

۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه اومی داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب

به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطباء نموده و هیچ کس نمی‌توانست او را شفا دهد، ۴۴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خوش ایستاد. ۴۵ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟» ۴۶ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۴۷ چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» ۵۱ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید. ۵۲ و چون همه برای او گریه وزاری می‌کردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» ۵۳ پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مرده است. ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» ۵۵ و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند. ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، مرقس ۶: ۷-۱۳)

۹

۱ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفادادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه. ۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. ۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.» ۶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، مرقس ۶: ۱۴-۲۹)

۷ اما هیروودیس تیتزارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است، ۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است. ۹ اما هیروودیس گفت «سریحی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی می‌بود.

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱، مرقس ۶: ۳۰-۴۴، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

۱۰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت. ۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هرکه احتیاج به معالجه می‌داشت صحت می‌بخشید.

۱۲ و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.» ۱۳ او بدیشان گفت: «شمایان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخیریم.» ۱۴ زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.» ۱۵ ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند. ۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. ۱۷ پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰، مرقس ۸: ۲۷-۳۰)

۱۸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟» ۱۹ در جواب گفتند: «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.» ۲۰ بدیشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، مرقس ۸: ۳۱)

۲۱ پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ کس را از این اطلاع مدهید. ۲۲ و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»

۲۳ پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. ۲۴ زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. ۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را برباد دهد یا آن را زیان رساند. ۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت. ۲۷ لیکن هر آینه به شما می گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، مرقس ۹: ۲-۱۳)

۲۸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته برفراز کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعای کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند.

۳۲ اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدای شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه می گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حییب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچ کس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیوزده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، مرقس ۹: ۱۴-۲۹)

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیرآمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادگان گفت: «ای استاد به تو التماس می کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ۳۹ که ناگاه روحی او را می گیرد و دفعه صیحه می زند و کف کرده مصروع می شود و او را فشرده به دشواری رها می کند. ۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.» ۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می آمد دیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، مرقس ۹: ۳۰-۳۲)

۴۴ «این سخنان را در گوشه‌های خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پرسند.

بحث درباره بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، مرقس ۹: ۳۳-۳۷)

۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هرکه این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هرکه مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هرکه از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد

(مرقس ۹: ۳۸-۴۲)

۴۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت مکنید. زیرا هرکه ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی

(متی ۸: ۱۸-۲۲)

۵۱ و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند. ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود. ۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می‌خواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟» ۵۵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید. ۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تانجات دهد.» پس به قریه‌ای دیگر رفتند.

۵۷ و هنگامی که ایشان می‌رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوندا هر جا روی تو را متابعت کنم.» ۵۸ عیسی به وی گفت: «روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۵۹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ۶۰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خداموعظه کن.» ۶۱ و کسی دیگر گفت: «خداوندا تو را پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ۶۲ عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

۱ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد. ۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید. ۳ بروید، اینک من شما را چون بره ها در میان گرگان می فرستم. ۴ و کیسه و توشه دان و کفشها با خود برمدارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید، ۵ و در هر خانه ای که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد. ۶ پس هرگاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ۷ و در آن خانه توقف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید. ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ۹ و مریضان آنجا راشفا دهید و بدیشان گویند ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهر بیرون شده بگویند، ۱۱ حتی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما می افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.

۱۳ وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته ای، تا به هضم سرنگون خواهی شد.

۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت مامی کنند.»^{۱۸} بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می افتد. ۱۹ اینک شما راقوت می بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکیند که ارواح اطاعت شما می کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.»^{۲۲} و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواد برای او مکشوف سازد.»^{۲۳} و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشباجال چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند. ۲۴ زیرا به شما می گویم بسا انبیا و پادشاهان می خواستند آنچه شما می بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»^{۲۶} به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است

و چگونه می خوانی؟» ۲۷ جواب داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.» ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.» ۲۹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟»

۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده وا گذارده بر رفتند. ۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه می آمد، چون او را بدید از کنار دیگر گرفت. ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگرسته از کنار دیگر گرفت.

۳۳ «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزد وی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می شد، دو دینار در آورده به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.

۳۶ «پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟» ۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرتا

۳۸ و هنگامی که می رفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می شنید. ۴۰ اما مرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو رباکی نیست که خواهرم مرا وا گذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» ۴۱ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه،

ای مرتاه تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم درباره دعا

۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می کرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوند! دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را پیاموخت.»

۲ بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گویدای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود. ۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ۴ و گاهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.»

۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگوید ای دوست سه قرص نان به من قرض ده، ۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم. ۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته اند نمی توانم برخاست تا به تو دهم. ۸ به شمامی گویم هر چند به علت دوستی بر نخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هرآنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.

۹ «و من به شمامی گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۱۰ زیرا هر که سوال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که کوبد، برای او باز کرده خواهد شد. ۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد، ۱۲ یا اگر تخم مرغی بخواد، عقربی بدو عطا کند.

۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیاده‌تر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سوال کند.»

پاسخ به اتهامات خصمانه

۱۴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند. ۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس دیوها بیرون می‌کنند.» ۱۶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. ۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد. ۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت بعزبول دیوها را بیرون می‌کنم. ۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می‌کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود. ۲۰ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.

۲۱ وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد. ۲۲ اما چون شخصی زورآورتر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند. ۲۳ کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.

۲۴ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت می‌گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم. ۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند. ۲۶ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر،

شریرتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او اوتلس بدتر می‌شود.»

۲۷ چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشباجال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۲۸ لیکن او گفت: «بلکه خوشباجال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.»

هشدار درباره بی‌ایمانی

۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه‌ای شریرند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ۳۱ ملکه جنوب در روزداوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است. ۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.»

تعلیم درباره نور باطنی

۳۳ و هیچ کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است ولیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود. ۳۵ پس باحذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد. ۳۶ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

۳۷ و هنگامی که سخن می‌گفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ۳۹ خداوند وی را گفت: «همانا شما ی فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خباثت است. ۴۰ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ۴۱ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت. ۴۲ وای بر شما ی فریسیان که ده یک از نعناع و سداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید. ۴۳ وای بر شما ی فریسیان که صدر نکلیس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید. ۴۴ وای بر شما ی کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

۴۵ آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» ۴۶ گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید. ۴۷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند. ۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید. ۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ۵۰ تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. ۵۱ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه

بازخواست خواهد شد. ۵۲ وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.»
 ۵۳ و چون او این سخنان را بدیشان می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت درآویختند و درمطالب بسیار سواها از او می‌کردند. ۵۴ و در کمین او می‌بودند تا نکته‌ای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

هشدار علیه ریاکاری

۱۲
 ۱ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پامال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بامها ندا شود. ۴ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بپسند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید. ۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود؟ ۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

۸ «لیکن به شما می‌گویم هرکه نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. ۹ اما هرکه مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. ۱۰ و هرکه سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هرکه به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را در کایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع

حجت آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمند نادان

۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داوریاً مقسم قرار داده است؟» ۱۵ پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع پرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»

۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ۱۸ پس گفت چنین می‌کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پرداز. ۲۰ خدا وی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟ ۲۱ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.»

۲۲ پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه نکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید. ۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است. ۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟ ۲۵ و کیست از شما که به فکر بتواند زراعتی بر قامت خود افزاید. ۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می‌اندیشید.

۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمو می کنند و حال آنکه نه زحمت می کشند و نه می ریسند، اما به شما می گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.

۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می شود چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان. ۲۹ پس شما طالب مباحثید که چه بخورید یا چه بپاشامید و مضطرب مشوید. ۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را می طلبند، لیکن پدر شما می داند که به این چیزها احتیاج دارید. ۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

۳۲ ترسان مباحثید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و پیدتباہ نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانہ شما است، دل شما نیز در آنجا می باشد.

آمادگی برای بازگشت مسیح

۳۵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در رابکوبد، بی درنگ برای او بازکنند. ۳۷ خوشحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. ۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت می آید، بیداری ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زنند. ۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.»

۴۱ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.»
 ۴۲ خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام
 خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۴۳ خوشبحال آن غلام
 که آقایش چون آید، او را در چنین کارمشغول یابد. ۴۴ هرآینه به شما می گویم که او
 را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید،
 آمدن آقایم به طول می انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن
 و میگساریدن شروع کند، ۴۶ هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او
 نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوپاره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار
 دهد.»

۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به
 اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته
 ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود از وی مطالبه
 زیادتر گردد و نزد هرکه امانت بیشترنهند از او بازخواست زیادتر خواهند کرد.»

هشدار درباره اختلافات و جداییها

۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می خواهم اگر الان در گرفته است.
 ۵۰ اما مرا تعمیدی است که بیایم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.
 ۵۱ آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی بلکه به شما می گویم
 تفریق را. ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو
 جدا خواهند شد، ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و
 خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بحرانی‌های آینده

۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بی‌تامل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ۵۶ ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟

۵۸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

۱ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلانی خبر دادند که پپلاطس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلان نگاه‌کارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطا‌کارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.»

۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال

است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببر چرا زمین رانیز باطل سازد. ۸ در جواب وی گفت، ای آقامسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم، ۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

۱۰ و روز سبت در یکی از کلیسای تعلیم می‌داد. ۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده ابد نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود. ۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.» ۱۳ و دست‌های خود را بروی گزارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود. ۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آن‌روکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کاربکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»

۱۵ خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی‌برد تا سیرآبش کند؟ ۱۶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ۱۷ و چون این را بگفت همه مخالفان او نجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

۱۸ پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ۱۹ دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بجدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»

۲۰ بازگفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟ ۲۱ خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمرشده.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد، ۲۳ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ۲۴ «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. ۲۵ بعد از آنکه صاحب‌خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید خداوندا خداوندا برای ما بازکن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از کجا هستید. ۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه‌های ما تعلیم دادی. ۲۷ باز خواهد گفت، به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید ۲۹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیروдіس می‌خواهد تو را به قتل رساند.» ۳۲ ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مریضان را صحت می‌بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ لیکن می‌باید

امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرد و نخواستید. ۳۵ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می شود و به شمامی گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویند مبارک است او که به نام خداوند می آید.»

شفای مرد بیمار

۱ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان
۱۴ برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می بودند، ۲ و اینک شخصی مستسقی پیش او بود، ۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟» ۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاو را روز سبت در چاهی افتد و فور آن را بیرون نیاورد؟» ۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاه طلبی

۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت: ۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ۹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بودی باید و تو را گوید این کس را جای بده و تو باخجالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور

مجلسیان عزت خواهد بود. ۱۱ زیرا هرکه خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هرکه خویشتن را فرود آرد، سرفراز گردد.» ۱۲ پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولت مند خود را دعوت مکن مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن. ۱۴ که نجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشبحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.» ۱۶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه چیز حاضر است. ۱۸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری. ۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ۲۰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم. ۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب‌خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور. ۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است. ۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزهای بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ‌یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

۲۵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ۲۶ «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود. ۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

۲۸ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ۲۹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببندد تمسخرگان گوید، ۳۰ این شخص عمارتی شروع کرده توانست به انجامش رساند. ۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بروی می آید؟ ۳۲ والا چون او هنوز دور است ایلچی ای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

۳۳ «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود. ۳۴ «نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۳۵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

۱ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند، ۲ فریسیان و کاتبان، همه هکسان می گفتند: «این شخص، گناهکاران را می پذیرد و با ایشان می خورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن

۱۵

نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟^۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می گذارد،^۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می طلبد و بدیشان می گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته ام.^۷ به شما می گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می نماید به سبب توبه یک نگاهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

^۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص نماید تا آن را بیابد؟^۹ و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می گوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده ام.^{۱۰} همچنین به شما می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

^{۱۱} باز گفت: «شخصی را دو پسر بود. ^{۱۲} روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصد اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد. ^{۱۳} و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ^{۱۴} و چون تمام را صرف نموده بود، قطعی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ^{۱۵} پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ^{۱۶} و آرزو می داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد.

۱۷ «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم، ۱۸ برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.»

۲۰ در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، ۲۳ و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. ۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند. ۲۵ اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید. ۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟ ۲۷ به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت. ۲۸ ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود. ۲۹ اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم. ۳۰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی. ۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است. ۳۲ ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

حکایت مباشر زیرک

۱ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می کرد. ۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی. ۳ ناظر با خود گفت چکم؟ زیرا مولایم نظارت را از من می گیرد. طاقت زمین کردن ندارم و از گدایی نیز عار دارم. ۴ دانستم چکم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود پذیرند. ۵ پس هریکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقا من از تو چند طلب دارد؟ ۶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس. ۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.

۸ «پس آقای، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرده. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند. ۹ و من شمارا می گویم دوستان از مال بی انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه های جاودانی پذیرند. ۱۰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد. ۱۱ و هرگاه در مال بی انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ ۱۲ و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

۱۳ هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می کند و با دیگری محبت، یا با یکی می پیوندد و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامون را نمی توانید خدمت نمایند.

۱۴ و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.
 ۱۵ به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.
 ۱۶ تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می‌گردد. ۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

۱۹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و تگن می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بصری برد. ۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند، ۲۱ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او می‌مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر ببرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. ۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. ۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شماورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷ گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را

به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا رادارند سخن ایشان را بشنوند. ۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

بخشش و ایمان

۱ و شاگردان خود را گفت: «لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود. ۲ او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردشش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ۳ احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را بخش. ۴ و هرگاه در روزی هفت کرت به تو نگاه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را بخش.»

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما راز زیاد کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، به این درخت افراغ می گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شمامی کرد.»

۷ «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بپاشام؟ ۹ آیا از آن غلام منت می کشد از آنکه حکمهای او را به جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده اید عمل کردید، گوید که غلامان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به جا آوردیم.»

شفای ده جذامی

۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میانه سامره و جلیل می رفت. ۱۲ و چون به قریه ای داخل می شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، ۱۳ به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.» ۱۴ او به ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می رفتند، طاهر گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تجید می کرد. ۱۶ و پیش قدم او به روی درافتاده وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود. ۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟» ۱۸ آیا هیچ کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تجید کند جز این غریب؟» ۱۹ و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.» ۲۲ و به شاگردان خود گفت: «ایامی می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را بینید و نخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود. ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحمت بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود. ۲۶ و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، ۲۷ که می خوردند و می نوشیدند و زن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح

داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸ و همچنین که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد. ۳۲ زن لوط را پیاد آورید. ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۵ و دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۷ در جواب وی گفتند: «جکای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه زن

۱ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی
 ۱۸ نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا
 و نه باکی از انسان می‌داشت. ۳ و در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی آمده
 می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود ولیکن بعد از آن
 با خود گفت هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ لیکن چون این
 بیوه زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد.
 ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه می‌گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان
 خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان

دیر غضب باشد؟^۸ به شما می گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می دارم و از آنچه پیدا می کنم ده یک می دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من نگاهکار ترحم فرما. ۱۴ به شما می گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۵-۱۳، مرقس ۱۰: ۱۶-۱۳)

۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه ها را وا گذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ هر آینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.»

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۳۰-۱۶، مرقس ۱۰: ۳۱-۱۷)

۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» ۱۹ عیسی وی را گفت: «از بهرچه مرا نیکو می گوئی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام رامی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» ۲۱ گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولت‌مندان داخل ملکوت خدا شوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولت‌مندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما شنوندگان گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

۲۸ پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می‌کنیم.» ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۰: ۳۴-۳۲)

۳۱ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیادرباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ۳۲ زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب دهان بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ۳۴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۳۴-۲۹، مرقس ۱۰: ۵۲-۴۶)

۳۵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ۳۶ و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟ ۳۷ گفتندش عیسی ناصری در گذر است. ۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.» ۳۹ و هر چند آنانی که پیش می‌رفتند او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ۴۱ گفت: «چه می‌خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ۴۲ عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.» ۴۳ در ساعت بینایی یافته، خدا را تعجیدگان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

۱۹

۱ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت. ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمد بود، ۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ۴ پس پیش دویده بردرخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه او می خواست از آن راه عبور کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریده او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.» ۶ پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.

۷ و همه چون این را دیدند، همه‌مکان می گفتند که در خانه شخصی نگاهکار به میهمانی رفته است. ۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرای دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو رد می کنم.» ۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ۱۰ زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

۱۱ و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می بردند که ملکوت خدا می باید در همان زمان ظهور کند. ۱۲ پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا پیام. ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

۱۵ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است. ۱۷ بدو گفت آفرین ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو. ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ۱۹ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن. ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام. ۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی داری و از آنچه نکاشته‌ای درومی کنی. ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر توفتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که بر میدارم آنچه رانگذاشته‌ام و درومی کنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ ۲۴ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۲۶ زیرا به شمامی گویم به هرکه دارد داده شود و هرکه ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱۱-۱۱، مرقس ۱۱: ۱۱-۱۱، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید. ۲۹ و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳۰ گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچ کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید. ۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی

گویند خداوند او را لازم دارد.»^{۳۲} پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.^{۳۳} و چون کره را باز می کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز می کنید؟^{۳۴} گفتند خداوند او را لازم دارد.^{۳۵} پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.^{۳۶} و هنگامی که او می رفت جامه های خود را در راه می گسترده.

^{۳۷} و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قوای که از او دیده بودند.^{۳۸} و می گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می آید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی علین باد.^{۳۹} آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.»^{۴۰} او در جواب ایشان گفت: «به شما می گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.»

^{۴۱} و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،^{۴۲} گفت: «اگر تو نیز می دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.^{۴۳} زیرا ایامی بر تو می آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هرجانب محاصره خواهند نمود.^{۴۴} و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

(متی ۲۱: ۱۷-۱۲، مرقس ۱۱: ۱۹-۱۲)

^{۴۵} و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.^{۴۶} و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.»^{۴۷} و هر روز در هیکل تعلیم

می‌داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند. ۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۲۳، مرقس ۱۱: ۳۳-۲۶)

۲۰ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می‌داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید. ۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟» ۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟ ۶ و اگر گوئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می‌دارند که یحیی نبی است. ۷ پس جواب دادند که «نمی‌دانیم از کجا بود.» ۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می‌آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۴۶-۳۳، مرقس ۱۲: ۱۲-۱)

۹ و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد. ۱۰ و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند. ۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی‌حرمت کرده، تهی دست بازگردانیدند. ۱۲ و بازسومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. ۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را ببینند احترام خواهند

نمود. ۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می باشد، پیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟ ۱۶ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا. ۱۷ به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟» ۱۹ آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متی ۲۲: ۲۲-۱۵، مرقس ۱۲: ۱۷-۱۳)

۲۰ و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند. ۲۱ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد می دانیم که تو به راستی سخن می رانی و تعلیم می دهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می آموزی، ۲۲ آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» ۲۳ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می کنید؟ ۲۴ دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.» ۲۵ او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.» ۲۶ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(متی ۲۲: ۳۲-۲۳، مرقس ۱۲: ۲۷-۱۸)

۲۷ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده،
 ۲۸ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن
 داشته باشد بمیرد و بی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر
 خود نسلی آورد. ۲۹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد ناآورده، فوت
 شد. ۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی اولاد بمرد. ۳۱ پس سومین او را گرفت
 و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان ناآورده، مردند. ۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات
 یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او
 راداشتند؟»

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح می کنند و نکاح کرده
 می شوند. ۳۵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند،
 نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند. ۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن
 جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و
 اما اینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را
 خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان
 نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از
 کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ کس جرات
 آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، مرقس ۱۲: ۳۷-۳۵)

۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب زبور می گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او را خداوند می خواند چگونه پسر او می باشد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱۲-۱، مرقس ۱۲: ۴۰-۳۸)

۴۵ و چون تمامی قوم می شنیدند، به شاگردان خود گفت: ۴۶ «پرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می پسندند و سلام در بازارها و صدر کلیس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می دارند. ۴۷ و خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاکاری طول می دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

(مرقس ۱۲: ۴۴-۴۱)

۱ و نظر کرده دولتمدانی را دید که هدایای خود را در بیت المال
 ۲ می اندازند. ۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.
 ۳ پس گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت. ۴ زیرا
 که همه ایشان از زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج
 خود تمامی معیشت خویش را انداخت.»

۲۱

آینده جهان

(متی ۲۴: ۲۲-۱، مرقس ۱۳: ۱-۲۰)

۵ و چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: «ایامی می آید که از این چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتہادر ساعت نیست.»

۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدیدو چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کجایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، بیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید. ۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد. ۱۸ و لکن مویی از سر شما گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید.

۲۰ «و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ لیکن وای بر آستان و شیردندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا زمانهای امت‌ها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۳-۳۵، مرقس ۱۳: ۳۱-۲۱)

۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. ۲۶ و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوت آسمان متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسرانسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.

۲۸ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون بینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲ هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۵۱-۳۶، مرقس ۱۳: ۳۷-۳۲)

۳۴ پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.» ۳۷ و روزها را در هیكل تعلیم می داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می برد. ۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیكل می شتافتند تا کلام او را بشنوند.

توطئه عیسی

(متی ۲۶: ۵-۱، مرقس ۱۴: ۲-۱)

۱ و چون عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک شد، ۲ روسای کهنه و کاتبان مترصد می بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۶-۱۴، مرقس ۱۴: ۱۱-۱۰)

۳ اما شیطان در یهودای مسمی به استخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت، ۴ و اورفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدی به وی دهند. ۶ و او قبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۴: ۱۶-۱۲)

۷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصح را ذبح کنند رسید،^۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»^۹ به وی گفتند: «در کجا می‌خواهی می‌پزیریم؟»^{۱۰} ایشان را گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،^{۱۱} و به صاحب‌خانه گوید، استاد تو را می‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشاگردان خود بخورم.»^{۱۲} او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا می‌پزیرید.»^{۱۳} پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، یوحنا ۱۳: ۳۰-۲۱)

۱۴ و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست.^{۱۵} و به ایشان گفت: «اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را با شما بخورم.^{۱۶} زیرا به شما می‌گویم از این دیگرنمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.»^{۱۷} پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیریید و در میان خود تقسیم کنید.^{۱۸} زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مودیکر نخواهم نوشید.»^{۱۹} و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به جا آرید.»^{۲۰} و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.^{۲۱} لیکن اینک

دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»

۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر می باشد؟

۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت ها بر ایشان سروری می کنند و حکام خود را ولی نعمت می خوانند. ۲۶ لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکترباشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بردوازده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا ۱۳: ۳۸-۳۱)

۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ۳۳ به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و درموت.» ۳۴ گفت: «تو را می گویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ. ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هرکه کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد. ۳۷ زیرا به شما می گویم که این نوشته در من می باید به

انجام رسید، یعنی با نگاهکاران محسوب شد زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد. ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر». به ایشان گفت: «کافی است.»

باغ جتسیمانی

(متی ۲۶: ۴۶-۴۶، مرقس ۱۴: ۴۲-۴۲)

۳۹ و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۴۳ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۵۶-۴۷، مرقس ۱۴: ۵۲-۴۳، یوحنا ۱۸: ۱۱-۱)

۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟» ۴۹ رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود عرض کردند خداوند ابه شمشیر بزنیم. ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

۵۲ پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، یوحنا ۱۸: ۲۷-۲۵)

۵۴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می‌بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی‌شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر با تاکید گفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.» ۶۰ پطرس گفت: «ای مرد نمی‌دانم چه می‌گویی؟» در همان ساعت که این رامی گفت خروس بانگ زد. ۶۱ آنگاه خداوند روگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. ۶۲ پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست. ۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند. ۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟» ۶۵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲-۱، مرقس ۱: ۱۵)

۶۶ و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده، ۶۷ گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:» او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. ۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید. ۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.» ۷۰ همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می گوید که من هستم.» ۷۱ گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

حاکمه در حضور پپلاطس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، مرقس ۱۵: ۲-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پپلاطس بردند. ۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می کند و از جزیه دادن به قیصر منع می نماید و می گوید که خود مسیح و پادشاه است.» ۳ پس پپلاطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.» ۴ آنگاه پپلاطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی یابم.» ۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم را می شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می دهد.»

محاکمه در حضور هیروдіس

۶ چون پپلاطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟»^۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.^۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او بیند.^۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.^{۱۰} و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند.^{۱۱} پس هیروдіس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده لباس فخر بر او پوشانید و نزد پپلاطس او را باز فرستاد.^{۱۲} و در همان روز پپلاطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، مرقس ۱۵: ۶-۱۵)

۱۳ پس پپلاطس روسای کهنه و سرادران و قوم را خوانده،^{۱۴} به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شورانند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم.^{۱۵} و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.^{۱۶} پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد.»^{۱۷} زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.^{۱۸} آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و برابا را برای ما رها فرما.»^{۱۹} و او شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.^{۲۰} باز پپلاطس ندا کرده خواست که عیسی

را رها کند. ۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.»
 ۲۲ بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل
 نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده
 خواستند که مصلوب شود و آوازه‌های ایشان و روسای کهنه غالب آمد. ۲۴ پس
 پیلاتس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود. ۲۵ و آن کس را که به سبب
 شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش
 ایشان سپرد.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۲۶ و چون او را می‌بردند شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب
 را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه
 می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن
 زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه بجهت
 خود و اولاد خود ماتم کنید. ۲۹ زیرا اینک ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت،
 خوشبخت‌ترین نازادگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیرندادند. ۳۰ و در
 آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.
 ۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۳۲ و دو نفر دیگر را که خطا کار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند. ۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطا کار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

۳۴ عیسی گفت: «ای پدر اینها را پیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند.» پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرگان با ایشان می گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می باشد خود را برهاند.» ۳۶ و سپاهیان نیز او را استهزا می کردند و آمده او را سرکه می دادند، ۳۷ و می گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.» ۳۸ و بر سر او تقصیرنامه ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»

۳۹ و یکی از آن دو خطا کار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.» ۴۰ اما آن دیگری جواب داد، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.» ۴۲ پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» ۴۳ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۴۴ و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت. ۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت. ۴۶ و عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود. ۴۷ اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تحقید کرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.» ۴۸ و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند. ۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۵۰ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود، ۵۱ که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می کشید، ۵۲ نزدیک پپلاطس آمده جسد عیسی را طلب نمود. ۵۳ پس آن را پایین آورده در گن پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابد در آن دفن نشده بود سپرد. ۵۴ و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک می شد. ۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. ۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، یوحنا ۲۰: ۹-۱)

۱ پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان. ۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند. ۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند ۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشانه نزد ایشان بایستادند. ۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می طلبید؟ ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده، ۷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.» ۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند. ۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند. ۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند. ۱۱ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند. ۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عمواس

(مرقس ۱۶: ۱۳-۱۲)

۱۳ و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می رفتند به سوی قریه ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت. ۱۴ و با یک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند. ۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می بودند، ناگاه

خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند. ۱۷ او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می‌زیدید و راه را به کدورت می‌پیماید؟» ۱۸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟» ۱۹ به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم، ۲۰ و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او رامصلوب ساختند. ۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است، ۲۲ و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند، ۲۳ و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است. ۲۴ و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.»

۲۵ او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند. ۲۶ آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد؟» ۲۷ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

۲۸ و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود. ۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. ۳۰ و چون با ایشان نشستند بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. ۳۱ که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد. ۳۲ پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟» ۳۳ و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده

را یافتند که با رفقای خود جمع شده ۳۴ می گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.» ۳۵ و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان

(یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳)

۳۶ و ایشان در این گفتگو می بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.» ۳۷ اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می بینند. ۳۸ به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شبهات روی می دهد؟ ۳۹ دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می نگرید که در من است.» ۴۰ این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد. ۴۱ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟» ۴۲ پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند. ۴۳ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

۴۴ و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.» ۴۵ و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند. ۴۶ و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد. ۴۷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت ها به نام او کرده شود. ۴۸ و شما شاهد بر این امور

هستید. ۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(مرقس ۱۶: ۲۰-۱۹)

۵۰ پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. ۵۱ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد. ۵۲ پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند. ۵۳ و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می گفتند. آمین.

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را در نیافت.

۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» ۱۶ و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، ۱۷ زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله

عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا راهرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحیای تعمیددهنده درباره رسالت خود سخن می‌گوید

۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی، ۲۰ که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» گفت: «نیستم.»

۲۲ آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ درباره خود چه می‌گویی؟» ۲۳ گفت: «من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.»

۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند. ۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» ۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.

یحیای تعمیددهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی می‌کند

۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا که نگاه جهان را برمی‌دارد! ۳۰ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود. ۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به

آب تعمید می‌دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت. ۳۳ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: ۳۹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی ای معلم) در کجا منزل می‌نمایی؟» ۴۰ بدیشان گفت: «بیاید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.

۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را (که ترجمه آن کرسس است) یافتیم.» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است).»

۴۳ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «از عقب من بیا.» ۴۴ و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود. ۴۵ فیلیپس نتائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶ نتائیل بدو

گفت: «مگر می شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و بین.»^{۴۷} و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مگری نیست.»^{۴۸} نتنائیل بدو گفت: «مرا از کجایم شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»^{۴۹} نتنائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»^{۵۰} عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»^{۵۱} پس بدو گفت: «آمین آمین به شما می گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید.»

عروسی در قانا

۱ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.^۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.^۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.»^۴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»^۵ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما گوید بکنید.»

۶ و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه بگل داشت.^۷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند.^۸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛^۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می دانستند، رئیس مجلس

داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: ۱۰ «هرکسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»
 ۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

۱۳ و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ۱۵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقود صرافان را ریخت و تخت‌های ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»
 ۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟» ۲۱ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

۲۳ و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ۲۴ لیکن عیسی خویشان را بدیشان

موتمن نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

ملاقات نیکودیموس با عیسی

۳^۱ و شخصی از فریسیان نیکودیموس نام از روسای یهود بود. ۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» ۴ نیکودیموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ۸ باد هر جا که می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

۹ نیکودیموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟ ۱۱ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید

بلند کرده شود، ۱۵ تا هرکه به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هرکه ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ۲۰ زیرا هرکه عمل بد می کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبدا اعمال او توبیخ شود. ۲۱ و لیکن کسی که به راستی عمل می کند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتار یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید می داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می دهد و همه نزد او می آیند.»

۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ کس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خوشنود می گردد. پس این

خوشی من کامل گردید. ۳۰ می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ۳۱ او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می‌کند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ کس شهادت او را قبول نمی‌کند. ۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند. ۳۵ پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را بدست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.»

زن سامری

۴^۱ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،^۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،^۳ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.

۴ و لازم بود که از سامره عبور کند^۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.^۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.^۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.»^۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.^۹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.^{۱۰} عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده

عطا می کرد. ۱۱ زن بدو گفت: «ای آقادلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟» ۱۲ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند؟» ۱۳ عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ۱۴ لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد.» ۱۵ زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.»

۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ۱۷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفتی که شوهر نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!» ۱۹ زن بدو گفت: «ای آقا می بینم که تو نبی هستی! ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نموده.» ۲۱ عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم زیرا نجات از یهود است. ۲۳ لیکن ساعتی می آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی پرستد.»

۲۵ زن بدو گفت: «می دانم که مسیح یعنی کرسطس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» ۲۶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می گویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن می گوید

۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می طلبی یا برای چه با او حرف می زنی. ۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: ۲۹ «بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

۳۱ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.» ۳۲ بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.» ۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!» ۳۴ عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. ۳۵ آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است. ۳۶ و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. ۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

۳۹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هرآنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند. ۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دوروز در آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو

ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او درحقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۷-۱۲، مرقس ۱: ۱۵-۱۴، لوقا ۴: ۱۵-۱۴)

۴۳ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست. ۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هرچه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

۴۶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، بازآمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود. ۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود. ۴۸ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.» ۴۹ سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «برو که پسرت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۵۱ و در وقتی که او می رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مرده دادند و گفتند که پسر تو زنده است. ۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.» ۵۳ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند. ۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مردی در کنار حوض

۱ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد. ۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می گویند که پنج رواق دارد. ۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می بودند.

۴ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. ۵ چون عیسی او را خوابیده دیدو دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می خواهی شفا یابی؟» ۶ مریض او راجواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آمی، دیگری پیش از من فرو رفته است. ۷ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» ۸ که در حال آن، مرد شفایافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود. ۹ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» ۱۰ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.» ۱۱ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟» ۱۲ لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود. ۱۳ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» ۱۴ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.» ۱۵ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» ۱۷ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبب را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.

۱۸ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه ببندد که پدر به عمل آورد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند. ۱۹ زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب ننمایید. ۲۰ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند. ۲۱ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. ۲۲ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. ۲۳ آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد. ۲۵ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. ۲۶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است. ۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید، ۲۸ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.

۲۹ من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت می کند

۳۱ دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم که شهادتی که او بر من می دهد راست است. ۳۲ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد. ۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی کنم ولیکن این سخنان را می گویم تا شما نجات یابید. ۳۴ او چراغ افروخته و درخشنده ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید. ۳۵ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می کنم، بر من شهادت می دهد که پدر مرا فرستاده است. ۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده اید، ۳۷ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.

۳۸ کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد. ۳۹ و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید. ۴۰ جلال را از مردم نمی پذیرم. ۴۱ ولیکن شما را می شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. ۴۲ من به اسم پدر خود آمده ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. ۴۳ شما چگونه می توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ ۴۴ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. ۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق

می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او درباره من نوشته است. ۴۶ اما چون نوشته های او را تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخنهاى مرا قبول خواهید کرد.»

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۲۱-۱۳، مرقس ۶: ۴۴-۳۰، لوقا ۹: ۱۷-۱۰)

۱ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می نمود، می دیدند. ۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست. ۴ و فصیح که عید یهود باشد، نزدیک بود.

۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند. به فیلیپس گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می دانست چه باید کرد. ۷ فیلیپس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هریک اندکی بخورند!» ۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: ۹ «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می شود؟» ۱۰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گياه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. ۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند. ۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.» ۱۳ پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاد آمده بود، دوازده سبد پر کردند. ۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان

بیاید!» ۱۵ و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، مرقس ۶: ۵۲-۴۵)

۱۶ و چون شام شد، شاگردانش به‌جانب دریایاپاین رفتند، ۱۷ و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود. ۱۸ و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریانرا مان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۲۰ او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!» ۲۱ و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورق نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود. ۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتی‌سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

۲۵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» ۲۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شمای گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید. ۲۷ کار بکنید

نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.» ۲۸ بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به جا آورده باشیم؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.» ۳۰ بدو گفتند: «چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟» ۳۱ پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» ۳۲ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» ۳۴ آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

۳۵ عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. ۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ۳۷ هرآنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هرکه به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم. ۴۰ و اراده فرستنده من این است که هرکه پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

بی‌ایمانی یهودیان

۴۱ پس یهودیان درباره او همه‌مه کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.» ۴۲ و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟» ۴۳ عیسی در جواب

ایشان گفت: «با یکدیگر همه مکنید. ۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. ۴۵ در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هرکه از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می آید. ۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است. ۴۷ آمین آمین به شما می گویم هرکه به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. ۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. ۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هرکه از آن بخورد نمیرد. ۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطای کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می بخشم.»

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند: «چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟» ۵۳ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. ۵۴ و هرکه جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید. ۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ۵۶ پس هرکه جسد مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او. ۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هرکه این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.» ۵۹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می داد، در کنیسه گفت.

عده‌ای از پیروان عیسی، او را

۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این راشنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواند آن را بشنود؟» ۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟ ۶۲ پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اول بود صعود می‌کند چه؟ ۶۳ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی را که من به شما می‌گویم روح و حیات است. ۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست یکانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.» ۶۶ در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

۶۷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» ۶۸ شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند! نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. ۶۹ و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.» ۷۰ عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما بلبلی است.» ۷۱ و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

برادران عیسی او را تحقیر می‌کنند

۱ و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا نمی‌خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند. ۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو

تاشا گردانت نیز آن اعمالی را که تو می کنی ببینند،^۴ زیرا هر که می خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی خود را به جهان بنما.»^۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.^۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضراست.^۷ جهان نمی تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است.^۸ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»^۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم می دهد

^{۱۰} لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.^{۱۱} اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او کجا است.^{۱۲} و در میان مردم درباره او همه بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.^{۱۳} ولیکن بسبب ترس از یهود، هیچ کس درباره او ظاهر حرف نمی زد.

^{۱۴} و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می داد.^{۱۵} و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟»^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.^{۱۷} اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می رانم.^{۱۸} هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.^{۱۹} آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟»^{۲۰} آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟»^{۲۱} عیسی

در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. ۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می کنید. ۲۳ پس اگر کسی در روز سبت محتون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟ ۲۴ بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمائید.»

۲۵ پس بعضی از اهل اورشلم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟ ۲۶ و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند. آیاروسا یقین می دانند که او در حقیقت مسیح است؟ ۲۷ لیکن این شخص را می دانیم از کجا است، امامسیح چون آید هیچ کس نمی شناسد که از کجا است.» ۲۸ و عیسی چون در هیکل تعلیم می داد، ندا کرده، گفت: «مرا می شناسید و نیز می دانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی شناسید. ۲۹ اما من او را می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ۳۰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود. ۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می نماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش می کنند او را دستگیر کنند

۳۲ چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می روم. ۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.» ۳۵ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود

و یونانیان را تعلیم دهد؟^{۳۶} این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شمانی توانید آمد؟»

^{۳۷} و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. ^{۳۸} کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»^{۳۹} اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

^{۴۰} آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.»^{۴۱} و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟^{۴۲} آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»^{۴۳} پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.^{۴۴} و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

^{۴۵} پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»^{۴۶} خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»^{۴۷} آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده اید؟^{۴۸} مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟^{۴۹} ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می باشند.»^{۵۰} نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: ^{۵۱} «آیا شریعت ما بر کسی فتوی می دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟»^{۵۲} ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

آمزش زن بدکار

۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم می داد. ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ۴ بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟» ۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. ۷ و چون در سوال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هر که از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» ۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟» ۱۱ گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر نگاه مکن.»

نور جهان

۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» ۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.» ۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا

آمده ام و به بجای روم. ۱۵ شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است. ۱۸ من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.» ۱۹ بدو گفتند: «پدر تو بجای است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.» ۲۰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

درباره داوری آینده

۲۱ باز عیسی بدیشان گفت: «من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مرد و جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.» ۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟» ۲۳ ایشان را گفت: «شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. ۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.» ۲۵ بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم. ۲۶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده ام به جهان می گویم.» ۲۷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید. ۲۸ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می کنم. ۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانیدنی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۳۲ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تومی گویی که آزاد خواهید شد؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم هرکه گناه می کند غلام گناه است. ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند. ۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. ۳۷ می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد. ۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده ام می گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می کنید.» ۳۹ در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می بودید، اعمال ابراهیم را به جامی آوردید. ۴۰ ولیکن الان می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلم می کنم. ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شما اعمال پدر خود را به جا می آورید.»

۴۲ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است. ۴۳ برای چه سخن مرانی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید. ۴۴ شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می گوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. ۴۵ و اما من از این سبب که راست می گویم، مرا باور نمی کنید. ۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می گویم، چرا

مرا باور نمی کنید؟ ۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید.»

عیسی اعلام می کند که ابدی است

۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟» ۴۹ عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید. ۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می طلبد و داوری می کند. ۵۱ آمین آمین به شما می گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.» ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟»

۵۴ عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوید خدای ما است. ۵۵ و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شما دروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم. ۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ۵۷ یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» ۵۸ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» ۵۹ آنگاه سنگها برداشتنند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

شفای کور مادرزاد

۹

۱ و وقتی که می‌رفت کوری مادرزاد دید. ۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد نگاه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» ۳ عیسی جواب داد که «نگاه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادر وی ظاهر شود. ۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچ کس نمی‌تواند کاری کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید، ۷ و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی مرسل است) بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.

۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» ۹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شباهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.» ۱۰ بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟» ۱۱ او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.» ۱۲ به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی‌دانم.»

۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. ۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود. ۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» ۱۶ بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی‌دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد. ۱۷ باز بدان کور

گفتند: «تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»

۱۸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند. ۱۹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟» ۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. ۲۱ لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» ۲۲ پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند. ۲۳ و از اینجمله والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش پرسید.»

۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تعجب کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.» ۲۵ او جواب داد اگر گناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.» ۲۶ باز بدو گفتند: «با توجه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟» ۲۷ ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۲۸ پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی می‌باشیم. ۲۹ ما می‌دانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.» ۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد. ۳۱ و می‌دانیم که خدا دعای نگاهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به جا آرد، او را می‌شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.» ۳۴ در جواب وی

گفتند: «تو به کلی با نگاه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.

۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستجو گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۳۶ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۳۷ عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند همان است.» ۳۸ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود. ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۴۰ بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟» ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می‌بودید گاهی نمی‌داشتید و لکن الان می‌گویید بینا هستیم. پس نگاه شما می‌ماند.»

شبان نیکو

۱ «آمین آمین به شما می‌گویم هرکه از دربه آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند. ۵ لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.»

۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان بازگفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. ۹ من درهستم هرکه از من داخل گردد

نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند.

۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد. ۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند و گرگ گوسفندان را می گیرد و پراکنده می سازد. ۱۳ مزدور می گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می شناسم و خاصان من مرا می شناسند. ۱۵ چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می نهم. ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ۱۷ و از این سبب پدر مرادوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را باز گیرم. ۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»

۱۹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می دهید؟» ۲۱ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می تواند چشم کوران را باز کند؟»

۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می خرامید. ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردداری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می آورم، آنها برای من شهادت می دهد. ۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند. ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند

شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. ۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم.»

۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می کنید؟» ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می خوانی.»

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ ۳۵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، ۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می گوید کفر می گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدر خود را به جا نمی آورم، به من ایمان می آورید. ۳۸ و لکن چنانچه به جا می آورم، هرگاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.» ۳۹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.

۴۰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می داد، رفت و در آنجا توقف نمود. ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ و زنده شدن ایلعازر

۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتا بود. ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس

خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری مریض است.»^۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»^۵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازرا محبت می‌نمود.

^۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود.^۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.»^۸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟»^۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند.^{۱۰} ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»^{۱۱} این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.»^{۱۲} شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»^{۱۳} اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید.^{۱۴} آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است.^{۱۵} و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.»^{۱۶} پس تو ما که به معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

^{۱۷} پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد.^{۱۸} و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.^{۱۹} و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.^{۲۰} و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.^{۲۱} پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.^{۲۲} ولیکن الان نیز می‌دانم که هرچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.^{۲۳} عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.»^{۲۴} مرتا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت

روزبازپسین خواهد برخاست.» ۲۵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هرکه به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟» ۲۷ او گفت: «بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»

۲۸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می خواند.» ۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او راملاقات کرد. ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می رود تا در آنجا گریه کند.» ۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدت مکدر شده، مضطرب گشت. ۳۴ و گفت: «او را بجای گذارده اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و بین.» ۳۵ عیسی بگریست. ۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!» ۳۷ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»

۳۸ پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاره ای بود، سنگی بر سرش گذارده. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» ۴۰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی. ۴۲ و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان

بیاورند که تو مرا فرستادی.» ۴۳ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

۴۷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟» ۴۸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.» ۴۹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی دانید ۵۰ و فکر نمی کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.» ۵۱ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طائفه بمیرد؛ ۵۲ و نه در راه آن طائفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند. ۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

۵۵ و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود راطاهر سازند ۵۶ و در طلب عیسی می بودند و درهیکل ایستاده، به یکدیگر می گفتند: «چه گمان می برید؟ آیا برای عید نمی آید؟» ۵۷ اما روسای کهنه

و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی با عطر

(متی ۲۶: ۱۳-۶، مرقس ۱۴: ۹-۳)

۱۲ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ۲ و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازریکی از مجلسیان با او بود. ۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. ۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: ۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟» ۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت. ۷ عیسی گفت: «او را وا گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است. ۸ زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند. ۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱۱-۱۱، مرقس ۱۱: ۱۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۴۴-۲۸)

۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید، ۱۳ شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند هوشیاعنا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید. ۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است ۱۵ که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.» ۱۶ و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. ۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبرخوانده، او را از مردگان برخیزانیده است. ۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود. ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته اند!»

۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند. ۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نگیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر

او را حرمت خواهد داشت. ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعده شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما. ۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» ۳۳ و این را گفت کتایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.

۳۴ پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» ۳۵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به جکا می‌رود. ۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» ۳۹ و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت: ۴۰ «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.» ۴۱ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد. ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان

اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند. ۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است. ۴۵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است. ۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هرکه به من ایمان آورد در ظلمت نماند. ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من براو داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم. ۴۸ هرکه مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد. ۴۹ زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. ۵۰ و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر بمن گفته است، تکلم می‌کنم.»

شستن پایهای شاگردان

۱ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به‌جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام می‌خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، ۳ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه‌چیز را به‌دست او داده است و از نزد خدا آمده و به‌جانب خدا می‌رود، ۴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا می‌شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی گفت:

۱۳

«آنچه من می‌کنم الان تو نمی‌دانی، لکن بعد خواهی فهمیده.»^۸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.»^۹ شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.»^{۱۰} عیسی بدو گفت: «کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.»^{۱۱} زیرا که تسلیم کننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»^{۱۲} و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟^{۱۳} شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.^{۱۴} پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.^{۱۵} زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.^{۱۶} آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.^{۱۷} هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید.^{۱۸} درباره جمیع شما نمی‌گویم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود^{۱۹} آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.»^{۱۹} الان قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.^{۲۰} آمین آمین به شما می‌گویم هر که قبول کند کسی را که می‌فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، لوقا ۲۲: ۳۰-۱۴)

^{۲۱} چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۲۲} پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را درباره که می‌گوید.^{۲۳} و یکی از

شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود؛ ۲۴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت. ۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوندا کدام است؟» ۲۶ عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای استخریوطی پسر شمعون داد. ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می‌کنی، به زودی بکن.» ۲۸ اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت. ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا ما محتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار پطرس

(لوقا ۲۲: ۳۸-۳۱)

۳۰ پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود. ۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد، الان نیز به شما می‌گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. ۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» ۳۶ شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا می‌روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می‌روم، الان نمی‌توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.» ۳۷ پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»

۳۸ عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

عیسی، تنها راه بسوی پدر

۱ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، ۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. ۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.» ۵ «تو ما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» ۶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید. ۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» ۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.» ۹ عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ ۱۰ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. ۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید. ۱۲ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.

۱۳ «و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به‌جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد. ۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به‌جا خواهم آورد.

وعده روح القدس

۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سوال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند، ۱۷ یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را می شناسید، زیرا که باشما می ماند و در شما خواهد بود.

۱۸ «شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم. ۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و اما شما مرا می بینید و از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست. ۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می نماید؛ و آنکه مرا محبت می نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ یهودا، نه آن استخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می خواهی خود را بما بنمائی و نه بر جهان؟» ۲۳ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. ۲۴ و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی کند؛ و کلامی که می شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد. ۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم. ۲۶ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد. ۲۷ سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم. نه چنانکه جهان می دهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ۲۸ شنیده اید که من به شما گفتم می روم و نزد شما می آیم. اگر مرا محبت می نمودید، خوشحال می گشتید که گفتم نزد پدر می روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است. ۲۹ و الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که

واقع گردد ایمان آورید. ۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد. ۳۱ لیکن تاجهان بدانند که پدر را محبت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

۱ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هرچه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد. ۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید. ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ۵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد. ۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود. ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد. ۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید. ۹ همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. ۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

۱۲ «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایم، همچنان که شما را محبت نمودم. ۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد. ۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به جا آرید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آفایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام

زیرا که هرچه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم. ۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هرچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

۱۷ به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید. ۱۸ «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ۱۹ اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند. ۲۰ به خاطر آید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند. ۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، نگاه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای نگاه خود ندارند. ۲۳ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد. ۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، نگاه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که «مرا بی سبب دشمن داشتند.» ۲۶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

۱ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ۲ شما را از کلیسای بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکشد، گان برد که خدا را خدمت می‌کند. ۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر

را شناخته‌اند و نه مرا. ۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روح القدس

۵ «اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی. ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. ۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نزوم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. ۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند. ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

۱۲ «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ۱۵ هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد. ۱۶ «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.»

دعا در نام عیسی

۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر

می‌روم؟»^{۱۸} پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.»^{۱۹} عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید.»^{۲۰} آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.^{۲۱} زن در حین زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زاید، آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.^{۲۲} پس شما همچنین الان محزون می‌باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.^{۲۳} و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هرآنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد.^{۲۴} تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیاید و خوشی شما کامل گردد.^{۲۵} این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

^{۲۶} «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من بجهت شما از پدر سوال می‌کنم،^{۲۷} زیرا خود پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.^{۲۸} از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.»^{۲۹} شاگردانش بدو گفتند: «هان اکنون علانیه سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی.»^{۳۰} الان دانستیم که همه چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو پرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.»^{۳۱} عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می‌کنید؟^{۳۲} اینک ساعتی می‌آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هریکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنهاییستم زیرا که پدر با من است.»

۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

عیسی برای خود دعا می‌کند

۱ عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسریت نیز تو را جلال دهد. ۲ همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. ۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تابکنم، به کمال رسانیدم. ۵ و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.»

۱۷

عیسی برای شاگردان خود

۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. ۹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که

به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود. ۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شیرنگاه داری. ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم. ۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است. ۱۸ همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا می‌کند

۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۲۴ ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، مرقس ۱۴: ۴۳-۵۲، لوقا ۲۲: ۵۳-۴۷)

۱۸

۱ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود. ۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که را می طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم،» برگشته، بر زمین افتادند. ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که را می طلبید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!» ۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.» ۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آتانی که به من داده ای یکی را نگم نکرده ام.» ۱۰ آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ۱۱ عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نوشم؟»

محاکمه در حضور حنا

۱۲ آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. ۱۳ و اول او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ۱۴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم

بمیرد.» ۱۵ اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. ۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.» ۱۸ و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می کرد.

۱۹ پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم می دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام. ۲۱ چرا از من سوال می کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان می دانند آنچه من گفتم.» ۲۲ و چون این را گفت، یکی از خدام که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می دهی؟» ۲۳ عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟» ۲۴ پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، لوقا ۲۲: ۶۵-۵۴)

۲۵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» ۲۶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

محاکمه در حضور پلاطوس

(متی ۲۷: ۱۴-۱۱، مرقس ۱۵: ۵-۲، لوقا ۲۳: ۵-۱)

۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ۲۹ پس پلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» ۳۰ در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.» ۳۱ پلاطس بدیشان گفت: «شما او را بگیریید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» ۳۲ تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

۳۳ پس پلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» ۳۴ عیسی به او جواب داد: «آیا تو این راز خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» ۳۵ پلاطس جواب داد: «مگر من یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟» ۳۶ عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» ۳۷ پلاطس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.» ۳۸ پلاطس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.»

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۲۶-۱۵، مرقس ۱۵: ۱۵-۱۶، لوقا ۲۳: ۲۵-۱۳)

۳۹ و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟» ۴۰ باز همه فریاد برآورده، گفتند: «او را نی بلکه برابا را.» و برابا دزد بود.

۱ پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ۳ و می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند. ۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.» ۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» ۶ و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.» ۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.» ۸ پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت. ۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد. ۱۰ پیلاطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟» ۱۱ عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، نگاه بزرگتر دارد.» ۱۲ و از آن وقت پیلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»

۱۳ پس چون پپلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می‌شد، نشست. ۱۴ وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما.» ۱۵ ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش کن!» پپلاطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما رامصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۴-۲۱، لوقا ۲۳: ۳۱-۲۶)

۱۶ آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند ۱۷ و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می‌گفتند.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۳۲-۲۵، لوقا ۲۳: ۴۳-۳۲)

۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پپلاطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» ۲۰ و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس روسای کهنه یهود به پپلاطس گفتند: «منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» ۲۲ پپلاطس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»

۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هرسپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود.» تا تمام گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند. ۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.» ۲۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۴۱-۳۳، لوقا ۲۳: ۴۹-۴۴)

۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه ام.» ۲۹ و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد. ۳۱ پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. ۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. ۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوئی او نیزه ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید. ۳۶ زیرا

که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.»
 ۳۷ و باز کتاب دیگر می گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۶۱-۵۷، مرقس ۱۵: ۴۷-۴۲، لوقا ۲۳: ۵۶-۵۰)

۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پپلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پپلاطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. ۳۹ و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد. ۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند. ۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و دریاغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، لوقا ۲۴: ۱۲-۱)

۱ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر
 ۲۰ قبرآمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان
 نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به ایشان
 گفت: «خداوند را از قبر برده اند و نمی دانیم او را کجا گذارده اند.» ۳ آنگاه پطرس و
 آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند. ۴ و هر دو با هم می دویدند، اما آن
 شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید، ۵ و خم شده، کفن را گذاشته
 دید، لیکن داخل نشد. ۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته،
 کفن را گذاشته دید، ۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در

جای علیحده پیچیده. ^۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد. ^۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. ^{۱۰} پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می‌شود

(مرقس ۱۶: ۱۱-۹)

۱۱ اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،
 ۱۲ دوفرشته را که لباس سفید در برداشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم،
 در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. ^{۱۳} ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»
 ۱۴ چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت
 که عیسی است. ^{۱۵} عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟»
 چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به
 من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.» ^{۱۶} عیسی بدو گفت: «ای مریم!»
 او برگشته، گفت: «ربونی (یعنی ای معلم)». ^{۱۷} عیسی بدو گفت: «مرا لمس مکن
 زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو
 که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» ^{۱۸} مریم مجدلیه
 آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان

(لوقا ۲۴: ۴۳-۳۶)

۱۹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که
 شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان

گفت: «سلام بر شما باد!»^{۲۰} و چون این را گفت، دستها و پهلوئی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.^{۲۱} باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.»^{۲۲} و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح القدس را بپایید.^{۲۳} گاهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده

(مرقس ۱۶: ۱۴)

^{۲۴} اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.^{۲۵} پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخهانگذارم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد.»

^{۲۶} و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.»^{۲۷} پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلوئی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار.»^{۲۸} توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.»^{۲۹} عیسی گفت: «ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

^{۳۰} و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.^{۳۱} لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر می شود

۲۱
 ۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کنار دریای طبریه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس و تومای معروف به توام و تنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان اوجم بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می روم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو می آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.» ۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دوست ذراع و دام ماهی را می کشیدند.

۹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی ای که الان گرفته اید، بیاورید.» ۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او پرسد «تو کیستی»، زیرا می دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «بره‌های مرا خوراک بده.»^{۱۶} باز درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.»^{۱۷} مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده.^{۱۸} آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.»^{۱۹} و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.»

^{۲۰} پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می‌زد و گفت: «خداوند، کیست آن که تو را تسلیم می‌کند.»^{۲۱} پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه شود؟»^{۲۲} عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»^{۲۳} پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی‌میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.»^{۲۴} و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.^{۲۵} و دیگر کارهای بسیار عیسی

به جا آورد که اگر فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

کتاب اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

۱ صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگر بستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دومرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱ گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه‌ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برتولما ومتی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.

انتخاب متیاس

۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران، می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت. ۱۹ و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ الحال می‌باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می‌کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»

۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسبا که به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده‌ای ۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت رایابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.» ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

روز پنطیکاست

۱ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. ۲ که ناگاه ۲ آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ وزبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

۵ و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند. ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. ۷ و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: «مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟» ۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟ ۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکان جزیره و یهودیه و کپدیکا و پنتس و آسیا ۱۰ و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قبروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جدیدان ۱۱ و اهل کریت و عرب اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» ۱۳ اما بعضی استهزاکنان گفتند که «از خمر تازه مست شده اند!»

۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراموش مکنید. ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می برید، زیرا که ساعت سوم از روز است. ۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت ۱۷ که «خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و

جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛^{۱۸} و برغلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خودخواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود.^{۱۹} و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.^{۲۰} خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.^{۲۱} و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.^{۲۲} «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدامبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدادر میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید،^{۲۳} این شخص چون برحسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست نگاهکاران بر صلیب کشیده، کشتید،^{۲۴} که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،^{۲۵} زیرا که داود درباره وی می گوید: «خداوند راهمواره پیش روی خود دیده ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛^{۲۶} از این سبب دلم شادگردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسمم نیز در امیدساکن خواهد بود؛^{۲۷} زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند.^{۲۸} طریقههای حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیرگردانیدی.»^{۲۹} «ای برادران، می توانم درباره داود پطریارخ با شما بی محابا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.^{۳۰} پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزند تا بر تخت او بنشینند،^{۳۱} درباره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.^{۳۲} پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.^{۳۳} پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است.^{۳۴} زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید

«خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین ۳۵ تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.» ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»

۳۷ چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» ۳۸ پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندانشما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» ۴۰ و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که «خود را از این فرقه کجرو رستگار سازید.»

۴۱ پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند ۴۲ و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند. ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت.

۴۴ و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. ۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند. ۴۷ و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

شفای لنگ مادرزاد

۱ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می رفتند. ۲ ناگاه ۳ مردی را که لنگ مادرزاد بود می بردند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد. ۳ آن شخص چون

پطرس و یوحنا را دید که می‌خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته، گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست راستش را گرفته او را برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت ۸ و برجسته بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزگان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.

۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه می‌نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفایافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند.

۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟ ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد. ۱۴ اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود. ۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می‌بینید و می‌شناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.

۱۷ «و الحال ای برادران، می دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید.

۱۸ و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید. ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گاهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. ۲۲ زیراموسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهدانگیخت. کلام او را در هرچه به شما تکلم کند بشنوید؛ ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آتانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند. ۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت ۲۶ برای شما اولاد خدا بنده خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گاهانش.»

محا که پطرس و یوحنا

۴ ۱ و چون ایشان با قوم سخن می گفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، ۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می نمودند. ۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود. ۴ اما بسیاری از آتانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

۵ بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،^۶ با حنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند.^۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده اید؟»^۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل،^۹ اگر امروز از ما باز پرس می شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است،^{۱۰} جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.^{۱۱} این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است.^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

^{۱۳} پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.^{۱۴} و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.^{۱۵} پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و بایکدیگر مشورت کرده، گفتند^{۱۶} که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه‌ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد.^{۱۷} لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.»^{۱۸} پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.^{۱۹} اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید.^{۲۰} زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگویم.»^{۲۱} و چون ایشان راز یاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب

سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تجیدمی نمودند، ۲۲ زیرا آن شخص که معجزه شفا دراو پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

۲۳ و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند. ۲۴ چون این راشنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی، ۲۵ که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما و بنده خود داود گفتی "چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قوما به باطل می‌اندیشند؛ ۲۶ سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش." ۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیروдіس و پنطیوس پیلاطس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، ۲۸ تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به جا آورند. ۲۹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، ۳۰ به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند. ۳۲ و جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بحدی که هیچ کس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی‌دانست، بلکه همه چیز را مشترک می‌داشتند.

کمک مومنین به یکدیگر

۳۳ و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. ۳۴ زیرا هیچ کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده، ۳۵ به قدمهای رسولان

می‌نهادند و به هریک بقدر احتیاجش تقسیم می‌نمودند. ۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قپرسی، ۳۷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

۱ اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.» ۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

۷ و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه‌اش از ماجرا مطلع نشده درآمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرابگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.» ۱۰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند. ۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند. ۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان، ۱۵ بقسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تخت‌ها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفایافتند.

جفا بر رسولان

۱۷ اما رئیس کهنه و همه رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند. ۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ۲۰ «بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید. ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند. ۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.» ۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته

ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپاداشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پرسی ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.» ۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. ۳۱ او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

۳۳ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، غملائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسلولان را ساعتی بیرون برند. ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند. ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند. ۳۸ الان به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.» ۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.

۴۱ و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند

که بجهت اسم او رسوایی کشند ۴۲ و هرروزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مرده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

انتخاب هفت نیک نام

۱ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌ماندند. ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمت کنیم. ۳ لهدای برادران هفت نفر نیک نام و پر از روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم. ۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح القدس و فیلیس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیقولاوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده، ۶ ایشان را در حضور رسولان برپا داشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند. ۷ و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

۸ اما استیفان پر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد. ۹ و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قبروانیان و اسکندریان و از اهل قلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند، ۱۰ و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند. ۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیزی گفت.» ۱۲ پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و

او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. ۱۳ و شهود کذب برپاداشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد. ۱۴ زیرا او را شنیدیم که می گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.» ۱۵ و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

دفاعیه استیفان

۱ آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟»

۲ او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران. ۳ و بدو گفت: “از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.” ۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می باشید. ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که “ذریت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.” ۷ و خدا گفت: “من بر آن طایفه ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.” ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را محتون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را. ۹ «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می بود ۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرارداد.

۱۱ پس قحطی و ضیق شدیدی بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بجدی که اجداد ما قوتی نیافتند. ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می‌شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خودشناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.

۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نموکرده، کثیر می‌گشتند. ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حيله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بی‌غایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید. ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بگشت. ۲۵ پس گمان برد که بردانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. امانفهمیدند. ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: «ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟» ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می‌نمود، او را رد کرده، گفت: «که تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟» ۲۸ آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟» ۲۹ پس

موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.

۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا درعجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که “منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.” آنگاه موسی به لرزه درآمد، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: “نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.” ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: “که تو را حاکم و داور ساخت؟” خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بروی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: “خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.” ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصرگردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: “برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.” ۴۱ پس در آن ایام گوساله‌ای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که “ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان

برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟ ۴۳ و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود رمفان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم. ۴۴ و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز. ۴۵ و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت هابی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدانماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت. ۴۸ و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است ۴۹ که «خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من بجاست؟ ۵۰ مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید.» ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش ناختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت رایافته، آن را حفظ نکردید!»

۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بروی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: ۵۶ «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم.» ۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند،

روح مرا بپذیر.»^{۶۰} پس زانو زده، به آواز بلند ندا درداد که «خداوندا این نگاه را بر اینهامگیر.» این را گفت و خوابید.

و سولس در قتل او راضی

۱ می بود.



جفا بر کلیسای اورشلیم

۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. اما سولس کلیسا رامعذب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت در سامره

۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از اوصادری می گشت، می شنیدند و می دیدند،^۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود،^{۱۰} بحدی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: «این است قوت عظیم خدا.»^{۱۱} و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می شدند.^{۱۲} لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان

تعمید یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوت عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.» ۲۰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود. ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، ۲۳ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواجه سرای حبشی

۲۶ اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزد کندها که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود. ۲۸ و در مراجعت بر اربه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند ۲۹ آنگاه روح به فیلیپس

گفت: «پیش برو با آن ارابه همراه باش.»^{۳۰} فیلیپس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی رامطالعہ می کند. گفت: «آیا می فهمی آنچه رامی خوانی؟»^{۳۱} گفت: «چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.^{۳۲} و فقره‌ای از کتاب که می خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بره‌ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید.^{۳۳} در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.»^{۳۴} پس خواجه سرا به فیلیپس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می کنم که نبی این را درباره که می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟»^{۳۵} آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.^{۳۶} و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمیر یافتن چه چیز مانع می باشد؟»^{۳۷} فیلیپس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»^{۳۸} پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمیر داد.^{۳۹} و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجه سرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.^{۴۰} اما فیلیپس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

۱ اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد،^۲ و از او نامه‌ها خواست به سوی کالیسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاد، به اورشلیم بیاورد.

۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید^۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می کنی؟»^۵ گفت: «خداوند تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی.»^۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید کرد.»

۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند.^۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،^۹ و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیشامید.

۱۰ و در دمشق، شاگردی حنایا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حنایا!» عرض کرد: «خداوند لیبک!»^{۱۱} خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه ای که آن را راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می کند،^{۱۲} و شخصی حنایا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.»^{۱۳} حنایا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقت‌رسانید،^{۱۴} و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»^{۱۵} خداوند وی را گفت: «بروزی که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.^{۱۶} زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.»

۱۷ پس حنایا رفته، بدان خانه درآمد و دست‌ها بر وی گذارده، گفت: «ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.»^{۱۸} در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.^{۱۹} و غذا خورده، قوت گرفت و

روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. ۲۰ و بی درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می نمود که او پسر خداست. ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟» ۲۲ اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می نمود و مبرهن می ساخت که همین است مسیح. ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند. ۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه روز به دروازه هاپاسبانی می نمودند تا او را بکشند. ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

۲۶ و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ۲۷ اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می نمود. ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می نمود. ۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می کرد. اما در صدد کشتن او برآمدند. ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند. ۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

معجزات پطرس

۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد. ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفای دهد. برخیز و

بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.» ۳۵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

۳۶ و در یافا، تلمیذه‌ای طایبیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود. ۳۷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، ببرد و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای گذاردند. ۳۸ و چونکه لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «درآمدن نزد ما درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهن‌ها و جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند. ۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طایبیتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

ایمان آوردن کرنیلیوس

۱ و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایطالیانی مشهور است. ۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد. ۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای کرنیلیوس!» ۴ آنگاه او بر وی نیک نگرسته و ترسان گشته، گفت: «چیست ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. ۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن ۶ که نزد دباغی شمعون نام که

خانه‌اش به نگاره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. ۷ و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشتن را خوانده، ۸ تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

۹ روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند. ۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر می‌کردند، بی‌خودی او را رخ نمود. ۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود، ۱۲ که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند. ۱۳ و خطابی به وی رسید که «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۱۴ پطرس گفت: «حاشا خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.» ۱۵ بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه خدا پاک کرده است، تو حرام بخوان.» ۱۶ و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

۱۷ و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، ۱۸ و ندا کرده، می‌پرسیدند که «شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟» ۱۹ و چون پطرس در رویا تفکر می‌کرد، روح وی را گفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند. ۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.» ۲۱ پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟» ۲۲ گفتند: «کرنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.» ۲۳ پس ایشان

را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

۲۴ روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظارایشان می کشید. ۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد. ۲۶ اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.» ۲۷ و با او گفتگوگان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت. ۲۸ پس بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا زداو آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس را حرام یا نجس نخوانم. ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بی تامل آمدم و الحال می پرسم که از برای چه مرا خواسته اید.»

۳۰ کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تالین ساعت روزه دار می بودم؛ و در ساعت نهم درخانه خود دعا می کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد ۳۱ و گفت: "ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید. ۳۲ پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به کتاره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند." ۳۳ پس بی تامل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

۳۴ پطرس زبان را گشوده، گفت: «فی الحقیقت یافته ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، ۳۵ بلکه ازهر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، زداو مقبول گردد. ۳۶ کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می داد، ۳۷ آن سخن را شما می دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می نمود، ۳۸ یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که

او سیر کرده، اعمال نیکو به جا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. ۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند. ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت. ۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی میانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم. ۴۲ و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. ۴۳ و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»

۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل شد. ۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هانیز عطای روح‌القدس افاضه شد، ۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تعجب می‌کردند. ۴۷ آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» ۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

توضیح پطرس درباره کرنیلیوس

۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «با مردم ناخنتون برآمده، با ایشان غذا خوردی!»

۴ پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رویا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم،

دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم. ۷ و آوازی را شنیدم که به من می گوید: «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۸ گفتم: «حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.» ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که «آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.» ۱۰ این سه کورت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت «کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت.» ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما. ۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: «یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.» ۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟» ۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

۱۹ و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تا فینقییا و قپرس و انطاکیه می گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند. ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قپرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می دادند، ۲۱ و دست خداوند

با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند ۲۳ و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند پیوندند. ۲۴ زیرا که مردی صالح و پر از روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند. ۲۵ و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او رایافت به انطاکیه آورد. ۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند. ۲۷ و در آن ایام انبیایی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند ۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد. ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هریک بر حسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

رهایی پطرس به دست فرشته

۱ و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا
 ۱۲ دراز کرد ۲ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. ۳ و چون دید که
 یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود. ۴ پس
 او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را
 نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصح او را برای قوم بیرون آورد. ۵ پس
 پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند.

۶ و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر
 بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.
 ۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به

پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «بزودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت. ۸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.» ۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می بیند. ۱۰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد. ۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروдіس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.»

۱۲ چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می کردند. ۱۳ چون او در خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.» ۱۵ وی را گفتند: «دیوانه ای.» و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.» ۱۶ اما پطرس پیوسته در را می کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت ۱۸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ۱۹ و هیروдіس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرودیس

۲۰ اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت. ۲۱ و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد. ۲۲ و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تجید نمود و کرم او را خورد که ببرد. ۲۴ اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی برنابا و سولس

۱ و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوقیوس قیروانی و مناحم برادر رضاعی هیرودیس تیتراخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جداسازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.» ۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند. ۵ و وارد سلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود. ۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا

شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود.^۷ اورفئیک سرجیوس پولس ولی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.^۸ اما علیما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین می باشد، ایشان را مخالف نموده، خواست ولی را از ایمان برگرداند.^۹ ولی سولس که پولس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته،^{۱۰} گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟^{۱۱} الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می کرد.^{۱۲} پس ولی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پیسیدیه

^{۱۳} آنگاه پولس و رفقاییش از پافس به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.^{۱۴} و ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پیسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمد، بنشستند.^{۱۵} و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت آمیز برای قوم دارید، بگویید.»

^{۱۶} پس پولس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خدا ترسان، گوش دهید! ^{۱۷} خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛^{۱۸} و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان می بود.^{۱۹} و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.^{۲۰} و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.

۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد. ۲۲ پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» ۲۳ و از ذریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده‌ای یعنی عیسی را آورد، ۲۴ چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود. ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: «مرا که می‌پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیم.» ۲۶ «ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هر که از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد. ۲۷ زیرا سکنه اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلطس خواهش کردند که او کشته شود. ۲۹ پس چون آنچه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند. ۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند. ۳۲ پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، ۳۳ که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.» ۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که «به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.» ۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: «تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.» ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران

خود ملحق شده، فساد را دید. ۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

۳۸ «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گاهان اعلام می‌شود. ۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید. ۴۰ پس احتیاط کنید، مباد آنچه در صحف انبیامکتوب است، بر شما واقع شود، ۴۱ که «ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.»

۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند. ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدا ثابت باشید. ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. ۴۵ ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند. ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نمایم. ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که «تو را نور امت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی.»» ۴۸ چون امت‌ها این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تحمید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.

۴۹ و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود

را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

در ایقونیه

۱ اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمد، به نوعی سخن گفتند
۱۴ که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ لیکن یهودیان بی ایمان
 دلهای امتها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند. ۳ پس مدت مدیدی
 توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می داد، به دلیری
 سخن می گفتند و او آیات و معجزات عطا می کرد که از دست ایشان ظاهر شود.
 ۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی با رسولان بودند.
 ۵ و چون امتها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می آوردند تا ایشان را افتضاح
 نموده، سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره و دربه شهرهای لیکاونیه و دیار
 آن نواحی فرار کردند. ۷ و در آنجا بشارت می دادند.

در لستره و دربه

۸ و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بی حرکت بود و از شکم مادر، لنگ
 متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس رامی شنید، او بر وی نیک
 نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «بر پایهای
 خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید. ۱۱ اما خلق چون این
 عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان
 به صورت انسان نزد ما نازل شده اند.» ۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس راعطارد
 خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه هایی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذراند. ۱۴ اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علتها مانند شما هستیم و به شما بشارت می دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید، ۱۶ که در طبقات سلف همه امت ها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، ۱۷ با وجودی که خود را بی شهادت نگذاشت، چون احسان می نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می ساخت.» ۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذراندن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگساز کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابابه سوی دربه روانه شد ۲۱ و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. ۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت های بسیار می باید داخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و در هر کلیسای بجهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد

شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

شورای اورشلیم

۱ و تئتی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر برحسب ۱۵ آیین موسی محتون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مساله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود. ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن رانداشتیم،

۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

۱۲ پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات رایبان می کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. ۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. ۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است ۱۶ که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می کنم و خرابیهای آن را باز بنامی کنم و آن را برپا خواهم کرد، ۱۷ تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.» ۱۸ این را می گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. ۱۹ پس رای من این است: کسانی را که از امت‌ها به سوی خدا بازگشت می کنند زحمت نرسانیم، ۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می کنند، چنانکه در هر سبت در کلیسای او را تلاوت می کنند.»

۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسایبندین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. ۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه می باشند، سلام می رسانند. ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دلهای شما را منقلب می نمایند و می گویند که می باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکرديم. ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا

و پولس به نزد شما بفرستیم،^{۲۶} اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند.^{۲۷} پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور زبانی خواهند آگاهانید.^{۲۸} زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهم جز این ضروریات^{۲۹} که از قربانی های بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت والسلام.»

^{۳۰} پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.^{۳۱} چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند.^{۳۲} و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.^{۳۳} پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند.^{۳۴} اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده،^{۳۵} با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.

اختلاف پولس و برنابا

^{۳۶} و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.»^{۳۷} اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد.^{۳۸} لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.^{۳۹} پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت.^{۴۰} اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد.^{۴۱} و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می نمود.

سفر دوم بشارتی پولس

۱۶

۱ و به دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. ۲ که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت می دادند. ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می شناختند که یونانی بود. ۴ و در هر شهری که می گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می سپردند تا حفظ نمایند. ۵ پس کلیساها در ایمان استوار می شدند و روز بروز در شماره افزوده می گشتند. ۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد. ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. ۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» ۱۰ چون این رویا را دید، بی درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ۱۱ پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

در فیلیپی

۱۲ و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اول از سرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم. ۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می گذاردند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می شدند سخن راندیم. ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می شنید

که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود. ۱۵ و چون او و اهل خانه‌اش تعمیم یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما رایتین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.

۱۶ و واقع شد که چون ما به محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدامی نمود، به ما برخورد. ۱۷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت که «این مردمان خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.» ۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولس دل‌تنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.

۱۹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خودمایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند. ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند، ۲۱ و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و به‌جا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» ۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه‌های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد. ۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد. ۲۵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند. ۲۶ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث گشت بحدی که بیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت. ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.» ۲۹ پس

چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.» ۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زحمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمید یافتند. ۳۴ و ایشان را به خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و باتمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شادگردیدند. ۳۵ اما چون روز شد، والیان فراشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.» ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.» ۳۷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌حجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند. ۳۸ پس فراشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

در تسالونیکي

۱ و از امفیپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود. ۲ پس پولس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد ۳ و واضح و مبین می‌ساخت که «لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.» ۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس

۱۷

متحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر. ۵ اما یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند. ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا می‌کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدینجا نیز آمده‌اند. ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.»^۸ پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند^۹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در بیریه

۱۰ اما برادران بی‌درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند. ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکي نجیب‌تر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است. ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.

۱۳ لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. ۱۴ در ساعت برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتوس در آنجا توقف نمودند. ۱۵ و رهنمایان پولس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتوس گرفته که به زودی هرچه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

در اطینا (آتن)

۱۶ اما چون پولس در اطینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است. ۱۷ پس درکنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هرروزه با هرکه ملاقات می کرد، مباحثه می نمود. ۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با او روبرو شده، بعضی می گفتند: «این یاوه گو چه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهر واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می داد. ۱۹ پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «آیا می توانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو می گویی چیست؟ ۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش مامی رسانی. پس می خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.» ۲۱ اما جمیع اهل اطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

۲۲ پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: «ای مردان اطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته ام، ۲۳ زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما شناخته می پرستید، من به شما اعلام می نمایم. ۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد ۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. ۲۶ و هرامت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود ۲۷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، ببابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست. ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته اند که از نسل او می باشیم. ۲۹ پس چون از

نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خالق رادر هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. ۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.»

۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید. ۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت. ۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

در قرنتس

۱ و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرنتس آمد. ۲ و مرد یهودی ۱۸ اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنش پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد. ۳ و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه‌دوزی بود. ۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت. ۵ اما چون سیلاس و تیموتاوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است. ۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشاند، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت هامی روم.» ۷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود. ۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند. ۹ شبی خداوند در

رویا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش ۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد. ۱۲ اما چون غالیون والی اخائیه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.» ۱۴ چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می بود، هر آینه شرط عقل می بود که متحمل شما بشوم. ۱۵ ولی چون مساله ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داوری کنم.» ۱۶ پس ایشان را از پیش مسند براند. ۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروان بود.

۱۸ اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و ایلا همراه او رفتند. و در کنخریه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عیدآینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد. ۲۲ و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم) رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

۲۳ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجا می‌گشت و همه شاگردان را استوار می‌نمود. ۲۴ اما شخصی یهود اپلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می‌نمود هرچند چیز از تعمیم یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسیدن آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام بر یهودا قومه حجت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

۱ و چون اپلس در قرن‌تس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی.» ۴ پولس گفت: «یحیی البته تعمیم توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی.» ۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمیم گرفتند، ۶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس

برایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند.^۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

^۸ پس به کنیسه درآمده، مدت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد.^۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان نگاره نگریده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طبرانس نام مباحثه می‌نمود.^{۱۰} و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.^{۱۱} و خداوند از دست پولس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید،^{۱۲} بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.

^{۱۳} لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!»^{۱۴} و هفت نفر پسران اسکیوارئیس کهنه یهود این کار می‌کردند.^{۱۵} اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی رامی شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟»^{۱۶} و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و برایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.^{۱۷} چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند.^{۱۸} و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند.^{۱۹} و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.^{۲۰} بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت.

۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتنم به آنجا روم را نیز باید دید.»

۲۲ پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتاوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان هنگامه‌ای عظیم درباره طریقت برپا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده ارطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خالق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند. ۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.» ۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.» ۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می‌کشیدند. ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسیپارد. ۳۲ و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی‌دانستند که برای چه جمع شده‌اند. ۳۳ پس اسکندر را از میان خالق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد. ۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.»

۳۵ پس از آن مستوفی شهر خلیق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسسی، کیست که غمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنی را که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟» ۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید. ۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بدگفته اند. ۳۸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد. ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت. ۴۰ زیرا در خطیریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.» ۴۱ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مکادونیه و یونان

۱ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند. ۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیک و غایوس از دربه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، در ترواس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلیپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به ترواس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افتیخس

۷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تانصف شب طول کشید. ۸ و در بالاخانه ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود. ۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را دربر بود و چون پولس کلام راطول می داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.» ۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد. ۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع از رهبران افسس

۱۳ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود. ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلنی آمدیم. ۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم. ۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیداشود، چونکه تعجیل می کرد که اگر ممکن شود تاروز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

۱۷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید. ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بصری بردم؛ ۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای

بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم. ۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می‌نمودم. ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم. ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم. ۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است. ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. ۲۵ و الحال این رامی دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید. ۲۶ پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم، ۲۷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم. ۲۸ پس نگاه دارید خویشتان و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است. ۲۹ زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، ۳۰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند. ۳۱ لذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم. ۳۲ و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض اومی سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشند. ۳۳ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم، ۳۴ بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد. ۳۵ این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقت کشیده،

ضعفا رادستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.»

۳۶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد. ۳۷ و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می بوسیدند. ۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

بسوی اورشلیم

۱ و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا. ۲ و چون کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم. ۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را فرود آورند. ۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود. ۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به کتاره دریا زانو زده، دعا کردیم. ۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند.

۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم. ۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزداو ماندیم. ۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می کردند.

۱۰ و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی ای آغابوس نام از یهودیه رسید، ۱۱ و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «روح القدس

می گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کهربند را به همینطور بسته، او را به دستهای امت‌ها خواهند سپرد.»^{۱۲} پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود. ^{۱۳} پولس جواب داد: «چه می کنید که گریان شده، دل مرا می شکنیدزیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.»^{۱۴} چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.»

^{۱۵} و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم. ^{۱۶} و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

در اورشلیم

^{۱۷} و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما رابه خشنودی پذیرفتند. ^{۱۸} و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند. ^{۱۹} پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امت‌ها به عمل آورده بود، مفصلاً گفت. ^{۲۰} ایشان چون این را شنیدند، خدا را تعجید نموده، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده اند و جمیع در شریعت غیورند: ^{۲۱} و دربارہ تو شنیده اند که همه یهودیان را که در میان امت‌ها می باشند، تعلیم می دهی که از موسی انحراف نمایند و می گوئی نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود. ^{۲۲} پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده ای. ^{۲۳} پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست. ^{۲۴} پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه دربارہ تو شنیده اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می نمای. ^{۲۵} لیکن دربارہ آنانی که

از امت‌ها ایمان آورده‌اند، مافرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.

گرفتار شدن پولس

۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، ۲۸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.» ۲۹ زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را باوی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند. ۳۱ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ۳۲ اوبی درنگ سپاه و یوزباشی‌ها را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

۳۳ چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و برسید که «این کیست و چه کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،^{۳۶} زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «اورا هلاک کن!»

۳۷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی را می‌دانی؟^{۳۸} مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال را به بیابان برد؟»^{۳۹} پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی‌نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.»^{۴۰} چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

سخنان پولس

۱ «ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می‌آورم
۲۲ بشنوید.»

۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید.^۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم،^۵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنان را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.^۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.^۷ پس بر زمین افتاده، هاتنی را شنیدم که به من می‌گوید:

“ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می کنی؟”^۸ من جواب دادم: “خداوند! تو کیستی؟” او مرا گفت: “من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفای کنی.”^۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند. ^{۱۰} گفتم: “خداوند! چه کنم؟” خداوند مرا گفت: “برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.”^{۱۱} پس چون از سطوت آن نور ناپینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند. ^{۱۲} آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکام بود،^{۱۳} به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: “ای برادر شاول، بینا شو” که در همان ساعت بروی نگریم.^{۱۴} او گفت: “خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی. ^{۱۵} زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد. ^{۱۶} و حال چرا تاخیر می نمایی؟ برخیز و تعמיד بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.”^{۱۷} و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می کردم، بیخود شدم. ^{۱۸} پس او را دیدم که به من می گوید: “بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.”^{۱۹} من گفتم: “خداوند! ایشان می دانند که من در هرکنیسه مومنین تو را حبس کرده، می زدند؛ ^{۲۰} و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه می داشتم.”^{۲۱} او به من گفت: “روانه شو زیرا که من تو را به سوی امت های بعیدی فرستم.”

^{۲۲} پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»^{۲۳} و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشانده، خاک به هوا می ریختند،^{۲۴} مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می کردند. ^{۲۵} و وقتی که او را به ریسمانها می بستند،

پولس به یوزباشی ای که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی حجت هم تازیانه زنید؟» ۲۶ چون یوزباشی این را شنید، نزد مین باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟» ۲۷ پس مین باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!» ۲۸ مین باشی جواب داد: «من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت: «امامن در آن مولود شدم.» ۲۹ در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مین باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود. ۳۰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او می باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

پولس در حضور اهل شورا

۱ پس پولس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده ام.» ۲۳

۲ آنگاه حنایا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند. ۳ پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته ای تا مرا بر حسب شریعت داوری کنی و به ضد شریعت حکم به زدنم می کنی؟» ۴ حاضران گفتند: «آیا رئیس کهنه خدا را دشنام می دهی؟» ۵ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»

۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس می شود.» ۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، ۸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح

هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.^۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته محاصره نموده، می گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.»^{۱۰} و چون منازعه زیادتر می شد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تاسپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.

^{۱۱} و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»

^{۱۲} و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشان لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و ننوشند.^{۱۳} و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.^{۱۴} اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشان لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نچشم.^{۱۵} پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایند؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.»^{۱۶} اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید.^{۱۷} پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.»^{۱۸} پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»^{۱۹} پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟»^{۲۰} عرض کرد: «یهودیان متفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند.^{۲۱} پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی اند و به سوگند عهد بسته اند

که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می باشند.»
 ۲۲ مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ کس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.»

۲۳ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛ ۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلیکس والی برسانند.» ۲۵ و نامه‌ای بدین مضمون نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسپاس، به والی گرامی فیلیکس سلام می‌رساند. ۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است. ۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم. ۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند. ۳۰ و چون خبریافتم که یهودیان قصد کین سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و السلام.»

۳۱ پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند. ۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند. ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند. ۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است، ۳۵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

محاکمه در حضور فلیکس

۲۴
 ۱ و بعد از پنج روز، حنانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند. ۲ و چون او را احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم واحسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، ۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم. ۴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم. ۷ ولی لیسایس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما براو ادعا می‌کنیم.» ۹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است. ۱۰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم. ۱۱ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، ۱۲ و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کلیس یا شهر که خلق را به شورش آورم. ۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا می‌کنند، نمی‌توانند اثبات نمایند. ۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیامکتوب است معتقدم، ۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد. ۱۶ و خود را در این امر ریاضت

می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم. ۱۷ و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم. ۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورش. ۱۹ و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادعا کنند. ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، ۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس می‌شود.»

۲۲ آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «چون لیسایس مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.» ۲۳ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس با زوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید. ۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می‌کرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواندم.» ۲۶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد. ۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

محاکمه در حضور فستوس

۱ پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نمود، ۳ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کین بودند

۲۵

که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.» ۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آبی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.» ۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.» ۱۳ و بعد از مرور ایام چند، اغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلکس او را در بند گذاشته است، ۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود. ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص

را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مساله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ۲۰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که «آیامی خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟» ۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»

۲۲ اغریپاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا او را خواهی شنید.»

۲۳ پس بامدادان چون اغریپاس و برنیکی باحشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغریپاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص رامی بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور توای اغریپاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم. ۲۷ زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایت‌هایی که بر اوست معروض ندارم.»

سخنان پولس در حضور اغریپاس

۲۶

۱ اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.»
 ۲ که «ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایت‌هایی که یهود از من می دارند. ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می بردم، تمامی یهودی دانند ۵ و مرا از اول می شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می بودم. ۶ و الحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ماشبانه روز بجد و جهد عبادت می کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می کنند.
 ۸ «شما چرا محال می پندارید که خدا مردگان را بر خیزاند؟ ۹ من هم در خاطر خود می پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می کردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک می بودم. ۱۱ و در همه نکایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می کردم. ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می رفتم، ۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: «ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.» ۱۵ من گفتم: «خداوندا تو کیستی؟» گفت: «من عیسی

هستم که تو بر من جفا می کنی. ۱۶ و لیکن برخاسته، بر پایبست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنهادیده ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش نگاهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند. ۱۹ آن وقت ای اغریپاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم. ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت ها را نیز اعلام می نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند. ۲۱ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می نمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می بایست واقع شود، ۲۳ که مسیح می بایست زحمت بیند و نور قیامت مردگان گشته، قوم و امت ها را به نور اعلام نماید.»

۲۴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!» ۲۵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می گویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ۲۷ ای اغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده ای؟ می دانم که ایمان داری!» ۲۸ اغریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می کنی که من مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خدا خواهش می داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها توبه که جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته، ۳۱ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.» ۳۲ واغریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

حرکت بسوی روم

۱ چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را **۲۷** به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند. ۲ و به کشتی ادرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس ازاهل مکادونیه از تسالونیکي همراه ما بود. ۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد. ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود. ۵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم ۶ در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد. ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کریت نزدیک سلهونی راندم، ۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.

۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، ۱۰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.» ۱۱ ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود. ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به

فینیکسس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت
 مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی. ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان
 بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتم و از نگاره کریت گذشتم.
 ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون می‌نامند از بالای آن
 زدن گرفت. ۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس
 آن را از دست داده، بی‌اختیار رانده شدیم. ۱۶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی
 نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم. ۱۷ و
 آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند
 که به ریگزار سیرتس فروروند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.
 ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارکشتی را بیرون انداختند. ۱۹ و روز
 سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم. ۲۰ و چون روزهای بسیار
 آفتاب و ستارگان رانیدند و طوفانی شدید بر ما می‌افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای
 ما نماند.

۲۱ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان،
 نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را
 نبینید. ۲۲ اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری
 به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی. ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی
 که از آن او هستم و خدمت او را می‌کنم، به من ظاهر شده، ۲۴ گفت: «ای پولس
 ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران
 تو را به تو بخشیده است.» ۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به
 همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد. ۲۶ لیکن باید در جزیره‌ای بیفتیم.»
 ۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سو رانده می‌شدیم،
 در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است. ۲۸ پس پیایش کرده،

بیست قامت یافتند. قدری بیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند. ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنای کردند که روز شود. ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، ۳۱ پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «اگر این‌ها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.» ۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد.

۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ‌یک از شما نخواهد افتاد.» ۳۵ این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دوایست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸ چون از غداسیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

۳۹ اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی‌ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی‌حرکت ماند ولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد. ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند. ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

در ملیطه

۲۸
 ۱ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ۲ و آن مردمان بربری با ما کمال ملاحظت نمودند، زیرا به سبب باران که می بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می نهاد، به سبب حرارت، افعای بیرون آمده، بر دستش چسبید. ۴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که باینکه از دریا رست، عدل نمی گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.

۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ۸ از قضا پدر پوبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

در روم

۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم. ۱۲ و به سراساکوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ۱۳ و از آنجا دورزده، به ریغون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطیولی شدیم. ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت

روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم. ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فورن اپوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوی دل گشت. ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می کرد، در منزل خود بماند.

۱۷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند. ۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند. ۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم. ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما راملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.» ۲۱ وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»

۲۳ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت می کرد. ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ۲۵ و چون با یکدیگر معارضه می کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وساطت اشعیای نبی به اجداد مانیکو خطاب کرده، ۲۶ گفته است که “نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگرست و نخواهید دید؛ ۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می شنوند و چشمان خود را

برهم نهاده‌اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوش‌ها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان راشفا بخشم. ” ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.»

۲۹ چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند. ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

رساله پولس رسول به

رومیان

۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، ۲ که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه، ۳ درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد، ۴ و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح، ۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امت‌ها به خاطر اسم او، ۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید ۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای دیدار رومیان

۸ اول شکر می‌کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛ ۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم، ۱۰ و دائم در دعاهای خود مسالت می‌کنم که شاید الان آخر به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم. ۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را بینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید، ۱۲ یعنی تا در میان شما تسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما. ۱۳ لکن ای برادران، نمی‌خواهم که شمایی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امت‌ها. ۱۴ زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا را هم مدیونم.

۱۵ پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم. ۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، ۱۷ که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

غضب خدا بر مردمان

۱۸ زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند. ۱۹ چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهراست زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.

۲۰ زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. ۲۱ زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. ۲۲ ادعای حکمت می‌کردند و احق گردیدند. ۲۳ و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم وحشرات تبدیل نمودند. ۲۴ لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند، ۲۵ که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابدالابد مبارک است. آمین.

۲۶ از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند. ۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند. ۲۸ و

چون روا نداشتند که خدا را در دانش خودنگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود وا گذاشت تا کارهای ناشایسته به جا آورند. ۲۹ مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت؛ پر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛ ۳۰ غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ ۳۱ بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم. ۳۲ زیرا هر چند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند.

حکم برحق خدا بر یهود و غیر یهود

۲
 ۱ لهدای آدمی که حکم می کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی، فتوا بر خود می دهی، زیرا تو که حکم می کنی، همان کارها را به عمل می آوری. ۲ و می دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال برحق است. ۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می کنی و خود همان را می کنی، آیا گمان میبری که تواز حکم خدا خواهی رست؟ ۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟ ۵ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلانه خدا ۶ که به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد: ۷ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛ ۸ و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب ۹ و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می شود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛ ۱۰ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.

۱۱ زیرا نزد خدا طرفداری نیست، ۱۲ زیرا آنانی که بدون شریعت نگاه کنند، بی شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت نگاه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد. ۱۳ از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد. ۱۴ زیرا هرگاه امت هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، ۱۵ چونکه از ایشان ظاهر می شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می دهد و افکار ایشان با یکدیگر با مذمت می کنند یا عذر می آورند، ۱۶ در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح بر حسب بشارت من.

۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه می کنی و به خدا نفر می نمایی، ۱۸ و اراده او را می دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می گزینی، ۱۹ و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان ۲۰ و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری، ۲۱ پس ای کسی که دیگران را تعلیم می دهی، چرا خود رانی آموزی؟ و وعظ می کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می کنی؟ ۲۲ و از زنا کردن نهی می کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی کنی؟ ۲۳ و به شریعت نفر می کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی کنی؟ ۲۴ زیرا که به سبب شمادر میان امت ها اسم خدا را کفر می گویند، چنانکه مکتوب است. ۲۵ زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. اما اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است. ۲۶ پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی شود؟ ۲۷ و نامختونی طبیعی هرگاه شریعت را به جا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می کنی. ۲۸ زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی. ۲۹ بلکه یهود آن است که

در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

پس برتری یهودیان چیست؟

۳^۱ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟^۲ بسیار از هر جهت؛ اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.^۳ زیرا که چه بگویم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیبی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟^۴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «تا اینکه در سخنان خود مصدق شوی و در داوری خود غالب آیی.»

۵^۵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوئیم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن می‌گوئیم.^۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟^۷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟^۸ و چرا نگوئیم، چنانکه بعضی بر ما اقترا می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوئیم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.

همه به گناه گرفتارند

۹^۹ پس چه گوئیم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.^{۱۰} چنانکه مکتوب است که «کسی عادل نیست، یکی هم نی. ۱۱ کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. ۱۲ همه گمراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۱۳ گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است، ۱۴ و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است. ۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.

۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقهای ایشان است، ۱۷ و طریق سلامتی را ندانسته‌اند.
 ۱۸ خدا ترسی در چشمانشان نیست.»

۱۹ الان آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آید. ۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن نگاه است.

عدالت بوسیله ایمان برای همه

۲۱ لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛ ۲۲ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، ۲۳ زیرا همه نگاه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، ۲۴ و به فیض او بجان عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. ۲۵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، ۲۶ برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد. ۲۷ پس جای نگرانی است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان. ۲۸ زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود. ۲۹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امت‌ها هم نیست؟ البته خدای امت‌ها نیز است. ۳۰ زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد. ۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می‌داریم.

ابراهیم نیز به ایمان عادل شمرده شد

۴^۱ پس چه چیز را بگوئیم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟^۲ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای نخر دارد اما نه در نزد خدا.^۳ زیرا کتاب چه می گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»^۴ لکن برای کسی که عمل می کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود.^۵ و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود.^۶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می کند که خدا برای او عدالت محسوب می دارد، بدون اعمال: «خوشبحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛^۷ خوشبحال کسی که خداوند نگاه را به وی محسوب نفرماید.»^۸

۹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا می گوئیم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.^{۱۰} پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛^{۱۱} و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همه نامختونان را که ایمان آورند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛^{۱۲} و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.

۱۳ زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.^{۱۴} زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاطل شد و وعده باطل.^{۱۵} زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست.^{۱۶} و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت

ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است، ۱۷ (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امت های بسیار ساخته ام)، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و ناموجودات را به وجود می خواند؛ ۱۸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که «ذریه تو چنین خواهند بود» ۱۹ و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. ۲۰ و در وعده خدا از بی ایمانی شک نمود، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تجید نمود، ۲۱ و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است. ۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد. ۲۳ و لکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد، ۲۴ بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، ۲۵ که به سبب گاهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

سلامتی نزد خدا

۱ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح، ۲ که به وساطت او دخول نیز یافته ایم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا نخر می نمایم. ۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم نخر می کنیم، چونکه می دانیم که مصیبت صبر را پیدا می کند، ۴ و صبر امتحان را و امتحان امید را. ۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا در دلهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. ۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای پیدینان وفات یافت. ۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد. ۸ لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از اینکه

هنگامی که ماهنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. ۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت. ۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت. ۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم نخر می کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الان صلح یافته ایم.

خطای آدم و فیض مسیح

۱۲ لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت، و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. ۱۳ زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می بود، لکن گناه محسوب نمی شود در جایی که شریعت نیست. ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند. ۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاد فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سرزد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید. ۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح.

۱۸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. ۱۹ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک

شخص بسیاری عادل خواهند گردید. ۲۰ اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که نگاه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون گردید. ۲۱ تا آنکه چنانکه نگاه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

مرده برای نگاه، زنده برای خدا

۱ پس چه گوئیم؟ آیا در نگاه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ ۲ حاشا! مایانی که از نگاه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ ۳ یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ ۴ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم. ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد. ۶ زیرا این را می دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد نگاه معدوم گشته، دیگر نگاه را بندگی نکنیم. ۷ زیرا هر که مرد، از نگاه مبرا شده است. ۸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می دانیم که با اوزیست هم خواهیم کرد. ۹ زیرا می دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد. ۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای نگاه مرد و به آنچه زندگی می کند، برای خدا زیست می کند. ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای نگاه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.

۱۲ پس نگاه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید، ۱۳ و اعضای خود را به نگاه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند. ۱۴ زیرا نگاه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.

۱۵ پس چه گوئیم؟ آیا نگاه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟
 حاشا! ۱۶ آیانی دانید که اگر خویشان را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت
 نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می کنید بنده هستید، خواه نگاه را برای مرگ،
 خواه اطاعت را برای عدالت. ۱۷ اما شکر خدا را که هر چند غلامان نگاه می بودید،
 لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید. ۱۸ و
 از نگاه آزاد شده، غلامان عدالت گشته اید. ۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم
 شما سخن می گوئیم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و نگاه برای نگاه
 سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید.
 ۲۰ زیرهنگامی که غلامان نگاه می بودید از عدالت آزادی بودید. ۲۱ پس آن وقت
 چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندید که انجام آنها موت است؟
 ۲۲ اما الحال چونکه از نگاه آزاد شده و غلامان خدا گشته اید، ثمر خود را برای
 قدوسیت می آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است. ۲۳ زیرا که مزد نگاه موت
 است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.

تشبیه به ازدواج

۱ ای برادران آیانی دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می گوئیم)
 که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟ ۲ زیرا
 زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهرزنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد،
 از شریعت شوهرش آزاد شود. ۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد
 دیگر پیوندد، زانیه خوانده می شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد
 است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.

۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید
 تا خود را به دیگری پیوندد، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر

آوریم. ۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گاهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می کرد تا بجهت موت ثمر آوریم. ۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی می کنیم نه در کهنگی حرف.

کشمکش با گناه

۷ پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی دانستیم، اگر شریعت نمی گفت که طمع مورز. ۸ لکن گناه از حکم فرصت بسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است. ۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم. ۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید. ۱۱ زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت. ۱۲ خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو. ۱۳ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود. ۱۴ زیرا می دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم، ۱۵ که آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم. ۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم به جا می آورم، شریعت را تصدیق می کنم که نیکوست. ۱۷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گاهی که در من ساکن است. ۱۸ زیرا می دانم که در من یعنی در جسمم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی. ۱۹ زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی

خواهم می‌کنم. ۲۰ پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.

۲۱ لهذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است. ۲۲ زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خداخشنودم. ۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خودمی بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است. ۲۴ وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ ۲۵ خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

زندگی برحسب روح و نتایج آن

۱ پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. ۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید. ۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگاه در جسم فتوا داد، ۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم. ۵ زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح. ۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است. ۷ زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکنند. ۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند. ۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن اونیست. ۱۰ و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است

و اما روح، به سبب عدالت، حیات است. ۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شمارا نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.

۱۲ بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم. ۱۳ زیرا اگر بر حسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. ۱۴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خدایند. ۱۵ از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می کنیم. ۱۶ همان روح بروحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم. ۱۷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.

۱۸ زیرا یقین می دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می باشد، ۲۰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید، ۲۱ در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. ۲۲ زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می باشند. ۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود. ۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟ ۲۵ اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن می کشیم.

۲۶ و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می باید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می کند به ناله هایی که نمی

شود بیان کرد. ۲۷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند. ۲۸ و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند. ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد. ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.

۳۱ پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟ ۳۲ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ۳۳ کیست که بر برگردگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ ۳۴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟ ۳۵ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطریا شمشیر؟ ۳۶ چنانکه مکتوب است که «بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.» ۳۷ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. ۳۸ زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده ۳۹ و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

چگونگی برگزیده شدن قوم اسرائیل

۹

۱ در مسیح راست می گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است، ۲ که مرا غمی عظیم و در دلم وجع دائمی است. ۳ زیرا راضی هم می بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند، ۴ که ایشان اسرائیلی اند و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده ها از آن ایشان است؛ ۵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین.

۶ ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند، ۷ و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد. ۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می شوند. ۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود. ۱۰ و نه این فقط، بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد، ۱۱ زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده ۱۲ بدو گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.» ۱۳ چنانکه مکتوب است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.» ۱۴ پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بی انصافی است؟ حاشا! ۱۵ زیرا به موسی می گوید: «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رافت خواهم نمود بر هر که رافت نمایم.» ۱۶ لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده. ۱۷ زیرا کتاب به فرعون می گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.» ۱۸ بنابراین هر که را می خواهد رحم می کند و هر که را می خواهد سنگدل می سازد. ۱۹ پس مرا می گوئی: «دیگر چرا ملامت می کند؟ زیرا کیست که با اراده

او مقاومت نموده باشد؟» ۲۰ نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می کنی؟ آیا مصنوع به صانع می گوید که چرا مرا چنین ساختی؟ ۲۱ یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟ ۲۲ و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید، ۲۳ و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود، ۲۴ و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امت ها نیز. ۲۵ چنانکه در هوشع هم می گوید: «آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود. ۲۶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حی خوانده خواهند شد.» ۲۷ و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندای کند که «هرچند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت؛ ۲۸ زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، برزمین به عمل خواهد آورد.» ۲۹ و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که «اگر رب الجنود برای ما نسلی نمی گذارد، هرآینه مثل سدوم می شدیم و مانند غموره می گشتیم.»

بی ایمانی اسرائیل

۳۰ پس چه گوئیم؟ امت هایی که در پی عدالت رفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است. ۳۱ لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. ۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند. ۳۳ چنانکه مکتوب است که «اینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می نهم و هر که بر او ایمان آورد، نخل نخواهد گردید.»

۱۰

۱ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است. ۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کند که «هرکه به این عمل کند، در این خواهد زیست.» ۶ لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می‌گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد، ۷ یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.» ۸ لکن چه می‌گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم.» ۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات. ۱۱ و کتاب می‌گوید «هرکه به او ایمان آورد نجل نخواهد شد.» ۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتند است برای همه که نام او را می‌خوانند. ۱۳ زیرا هرکه نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.

۱۴ پس چگونه بخواند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را شنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ ۱۵ و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مرده می‌دهند.» ۱۶ لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید «خداوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟» ۱۷ لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لکن می‌گویم آیا شنیدند؟ البته شنیدند: «صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع

مسکون رسید.» ۱۹ و می گویم آیا اسرائیل ندانسته اند؟ اول موسی می گوید: «من شما را به غیرت می آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.» ۲۰ و اشعیا نیز جرات کرده، می گوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.» ۲۱ اما در حق اسرائیل می گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.»

آیه بنی اسرائیل

۱ پس می گویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی دانید که کتاب در الیاس چه می گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می کند ۳ که «خداوندا انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده اند و من به تنهایی مانده ام و در قصد جان من نیز می باشند»؟ ۴ لکن وحی بدو چه می گوید؟ اینکه «هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو زده اند». ۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیتی بحسب اختیار فیض مانده است. ۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست و گرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والا عمل دیگر عمل نیست.

۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختدل گردیدند؛ ۸ چنانکه مکتوب است که «خدا بدیشان روح خواب آلود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.» ۹ و داود می گوید که «مائده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛ ۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائم خم گردان.»

۱۱ پس می گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امت ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد. ۱۲ پس چون لغزش ایشان دولتندی جهان

گردید و نقصان ایشان دولتمندی امت‌ها، به چند مرتبه زیادتر پری ایشان خواهد بود. ۱۳ زیرا به شمالی امت هاسن می‌گویم پس از این روی که رسول امت هاسی باشم خدمت خود را تجید می‌نمایم، ۱۴ تا شاید ابنای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم. ۱۵ زیرا اگر رد شدن ایشان مصلحت عالم شد، بازیافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!

۱۶ و چون نوبر مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه‌ها. ۱۷ و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی، ۱۸ بر شاخه‌ها نغمکن و اگر نغم کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است. ۱۹ پس می‌گویی که «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟» ۲۰ آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس! ۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد. ۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی والا تو نیز بریده خواهی شد. ۲۳ و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر پیوند دهد. ۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعی اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.

۲۵ زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرب‌خیز باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت‌ها در نیاید، سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است. ۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛ ۲۷ و این است عهد من بایشان در زمانی که گاهانشان را بردارم.» ۲۸ نظر به انجیل بجهت شما دشمنان‌اند، لکن نظر به اختیار به خاطر اجداد محبوبند. ۲۹ زیرا که در

نعمت‌ها و دعوت خدا بازگشتن نیست. ۳۰ زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید، ۳۱ همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود ۳۲ زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

۳۳ زهی عمق دولت‌مندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقه‌های وی! ۳۴ زیرا کیست که رای خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟ ۳۵ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ ۳۶ زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالابد جلال باد، آمین.

راهنمایی در خصوص

۱ زندگی مسیحی لذا ای برادران شما را به رحمت‌های خدا استدعا می‌کنم که بدن‌های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است. ۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست. ۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است نکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است. ۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، ۵ همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر. ۶ پس چون نعمت‌های مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت بر حسب موافقت ایمان، ۷ یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، ۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور.

۱۲

۹ محبت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندید. ۱۰ با محبت برادرانه یکدیگر رادوست دارید و هریک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید. ۱۱ در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت ننمایید. ۱۲ در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید. ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید. ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید. ۱۵ خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان. ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا م شمارید. ۱۷ هیچ کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید. ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید. ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.» ۲۰ پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.» ۲۱ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

۱ هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. ۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد. ۳ زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت. ۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد. ۵ لکن لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز. ۶ زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چونکه خدام خدا و مواظب در همین

امر هستند. ۷ پس حق هرکس را به او ادا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.

۸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن بایکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به جا آورده باشد. ۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود را چون خود محبت نما. ۱۰ محبت به همسایه خود بدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است.

۱۱ و خصوص چون وقت را می دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. ۱۲ شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم. ۱۳ و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛ ۱۴ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نیینید.

پذیرفتن یکدیگر

۱ و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای محابه در مباحثات. ۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول می خورد. ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است. ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.

۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می داند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود. ۶ آنکه روز را عزیز می داند بخاطر خداوند عزیزش

می‌دارد و آنکه روز را عزیز نمی‌دارد هم برای خداوند نمی‌دارد؛ و هر که می‌خورد برای خداوند می‌خورد زیرا خدا را شکر می‌گوید، و آنکه نمی‌خورد برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید.^۷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی‌کند و هیچ کس به خود نمی‌میرد.^۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.^۹ زیرا برای همین مسیح مرد وزنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.^{۱۰} لکن تو چرا بر برادر خود حکم می‌کنی؟ یا تونیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.^{۱۱} زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.»^{۱۲} پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.

^{۱۳} بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد.^{۱۴} می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.^{۱۵} زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.^{۱۶} پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند.^{۱۷} زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس.^{۱۸} زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.^{۱۹} پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمائید.

^{۲۰} بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می‌خورد.^{۲۱} گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.^{۲۲} آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشبحال

کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد. ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم می‌شود، زیرا به ایمان نمی‌خورد؛ و هرچه از ایمان نیست نگاه است.

۱ و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم. ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است. ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه مکتوب است «ملامتهای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.» ۴ زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.

۵ الان خدای صبر و تسلی شما را فیض عطاکند تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرای باشید. ۶ تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تجید نمایید.

۷ پس یکدیگر را پذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا. ۸ زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند، ۹ و تا امت‌ها خدا را تجید نمایند به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که «از این جهت تو را در میان امت‌ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.» ۱۰ و نیز می‌گوید «ای امت‌ها با قوم او شادمان شوید.» ۱۱ و ایضاً «ای جمیع امت‌ها خداوند را حمد گوید و ای تمامی قومها او را مدح نمایید.» ۱۲ و اشعیا نیز می‌گوید که «ریشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امت‌ها مبعوث شود، امید امت‌ها بر وی خواهد بود.»

۱۳ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.

قصه پولس برای رفتن به روم

۱۴ لکن ای برادران من، خود نیز درباره شمایقین می دانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید. ۱۵ لیکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، ۱۶ تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت ها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امت ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس. ۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا نخر دارم. ۱۸ زیرا جرات نمی کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امت ها در قول و فعل، ۱۹ به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا. بجدی که از اورشلیم دور زده تا به الیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم. ۲۰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم. ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است «آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.» ۲۲ بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.

۲۳ لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده ام، ۲۴ هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم. ۲۵ لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم. ۲۶ زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفسلین مقدسین اورشلیم بفرستند، ۲۷ بدین رضادادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امت ها از روحانیات ایشان بهره مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند. ۲۸ پس چون این را انجام دهم

و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد. ۲۹ و می دانم وقتی که به نزد شما آمیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.

۳۰ لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح (القدس)، برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید، ۳۱ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد، ۳۲ تا بر حسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و باشما استراحت یابم. ۳۳ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

تحيات

۱ و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسای در کنخریا است، به شما می سپارم ۲ تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می نمود.

۳ سلام برسانید به پرسکلا و ایگلا، همکاران من در مسیح عیسی ۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امت ها. ۵ کلیسا را که در خانه ایشان است و حبیب من اپینطس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام رسانید. ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گوید. ۷ و اندرونیکوس و یونیا س خویشان مرا که با من اسیر می بودند سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند. ۸ و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید. ۹ و اوربانس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایند. ۱۰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه ارستبولس را سلام برسانید. ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانه نرگسوس که در خداوند هستند

سلام رسانید. ۱۲ طریفینا و طریفوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گوید؛ و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید. ۱۳ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویند.

۱۴ اسنکریطس را و فلیکون و هرماس و پطروباس و هرمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایند. ۱۵ فیلولکس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید. ۱۶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایند. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند.

۱۷ لکن ای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشا تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید. ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان را می‌فریبند. ۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده دل باشید.

۲۰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید.
فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

۲۱ تیموتوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاترس که خویشان منند شما را سلام می‌فرستند. ۲۲ من طرتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم. ۲۳ قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام می‌فرستند. ۲۴ الان او را که قادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود، ۲۵ لکن در حال مکشوف شد و بوسیله کتب انبیا برحسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امت‌ها بجهت اطاعت

ایمان آشکارا گردید، ۲۶ خدای حکیم و حید را بوسیله عیسی مسیح تا ابدالابد جلال
باد، آمین.

رساله اول پولس رسول به

قرن‌تیاں

۱ پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر،
 ۲ به کلیسای خدا که در قرن‌تس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای
 تقدس خوانده شده‌اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ماعیسی مسیح را
 می‌خوانند که (خداوند) ما و (خداوند) ایشان است. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر
 ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

۴ خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم درباره شما برای آن فیض خدا که در مسیح
 عیسی به شما عطا شده است، ۵ زیرا شما از هر چیز دروی دولتند شده‌اید، در هر
 کلام و در هر معرفت. ۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید، ۷ بحدی که در
 هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید. ۸ که
 او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌ملامت
 باشید. ۹ امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند
 ما خوانده است.

پرهیز از شقاق

۱۰ لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک
 سخن گویند و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل شوید.

۱۱ زیرا که ای برادران من، از اهل خانه خلوی دربارہ شما خبر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. ۱۲ غرض اینکه هریکی از شما می گوید که من از پولس هستم، و من از اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح. ۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ ۱۴ خدا را شکر می کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قایوس، ۱۵ که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم. ۱۶ و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یادندارم که کسی را تعمید داده باشم. ۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

۱۸ زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست.

۱۹ زیرا مکتوب است: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.»
 ۲۰ بجا است حکیم؟ بجا کاتب؟ بجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ ۲۱ زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد. ۲۲ چونکه یهود آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. ۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می کنیم که یهود را لغزش و امت هارا جهالت است. ۲۴ لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. ۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.

۲۶ زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نماید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی. ۲۷ بلکه خدا جهالت جهان را برگزید

تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، ۲۸ و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. ۲۹ تا هیچ بشری در حضور او نخر نکند. ۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. ۳۱ تا چنانکه مکتوب است هر که نخر کند در خداوند نخر نماید.

۲
 ۱ و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شمارا به سر خدا اعلام می نمودم. ۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب. ۳ و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، ۴ و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت، ۵ تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.

حکمت روح

۶ لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می گردند. ۷ بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود، ۸ که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند. ۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی ندید و گوش نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» ۱۰ اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند.

۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا. ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده

است بدانیم. ۱۳ که آنها را نیز بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می‌آموزد و روحانیا را باروحانیا جمع می‌نمایم. ۱۴ اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود. ۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می‌کند و کسی را در او حکم نیست. ۱۶ «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

شفاق و جدایی

۳ و من ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. ۲ و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، ۳ زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟ ۴ زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان نیستید؟

۵ پس کیست پولس و کیست اپلس؟ جز خادمانی که بواسطه ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هر کس داد. ۶ من کاشتم و اپلس آبیاری کرد لکن خدا نمو می‌بخشید. ۷ لهدانه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده. ۸ و کارنده و سیرآب کننده یک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت. ۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.

۱۰ بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می‌سازد؛ لکن هر کس باخبر باشد که چگونه عمارت می‌کند. ۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.

۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند، ۱۳ کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه است. ۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت. ۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هرچند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.

۱۶ آیا نمی دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ ۱۷ اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن هستید. ۱۸ زنهارکسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد. ۱۹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: «حکما را به مکر خودشان گرفتار می سازد.» ۲۰ و ایضاً: «خداوند افکار حکما را می داند که باطل است.» ۲۱ پس هیچ کس در انسان نغر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است: ۲۲ خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است، ۲۳ و شما از مسیح و مسیح از خدا می باشد.

رسولان، خادم هستند

۴
 ۱ هرکس ما را چون خادم مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد. ۲ و دیگر در وکلا باز پرس می شود که هر یکی امین باشد. ۳ اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم. ۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است. ۵ لهذا پیش از وقت به چیزی حکم نکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت

راروشن خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از خدا خواهد بود.

۶ اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود و اپلس نسبت دادم به خاطر شما تا در باره ما موخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ‌یکی از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری. ۷ زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چراغ فری کنی که گویا نیافتی.

۸ الحال سیر شده و دولت‌مند گشته‌اید و بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاشکه سلطنت می‌کردید تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم. ۹ زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده‌ایم. ۱۰ ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز اما ما ذلیل. ۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم، ۱۲ و به دست‌های خود کار کرده، مشقت می‌کشیم و دشنام شنیده، برکت می‌طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می‌کنیم. ۱۳ چون اقترا بر ما می‌زند، نصیحت می‌کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلات همه چیز شده‌ایم تا به حال.

۱۴ و این را نمی‌نویسم تا شما را شرم‌نده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می‌کنم. ۱۵ زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم، ۱۶ پس از شما التماس می‌کنم که به من اقتدا نمایید. ۱۷ برای همین تیموتائوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راه‌های مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جاو در هر کلیسا تعلیم می‌دهم. ۱۸ اما بعضی تکبر می‌کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی‌آیم. ۱۹ لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را. ۲۰ زیرا ملکوت خدا به

زبان نیست بلکه در قوت است. ۲۱ چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما پیام یا با محبت و روح حلم؟

تنبيه زناكار

۵ فی الحقیقه شنیده می شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امت ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد. ۲ و شما نفر می کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود. ۳ زیرا که من هر چند در جسم غایبم، اما در روح حاضرم؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است. ۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید، ۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

۶ نفر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمر می سازد؟ ۷ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیرمایه هستید زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبح شده است. ۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی. ۹ در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید. ۱۰ لکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت پرستان، که در این صورت می باید از دنیا بیرون شوید. ۱۱ لکن الان به شما می نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می شود، زانی یا طماع یا بت پرست یا خفاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم نخورید. ۱۲ زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟ ۱۳ لکن آنانی را که خارج اند خدا داوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

مرافعه میان برادران

۱ آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه برد
 پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟^۲ یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را داوری
 خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟^۳ آیا نمی
 دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟^۴ پس چون
 در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسای حقیر شمرده می شوند،
 می نشانید؟^۵ بجهت انفعال شما می گویم، آیا در میان شما یک نفر دانائست که بتواند
 در میان برادران خود حکم کند؟^۶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می رود و آن هم نزد
 بی ایمانان!

۷ بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر
 مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟^۸ بلکه شما ظلم می کنید و مغبون
 می سازید و این را نیز به برادران خود!^۹ آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا
 نمی شوند؟ فریب مخورید، زیرافاسقان و بت پرستان و زانیان و متنعمان و لواط^{۱۰} و
 دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند
 شد.^{۱۱} و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده
 شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

زنا

۱۲ همه چیز برای من جایز است لکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست،
 لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد.^{۱۳} خوراک برای شکم است و شکم
 برای خوراک، لکن خداین و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زنانیست،
 بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.^{۱۴} و خدا خداوند را برخیزانید و ما

را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید. ۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا! ۱۶ آیا نمی دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می گوید «هر دو یک تن خواهند بود». ۱۷ لکن کسی که با خداوند پیوندد یکروح است. ۱۸ از زنا بگریزید. هر گاهی که آدمی می کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود نگاه می ورزد. ۱۹ یا نمی دانید که بدن شما هیكل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید؟ ۲۰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمائید.

مسائل زناشویی

۱ اما درباره آنچه به من نوشته بودید: مرد رانیکو آن است که زن را لمس نکند. ۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد. ۳ و شوهر حق زن را ادانماید و همچنین زن حق شوهر را. ۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، ۵ از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد، ۶ لکن این را می گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم. ۷ اما می خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.

۸ لکن به مجردین و بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. ۹ لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است. ۱۰ اما منکوحان را حکم می کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛

۱۱ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.

۱۲ و دیگران را من می گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد. ۱۳ وزنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود. ۱۴ زیرا که شوهر بی ایمان از زن خود مقدس می شود و زن بی ایمان از برادر مقدس می گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می بودند، لکن الحال مقدسند. ۱۵ اما اگر بی ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است. ۱۶ زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟

۱۷ مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همه کلیساها امر می کنم. ۱۸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود. ۱۹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا. ۲۰ هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند. ۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می توانی آزاد شوی، آن را اولی تر استعمال کن. ۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است. ۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید. ۲۴ ای برادران هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.

۲۵ اما درباره باکره ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رای می دهم. ۲۶ پس گمان می کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند. ۲۷ اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از

زن جدا هستی دیگر زن نخواه. ۲۸ لکن هرگاه نکاح کردی، نگاه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، نگاه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.

۲۹ اما ای برادران، این را می گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی زن باشند ۳۰ و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریدارن چون غیرمالکان باشند، ۳۱ و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان درگذر است.

۳۲ اما خواهش این دارم که شما بی اندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛ ۳۳ و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد. ۳۴ در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوندی اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد؛ اما منکوحه در امور دنیا می اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد. ۳۵ اما این را برای نفع شمامی گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بی تشویش.

۳۶ لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خودناشایستگی می کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گاهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند. ۳۷ اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می کند. ۳۸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می نماید.

۳۹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط. ۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می برم که روح خدا را دارم.

قربانی های بتها

۱ اما درباره قربانی های بتها: می دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می کند. ۲ اگر کسی گمان برد که چیزی می داند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که باید دانست. ۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می باشد.

۴ پس درباره خوردن قربانی های بتها، می دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست. ۵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند، ۶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم. ۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می شود. ۸ اما خوراک، ما را مقبول خدا نمی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر. ۹ لکن احتیاط کنید مباد اختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد. ۱۰ زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشسته ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های بتها بنا نمی شود؟ ۱۱ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد. ۱۲ و همچنین چون به برادران نگاه ورزیدید و ضمیر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید. ۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابدگوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

حقوق رسالت

۹ آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟^۲ هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهر رسالت من در خداوند شما هستید.^۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می کنند این است^۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟^۵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟^۶ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟^۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گله ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟^۸ آیا این را بطور انسان می گویم یا شریعت نیز این را نمی گوید؟^۹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، دهان میند». آیا خدا در فکر گاو ان می باشد؟^{۱۰} آیا محض خاطر ما این را نمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.^{۱۱} چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟^{۱۲} اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیانه ماه بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هرچیز را متحمل می شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم.

۱۳ آیا نمی دانید که هرکه در امور مقدس مشغول باشد، از هیکل می خورد و هرکه خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می دارد.^{۱۴} و همچنین خداوند فرمود که «هرکه به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد». ^{۱۵} لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد نوشتم تا بامن چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی نفر مرا باطل گرداند.^{۱۶} زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا نفر نیست چونکه

مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم. ۱۷ زیرا هرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کره باشد وکالتی به من سپرده شده. ۱۸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می‌دهم، انجیل مسیح را بی‌خرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟

۱۹ زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم. ۲۰ و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛ ۲۱ و بی‌شریعتان را چون بی‌شریعتان شدم، هر چند نزد خدا بی‌شریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی‌شریعتان را سود برم؛ ۲۲ ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هرنوعی بعضی را برهانم. ۲۳ اما همه کار را بجهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.

۲۴ آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند، همه می‌دوند لکن یک نفر انعام را می‌برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال بپرید. ۲۵ و هرکه ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را. ۲۶ پس من چنین می‌دوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم. ۲۷ بلکه تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

هشدار درباره بتها و قربانی بتها

۱ زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر بار بودند و همه از دریا عبور نمودند ۲ و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا؛ ۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند ۴ و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد

و آن صخره مسیح بود. ۵ لیکن از اکثر ایشان خداراضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.

۶ و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛
 ۷ و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و
 شرب نشستند و برای لهو و لعب برپا شدند.»^۸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان
 کردند و در یک روزیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.^۹ و نه مسیح را تجربه
 کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از ما را هلاک گردیدند.^{۱۰} و نه همه‌همه کنید،
 چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.

۱۱ و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر
 عالم به ما رسیده است. ۱۲ پس آنکه گمان برد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد.
 ۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خدا امین است که
 نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز می سازد تیارای
 تحمل آن را داشته باشید.

۱۴ لہذا ای عزیزان من از بت پرستی بگریزید. ۱۵ به خردمندان سخن می گویم: خود
 حکم کنید بر آنچه می گویم. ۱۶ پیاله برکت که آن را تبرک می خوانیم، آیا شراکت
 در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟
 ۱۷ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت
 می یابیم. ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه
 نیستند؟ ۱۹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟
 ۲۰ نی! بلکه آنچه امت ها قربانی می کنند، برای دیوها می گذرانند نه برای خدا؛ و نمی
 خواهم شما شریک دیوها باشید. ۲۱ محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله
 دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد.
 ۲۲ آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او تواناتر می باشیم؟

۲۳ همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند. ۲۴ هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ۲۵ هر آنچه را در قصابخانه می فروشند، بخورید و هیچ مپرسید به خاطر ضمیر. ۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۷ هر گاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و می خواهید بروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مپرسید بجهت ضمیر. ۲۸ اما اگر کسی به شما گوید «این قربانی بت است»، مخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۹ اما ضمیر می گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ ۳۰ واگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم؟ ۳۱ پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ۳۳ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند. ۱ پس اقتدا به من نمائید چنانکه من نیز به مسیح می کنم.

۱۱

شایستگی در پرستش

۲ اما ای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می نمائید. ۳ اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ۴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می نماید. ۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود. ۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید پوشد. ۷ زیرا که مرد را نباید سر خود پوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ۸ زیرا که مرد

از زن نیست بلکه زن از مرد است. ۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ۱۰ از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان. ۱۱ لیکن زن از مرد جدانست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. ۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا. ۱۳ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ ۱۴ آیا خودطبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می‌باشد؟ ۱۵ و اگر زن موی دراز دارد، او را نخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟ ۱۶ و اگر کسی ستیزه گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

۱۷ لیکن چون این حکم را به شما می‌کنم، شما را تحسین نمی‌کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می‌شوید. ۱۸ زیرا اولاهنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما شقاقها روی می‌دهد و قدری از آن را باور می‌کنم. ۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند. ۲۰ پس چون شما در یک جا جمع می‌شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود، ۲۱ زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را پیشتر می‌گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود. ۲۲ مگر خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می‌نمایید و آنانی را که ندارند شرمند می‌سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی‌نمایم!

۲۳ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت ۲۴ و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» ۲۵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من.»

هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.»^{۲۶} زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که بازآید.

^{۲۷} پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.^{۲۸} اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین‌طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.^{۲۹} زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمیز نمی‌کند.^{۳۰} از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند.^{۳۱} اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، حکم بر مانی شد.^{۳۲} لکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود، از خداوند تادیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود.

^{۳۳} لهدای برادران من، چون بجهت خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید.^{۳۴} و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

عطایای روحانی

۱ اما درباره عطایای روحانی، ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید.
 ۲ می‌دانید هنگامی که امت‌ها می‌بودید، به سوی بت‌های گنگ برده می‌شدید بطوری که شما را می‌بردند.^۳ پس شما را خبر می‌دهم که هرکه متکلم به روح خدا باشد، عیسی را انانیمانی گوید و احدی جزیه روح القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.

۱۲

^۴ و نعمتها انواع است ولی روح همان.^۵ و خدمتها انواع است اما خداوند همان.^۶ و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند.^۷ ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می‌شود.^۸ زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.^۹ و یکی را ایمان به همان روح

و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح. ۱۰ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها. ۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرد بحسب اراده خود تقسیم می کند.

یک بدن و اعضای متعدد

۱۲ زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتا می باشد، همچنین مسیح نیز می باشد. ۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم. ۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است. ۱۵ اگر پا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟ ۱۶ و اگر گوش گوید چونکه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟ ۱۷ اگر تمام بدن چشم بودی، کجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می بود بوییدن؟ ۱۸ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود. ۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می بود؟ ۲۰ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک. ۲۱ و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که احتیاج به شما ندارم. ۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می نمایند، لازم تری باشند. ۲۳ و آنها را که پست تر اجزای بدن می پندارم، عزیزتر می داریم و اجزای قبیح ما جمال افضل دارد. ۲۴ لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد، ۲۵ تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند. ۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.

۲۷ اما شما بدن مسیح هستید و فرد اعضای آن می‌باشید. ۲۸ و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر واقسام زبانها. ۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟ ۳۰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه می‌کنند؟ ۳۱ لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان می‌دهم.

محبت

۱۳ اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام. ۲ و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم. ۳ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. ۴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ ۵ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛ ۶ ازارا راستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛ ۷ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.

۸ محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید. ۹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم، ۱۰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید. ۱۱ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم. ۱۲ زیرا که الحال در آینه بطور معما می‌بینم، لکن آن وقت روبرو؛ الان جزئی معرفتی دارم،

لکن آن وقت خواهیم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. ۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.

عطایای نبوت و زبانها

۱ در پی محبت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوص اینکه نبوت کنید. ۲ زیرا کسی که به زبانی سخن می گوید، نه به مردم بلکه به خدا می گوید، زیرا هیچ کس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم می نماید. ۳ اما آنکه نبوت می کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی می گوید. ۴ هر که به زبانی می گوید، خود را بنا می کند، اما آنکه نبوت می نماید، کلیسا را بنا می کند. ۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نمایید زیرا کسی که نبوت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.

۶ اما الحال ای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم. ۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می دهد چون نی یا بربط اگر در صداها فرق نکنند، چگونه آواز نی یا بربط فهمیده می شود؟ ۸ زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود رامیهای جنگ می سازد؟ ۹ همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگوئید، چگونه معلوم می شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟ ۱۰ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی معنی نیست. ۱۱ پس هرگاه قوت زبان را نمی دانم، نزد متکلم بربری می باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می باشد. ۱۲ همچن شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.

۱۳ بنابراین کسی که به زبانی سخن می گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. ۱۴ زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می کند لکن عقل من برخوردار نمی شود. ۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعاخواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ۱۶ زیرا اگر در روح تبرک می خوانی، چگونه آن کسی که به منزلت امی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی فهمد چه می گوئی؟ ۱۷ زیرا تو البته خوب شکر می کنی، لکن آن دیگر بنا نمی شود. ۱۸ خدا را شکر می کنم که زیادتر از همه شما به زبانها حرف می زنم. ۱۹ لکن در کلیسای بیشتر می پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.

۲۰ ای برادران، در فهم اطفال مباحثه بلکه در بدخوبی اطفال باشید و در فهم رشید. ۲۱ در تورات مکتوب است که «خداوند می گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.» ۲۲ پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بی ایمانان؛ اما نبوت برای بی ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است. ۲۳ پس اگر تمام کلیسادر جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و امیان یا بی ایمانان داخل شوند، آیا نمی گویند که دیوانه‌اید؟ ۲۴ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی ایمانان یا امیان درآید، از همه تو بیخ می یابد و از همه ملزم می گردد، ۲۵ و خفایای قلب او ظاهری شود و همچنین به روی در افتاده، خدا راعبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که «فی الحقیقه خدا در میان شما است.» ۲۶ پس ای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هریکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه بجهت بنا بشود. ۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند. ۲۸ اما اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید. ۲۹ و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند. ۳۰ و اگر

چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود. ۳۱ زیرا که همه می‌توانید یک یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت‌پذیرند. ۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند. ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان. ۳۴ و زنان شما در کلیساهای خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید. ۳۵ اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود پرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است. ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟ ۳۷ اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، احکام خداوند است. ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد. ۳۹ پس ای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از تکلم نمودن به زبان‌ها منع کنید. ۴۰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

قیام مسیح

۱ الان ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید، ۲ و بوسیله آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید والا عبث ایمان آوردید. ۳ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح بر حسب کتب در راه گاهان ما مرد، ۴ و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست؛ ۵ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده، ۶ و پس از آن به زیاده از پانصد برادری یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند. ۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان. ۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقطشده ظاهر گردید. ۹ زیرا من کهنترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم. ۱۰ لیکن به

۱۵

فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، اما نه من بلکه فیض خدا که با من بود. ۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظمی کنیم و به اینطور ایمان آوردید.

قیامت مردگان

۱۲ لیکن اگر به مسیح وعظ می شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می گویند که قیامت مردگان نیست؟ ۱۳ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته است. ۱۴ و اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظما و باطل است نیز ایمان شما. ۱۵ و شهود کذب نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان بر نمی خیزند. ۱۶ زیرا هرگاه مردگان بر نمی خیزند، مسیح نیز برنخاسته است. ۱۷ اما هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون درگاهان خود هستید، ۱۸ بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده اند هلاک شدند. ۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت تریم.

۲۰ لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است. ۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.

۲۲ و چنانکه در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت. ۲۳ لیکن هرکس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می باشند. ۲۴ و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید. ۲۵ زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود نهد، می باید اوسلطنت بنماید. ۲۶ دشمن آخر که نابود می شود، موت است. ۲۷ زیرا «همه چیز را زیر پایهای وی انداخته است». اما چون می گوید که «همه چیز را زیر انداخته است»، واضح است که او که همه را زیر

او انداخت مستثنی است. ۲۸ اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد.

۲۹ والا آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابند چکنند؟ هرگاه مردگان مطلق برنی خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟ ۳۰ و ما نیز چارهر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم؟ ۳۱ به آن نفری درباره شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هرروزه مرا مردنی است. ۳۲ چون بطور انسان در افسس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان برنی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردای میریم. ۳۳ فریفته مشوید معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد. ۳۴ برای عدالت بیدار شده، گاه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا راندارند. برای انفعال شما می‌گویم.

بدن قیام کرده

۳۵ اما اگر کسی گوید: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟»، ۳۶ ای احمق آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد. ۳۷ و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری، بلکه دانه‌ای مجرد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر. ۳۸ لیکن خدا برحسب اراده خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را. ۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر. ۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن شان آسمانی‌ها، دیگر و شان زمینی‌ها، دیگر است، ۴۱ و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شان، فرق دارد.

۴۲ به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛ ۴۳ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛ ۴۴ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست. ۴۵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد. ۴۶ لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی. ۴۷ انسان اول از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان. ۴۸ چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها همچنان می‌باشند. ۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.

۵۰ لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فسادوارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود. ۵۱ همانا به شماسری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد. ۵۲ در لحظه‌ای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد. ۵۳ زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد. ۵۴ اما چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ۵۵ ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟» ۵۶ نیش موت نگاه است و قوت نگاه، شریعت. ۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ماعیسی مسیح ظفر می‌دهد.

۵۸ بنابراین ای برادران حبیب من پایدار و بی‌تشویش شده، پیوسته در عمل خداوندی‌فزا بید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

زکات برای مقدسین

۱۶ اما درباره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه فرمودم، شما نیز همچین کنید. ۲ در روز اول هفته، هریکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ۳ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند. ۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.

درخواستهای شخصی

۵ و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور می کنم، ۶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید. ۷ زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شما راملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد. ۸ لیکن من تا بنطیکاست در افسس خواهم ماند، ۹ زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و معاندین، بسیارند. ۱۰ لیکن اگر تیموتاوس آید، آگاه باشید که نزد شما بی ترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم. ۱۱ لهداهیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می کشم. ۱۲ اما درباره پلس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.

۱۳ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زور آور شوید. ۱۴ جمیع کارهای شما با محبت باشد. ۱۵ وای برادران به شما التماس دارم (شما خانواده استیفان

را می‌شناسید که نوبر اخائیه هستند و خویشتن را به خدمت مقدسین سپرده اند)، ۱۶ تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هرکس را که در کار و زحمت شریک باشد. ۱۷ و از آمدن استفان و فرتوناتس و اخائیکوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند. ۱۸ چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

سلام ها

۱۹ کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اکیلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند. ۲۰ همه برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید. ۲۱ من پولس از دست خود سلام می‌رسانم. ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اناتیمیا باد. ماران اتا. ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

رساله دوم پولس رسول به

قرن تیان

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتائوس برادر، به کلیسای خدا که در قرن تس می باشد با همه مقدسینی که در تمام اخائی هستند، ۲ فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

خدای جمیع تسلیات

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است، ۴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم. ۵ زیرا به اندازه ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می افزاید. ۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می بینیم. ۷ و امید ما برای شما استوار می شود زیرا می دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.

۸ زیرا ای برادران نمی خواهیم شما بی خبر باشید از تنگی ای که در آسیا به ما عارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بحدی که از جان هم مایوس شدیم. ۹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند، ۱۰ که ما را از چنین موت رهانید و می رهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید. ۱۱ و شما نیز به دعا در حق ما اعانت می کنید تا آنکه

برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری به جا آورده شود.

تغییر برنامه پولس

۱۲ زیرا که نخر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما. ۱۳ زیرا چیزی به شما نمی نویسیم مگر آنچه می خوانید و به آن اعتراف می کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد. ۱۴ چنانکه به مافی الجمله اعتراف گردید که محل نخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می باشید در روز عیسی خداوند.

۱۵ و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید، ۱۶ و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید. ۱۷ پس چون این را خواستم، آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بی بی و نی باشد. ۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بی و نی نیست. ۱۹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بی و نی نشد بلکه در او بی شده است. ۲۰ زیرا چندان که وعده های خدا است، همه در او بی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تجدید یابد. ۲۱ اما او که ما را با شما در مسیح استواری گرداند و ما را مسح نموده است، خداست. ۲۲ که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دلهای ما عطا کرده است.

۲۳ لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرنتس نیامدم، ۲۴ نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.

۱ اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر باخزن به نزد شما نیایم،^۲ زیرا اگر
 ۲ من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون
 گشت؟^۳ و همین را نوشتم که مبادا وقتی که پیام محزون شوم از آنانی که می‌بایست
 سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی
 جمیع شماست.^۴ زیرا که از خزن و دلتنگی سخت و بااشکهای بسیار به شما نوشتم، نه
 تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم.

عفو خطاکار

۵ و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شما را تا
 بار زیاده ننهاده باشم.^۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو
 رسیده است.^۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی
 غم چنین شخص را فرو برد.^۸ بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او محبت خود
 را استوار نمایید.^۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز
 مطیع می‌باشید.^{۱۰} اما هر که را چیزی عفو ننماید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من
 عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام،
 ۱۱ تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی‌خبر نیستیم.

خصوصیات خادمین عهد جدید

۱۲ اما چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند
 باز شد،^{۱۳} در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم،
 بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.^{۱۴} لیکن شکر خدا راست که ما را در
 مسیح، دائم در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله ما
 ظاهر می‌کند.^{۱۵} زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان و هم

در هالکان. ۱۶ اما اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟ ۱۷ زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می گوئیم.

۳ آیا باز به سفارش خود شروع می کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟ ۲ شما رساله ماهستید، نوشته شده در دلهای ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان. ۳ چونکه ظاهر شده اید که رساله مسیح می باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل. ۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم. ۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست. ۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می کشد لیکن روح زنده می کند.

جلال عهد جدید

۷ اما اگر خدمت موت که در حرف بود و برسنگها تراشیده شده با جلال می بود، بحدی که بنی اسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره او که فانی بود، ۸ چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟ ۹ زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیاده تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود. ۱۰ زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق. ۱۱ زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.

۱۲ پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم. ۱۳ و نه مانند موسی که نقابی برچهره خود کشید تا بنی اسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند، ۱۴ بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد. ۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقراری ماند. ۱۶ لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود. ۱۷ اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. ۱۸ لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

خزینه در ظروف خاکی

۴^۱ بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم. ۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول می‌سازیم. ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است، ۴ که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. ۵ زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. ۶ زیرا خدایی که گفت تانور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.

۷ لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما. ۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس

نی؛ ۹ تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛
 ۱۰ پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می کنیم تا حیات عیسی هم در
 بدن ما ظاهر شود. ۱۱ زیرا ما که زنده ایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده می شویم
 تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید. ۱۲ پس موت در ما کار می کند ولی
 حیات در شما.

۱۳ اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردم
 پس سخن گفتم»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می گوئیم. ۱۴ چون می دانیم
 او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر
 خواهد ساخت. ۱۵ زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که بوسیله بسیاری
 افزوده شده است، شکرگزاری را برای تجید خدا بیفزاید. ۱۶ از این جهت خسته
 خاطر نمی شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی می شود، لیکن باطن روز بروز
 تازه می گردد. ۱۷ زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه ای است، بار جاودانی
 جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می کند. ۱۸ در حالی که ما نظر نمی کنیم به
 چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و
 نادیدنی جاودانی.

خانه آسمانی

۱ زیرا می دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از
 خدا داریم، خانه ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها. ۲ زیرا که در
 این هم آه می کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است پیشیم،
 ۳ اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم. ۴ از آنرو که ما نیز که در این خیمه
 هستیم، گرانبار شده، آه می کشیم، از آن جهت که نمی خواهیم این را بیرون کنیم،

بلکه آن را پوشیم تا فانی در حیات غرق شود. ۵ اما او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.

۶ پس دائم خاطر جمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از خداوند غریب می‌باشیم. ۷ (زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار) ۸ پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم. ۹ لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده او باشیم. ۱۰ زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.

خدمت مصالحه

۱۱ پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شده‌ایم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد. ۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار درباره خود به شما می‌دهیم تا شما را جوایز باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل نافر می‌کنند. ۱۳ زیرا اگر بی‌خود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست. ۱۴ زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند. ۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشان زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.

۱۶ بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم. ۱۷ پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است. ۱۸ و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. ۱۹ یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را

با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. ۲۰ پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعای کنیم که با خدا مصالحه کنید. ۲۱ زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما نگاه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

۱ پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید. ۲ زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

زحمات پولس در راه خدا

۳ در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود، ۴ بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خدام خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیها، ۵ در تازیانها، در زندانها، در فتنهها، در محنتها، در بی‌خوابیها، در گرسنگیها، ۶ در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت بی‌ریا، ۷ در کلام حق، در قوت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ، ۸ به عزت و ذلت و بدنامی و نیکامی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛ ۹ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛ ۱۰ چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولتند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.

یوغ ناموافق

۱۱ ای قرنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است. ۱۲ در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید. ۱۳ پس در جزای این، زیرا که

به فرزندان خود سخن می‌گویم، شما نیز گشاده شوید. ۱۴ زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با نگاه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟ ۱۵ و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟ ۱۶ و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید، چنانکه خدا گفت که «در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.» ۱۷ پس خداوند می‌گوید: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، ۱۸ و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می‌گوید.»

۱ پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خویشان را از هر نجاست جسم و روح ظاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.

تسلی پولس


۲ ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم نکردیم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را مغبون نمودیم. ۳ این را از روی مذمت نمی‌گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ماهستید تا در موت و حیات با هم باشیم. ۴ مرا بر شما اعتماد کلی و درباره شما نخر کامل است. از تسلی سیر گشته‌ام و در هر زحمتی که بر ما می‌آید، شادی وافر می‌کنم.

۵ زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود. ۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید. ۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت از شوق شما و نوحه‌گری شما و غیرتی که درباره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم. ۸ زیرا که هر چند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم

زیرا یافتم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت. ۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زیبایی از ما به شما نرسد. ۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشا توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشا موت است. ۱۱ زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرا هستید.

۱۲ باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما درباره شما به شما در حضور خدا ظاهر شود. ۱۳ و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بینهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود. ۱۴ زیرا اگر درباره شما بدو نفر کردم، نجل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین نفر ما به تیطس راست شد. ۱۵ و خاطر او به سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می‌آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید. ۱۶ شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

تشویق به سخاوت

۱ لیکن ای برادران شما را مطلع می‌سازیم از فیض خدا که به کلیساهای  مکادونیه عطاشده است. ۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد. ۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام، ۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند. ۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویشان را به خداوند و به ما برحسب اراده خدا دادند.

۶ و از این سبب از تیطس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند. ۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما می‌دارید، در این نعمت نیز بیفزایید. ۸ این را به طریق حکم نمی‌گوییم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبت شما را بیازماییم. ۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هر چند دولت‌مند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولت‌مند شوید. ۱۰ و در این، رای می‌دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید. ۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز بر حسب آنچه دارید بشود. ۱۲ زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می‌افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد. ۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛ ۱۴ و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود. ۱۵ چنانکه مکتوب است: «آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.»

۱۶ اما شکر خدا راست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد. ۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد. ۱۸ و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است. ۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تجیید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم، هم سفر ما بشود. ۲۰ چونکه اجتناب می‌کنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم. ۲۱ زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم. ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به سبب اعتماد کلی که بر شما می‌دارد، بیشتر با اجتهاد است.

۲۳ هرگاه درباره تیطس (پرسند)، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح می‌باشند. ۲۴ پس دلیل محبت خود و نخر ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایید.

آماده کردن هدایا

۱ زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی می‌باشد که به شما بنویسم. ۲ چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که درباره آن بجهت شما به اهل مکادونیه نخر می‌کنم که از سال گذشته اهل اخائیه مستعد شده‌اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است. ۳ اما برادران را فرستادم که مبادا نخر ما درباره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، مستعد شوید. ۴ مبادا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شما را نامستعد یابند، نمی‌گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن نخر کردیم، نجل شویم، ۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیاسازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. ۶ اما خلاصه این است، هر که با بخیلی کرد، با بخیلی هم درو کند و هر که با برکت کرد، با برکت نیز درو کند. ۷ اما هر کس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد. ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید. ۹ چنانکه مکتوب است که «پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می‌ماند». ۱۰ اما او که برای بزرگ‌بذر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد. ۱۱ تا آنکه در هر چیز دولت‌مند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما می‌باشد. ۱۲ زیرا که به جا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید. ۱۳ و از دلیل این

خدمت، خدا را تجید می کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان. ۱۴ و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می باشند. ۱۵ خدا را برای عطای ما لا کلام او شکر باد.

دفاع پولس از خدمات خویش

۱ اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می کنم، از شما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم ۲ و التماس می کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می برم که جرات خواهم کرد با آنانی که می پندارند که ما به طریق جسم رفتار می کنیم. ۳ زیرا هر چند در جسم رفتار می کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نماییم. ۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه ها، ۵ که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می افرازد، به زیر می افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می سازیم. ۶ و مستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جویم وقتی که اطاعت شما کامل شود. ۷ آیا به صورت ظاهری نظر می کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم. ۸ زیرا هر چند زیاده هم نخر بکنم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ماداده است، نجل نخواهم شد، ۹ که مبادا معلوم شود که شما را به رساله ها می ترسانم. ۱۰ زیرا می گویند: «رساله های او گران و زور آور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر». ۱۱ چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.

۱۲ زیرا جرات نداریم که خود را از کسانی که خویشتن را مدح می کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را با خود می پیمایند و خود را به خود مقابله می نمایند، دانا نیستند. ۱۳ اما ما زیاده از اندازه نخر نمی کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه ای است که به شمانیز می رسد. ۱۴ زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده ایم. ۱۵ و از اندازه خودنگذشته در محنتهای دیگران نخر نمی نمایم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد. ۱۶ تا اینکه در مکانهای دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیا شده به قانون دیگران نخر نکنیم. ۱۷ اما هر که نخر نماید، به خداوند نخر بنماید. ۱۸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

دفاع پولس در مقابل رسولان کذبه

۱ کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می باشید. ۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کراهی عقیفه به مسیح سپارم. ۳ لیکن می ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی ای که در مسیح است، فاسد گردد. ۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می پذیرفتید، نیکو می کردید که متحمل می شدید.

۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم. ۶ اما هر چند در کلام نیز امی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری زدهمه کس به شما آشکار گردیدیم. ۷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه

به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟^۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار نهادم.^۹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود رانگه داشته و خواهم داشت.^{۱۰} به راستی مسیح که در من است قسم که این نخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.^{۱۱} از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می داند!^{۱۲} لیکن آنچه می کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه نخر می کنند، مثل ما نیز یافت شوند.^{۱۳} زیرا که چنین اشخاص رسولان کذب و عمه مکار هستند که خویشان را به رسولان مسیح مشابه می سازند.^{۱۴} و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خویشان را به فرشته نور مشابه می سازد.^{۱۵} پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان بر حسب اعمالشان خواهد بود.

^{۱۶} باز می گویم، کسی مرا بی فهم نداند والا مرا چون بی فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.^{۱۷} آنچه می گویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بی فهمی در این اعتمادی که نخر ما است.^{۱۸} چونکه بسیاری از طریق جسمانی نخر می کنند، من هم نخر می نمایم.^{۱۹} زیرا چونکه خود فهم هستید، بی فهمان را به خوشی متحمل می باشید.^{۲۰} زیرا متحمل می شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار پانجه زند.^{۲۱} از روی استحقاق می گویم که گویا ما ضعیف بوده ایم.

^{۲۲} آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریت ابراهیم هستند؟ من نیز می باشم! ^{۲۳} آیا خدام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می زنم، من بیشتر هستم! در محنتها فروتر، در تازیانه ها زیادت، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر.^{۲۴} از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم.^{۲۵} سه مرتبه مرا چوب

زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کت شکسته کشتی شدم؛ شبانه روزی در دریا بسر بردم؛ ۲۶ در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرهای از قوم خود و در خطرهای ازامت‌ها؛ در خطرهای در شهر؛ در خطرهای در بیابان؛ در خطرهای در دریا؛ در خطرهای در میان برادران کذب؛ ۲۷ در محنت و مشقت، در بی‌خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها؛ در سرما و عریانی. ۲۸ بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساها. ۲۹ کیست ضعیف که من ضعیف نمی‌شوم؟ که لغزش می‌خورد که من نمی‌سوزم؟ ۳۰ اگر نفر می‌باید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، نفر می‌کنم. ۳۱ خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که دروغ نمی‌گویم. ۳۲ در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود. ۳۳ و مرا از دریچه‌ای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

ادامه دفاع پولس بوسیله مکاشفه اش

۱۲
 الابد است که نفر کنم، هر چند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند می‌آیم. ۲ شخصی را در مسیح می‌شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی‌دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی‌دانم! خدای داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ر بوده شد. ۳ و چنین شخص را می‌شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی‌دانم، خدای داند، ۴ که به فردوس ر بوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند. ۵ از چنین شخص نفر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش نفر نمی‌کنم. ۶ زیرا اگر بخوام نفر بکنم، بی‌فهم نمی‌باشم چونکه راست می‌گویم. لیکن اجتناب می‌کنم مبادا کسی در حق من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.

۷ و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم. ۸ و درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. ۹ مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من درضعف کامل می گردد.» پس به شادی بسیار ازضعفهای خود بیشتر نخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. ۱۰ بنابراین، ازضعفها ورسواییها و احتیاجات و زحمات و تنگیهایخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.

۱۱ بی فهم شده ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنروکه من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هرچند هیچ هستم. ۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوات پدید گشت. ۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بی انصافی را از من بخشید!

۱۴ اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان. ۱۵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟ ۱۶ اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حيله گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم. ۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟ ۱۸ به تیطس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودیم؟

۱۹ آیا بعد از این مدت، گمان می کنید که نزد شما حجت می آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می گوئیم. لیکن همه چیزای عزیزان برای بنای شما است. ۲۰ زیرا می ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می خواهم بیایم و شما مرا بیاید چنانکه نمی خواهید که

مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و نمایی و غرور و فتنه‌ها باشد. ۲۱ و چون بازآیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه نمودند.

گفتار پایانی

۱ این مرتبه سوم نزد شما می‌آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد. ۲ پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویا دفعه دوم حاضر بوده‌ام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این نگاه کردند و همه دیگران را که اگر بازآیم، مسامحه نخواهم نمود. ۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می‌گویدی جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست. ۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شماست، زیست خواهیم کرد. ۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بازیافت کنید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شماست اگر مردود نیستید؟ ۶ اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم. ۷ و از خدا مسالت می‌کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هر چند ما گویا مردود باشیم. ۸ زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی. ۹ و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانا باشید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید. ۱۰ از اینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است. ۱۱ خلاصه‌ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود. ۱۲ یکدیگر را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید. ۱۳ جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند.

۱۴ فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به

غلاطیان

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،^۲ و همه برادرانی که بامن می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه،^۳ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛^۴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد،^۵ که او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.

انجیلی دیگر نیست

۶ تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردیده سوی انجیلی دیگر،^۷ که (انجیل) دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.^۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیا باد.^۹ چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازمی‌گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، اناتیا باد.^{۱۰} آیا الحال مردم را در رای خود می‌آورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تا بحال رضامندی مردم را می‌خواستم، غلام مسیح نمی‌بودم.

۱۱ اما ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.^{۱۲} زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.^{۱۳} زیرا سرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که بر کلیسای خدا

بینهایت جفا می نمودم و آن راویران می ساختم،^{۱۴} و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می بودم. ^{۱۵} اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد ^{۱۶} که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،^{۱۷} و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند رفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.

^{۱۸} پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم. ^{۱۹} اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم. ^{۲۰} اما درباره آنچه به شما می نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی گویم. ^{۲۱} بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم. ^{۲۲} و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیر معروف بودم، ^{۲۳} جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می نمود، الحال بشارت می دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می ساخت.»^{۲۴} و خدا را در من تجید نمودند.

پذیرش پیام پولس بوسیله رسولان

۲ ^۱ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیتس را همراه خود بردم. ^۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه می کنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدوم یا دویده باشم. ^۳ لیکن تیتس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود. ^۴ و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه درآوردند و خفیه درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآوردند. ^۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.

۶ اما از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند - هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند - زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند. ۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس،^۸ زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امت‌ها عمل کرد. ۹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛^{۱۰} جز آنکه فقرا را یادداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.

مخالفت با پطرس

۱۱ اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود،^{۱۲} چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشان را جدا ساخت. ۱۳ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بحدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.

۱۴ ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به طریق امت‌ها ونه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟» ۱۵ ما که طبع یهود هستیم ونه نگاهکاران از امت‌ها،^{۱۶} اما چونکه یافتیم که هیچ کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح ونه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

۱۷ اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبم، خود هم نگاهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم نگاه است؟ حاشا! ۱۸ زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدی هستم. ۱۹ زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست کنم. ۲۰ با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان برپسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد. ۲۱ فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

ایمان یا اعمال شریعت؟

۱ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟ ۲ فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟ ۳ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟ ۴ آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی الحقیقه عبث باشد؟ ۵ پس آنکه روح را به شما عظامی کند و قوات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟

۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد. ۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند. ۸ و کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم بشارت داد که «جمیع امت‌ها از تو برکت خواهند یافت.» ۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند.

۱۰ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به‌جا

آرد.»^{۱۱} اما واضح است که هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.»^{۱۲} اما شریعت از ایمان نیست بلکه «آنکه به آنها عمل می کند، در آنها زیست خواهد نمود.»^{۱۳} مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است «ملعون است هر که بر دار آویخته شود.»^{۱۴} تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امت ها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

^{۱۵} ای برادران، به طریق انسان سخن می گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می شود، هیچ کس باطل نمی سازد و نمی افزاید.^{۱۶} اما وعده ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است.^{۱۷} و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود.^{۱۸} زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.

^{۱۹} پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید.^{۲۰} اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است.^{۲۱} پس آیا شریعت به خلاف وعده های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می شد.^{۲۲} بلکه کتاب همه چیز را زیر نگاه بست تا وعده ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.^{۲۳} اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم.^{۲۴} پس شریعت لالای ماست تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.^{۲۵} لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.

پسران خدا

۲۶ زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. ۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در برگرفتید. ۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید. ۲۹ اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

ولی می‌گوییم مادامی که وارث صغیر

۴ است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچند مالک همه باشد. ۲ بلکه زیر دست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ۳ همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. ۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، ۵ تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسر خواندگی رایبیم. ۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا می‌کند «یا ابا» یعنی «ای پدر». ۷ لہذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح.

نگرانی پولس برای غلاطیان

۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندگی می‌کردید. ۹ اما الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز می‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را

بندگی کنید؟ ۱۰ روزها و ماهها و فصلها و سالها را نگاه می‌دارید. ۱۱ درباره شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.

۱۲ ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید. ۱۳ اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. ۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید. ۱۵ پس کجا است آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهد می‌دهم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید. ۱۶ پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟ ۱۷ شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در برابر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید. ۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم. ۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود. ۲۰ باری خواهش می‌کردم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شما متحیر شده‌ام.

دو عهد

۲۱ شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟ ۲۲ زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد. ۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده. ۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است. ۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می‌باشد. ۲۶ لیکن اورشلم بالا آزاد است که مادر جمیع ما می‌باشد. ۲۷ زیرا مکتوب است: «ای نازاد که زنایده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآورای تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا

که فرزندان زن بی کس از اولاد شوهردار بیشتراند.»^{۲۸} لیکن مای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم.^{۲۹} بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولد یافت، بر روی که برحسب روح بود جفای کرد، همچنین الان نیز هست.^{۳۰} لیکن کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسرکنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.»^{۳۱} خلاصه‌ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

آزادی در مسیح

۱ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار نشوید.^۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.^۳ بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به جا آورد.^۴ همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط‌گشته‌اید.^۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم.^۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه ناخنتونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می‌کند.

۷ خوب می‌دویدید. پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟^۸ این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست.^۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد.^{۱۰} من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هرکه باشد قصاص خود را خواهد یافت.^{۱۱} اما ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد.^{۱۲} کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویشتن را منقطع می‌ساختند.

۱۳ زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید.^{۱۴} زیرا که تمامی

شریعت در یک کلمه کامل می شود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویشتن محبت نما. ۱۵ اما اگر همدیگر را بگزید و بخورید، باحذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.


زندگی با روح القدس

۱۶ اما می گویم به روح رفتار کنید پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد. ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه می کنند بطوری که آنچه می خواهید نمی کنید. ۱۸ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.

۱۹ و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، ۲۰ و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها، ۲۱ و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می دهیم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند.

۲۲ لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، ۲۳ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. ۲۴ و آتانی که از آن مسیح می باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته اند. ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. ۲۶ لاف زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

رفتار با یکدیگر

۱ اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید  چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی. ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به جا آرید. ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص گمان برد و حال آنکه

چیزی نباشد، خود را می‌فریبد. ۴ اما هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه نخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری، ۵ زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد. ۶ اما هرکه در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد. ۷ خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. ۸ زیرا هرکه برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید. ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که درموسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. ۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان.

نه ختنه بلکه خلقت تازه

۱۱ ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم. ۱۲ آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شمارا مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند. ۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون می‌شوند، خود شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسم شما نخر کنند. ۱۴ لیکن حاشا از من که نخر کم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. ۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. ۱۷ بعد از این هیچ کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم. ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما بادای برادران. آمین.

رساله پولس رسول به

افسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.
 ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح. ۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم. ۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده خود، ۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب. ۷ که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. ۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فطانت. ۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ۱۰ برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. ۱۱ که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معین گشتیم برحسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند. ۱۲ تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود. ۱۳ و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون

ایمان آوردید، از روح قدوس وعده محتوم شدید. ۱۴ که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

۱۵ بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبت شما را با همه مقدسین شنیدم، ۱۶ باز نمی ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهاى خود، ۱۷ تاخدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. ۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، ۱۹ و چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به مامومنین برحسب عمل توانایی قوت او ۲۰ که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ۲۱ بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز.

۲۲ و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سرهمه چیز به کلیسا داد، ۲۳ که بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پر می سازد.

نجات محض فیض

۲ ۱ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ۲ که در آنها قبل، رفتاری کردید برحسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می کند. ۳ که در میان ایشان، همه مانیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود رابه عمل می آوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ۴ لیکن

خدا که در رحمانیت، دولتند است، از حیثیت محبت عظیم خود که باما نمود، ۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم بامسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. ۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید. ۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد. ۸ زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شمانیست بلکه بخشش خداست، ۹ و نه از اعمال تاهیچ کس نخر نکند. ۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکوکه خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.

اتحاد در مسیح

۱۱ لهما به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نامختون می‌خوانند)، ۱۲ که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید. ۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید. ۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دورا یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت، ۱۵ و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دویک انسان جدید در خود بیافریند. ۱۶ و تا هر دورا در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت، ۱۷ و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند. ۱۸ زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم.

۱۹ پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. ۲۰ و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است. ۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیکل مقدس در خداوند نمو می‌کند. ۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

پولس، واعظ امت‌ها

۳ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امت‌ها- ۱۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، ۳ که این سر از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، ۴ و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سر میسح بفهمید. ۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، ۶ که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند. ۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بر حسب عمل قوت او به من داده شده است. ۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم، ۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالم‌ها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید. ۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود، ۱۱ بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود، ۱۲ که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی. ۱۳ لهذا استدعایم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها نخر شما است.

دعا برای افسسیان

۱۴ از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر، ۱۵ که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مسمی می‌شود؛ ۱۶ که بحسب دولت جلال خود به شماعطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زورآور شوید، ۱۷ تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛ ۱۸ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابد که باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ ۱۹ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا. ۲۰ الحال او را که قادر است که بکند بینهایت زیادترا از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل می‌کند، ۲۱ مرا او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرن‌ها تا ابدالابد جلال باد. آمین.

یگانگی روح

۱ لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن **۴** دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، ۲ با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید؛ ۳ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید. ۴ یک جسدهست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش. ۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعמיד؛ ۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است. ۷ لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح. ۸ بنابراین می‌گوید: «چون او به اعلی‌ترین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.» ۹ اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین. ۱۰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند. ۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و

بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، ۱۲ برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح، ۱۳ تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. ۱۴ تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، ازدغابازی مردمان در حیلۀ اندیشی برای مکرهای گمراهی؛ ۱۵ بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛ ۱۶ که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نموی دهد برای بنای خویشتن در محبت.

زندگی مسیحی

۱۷ پس این را می گویم و در خداوند شهادت می دهم که شما دیگر رفتار ننمایید، چنانکه امتها در بطلت ذهن خود رفتار می نمایند. ۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است. ۱۹ که بی فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.

۲۰ لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته اید.

۲۱ هرگاه او را شنیده اید و در او تعلیم یافته اید، به نهجی که راستی در عیسی است. ۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید. ۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید. ۲۴ و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است پوشید. ۲۵ لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم. ۲۶ خشم گیرید و نگاه موزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند. ۲۷ ابلیس را مجال ندهید. ۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کارنیکو

کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد. ۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. ۳۰ و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید. ۳۱ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید، ۳۲ و با یگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است.

۱ پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. ۲ و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشان را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.

۳ اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید. ۴ و نه قباح و بی‌پوده‌گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری. ۵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد. ۶ هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود. ۷ پس با ایشان شریک مباشید.

۸ زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید. ۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است. ۱۰ و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست. ۱۱ و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمت کنید، ۱۲ زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است. ۱۳ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هر چه ظاهر می‌شود نور است. ۱۴ بنابراین می‌گویید ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.

۱۵ پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان. ۱۶ وقت را دریابید زیرا این روزها شیر است. ۱۷ از این جهت بی فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست. ۱۸ و مست شراب مشوید که در آن جفور است، بلکه از روح پر شوید. ۱۹ و بایکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنم نمایید. ۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید. ۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.

زنان و شوهران

۲۲ ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را. ۲۳ زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهنده بدن است. ۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هرامری باشند.

۲۵ ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد. ۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام ظاهر ساخته، تقدیس نماید، ۲۷ تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تامقدس و بی عیب باشد. ۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می نماید. ۲۹ زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. ۳۰ زانرو که اعضای بدن وی می باشیم، از جسم و از استخوانهای او. ۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتا خواهند بود. ۳۲ این سر،

عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسای من می گویم. ۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

فرزندان و والدین

۱ ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمائید، زیرا که این انصاف است. ۲ «پدر و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است. ۳ «تا تو را عاقبت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.» ۴ وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمائید.

غلامان و آقایان

۵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید. ۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می آورند، ۷ و به نیت خالص خداوند را بندگی می کنند نه انسان را، ۸ و می دانند هر کس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد. ۹ وای آقایان، با ایشان به همین نسق رفتار نمائید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می دانید که خود شما را هم آقایانی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.

اسلحه روحانی

۱۰ خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید. ۱۱ اسلحه تمام خدا را پوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. ۱۲ زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی. ۱۳ لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا

بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید. ۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت رادبر کرده، بایستید. ۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید. ۱۶ و بر روی این همه سپرایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیره‌های آتشین شریر را خاموش کنید. ۱۷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید. ۱۸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید.

۱۹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرانجیل را به دلیری اعلام نمایم، ۲۰ که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌باید گفت.

۲۱ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطلع شوید، تیخیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هر چیز خواهد آگاهانید، ۲۲ که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دل‌های شما را تسلی بخشد. ۲۳ برادران را سلام و محبت با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد. ۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

رساله پولس رسول به

فیلیپان

۱ پولس و تیموتائوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپ می‌باشند با اسقفان و شماسان.
۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گذارم،^۴ و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم،^۵ به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال.^۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.^۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و درجت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید.^۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم.
۹ و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.
۱۰ تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید،^{۱۱} و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تجید و حمد خداست.

زنجیرهای پولس و پیشرفت انجیل

۱۲ اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید،^{۱۳} بحدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج

خاص و به همه دیگران. ۱۴ و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات می کنند که کلام خدا را بی ترس بگویند. ۱۵ اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می کنند، ولی بعضی هم از خشنودی. ۱۶ اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام می کنند و گمان می برند که به زنجیرهای من زحمت می افزایند. ۱۷ ولی اینان از راه محبت، چونکه می دانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده ام.

۱۸ پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد، ۱۹ زیرا می دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تایید روح عیسی مسیح، ۲۰ برحسب انتظار و امید من که در هیچ چیز بحالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت. ۲۱ زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع. ۲۲ و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی دانم کدام را اختیار کنم. ۲۳ زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. ۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است. ۲۵ و چون این اعتماد را دارم، می دانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما، ۲۶ تا نخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما.

یکدلی در مسیح

۲۷ باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نماید تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده می کنید. ۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان

دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست. ۲۹ زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می‌شنوید که در من است.

۲
۱ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست، ۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید. ۳ و هیچ چیز را از راه تعصب و عجب نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. ۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود ۶ که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، ۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ ۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. ۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. ۱۰ تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، ۱۱ و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تجید خدای پدر.

۱۲ پس ای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیاد تر الان وقتی که غایم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید. ۱۳ زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می‌کند. ۱۴ و هر کاری را بدون هممه و مجادله بکنید، ۱۵ تا بی‌عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می‌درخشید، ۱۶ و کلام حیات را برمی‌افزاید، بجهت نخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.

۱۷ بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شمار یخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می کنم. ۱۸ و همچنین شما نیز شادمان هستید و بامن شادی می کنید.

اعزام تیموتاوس و اپفردتس

۱۹ و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گردم. ۲۰ زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما اندیشد. ۲۱ زانرو که همه نفع خود را می طلبند، نه امور عیسی مسیح را. ۲۲ اما دلیل او را می دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است. ۲۳ پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می شود، او را بی درنگ بفرستم. ۲۴ اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.

۲۵ ولی لازم دانستم که اپفردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همجنگ می باشد، اما شما را رسول و خادم حاجت من. ۲۶ زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود. ۲۷ وفی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد. ۲۸ پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود. ۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی پذیرید و چنین کسان را محترم بدارید، ۳۰ زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

مسیح، هدف حقیقی زندگی

۱ خلاصه ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است. ۲ از سگها با حذر باشید. از

عاملان شریر احتراز نمایند. از مقطوعان پرهیزید. ^۳ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی نغم می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. ^۴ هر چند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگرگان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر. ^۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، ^۶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب.

^۷ اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. ^۸ بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضلش شمردم تا مسیح را دریابم. ^۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است. ^{۱۰} و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم. ^{۱۱} مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم. ^{۱۲} نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تاجحال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد. ^{۱۳} ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام، لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده، ^{۱۴} در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است. ^{۱۵} پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگری دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود. ^{۱۶} اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

^{۱۷} ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آثانی را که بحسب نمونه‌ای که در مادارید، رفتار می‌کنند. ^{۱۸} زیرا که بسیاری رفتاری نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند،

۱۹ که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و خفر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می کنند. ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می کشیم، ۲۱ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

نصایح

۴^۱ بنابراین، ای بردران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان. ۲ از افودیه استدعا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند. ۳ و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش می کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می بودند با اکلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است. ۴ در خداوند دائم شاد باشید. و باز می گویم شاد باشید. ۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است. ۶ برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا باشکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید. ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.

۸ خلاصه ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. ۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده اید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

۱۰ و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر می کردید، لیکن فرصت نیافتید. ۱۱ نه آنکه درباره احتیاج سخن می گویم، زیرا که آموخته ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم. ۱۲ و ذلت رامی دانم و دولتتمندی را هم می دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولتتمندی و افلاس را یاد گرفته ام. ۱۳ قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می بخشد. ۱۴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید. ۱۵ اما ای فیلیپان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس. ۱۶ زیرا که در تسالونیکه هم یک دودفعه برای احتیاج من فرستادید. ۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید. ۱۸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پر گشته ام چونکه هدایای شما را از ایزد پدوست یافته ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست. ۱۹ اما خدای من همه احتیاجات شما را بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود. ۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

۲۱ هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می باشند به شما سلام می فرستند. ۲۲ جمیع مقدسان به شما سلام می رسانند، علی الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند. ۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به

کولسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتاوس برادر،^۲ به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نماییم،^۴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان می‌نمایید شنیدیم،^۵ به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید،^۶ که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته‌اید.^۷ چنانکه از افراس تعلیم یافتید که همخدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.^۸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است خبر داد.

۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید،^{۱۰} تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید،^{۱۱} و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛^{۱۲} و پدر را شکر گزایید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است،^{۱۳} و ما

را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت، ۱۴ که در وی فدیة خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم.

شخصیت مسیح

۱۵ و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان. ۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تحتها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او و برای او آفریده شد. ۱۷ و او قبل از همه است و دروی همه چیز قیام دارد. ۱۸ و او بدن یعنی کلیسا راسر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. ۱۹ زیرا خداریضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود، ۲۰ و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. ۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، ۲۲ در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد، ۲۳ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام.

زحمات پولس در راه کلیسا

۲۴ الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است، ۲۵ که من خادم آن گشته‌ام بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛ ۲۶ یعنی آن سری که از دهرها و قرن‌ها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان

او مکشوف گردید، ۲۷ که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است. ۲۸ و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم. ۲۹ و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند.

۲^۱ زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاودکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند، ۲ تا دلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛ ۳ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است. ۴ اما این را می‌گویم تا هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند، ۵ زیرا که هر چند در جسم غایم لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره می‌کنم.

آزادی مسیحیان از اصول دنیوی

۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید، ۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیاری نمایید. ۸ باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم و برحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح، ۹ که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است. ۱۰ و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است. ۱۱ و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح. ۱۲ و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید. ۱۳ و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده

گردانید چونکه همه خطایای شما را آمرزید، ۱۴ و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل بر فرائض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت. ۱۵ و از خویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها را علانیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفریافت.

۱۶ پس کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، ۱۷ زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است. ۱۸ و کسی انعام شما را نباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بی جا مغرور شده است؛ ۱۹ و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، ثنومی کند به ثنومی که از خداست. ۲۰ چونکه بامسیح از اصول دنیوی مریدید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرائض نهاده می شود؟ ۲۱ که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار! ۲۲ (که همه اینها محض استعمال فاسد می شود) بر حسب تقالید و تعالیم مردم، ۲۳ که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده ای برای رفع تن پروری ندارد.

اصول زندگی روحانی

۳
۱ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. ۲ در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. ۳ زیرا که مریدید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. ۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.

۵ پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هوی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت پرستی است ۶ که به سبب اینها غضب خدا بر

ابنای معصیت وارد می‌آید. ۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی که در آنها زیست می‌نمودید. ۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود. ۹ به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید، ۱۰ و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می‌شود، ۱۱ که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.

۱۲ پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛ ۱۳ و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید. ۱۴ و بر این همه محبت را که کهربند کمال است بپوشید. ۱۵ و سلامتی خدا در دلهای شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید. ۱۶ کلام مسیح در شما به دولتندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید. ۱۷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

۱۸ ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمائید، چنانکه در خداوند می‌شاید. ۱۹ ای شوهران، زوجه‌های خود را محبت نمائید و با ایشان تلخی مکنید. ۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند. ۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند. ۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور

مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید. ۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه به بخاطر انسان. ۲۴ چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید. ۲۵ زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهرینی نیست.

۱ ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف رابه‌جا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان. ۴

نصایح روحانی

۲ در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید. ۳ و درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم، ۴ و آن رابطوری که می‌باید تکلم کنم و مبین سازم. ۵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید. ۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد.

تجیات

۷ تیخیکس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همه احوال من شما را خواهد آگاهانید، ۸ که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلی دهد، ۹ با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شماست، شما را از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت. ۱۰ ارسترخس همزندان من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزاده برنابا که درباره او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید، ۱۱ و یسوع، ملقب به یسطس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند. ۱۲ افراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما دردعاهای خود جد

و جهد می کند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید. ۱۳ و برای اوگواهی می دهم که درباره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت می کشد. ۱۴ و لوقای طیب حیب و دیماس به شما سلام می رسانند.

۱۵ برادران در لاودکیه و نیفاس و کلیسای را که در خانه ایشان است سلام رسانید.

۱۶ و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید. ۱۷ و به ارخپس گوید: «باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به کمال رسانی.»

۱۸ تحیت من، پولس، به دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به

تسالونیکان

۱ پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید.
فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

۲ پیوسته درباره جمیع شما خدا را شکر می‌کنیم و دائم در دعاهای خود شما را ذکر می‌نماییم،^۳ چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم.
۴ زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستیم،^۵ زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم.^۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح القدس پذیرفتید،^۷ به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اخائیه را نمونه شدید،^۸ بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم،^۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید،^{۱۰} و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

خدمات پولس در تسالونیک

۲
 ۱ زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود مادر میان شما باطل نبود. ۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپی زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نمایم. ۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریا نیست، ۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می‌آزماید. ۵ زیرا هرگز سخن تملق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است؛ ۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم. ۷ بلکه در میان شما به ملائمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد. ۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید. ۹ زانو که‌ای برادران محنت و مشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم.

۱۰ شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع باقدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم. ۱۱ چنانکه می‌دانید که هریکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دل‌داری می‌نمودیم، ۱۲ و وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند. ۱۳ و از اینجهت ما نیز دائم خدا را شکر می‌کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند. ۱۴ زیرا که‌ای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیساهای

خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند، ۱۵ که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم، ۱۶ و ما را منع می‌کنند که به امت‌ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گاهان خود را لبریز می‌کنند، اما منتهای غضب ایشان را فروگرفته است.

اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکان

۱۷ لیکن ما ای برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم. ۱۸ و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیایم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت. ۱۹ زیرا که چیست امید و سرور و تاج نخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟ ۲۰ زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳
۱ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابدین دادیم که ما را در اتینا تنها وا گذاردند. ۲ و تیموتاوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایماتان شما را نصیحت کند. ۳ تا هیچ کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرر شده ایم. ۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید. ۵ لہذا من نیز چون شکیبایی نداشتیم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.

گزارش دلگرم کننده تیموتاوس

۶ اما الحال چون تیموتاوس از نزد شما به مارسید و مرده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می کنید و مشتاق ملاقات ما می باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،^۷ لهدای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانتان تسلی یافتیم.^۸ چونکه الان زیست می کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.^۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی ای که به حضور خدا درباره شما داریم؛^{۱۰} که شبانه روزی شمار دعا می کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.^{۱۱} اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.^{۱۲} و خداوند شما را نمو دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می نمایم،^{۱۳} تا دلهای شما را استوار سازد، بی عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

زندگی مسیحی

۴
 ۱ خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می کنیم که چنانکه از ما یافته اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید.^۲ زیرا می دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.^۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید.^۴ تا هرکسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت دریابد،^۵ و نه در هوس شهوت، مثل امت هایی که خدا را نمی شناسند.^۶ و تا کسی در این امر دست تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.^۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کرده ایم، زیرا خدا

ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت. ^۸ لهما هرکه حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است. ^۹ اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبت نمایید؛ ^{۱۰} و چنین هم می کنید با همه برادرانی که در تمام مکادونیه می باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقی کنید. ^{۱۱} و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم، ^{۱۲} تا نزد آنانی که خارج اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

^{۱۳} اما ای برادران نمی خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید. ^{۱۴} زیرا اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد. ^{۱۵} زیرا این را به شما از کلام خدای گوئیم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست. ^{۱۶} زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.

^{۱۷} آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرهار بوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود. ^{۱۸} پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

^۱ اما ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.

^۲ زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می آید.

^۳ زیرا هنگامی که می گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان راناهگان



فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد. ۴ لیکن شمای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید، ۵ زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم. ۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم. ۷ زیرا خوابیدگان در شب می خوابند و مستان در شب مست می شوند. ۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را پوشیم. ۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح، ۱۰ که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم. ۱۱ پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می کنید.

نصایح عملی

۱۲ اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می کنند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می کنند. ۱۳ و ایشان را در نهایت محبت، به سبب عملشان محترم دارید و بایکدیگر صلح کنید. ۱۴ لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمائید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید. ۱۵ زناهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائم بایکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید. ۱۶ پیوسته شادمان باشید. ۱۷ همیشه دعا کنید. ۱۸ در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدادر حق شما در مسیح عیسی. ۱۹ روح را اطفام کنید. ۲۰ نبوتها را خوار بشمارید. ۲۱ همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید. ۲۲ از هر نوع بدی احتراز نمائید.

۲۳ اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ماعیسی مسیح. ۲۴ امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.

۲۵ ای برادران، برای ما دعا کنید. ۲۶ جمیع برادران را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید. ۲۷ شمارا به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادران مقدس خوانده شود.

۲۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد آمین.

رساله دوم پولس رسول به

تسالونیکیان

۱ پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می‌باشید.
۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ ای برادران می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمو می‌کند و محبت هر یکی از شما جمیع با همدیگر می‌افزاید،
۴ بجدی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا نفی کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها می‌شوید،
۵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید.
۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.
۷ و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود.
۸ در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند،
۹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او.
۱۰ هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.
۱۱ و برای این هم پیوسته بجهت شما دعای کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را با قوت کامل گرداند،
۱۲ تا نام

خداوند ما عیسی مسیح در شما تجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

درباره آمدن خداوند

۱ اما ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح
۲ و جمع شدن ما به نزد او،^۲ که شما از هوش خود بزودی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.^۳ زنهار کسی به هیچ وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شیرینی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛^۴ که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، بجدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.

۵ آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟^۶ و الان آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.^۷ زیرا که آن سر بی‌دینی الان عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.^۸ آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛^۹ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ^{۱۰} و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.^{۱۱} و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند^{۱۲} و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.

۱۳ اما ای برادران وای عزیزان خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نمایم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.

۱۴ و برای آن شمارا دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید، نگاه دارید. ۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید، ۱۷ دل‌های شما را تسلی عطا نکند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداناند.

درخواست دعا

۳ ۱ خلاصه‌ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛ ۲ و تا از مردم ناشایسته شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست. ۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت. ۴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می‌آورید و نیز خواهید آورد. ۵ و خداوند دل‌های شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت نکند.

پرهیز از تنبلی

۶ ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نماید. ۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم،^۸ و نان هیچ کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا براحدی از شما بار ننهیم. ۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید. ۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد. ۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند که کاری

نمی کنند بلکه فضول هستند. ۱۲ اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند. ۱۳ اما شما ای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید. ۱۴ ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت نکنید تا شرمنده شود. ۱۵ اما او را دشمن بشمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید.

تحيات

۱۶ اما خود خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا نکند و خداوند با همگی شما باد. ۱۷ تحیت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور می نویسم: ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به

تیموتاوس

۱ پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است،^۲ به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاوس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

پرهیز از تعالیم غلط

۳ چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،^۴ و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اصغرا ننمایند که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد. ^۵ اما غایت حکم، محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا. ^۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده‌گویی توجه نموده‌اند،^۷ و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تاکید اظهار می‌نمایند.

^۸ لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار برد. ^۹ و این بداند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و نگاهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم ^{۱۰} و زانیان و لواطان و مردم دزدان و دروغ‌گویان و قسم‌دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،^{۱۱} برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

فیض خدا بر پولس

۱۲ و شکر می کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمت ممتاز فرمود، ۱۳ که سابق کفرگو و مضر و سقطگو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی ایمانی کردم. ۱۴ اما فیض خداوند ما بی نهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

۱۵ این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا نگاهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم. ۱۶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم. ۱۷ باری پادشاه سرمدی و باقی ونادیده را، خدای حکیم و حید را اکرام و جلال تاابدالابد باد. آمین.

۱۸ ای فرزند تیموتاوس، این وصیت را به تو می سپارم بر حسب نبوتهایی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی، ۱۹ و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند. ۲۰ که از آن جمله هیمیناوس و اسکندر می باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگر کفر نگویند.

درباره عبادات

۲^۱ پس از همه چیز اول، سفارش می کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به جا آورند؛ ۲ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر ببریم. ۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات دهنده ما خدا ۴ که می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند. ۵ زیرا خدا واحد است و در میان

خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،^۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.^۷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم امته در ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست می گویم و دروغ نمی.^۸ پس آرزوی این دارم که مردان، دست های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جادعا کنند.^۹ و همچنین زنان خویشان را بیاریند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛^{۱۰} بلکه چنانکه زنانی رامی شاید که دعوی دینداری می کنند به اعمال صالحه.^{۱۱} زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.^{۱۲} و زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.^{۱۳} زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا.^{۱۴} و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.^{۱۵} اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بماند.

اسقفان و شماسان

۱ این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد.^۲ پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد؛^۳ نه میگسار یا زننده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.^۴ مدیر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،^۵ زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می نماید؟^۶ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتند.^۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.^۸ همچنین شماسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح؛^۹ دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک.^{۱۰} اما باید اول ایشان آزموده شوند و

چون بی‌عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند. ۱۱ و به همین‌طور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو بلکه هشیار و در هر امری امین. ۱۲ و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند، ۱۳ زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشان تحصیل می‌کنند و جلالت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.

۱۴ این به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم. ۱۵ لیکن اگر تاخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است. ۱۶ و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

نصایح مختلف

۴^۱ و لیکن روح صریح می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود، ۲ به ریاکاری دروغگویان که ضمیر خود را داغ کرده‌اند؛ ۳ که از مزاجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراک‌هایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند. ۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ‌چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، ۵ زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود.

۶ اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای. ۷ لیکن از افسانه‌های حرام عجزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش. ۸ که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.

۹ این سخن امین است و لایق قبول تام، ۱۰ زیرا که برای این زحمت و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی‌الخصوص مومنین را نجات‌دهنده است.

۱۱ این امور را حکم و تعلیم فرما. ۱۲ هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش. ۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار. ۱۴ زنهار از آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی منما. ۱۵ در این امور تامل نما و در اینها راسخ باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود. ۱۶ خویشتن را و تعلیم را احتیاطکن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

راهنمایی در خصوص بیوه‌ها، کشیشان و غلامان

۱ مرد پیر را تویخ منما بلکه چون پدر او رانصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛ ۲ زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت؛ ۳ بیوه‌زنان را اگر فی‌الحقیقت بیوه باشند، محترم دار. ۴ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است. ۵ اما زنی که فی‌الحقیقت بیوه و بی‌کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد. ۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است. ۷ و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت باشند. ۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است.

۹ بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، ۱۰ که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی

نموده و پایهای مقدسین راشسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کارنیکو را پیروی کرده باشد. ۱۱ اما بیهوهای جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند ۱۲ و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده‌اند؛ ۱۳ و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بی‌کار باشند؛ و نه فقط بی‌کار بلکه بیهوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. ۱۴ پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزنند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛ ۱۵ زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان. ۱۶ اگر مرد یا زن مومن، بیهو هادارد ایشان را پرورد و بار بر کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیهو باشند، پرورش نماید.

۱۷ کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحق حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند. ۱۸ زیرا کتاب می‌گوید: «گاورا وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن میند» و «مزدور مستحق اجرت خود است». ۱۹ ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد مپذیر. ۲۰ آنانی که نگاه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.

۲۱ در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ۲۲ و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و درگاهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار.

۲۳ دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.

۲۴ گاهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.



۱ آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. ۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشارکند، مومن و محبوبند.

احتراز از طمع

۳ و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول نماید، ۴ از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدیدمی‌آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر ۵ و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتد از حق که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.

۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. ۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. ۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. ۹ اما آنانی که می‌خواهند دولت‌مند شوند، گرفتاری شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. ۱۰ زیرا که طمع ریشه همه بدیهاست که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

حکم مخصوص برای تیموتاوس

۱۱ ولی توای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما. ۱۲ و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار. ۱۳ تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و

مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پیلاطس اعتراف نیکو نمود، ۱۴ که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک ورب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. ۱۶ که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالاباد اکرام و قدرت باد. آمین.

۱۷ دولت‌مندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت‌مندانه برای تمتع به ما عطا می‌کند؛ ۱۸ که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولت‌مند و سخی و گشاده‌دست باشند؛ ۱۹ و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

۲۰ ای تیموتاوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بی‌پوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، ۲۱ که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

رساله دوم پولس رسول به

تیموتاوس

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، برحسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است،^۲ فرزند حبیب خود تیموتاوس را. فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

تشویق و ترغیب

۳ شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی او را می‌کنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تو را شبانه‌روز زیاد می‌کنم،^۴ و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تو را بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم.^۵ زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست در جده ات لویس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.^۶ لهذا بیاد تومی آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.^۷ زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را.

۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه از من که اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوت خدا،^۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما بلکه برحسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد.^{۱۰} اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهنده ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل،^{۱۱} که برای آن من واعظ و رسول و معلم امت‌ها مقرر شده‌ام.^{۱۲} و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم چون می‌دانم

به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.

۱۳ نمونه‌ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ۱۴ آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن. ۱۵ از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند که از آنجمله فیجلس و هرموجنس می‌باشند.

۱۶ خداوند اهل خانه انیسفورس را ترحم نکاد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت، ۱۷ بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود. ۱۸ (خداوند بدو عطا نکاد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد.) و خدمت‌هایی را که در افسس کرد تو بهتر می‌دانی.

۲ ۱ پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش. ۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسیار که قابل تعلیم دیگران هم باشند. ۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش. ۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید. ۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی‌دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. ۶ بزرگی که محنت می‌کشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد. ۷ در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.

۸ عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من، ۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود. ۱۰ و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند. ۱۱ این سخن امین است زیرا اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد. ۱۲ و اگر تحمل

کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد. ۱۳ اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.

خادم مقبول خدا

۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی‌بخشد بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌باشد. ۱۵ و سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که نخجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد. ۱۶ و از یاهوگویی‌های حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقی خواهد کرد. ۱۷ و کلام ایشان، چون آکله می‌خورد و از آنجمله همیناوس و فلیطس می‌باشند ۱۸ که ایشان از حق برگشته، می‌گویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند. ۱۹ و لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که «خداوند کسان خود را می‌شناسد» و «هر که نام مسیح را خواند، از ناراستی نگاره جوید». ۲۰ اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت. ۲۱ پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.

۲۲ اما از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما. ۲۳ لیکن از مسائل بی‌پوده و بی‌تادیب اعراض نما چون می‌دانی که نزاعها پدید می‌آورد. ۲۴ اما بنده خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد، ۲۵ و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند. ۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صید او شده‌اند.

سختی زمانهای آخر

۱ اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،^۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لاف‌زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک^۳ و بی‌الفت و کینه دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروت و متنفر از نیکویی^۴ و خیانت‌کار و تندمزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدادوست می‌دارند؛^۵ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما. ^۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می‌کنند که بار نگاهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند. ^۷ و دائم تعلیم می‌گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند رسید. ^۸ و همچنان که ینیس و میبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند. ^۹ لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

وصایای پولس

^{۱۰} لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی، ^{۱۱} و زحمات و آلام مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. ^{۱۲} و همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید. ^{۱۳} لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می‌باشند. ^{۱۴} اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ^{۱۵} و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای

که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، ۱۷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکوآراسته بشود.

۴
۱ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که برزندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور و ملکوت او ۲ که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی با کمال تحمل و تعلیم. ۳ زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد، ۴ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید. ۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان. ۶ زیرا که من الان ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. ۷ به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام. ۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.

تذکرات شخصی

۹ سعی کن که به زودی نزد من آیی، ۱۰ زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تسالونیکه رفته است و کریسکیس به غلاطیه و تیطس به دلماطیه. ۱۱ لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است. ۱۲ اما تیخیکس را به افسس فرستادم. ۱۳ ردایی را که در تروآس نزد کپس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را. ۱۴ اسکندر مسکر با من بسیار بدبها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد

داد. ۱۵ و تو هم از او باحذر باش زیرا که باسخنان ما بشدت مقاومت نمود. ۱۶ در محاجه اول من، هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.

۱۷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امت هابشوند و از دهان شیر رستم. ۱۸ و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین.

تحيات

۱۹ فرسکا و اکیلا و اهل خانه اینسیفوس را سلام رسان. ۲۰ ارستس در قرنتس ماند؛ اما ترفیمس را در میلپتس بیمار واگذاردم. ۲۱ سعی کن که قبل از زمستان بیایی. افبولس و پودیس ولینس و کلادیه و همه برادران تو را سلام می‌رسانند. ۲۲ عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به

تیطس

۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است،^۲ به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی وعده آن را داد،^۳ اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد،^۴ تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.

وظایف تیطس

۵ بدین جهت تو را در کریت وا گذاشتم تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی.^۶ اگر کسی بی ملامت و شوهریک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت فجور و تمرد،^۷ زیرا که اسقف می باید چون ویکل خدایی ملامت باشد و خودرای یا تندمزاج یا میگساریا زننده یا طماع سود قبیح نباشد،^۸ بلکه مهمان دوست و خیردوست و خرداندیش و عادل و مقدس و پرهیزکار؛^۹ و متمسک به کلام امین برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.

۱۰ زیرا که یاهوگویان و فریبندگان، بسیار و متمرد می باشند، علی الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛^{۱۱} که دهان ایشان را باید بست زیراخانه‌ها را بالکل واژگون می سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می دهند.^{۱۲} یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم

پرست بی کاره می باشند.»^{۱۳} این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند،^{۱۴} و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می جویند.^{۱۵} هر چیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛^{۱۶} مدعی معرفت خدا می باشند، اما به افعال خود او را انکار می کنند، چونکه مکروه و متمرّد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

تکالیف مومنین

۲ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو: ۲ که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند.^۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبت گو و نه بنده شراب زیاده بلکه معاملات تعلیم نیکو،^۴ تا زنان جوان را خرد پیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند،^۵ و خرداندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود.^۶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند.^۷ و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو بساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،^۸ و کلام صحیح بی عیب را تا دشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق ما نیابد، نجمل شود.

۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند؛^{۱۰} و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند.

۱۱ زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده،^{۱۲} ما را تادیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.^{۱۳} و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای

عظیم و نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم، ۱۴ که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند. ۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیر نشمارد.

نیکوکاری

۳
 ۱ پیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند، ۲ و هیچ کس را بدنگویند و جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.
 ۳ زیرا که ما نیز سابق بی فهم و نافرمان‌بردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در خبث و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بریکدیگر بغض می داشتیم. ۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهنده ما خدا ظاهر شد، ۵ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح القدس است؛ ۶ که او را به ما به دولتندی افاضه نمود، به توسط نجات‌دهنده ما عیسی مسیح، ۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی. ۸ این سخن امین است و در این امور می خواهیم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.
 ۹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه‌ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است. ۱۰ و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما، ۱۱ چون می دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده درگاه رفتار می کند.

تذکرات پایانی

۱۲ وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد توفروستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم. ۱۳ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند. ۱۴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکومشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند. ۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما رادوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

فلیمون فلیمون

رساله پولس رسول به

فلیمون

۱ پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما ۲ و به ارفیه محبوبه و ارخپس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات می باشد. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکر گزاری و دعا

۴ خدای خود را شکر می کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می آورم ۵ چونکه ذکر محبت و ایمان تو را شنیده ام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری، ۶ تا شراکت ایمان موثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی. ۷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دلهای مقدسین از توای برادر استراحت می پذیرند.

درخواست پولس

۸ بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم، ۹ لیکن برای محبت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هر چند مردی چون پولس پیر والان اسیر مسیح عیسی نیز می باشم. ۱۰ پس تو را التماس می کنم درباره فرزند خود انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم، ۱۱ که سابق او برای تویی فایده بود، لیکن الحال تو را و مرافیده مند می باشد؛ ۱۲ که او را نزد تو

پس می فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است. ۱۳ و من می خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند، ۱۴ اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار. ۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد دریایی. ۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوص به من اما چند مرتبه زیاد تر به تو هم در جسم و هم در خداوند. ۱۷ پس هرگاه مرا رفیق می دانی، او را چون من قبول فرما. ۱۸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار. ۱۹ من که پولس هستم، به دست خود می نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی. ۲۰ بی ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده. ۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد.

فلیمون

۲۲ معهدنا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهاى شما به شما بخشیده شوم.

۲۳ اپفراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس ۲۴ و ارسترخس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می رسانند. ۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

رساله به عبرانیان

برتری پسر بر فرشتگان

۱ خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود،^۲ در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛^۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت نگاهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علین بنشست،^۴ و از فرشتگان افضال گردید، بمقدارانکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.^۵ زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و ایض «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود»؟^۶ و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آورد می گوید که «جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند»^۷ و در حق فرشتگان می گوید که «فرشتگان خود را باها می گرداند و خادمان خود را شعله آتش»^۸ اما در حق پسر: «ای خدا تخت تو تا ابد الابد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است»^۹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن می داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است»^{۱۰} و (نیز می گوید:) «توای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است»^{۱۱} آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد،^{۱۲} و مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد»^{۱۳} و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای

انداز تو سازم؟» ۱۴ آیا همگی ایشان روح های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می شوند؟

تشویق به توجه

۲^۱ لهذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ربوده شویم. ۲ زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل می رسید، ۳ پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛ ۴ درحالی که خدا نیز با ایشان شهادت می داد به آیات و معجزات و انواع قوات و عطایای روح القدس بر حسب اراده خود.

عیسی، مشابه برادران خود

۵ زیرا عالم آینده ای را که ذکر آن را می کنیم مطیع فرشتگان نساخت. ۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «چيست انسان که او را بخاطر آوری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟» ۷ او را از فرشتگان اندکی پست تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی. ۸ همه چیز را زیر پایهای او نهادی.» پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد. ۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد. ۱۰ زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. ۱۱ زانو

که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. ۱۲ چنانکه می گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در میان کلیساتو را تسبیح خواهم خواند.» ۱۳ و ایضاً: «من بروی توکل خواهم نمود.» و نیز: «اینک من و فرزندان من که خدا به من عطا فرمود.»

۱۴ پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بواسطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد، ۱۵ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزاد گرداند.

۱۶ زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می نماید. ۱۷ از این جهت می بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه ای کریم و امین شده، کفاره گناهان قوم را بکند. ۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

برتری پسر بر موسی

۱ بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در ۳ رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تامل کنید، ۲ که نزداو که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود. ۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است. ۴ زیرا هر خانه ای بدست کسی بنا می شود، لکن بانی همه خداست. ۵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می بایست بعد گفته شود. ۶ و اما مسیح مثل پسر بر خانه او. و خانه او ما هستیم بشرطی که تا به انتها به دلیری و نخر امید خود متمسک باشیم.

هشدار علیه بی‌ایمانی

۷ پس چنانکه روح القدس می‌گوید: «امروز اگر آواز او را بشنوید،^۸ دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،^۹ جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال می‌دیدند.^{۱۰} از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.^{۱۱} تا درخشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

۱۲ ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل شیر و بی‌ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید،^{۱۳} بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می‌شود، مبدا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.^{۱۴} از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسک شویم،^{۱۵} چونکه گفته می‌شود: «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.»

۱۶ پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟^{۱۷} و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟^{۱۸} و درباره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟^{۱۹} پس دانستیم که به سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

آرامی قوم خدا

۱ پس بترسیم مبدا با آنکه وعده دخول در آرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.^۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت

داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که باشندگان به ایمان متحد نشدند. ۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می گردیم، چنانکه گفته است: «در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود. ۴ و در مقامی درباره روز هفتم گفت که «در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.» ۵ و باز در این مقام که «به آرامی من داخل نخواهند شد.»

۶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند، ۷ باز روزی معین می فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «امروز» گفت، چنانکه پیش مذکور شد که «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.» ۸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی کرد. ۹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی می ماند. ۱۰ زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش. ۱۱ پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد. ۱۲ زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت های قلب است، ۱۳ و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما باوی است، برهنه و منکشف می باشد.

رئیس کهنه عظیم

۱۴ پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم. ۱۵ زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال مابدون گاه. ۱۶ پس

با دلیری نزدیک به تخت فیض بیایم تا رحمت بیایم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.

۱ زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر می‌شود در اموراهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گاهان بگذرانند؛ ۲ که با جاهلان و گمراهان می‌تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است. ۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشان نیز قربانی برای گاهان بگذرانند. ۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را. ۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.» ۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید: «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌ی‌صدق.»

۷ و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهنیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید، ۸ هر چند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت ۹ و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. ۱۰ و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملک‌ی‌صدق.

تشویق به استواری

۱۱ که درباره او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می‌باشد چونکه گوشه‌های شماسنگین شده است. ۱۲ زیرا که هر چند با این طول زمان شما را می‌باید معلمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی. ۱۳ زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت

ناآزموده است، چونکه طفل است. ۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داده‌اند تا تمییز نیک و بد را بکنند.

۱ بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجویم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا نهیم، ۲ و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را. ۳ و این را به‌جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.

۴ زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح القدس گردیدند ۵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را چشیدند، ۶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند. ۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می‌رویند، از خدا برکت می‌یابد. ۸ لکن اگر خار و خشک می‌رویند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.

۹ اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هر چند بدینطور سخن می‌گوییم. ۱۰ زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده‌اید، فراموش کند. ۱۱ لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید، ۱۲ و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.

اعتماد به وعده استوار خدا

۱۳ زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت: ۱۴ «هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد

و تو را بی نهایت کثیر خواهم گردانید.»^{۱۵} و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت. ^{۱۶} زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می خورند و نهایت هر محاصمه ایشان قسم است تا اثبات شود. ^{۱۷} از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تاکید بی شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد. ^{۱۸} تا به دو امر بی تغییر که ممکن نیست خدادار مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که در پیش ما گذارده شده است تمسک جویم، ^{۱۹} و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است، ^{۲۰} جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملک‌ی‌صدق، رئیس کهنه گردید تا ابد الاباد.

ملکی‌صدق

۷ ^۱ زیرا این ملک‌ی‌صدق، پادشاه سالم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت می کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد. ^۲ و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالم نیز یعنی «پادشاه سلامتی». ^۳ بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می ماند.

^۴ پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، ده یک بدو داد. ^۵ و اما از اولاد لاوی کسانی که کهانت را می یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده یک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند. ^۶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم ده یک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است. ^۷ و بدون هر شبیه، کوچک از بزرگ برکت داده می شود. ^۸ و در اینجا مردمان مردنی ده یک می گیرند،

اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می‌شود. ۹ حتی آنکه گویا می‌توان گفت که بوساطت ابراهیم از همان لای که ده یک می‌گیرد، ده یک گرفته شد، ۱۰ زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملک‌یصدق او را استقبال کرد.

کهنات عیسی بر رتبه ملک‌یصدق

۱۱ و دیگر اگر از کهنات لای، کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملک‌یصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟ ۱۲ زیرا هر گاه کهنات تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد. ۱۳ زیرا او که این سخنان در حق وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است. ۱۴ زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهودا طلوع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهنات هیچ نگفت.


۱۵ و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملک‌یصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید ۱۶ که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیرفانی. ۱۷ زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌یصدق.»

۱۸ زیرا که حاصل می‌شود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن ۱۹ (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدای جویم. ۲۰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد. ۲۱ زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید: «خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبه ملک‌یصدق.» ۲۲ به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید. ۲۳ و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است. ۲۴ لکن وی چون

تا به ابد باقی است، کهانت بی زوال دارد. ۲۵ از این جهت نیز قادر است که آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی نهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تاشفاعت ایشان را بکند.

۲۶ زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی آزار و بی عیب و از نگاهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده ۲۷ که هر روز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای نگاهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یک بار فقط به جا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید. ۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابد الابد کامل شده است.

رئیس کهنه عهد جدید

۱ پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست  هست که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است، ۲ که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان. ۳ زیرا که هر رئیس کهنه مقرر می شود تا هدایا و قربانی ها بگذرانند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند. ۴ پس اگر بر زمین می بود، کاهن نمی بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می گذرانند. ۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می کنند، چنانکه موسی ملهم شد هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می گوید: «آگاه باش که همه چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.» ۶ لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مرتب است. ۷ زیرا اگر آن اول بی عیب می بود، جایی برای دیگری طلب نمی شد. ۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می گوید: «خداوند می گوید اینک ایامی می آید که با خاندان

اسرائیل و خاندان یهوداعهدی تازه استوار خواهم نمود. ۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می گوید من ایشان را واگذاردم. ۱۰ و خداوند می گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بردل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خداخواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود. ۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت. ۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

۱۳ پس چون «تازه» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

فرایض قدس دنیوی

۱ خلاصه آن عهد اول را نیز فرایض خدمت و قدس دنیوی بود. ۲ زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدمه، و آن به قدس مسمی گردید. ۳ و در پشت پرده دوم بود آن خیمه‌ای که به قدس الاقداس مسمی است، ۴ که در آن بود جمره زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که پراز من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد. ۵ و بر زبر آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه گستر می بودند و الان جای تفصیل آنها نیست.

۶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی آیند. ۷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنه تنها داخل می شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می گذراند.

۸ که به این همه روح القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود. ۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند، ۱۰ چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.

مسیح کاهن و فدیة ابدی

۱۱ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، ۱۲ و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت. ۱۳ زیرا هر گاه خون بزها و گاو و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد، ۱۴ پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟

۱۵ و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفارہ تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خوانده شدگان وعده میراث ابدی را بیابند. ۱۶ زیرا در هر جایی که وصیتی است، لابد است که موت وصیت‌کننده را تصور کنند، ۱۷ زیرا که وصیت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد. ۱۸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد. ۱۹ زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتّاب و تمامی قوم پاشید؛ ۲۰ و گفت: «این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.» ۲۱ و همچنین خیمه و

جميع آلات خدمت را نیز به خون بیالود. ۲۲ و بحسب شریعت، تقریب همه چیز به خون طاهر می شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.

۲۳ پس لازم بود که مثل های چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر از اینها. ۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود. ۲۵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می شود؛ ۲۶ زیرا در این صورت می بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد. ۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، ۲۸ همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

قربانی یگانه مسیح

۱ زیرا که چون شریعت را سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته می گذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند. ۲ والا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی شد چونکه عبادت کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟ ۳ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می شود. ۴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.

۵ لهذا هنگامی که داخل جهان می شود، می گوید: «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من میا ساختی. ۶ به قربانی های سوختنی و قربانی های گناه رغبت نداشتی. ۷ آنگاه گفتم، اینک می آیم (در طومار کتاب در حق من مکتوب

است) تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.»^۸ چون پیش می گوید: «هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را بحسب شریعت می گذرانند،^۹ بعد گفت که «اینک می‌آیم تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.» پس اول را برمی دارد، تا دوم را استوار سازد.

^{۱۰} و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط. ^{۱۱} و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرر می گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد. ^{۱۲} لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالاباد. ^{۱۳} و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز او شوند.

^{۱۴} از آنرو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد. ^{۱۵} و روح القدس نیز برای ما شهادت می دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود: ^{۱۶} «این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست، خداوند می گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت، ^{۱۷} (باز می گوید) و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» ^{۱۸} اما جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.

تشویق به پایداری

^{۱۹} پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم ^{۲۰} از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیا نموده است، ^{۲۱} و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم، ^{۲۲} پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛ ^{۲۳} و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده دهنده امین است. ^{۲۴} و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. ^{۲۵} و از

با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.
 ۲۶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمد نگاهار شویم، دیگر قربانی نگاهان باقی نیست، ۲۷ بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد. ۲۸ هرکه شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یا سه شاهد کشته می‌شود. ۲۹ پس به چه مقدارگان می‌کنید که آن کس، مستحق عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟ ۳۰ زیرا می‌شناسیم او را که گفته است: «خداوند می‌گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.» ۳۱ افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

۳۲ ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید، ۳۳ چه از اینکه از دشمنانها وزحمت تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند. ۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است. ۳۵ پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد. ۳۶ زیرا که شما را صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بیابید. ۳۷ زیرا که «بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود. ۳۸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.» ۳۹ لکن ما از مرتدان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

به ایمان

- ۱ پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده. ۲ زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد.
- ۳ به ایمان فهمیده ایم که عالم‌ها به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.
- ۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.
- ۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.
- ۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.
- ۷ به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خدا ترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.
- ۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود. ۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و درخیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود. ۱۰ زانرو که مترقب شهری بانبیاد بود که معمار و سازنده آن خداست.

۱۱ به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده دهنده را امین دانست. ۱۲ و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کنار دریا، بی شمار زاییده شدند.

۱۳ در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. ۱۴ زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند. ۱۵ و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هرآینه فرصت می‌داشتند که (بدانجا) برگردند. ۱۶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (وطن) سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است.

۱۷ به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر بیگانه خود را قربانی می‌کرد؛ ۱۸ که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» ۱۹ چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مثلی از اموات نیز بازیافت.

۲۰ به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.

۲۱ به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هریکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.

۲۲ به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خود وصیت کرد.

۲۳ به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.

۲۴ به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود،

۲۵ و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی نگاه

را ببرد؛ ۲۶ و عار مسیح رادولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت. ۲۷ به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند. ۲۸ به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کننده نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد. ۲۹ به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

۳۰ به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد. ۳۱ به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

۳۲ و دیگر چه گوئیم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم، ۳۳ که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند، ۳۴ سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربارا منهزم ساختند. ۳۵ زنان، مردگان خود را به قیامتی بازیافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند. ۳۶ و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند. ۳۷ سنگسار گردیدند و با اره دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند. ۳۸ آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغاره‌ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.

۳۹ پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند. ۴۰ زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

تشیق به پایداری و پذیرش

۱۲

۱ تادیب الهی بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گاهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم و باصبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم،^۲ و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تحت خدا نشست است.^۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفی بود که از نگاهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.^۴ هنوز در جهاد با نگاه تا به حد خون مقاومت نکرده‌اید،^۵ و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که «ای پسر من تادیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو.^۶ زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.»

۷ اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟^۸ لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران.^۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟^{۱۰} زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم.^{۱۱} لکن هر تادیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.^{۱۲} لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،^{۱۳} و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.

هشدار در مورد بازگشت به گناه

۱۴ و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید. ۱۵ و مترصد باشید مبدا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشه مرارت نمرود پیدا کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند. ۱۶ مبدا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعمای نخستزادگی خود را بفروخت. ۱۷ زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید (زیرا که جای توبه پیدا نمود) با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.

۱۸ زیرا تقرب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت، ۱۹ و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود. ۲۰ زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود. ۲۱ و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «بغایت ترسان و لرزانم.» ۲۲ بلکه تقرب جسته‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان ۲۳ و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل ۲۴ و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل.

۲۵ زنه‌ار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانید زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟ ۲۶ که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهیم جنبانید.» ۲۷ و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند.

۲۸ پس چون ملکوتی را که نمی توان جنبانید می یابیم، شکر به جا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم. ۲۹ زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

نصایح پایانی

۱ محبت برادرانه برقرار باشد؛^۲ و از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند. ۳ اسپران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید.

۴ نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود. ۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.»^۶ بنابراین ما با دلیری تمام می گوئیم: «خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می کند؟»

۷ مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید. ۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است.

۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکیهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.

۱۰ مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند. ۱۱ زیرا که جسد های آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنها را به قدس الاقداس برای گناه می برد، بیرون از لشکرگاه سوخته می شود. ۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. ۱۳ لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. ۱۴ زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را

طالب هستیم. ۱۵ پس بوسیله او قربانی تسییح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لهبانی را که به اسم او معترف باشند.

۱۶ لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است.

۱۷ مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایند زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.

۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم. ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.

۲۰ پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهدابدی از مردگان برخیزانید، ۲۱ شما را در هر عمل نیکو کامل گرداناد تا اراده او را به جا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آورد بوساطت عیسی مسیح که او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین.

۲۲ لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته‌ام. ۲۳ بدانید که برادر ما تیموتاوس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

۲۴ همه مرشدان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند.

۲۵ همگی شما را فیض باد. آمین.

رساله یعقوب

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که
پراکنده هستند.
خوش باشید.

تجربه ها

۲ ای برادران من، وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی
دانید. ۳ چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند. ۴ لکن صبر را عمل
تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید. ۵ واگر از شما کسی
محتاج به حکمت باشد، سوال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطای کند
و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد. ۶ لکن به ایمان سوال بکند و هرگز شک
نکنند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از بادرانده و متلاطم می شود.
۷ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت. ۸ مرد دودل در
تمام رفتار خود ناپایدار است. ۹ لکن برادر مسکین به سرافرازی خود نخر بنماید، ۱۰ و
دولتمند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذر است. ۱۱ از آنرو که آفتاب
با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل
شد. به همینطور شخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.

۱۲ خوشبحال کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج
حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت. ۱۳ هیچ کس
چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه
نمی شود و او هیچ کس را تجربه نمی کند. ۱۴ لکن هر کس در تجربه می افتد وقتی

که شهوت وی او را می کشد و فریفته می سازد. ۱۵ پس شهوت آبتن شده، نگاه را می زاید و نگاه به انجام رسیده، موت را تولید می کند. ۱۶ ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! ۱۷ هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. ۱۸ او محض اراده خود ما را بوسیله کله حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.

عمل به کلام خدا

۱۹ بنابراین، ای برادران عزیز من، هرکس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد. ۲۰ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد. ۲۱ پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد. ۲۲ لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می دهند. ۲۳ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعی خود را در آینه می نگرد. ۲۴ زیرا خود را ننگریست و رفت و فور فراموش کرد که چطور شخصی بود. ۲۵ لکن کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. ۲۶ اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است. ۲۷ پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلائش دنیا نگاه دارند.

پرهیز از جانبداری

۱ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهر بینی مدارید. ۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتی زرین و لباس نفیس

داخل شود و فقیری نیز باپوشاک ناپاک درآید،^۳ و به صاحب لباس فاخر متوجه شده، گوید: «اینجا نیکو بنشین» و به فقیر گوید: «تو در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»،^۴ آیا در خود متردد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟^۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشوند؟^۶ لکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتندان بر شما ستم نمی کنند و شما را در محکمه هانمی کشند؟^۷ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟^۸ اما اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب به جا آورید یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو می کنید.^۹ لکن اگر ظاهر بینی کنید، نگاه می کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم می سازد.^{۱۰} زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می باشد.^{۱۱} زیرا او که گفت: «زنا مکن»، نیز گفت: «قتل مکن». پس هر چند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی.^{۱۲} همچنین سخن گوید و عمل نمایند مانند کسانی که برایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.^{۱۳} زیرا آن داوری بی رحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می شود.

ایمان و عمل

^{۱۴} ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد؟^{۱۵} پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،^{۱۶} و کسی از شما بدیشان گوید: «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید»، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟^{۱۷} همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.^{۱۸} بلکه کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود

را از اعمال خود به توخواهم نمود.»^{۱۹} تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند! ^{۲۰} و لیکن ای مرد باطل، آیا می خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟

^{۲۱} آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟ ^{۲۲} می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. ^{۲۳} و آن نوشته تمام گشت که می گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید»، و دوست خدا نامیده شد. ^{۲۴} پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود، نه از ایمان تنها. ^{۲۵} و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟ ^{۲۶} زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

رام کردن زبان

۳ ^۱ ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد. ^۲ زیرا همگی ما بسیار می لغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می تواند عنان تمام جسد خود را بکشد. ^۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان می زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را برمی گردانیم. ^۴ اینک کشتیا نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می شود، لکن با سکان کوچک به هر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده می شود. ^۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را می سوزاند. ^۶ و زبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می آلاید و دایره کائنات را می سوزاند و از جهنم سوخته می شود!

^۷ زیرا که هر طبیعتی از وحوش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می شود و رام شده است. ^۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی تواند رام

کند. شرارتی سرکش و پرازهر قاتل است! ۹ خدا و پدر را به آن متبارک می خوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده اند، لعن می گوئیم. ۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون می آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود. ۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می سازد؟ ۱۲ یا می شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد.

حکمت از بالا

۱۳ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد. ۱۴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، نخر مکنید و به ضد حق دروغ مگویید. ۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است. ۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می باشد. ۱۷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول طاهر است و بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و پراز رحمت و میوه های نیکو و بی تردد و بی ریا. ۱۸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته می شود برای آنانی که سلامتی را بعمل می آورند.

اطاعت از خدا

۴ ۱ از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاعها پدید می آید؟ آیا نه از لذت های شما که در اعضای شما جنگ می کند؟ ۲ طمع می ورزید و ندارید؛ می کشید و حسد می نمایید و نمی توانید به چنگ آرید؛ و جنگ و جدال می کنید و ندارید از این جهت که سوال نمی کنید. ۳ و سوال می کنید و نمی یابید، از اینرو که به نیت بد سوال می کنید تا در لذات خود صرف نمایید.

۴ ای زانیات، آیا نمی دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد. ۵ آیا گمان دارید که کتاب عبث می گوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟ ۶ لیکن او فیض زیادی می بخشد. بنابراین می گوید: «خدماتکبران را مخالفت می کند، اما فروتنان را فیض می بخشد.»

۷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد. ۸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای نگاهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان. ۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود. ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرفراز فرماید. ۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی. ۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می کنی؟

نفر نکردن درباره فردا

۱۳ هان، ای کسانی که می گوید: «امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»، ۱۴ و حال آنکه نمی دانید که فردا چه می شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می شود؟ ۱۵ به عوض آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده می مانیم و چنین و چنان می کنیم.» ۱۶ اما الحال به عجب خود نفرمی کنید و هر چنین نفر بد است. ۱۷ پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را نگاه است.

هشدار به دولت‌مندان

۱ هان‌ای دولت‌مندان، بجهت مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و ولوله
 ۵ نمایید. ۲ دولت شما فاسد و رخت شما پیدخورده می‌شود. ۳ طلا و نقره شما
 را زنگ می‌خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما
 را خواهد خورد. شما در زمان آخرخزانه اندوخته‌اید. ۴ اینک مزد عمله‌هایی که
 کشته‌های شما را درویده‌اند و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد
 و ناله‌های دروگران، به گوش‌های رب الجنود رسیده است. ۵ بر روی زمین به ناز
 و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید. ۶ بر مرد عادل فتوی
 دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.

صبر در زحمات

۷ پس‌ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد
 برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیابد.
 ۸ شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک
 است. ۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور
 بر در ایستاده است. ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام
 خداوند تکلم نمودند. ۱۱ اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبرایوب را شنیده‌اید
 و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.

دعای ایمان

۱۲ لکن اول همه‌ای برادران من، قسم بخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به
 هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی، مبادا در تحکم بیفتید.

۱۳ اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. ۱۵ و دعای ایمان، مریض شما را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد. ۱۶ نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد. ۱۷ الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید. ۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.

۱۹ ای برادران من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، ۲۰ بداندهر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

رساله اول پطرس رسول

پطرس، رسول عیسی مسیح،

۱ به غریبانی که پراکنده‌اند در پنطس و غلاطیه و قیدوقیه و آسیا و بطنیه؛
 ۲ برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و
 پاشیدن خون عیسی مسیح.
 فیض و سلامتی بر شما افزون باد.

امید زنده

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما
 را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نوتولید نمود برای امید زنده،^۴ بجهت
 میراث بی فساد و بی آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛
 ۵ که به قوت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که میباشده است تا در ایام
 آخر ظاهر شود. ۶ و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت
 در تجربه های گوناگون محزون شده‌اید،^۷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی
 بازموده شدن در آتش، گران‌بتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در
 حین ظهور عیسی مسیح.^۸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الان اگرچه او
 را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد
 و پر از جلال است.^۹ و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می‌یابید.
 ۱۰ که درباره این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند،
 تفتیش و تفحص می‌کردند^{۱۱} و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که

روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود و جلالهائی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛ ۱۲ و بدیشان مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.

مقدس باشید

۱۳ لهذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید. ۱۴ و چون انبای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت می‌داشتید. ۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. ۱۶ زیرا مکتوب است: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم.»

۱۷ و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهر بینی بر حسب اعمال هر کس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید. ۱۸ زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، ۱۹ بلکه به خون گرانها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح، ۲۰ که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید، ۲۱ که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

۲۲ چون نفسهای خود را به اطاعت راستی ظاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید. ۲۳ از آنرو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است. ۲۴ زیرا که «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد

و گلش ریخت. ۲۵ لکن کلمه خدا تا ابد الابد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

۱ لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،
 ۲ چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی غش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید،
 ۳ اگر فی الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان است.

سنگهای زنده و قوم برگزیده

۴ و به او تقرب جست، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. ۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. ۶ بنابراین، در کتاب مکتوب است که «اینک می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرم و هر که به وی ایمان آورد نخل نخواهد شد.»

۷ پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند، همان سر زاویه گردید»،^۸ و «سنگ لغزش دهنده و صخره مصادم»، زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند که برای همین معین شده‌اند.

۹ لکن شما قبیله برگزیده و کهانت ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید. ۱۰ که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده‌اید.

۱۱ ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛^{۱۲} و سیرت خود را در میان امت‌ها نیکو

دارید تا در همان امری که شمارا مثل بدکاران بد می گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقد، خدا را تعجید نمایند.

اطاعت از حکام و آقایان

۱۳ لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است، ۱۴ و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران. ۱۵ زیرا که همین است اراده خدا که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی فهم را ساکت نماید، ۱۶ مثل آزادگان، اما نه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت می سازند بلکه چون بندگان خدا. ۱۷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.

۱۸ ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه بچ خلقان را نیز. ۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحق زحمت می کشد، دردها را متحمل شود. ۲۰ زیرا چه نافر دارد هنگامی که نگاهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است. ۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، ۲۲ «که هیچ گاه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.» ۲۳ چون او را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد. ۲۴ که خود گاهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از نگاه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته اید. ۲۵ از آتروکه مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته اید.

زنان و شوهران

۳^۱ همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد،^۲ چونکه سیرت طاهر و خداترس شما را بینند.^۳ و شما رازینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس،^۴ بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانیهاست.^۵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشان رازینت می نمودند و شوهران خود را اطاعت می کردند.^۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع می بود و او را آقا می خواند و شما دختران او شده اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.

^۷ و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما باز داشته نشود.

زحمت کشیدن برای عدالت

^۸ خلاصه همه شما یگرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید.^۹ و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می دانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید.^{۱۰} زیرا «هرکه می خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛^{۱۱} از بدی اعراض نماید و نیکویی رابه جا آورد؛ سلامتی را بطلد و آن را تعاقب نماید.

^{۱۲} از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.»

۱۳ و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟ ۱۴ بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشبحال شما. پس از خوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید. ۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نماید و پیوسته مستعد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما پرسد، او را جواب دهید، لیکن باحلم و ترس. ۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می‌زنند، در همان چیزی که شما را بد می‌گویند نجات کشند، ۱۷ زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن. ۱۸ زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت، ۱۹ و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند، ۲۰ که سابق نافرمان‌بردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند، ۲۱ که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح، ۲۲ که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوات مطیع او شده‌اند.

زندگی موافق اراده خدا

۴^۱ لهما چون مسیح بحسب جسم برای مازحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از نگاه بازداشته شده است. ۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد. ۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امت‌ها و در فحور و شهوات و می‌گساری و عیاشی و بزم‌ها و بت‌پرستی‌های حرام رفتار نمودن.

۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف اوباشی نمی شتابید و شما را دشنام می دهند. ۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید. ۶ زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.

۷ لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید. ۸ و اول همه بایکدیگر بشدت محبت نمایید زیرا که محبت کثرت گناهان را می پوشاند. ۹ و یکدیگر را بدون همه مهمانی کنید. ۱۰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا. ۱۱ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تاابدالابد هست، آمین.

زحمات بخاطر مسیح

۱۲ ای حبیبان، تعجب منماید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما می آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد. ۱۳ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجدنمایید. ۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می کشید، خوشحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می گیرد. ۱۵ پس زنهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد. ۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا را تجید نماید. ۱۷ زیرا این زمان است که داوری ازخانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟ ۱۸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی دین و نگاهکار

کجا یافت خواهد شد؟^{۱۹} پس کسانی نیز که برحسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

نصیحت به پیران و جوانان

۵ پیران را در میان شما نصیحت می‌کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.^۲ گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛^۳ و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید،^۴ تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمرده جلال را بیابید.

۵ همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.^۶ پس زبردست زورآور خدا فروتنی نماید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید.^۷ و تمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر می‌کند.^۸ هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا بلعد.^۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.

۱۰ و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.^{۱۱} او را تا ابدالابد جلال و توانایی باد، آمین.

تحيات

۱۲ به توسط سلوانس که او را برادر امين شمایی شمارم، مختصری نوشتم و نصيحت و شهادت می‌دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید. ۱۳ خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام می‌رسانند. ۱۴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایند و همه شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

رساله دوم پطرس رسول

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانها را به مساوی مایافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده.
 ۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد.
 ۳ چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده،^۴ که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

جد و جهد روحانی

۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید^۶ و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری^۷ و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را.^۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی ثمر بوده باشید.^۹ زیرا هرکه اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطییر گاهان گذشته خود را فراموش کرده است.

۱۰ لهذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.^{۱۱} و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولتندی داده خواهد شد.

اساس ایمان ما

۱۲ لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را می‌دانید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید. ۱۳ لکن این را صواب می‌دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یاد آوری برانگیزانم. ۱۴ چونکه می‌دانم که وقت بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید. ۱۵ و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هروقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید. ۱۶ زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. ۱۷ زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به اورسید که «این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم.» ۱۸ و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد. ۱۹ و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دلهای شما طلوع کند. ۲۰ و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. ۲۱ زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

انبیای کذبه

۱ لکن در میان قوم، انبیای کذبه نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذبه خواهند بود که بدعت‌های مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛ ۲ و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق،

مورد ملامت خواهد شد. ۳ و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تاخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که نگاه کردند، شفقت نمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛ ۵ و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بی دینان آورد؛ ۶ و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛ ۷ و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بی دینان رنجیده بود رها کنید. ۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می دید و می شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجیده می داشت. ۹ پس خداوند می داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد. ۱۰ خصوص آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می روند و خداوندی را حقیر می دانند.

۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند برایشان حکم اقترای نمی زنند. ۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیرناتق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده اند، ملامت می کنند بر آنچه نمی دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد. ۱۳ و مزدناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می دانند. لکه ها و عیبها هستند که در ضیافت های محبتانه خود عیش و عشرت می نمایند وقتی که با شما شادی می کنند. ۱۴ چشمهای پر از زنا دارند که از نگاه بازداشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام می کشند؛ ابناي لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده اند، ۱۵ و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن بصور را که مزد ناراستی را دوست می داشت، متابعت

کردند. ۱۶ لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنتق شده، دیوانگی نبی را توبیخ نمود.

۱۷ اینها چشمه های بی آب و مه های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است. ۱۸ زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل می گویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده اند، در دام شهوات به فحور جسمی می کشند، ۱۹ و ایشان را به آزادی وعده می دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است. ۲۰ زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح از آلائش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می شود. ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر می بود که راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند. ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که «سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

روز خداوند

۱ این رساله دوم را ای حبیان الان به شما می نویسم که به این هردو، دل پاک شما را به طریق یادگاری برمی انگیزانم، ۲ تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته اند و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد.

۳ و نخست این را می دانید که در ایام آخر مستهزین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، ۴ خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.» ۵ زیرا که ایشان عمد از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم

بود و زمین از آب و به آب قائم گردید. ۶ و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت. ۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی دین نگاه داشته شده‌اند.

۸ لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. ۹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیر می پندارند، بلکه بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند. ۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.

۱۱ پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری؟ ۱۲ و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گذاخته خواهد گردید. ۱۳ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.

۱۴ لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی داغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید. ۱۵ و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر حبیب ماپولس نیز بحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت. ۱۶ و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان می نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.

۱۷ پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی دینان رבוده شده، از پایداری خود بیفتید. ۱۸ بلکه در فیض و معرفت

خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تا ابدالابد
جلال باد. آمین.

رساله اول یوحنا رسول

درباره کلمه حیات

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. ۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. ۳ از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت مابا پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ۴ و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد.

سلوک در نور

۵ و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. ۶ اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوئیم و راستی عمل نمی‌کنیم. ۷ لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

۱ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا نگاه نکنید؛ و اگر کسی گاهی کند، شفیع داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. ۲ و اوست کفاره بجهت

گاهان ما و نه گاهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز. ۳ و از این می دانیم که او را می شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم. ۴ کسی که گوید او را می شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغ گوست و در وی راستی نیست. ۵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این می دانیم که در وی هستیم. ۶ هر که گوید که در وی می مانم، به همین طریقی که او سلوک می نمود، او نیز باید سلوک کند.

۷ ای حیبیان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید. ۸ و نیز حکمی تازه به شما می نویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی در گذر است و نور حقیقی الان می درخشد.

۹ کسی که می گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است. ۱۰ و کسی که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست. ۱۱ اما کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می رود و نمی داند کجا می رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.

۱۲ ای فرزندان، به شما می نویسم زیرا که گاهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما می نویسم زیرا او را که از ابتدا است می شناسید. ای جوانان، به شما می نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده اید. ای بچه ها به شما نوشتم زیرا که پدر را می شناسید. ۱۴ ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که از ابتدا است می شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته اید. ۱۵ دنیا را آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست. ۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از

جهان است. ۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذراست لکن کسی که به اراده خدا عمل می کند، تا به ابد باقی می ماند.

ظهور دجالان

۱۸ ای بچه ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده اید که دجال می آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده اند و از این می دانیم که ساعت آخر است. ۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند. ۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته اید و هرچیز را می دانید. ۲۱ نوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از اینرو که آن را می دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.

۲۲ دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکاری نماید. ۲۳ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.

۲۴ و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند. ۲۵ و این است آن وعده ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی. ۲۶ و این را به شما نوشتم درباره آنانی که شما را گمراه می کنند. ۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید. ۲۸ الان ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی نجل نشویم. ۲۹ اگر فهمیده اید که او عادل است، پس می دانید که هر که عدالت را به جا آورد، از وی تولد یافته است.

فرزندان خدا

۳^۱ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسد زیرا که او را شناخت. ^۲ ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. ^۳ و هرکس که این امید را بروی دارد، خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است.

^۴ و هرکه گناه را بعمل می آورد، برخلاف شریعت عمل می کند زیرا گناه مخالف شریعت است. ^۵ و می دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست. ^۶ هرکه در وی ثابت است گناه نمی کند و هرکه گناه می کند او رانده است و نمی شناسد.

^۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به جا می آورد، عادل است چنانکه او عادل است. ^۸ و کسی که گناه می کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد. ^۹ هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی می ماند و او نمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولدیافته است. ^{۱۰} فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می گردند. هرکه عدالت را به جانی آورد از خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمی نماید.

محبت به یکدیگر

^{۱۱} زیرا همین است آن پیغامی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نماییم. ^{۱۲} نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟

از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو. ۱۳ ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد. ۱۴ ما می دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبت می نمایم. هرکه برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است. ۱۵ هرکه از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می دانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.

۱۶ از این امر محبت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. ۱۷ لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ ۱۸ ای فرزندان، محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی. ۱۹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت، ۲۰ یعنی در هرچه دل ما، ما را مذمت می کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هرچیز را می داند.

۲۱ ای حبیبان، هرگاه دل ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم. ۲۲ و هرچه سؤال کنیم، از او می پائیم، از آنجهت که احکام او را نگاه می داریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل می نمایم. و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نمایم، چنانکه به ما امر فرمود. ۲۳ و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

روح‌ها را بیازماید

۱ ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازماید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته اند.

۲ به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،^۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.

۴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.^۵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود.^۶ ما از خدا هستیم و هر که خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمیز می‌دهیم.

خدا محبت است

۷ ای حبیان، یکدیگر را محبت بنماییم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد،^۸ و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است.^۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نمایم.^{۱۰} و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفار را نگاهان ما شود.^{۱۱} ای حبیان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبت نمایم.^{۱۲} کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نمایم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.

۱۳ از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.^{۱۴} و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهنده جهان بشود.^{۱۵} هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او

در خدا. ۱۶ و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی. ۱۷ محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه اوهست، ما نیز در این جهان همچین هستیم. ۱۸ در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است. ۱۹ ما او را محبت می نمایم زیرا که او اول ما را محبت نمود. ۲۰ اگر کسی گوید که خدا را محبت می نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ ۲۱ و این حکم را از وی یافته ایم که هر که خدا را محبت می نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

ایمان به پسر خدا

۱ هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که والد را محبت می نماید، مولود او را نیز محبت می نماید. ۲ از این می دانیم که فرزندان خدا را محبت می نمایم، چون خدا را محبت می نمایم و احکام او را به جا می آوریم. ۳ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست. ۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می یابد؛ و غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست. ۵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

۶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت می دهد، زیرا که روح حق است. ۷ زیرا سه هستند که شهادت می دهند، ۸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. ۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت

خدا که درباره پسر خود شهادت داده است. ۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است. ۱۱ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. ۱۲ آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات رانیافته است.

گفتار پایانی

۱۳ این را نوشتم به شما که به اسم خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید. ۱۴ و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سوال نمایم، ما را می‌شنود. ۱۵ و اگر دانیم که هرچه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم. ۱۶ اگر کسی برادر خود را ببیند که گاهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هرکه گاهی منتهی به موت نکرده باشد. گاهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد. ۱۷ هر ناراستی نگاه است، ولی گاهی هست که منتهی به موت نیست. ۱۸ و می‌دانیم که هرکه از خدا مولود شده است، نگاه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند. ۱۹ و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است. ۲۰ اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی. ۲۱ ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

رساله دوم یوحنا ی رسول

۱ من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را در راستی محبت می‌نمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را می‌دانند،^۲ بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.

۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود.

۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.^۵ و الان ای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم. و این است محبت که موافق احکام اوسلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک بنماییم.

۷ زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجال.^۸ خود رانگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم برباد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.^۹ هر که پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا رانیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد.^{۱۰} اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید و او را تحت مگوئید.^{۱۱} زیرا هر که او را تحت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.

۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما پیام و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.

۱۳ فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

رساله سوم یوحنا رسول

۱ من که پیرم، به غایس حبیب که او را در راستی محبت می‌نمایم.
 ۲ ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی،
 چنانکه جان تو کامیاب است. ۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر
 راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی. ۴ مرا بیش از این
 شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند. ۵ ای حبیب، آنچه
 می‌کنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت می‌کنی، ۶ که در حضور کلیسا بر
 محبت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایسته خدا بدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی
 زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتهایی چیزی نمی‌گیرند. ۷ پس بر ما واجب
 است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.
 ۸ به کلیسا چیزی نوشتم لکن دیوتریفیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد
 ما را قبول نمی‌کند. ۹ لهذا اگر آیم کارهایی را که او می‌کند به یاد خواهم آورد
 زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی
 پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.
 ۱۰ ای حبیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا نیکوکردار از خداست و
 بدکردار خدا راندریده است. ۱۱ همه مردم و خود راستی نیز بردیتریوس شهادت
 می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.
 ۱۲ مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکب و قلم به تو
 بنویسم. ۱۳ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.
 ۱۴ سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام
 برسان.

رساله یهودا

۱ یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده شدگانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید.
 ۲ رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

هلاکت مردمان بی‌دین

۳ ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که درباره نجات عام به شما بنویسم، ناچار شدم که الان به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد. ۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده‌اند.
 ۵ پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هرچند همه چیز را دفعه می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگری ایمانان را هلاک فرمود. ۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است. ۷ و همچنین سدوم و غموره و سایر بلدان نواحی آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرر شدند.

۸ لیکن باوجود این، همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند. ۹ امامیکائیل، رئیس ملائکه، چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرات نمود که حکم افترا بر او بزند

بلکه گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید.»^{۱۰} لکن این اشخاص بر آنچه نمی دانند اقتراء می زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناطق بالطبع فهمیده اند، خود را فاسد می سازند.

۱۱ وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته اند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته اند. ۱۲ اینها در ضیافت های محبتانه شما صخره ها هستند چون با شما شادی می کنند، و شبانانی که خویشتن را بی خوف می پرورند و ابرهای بی آب از بادهارانده شده و درختان صیفی بی میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده،^{۱۳} و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است.

۱۴ لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، درباره همین اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود یهودا آمد^{۱۵} تا بر همه داوری نماید و جمیع بی دینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بی دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی دین به خلاف او گفتند.»^{۱۶} اینانند همهمگان و گله مندان که بر حسب شهوات خود سلوک می نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیزی گویند و صورت های مردم را بجهت سودی پسندند.

دعوت به پایداری

۱۷ اما شما ای حبیبان، بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته اند،^{۱۸} چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی دینی خود رفتار خواهند کرد. ۱۹ اینانند که تفرقه ها پیدا می کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

۲۰ اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده،^{۲۱} خویشتن را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. ۲۲ و بعضی را که مجادله می کنند

ملزم سازید. ۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

ستایش پایانی

۲۴ الان او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی عیب به فرحی عظیم قایم فرماید، ۲۵ یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الان و تا ابدالابد. آمین.

مکاشفه یوحنا رسول

مقدمه

۱ مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا، ۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود. ۳ خوشبحال کسی که می خواند و آتانی که می شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می دارند، چونکه وقت نزدیک است.

تجیات و ستایش خدا

۴ یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند.

۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست، ۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابد الابد. آمین.

۷ اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید و آتانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی!

۸ «من هستم الف و یا، اول و آخر،» می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق.

رویای یوحنا

۹ من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمی به پطمس شدم. ۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم، ۱۱ که می‌گفت: «من الف و یاو اول و آخر هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسای که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرغامس و طیاتیرا و ساردس و فیلا دلفیه و لائودکیه بفرست.»

۱۲ پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، ۱۳ و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در برداشت و برسینه وی کمربندی طلا بسته بود، ۱۴ و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، ۱۵ و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛ ۱۶ و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد.

۱۷ و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ ۱۸ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. ۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد، ۲۰ سر هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

به کلیسای افسس

۱ «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد. ۲ می دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشرار نمی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛ ۳ و صبرداری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی. ۴ «لکن بختی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده ای. ۵ پس بخاطر آن که از کجا افتاده ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور و آلا بزودی نزد تو می آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می کنم اگر توبه نکنی. ۶ لکن این راداری که اعمال نقولاً ویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم. ۷ «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیسای چه می گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیات که در وسط فردوس خداست بخورد.»

به کلیسای اسمیرنا

۸ «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت. ۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می دانم، لکن دولت مند هستی و کفر آنانی را که خود را یهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند. ۱۰ از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم. ۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیسای چه می گوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.»

به کلیسای پرغامس

۱۲ «و به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس این را می گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد. ۱۳ اعمال و مسکن تو را می دانم که تحت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. ۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بتها را بخورند و زنا کنند. ۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولویان را پذیرفته اند. ۱۶ پس توبه کن والا بزودی نزد تو می آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد. ۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آنکه آن را یافته باشد.

به کلیسای طیاتیرا

۱۸ «و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. ۱۹ اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است. ۲۰ لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی راره می دهی که خود را نبیه می گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی های بتها بشوند. ۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی خواهد از زناهای خود توبه کند. ۲۲ اینک او را بر بستری می اندازم و آنانی را که با او زنا می کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، ۲۳ و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه

کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هریکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد. ۲۴ لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنانکه می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شمامی گذارم، ۲۵ جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویند. ۲۶ و هرکه غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت هاقدرت خواهم بخشید ۲۷ تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام. ۲۸ و به او ستاره صبح را خواهم بخشید. ۲۹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای ساردس

۳ «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گویند او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی. ۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم. ۳ پس بیاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

۴ «لکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند. ۵ هرکه غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود. ۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای فیلادلفیه

۷ «و به فرشته کلیسای در فیلادلفیه بنویس که این را می گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می بندد و هیچ کس نخواهد گشود. ۸ اعمال تو را می دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی. ۹ اینک می دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می نامند و نیستند بلکه دروغ می گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده ام. ۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. ۱۱ بزودی می آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد. ۱۲ هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می شود و نام جدید خود را بر روی خواهم نوشت. ۱۳ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.»

به کلیسای لاژودکیه

۱۴ «و به فرشته کلیسای در لاژودکیه بنویس که این را می گوید آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست. ۱۵ اعمال تو را می دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم. ۱۶ لهذا چون فاطر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. ۱۷ زیرا می گویی دولت مند هستم و دولت اندوخته ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و

عریان. ۱۸ تو رانصیحت می کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولت مند شوی، و رخت سفید را تپوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی. ۱۹ هر که را من دوست می دارم، توییخ و تادیب می نمایم. پس غیور شو و توبه نما. ۲۰ اینک بر در ایستاده می گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من. ۲۱ آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم. ۲۲ هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.»

تختی در آسمان

۴^۱ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می گفت، دیگر باره می گوید: «به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.» ۲ فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه‌ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین. ۵ و از تخت، برقها و صداها و رعداها برمی آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می باشند. ۶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند. ۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.

۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه روز بازمی ایستند از گفتن «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید.»^۹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشینی که تا ابدالاباد زنده است می خوانند،^{۱۰} آنگاه آن بیست و چهار پیر می افتند در حضور آن تخت نشین و او را که تا ابدالاباد زنده است عبادت می کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می گویند: «ای خداوند، مستحقی که جلال و اکرام و قوت رایابی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند.»

کتاب و بره

۱ و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون **۵** و بیرون، و مختوم به هفت مهر.^۲ و فرشته ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟»^۳ و هیچ کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.^۴ و من بشدت می گریستم زیرا هیچ کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.^۵ و یکی از آن پیران به من می گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.»

۶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می شوند.^۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.^۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه های زرین پر از بخور دارند که دعاها

مقدسین است. ۹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی ۱۰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کروورها کروور و هزاران هزار بود؛ ۱۲ که به آواز بلند می‌گویند: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.»

۱۳ و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالابد.» ۱۴ و چهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

گشودن شش مهر

۱ و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: «بیا (و بین)!» ۲ و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تاغلبه نماید.

۳ و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و بین)!» ۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۵ و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و بین)!» و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد. ۶ و از میان چهار

حیوان، آوازی را شنیدم که می گوید: «یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.»

۷ و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید: «بیا (و بین (۱)»^۸ و دیدم که اینک اسپ زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و ققط و موت و با وحوش زمین بکشند.

۹ و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛^{۱۰} که به آواز بلند صدا کرده، می گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کشی؟»^{۱۱} و به هر یکی از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۱۲ و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛^{۱۳} و ستارگان آسمان بر زمین فروریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه های نارس خود را می افشاند.^{۱۴} و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.^{۱۵} و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمدان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره ها و صخره های کوهها پنهان کردند.^{۱۶} و به کوهها و صخره ها می گویند که «بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره؛^{۱۷} زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می تواند ایستاد؟»

مهر کردن بندگان خدا

۱ و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. ۲ و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، ۳ می‌گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم. ۴ و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

۵ و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط روبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ ۶ و از سبط اشیر دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛ ۷ و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛ ۸ و از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.

گروهی عظیم با جامه های سفید

۹ و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند ۱۰ و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.» ۱۱ و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی درافتاده، خدا را سجده کردند ۱۲ و گفتند: «آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابد الاباد. آمین.»

۱۳ و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان یکانند و از کجا آمده‌اند؟» ۱۴ من او را گفتم: «خداوندا تو می‌دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده‌اند. ۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه‌روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آن تخت‌نشین، خیمه خود را برایشان برپا خواهد داشت. ۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید. ۱۷ زیرا بره‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

۱ و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد. ۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرنا داده شد. ۳ و فرشته‌ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مجری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، ۴ و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. ۵ پس آن فرشته جمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.

هفت کرنا

۶ و هفت فرشته‌ای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند ۷ و چون اولی بناخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد.

۸ و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید،^۹ و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباہ گردید.

۱۰ و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد. ۱۱ و اسم آن ستاره را افسنتین می‌خوانند؛ و ثلث آنها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آبایی که تلخ شده بود مردند.

۱۲ و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی‌نور شد. ۱۳ و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند می‌گوید: «وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صدهای دیگرکنای آن سه فرشته‌ای که می‌باید بنوازند.»

۱ و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد. ۲ و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت. ۳ و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد^۴ و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. ۶ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت.

۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود. ۸ و موی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود. ۹ و جوشنها داشتند، چون

جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند. ۱۰ و دما چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. ۱۱ و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در یونانی او را اپلیون خوانند. ۱۲ یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می آید.

۱۳ و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم ۱۴ که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود می گوید: «آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته اند، خلاص کن.» ۱۵ پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین مهیا شده اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند. ۱۶ و عدد جنود سواران، دو یست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.

۱۷ و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که جوشنهای آتشین و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می آید. ۱۸ از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم هلاک شدند. ۱۹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دمهای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می کنند. ۲۰ و سایر مردم که به این بلا یا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ ۲۱ و از قتلها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

فرشته زورآور و کتاچه

۱ و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می شود که ابری در بر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.^۲ و در دست خود کتاچه ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛^۳ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.^۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می گوید: «آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را ننویس.»

۵ و آن فرشته ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،^۶ قسم خورد به او که تا ابدالابد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «بعد از این زمانی نخواهد بود،^۷ بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می باید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.»

۸ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می گوید: «برو و کتاچه گشاده را از دست فرشته ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.»

۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتاچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرونت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.»^{۱۰} پس کتاچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.^{۱۱} و مرا گفت که «می باید تو اقوام و امت ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

دو شاهد خدا

۱ و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفتم: «برخیز و قدس خدا و مذبح و آتانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما. ۲ و سخن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میپیمایز که به امت‌ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود. ۳ و به دو شاهد خود خواهیم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دو بیست و شصت روز نبوت نمایند.»

۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند. ۵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود. ۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نیارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلا یا مبتلا سازند.

۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت ۸ و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امت‌ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند. ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند.

۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. ۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند

که بدیشان می گوید: «به اینجا صعود نمایید.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. ۱۳ و در همان ساعت، زلزله ای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تعجید کردند. ۱۴ وای دوم درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می آید.

کرنای هفتم

۱۵ و فرشته ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد الاباد حکمرانی خواهد کرد.» ۱۶ و آن بیست و چهارپیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند ۱۷ و گفتند: «تورا شکر می کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی. ۱۸ و امت ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.» ۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد.

زن و ازدها

۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیرپایه اش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ و آبتن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد. ۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت

افسر؛^۴ و دمشق ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زاید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را بلعد. ^۵ پس پسر نرینه‌ای را زاید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او روده شد. ^۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز پیروند.

^۷ و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند، ^۸ ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد. ^۹ و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.

^{۱۰} و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: «اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد. ^{۱۱} و ایشان بوساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند. ^{۱۲} از این جهت‌ای آسمانها و ساکنان آنها شادباشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داند که زمانی قلیل دارد.» ^{۱۳} و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ^{۱۴} و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند. ^{۱۵} و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فروگیرد. ^{۱۶} و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد. ^{۱۷} و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا

باباقی ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند، جنگ کند.

وحشی از دریا

۱ و او بر ریگ دریا ایستاده بود.

۱۳

۲ و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایپایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و ازدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد. ۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند. ۴ و آن ازدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با وی می تواند جنگ کند؟»

۵ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند. ۶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید. ۷ و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد. ۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید. ۹ اگر کسی گوش دارد بشنود. ۱۰ اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدسین.

وحشی دیگر از زمین

۱۱ و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالامی آید و دو شاخ مثل شاخهای بره داشت و مانند ازدها تکلم می نمود؛ ۱۲ و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی

عمل می کند و زمین و سکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، پرستند. ۱۳ و معجزات عظیمه بعمل می آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. ۱۴ و ساکنان زمین را گمراه می کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند. ۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد. ۱۶ و همه را از کبیرو صغیر و دولت مند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند. ۱۷ و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. ۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

بره بر کوه صهیون

۱ و دیدم که اینک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می دارند. ۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بر بنوازان بود که بر بطنهای خود را بنوازند. ۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند. ۴ اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که بره را هر جگای می رود متابعت می کنند و از میان مردم خریده شده اند تا نوبر برای خدا و بره باشند. ۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی عیب هستند.

سه فرشته

۶ و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هرامت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،^۷ و به آواز بلند می‌گوید: «از خدا بترسید و او را تعجید نمایید، زیرا که زمان داوری اورسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.»
 ۸ و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل عظیم که از نحر غضب زنای خود، جمیع امت‌ها را نوشانیده.»

۹ و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می‌گوید: «اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،^{۱۰} او نیز از نحر غضب خدا که در پپاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد،^{۱۱} و دود عذاب ایشان تا ابدالاباد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.»^{۱۲} در اینجا است صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند.

۱۳ و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید: «بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می‌میرند.

و روح می‌گوید: «بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.»

درو کردن زمین

۱۴ و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.^{۱۵} و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون

آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است. ۱۶ و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.

۱۷ و فرشته ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت. ۱۸ و فرشته ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: «داس تیز خود را پیش آور و خوشه های موزمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.» ۱۹ پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدا ریخت. ۲۰ و چرخش را بیرون شهر به پایفشرند و خون از چرخش تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

هفت فرشته و هفت بلا

۱ و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. ۲ و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر بطنهای خدا را بدست گرفته، ۳ سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می خوانند و می گویند: «عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امت ها. ۴ کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امت ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است.

۵ و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد، ۶ و هفت فرشته ای که هفت بلا داشتند، کفانی پاک و روشن در بر کرده و کمرایشان به

کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند. ۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالاباد زنده است. ۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید. ۹ و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ کس نتوانست به قدس درآید.

هفت پیاله غضب خدا

۱ و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می گوید که «بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.»

۱۶

۲ و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می پرستند، بیرون آمد.

۳ و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.

۴ و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه های آب ریخت و خون شد. ۵ و فرشته آنها را شنیدم که می گوید: عادلی تو که هستی و بودی ای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، ۶ چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند.» ۷ و شنیدم که مذب می گوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داورهای تو حق و عدل است.»

۸ و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. ۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلاها قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تجید نمایند.

۱۰ و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می گزیدند، ۱۱ و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود کفر می گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.

۱۲ و ششمین، پپاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود. ۱۳ و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می‌آیند. ۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.

۱۵ «اینک چون دزد می‌آیم! خوشبحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.»

۱۶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند. ۱۷ و هفتمین، پپاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «تمام شد.» ۱۸ و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود. ۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امت‌ها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پپاله خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد. ۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت، ۲۱ و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بینهایت سخت بود.

زن سوار بر وحش

۱ و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پپاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که برآبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم، ۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنای او مست شدند.» ۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر

۱۷

وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. ۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز مجلس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پپاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زناي خود داشت. ۵ و بر پیشانی اش این اسم مرقوم بود: «سرو بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.» ۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجب نمودم. ۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم. ۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.

۹ «اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛ ۱۰ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می‌باید اندکی بماند. ۱۱ و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود. ۱۲ و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. ۱۳ اینها یک رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند. ۱۴ ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که اورب الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند.»

۱۵ و مرا می‌گوید: «آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قوما و جماعتها و امتها و زبانها می‌باشد. ۱۶ و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید، ۱۷ زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که

اراده او را به جا آرند و یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود. ۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می کند.»

انهدام بابل عظیم

۱ بعد از آن دیدم فرشته ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد. ۲ و به آواز زورآورندا کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است. ۳ زیرا که از خمر غضب آلود زنای او همه امت هانوشیده اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولت مند گردیده اند.»

۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره مند شوید. ۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلهایش را به یاد آورده است. ۶ بدو رد کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و در پاله ای که او آمیخته است، او را دوچندان پیامیزید. ۷ به اندازه ای که خویشتن را تجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشستام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. ۸ لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می کند. ۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، ۱۰ و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.»

۱۱ «و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی خرد. ۱۲ بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و گنجان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمز، ۱۳ و دارچینی و حماما و خوشبوی ها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه ها و گله ها و اسبان و ارابه ها و اجساد و نفوس مردم. ۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. ۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دولت مند شده اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم گنجان ۱۶ خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به گنجان و ارغوانی و قرمز ملبس می بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد. ۱۷ و هر ناخدا و کل جماعتی که بر کشتیا می باشند و ملاحان و هر که شغل دریا می کند دور ایستاده، ۱۸ چون دود سوختن آن را دیدند، فریادگان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ۱۹ و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم گنجان فریاد آورده، می گفتند: «وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولت مند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

۲۰ «پس ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیاشادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.»

۲۱ و یک فرشته زور آور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. ۲۲ و صوت بر بطرزان و مغنیان و نی زنان و کرنا نوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید، ۲۳ و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری

تو جمیع امت‌ها گمراه شدند. ۲۴ و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

هللویاه

۱ و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است،^۲ زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناى خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.»

۳ و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تا ابد الابد بالا می‌رود!»

۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هللویاه!»

۵ و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «حمدنماید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.»

۶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آوازآبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. ۷ شادی و وجدنماییم و او را تجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. ۸ و به او داده شد که به گنجان، پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن گنجان عدالت‌های مقدسین است.»

۹ و مرا گفت: «بنویس: خوشباجال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»

۱۰ و نزد پایپایش افتادم تا او را سجده کنم. اوبه من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من با توهمخدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

کلمه خدا

۱۱ و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، ۱۲ و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسبی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی‌داند. ۱۳ و جامه‌ای خون آلود دربر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند. ۱۴ و لشکریانی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به گنجان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. ۱۵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخشت نمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد. ۱۶ و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «پادشاه پادشاهان و رب الارباب».

۱۷ و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پروازی کنند، ندا کرده، می‌گوید: «بیاید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. ۱۸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»

۱۹ و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکریانی ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند. ۲۰ و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آسانی را که نشان وحش رادارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده

به کبریت انداخته شدند. ۲۱ و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

هزار سال

۲۰^۱ و دیدم فرشته ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. ۲ و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. ۳ و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد. ۴ و تحتها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. ۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. ۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با اوسلطنت خواهند کرد.

محکومیت شیطان

۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت ۸ تا بیرون رود و امت هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. ۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. ۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه

می کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابد الابد شبانه روز عذاب خواهند کشید.

۱۱ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. ۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دخترها را گشودند. پس دقتی دیگر گشوده شد که دقتی است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دخترها مکتوب است. ۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت. ۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. ۱۵ و هر که در دقتی مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

اورشلیم جدید

۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد. ۲ و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. ۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. ۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.»

۵ و آن تخت نشین گفت: «الحال همه چیز را نومی سازم.» و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»

۶ باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یا و ابتدا وانتهای هستم. من به هرکه تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. ۷ و هرکه غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. ۸ لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.»

۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پرازهفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تونشان دهم.» ۱۰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می شود، ۱۱ و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین. ۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه ها دوازده فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد. ۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه. ۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.

۱۵ و آن کس که با من تکلم می کرد، فی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را ببیناید. ۱۶ و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن فی پیوده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی اش برابر است. ۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیوده، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته. ۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود. ۱۹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد ۲۰ و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق وهفتم، زیرجد و هشتم، زمرد سلتی و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی

و دوازدهم، یاقوت بود. ۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.

۲۲ و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.

۲۳ و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است. ۲۴ و امت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. ۲۵ و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. ۲۶ و جلال و عزت امت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت. ۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

نهر آب حیات

۲۲ ۱ و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشان بود، مانند بلور و از تحت خدا و بره جاری می‌شود. ۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود رامی دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امت هاست. ۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تحت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگان او را عبادت خواهند نمود. ۴ و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. ۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابد الاباد سلطنت خواهند کرد. ۶ و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.»

۷ «و اینک به زودی می‌آیم. خوشبحال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»

۸ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم. ۹ او مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که همخدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.» ۱۰ و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است. ۱۱ هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هرکه خبیث است، باز خبیث بماند و هرکه عادل است، باز عدالت کند و هرکه مقدس است، باز مقدس بشود.»

۱۲ «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم ۱۴ خوشبحال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند، ۱۵ زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون می‌باشند. ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.»

۱۷ و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هرکه می‌شنود بگوید: «بیا!» و هرکه تشنه باشد، بیاید و هرکه خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد. ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلا یای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود. ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

۲۰ او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: «بلی، به زودی می‌آیم!»

آمین. بیا، ای خداوند عیسی!
۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.